هزار و یک نکته

از

قرآن کریم



تألیف اکبر دهقان

مشخصات کتاب

نام کتاب هزار و یک نکته ی قرآنی

پژوهش و نگارش اکبر دهقان

ص:1

اشاره

تنظیم و ویرایش مجید حیدری فر

شمارگان 3000

حروف چینی و صفحه آرایی خانم ذوالفقاری

ناشر مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن

چاپ قیمت : شابک 8-1-90402-946

ص:2

پیشگفتار

تمجید از قرآن مجید؛ «ق و القرءان المجید» (1) و تکریم از این کتاب آسمانی؛ «انّه لقرءان کریم» (2) و تعظیم از این وحی الهی؛ «و لقد ءاتیناک سبعاً من المثانی و القران العظیم» (3)، در شأن ذات اقدس خداوندی است که این کتابِ نور و هدایت؛ «قد جاءکم من اللّه نور و کتاب مبین یهدی به اللّه من اتّبع رضوانه سبل السّلام» (4)، را بر اساس علم بی منتهای خویش نازل کرده است؛ «فإلّم یستجیبوا لکم فاعلموا انّما أنزل بعلم اللّه» (5). چه بهتر که توصیف این مأدبه آسمانی؛ «القران مأدبه اللّه» (6) را از معلم آن که خداوند رحمن است؛ «الرّحمن علّم القران»، بشنویم.

قرآن کریم بهترین سخن الهی است؛ «اللّه نزّل أحسن الحدیث» (7)، و مایه ی ذکر و یادآوری است؛ «ان هو الاّ ذکر و قرءان مبین» (8)، و برترین موعظه و پند الهی است؛ «قد جاءتکم موعظه من ربّکم» (9). برای مؤمنان شفا و درمان است؛ «و ننزّل من القران ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین» (10)، همچنین جدا کننده ی حق از باطل است؛ «تبارک الّذی نزّل الفرقان علی عبده» (11).

کتابی که هیچ شکی در آن نیست و مایه ی هدایت پرهیزکاران است؛ «لا ریب

1- 1. ق / 1.
2- 2. واقعه / 77.
3- 3. حجر / 87.
4- 4. مائده / 15.
5- 5. هود / 14.
6- 6. بحار / ج 92 / ص 19.
7- 7. زمر / 23.
8- 8. یس / 69.
9- 9. یونس / 57.
10- 10. اسراء / 82.
11- 11. فرقان / 1.

فیه هدی للمتّقین».(1)

کتابی که از سنگینی خاصی برخوردار است؛ «انا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً». (2) کتابی که دارای برکت و خیر کثیر است؛ «و هذا کتاب أنزلناه مبارک»(3). کتابی که هرگز باطل در آن راه پیدا نمی کند؛ «لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه».(4)

کتابی که معجزه ی جاوید پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است؛ «قل لئن اجتمعت الانس و الجنّ علی أن یأتوا بمثل هذا القران لا یأتون بمثله».(5)

کتابی که تعلیم و تعلّم و عمل به آن، انسان را عالم ربانی می کند؛ «و لکن کونوا ربّانیین بما کنتم تعلّمون الکتاب».(6)

کتابی که تمسک به آن مایه ی صلاح و فلاح انسان است؛ «و الّذین یمسّکون بالکتاب و أقاموا الصّلوه انّا لا نضیع أجر المصلحین»(7).

جای بسی تأسف است که مسلمانان به جای اخذ این کتاب؛ «خذوا ما ءاتیناکم بقوّه»(8)، آن را مهجور کردند؛ «و قال الرّسول یا ربّ انّ قومی اتّخذوا هذا القرءان مهجوراً»(9)، و به جای این که کتاب الهی را امام و قائد خود بدانند؛ «علیکم بالقران فاتّخذوه اماماً و قائداً»(10)، آن را مأموم خود قرار دادند؛ «فنبذوه وراء ظهورهم».(11)

امیدوارم که قرآن کریم، شافی ما در دنیا؛ «و ننزّل من القرءان ما هو شفاء و

1- 12. بقره / 2.
2- 13. مزمّل / 5.
3- 14. انعام / 92.
4- 15. فصّلت / 43.
5- 16. اسراء / 88.
6- 17. آل عمران / 79.
7- 18. اعراف / 170.
8- 19. اعراف / 171.

9- 20. فرقان / 30.
10- 21. كنز العمال / ج 2 / ص 290.
11- 22. آل عمران / 187.

رحمه»[1]و شافع ما در قیامت باشد؛ «علیکم بالقرآن فانه شافع مشفّع».[2]

هدف از تدوین

پس از آن که کتاب «یکصد و پنجاه موضوع از قرآن کریم» ویژه ی مبلغان، منتشر و مورد استقبال سروران عزیز روحانی و مبلّغان دینی قرار گرفت، بعضی از دوستان چنین پیشنهاد دادند: مناسب بود در ذیل هر بحثِ موضوعی، نکته ای از قرآن کریم بیان می شد. در پاسخ عرض کردم که ان شاء اللّه کتاب جداگانه ای تحت عنوان «نکته ها» به صورت موضوعی خواهم نوشت تا دسترسی به بعضی از نکات و لطایف قرآن کریم برای دوستداران فرهنگ قرآنی سهل و آسان باشد.

سرانجام تصمیم گرفتم برخی از کتب تفسیری مانند تفسیر کبیر، کشف الاسرار، نور الثقلین، المیزان، نمونه، نور و بعضی از کتب دیگر را مطالعه کرده و نکته های لطیف آن ها انتخاب و به صورت موضوعی تنظیم کنم که بحمد اللّه توفیق رفیق گشت و این مهم به پایان رسید.

یادآوری چند نکته

1 - نکته های گزینش شده، نمونه ای از لطایف و نکته ها و قطره ای از دریاست که هرگز به عمق این بحر عمیق نتوان رسید؛ «بحراً لا یدرک قعره».(3)

2 - نکته های انتخاب شده در هر موضوعی متنوع و مختلف، و مشتمل بر نکات اعتقادی،

1- 23. اسراء / 82.
2- 24. بحار الانوار / ج 92 / ص .
3- 25. بحار / ج 92 / ص 21.

اخلاقی، تربیتی، عرفانی، ادبی، سیاسی و اجتماعی است.

3 - جهت طولانی نشدن مطالب و نکته ها، نوعاً از ترجمه ی آیات خودداری شده و در بیان شرح بعضی از آیات و روایات، از تفسیر نمونه و ترجمه ی المیزان استفاده شده است.

4 - جهت اعتماد خوانندگان عزیز، مدارک و منابع نکته ها در پانوشت ذکر گردیده است. حدود یکصد نکته که مدرک آن بیان نشده، از خود مؤلف است.

5 - غالباً در نقل نکته ها تصرّفی اعم از تلخیص و تکمیل صورت گرفته است.

6 - مقصود از تفسیر موضوعی که در پاورقی به آن اشاره شده، تفسیر موضوعی استاد گرانمایه حضرت آیت اللّٰه جوادی آملی «دامت برکاته» و منظور از محاضرات، نکته هایی است که از درس معظم له استفاده شده است.

7 - در خاتمه از استاد ارجمند جناب حجه الاسلام و المسلمین حاج آقای قرائتی که حدود پانصد نکته ی این کتاب را مطالعه کرده و تذکراتی را در تکمیل بعضی از نکته ها به بنده دادند و نیز مسئولیت نشر این کتاب و کتاب «یکصد و پنجاه موضوع» را عهده دار شدند، کمال تقدیر و تشکر را دارم. همچنین از دوست گرامی حجه الاسلام آقای مجید حیدری فر که تنظیم فصول و ویراستاری این اثر را پذیرفتند، تشکر می کنم.

اکبر دهقان - حوزه ی علمیه ی قم

78 / 5 / 1

فصل اول: خداشناسی ادله اثبات خداوند

اشاره

ی اصول سه گانه ی اعتقادی

ی عدم شک در مبدأ و معاد

ی فطرت خدا آشنا .....

* * *

اسمای الهی

ی آغاز هر کار به نام خداوند

ی «اللّه جامع ترین نام خداوند .....

* * *

اوصاف الهی

الف - اراده و مشیت الهی

ب - وجه الهی

ج - علم الهی

د - قدرت الهی

ه - رزق الهی

ر - آفرینش جهان هستی

ز - توحید و شرک .....

1 - اصول سه گانه ی اعتقادی

اصول سه گانه ی اعتقادی گاهی در یک سوره مطرح است، چنان که در سوره ی مبارکه ی (یس) آمده است؛ «نبوّت» در ابتدای سوره بیان شده است؛ «انّک لمن المرسلین»، مبدأ و معاد نیز پایان آن؛ «فسبحان الّذی بیده ملکوت کل شی ء و الیه ترجعون»(1)، گاهی نیز این سه اصل اعتقادی در یک آیه مطرح شده است؛ «ءامن الرّسول بما أنزل إلیه من ربّه و المؤمنون کلّ ءامن باللّه و ملئکته و کتبه و رسله لا نفرّق بین أحد من رسله و قالوا سمعنا و أطعنا غفرانک ربّنا و إلیک المصیر»(2)، که جمله ی «کلّ ءامن باللّه» ناظر به توحید و جمله ی «لا نفرّق بین أحد من رسله» بیان کننده ی نبوت و جمله ی «و إلیک المصیر» اشاره به معاد است.

2 - عدم شک در مبدأ و معاد

قرآن کریم شک و ریب را از سه امر نفی کرده است: خداوند، قیامت، قرآن کریم. آنگاه، برای کسانی که احیاناً شک و تردیدی دارند، بدین شرح استدلال می کند:

1- 26. یس / 83 ؛ تفسیر کبیر / ج 26 / ص 113 با اضافات.
2- 27. بقره / 285.

1 - در وجود ذات خداوند متعال هیچ شکی نیست؛ «أفی اللّه شک». زیرا او پدید آورنده ی نظام هستی است؛ «فاطر السّموات و الأرض».(1)

2 - در معاد و روز قیامت نیز جای هیچ شکی نیست؛ «ربّنا انّک جامع النّاس لیوم لاریب فیه».(2)زیرا خداوند انسان را از خاک آفرید؛ «یا أیّها النّاس ان کنتم فی ریب من البعث فإنّا خلقناکم من تراب».(3)

3 - در قرآن کریم هیچ شکی نیست که از ناحیه ی خداست؛ «لاریب فیه هدی للمتّقین».(4)زیرا تحدی می کند و می گوید: اگر شک دارید، سوره ای همانند قرآن بیاورید؛ «إن کنتم فی ریب مما نزّلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله».(5)

3 - فطرت خدا آشنا

قرآن کریم انسان را دارای فطرتی خداخواه و خداشناس معرفی می کند؛ «فطره اللّه الّتی فطر النّاس علیها لاتبدیل لخلق اللّه»(6)تا فطرت او بیدار است، وی خداگرا و خداجوست، و همه ی هستی و دارایی هایش را از او می داند؛ لیکن گاهی بر اثر غفلت از حقیقت خویشتن، به اسباب مادی دل می بندد و در نتیجه، از پروردگارش غافل می گردد و در این صورت، اگر به سختی و مصیبتی گرفتار شود، ناامید و مضطرب خواهد شد؛ «و اذا أنعمنا علی الإنسان أعرض و ناء بجانبه و إذا مسّه الشّرّ کان یؤساً».(7)

1- 28. ابراهیم / 10.
2- 29. آل عمران / 9.
3- 30. حج / 5.
4- 31. بقره / 2.
5- 32. بقره / 23.
6- 33. روم / 30.
7- 34. اسراء / 83.

بنا بر این، انسان دو حال دارد: فطری و عادی؛ بر اساس هوشیاری فطری، چه در آسایش و رفاه، چه در سختی و بلا، دل سوی خدا دارد و بر پایه ی غفلت از فطرت، به نعمت های دنیوی مثل مال و جاه و فرزندان سرگرم است، لیکن حوادث تلخ می تواند او را از خواب غفلت بیدار کرده و با خدای خویش آشنا سازد؛ «و اذا مسّکم الضّرّ فی البحر ضلّ من تدعون الاّ ایّاه»(1)و نیز «و اذا مسّ الانسان الضرّ دعانا لجنبه».(2)

کوتاه سخن این که: انسان دارای فطرتی خداجوست، لیکن گاهی هنگام رفاه و آسایش از خداوند غافل می شود، ولی زمان گرفتاری و ابتلا هوشیار می گردد و یگانه موجودی را صدا می زند که توان برطرف کردن مشکلاتش را دارد و برای سهولت دستیابی به اهدافش، وعده ی اطاعت و شکرگزاری می دهد؛ «لئن أنجینا من هذه لنکوننّ من الشّاکرین».(3)

پیدایش چنین ارتکازی در انسان ها مبتنی بر رفتار اجتماعی آنهاست که برای تأمین نیازهای خویش اقدام به معامله می کنند و چیزی می دهند و در مقابلش چیز دیگری می ستانند. بدین جهت، در ارتباط با خداوند سبحان نیز چنین عمل می کنند، در حالی که ساحت مقدسش منزه از احتیاج است.

توسل و رویکرد انسان به خدای سبحان، هر چند در حالت اضطرار و بیچارگی باشد، دلیل روشنی بر وجود فطرت خداجو و خداگرای اوست، گرچه پس از رسیدن به ساحل امن و رهایی از مصایب دوباره ناسپاسی می کند؛ «ثم أنتم تشرکون».(4)

1- 35. اسراء / 67.
2- 36. یونس / 12؛ المیزان / ج 13 / ص 186.
3- 37. انعام / 63.
4- 38. انعام / 63؛ المیزان / ج 7 / ص 137.

4 - شکوفایی فطرت به هنگام خطر

«هو الذّی یسیّرکم فی البرّ و البحر... و ظنّوا أنّهم أحیط بهم دعواللّه

مخلصین له الدّین»(1)

خداوند کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد .... زمانی که سرنشینان کشتی در محاصره ی بلا گرفتار می شوند، خداوند را با اخلاص می خوانند.

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: دلیلی بر وجود خداوند متعال بیان کنید. حضرت فرمودند: آیا هنگامی که کشتی دچار موج دریا شده، در حال سفر با آن بوده ای؟ گفت: آری. آنگاه پرسیدند: آیا در آن لحظه، قلب تو به جایی متوجه شد، ناله و دعا کردی؟ گفت: آری. حضرت فرمودند: خداوند همان کسی است که در آن لحظه به آن متوجه شدی.(2)

5 - عالم ذرّ و پیمان فطرت

«و إذ أخذ ربّک من بنی ءَادم من ظهورهم ذرّیّتهم و أشهدهم علی أنفسهم ألست بربّکم قالوا بلی»(3)

خداوند در آیه ی فوق سخن از پیمانی می آورد که به طور سربسته از فرزندان آدم گرفته شده، اما این که این پیمان چگونه بوده است، توضیحی در باره ی جزئیّات آن در متن آیه نیامده است، لیکن مفسران با اتّکا به روایات فراوان، نظرات مختلفی را بیان کرده اند که از همه مهمتر دو نظر است:

1- 39. یونس / 22.
2- 40. تفسیر کبیر / ج 17 / ص 67.
3- 41. اعراف / 172.

1 - هنگامی که آدم آفریده شد، فرزندان آینده ی او تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی بیرون آمدند (و طبق بعضی از روایات این ذرات از کل آدم بیرون آمدند)، آن ها دارای عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن بودند. در این هنگام از طرف خداوند به آن ها خطاب شد: «ألست بربّکم»؛ آیا پروردگار شما نیستم؟ همگی در پاسخ گفتند: «بلی شهدنا»؛ آری! بر این حقیقت همگی گواهیم.

سپس همه ی این ذرات به صلب آدم علیه السلام (یا به گل آدم) بازگشتند و به همین جهت این عالم را «عالم ذرّ» و این پیمان را «پیمان ألست» می نامند. بنا بر این، پیمان مزبور یک پیمان تشریعی و قرار داد خود آگاه میان انسان ها و پروردگارشان بوده است.

2 - منظور از این عالم و این پیمان، همان عالم استعدادها و پیمان فطرت و تکوین و آفرینش است؛ به این ترتیب که به هنگام خروج فرزندان آدم به صورت نطفه از صلب پدران به رحم مادران که در آن هنگام ذراتی بیش نیستند، خداوند استعداد و آمادگی برای حقیقت توحید به آن ها داده است. هم در نهاد و فطرتشان این سرّ الهی به صورت یک حسّ درون ذاتی به ودیعه گذارده شده، هم در عقل و خردشان به صورت یک حقیقت خود آگاه.

بنا بر این، همه ی افراد بشر دارای روح توحیدند و سؤالی که خداوند از آن ها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخ آن ها نیز به همین زبان است.

گفتنی است که تفسیر اوّل دارای اشکالاتی است که بدان ها اشاره می کنیم:

الف - در متن آیات سخن از خارج شدن ذرات از پشت فرزندان آدم است، نه خود آدم؛ «من بنی ءادم - من ظهورهم - ذریتهم»، در حالی که تفسیر اول از خود آدم یا از گل آدم سخن می گوید.

ب - اگر این پیمان با خود آگاهی کافی و عقل و شعور گرفته شده، چگونه همگان آن را فراموش کرده اند و هیچ کس آن را به خاطر نمی آورد؟

ج - هدف از چنین پیمانی چه بوده است؟ اگر هدف این بوده که پیمان گزاران با یادآوری آن در راه حق قدم بردارند و جز راه خداشناسی نپویند، باید گفت: چنین هدفی به هیچ وجه از این پیمان به دست نمی آید. زیرا همه آن را فراموش کرده اند.

بنا بر این، تفسیر دوم مناسب تر است که منظور از این سؤال و جواب یک پیمان فطری بوده است که الآن هم هر کس در درون جان خود آثار آن را می یابد؛ «فطرت اللّه الّتی فطر النّاس علیها».(1)

6 - خداوند یگانه نجات بخش انسان

«قل من ینجّیکم من ظلمات البرّ و البحر تدعونه»(2)

مقصود از نجات دادن از ظلمات دریا و خشکی، رهایی از شدائدی است که انسان هنگام مسافرت های زمینی و دریایی با آن روبرو می شود، از قبیل سرمای شدید و گرمای طاقت فرسا و باران و برف و طوفان. روشن است که ابتلای به این گرفتاری ها در تاریکی شب رنج آورتر است؛ زیرا در تاریکی شب یا در ظلمتی که ابر و باد ایجاد می کند، اضطراب، حیرت و بیچارگی آدمی بیشتر می شود و کمتر می تواند راه چاره ای بیابد. بدین جهت، در آیه ی کریمه، نجات دادن را مقید به ظلمات کرده است، وگرنه اصل معنای آیه این است؛ «چه کسی شما را در شداید دستگیری می کند؟».(3)

1- 42. روم / 30 ؛ نمونه / ج 7 / ص 6.
2- 43. انعام / 63.
3- 44. المیزان / ج 7 / ص 137.

7 - قانون علیت و تأثیر و تأثر در جهان

«لا اله الاّ هو خالق کل شی ء»(1)

قرآن کریم در باره ی موجودات جهان، از آسمان و زمین و ستارگان و کوه ها و درختان و حیوان و انسان که دارای آثار و خواصی هستند و این که نسبت این آثار به موجودات، نسبت فعل به فاعل و معلول به علت است، همان نظریه ای را ابراز داشته که عقل و تجربه نیز آن را تأیید می کند.

تمامی اجزای عالم، با همه اختلافی که در هویت ها و انواع دارند، هر یک دارای فعل و اثری است و این همان قانون علیت عمومی در اجزای جهان است. هر موجودی که از ناحیه ی وجود و عدمش مانند دو کفه ترازو مساوی است؛ یعنی، ممکن است موجود شود و ممکن است نشود، چنین موجودی، اگر وجود یافت، قطعاً به وسیله ی علتی وجود یافته و معلول علتی غیر خودش است.

قرآن کریم این قانون را تصدیق کرده و در اثبات وجود صانع و سایر صفاتش، بدان استدلال می کند، و اگر این قانون صحیح نبود و عقل و تجربه ی ما در تشخیص آن به خطا رفته بود، استدلال به آن صحیح نبود.(2)

8 - برهان علیت در اثبات واجب الوجود

«أم خلقوا من غیر شی ء أم هم الخالقون»(3)

این آیه ی شریفه اشاره به برهان معروف علیّت است که در فلسفه و کلام، برای اثبات

1- 45. انعام / 102.
2- 46. المیزان / ج 7 / ص 309.
3- 47. طور / 35.

وجود خداوند آمده است؛یعنی جهانی که در آن زندگی می کنیم، بدون شک حادث است. زیرا همواره در تحول است و آن چه در حال تغییر و دگرگونی است، در معرض و چنین چیزی قدیم و ازلی نخواهد بود.

اکنون این سؤال پیش می آید که موجود حادث، از پنج حال بیرون نیست:

1 - بدون علت به وجود آمده است.

2 - خود علت خویشتن است.

3 - سایر معلولات جهان علت وجود آن است.

4 - این جهان معلول علتی است که آن هم به نوبه ی خود معلول علت دیگری است و تا بی نهایت پیش می رود.

5 - این جهان مخلوق خداوند واجب الوجود است که هستی اش از درون ذات پاک اوست.

باطل بودن چهار احتمال نخست روشن است. زیرا اولاً: پیدایش معلول بدون علت محال است، وگرنه هر چیزی در هر شرایطی باید به وجود آید، در حالی که چنین نیست. ثانیاً: علیّت چیزی نسبت به خودش نیز محال است. چون مفهومش این است که قبل از وجودش موجود باشد و این اجتماع نقیضین است.

همچنین احتمال سوم که سایر مخلوقات، خالق انسان باشد، نیز واضح البطلان است. زیرا مستلزم دور است، و نیز احتمال چهارم، یعنی امتداد سلسله ی علل و معلول ها تا بی نهایت نیز غیر قابل قبول است. چون بی نهایت معلول، مخلوق است و نیاز به خالق دارد، آیا بی نهایت صفر عدد می شود؟ یا از درون ظلمت نور برمی خیزد؟ یا از بی نهایت فقر و نیاز، بی نیازی به وجود می آید؟

بنا بر این، راهی جز قبول احتمال پنجم؛ یعنی خالقیت واجب الوجود باقی

نمی ماند، و از آنجا که رکن اصلی این برهان، نفی احتمال اول و دوم است، قرآن مجید به همان بسنده کرده است.(1)

9 - برهان عام و فراگیر بر توحید

«فلمّا جنّ علیه اللّیل رءا کوکباً قال هذا ربّی فلمّا أفل قال لاأحبّ الآفلین»(2)

هدف حضرت ابراهیم علیه السلام از جمله ی «لا أحبّ الآفلین» تفهیم این نکته بود: چیزی که برای انسان باقی نمی ماند و از نظر او غایب می شود، شایسته نیست که انسان به آن دل ببندد. معبود باید کسی باشد که انسان به شکل فطری او را دوست داشته باشد. بنا بر این، باید چیزی را بپرستد که دستخوش زوال نمی گردد.

این برهان به گونه ای است که تمامی اقشار مردم، خواص و عوام، آن را می فهمند و از سوی دیگر عام و فراگیر است. زیرا غروب یعنی زوال هر چیزی پس از وجودش، و این معنا در باره ی همه ی موجودات صادق است. پس، برهان حضرت ابراهیم علیه السلام پایه و اساس هر گونه شرک و دوگانه پرستی را منهدم می سازد.(3)

10 - برهان تمانع و اثبات توحید

اگر پروردگارانی جز خدای متعال در آسمان ها و زمین باشند، بی تردید هستی به فساد و تباهی کشانده می شود، و چون هیچ گونه ناسازگاری در جهان خلقت به چشم نمی خورد و کمترین نارسایی در آن ها وجود ندارد، پس خدایانی غیر از خداوند متعال وجود ندارد.

1- 48. نمونه / ج 22 / ص 453.
2- 49. انعام / 76.
3- 50. المیزان / ج 7 / ص 185.

قرآن کریم این برهان را به صورت قیاس استثنایی بیان می کند که یک قضیه ی شرطیه اش این آیه است؛ «لو کان فیهما ءالهه الاّ اللّه لفسدتا»(1) و قضیه ی دیگر آن که بطلان تالی را دربر دارد، در آیه ی دیگری آمده است؛ «فارجع البصر هل تری من فطور».(2)

11 - یگانگی خداوند در زمین و آسمان

«هو الّذی فی السماء إله و فی الأرض إله»(3)

ابو شاکر دیصانی که یکی از منکران توحید بود، به نظر خود برای قرآن کریم ایرادی یافته بود. روزی به هشام بن حکم گفت: در قرآن آیه ای وجود دارد که عقیده ی ما (دوگانه پرستی) را تصدیق می کند. هشام گفت: کدام آیه را می گویی؟ ابوشاکر آیه ی فوق را ذکر کرد که معنایش این است؛ «او کسی است که در آسمان خداست و در زمین نیز خداست». هشام می گوید من توان پلسخ دادن را نداشتم. از این رو، در آن سال به زیارت خانه ی کعبه مشرف شدم و نزد امام صادق علیه السلام رفتم و جریان را گفتم. امام فرمود: این، سخن فرد بی دینی است، هنگامی که بازگشتی از او بپرس نام تو در کوفه چیست؟ می گوید: فلان، بگو نام تو در بصره چیست؟ می گوید: فلان، پس بگو پروردگار ما نیز همین گونه است؛ نام او در آسمان «اله» است و در زمین نیز نام او «اله» است. هشام می گوید: هنگامی که بازگشتم، به سراغ ابو شاکر رفتم و این پاسخ را به او ارائه کردم. وی گفت: این سخن از تو نیست، به یقین پاسخ را از حجاز آورده ای.(4)

1- 51. انبیاء / 21.
2- 52. ملک / 3؛ مبدأ و معاد ، آیه اللّه جوادی / ص 142.
3- 53. زخرف / 84.
4- 54. سفینه البحار / ج 1 / ص 128.

12 - شناخت پروردگار

عموم مردم از مخلوق پی به خالق، و از مصنوع پی به صانع می برند، چنانکه قرآن کریم می فرماید: «إنّ فی خلق السموات و الأرض .... لایات لقوم یعقلون»(1)؛ اما برخی از انسان ها مانند انبیای الهی، خداوند را به خودش می شناسند، نه به غیر او، و از صانع پی به مصنوع می برند.همان گونه که قرآن کریم می فرماید: «ألم ترإلی ربّک کیف مدّ الظلّ»(2) به ما بنگر تا صنع ما بینی، نه این که به سایه بنگر تا ما را ببینی. اول خداوند مطرح است، بعد مصنوع او که سایه باشد.(3)

13 - دقت و تفکر در آفرینش شتر

«أفلا ینظرون إلی الأبل کیف خلقت»(4)

چرا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است؟ این حیوان ویژگی های عجیبی دارد که او را از حیوانات دیگر ممتاز می سازد و به حق، آیتی است از آیات خدا. به برخی از آن ها توجه کنید:

الف - بعضی از چهارپایان تنها از گوشتشان استفاده می شود و بعضی دیگر غالباً از شیرشان، و بعضی دیگر تنها برای سواری سودمند است و بعضی برای باربری؛ اما شتر حیوانی است که تمام این جهات در آن جمع است.

ب - شتر نیرومندترین و مقاومترین حیوانات اهلی است. زیرا بار زیادی با خود می برد و عجب این که به هنگامی که خوابیده است، بار سنگینی را بر او حمل می کنند و او با یک

1- 55. بقره / 164.
2- 56. فرقان / 45.
3- 57. کشف الاسرار / ج 1 / ص 441.
4- 58. غاشیه / 17.

حرکت برمی خیزد و روی پای خود می ایستد، در حالی که چهارپایان دیگر قدرت چنین کاری را ندارند.

ج - شتر می تواند روزهای متوالی (حدود یک هفته الی ده روز) تشنه بماند و در مقابل گرسنگی نیز تحمل بسیاری دارد.

د - شتر توان مسافرت طولانی هر روزه را داراست و می تواند از زمین های صعب العبور بگذرد.

ه - او از نظر تغذیه بسیار کم خرج است و هر گونه خار و خاشاکی را می خورد.

و - او در شرایط نامساعد جوّی، در میان طوفان های بیابان که چشم و گوش را کور و کر می کند، با ابزار خاصّی که خداوند در پلک ها و گوش ها و بینیِ او آفریده است، مقاومت می کند و به راه خود ادامه می دهد.

ز - شتر با تمام قدرتی که دارد، از رام ترین حیوانات است؛ به گونه ای که کودک خردسال نیز می تواند مهار یک شتر را در دست گرفته، و آن را هدایت کند.

خلاصه این که: ویژگی های این حیوان چنان است که دقت در آفرینش او، انسان را متوجه خالق بزرگی می کند که آفریننده ی چنین موجودی است. ناگفته پیداست مراد از «نظر» در جمله ی «أفلا ینظرون» نگاه کردن عادی نیست، بلکه نگریستن با تفکر و اندیشه است.(1)

1- 59. نمونه / ج 26 / ص 428.

14 - آغاز هر کار به نام خداوند

1 - «بسم اللّه الرحمن الرحیم» سرآغاز کتاب الهی است، «بسم اللّه» نه تنها در ابتدای قرآن، بلکه در آغاز همه ی کتب آسمانی بوده است.

2 - حرکت و توقف کشتی نوح به نام خدا بود؛ «بسم اللّه مجریها و مرسیها».(1)

3 - حضرت سلیمان وقتی ملکه ی سبا را به ایمان به خداوند فرا خواند، دعوت نامه ی خود را با جمله ی «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» برای او فرستاد.

4 - «بسم اللّه» رمز آن است که در شروع کار نیاز به دلگرمی و امید و رحمت است و مبدأ و منشأ همه ی قدرت ها و امیدها و رحمت ها خداست. از این رو، بعد از کلمه ی «اللّه» رحمن و رحیم به کار رفته است. پیامبر نیز رسالت خویش را با نام خدا شروع کرد؛ «اقرأ باسم ربّک».(2)

5 - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: هر کار مهمی که بدون نام خدا شروع شود، بی فرجام است؛ «کلّ أمر ذی بال لم یذکر فیه بسم اللّه الرّحمن الرّحیم فهو أبتر».(3)

6 - ابن عباس می گوید که از علی علیه السلام پرسیدم: چرا سوره ی برائت «بسم اللّه» ندارد؟

1- 60. هود / 41.
2- 61. نور / ج 1 / ص 12.
3- 62. بحار / ج 19 / ص 60.

فرمود: «بسم اللّه» امان و مایه ی امنیت است و در سوره ی برائت امان وجود ندارد و فرمان جنگ داده شده است؛ «لأنّها أمان و برائه، نزلت بالسّیف لیس فیها أمان».(1)

7 - امام صادق علیه السلام می فرماید: هرگز «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» را ترک نکن، گرچه بخواهی بعد از آن شعری بخوانی؛ «لا تدع بسم اللّه الرّحمن الرّحیم و ان کان بعده شعر».(2)

8 - امام حسن عسگری علیه السلام می فرماید: گفتن بسم اللّه یاری خواستن از خداوند در جمیع شئون زندگی است؛ «بسم اللّه ای أستعین علی أموری کلّها باللّه».(3)

9 - امام باقرعلیه السلام می فرماید: بسم اللّه نزدیک ترین اسم به اسم اعظم خداوند است؛ «بسم اللّه الرحمن الرحیم أقرب الی اسم اللّه الأعظم من ناظر العین الی بیاضها».(4)

15 - عظمت و قداست نام الهی

نام الهی از چنان عظمت و قداستی برخوردار است که اگر به هنگام ذبح حیوان ذکر شود، آن حیوان حلال، وگرنه گوشت آن حیوان حرام می گردد. از این رو، قرآن کریم به صورت سلب و ایجاب آن را مطرح می کند. گاهی می فرماید: از آن حیوانی که نام خدا بر آن برده نشده، نخورید؛ «و لا تأکلوا ممّا لم یذکر اسم اللّه علیه و انّه لفسق»(5)، گاهی می فرماید: از آن حیوانی که نام خدا بر آن برده شده، بخورید؛ «فکلوا ممّا ذکر اسم اللّه علیه ان کنتم بایاته مؤمنین».(6)

1- 63. مستدرک الوسائل / ج 2 / ص 33.
2- 64. نور الثقلین / ج 1 / ص 6.
3- 65. نور الثقلین / ج 1 / ص 12.
4- 66. نور الثقلین / ج 1 / ص 21.
5- 67. انعام / 121.
6- 68. انعام / 118 ؛ محاضرات.

16 - «اللّه» جامعترین نام خداوند

هر کدام از نام های خدا در قرآن کریم، ناظر به برخی از صفات اوست. تنها نامی که به تمام صفات و کمالات الهی اشاره دارد و به تعبیر دیگر، جامع تمام صفات جمال و جلال است به همین دلیل، سایر اسمای خداوند غالباً صفت برای کلمه ی «اللّه» ذکر می شود، مانند: «فإنّ اللّه غفور رحیم»(1) و «فانّ اللّه سمیع علیم».(2)

17 - معنای اللّه

«اللّه» اسم است برای ذات واجب الوجود که مستجمع جمیع صفات کمال است. این نام بزرگ خداوند که اختصاص به ذات خود او دارد، در سراسر قرآن کریم دو هزار و هشتصد و دوازده بار ذکر شده است.

بعضی معتقدند که کلمه ی «اللّه» اسم وضع شده ای است و مشتق نیست، چنان که خلیل گفته است و برخی دیگر گویند که مشتق است و در اشتقاق آن اختلاف کرده اند، بعضی آن را مشتق از «اله، یأله» می دانند که مصدر به معنای اسم مفعول است. «اله» یعنی «معبود» و برخی آن را مشتق از «وله» به معنای تحیر و سرگردانی دانسته اند؛ یعنی عقول و اندیشه های انسان ها در باره ی او متحیر و سرگردان است.(3)

18 - ویژگی نام مقدّس اللّه

هر اسمی، جز کلمه ی «اللّه» هرگاه حرفی از آن کم شود، معنایش به هم می خورد. زیرا اگر

1- 69. بقره / 226.
2- 70. بقره / 227؛ نمونه / ج 1 / ص 20.
3- 71. دایره الفرايد / ج 2 / ص 1.

«الف» حذف گردد، «للّه» می شود. قرآن می فرماید: «للّه ملک السّموات و الأرض»(1) و اگر «لام» اول حذف گردد، «له» می شود. قرآن می فرماید: «له ما فی السّموات و الأرض».(2) اگر «لام» دوم حذف گردد، «هو» می شود. قرآن می فرماید: «و هو اللّه لا اله الاّ هو».(3)

19 - معنای لطیف بودن پروردگار

«اللّه لطیف بعباده یرزق من یشاء و هو القویّ العزیز»(4)

توصیف خداوند به «لطیف» بدین جهت است که لطیف از ماده ی «لطف» به معنای هر موضوع دقیق و ظریف و هر گونه حرکت سریع و جسم لطیف است، بنا بر این لطیف بودن خداوند اشاره به علم او نسبت به اسرار دقیق و ظریف آفرینش است.

گاه به معنای خلقت اجسام لطیف و کوچک و ذره بینی و مافوق ذره بینی نیز آمده است. امام رضاعلیه السلام می فرماید: «این که می گوییم خدا لطیف است، به دلیل آن است که مخلوقات را لطیف آفریده و از اشیای لطیف و ظریف آگاه است. آیا آثار صنع او را در گیاهان نمی بینی؟ همچنین در موجودات و حیوانات کوچک و حشرات ریز و چیزهایی که از آن هم کوچک تر است. هنگامی که به این موجودات می نگریم، در می یابیم که خالق آن ها لطیف است».(5)

1- 72. جاثیه / 27.
2- 73. طه / 6.
3- 74. قصص / 70؛ روح البیان / ج 1 / ص 398.
4- 75. شوری / 19.
5- 76. اصول کافی / ج 1 / ص 93 ؛ نمونه / ج 5 / ص 386.

اوصاف الهی

الف - اراده و مشیت الهی

20 - معنای اراده ی الهی

«إنّما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون»(1)

آیه ی شریفه ی فوق، از آیات برجسته ی قرآن کریم است که معنای ایجاد را تبیین می کند و می فرماید: خداوند در ایجاد هر چیزی که اراده اش به آن تعلق گیرد، به غیر از ذات مقدس خود، به هیچ سبب دیگری محتاج نیست.

تعبیرات قرآن کریم در این زمینه مختلف است؛ گاهی با تعبیر امر؛ «إنّما أمره إذا أراد شيئاً» و گاهی با تعبیر قول؛ «إنّما قولنا لشیء إذا أردناه أن نقول له كن فيكون»(2) و در جای دیگر تعبیر به قضا کرده است؛ «و إذا قضی أمراً فإنّما يقول له كن فيكون».(3)

گفتنی است که منظور از کلمه ی امر و قول و قضا در آیات شریفه، بیان کردن شأن الهی در هنگام اراده خلقت است، نه این که خداوند متعال وقتی می خواهد چیزی را

1- 77. یس / 82.
2- 78. نحل / 40.
3- 79. بقره / 117.

بیافرینند، این کلام را می گوید و «کن» می گوید، وگرنه تسلسل لازم می آید. به دلیل این که خود تلفظ هم چیزی است که بعد از اراده کردن، تلفظ دیگری می خواهد، باز آن تلفظ هم چیزی از چیزهاست که محتاج به اراده و تلفظ دیگری است.(1)

21 - خواست الهی

الف - اگر خداوند بخواهد اشرف مخلوقات، (پیامبر اکرم علیه السلام) را با «أوهن البیوت» و تار عنکبوت حفظ می کند؛ «إلاّ تنصروه فقد نصره اللّه». (2)

ب - اگر خدا بخواهد فرعون صاحب قدرت را؛ «و فرعون ذی الأوتاد»(3) به وسیله ی آب که به آن می نازید؛ «و هذه الأنهار تجری من تحتی»،(4) غرق می کند؛ «حتّی إذا أدرکه الغرق».(5)

ج - اگر خدا بخواهد درخت خشک، میوه دار می شود؛ «و هزّی إلیک بجذع النّخله تساقط علیک رطباً جنیّاً».(6)

د - اگر خدا بخواهد از یک علت، دو معلول متفاوت به وجود می آید. گاهی حضرت موسی عصا را به سنگ می زند، چشمه ی آب می جوشد؛ «أن اضرب بعصاک الحجر فانبجست منه اثنتا عشره عیناً».(7)گاهی نیز عصا را به دریا می زند، قسمتی از آب دریا خشک می شود؛ «أن اضرب بعصاک البحر».(8)

ص:26

1- 80. المیزان / ج 17 / ص 114.
2- 81. توبه / 40.
3- 82. فجر / 10.
4- 83. زخرف / 51.
5- 84. یونس / 90.
6- 85. مریم / 25.
7- 86. اعراف / 160.
8- 87. شعراء / 63.

ه - اگر خدا بخواهد زن بی شوهر بچه دار می شود؛ «فحملته فانتبذت به مکاناً قصیّاً».(1)

و - اگر خدا بخواهد کلاغ معلم انسان می شود و دفن کردن مرده را به او می آموزد؛ «فبعث اللّه غراباً یبحث فی الأرض».(2)

22 - تنها ذات دارای حیات حقیقی

مرحوم علامه طباطبایی قدس سره بعد از بیان اقسام حیات دنیوی و ذکر یک سلسله از آیات کریمه چنین می گوید: توضیح و تفسیر همه ی این آیات در قرآن آمده که می فرماید: «و ما الحیوه الدّنیا إلاّ لهو و لعب و إنّ الدّار الاخره لهی الحیوان لو کانوا یعلمون»(3) زندگی دنیا واجد حقیقت و کمال حیات نیست، به عکس حیات آخرت که دارای حقیقت و کمال حیات است، که مرگ در آن راه ندارد؛ «ءَامنین لا یذوقون فیها الموت إلاّ الموته الأولی»، ولی همین حیات اخروی چنان که از آیات زیادی استفاده می شود از طرف پروردگار متعال افاضه می شود و اوست که انسان را در آخرت زنده می کند و زمام همه ی امور به دست اوست. بنا بر این، حیات اخروی نیز مملوک و مسخّر قدرت الهی است، نه این که مطلق و رها باشد؛ یعنی کسی که به این حیات زنده می شود، خاصیت آن را به واسطه ی خداوند مالک می شود، نه خود به خود.

پس، حیات حقیقی باید به گونه ای باشد که عروض مرگ بر آن محال باشد و این تصور نمی شود، مگر در صورتی که حیات، عین ذات صاحب آن باشد، نه عارضی و

1- 88. مریم / 22.
2- 89. مائده / 31.
3- 90. عنکبوت / 64.

دریافت شده از دیگری. خداوند در قرآن می فرماید: «و توکّل علی الحیّ الّذی لا یموت».

(1)بنا بر این، حیات حقیقی همان حیات خدایی است که وجود خدا بالذات دارای علم و قدرت است.(2)

23 - از نظر قرآن کریم اصل خلقت حیات به دست خداست؛ «الّذی خلق الموت و الحیوه»

(3)و زنده کردن موجودات نیز به دست خداست؛ «إنّه أمات و أحیی»(4)و زنده بودن دیگران با مرگ همراه است؛ «کلّ نفس ذائقه الموت»(5)و خداوند زنده ای است که مرگ و فنا در او راه ندارد؛ «و توکّل علی الحیّ الّذی لا یموت».(6)بنا بر این روشن می شود که حیات بالاصاله مربوط به ذات خداوند است و حیات و قوام دیگران به او بستگی دارد؛ «هو الحیّ القیّوم».(7)

24 - استفاضه ی عموم مردم

در جهان هستی اموری وجود دارد که عموم انسان ها می توانند از آن فیض و بهره ببرند و اختصاص به هیچ طایفه و نژاد خاصی ندارد. از جمله:

الف - رحمت الهی؛ «إنّ اللّه بالنّاس لرؤف رحیم».(8)

ب - رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله؛ «و أرسلناک للنّاس رسولاً». (9)

ج - قبله و خانه ی کعبه؛ «إنّ أوّل بیت وضع للنّاس للّذی ببکّه مبارکاً».(10)

1- 91. فرقان / 58.
2- 92. المیزان / ج 2 / ص 329.
3- 93. ملک / 2.
4- 94. نجم / 44.
5- 95. آل عمران / 185.
6- 96. فرقان / 58.

7- 97. محاضرات.
8- 98. حج / 65.
9- 99. نساء / 79.
10- 100. آل عمران / 96.

د - قرآن کریم؛ «شهر رمضان الّذی أنزل فیه القرءان هدی للنّاس».(1)

ه - عاشورای امام حسین علیه السلام؛ «و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهاله و حیره الضّلاله».(2)

25 - خداشناسی و تحوّل جهان هستی

تفکّر و فرض تغییر و تحوّل در نعمت های خداوند یکی از راه های خداشناسی و نعمت شناسی است.

الف - اگر درختان سبز نشوند؛ «لو نشاء لجعلناه حطاماً».

ب - اگر آب ها تلخ و شور شوند؛ «لو نشاء لجعلناه أجاجاً».

ج - اگر آب ها به زمین فرو روند؛ «قل ان أصبح ماءکم غوراً فمن یأتیکم بماء معین».

د - اگر شب یا روز همیشگی باشد چه می شود؛ «ان جعل اللّیل علیکم سرمداً».

ه - اگر خداوند نعمت گوش و چشم را از شما بگیرد؛ «قل أرأیتم ان أخذ اللّه سمعکم و أبصارکم و ختم علی قلوبکم من إله غیر اللّه یأتیکم به».(3)

ب - وجه الهی

26 - مفهوم وجه الهی

«یریدون وجهه»(4)

وجه یا روی به مناسبتی که میان صورت و سطح بیرونی هر چیزی هست، به طور مجاز بر

1- 101. بقره / 185.
2- 102. زیارت اربعین.

3- 103. نور / ج 3 / ص 280.
4- 104. انعام / 52.

همان سطح بیرونی آن هم اطلاق می شود. ذات چیزی برای چیز دیگری هیچ وقت ظهور نمی کند و تنها ظاهر و سطح بیرونی و اسما و صفات است که برای موجود دیگری جلوه می کند.

به ذات خدای تعالی نیز نمی توان پی برد. زیرا به طور کلی علم و معرفت، نوعی تحدید فکری است و ذات مقدس او بی نهایت است. از آنجا که وجه یا روی هر چیزی همان قسمتی است که دیگران با آن مواجه می شوند، از این جهت می توان گفت: از هر چیزی آن قسمتی که به آن اشاره می شود، نیز وجه آن چیز است.

به این اعتبار نیز می توان گفت: اعمال صالحه وجه خدای تعالی است، همچنان که کارهای زشت وجه شیطان است. چنانکه صفاتی را که خدای سبحان با آن صفت با بندگان خود روبرو می شود، نظیر رحمت و خلق و رزق و هدایت، از صفات فعلیه، بلکه صفات ذاتیه را هم که به وسیله ی آن مخلوقات، خدای خود را تا حدی می شناسند، مانند علم و قدرت، همه را می توان وجه خدا دانست. زیرا خداوند متعال به وسیله همین صفات با مخلوقات خود روبرو می شود و آفریدگان نیز به وسیله ی آن به جانب خدا رو می کنند.(1)

27 - معنای وجه اللّه

وجه در لغت به معنای صورت است و گاهی به معنای ذات به کار می رود. بنا بر این «وجه اللّه» یعنی ذات خدا. پس ذکر کلمه ی «وجه» در آیه ی انفاق و مانند آن متضمّن نوعی تأکید است. زیرا هنگامی که گفته می شود «برای ذات خدا»، تأکید آن از «برای خدا» بیشتر است؛ یعنی حتماً برای خدا باشد، نه دیگری.

1- 105. المیزان / ج 7 / ص 101.

افزون بر آن، معمولاً صورت انسان شریف ترین قسمت ظاهری بدن اوست. زیرا اعضای مهم بینایی، شنوایی و گویایی در آن قرار گرفته اند. به همین دلیل هنگامی که کلمه ی «وجه» به کار برده می شود، شرافت و اهمیت را می رساند. در اینجا هم (به طور کنایه) که در مورد خداوند به کار برده شده است، در واقع نوعی احترام و اهمیت از آن فهیمده می شود. بدیهی است که نه خداوند جسم است و نه صورت دارد.(1)

28 - مفهوم بقای وجه الهی و فنای جنّ و انس

«کل من علیها فان و یبقی وجه ربّک ذوالجلال و الإکرام»(2)

هر موجود دارای شعوری که بر روی زمین است، به زودی فانی خواهد شد و عمرش پایان می پذیرد و حقیقت این فنا، انتقال از دنیا به آخرت است. زیرا زندگی دنیا حیات مقدمی است و زندگی حقیقی در آخرت است. منظور از این فنا، فنای مطلق و هیچ و پوچ شدن 2نیست، ولی پروردگار متعال با همه ی جلال و اکرامش باقی می ماند، بدون این که فنای موجودات، اثری در خود او یا دگرگونی در جلال و اکرام او باقی بگذارد.

بنا بر این که مراد از وجه خدا هر چیزی باشد که دیگران به آن رو دارند، قهراً مصداقش عبارت است از تمامی چیزهایی که به خداوند منسوبند و مورد نظر هر خداجویی واقع می گردد، مانند انبیا و اولیای خدا و دین او و ثواب و قرب او و سایر چیزهایی که از این قبیل هستند.(3)

1- 106. مجمع البیان / ج 2 / ص 263 ؛ نمونه / ج 2 / ص 664.
2- 107. الرحمن / 27.
3- 108. المیزان / ج 19 / ص 102.

ج - علم الهی

29 - گستردگی علم الهی

«و لو أنّما فی الأرض من شجره أقلام والبحر یمدّه من بعده سبعه أبحر مانفدت کلمات اللّه»(1)

این آیه در باره ی وسعت و گستردگی علم الهی است، اگر تمامی درختان روی زمین درختان قلم شوند و آب دریاها جوهر گردد و هفت دریا نیز به آن افزوده شود، این ها همه

تمام می شوند، اما کلمات و علم الهی تمام نخواهد شد.

گاهی از ساقه و شاخه های یک درخت تنومند، هزاران بلکه میلیون ها قلم به وجود می آید و با در نظر گرفتن حجم عظیم درختان روی زمین و جنگل هایی که بسیاری از کوه ها و دشت ها را پوشانیده است و تعداد قلم هایی که از آن پدید می آید و همچنین اگر تمام اقیانوس های روی زمین که تقریباً سه چهارم کره ی زمین را با عمق زیادی پوشانیده است، جوهر شوند، چه وضع عجیبی برای نوشتن ایجاد می کند؛ به ویژه با توجه به افزوده شدن هفت دریای دیگر به آن که هرکدام از آن ها معادل تمام اقیانوس های روی زمین باشد، آیا ترسیمی جالبتر از این برای توصیف بی نهایت به نظر می رسد؟

جالب این که «شجره» به صورت مفرد و کلمه «اقلام» به صورت جمع آمده تا بیانگر تعداد فراوان قلم هایی باشد که از یک درخت با تمام ساقه و شاخه هایش به وجود می آید و نیز تعبیر «البحر» به صورت مفرد و الف و لام جنس برای آن است که تمام اقیانوسهای روی زمین را شامل شود، و کلمه ی «سبعه» اشاره به کثرت دریاها دارد.(2)

1- 109. لقمان / 27.
2- 110. نمونه / ج 17 / ص 76 ؛ تفسیر کبیر / ج 25 / ص 157.

30 - مراد از علم خلق و امر

«ألا له الخلق و الأمر»(1)

در این که منظور از «خلق» و «أمر» چیست، میان مفسران گفتگوست، اما با توجه به قرائنی که در این آیه و آیات دیگر قرآن موجود است، استفاده می شود که منطور از «خلق» آفرینش نخستین و منظور از «أمر» قوانین و نظاماتی است که به فرمان پروردگار در عالم هستی حکومت می کند و آن ها را در مسیر خود رهبری می کند. این تعبیر در حقیقت پاسخی است به آن ها که چنین می پندارند که خداوند جهان را آفریده و آن را به حال خود واگذارده و کناری نشسته است. به تعبیر دیگر عالم هستی در ایجادش نیازمند به خدا است، اما در بقا و ادامه حیات نیازی ندارد.

این جمله می گوید: همان گونه که جهان در حدوثش نیازمند به اوست، در تدبیر و ادامه ی حیات و اداره اش نیز وابسته به اوست و اگر لحظه ای خدا از آن گرفته شود، نظامش به کلی از هم گسسته و نابود می گردد.(2)

31- علم غیب

«إنّ اللّه عنده علم السّاعه و ینزّل الغیث و یعلم ما فی الأرحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً و ما تدری نفس بأیّ أرض تموت»(3)

31 - سؤال: چرا فرمود: «ما فی الأرحام» و نفرمود: «من فی الأرحام»؟

پاسخ: در این صورت افاده عموم نمی کرد؛ یعنی فقط نشانه ی عالم بودن خدا به پسر یا

1- 111. اعراف / 54.
2- 112. نمونه / ج 6 / ص 206.
3- 113. لقمان / 34.

دختر بودن موجود در رحم است و در این صورت اشکالی پیش نمی آمد که هر متخصص جنین شناسی می تواند آن را بداند یا به وسیله ی اشعّه ی برق، ممکن است پسر و دختر بودن را تشخیص داد، ولی حالا که «ما» فرموده، نه تنها نر و ماده بودن جنین از آن فهمیده می شود، بلکه همه خصوصیات او را شامل می شود؛ زشتی و زیبایی و سعادت و شقاوت و طولانی بودن عمر و کوتاهی آن، زیادی رزق و کم بودن آن و خصوصیات اخلاقی او، که همه این ها از همان وقتی که جنین در شکم مادر است، تعیین می گردد و کیست که بتواند از مشاهده ی چنین جنینی از خصوصیات آن آگاه گردد.(1)

32 - سؤال: چرا خداوند علم قیامت و نزول باران و آنچه را در ارحام است، به خود نسبت داد و علم دو چیز (روزی و مرگ) را از بندگان نفی کرد و به خودش اسناد نداد؟

پاسخ: آن سه چیز را به جهت بزرگداشت به خود نسبت داد، اما آن دو که از صفات مخلوقات است، از خودشان نفی کرد تا بدانند آنچه را مربوط به خودشان است، توان آگاهی از آن را ندارند، پس آن سه چیز دیگری که اصلاً ارتباطی به آن ها ندارد، بی تردید از علم به آن عاجز و ناتوان هستند.(2)

د - قدرت الهی

33 - قدرت خداوند

«قل اللّهمّ مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممّن تشاء و تعزّ من تشاء و تذلّ من تشاء بیدک الخیر إنّک علی کل شی ء قدیر * تولج اللّیل فی النّهار

ص:34

1- 114. نکته هایی از قرآن / ج 2 / ص 485.
2- 115. نکته هایی از قرآن / ج 2 / ص 485.

و تولج النّهار فی اللّیل و تخرج الحیّ من المیّت و تخرج المیّت من الحیّ و ترزق من تشاء بغیر حساب»(1)

در این دو آیه 12 مرتبه از قدرت خداوند نام برده شده است تا روح توحید را در انسان شکوفا کند:

1 - خداوندا مالک حکومت ها تو هستی.

2 - به هر کس بخواهی (طبق مصلحت خود) حکومت می دهی.

3 - از هر کس بخواهی می گیری.

4 - هر کس را بخواهی عزیز می کنی.

5 - هر کس را بخواهی ذلیل می کنی.

6 - خیر، تنها به دست توست.

7 - تو بر هر چیزی قدرت داری

8 - شب را در روز داخل می کنی.

9 - روز را در شب داخل می کنی.

10 - موجود زنده را از مرده خارج می سازی.

11 - موجود مرده را از زنده خارج می سازی.

12 - به هر کس بخواهی بدون حساب روزی می دهی.(2)

1- 116. آل عمران / 26 - 27.
2- 117. نور / ج 2 / ص 43.

34 - عدم تعلّق قدرت الهی به ممتنع

«إنّ اللّه علی کلّ شی ء قدیر...»(1)

شخصی از امیر المؤمنین سؤال کرد: آیا خداوند قدرت دارد که دنیا را در تخم مرغ قرار دهد، بدون این که دنیا کوچک و تخم مرغ بزرگ شود؟ حضرت فرمودند: به خدا نسبت عجز و ناتوانی داده نمی شود، اما آن چیزی که تو سؤال کردی امکان ندارد؛ یعنی قدرت به امر ممتنع تعلق نمی گیرد؛ «قیل لأمیر المؤمنین علیه السلام هل یقدر ربّک أن یُدخل الدّنیا فی بیضه من غیر أن تصغر الدّنیا أو تکبر البیضه؟ قال: إنّ اللّه تبارک و تعالی لا ینسب إلی العجز و الّذی سئلتنی لا یکون».(2)

شخصی خدمت حضرت رضاعلیه السلام آمد و همین سؤل را کرد؛ حضرت در پاسخ او فرمودند: آری! خداوند این کار را در کوچکتر از تخم مرغ انجام داده و آن چشم توست که تمام زمین و آسمان و مابین آن دو را می بینی؛ «جاء رجل إلی الرضاعلیه السلام فقال له: هل یقدر ربّک أن یجعل السّموات و الأرض و ما بینهما فی بیضه؟ فقال: «نعم، و فی أصغر من البیضه، قد جعلها فی عینک و هو أقلّ من البیضه، لأنّک اذا فتحتها عاینت السّماء و الأرض و ما بینهما».(3)

35 - قلمرو اذن تکوینی خدا

«ما أصاب من مصیبه إلاّ باذن اللّه»(4)

کلمه ی «مصیبت» به معنای صفت یا حالتی در انسان است که بر اثر برخورد با هر حادثه

ص:36

1- 118. طلاق / 12.
2- 119. نور الثقلین / ج 1 / ص 39.
3- 120. نور الثقلین / ج 1 / ص 39 ؛ این دو پاسخ با یکدیگر منافاتی ندارد. زیرا سؤال کنندگان از نظر علم و استعداد در درجات و مراتب مختلفی بودند و امام {ع} طبق اختلاف فهم و درک آن ها پاسخ دادند.
4- 121. تغابن / 11.

به او دست می دهد و غالباً در مورد حوادث ناگوار استعمال می شود. کلمه ی «اذن» به معنای اعلام رخصت و رفع مانع است و همواره ملازم با علم و آگاهیِ اذن دهنده نسبت به عملی است که اجازه آن را صادر می کند.

بنا بر این، اذن در آیه ی شریفه، اذن لفظی یا تشریعی نیست، بلکه اذن تکوینی است که همان به کار انداختن اسباب و برداشتن موانعی است که سر راه سببی از اسباب قرار می گیرد. مثلاً آتش اقتضای حرارت و سوزاندن را دارد و اذن خداوند در سوزاندن آتش، برطرف کردن رطوبت از میان پنبه و آتش است تا این که آتش بتواند پنبه را بسوزاند و در عرف عام معمول بوده که کلمه ی اذن را در مورد ذوی العقول به کار ببرند. می گفتند: من به فلانی اذن دادم که چنین و چنان کند و هرگز نمی گفتند: من به آتش اذن دادم که پنبه را بسوزاند. چون فکر می کردند که آتش شعور ندارد و نمی شود چیزی را به آن اعلام نکرد.

ولی قرآن کریم اذن را در این موارد نیز استعمال کرده است. در مورد عقلا فرمود: «و ما أرسلنا من رسول الاّ لیطاع باذن اللّه»(1) و در غیر عقلا فرمود: «و البلد الطّیّب یخرج نباته باذن ربّه»(2). شاید این تعمیم بر این اساس باشد که قرآن کریم علم و ادراک را مختص به ذوی العقول نمی داند، بلکه تمامی موجودات را دارای درک و شعور می شمارد.(3)

36 - خداوند اختیار در امور تشریعی و تکوینی

از نظر قرآن کریم خداوند متعال صاحب اختیار در امور تکوینی و تشریعی است. خدای

1- 122. نساء / 64.
2- 123. اعراف / 58.
3- 124. المیزان / ج 19 / ص 303.

سبحان در امور تکوینی هر چه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند و از دیگران کاری ساخته نیست؛ «و ربّک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیره»، (1) و در امور تشریعی هر که را بخواهد، برای منصب نبوت و رسالت اختیار می کند؛ «اللّه أعلم حیث یجعل رسالته»، (2) چه این که منصب امامت نیز به اراده و انتخاب اوست و دیگران حق انتخاب ندارند؛ «إنّی جاعلک للنّاس اماماً». (3)

چنانکه امور دیگری از قبیل مرگ و حیات و رزق و شفاعت و مانند آن نیز به اختیار اوست؛ «إنّه أمات و أحیی»، (4) «إنّ اللّه هو الرّزّاق ذوالقوّه المتین». (5)

ذ - رزق الهی

37 - مفهوم رزق در قرآن

«و ترزق من تشاء بغیر حساب» (6)

رزق معنای معروفی دارد و آنچه از موارد استعمال آن به دست می آید، معنای عطا و بخشش در آن موجود است. رزق در نظر ابتدایی به خوردنی ها اطلاق شده و غیر آن از پوشیدنی ها و امثال آن را شامل نبوده است. سپس در معنای آن توسعه داده شده و شامل تمام چیزهایی گشته که به آدمی می رسد و انسان از آن بهره مند می گردد چون مال جاه، مقام، فامیل، علم و امثال آن.

1- 125. قصص / 68.
2- 126. انعام / 124.
3- 127. بقره / 124.
4- 128. نجم / 44.
5- 129. ذاریات / 58.
6- 130. آل عمران / 27.

آنچه از آیه ی شریفه ی «إنّ اللّه هو الرّزّاق ذو القوّه المتین»(1) که در مقام حصر وارد شده استفاده می شود، چند چیز است:

الف - گرچه رزق در ظاهر ممکن است به غیر خداوند نسبتی پیدا کند، چنان که از امثال «و اللّه خیر الرّازقین»(2)که وجود رازق های دیگر را تصدیق کرده، خداوند را بهترین آن ها معرفی کرده است و همچنین از آیه ی «وارزقوهم فیها واکسوهم»(3)استفاده می شود، لیکن در حقیقت جز به خداوند متعال منسوب نیست، رزق هم مانند عزت و ملک است که در حقیقت مخصوص خداست و دیگران به واسطه ی اعطا و بخشش خداوند از آن نصیبی گرفته اند.

ب - آنچه مخلوقات به آن منتفع شده و از خیر آن بهره مند می شوند، رزق آنان بوده و خداوند هم رازق آن است. این مطلب گذشته از آیاتی که در باره ی رزق وارد شده، از آیات دیگری هم که خلق و امر و حکم و ملک و مشیت و تدبیر و خیر را مخصوص خداوند دانسته، فهمیده می شود.

ج - آنچه آدمی مورد استفاده قرار می دهد، ولی از نوع حرام است، از نظر معصیت منسوب به خداوند نیست. زیرا خداوند نسبت معصیت را از نظر تشریع از خود نفی کرده است، چنان که آیه ی شریفه ی «قل إنّ اللّه لا یأمر بالفحشاء» بدان دلالت دارد.(4)

1- 131. ذاریات / 58.
2- 132. جمعه / 11.
3- 133. نساء / 5.
4- 134. المیزان / ج 3 / ص 137.

38 - خداوند رازق مردم

«نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوه الدّنیا»(1)

اختیار رزق فقط به دست خداوند است، نه به دست انسان. دلیل بر آن، اختلاف در ثروت و فقر و عافیت و صحت و اولاد و سایر اموری است که رزق شمرده می شود.

با این که هر فردی از افراد بشر می خواهد از نهایت درجه ی ارزاق را که دیگر بیش از آن تصور ندارد، دارا باشد؛ اما روشن است که هیچ کس به چنین آرزویی نمی رسد و به همه ی آنچه دوست دارد، دست نمی یابد. پس می فهمیم که ارزاق به دست انسان نیست، وگرنه هیچ فردی فقیر و نیازمند به هیچ یک از مصادیق رزق نمی شد.(2)

39 - برتری رزق معنوی بر رزق مادی

حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی مقام امامت را برای ذریه ی خویش طلب می کند؛ «و من ذریّتی»، خداوند در جواب می فرماید: این مقام به افراد ستمگر نمی رسد؛ «لا ینال عهدی الظّالمین»؛ اما وقتی طلب رزق برای مردم می کند، تنها برای مؤمنان تقاضا می کند؛ «وارزق أهله من الّثمرات من ءَامن منهم»، خداوند در پاسخ او می گوید: رزق مادی را هم به مؤمنان می دهیم، هم به کافران؛ «قال و من کفر فأمتّعه قلیلاً». از اینجا روشن می شود که رزق مادی خیلی مهم نیست، از این رو به اهل و نااهل داده می شود، اما مقامات معنوی و اجتماعی و رهبری مردم به هر کسی واگذار نمی شود.(3)

1- 135. زخرف / 32.
2- 136. المیزان / ج 18 / ص 99.
3- 137. نور / ج 1 / ص 258.

40 - ضامن رزق همه ی موجودات

«و ما من دابّه فی الأرض إلاّ علی اللّه رزقها»(1)

هیچ جنبنده ای در روی زمین نیست، مگر این که روزی آن بر خداست. روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف بسیار حیرت انگیز است؛ از جنینی که در شکم مادر قرار گرفته تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین هستند یا در لابه لای درختان و بر فراز کوه ها و در قعر دره ها زندگی می کنند، از دیدگاه علم خداوند هرگز مخفی و پنهان نیست.

رزق بعضی از انواع پرندگان در لابه لای دندان های پاره ای از حیوانات عظیم الجثّه ی دریا نهفته شده است. این حیوانات که پس از تغذیه از حیوانات دریایی، دندان هایشان احتیاج به خلال کردن دارد، به ساحل می آیند، دهانشان را که بی شباهت به غار کوچکی نیست، باز نگه می دارند، گروهی از پرندگان بدون هیچ گونه وحشت و اضطراب وارد این غار می شوند و به جستجوی روزی خویش در لابه لای دندان های حیوان غول پیکر می پردازند، هم شکمی از عزا در می آورند و هم حیوان را از این مواد مزاحم راحت می سازند و هنگامی که برنامه ی هر دو پایان پذیرفت و آن ها به خارج پرواز کردند، حیوان با احساس آرامش دهانش را می بندد و به اعماق آب فرو می رود.(2)

ر - آفرینش جهان هستی

41 - هدف از خلقت

در آیات مختلف قرآن، به هدف آفرینش انسان یا مجموعه ی جهان هستی اشاراتی شده

ص:41

1- 138. هود / 6.
2- 139. نمونه / ج 9 / ص 19.

است که در بدوِ امر ممکن است مختلف به نظر برسد، ولی با دقت می بینیم همه به یک حقیقت بازمی گردد.

الف - عبادت و بندگی؛ «و ما خلقت الجنّ و الإنس إلاّ لیعبدون».(1)

ب - علم و آگاهی از صفات خداوند؛ «اللّه الّذی خلق سبع سموات و من الأرض مثلهنّ یتنزّل الأمر بینهنّ لتعلموا أنّ اللّه علی کلّ شی ء قدیر».(2)

ج - آزمایش بشر؛ «و هو الّذی خلق السّموات و الأرض فی ستّه أیّام و کان عرشه علی الماء لیبلوکم أیّکم أحسن عملاً».(3)

د - رحمت الهی؛ «ولِذلک خلقهم...».(4)

کمی دقت در این آیات نشان می دهد که بعضی مقدمه برای بعضی دیگر است. آگاهی و معرفت، مقدمه ای برای آزمون و تربیت بشر و آن هم مقدمه ای برای بهره گیری از رحمت خداوند است.(5)

«و هو الّذی خلق السّموات و الأرض ... لیبلوکم أیّکم أحسن عملاً»(6)

42 - سؤال: این آیه ی شریفه هدف خلقت را آزمایش انسان می داند؛ «لیبلوکم»، ولی در سایر آیات اهداف دیگری بیان شده است. جمع میان این آیات چگونه است؟

پاسخ: هدف ها در طول یکدیگر و به صورت مرحله ای است، چنانکه شخم زمین برای کشت است و کشت برای دستیابی به گندم و گندم برای پخت نان و نان برای تغذیه ی انسان. آیات قرآن نیز مراحلی را برای هدف خلقت انسان بیان کرده است:

1- 140. ذاریات / 56.
2- 141. طلاق / 12.
3- 142. هود / 7.
4- 143. هود / 119.
5- 144. نمونه / ج 24 / ص 263.
6- 145. هود / 7.

الف - آفرینش برای آزمایش؛ «لیبلوکم».

ب - آزمایش برای جدا کردن خوبان از بدان است؛ «لیمیز اللّه الخبیث من الطّیّب».(1)

ج - جدا کردن خوبان از بدان برای جزا و کیفر متناسب است؛ «لِتُجزی کلّ نفس بما کسبت».(2)

د - جزا و کیفر متناسب، برای عمل به وعده است؛ «وعداً علینا».(3)

42- آفرینش جهان در شش روز

«و هو الّذی خلق السّموات و الأرض فی ستّه أیّام»(4)

43 - بحث از آفرینش جهان در شش روز، در هفت مورد از آیات قرآن کریم آمده است. با توجه به سخن دانشمندان که میلیاردها سال طول کشیده تا زمین و آسمان به وضع کنونی درآمده است، مقصود از خلقت آسمان و زمین در شش روز چیست؟

پاسخ: منظور از شش روز در آیه ی شریفه اشاره به شش مرحله است. زیرا در ابتدای خلقت، آسمان و زمینی وجود نداشت تا شب و روزی وجود داشته باشد. در قرآن کریم صدها بار کلمه ی یوم و ایام به کار رفته است و در بسیاری از موارد به معنای شبانه روز معمولی نیست، مثلاً تعبیر از عالم رستاخیز به «یوم القیامه» نشان می دهد که از مجموعه رستاخیز که دوران بسیار طولانی است، با تعبیر «روز قیامت» یاد شده است.

در بعضی از آیات می خوانیم که محاسبه ی اعمال بعضی مردم در روز قیامت

1- 146. انفال / 37.
2- 147. جاثیه / 22.
3- 148. انبیاء / 104 ؛ نور / ج 5 / ص 273.
4- 149. هود / 7.

پنجاه هزار سال طول می کشد؛ «فی یوم کان مقداره خمسین ألف سنه». (1)در روایات نیز کلمه «یوم» به معنای دوران آمده است. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «الدهر لک یومان یوم لک و یوم علیک». دنیا برای تو دو روز است، روزی به سود تو و روزی به زیان تو. امام علیه السلام در ذیل آیه ی شریفه ی «فی ستّه أیّام» می فرماید: «فی ستّه أوقات».(2)

44 - قرآن مجید در آیات نهم تا دوازدهم سوره ی فصّلت، آفرینش زمین را در دو روز و کوه ها و برکات و غذاها را در چهار روز و در پایان، آفرینش آسمان ها را نیز در دو روز ذکر می کند که مجموعاً هشت روز می شود، در حالی که در آیات فراوانی از قرآن کریم، آفرینش آسمان ها و زمین را مجموعاً در شش روز یا به تعبیر دیگر در شش دوران بیان شده است، در اینجا این سؤال مطرح است که جمع میان این آیات چگونه است؟

مفسران در پاسخ این سؤال دو راه انتخاب کرده اند:

الف - مشهور معتقد است که مراد از «أربعه أیّام» تتمه ی چهار روز است. به این ترتیب که در دو روز اول از این چهار روز زمین آفریده شد و در دو روز بعد، سایر خصوصیات زمین، و خلقت آسمان ها نیز در دو روز که مجموعاً شش روز (شش دوران) می شود. طبق این تفسیر، آیه تقدیری دارد به این صورت «و قدّر منها اقواتها فی تتمه أربعه أیام» و یا تعبیری که در تفسیر کشاف آمده؛ «کلّ ذلک فی أربعه أیّام».

ب - تعداد کمی از مفسّران بر آنند که «أربعه أیام» مربوط به آغاز خلقت نیست، بلکه اشاره به فصول چهارگانه ی سال است که مبدأ پیدایش ارزاق و پرورش مواد غذایی انسان ها و حیوانات است. حدیثی نیز به این مضمون در تفسیر علی بن ابراهیم آمده

1- 150. معارج / 4.
2- 151. نمونه / ج 6 / ص 200 ؛ نور / ج 5 / ص 11.

است.(1)

ز - توحید و شرک

45 - توحید خالص

هنگامی که زن عزیز مصر، حضرت یوسف علیه السلام را به آلودگی فراخواند، وی با قاطعیت بی نظیر از او اعراض کرد و به خدا پناه برد؛ «قال معاذ اللّه»(2) او هیچ عامل دیگری را بازدارنده ی خویش معرفی نکرد، مثلاً نفرمود: از عزیز مصر می ترسیدم یا به وی خیانت نمی کنم یا از عذاب خدا می ترسم یا به ثواب الهی امیدوارم یا ... اگر حضرت یوسف علیه السلام به چیزی جز خدا دلبستگی داشت، در آن هنگام بروز می کرد و پاسخ کوتاه و جالب او حاکی از توحید خالصی است که همه چیز را کنار گذاشت و به عروه الوثقای الهی چنگ زد. آری! او حتی خودش را نیز در این صحنه فراموش کرده بود. زیرا نگفت: «أعوذ باللّه منک». پس روشن می شود که میان سخن وی و جناب مریم(س) فاصله فراوان است؛ «إنّی أعوذ بالرحمن منک إن کنت تقیّاً».(3)

46 - توحید ربوبی

«الحمد للّه ربّ العالمین»

تمام تلاش انبیاعلیهم السلام برای دستیابی مردم به توحید ربوبی بوده است و در موضوع ربوبیت، با انسان ها همواره درگیر بوده اند. در مسأله ی توحید واجب و توحید خالقیت که از مسائل عقلی و نظری هستند، چندان با کسی اختلاف نداشتند. مشرکان از پذیرش

1- 152. نمونه / ج 20 / ص 224.
2- 153. یوسف / 23.
3- 154. مریم / 18 ؛ المیزان / ج 11 / ص 123.

توحید خالقی استنکاف نمی ورزیدند؛ «و لئن سئلتهم من خلق السّموات و الأرض لیقولنّ اللّه».(1)

آری خدایی که آسمان ها و زمین را خلق کند، اما کاری با انسان ها نداشته باشد و انسان در برابر او مسئول نباشد، چنین خدایی را همه ی بت پرست ها قبول داشتند. انبیا می گفتند: آن که آفرید، باید بپروراند، دیگران می گفتند: اصلاً بشر رب نمی خواهد یا این بت ها و ستاره ها و امثال آن ربوبیت انسان ها را عهده دارند. پس برای این که از زیر بار طاعت و مسئولیت بیرون بروند، ربوبیّت را نمی پذیرفتند.

گفتنی است که قرآن کریم توحید ربوبی خدای سبحان را از دو راه اثبات می کند:

الف - بر پایه ی تحلیل عقلی مرجع ربوبیت خالقیت است. پس اگر خالقیت خدا را قبول دارید، باید ربوبیّتش را هم بپذیرید. زیرا در ربوبیت نوعی خلقت نیز وجود دارد.

ب - کسی می تواند ربّ باشد که چیزی را آفریده باشد، اگر کسی چیزی را آفرید، می تواند آن را بپروراند؛ «ربّنا الّذی اعطی کلّ شی ء خلقه ثمّ هدی».(2)

47 - تفاوت احد با واحد

«قل هو اللّه أحد»

کلمه ی «أحد» صفتی است که از ماده ی «وحدت» گرفته شده، همچنان که کلمه ی «واحد» نیز وصفی از این ماده است؛ لیکن کلمه ی «احد» در مورد چیزی و کسی به کار می رود که قابل کثرت و تعدّد نباشد، نه در خارج و نه در ذهن، و اصولاً داخل اعداد نمی شود، به خلاف کلمه ی «واحد» که هر واحدی، ثانی و ثالثی دارد یا در خارج یا در وهم.

1- 155. لقمان / 25.
2- 156. طه /50 ؛ محاضرات.

به دلیل همین تفاوتی که میان این دو کلمه هست، کلمه ی «احد» در هیچ کلام ایجابی، به جز در باره ی خداوند متعال استعمال نمی شود.(1)

48 - صعود اعتقاد حق

«الیه یصعد الکلم الطّیّب و العمل الصّالح یرفعه»(2)

مقصود از کلم طیب، اعتقاد حق است و قدر متقین از آن، اعتقاد به توحید و یگانگی خداوند است و برگشت سایر اعتقادات حق نیز به آن است و این کلمه ی توحید همان است که در آیه ی شریفه ی «الم ترکیف ضرب اللّه مثلاً کلمه طیّبه کشجره طیّبه» بیان کرده است که اعتقاد حق مانند درخت طیب، ریشه هایش در زمین ثابت است.

معنای صعود کردن اعتقاد حق و کلمه طیب به خداوند تقرّب آن به خداوند است و چون اعتقاد، وابسته به شخصِ معتقِد است، وقتی اعتقاد تقرّب پیدا می کند، خود شخص نیز تقرب می یابد.(3)

49 - معنای سوره ی توحید

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم * قل هو اللّه أحد * اللّه الصّمد * لم یلد و لم یولد * و لم یکن له کفواً أحد»

در این سوره، هر آیه ی بعدی تفسیر آیه ی قبلی خود است؛ اگر گویند: اوکیست؟ تو گویی: «أحد». اگر گویند: «أحد» کیست؟ تو گویی: «صمد». اگر گویند: «صمد» کیست؟

1- 157. المیزان / ج 20 / 387.
2- 158. فاطر 10.
3- 159. المیزان / ج 17 / ص 23.

توگویی: «لم یلد و لم یولد». اگر گویند: «لم یلد و لم یولد» کیست؟ تو گویی: «و لم یکن له کفواً أحد».(1)

50- شهادت خداوند بر یگانگی خویش

اشاره

«شهد اللّه أنّه لا إله إلاّ هو و الملئکه و أولوا العلم قائماً بالقسط»(2)

50 - منظور از شهادت خداوند، شهادت عملی و فعلی است، نه قولی؛ یعنی خداوند با پدید آوردن جهان آفرینش که نظام واحدی در آن حکومت می کند و قوانین آن در همه جا یکسان و برنامه ی آن یکی است و در واقع یک واحد به هم پیوسته و یک نظام یگانه است، عملاً نشان داده که آفریدگار و معبود در جهان یکی بیش نیست و همه از یک منبع سرچشمه می گیرند.

بنا بر این، ایجاد این نظام واحد، شهادت و گواهی خداست بر یگانگی ذاتش، اما شهادت و گواهی فرشتگان و دانشمندان جنبه ی قولی دارد و این گونه تفکیک در آیات قرآن کریم وجود دارد. مثلاً در آیه ی: «إنّ اللّه و ملئکته یصلّون علی النّبیّ»، خداوند و فرشتگان بر پیامبر درود می فرستند. درود از ناحیه ی خدا چیزی است و از ناحیه ی فرشتگان چیز دیگر؛ از ناحیه ی خدا، فرستادن رحمت است و از ناحیه ی فرشتگان، تقاضای رحمت.(3)

51 - سؤال: در این آیه ی شریفه مدّعی وحدانیت خود خداوند است، پس چگونه مدعی می تواند خودش شاهد باشد؟ در پاسخ می توان گفت: شاهد حقیقی جز خداوند نیست.

1- 160. کشف الاسرار / ج 10 / ص 665.
2- 161. آل عمران / 18.
3- 162. نمونه / ج 2 / ص 346.

زیرا او همه ی اشیا را آفریده و آن ها را دلیل و نشانه ی وحدانیت خویش قرار داده است و اگر این دلایل وجود نداشت، شهادتی حاصل نمی گشت و پس از آن که این دلایل را قرار داد، علما را نیز به معرفت این دلایل موفق گردانید، وگرنه دانشمندان از معرفت الهی عاجز بودند. بنا بر این شاهد حقیقی به وحدانیت حق تعالی، خود خداوند است. از این رو قرآن می فرماید: «قل أیّ شی ء أکبر شهاده قل اللّه»(1).

52 - خداوند، مقصد همه ی موجودات

«قل هو اللّه أحد * اللّه الصّمد * لم یلد و لم یولد * و لم یکن له کفواً أحد»

این سوره خداوند متعال را به احدیّت ذات و بازگشت ما سوی اللّه در تمامی حوایج وجودی اش به سوی او، و نیز به این که احدی، نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال شریک او نیست، می ستاید و این توحید قرآنی، توحیدی است که مختص به خود قرآن کریم است و تمامی معارف اصولی و فروعی و اخلاقی اسلام، بر این اساس پی ریزی شده است.

«أحد»: این کلمه در مورد چیزی و کسی به کار می رود که قابل کثرت و تعدد نباشد؛ نه در خارج و نه در ذهن و اصولاً داخل اعداد نمی شود.

«صمد»: اصل در معنای کلمه ی صمد، قصد کردن یا قصد کردن با اعتماد است. پس خدای تعالی سیّد و بزرگی است که تمامی موجودات عالم در تمامی حوایجشان او را قصد می کنند. وقتی خداوند متعال پدیدآورنده ی همه ی عالم است و هر چیزی را که دارای هستی است، خداوند به او داده است. بنا بر این، هر چیزی که نام «چیز» بر آن

1- 163. انعام / 19 ؛ تفسیر کبیر / ج 7 / ص 205.

صادق باشد، در ذاتش و آثارش محتاج به خداست و در رفع نیازمندی هایش قصد می کند. همچنان که خودش فرمود: «ألا له الخلق و الأمر»(1) و نیز به طور مطلق فرمود: «و أنّ إلی ربّک المنتهی».(2)

پس، در هر حاجتی که در جهان تصوّر شود، خدای سبحان صمد و مقصد است. از اینجا روشن می شود که تعریف «صمد» با الف و لام، به منظور افاده ی حصر است؛ یعنی تنها خداوند متعال صمد علی الاطلاق است.

53 - برهان ناپذیری شرک

قرآن کریم به بت پرستان می گوید: اگر مدّعی هستید که بت ها شایسته ی پرستش و عبادت هستند، برهانی بر معبود بودن آن ها بیاورید. برهانی که یا به عقل محض استناد داشته باشد یا به نقل قطعی که در کتابی از کتب انبیای پیشین نوشته شده باشد؛ «ائتونی بکتاب من قبل هذا أو أثاره من علم إن کنتم صادقین».(3) بنا بر این، اگر نه خود می توانید برهان اقامه کنید و نه وارث براهین گذشتگانید، پس چرا این ها را می پرستید؟

از این رو، قرآن کریم دلیل بر صحّت بت پرستی را از مشرکان می طلبد و می فرماید: «قل هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین»(4)؛ شما که شرک را می پذیرید، بر درست بودنش برهان اقامه کنید، درحالی که خدای سبحان برهانی برای شما نازل نکرده است؛ «ما أنزل اللّه بها من سلطان» دلیل و حجت یقین آور را سلطان می گویند. چون

1- 164. اعراف / 54.
2- 165. نجم / 42.
3- 166. احقاف / 4.
4- 167. بقره / 111.

دلیل بر شک و وهم و خیال و مظنّه مسلّط است. کسی که دلیل ندارد، گرفتار شک و وهم است.

برهان براثر نورانی و روشن بودنش، شک و وهم را زیر سلطه خود می گیرد، چنانکه بر انسان مسلط می شود و او را از شک زدگی نجات می بخشد.(1)

54 - شرک یا تکیه گاه سُست

«مثل الّذین اتّخذوا من دون اللّه أولیاء کمثل العنکبوت اتّخذت بیتاً و إنّ أوهن البیوت لَبیت العنکبوت لوکانوا یعلمون»(2)

کسانی که غیر از خدا را ولیّ و معبود خود برگزیدند، چون عنکبوتند که خانه ای برای خود برگزیده اند و سست ترین خانه ها، خانه ی عنکبوت است.

سرّ تشبیه شرک به خانه ی عنکبوت آن است که هیچ یک از آثار خانه به جز اسم، بر آن صادق نیست. زیرا خانه را برای این جهت می سازند که صاحبش را از سرما و گرما حفظ کند و چیزی که این خواص را ندارد و صاحبش را از هیچ مکروهی حفظ نمی کند، خانه نیست. اولیایی هم که مشرکان برای خود گرفته اند، تنها ولایت اسمی دارند. زیرا نه نفعی می رسانند و نه ضرری، نه مالک مرگی هستند و نه حیاتی.(3)

55 - شرک بزرگترین ظلم

در پانزده مورد از قرآن کریم افرادی ظالمترین مردم معرّفی شده اند که همه با جمله ی

1- 168. تفسیر موضوعی / ج 7 / ص 32.
2- 169. عنکبوت / 41.
3- 170. المیزان / ج 16 / ص 131.

استفهامیه «ومن أظلم» یا «فمن أظلم» شروع شده است. گرچه بسیاری از آیات در باره ی شرک و بت پرستی سخن می گوید؛ یعنی ناظر به اصل توحید است، ولی بعضی از آن ها در باره ی مسائل دیگر است. مانند: «و من أظلم ممّن منع مساجد اللّه أن یذکر فیهااسمه»(1) و «و من أظلم ممّن کتم شهاده عنده من اللّه».(2)

در اینجا این سئوال پیش می آید: چگونه ممکن است هر یک از این طوایف، ستمکارترین مردم باشند، در صورتی که ظالمترین تنها بر یک طایفه صدق می کند؟

پاسخ: همه ی این امور در حقیقت از یک جا ریشه می گیرد و آن مسئله شرک و کفر و عناد است. زیرا منع مردم از ذکر خدا در مساجد و سعی و کوشش در ویران کردن آن ها نشانه ی کفر و شرک است و همچنین کتمان شهادت که موجب سرگردانی مردم در وادی کفر می شود، از چهره های گوناگون شرک است.(3)

56 - توحید (اوثق البیوت) شرک (اوهن البیوت)

از نظر قرآن کریم کسی که به طاغوت کفر بورزد و به خداوند سبحان ایمان بیاورد، به دستگیره ی محکمی دست یافته است که هرگز گسستنی نیست؛ «فمن یکفر بالطّاغوت و یؤمن باللّه فقد استمسک بالعروه الوثقی لاانفصام لها»(4)، اما اگر کسی به ذات اقدس الهی ایمان نیاورد و به غیر خدا تکیه کند، مانند عنکبوتی است که خانه اش سست بنیاد است و به تعبیر قرآن کریم «أوهن البیوت» است که از هم پاشیده خواهد شد؛ «مثل الّذین اتّخذوا من دون اللّه أولیاء کمثل العنکبوت اتّخذت بیتاً و

1- 171. بقره / 114.
2- 172. بقره / 140.
3- 173. نمونه / ج 5 / ص 185.
4- 174. بقره / 256.

إنّ أوهن البيوت لبيت العنکبوت».(1)

ه - توصیف خداوند

57 - توصیف خداوند ویژه ی مخلصین

«سبحان اللّه عمّا یصفون * إلاّ عباد اللّه المخلصین»(2)

سرّ این که بندگان مخلص، حق توصیف خداوند را دارند و دیگران چنین حقی را ندارند، آن است که خداوند این ها را برای خود خالص کرده و هیچ موجودی غیر از خدا در این افراد سهمی ندارد و خداوند آن ها را بندگان مخلص معرفی کرده و خود را به آن ها شناسانده و غیر خود را از یادشان برده، در نتیجه تنها خدا را می شناسند و غیر خدا را فراموش می کنند.

چنین افرادی اگر خداوند را توصیف کنند، به اوصافی وصف می کنند که لایق ساحت کبریایی اوست و اگر هم به زبان وصف کنند، هر چند الفاظ قاصر، و معانی آن ها محدود باشد، لیکن اعتراف می کنند که بیان بشر عاجز و قاصر است از این که او را توصیف کند؛ «لا أحصی ثناء علیک أنت کما أثنیت علی نفسک».(3)

58 - تمامی ستایش ها برای خداوند

«الحمد للّه ربّ العالمین»

الف و لام در «الحمد» به معنای جنس یا استغراق است؛ یعنی تمامی حمدها برای

1- 175. عنکبوت / 41 ؛ تفسیر موضوعی / ج 11 / ص 134.
2- 176. صافات / 159 - 160.
3- 177. المیزان / ج 17 / ص 174.

خداست. زیرا حمد و ستایش در برابر زیبا و زیبایی انجام می شود و مالک آن دو خداست. توضیح این که: از سویی خداوند آفرینش همه اشیا را به خود اسناد می دهد؛ «ذلکم اللّه ربّکم خالق کلّ شی ء»(1) و از سوی دیگر خلقت تمامی آفریده ها را به زیبایی می ستاید؛ «الّذی أحسن کلّ شی ء خلقه»(2) پس روشن شد که تمامی کارهای او زیباست.

همچنین خداوند خودش را به دارنده ی بهترین نام ها می ستاید؛ «و للّه الأسماء الحسنی فادعوه بها»(3). پس با توجه به این که تمامی افعال و اسمای الهی زیبا و نیکوست، تمامی ستایش ها نیز از آن اوست.(4)

59 - تنها خداوند سزاوار ستایش

همان گونه که «الحمد للّه» دلالت می کند بر این که ستوده ای جز خدا نیست، عقل نیز بر آن دلالت دارد و بیان آن به چند وجه ممکن است:

الف - اگر خدای تعالی انگیزه ی انعام را در دل منعم نمی آفرید، هرگز انعام نمی کرد. پس در حقیقت منعم اصلی خدایی است که این انگیزه را آفریده است.

ب - هر نعمتی از موجودات ممکن الوجود است و هر ممکن الوجودی به ایجاد حق، هستی یافته است؛ خواه در آغاز و خواه به واسطه. از اینجا نتیجه می گیریم که هر نعمتی از خدای تعالی است و این معنا را به قول خود تأکید می کند؛ «و ما بکم من نعمه فمن

1- 178. غافر / 62.
2- 179. سجده / 7.
3- 180. طه / 8.
4- 181. المیزان / ج 1 / ص 17.

اللّه».(1)

حمد هیچ معنایی ندارد مگر ثنا بر انعام. پس چون انعامی نباشد مگر از خدای سبحان، پس ضروری است که هیچ کس سزاوار حمد نیست مگر خداوند متعال.(2)

60 - ثناگویان حقیقی خداوند

حمد الهی نوعی توصیف حق متعال است که جز مخلصین را یارای آن نیست، آنان که خداوند خالصشان کرده و آن ها را به کرامت و قرب خویش مخصوص ساخته است؛ «سبحان اللّه عمّا یصفون * إلاّ عباد اللّه المخلصین».(3) بدین جهت قرآن کریم، پرداختن به حمد خالص را فقط به پیامبران دستور می دهد؛ «فقل الحمد للّه الّذی نجّینا من القوم الظّالمین»(4) و «الحمد للّه الّذی وهب لی علی الکبر إسماعیل و إسحق»(5) و گاهی نیز آن را از زبان بهشتیان نقل می کند؛ «و قالوا الحمد للّه الّذی أذهب عنّا الحزن»(6) و «آخر دعویهم أن الحمد للّه ربّ العالمین».(7)

قابل توجه این که در غیر موارد مزبور، اسناد حمد به دیگران همراه تسبیح است؛ «و إن من شی ء الاّ یسبّح بحمده»(8). زیرا ستایش در برابر زیبایی انجام می گیرد و همگان از درک همه ی زیبایی های گفتاری و کرداری خداوند سبحان ناتوانند؛ «و لایحیطون به علماً».(9)

1- 182. نحل / 53.
2- 183. تفسیر کبیر / ج 1 / ص 221.
3- 184. صافات / 159 - 160.
4- 185. مؤمنون / 28.
5- 186. ابراهیم / 39.
6- 187. فاطر / 34.
7- 188. یونس / 10.
8- 189. اسراء / 44.
9- 190. طه / 110.

پس حمد و ستایش آن ها به حوزه ی درکشان محدود می شود. از این رو، باید آن را با تسبیح الهی توأم ذکر کنند تا خداوند را از محدودیت پیش گفته منزّه بدانند.(1)

61 - محرومیت از سیر آفاقی و انفسی

«إنّا جعلنا فی أعناقهم أغلالاً فهی إلی الأذقان فهم مقمحون * و جعلنا من بین أیدیهم سدّاً و من خلفهم سداً فأغشیناهم فهم لایبصرون»

برای شناخت خداوند معمولاً دو راه مطالعه وجود دارد:

1 - مطالعه در نشانه های خدا که در جسم و جان انسان است و آن را «آیات انفسی» می نامند.

2 - مطالعه در آیاتی که در بیرون وجود انسان است، مانند زمین و آسمان و ثوابت و سیارات و کوه و دریا و ... و آن را «آیات آفاقی» می نامند که قرآن کریم به هر دو اشاره کرده است؛ «سنریهم أیاتنا فی الافاق و فی أنفسهم حتّی یتبیّن لهم أنّه الحقّ».(2)

کسانی که ایمان نمی آورند و از شناخت خداوند محروم می شوند، به دلیل آن است که به سوءِ اختیار خود موانعی ایجاد کردند، مانعی که نمی گذارد انسان در آیات الهی نظر کند، دو قسم است: یکی از نظر کردن در آیات انفسی جلوگیری می کند و دیگری از نظر کردن در آیات آفاقی. موانع نوع اول را به غل و زنجیری تشبیه کرده که صاحبش را مقمح کند؛ یعنی نمی گذارد که سرش را پایین آورده و خودش را نگاه کند و چشم بر بدن خود بیفکند و نوع دوم را به سدّی تشبیه کرده که اطراف انسان کشیده شده باشد و نگذارد که انسان چیزی را ببیند. کسی که به این دو مانع مبتلا گردد، به کلّی از نظر کردن محروم

1- 191. المیزان / ج 1 / ص 20.
2- 192. فصلّت / 53.

می ماند.(1)

و - انسان و نیاز به خداوند

62 - نیاز همیشگی موجودات به پرورش الهی

«الحمد للّه ربّ العالمین»

سرّ این که خداوند فرمود: «الحمد للّه ربّ العالمین» و نفرمود: «الحمد للّه خالق العالمین»، آن است که احتیاج موجودات و اشیای جهان به موجد، در حال حدوث، امر مسلّمی است، اما نیاز به آن ها به مُبقی و مربّی، در حال بقا، امر اختلافی است. خداوند تعبیر به «رب» کرد تا بفهماند که موجود تحت تربیت، در حال بقا نیز نیازمند به مربّی است.(2)

63 - ضرورت توجه به خداوند و پرهیز از توجه به غیر خدا

آنان که به غیر خدا رو کنند، هیچ عذری در قیامت ندارند. زیرا خداوند متعال هم انسان ها را دعوت می کند؛ «و اللّه یدعوا إلی دار السّلام»(3) هم مردم را راهنمایی می کند؛ «یهدی من یشاء»(4) هم مزد و اجر می دهد؛ «للّذین أحسنوا الحسنی»(5) هم اضافه می دهد؛ «و زیاده»(6) هم دعای انسان ها را مستجاب می کند؛ «أدعونی أستجب لکم».(7)

ص:57

1- 193. تفسیر کبیر / ج 26 / ص 45.
2- 194. تفسیر کبیر / ج 1 / ص 180.
3- 195. یونس / 25.
4- 196. نحل / 93.
5- 197. یونس / 26.
6- 198. پیشین.
7- 199. غافر / 60.

از طرفی غیر خدا توان یاری کردن انسان را ندارد؛ «و الّذین تدعون من دونه لایستطیعون نصرکم»،(1)دعای انسان را نمی شنوند؛ «إن تدعوهم لایسمعوا دعائکم»،(2)مالک هیچ نفع و ضرری نیستند؛ «قل أتعبدون من دون اللّه ما لایملک لکم ضرّاً و لانفعاً»،(3)مالک رزق انسان نیستند؛ «إنّ الّذین تعبدون من دون اللّه لایملکون لکم رزقاً»،(4)هیچ دلیلی بر توجه به آن ها وجود ندارد؛ «و یعبدون من دون اللّه ما لم ینزل به سلطاناً».(5)

64 - نیازمندی همگانی موجودات به خداوند

«یسأله من فی السّموات و الأرض کلّ یوم هو فی شأن»(6)

آیه ی شریفه ی فوق دلالت دارد بر این که تمام موجودات زمینی و آسمانی از خداوند درخواست دایمی دارند. تعبیر به «یسأله» به صورت فعل مضارع، نشان می دهد که این درخواست همیشگی است. البته این درخواست به زبان نیست، بلکه درخواست به احتیاج است. زیرا احتیاج، خودش زبان است و روشن است که تمام موجودات جهان از هر جهت به خداوند نیاز دارند. چنانکه قرآن کریم می فرماید: «أنتم الفقراء إلی اللّه و اللّه هو الغنیّ الحمید».(7)

خداوند متعال پاسخ این نیاز را داده است، چنانکه می فرماید: «و ءاتاکم من کلّ

1- 200. اعراف / 197.
2- 201. فاطر / 14.
3- 202. مائده / 76.
4- 203. عنکبوت / 17.
5- 204. حج / 71.
6- 205. الرحمن / 29.
7- 206. فاطر / 15.

ما سألتموه».(1)ذیل همین آیه نیز همین معنا را بیان کرده است؛ «کلّ یوم هو فی شأن». آری خلقت او پیوسته و مستمر است و پاسخگویی او به نیازهای مختلف درخواست کنندگان نیز چنین است.(2)

آزمایش الهی

اشاره

«أم حسبتم أن تدخلوا الجنّه و لمّا یأتکم مثل الّذین خلوا من قبلکم مسّتهم البأساء والضّرّاء و زلزلوا حتّی یقول الرّسول و الّذین ءَامنوا معه متی نصر اللّه

ألا إنّ نصر اللّه قریب»(3)

از آیه ی شریفه ی فوق نکاتی استفاده می شود:

65 - این پندار و تفکر باطل در میان مؤمنان وجود دارد که چون طرفدار حق هستند، لازم است بدون تحمل رنج و درد به اهداف اجتماعی خود و سعادت ابدی برسند، و قرآن کریم این تفکر را رد می کند و می فرماید: در صورتی ایمان عامل سعادت است که انسان در برابر سختی ها و آزمایش های الهی صبر و پایداری داشته باشد؛ «أم حسبتم أن تدخلوا الجنّه و لمّا یعلم اللّه الّذین جاهدوا منکم و یعلم الصّابرین».(4)

66 - امتحان الهی برای کشف امری بر خداوند نیست. زیرا چیزی بر خداوند پوشیده

1- 207. ابراهیم / 34.
2- 208. المیزان / ج 19 / ص 102.
3- 209. بقره / 214.
4- 210. آل عمران / 142 ؛ المیزان / ج 4 / ص 30.

نیست تا به واسطه ی امتحان کشف شود، بلکه او «علاّم الغیوب» و «عالم السرّ و الخفیّات» است و حکمت امتحان دو چیز است:

الف - بر شخص ممتحَن معلوم می شود که حقیقتاً دارای چه صفاتی است و دعاوی او تا چه حد مقرون به حقیقت است. زیرا چه بسا بر خود انسان امر مشتبه می شود و فکر می کند دارای مراتب عالیه از ایمان و ملکات فاضله است، ولی هنگامی که امتحان پیش می آید، چه بسا خلاف آن ظاهر می شود.

ب - بر دیگران نیز موقعیّت و مرتبه ی این شخص معلوم می گردد که اگر مورد عنایتی واقع شود یا معذّب به عذابی گردد، بدانند که به جا و سزاوار بوده است.(1)

67 - سؤال: گفتن «متی نصراللّه» چگونه با علم و یقین پیامبر به نصرت الهی سازگار است؟

پاسخ: روشن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اذیت و آزار فراوانی از ناحیه ی دشمنان به او رسید؛ به اندازه ای که قرآن کریم گاهی به او تسلیت می دهد و می فرماید: «و لقد نعلم انّک یضیق صدرک بما یقولون لعلّک باخع نفسک ألاّ یکونوا مؤمنین». بنا بر این، گاهی پیامبر از کلماتی که دشمنان به او می گفتند، دلتنگ می شد و یقین داشت که نصرت الهی شامل حال او می شود، لیکن نمی دانست در چه زمانی خدا او را یاری می کند و هیچ مانعی ندارد که پیامبر برای دانستن زمان نصرت الهی این سخن «متی نصراللّه» را بگوید.(2)

68 - امتحان الهی به فراق فرزند

خداوند گاهی پدر را مبتلا به فراق فرزند می کند، مانند حضرت یعقوب علیه السلام که مدتی در

1- 211. أطیب البیان / ج 2 / ص 405.
2- 212. تفسیر کبیر / ج 6 / ص 21.

فراق فرزندش یوسف به سر برد و حزن و غم و اندوه خویش را به خداوند بازگو کرد؛ «قال انما أشکو بثّی و حزنی الی اللّه»(1) و گاهی مادر را به فراق فرزند مبتلا می سازد، مانند مادر موسی علیه السلام که او نیز در فراق فرزندش و به دریا انداختن او محزون بود که خداوند بشارت برگرداندن فرزندش را به او داد؛ «فاذا خفت علیه فألقیه فی الیمّ و لا تخافی و لا تحزنی انّا رادّوه إلیک».(2)

69 - مال و فرزند از دیدگاه قرآن

قرآن کریم مال و فرزند را به نحو «موجبه ی کلیه» ابزار آزمون الهی معرفی می کند؛ «إنّما أموالکم و أولادکم فتنه»(3) و گاهی به نحو «موجبه ی جزئیّه» می فرماید: برخی همسران و فرزندان دشمن انسان هستند؛ «یا أیّها الّذین ءَامنوا انّ من أزواجکم و أولادکم عدوّاً لکم فأحذروهم».(4)

شایان توجه است که آزمون بودن مال و فرزند را به صورت کلّی مطرح فرمود و دشمن بودن همسران و فرزندان را به صورت جزئی. زیرا هر مال و فرزندی وسیله ی امتحان است، ولی هر همسر و فرزندی دشمن نیست.(5)

1- 213. یوسف / 86.
2- 214. قصص / 7.
3- 215. تغابن / 15.
4- 216. تغابن / 14.
5- 217. محاضرات.

فصل دوم: وحی و نبوّت

اشاره

ی نعمت وحی و نبوت

ی هدف از نزول وحی

ی امتیاز پیامبران

ی لزوم پیروی از هدایت انبیا ....

* * *

ادلّه ی اثبات نبوّت

ی راه های اثبات نبوت عامّه

ی پنج دلیل برای اثبات نبوّت

* * *

اوصاف پیامبران

ی انذار انبیا مایه ی نجات بشر

ی عصمت انبیا

ی انبیای اولو العزم ......

* * *

حضرت آدم علیه السلام

ی سجده ی فرشتگان بر آدم علیه السلام

ی عصیان آدم علیه السلام .....

* * *

حضرت نوح علیه السلام

ی پاسخ حضرت نوح علیه السلام به تهمت ها و اعتراض ها

ی نجات حضرت نوح علیه السلام از اندوه بزرگ .....

ص:63

70 - نعمت وحی و نبوّت

«و یعلّمکم ما لم تکونوا تعلمون».(1)

انبیای الهی علومی را به انسان ها تعلیم می دهند که بدون وحی و رسالت دسترسی به کلیّات و جزئیات آن سلسله از علوم و دانش ها ممکن نیست و به تعبیر دیگر، اگر نعمت وحی و نبوّت نبود، انسان ها در شئون دینی خود متحیّر بودند و نمی دانستند به چه کیفیّت می بایست انجام وظیفه کنند.(2)

71 - هدف از نزول وحی

خداوند ولیّ مؤمنان است و آن ها را از هر تیرگی و تاریکی می رهاند و به سوی نور می برد؛ «اللّه ولیّ الّذین ءامنوا یخرجهم من الظّلمات إلی النّور».(3)بنا بر این، هدف از نزول وحی آن است که انبیای الهی مردم را نورانی کنند. از این رو، قرآن کریم در باره ی حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «و لقد أرسلنا موسی بایاتنا أن أخرج قومک من الظّلمات إلی النّور». (4) چه این که در باره ی رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «الر کتاب أنزلناه إلیک لتخرج النّاس من الظّلمات إلی النّور».(5)

72 - اقسام وحی

وحی به صورت های گوناگون بر پیامبران نازل می شد. که در آیه ی زیر به همه ی اقسام آن

1- 218. بقره / 151.
2- 219. روح المعانی / ج 2 / ص 19 ؛ روح البیان / ج 1 / ص 255.
3- 220. بقره / 257.
4- 221. ابراهیم / 5.
5- 222. ابراهیم / 1 ؛ تفسیر موضوعی / ج 7 / ص 182.

اشاره شده است؛ «و ما کان لبشر أن یکلّمه اللّه الاّ وحیاً أو من وراء حجاب أو یرسل رسولاً فیوحی باذنه ما یشاء انّه علیّ حکیم».(1)

الف - الاّ وحیاً؛ در این قسم از وحی، هیچ گونه واسطه ای در میان نیست و خداوند با پیامبر خود بدون هیچ واسطه و حجابی سخن می گوید؛ یعنی بعضی از انبیا در حالات خاصی، کلام خدا را بدون واسطه می شنیدند. علامه طباطبایی قدس سره در ذیل آیه ی فوق این نوع وحی را مربوط به سخن گفتن خداوند با پیامبر دانسته است که حتّی جبرئیل نیز واسطه ی میان پیامبر و خدا نبوده است. برخی از مفسران نیز می گویند: دو آیه ی اخیر سوره ی بقره را پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در شب معراج بلا واسطه دریافت کرده است.

ب - أو من وراء حجاب؛ گرچه در این قسم از وحی واسطه وجود داشته، ولی واسطه، خود وحی نمی کرده، بلکه وحی از ماورای آن نازل می شد. این قسم از وحی به دو نوع قابل تقسیم است:

* - گاهی پیامبر حقایقی را در عالم رؤیا متوجه می شد. مانند حضرت ابراهیم علیه السلام که به این طریق فرمان یافت فرزندش اسماعیل را ذبح کند؛ «فلمّا بلغ معه السّعی قال یا بنیّ انّی أری فی المنام أنّی أذبحک فانظر ماذا تری».(2)

* - گاهی وحی از طریق امواج صوتی القا می شد؛ یعنی خدا با ایجاد صدا با پیامبر خود سخن می گفت. مانند سخن گفتن درخت با حضرت موسی علیه السلام که درخت واسطه بود و خداوند از پس پرده با او سخن گفت؛ «و رسلاً قد قصصناهم علیک من قبل و رسلاً لم نقصصهم علیک و کلّم اللّه موسی تکلیماً».(3)

ج - أو یرسل رسولاً؛ در این قسم از وحی، پیک وحی فرامین الهی را بر قلب پیامبر نازل

ص66

1- 223. شوری / 51.
2- 224. صافات / 102.
3- 225. نساء / 164.

می کرد؛ یعنی گاهی فرشته ی وحی به صورت خاصی تمثل پیدا می کرده و پیامبر نیز با تمام وجود خود وحی را تلقی می کرد؛ «قل من کان عدوّاً لجبرئیل فانّه نزّله علی قلبک باذن اللّه».(1)

73 - سبب نیازمندی پیامبران به معجزه

هماره در برابر ادّعای انبیا، مدّعیان کاذبی بوده اند که این مقام و منصب الهی را از خود دانسته اند، یا به خود نسبت می دادند.

مردم باید یا ادّعای هر مدّعی را بپذیرند یا دعوت همه را رد کنند؛ اگر همه را بپذیرند، هرج و مرج به وجود می آید و اگر هیچ کدام را نپذیرند، نتیجه اش گمراهی و عقب ماندگی است. از این رو، انبیا باید نشانه ای همراه داشته باشند که علامت امتیاز آنان از مدعیان دروغین و سند حقّانیت آن ها باشد.(2)

74 - امتیاز پیامبران

«إنّ اللّه اصطفی ءادم و نوحاً و ءال ابراهیم علی العالمین»(3)

این آیه ی شریفه دلالت بر امتیاز انبیای الهی دارد. در اینجا سئوالی مطرح است که این امتیاز گرچه آن ها را مجبور به پیمودن راه حق نمی کند، ولی در عین حال باز یک نوع تبعیض محسوب نمی شود؟

در پاسخ باید گفت: آفرینش آمیخته با نظم صحیح چنین تفاوتی را ایجاب

1- 226. بقره / 97 ؛ مبادی رسالت انبیا / ص 190.
2- 227. نمونه / ج 1 / ص 128.
3- 228. آل عمران / 33.

می کند. مثلاً بدن انسان دارای آفرینش منظم است و برای تأمین این نظام، تفاوت هایی باید در میان اعضای بدن وجود داشته باشد. اگر تمام سلول های بدن انسان به ظرافت سلول های شبکیّه ی چشم یا به استحکام سلول های استخوان ساق پا یا به حساسیّت سلول های مغز باشد، مسلّماً سازمان بدن به هم می ریزد و هیچ کس نمی تواند بگوید چرا همه ی بدن مغز نیست.

افزون بر آن، این امتیاز ذاتی توأم با یک مسئولیت عظیم به اندازه ی این امتیاز است. وجود این مسئولیت سنگین، تعادل کفه های ترازوی خلقت آن ها را تأمین خواهد کرد؛ یعنی به همان نسبت که انبیا امتیاز دارند، مسئولیت نیز دارند و دیگران که امتیاز متفاوتی دارند، مسئولیت کمتری خواهند داشت.(1)

75 - پیامبران و عبودیت

از بهترین و برجسته ترین اوصاف انبیا که مقدم بر همه ی اوصاف و علت همه ی کمالات و فضایل نفسانی انبیاست، عبودیت آنان در برابر ذات اقدس خداوند است. به نمونه های زیر توجه کنید:

* - نوح علیه السلام؛ «ذرّیه من حملنا مع نوح انّه کان عبداً شکوراً».(2)

* - ابراهیم علیه السلام و اسحق علیه السلام و یعقوب علیه السلام؛ «و وهبنا له اسحق و یعقوب نافله و کلاًّ جعلنا صالحین * و جعلناهم أئمّه یهدون بأمرنا و أوحینا إلیهم فعل الخیرات و إقام الصّلوه و إیتاء الزّکوه و کانوا لنا عابدین».(3) با توجه به این آیات ضمیر «له» به

1- 229. نمونه / ج 2 / ص 389.
2- 230. اسراء / 3.
3- 231. انبیاء / 72 - 73.

حضرت ابراهیم علیه السلام بر می گردد.

* - الیاس علیه السلام؛ «سلام علی ال یاسین * انّا کذلک نجزی المحسنین * انّه من عبادنا المؤمنین».(1)

* - ایوب علیه السلام؛ «نعم العبد انّه اواب».(2)

* - داود و سلیمان علیهما السلام؛ «و لقد ءاتینا داود و سلیمان علماً و قالا الحمد للّه الّذی فضّلنا علی کثیر من عباده المؤمنین».(3)

* - عیسی علیه السلام؛ «قال انّی عبداللّه ءاتانی الکتاب و جعلنی نبیّاً».(4)

* - موسی و هارون علیهما السلام؛ «سلام علی موسی و هارون * انّا کذلک نجزی المحسنین * انّهما من عبادنا المؤمنین».(5)

* - یوسف علیه السلام؛ «کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء انّه من عبادنا المخلَصین».(6)

* - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله؛ «سبحان الّذی أسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام إلی المسجد الأقصی».(7)

76 - لزوم پیروی از هدایت انبیا

«أولئک الّذین هدی اللّه فبهدیهم اقتده»(8)

هدایت الهی بسیار گران سنگ و باعظمت است. زیرا از سوی قرآن کریم بعضی از انبیا را

1- 232. صافات / 130 - 132.
2- 233. ص / 44.
3- 234. نمل / 15.
4- 235. مریم / 30.
5- 236. صافات / 120 - 122.
6- 237. یوسف / 24.

7- 238. اسراء / 1.
8- 239. انعام / 90.

با وصف مشمول هدایت الهی شدن توصیف می کند و از سوی دیگر، برترین پیامبر را به پیروی از هدایت آنان فرمان می دهد.

قابل توجه این که نمی فرماید: «بهم اقتدهْ»؛ به خود این ها اقتدا کن، بلکه می فرماید: «بهدیهم اقتده»؛ یعنی به هدایت این ها اقتدا کن. گفتنی است که اگر «بهم اقتده» نیز ذکر شده بود، معنایش اقتدا به هدایت بود، لیکن از جهت عظمت هدایت، امر به تبعیّت از آن شده است.(1)

77 - پیروی از مکتب انبیا، نشانه ی محبت الهی

از نظر قرآن کریم تنها راه محبت الهی، پیروی و تبعیت از مکتب انبیاست؛ «قل إن کنتم تحبّون اللّه فاتّبعونی یحببکم اللّه»(2) و اگر در اسلام افرادی چون سلمان، جزو خانواده ی انبیا به حساب آمدند، به دلیل همین تبعیت و پیروی از مکتب است؛ «سلمان منّا أهل البیت». زیرا حضرت ابراهیم علیه السلام گوید: هرکس از من پیروی کند، از من خواهد بود؛ «فمن تبعنی فانّه منّی»،(3) چه این که قرآن می فرماید: «إنّ أولی النّاس بابراهیم للّذین اتّبعوه و هذا النّبی».(4)

در مقابل، اگر کسی از مکتب انبیا پیروی نکند، از آنان نخواهد بود، گرچه فرزند حضرت نوح علیه السلام باشد؛ «انّه لیس من أهلک».(5) پس دستور خداوند مبنی بر فروتنی پیامبرصلی الله علیه وآله در برابر مؤمنان مطلق نیست، بلکه برای کسانی است که پیرو آن حضرت باشند؛ «واخفض جناحک للمؤمنین».(6)

1- 240. المیزان / ج 7 / ص 274.
2- 241. آل عمران / 31.
3- 242. ابراهیم / 36.
4- 243. آل عمران / 68.
5- 244. هود / 46.
6- 245. حجر / 88.

اما در جای دیگر، این خفض جناح و تواضع را مقیّد به تبعیّت و پیروی مؤمنین از پیامبر می کند؛ «واخفض جناحک لمن اتّبعک من المؤمنین».(1)

78 - سبب عدم درخواست مزد از مردم

«یا قوم لاأسئلکم علیه أجراً إنّ أجری إلاّ علی الّذی فطرنی»(2)

پیشوای واقعی در صورتی می تواند دور از هرگونه اتّهام و در نهایت آزادی به راه خود ادامه دهد و هر گونه انحراف و کجروی را در پیروانش اصلاح کند که وابستگی و نیاز مادی به آن ها نداشته باشد، وگرنه همان نیاز، زنجیری خواهد شد بر دست و پای او، و قفل و بندی بر زبان و فکر او.

منحرفان، از این طریق برای تحت فشار قرار دادن او وارد می شوند یا از طریق تهدید به قطع کمک های مادّی یا از طریق پیشنهاد و کمک های بیشتر. پیشوا و رهبر هر اندازه که پیراسته و مخلص باشد، باز انسان است و ممکن است در این مرحله گام او بلرزد. از این رو، قرآن کریم می فرماید: انبیا صریحاً اعلام می کردند که هیچ گونه درخواست مادی و انتظار پاداش از پیروانشان را ندارند.(3)

79 - تکذیب پیامبران

«کذّبت قوم نوح المرسلین»(4)

در آیه ی فوق قوم نوح علیه السلام را تکذیب کننده ی همه ی پیامبران مرسل خوانده است، با

1- 246. شعراء / 215.
2- 247. هود / 51.
3- 248. نمونه / ج 9 / ص 130.
4- 249. شعراء / 105.

این که آن ها غیر از نوح علیه السلام پیغمبر دیگری را تکذیب نکردند، زیرا دعوت انبیا و مرسلین یکی است و همه در دعوت به توحید متفقند. پس، اگر مردمی یکی از ایشان را تکذیب کنند، در حقیقت همه را تکذیب کرده است و به همین جهت، خداوند ایمان به بعضی از پیامبران بدون بعض دیگر را کفر به همه ی آنان خوانده است؛ «... یقولون نؤمن ببعضٍ و نکفر ببعض و یریدون أن یتّخذوا بین ذلک سبیلاً * أولئک هم الکافرون حقّاً».(1)

80 - انگیزه های مخالفت با انبیا

قرآن کریم در مورد ریشه و انگیزه ی مخالفت با انبیا، عواملی را ذکر کرده است. مهم ترین عامل هوای نفس است که اساس و مبنای سایر انگیزه ها به شمار می رود.

الف - هوای نفس؛ «کلّما جائهم رسول بما لا تهوی أنفسهم فریقاً کذّبوا و فریقاً یقتلون».(2)

ب - خود بزرگ بینی؛ «انّ الّذین یجادلون فی ءایات اللّه بغیر سلطان أتیهم إن فی صدورهم إلاّ کبر».(3)

ج - جهل و نادانی؛ «و قال الّذین لا یعلمون لولا یکلّمنا اللّه أو تأتینا ءایه».(4)

د - دانش مادی؛ «فلمّا جائتهم رسلهم بالبیّنات فرحوا بما عندهم من العلم»(5)و «قال انّما أوتیته علی علم عندی».(6)

1- 250. نساء / 150 - 151 ؛ المیزان / ج 15 / ص 295.
2- 251. مائده / 70.
3- 252. غافر / 56.
4- 253. بقره / 118.
5- 254. غافر / 83.
6- 255. قصص / 78.

ه - به خطر افتادن منافع مادی؛ «قالوا یا شعیب أصلوتک تأمرک أن نترک ما یعبد ءاباؤنا أو أن نفعل فی أموالنا ما نشاء».(1)

و - در پوشش بودن دل های آنان؛ «و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم اللّه بکفرهم فقلیلاً ما یؤمنون».(2)

ادّله ی اثبات نبوّت

81 - راه های اثبات نبوّت عامّه

برای اثبات نبوّت راه های مختلفی وجود دارد:

الف - اعجاز

انجام دادن کارهای خارق العاده را «اعجاز» گویند. در داستان موسی علیه السلام که صحنه ی مبارزه ی حق و باطل و معجزه و سحر بود. موسی به فرعون و اطرافیان او چنین گفت: من از سوی پروردگار تو، همراه با معجزه ای به سوی تو آمده ام؛ «قد جئناک بایه من ربّک و السّلام علی من اتّبع الهدی».(3)

خداوند در مقام اثبات حقانیّت نبوّت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که قرآن بر او نازل شده است، به مردم می گوید: اگر شک دارید در آنچه بر بنده ی خود نازل کردم، شما هم مانند

1- 256. هود / 87.
2- 257. بقره / 88 ؛ مبادی رسالت انبیا / ص 72.
3- 258. طه / 47.

آن را بیاورید؛ «إن کنتم فی ریب ممّا نزّلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله».(1)

ب - تشخیص پیامبر پیشین

هرگاه نبوّت فردی با دلایل قطعی ثابت شد و او نشانه ها و ویژگی های پیامبر بعد از خود را به گونه ای روشن بیان کرد، آنگاه خصوصیات یاد شده به نحو روشن بر فردی منطبق گردید، در این صورت می توان نبی بعدی را از طریق تشخیص پیامبر پیشین شناخت. چنانکه حضرت عیسی علیه السلام مژده ی آمدن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به مردم داد و او را معرفی کرد؛ «و إذ قال عیسی ابن مریم یا بنی إسرائیل إنّی رسول اللّه إلیکم مصدّقاً لّما بین یدیّ من التّوریه و مبشّراً برسول یأتی من بعدی اسمه أحمد».(2)

ج - گردآوری قراین و شواهد

انسان با گردآوری قراین و شواهد، نبی راستگو را از متنبّی بشناسد؛ مثلاً اگر کسی بخواهد در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به جمع آوری قراین بپردازد، باید در باره ی موضوعات زیر تحقیق کند:

1 - بررسی سوابق زندگی او پیش از بعثت؛ آیا او در این بخش از حیاتش وارسته بود یانه؟

2 - محتویات آیین او؛ هرگاه محتویات آیین او در اصول و فروع در درجه ی بسیار بالایی قرار گیرد، گواه بر آن است که آورنده ی این برنامه از غیب کمک می گیرد.

3 - ثبات و استقامت او در راه دعوت؛ او که حاضر شد جان و مال خود را در راه هدف خویش فدا سازد، نشانه ی معنویت و اخلاص اوست و به روشنی ثابت می کند که وی در تبلیغ شریعت، انگیزه ی مادی ندارد.

4 - وسایلی که او در پیشبرد آیین خود از آن بهره می گرفت؛ در این قسمت، مطالعه ی

1- 259. بقره / 23.
2- 260. صف / 6.

غزوات پیامبر و برنامه های تبلیغی او می تواند رهگشا باشد.

5 - وضع پیروان و یاران نزدیک وی از نظر روحی و اخلاقی می تواند پرده از روحیات مدعی نبوت بردارد. زیرا انسان هرچه پنهان کار باشد، نمی تواند خصوصیات خود را از بستگان و نزدیکانش پنهان سازد.

6 - عدم تناقض و خلاف گویی در برنامه هایش حاکی از احاطه ی مقام ربوبی بر برنامه اوست، وگرنه بشر عادی و خطاکار هر روز نغمه ای سر می دهد؛ ولی یکنواختی او در مقام بیان، در موقعیت های گوناگون عزّت و قوت و ضعف، نشانگر صدق و صفای اوست.(1)

82 - پنج دلیل برای نبوّت

«الّذین یتّبعون الرّسول النّبیّ الأمّیّ الّذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التّوریه والإنجیل یأمرهم بالمعروف و ینهیهم عن المنکر و یحلّ لهم الطّیّبات و یحرّم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم...»(2)

در هیچ یک از آیات قرآن، دلایل حقانیت دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله مانند آیه ی فوق یکجا بیان نشده است. اگر درست در اوصاف هفتگانه ای که در این آیه، خدا برای پیامبر ذکر کرده، دقت کنیم، پنج دلیل روشن برای اثبات نبوّت او خواهیم یافت:

الف - او امّی و درس نخوانده بود، اما با این حال، کتابی آورد که تمام درس خوانده ها نمی توانند مانند آن را بیاورند.

ب - دلایل نبوت او با تعبیرات مختلف در کتب آسمانی سابق وجود دارد، به گونه ای که انسان را به حقّانیّت او مطمئن می سازد.

1- 261. منشور جاوید / ج 10 / ص 279.
2- 262. اعراف / 157.

ج - محتوای دعوت او با عقل و خرد سازگار است. زیرا به معروف فرا می خواند و از منکرات و زشتی ها باز می دارد.

د - محتوای دعوت او با طبع سلیم و فطرت هماهنگ است.

ه - اگر او از طرف خدا نبود، حتماً به جهت منافع خویش دست به چنین کاری می زد و در این صورت، نه تنها نباید غل و زنجیرها را از مردم بگشاید، بلکه باید آن ها را همچنان در جهل و بی خبری نگه دارد تا بهتر بتواند آن ها را استثمار کند؛ در حالی که می بینیم او زنجیرهای گران را ازدست و پای بشریّت گشود.(1)

اوصاف پیامبران

83 - انذار انبیا مایه ی نجات بشر

با آن که انبیا هم مبشّر هستند و هم منذر، ولی چون تلاش انسان بیشتر برای دفع ضرر است و نیاز روحی به انذار بیشتر دارد، در قرآن مجید کلمه ی «نذیر» بیش از «بشیر» و «مبشّر» به کار رفته است. انذار و مشتقّات آن 120 بار و بشارت و مشتقات آن 80 بار در قرآن آمده است.(2)

84 - موضوع انذار به صورت حصر آمده است؛ «إن أنت إلاّ نذیر»،(3) «إنّما أنت

1- 263. نمونه / ج 6 / ص 399.
2- 264. نور / ج 3 / ص 339.
3- 265. فاطر / 23.

منذر»،(1)«إن أنا الاّ نذیر»(2)، اما مسئله ی بشارت به صورت حصر نیامده است. گفتنی است که حصر انذار نشانه ی آن است که مهمترین راه نجات انسان از سقوط، انذار و ترساندن است، نه بشارت.(3)

85 - عصمت انبیا

«و ما أرسلنا من رسول الاّ لیطاع باذن اللّه»(4)

فرمان به اطاعت انبیا بدون قید و شرط نشانه ی عصمت آنان است. زیرا اگر معصوم نباشند و مرتکب گناه شوند، نوعی تضاد در حکم الهی پیدا می شود و این محال است. زیرا از سویی انجام آن عمل به دلیل این که معصیت است، ممنوع است و از طرف دیگر پیروی از انبیا لازم است و این دو باهم سازگار نیست. بنا بر این، باید انبیا از گناه معصوم باشند.(5)

86 - عدم منافات عصمت انبیا با تکلیف

آیات بسیاری از قرآن کریم بر مکلّف بودن انبیا دلالت دارد، مانند آیه ی «و لو أشرکوا لحبط عنهم ما کانوا یعملون»(6) که در باره ی عموم انبیاست. چه این که در باره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز می فرماید: «لئن أشرکت لیحبطن عملک»(7). برخی از مفسران گفته اند: تکالیف الهی برای این است که خداوند مکلّفان را به حدّ کمال برساند. پس اگر

1- 266. رعد / 7.
2- 267. شعرا / 115.
3- 268. محاضرات.
4- 269. نساء / 64.
5- 270. تفسیر کبیر / ج 10 / ص 191.
6- 271. انعام / 88.
7- 272. زمر / 65.

بنده ای به حدّ کمال رسید، تکلیف از او برداشته می شود. زیرا در آن صورت تکلیف، تحصیل حاصل و لغو است و به همین جهت انبیا تکلیف ندارند.

در پاسخ باید گفت: این سخن صحیح نیست. زیرا اعمال صالحی که تکلیف بدان تعلق می گیرد، همان گونه که نفس آدمی را به کمال سوق می دهد، خود نیز آثار کمال نفس است و معقول نیست نفس کسی به کمال برسد، ولی آثار کمال را نداشته باشد.

همان گونه که واجب است برای به کمال رسیدن نفس، آثار کمال اعمال صالح را بجا بیاوریم، همچنین بعد از به کمال رسیدن نفس نیز باید به آن آثار تداوم بخشیم تا دوباره نفس ما از کمال رو به نقص نگذارد. پس، تا زمانی که انسان به زندگی زمینی وابسته است، چاره ای جز تحمل زحمت تکلیف ندارد.(1)

87 - انبیا و یاران آن ها اسوه ی مؤمنان

«و کأیّن من نبیّ قاتل معه ربّیّون کثیر فما وهنوا لما أصابهم فی سبیل اللّه و ماضعفوا و مااستکانوا و اللّه یحبّ الصّابرین * و ما کان قولهم الاّ أن قالوا ربّنا اغفر لنا ذنوبنا و إسرافنا فی أمرنا و ثبّت أقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین * فاتیهم اللّه ثواب الدّنیا و حسن ثواب الأخره و اللّه یحبّ المحسنین»(2)

خداوند برای تشویق اهل ایمان به صبر و مقاومت در برابر مشکلات، پیامبران و یاران واقعی آن ها را نمونه و الگو معرفی می کند و از آنان به دلیل اوصاف ذیل مدح و ستایش می کند:

الف - آنان در برابر مشکلات سستی نورزیدند؛ «فما وهنوا».

1- 273. المیزان / ج 15 / ص 328.
2- 274. آل عمران / 146 - 148.

ب - ضعف نشان ندادند؛ «و ما ضعفوا».

ج - در برابر دشمن تسلیم نشدند و زاری و تضرّع نکردند؛ «و ما استکانوا».

آنگاه خواسته هایشان را این گونه بیان کردند:

1 - خداوندا گناهان ما را بیامرز؛ «ربّنا اغفرلنا ذنوبنا».

2 - از تندروی های ما درگذر؛ «و إسرافنا فی أمرنا».

3 - ما را ثابت قدم بدار؛ «و ثبّت أقدامنا».

4 - ما را بر کافران پیروز فرما؛ «و انصرنا علی القوم الکافرین».

جالب توجه این که: هنگامی که آن ها به تقصیر و گناه خود اعتراف کردند، خداوند آن ها را «محسن» نامید؛ گویا خداوند به انسان می گوید: هرگاه اعتراف به گناه و تقصیر خود کردی، من تو را به احسان توصیف و تو را دوست و حبیب خودم قرار می دهم؛ «و اللّه یحبّ المحسنین»، تا این که بداند راهی برای بنده به سوی خدا نیست، مگر به اظهار عجز و ذلّت و ناتوانی.(1)

مجاهدان حقیقی به جای این که شکست خود را به دیگران نسبت دهند یا به عوامل موهوم و مرموز مربوط بدانند، سرچشمه ی آن را در خودشان جستجو می کنند و به فکر جبران اشتباهات خویش هستند، حتی آن ها کلمه ی شکست را بر زبان نمی آورند و به جای آن اسراف و تندروِی بیجا ذکر می کنند؛ به عکسِ ما که امروز سعی می کنیم نقاط ضعفی را که سرچشمه ی ناکامی ها و شکست های ماست، نادیده بگیریم و همه ی آن ها را به عوامل خارجی و بیگانه مربوط بدانیم.(2)

1- 275. تفسیر کبیر / ج 9 / ص 25.
2- 276. نمونه / ج 3 / ص 122.

88 - انبیا برادر مردم

خداوند پیامبران را برادر مردم خواند و ایشان را قوم آن ها، نه برادر. چون مردم با انبیای الهی رفتار برادرانه ی مبنی بر مهربانی و احسان را رعایت نکردند، بلکه دشمنی کردند و ناسزا گفتند و آنان را تکذیب کردند.

قوم صالح علیه السلام گفتند: «إنّما أنت من المسحّرین»(1).

قوم نوح علیه السلام گفتند: «لئن لم تنته یا نوح لتکوننّ من المرجومین»(2).

قوم هودعلیه السلام گفتند: «و ما نحن بتارکی ءالهتنا عن قومک و ما نحن لک بمؤمنین»(3).

قوم لوطعلیه السلام گفتند: «لئن لم تنته یا لوط لتکوننّ من المخرجین»(4).

قوم شعیب علیه السلام گفتند: «ما أنت إلاّ بشر مثلنا و إن نظنّک لمن الکاذبین»(5).

89 - انبیا، مشمول نصرت الهی

«و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین * إنّهم لهم المنصورون»(6)

انبیای الهی مشمول نصرت الهی هستند، اما نصرت را مقید نکرد به این که آن ها را در دنیا نصرت می دهد یا در آخرت یا به نحوی دیگر؛ اما این نصرت را عمومیّت داد که شامل دنیا و آخرت می شود؛ «إنّا لننصر رسلنا و الّذین ءامنوا فی الحیاه الدّنیا و یوم یقوم

1- 277. شعراء / 153.
2- 278. شعراء / 116.
3- 279. هود / 53.
4- 280. شعراء / 167.
5- 281. شعراء / 186 ؛ کشف الاسرار / ج 3 / ص 668.
6- 282. صافات / 171.

الأشهاد».(1)

پس رسولان الهی در حجت و دلیل منصورند. زیرا راه حق را پیش گرفته اند و راه حق، هرگز شکست نمی خورد و هم بر دشمنان خود منصورند. چون خداوند از دشمنان انبیا انتقام گرفته است؛ «و ما أرسلنا من قبلک الاّ رجالاً نوحی إلیهم من أهل القری أفلم یسیروا فی الأرض فینظروا کیف کان عاقبه الّذین من قبلهم و لدار الاخره خیر للّذین اتّقوا أفلا تعقلون * حتّی إذا استیأس الرّسل و ظنّوا أنّهم قد کذبوا جاءهم نصرنا فنجّی من نشاء و لایردّ بأسنا عن القوم المجرمین».(2)

90 - حضرت سلیمان علیه السلام و درخواست توفیق عمل صالح

«و تبسّم ضاحکاً من قولها و قال ربِّ أوزعنی أن اشکر نعمتک الّتی أنعمت علیّ و علی والدیّ و أن عمل صالحاً تَرضیه و أدخلنی برحمتک فی

عبادک الصّالحین»(3)

از آیه ی فوق نکاتی استفاده می شود:

الف - «أوزعنی» از باب افعال که مصدرش «ایزاع» و به معنای الهام است. حضرت سلیمان علیه السلام هنگامی که سخن مورچه را شنید، از شدت خوشحالی تبسّمی کرد که خداوند تا چه اندازه به او نعمت داده است. از این رو عرض کرد: پروردگارا! مرا الهام کن تا در برابر نعمتی که به من و پدر و مادرم مرحمت فرموده ای، سپاسگزار باشم و عمل

1- 283. غافر / 51.
2- 284. یوسف / 109 - 110 ؛ المیزان / ج 17 / ص 177.
3- 285. نمل / 19.

شایسته ای انجام دهم که خشنود شوی و مرا به رحمت خویش در زمره ی بندگان صالح در آور.

ب - «و أدخلنی برحمتک فی عبادک الصّالحین» از آنجا که این درخواست صلاح مقیّد به عمل نشده تا مراد تنها عمل صالح باشد، اطلاقش حمل می شود بر صلاح نفس تا در نتیجه نفس او مستعد برای قبول هر نوع کرامتی گردد و روشن است که قدر و منزلت صلاح ذات از صلاح عمل بالاتر است پس، این که اول درخواست کرد که موفق به عمل صالح شود و سپس درخواست کرد که خداوند صلاح ذاتی به او دهد، در حقیقت درخواست های خود را درجه بندی کرد و از پایین گرفته به سوی بالاترین درخواست ها رفت.

ج - حضرت در درخواست عمل صالح گفت: من عمل صالح انجام دهم و خود را در آن دخالت داد، ولی در صلاح ذات نامی از خود نبرد. زیرا هر کسی در عمل خود نقش دارد، گویا اعمال ما هم مخلوق خدا هستند، اما هر چه باشد، نسبتی با خود ما هم دارند.

بر خلاف صلاح ذات که هیچ چیز آن به دست ما نیست، از این رو اصلاح ذات را از پروردگار خود درخواست کرد، ولی صلاح عمل را از او طلب نکرد و نگفت: «و أوزعنی العمل الصالح»، بلکه گفت: «أوزعنی أن أعمل صالحاً»؛ این که عمل صالح انجام دهم.(1)

91 - انبیا مظهر صفات خداوند

قرآن کریم مشابه اوصاف و افعالی را برای خداوند متعال بیان می کند برای انبیای الهی

1- 286. المیزان / ج 15 / ص 353.

نیز اسناد می دهد. در جمع میان این آیات باید چنین گفت: آن اوصاف و افعال اولاً و بالذات در باره ی خداوند است و انبیا، مظهر اوصاف و کمالات حق هستند که از لطف الهی بهره مند شده اند. در این زمینه به نمونه های زیر توجه کنید:

الف - حاکمیت الهی

حضرت داود مظهر حاکمیت الهی است؛ «إنّ الحکم الاّ اللّه»(1)و «یا داود إنّا جعلناک خلیفه فی الأرض فاحکم بین النّاس بالحقّ».(2)

ب - رأفت و رحمت الهی

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مظهر رأفت و رحمت الهی است؛ «إنّ اللّه رؤف رحیم»(3)و «بالمؤمنین رؤف رحیم».(4)

ج - زنده کردن مردگان

حضرت عیسی مظهر زنده کردن مرده هاست؛ «و أنّه هو أمات و أحیی»(5)و «و هو الّذی أحیاکم»(6)و «و أحیی الموتی باذن اللّه».(7)

د - هدایت الهی

انبیا مظهر هدایت الهی؛ «قل اللّه یهدی للحقّ»(8)و «و جعلناهم ائمّه یهدون بأمرنا».(9)

ص:83

1- 287. انعام / 57.
2- 288. ص / 26.
3- 289. نور / 20.
4- 290. توبه / 128.
5- 291. نجم / 44.
6- 292. حج / 66.
7- 293. آل عمران / 49.
8- 294. یونس 35.
9- 295. انبیاء / 73.

آیات قرآن کریم در زمینه ی علم غیب دو دسته است: نخست آیاتی که علم غیب را مخصوص خداوند معرفی کرده و از غیر او نفی می کند مانند: «و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها إلاّ هو»،(1)کلیدهای غیب به دست اوست و جز او کسی آن ها را نمی داند.

گروه دوم آیاتی است که به روشنی نشانه ی آگاهی اجمالی اولیای الهی از غیب است؛ «و ما کان اللّه لیطلعکم علی الغیب و لکن اللّه یجتبی من رسله من یشاء»؛(2)چنان نبود که خدا شما را از علم غیب آگاه کند، ولی خداوند از میان رسولان خود هر کسی را که بخواهد، برمی گزیند (و قسمتی از اسرار غیب را در اختیار او می گذارد).

در اینجا طرق مختلفی برای جمع میان آیات وجود دارد:

الف - منظور از اختصاص علم غیب به خدا، علم ذاتی و استقلالی است. بنا بر این، غیر او مستقلاً هیچ گونه آگاهی از غیب ندارند و دیگران هر چه دارند، از ناحیه ی خداست، با الطاف و عنایات اوست و جنبه ی تبعی دارد. شاهد این جمع همین آیه ی فوق است که می گوید: خداوند هیچ کس را از اسرار غیب آگاه نمی کند، مگر رسولانی را که مرضیّ او هستند.

ب - اسرار غیب دو گونه است؛ قسمتی مخصوص به خداست و هیچ کس جز او نمی داند. مثل قیام قیامت و مانند آن، و قسمتی از آن را به انبیا و اولیا می آموزد، چنان که امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «و إنّما علم الغیب علم السّاعه و ما عدّده اللّه سبحانه بقوله: «إنّ اللّه عنده علم السّاعه و ینزّل الغیث و یعلم ما فی الأرحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً و ما تدری

ص:84

1- 296. انعام / 59.
2- 297. آل عمران / 179.

نفس بأىّ أرض تموت»»؛(1)علم غیب تنها علم قیامت و موارد مذکور در این است. آگاهی از زمان قیامت مخصوص خداست و اوست که باران نازل می کند و آنچه را در رحم مادران است، می داند و هیچ کس نمی داند فردا چه می کند یا در چه سرزمینی می میرد.

سپس امام در شرح این معنا افزود: خداوند سبحان از آنچه در رحم ها قرار دارد، آگاه است که پسر است یا دختر، زشت است یا زیبا، سخاوتمند است یا بخیل، سعادتمند است یا شقی، اهل دوزخ است یا بهشت؟ ... این ها علوم غیبی است که غیر از خدا کسی نمی داند و غیر از آن علومی است که خدا به پیامبرش تعلیم کرده و او به من آموخته است.

ج - خداوند بالفعل از همه ی اسرار غیب آگاه است، ولی انبیا و اولیا ممکن است بالفعل بسیاری از اسرار غیب را ندانند، اما هنگامی که اراده کنند، خداوند به آن ها تعلیم می دهد؛ این اراده نیز با اذن و رضای خدا انجام می گیرد. شاهد این جمع روایاتی است که در کتاب کافی با عنوان «إنّ الأئمّه إذا شاؤا أن یعلموا، علموا»؛ امامان هر گاه بخواهند چیزی را بدانند، به آن ها تعلیم داده می شود.(2)

93 - کیفر افترا بر خداوند

«و لو تقوّل علینا بعض الأقاویل * لأخذنا منه بالیمین * ثمّ

لقطعنا من الوتین»(3)

این آیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را تهدید می کند که اگر سخنانی را بر ما افترا می بست، دست

ص:85

1- 298. لقمان / 34 ؛ نهج البلاغه / خطبه ی 128.
2- 299. نمونه / ج 25 / ص 142.
3- 300. حاقه / 44 - 46.

راستش را می گرفتیم، سپس شاهرگش را قطع می کردیم.

علامه طباطبایی قدس سره به این شبهه که با وجود این همه مدّعی نبوّت و سخنانی که به دروغ به خداوند نسبت می دهند، چرا خداوند با آنان چنین معامله ای نمی کند؟ چنین پاسخ می دهد: این امر در حق پیامبران صادق و صحت دارد، نه هر مدّعی کذّابی.(1)

94 - انبیای اولواالعزم

«فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرّسل»(2)

در آیه ی فوق خداوند به پیامبر گوید: صبر کن همان گونه که پیامبران صاحب عزم صبر و شکیبایی کردند؛ یعنی تو نیز از آن گروهی، پس باید مانند آنان صبر کنی.

از قرآن مجید چنین استفاده می شود: انبیای اولوالعزم کسانی بودند که خداوند از آن ها پیمان محکم و استواری گرفته است و آن ها عبارتند از نوح علیه السلام ابراهیم علیه السلام موسی علیه السلام عیسی علیه السلام محمّدصلی الله علیه وآله؛ «و إذ أخذنا من النّبییّن میثاقهم و منک و من نوح و إبراهیم و موسی و عیسی ابن مریم و أخذنا منهم میثاقاً غلیظاً»(3). از آیات دیگر برمی آید که این پنج نفر دارای شریعت و آیین جدید بودند؛ «شرع لکم من الدّین ما وصّی به نوحاً و الّذی أوحینا إلیک و ما وصّینا به إبراهیم و موسی و عیسی»(4).

روایات فراوانی در منابع شیعه و سنّی در این زمینه نقل شده است که پیامبران اولواالعزم همین پنج نفر بودند.(5)

1- 301. المیزان / ج 19 / ص 405.
2- 302. احقاف / 35.
3- 303. احزاب / 7.
4- 304. شوری / 13.
5- 305. المیزان / ج 18 / ص 218.

95 - انبیای اولوالعزم، صاحبان شریعت

«شرع لکم من الدّین ما وصّی به نوحاً و الّذی أوحینا إلیک و ما وصّینا به إبراهیم و موسی و عیسی أن أقیموا الدّین و لا تتفرّقوا فیه»(1)

نکاتی از آیه ی فوق استفاده می شود:

الف - شرایع الهی و ادیانِ مستند به وحی، فقط شرایع مذکور در آیه است؛ یعنی شریعت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیه السلام و محمدصلی الله علیه وآله. چون اگر شریعت دیگری بود، باید در این آیه که مقام بیان جامعیت شریعت اسلام است، نام برده می شد، و لازمه اش این است که قبل از حضرت نوح علیه السلام، شریعت و قوانینی در جوامع بشری آن روز وجود نداشته تا در رفع اختلافات اجتماعی روزمرّه به کار رود.

ب - انبیایی که بعد از نوح علیه السلام تا زمان ابراهیم علیه السلام مبعوث شدند، همه پیرو شریعت نوح علیه السلام بوده اند و پیامبرانی که بعد از ابراهیم علیه السلام و قبل از موسی علیه السلام بودند، تابع شریعت ابراهیم علیه السلام و انبیای بعد از موسی علیه السلام و قبل از عیسی علیه السلام پیرو شریعت موسی علیه السلام و پیامبران بعد از عیسی علیه السلام تابع شریعت آن حضرت بوده اند.

ج - انبیای صاحب شریعت که قرآن کریم ایشان را اولوالعزم خوانده، تنها همین پنج نفرند. چون اگر پیامبر اولوالعزم دیگری بود، باید در این آیه که مقام مقایسه ی اسلام با سایر شرایع است، نامش برده می شد و آیه ی شریفه ی «و اذ أخذنا من النّبیّن میثاقهم و منک و من نوح و إبراهیم و موسی و عیسی بن مریم»(2)نیز مؤیّد این معناست.(3)

1- 306. شوری / 13.
2- 307. احزاب / 7.
3- 308. المیزان / ج 18 / ص 29.

«و اتینا عیسی بن مریم البیّنات و أیّدناه بروح القدس»(1)

مفسران در باره ی روح القدس تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند:

الف - منظور جبرئیل است. شاهد این سخن آیه ی «قل نزّله روح القدس من ربّک بالحقّ»(2)است. چرا جبرئیل را روح القدس گویند؟ برای این است که از طرفی جنبه ی روحانیت در فرشتگان مسأله ی روشنی است و اطلاق کلمه ی «روح» بر آن ها کاملاً صحیح است و اضافه کردن آن به «القدس» اشاره به پاکی و قداست فوق العاده ی این فرشته است.

ب - «روح القدس» همان نیروی غیبی است که عیسی علیه السلام را تأیید می کرده است و با همان نیروی مرموز الهی مردگان را به فرمان خدا زنده می ساخت، البته این نیروی غیبی به صورت ضعیف تر در همه ی مؤمنان با تفاوت درجات ایمان وجود دارد و همان امدادهای الهی است که انسان را در انجام اطاعت و کارهای مشکل مدد می کند و از گناهان باز می دارد. چنان که امام علیه السلام به بعضی از شاعران، پس از خواندن اشعارشان فرمود: «انما نفث روح القدس علی لسانک»؛ روح القدس بر زبان تو دمید و آنچه گفتی با یاری او بود.

ج - روح القدس همان انجیل است.

گفتنی است که دو تفسیر اول به ذهن نزدیک تر است.(3)

ص:88

1- 309. بقره / 253 و 87.
2- 310. نحل / 102.
3- 311. نمونه / ج 1 / ص 338.

حضرت آدم علیه السلام

97 - اهتمام خداوند به خلقت حضرت آدم علیه السلام

«قال یا إبلیس ما منعک أن تسجد لما خلقت بیدیّ أستکبرت

أم کنت من العالین»(1)

جهت این که در آیه ی شریفه خلقت بشر را به دست خود نسبت داده و فرمود: چه چیزی مانع سجود تو شد در برابر موجودی که آن را با دست های خودم آفریدم؟ برای انسان است؛ یعنی هر چیز را برای چیز دیگری آفریدم، ولی آدم را برای خودم خلق کردم. چنان که این اختصاص از آیه ی «و نفخت فیه من روحی» استفاده می شود.

جهت تثنیه آوردن «یدیّ» اشعار به داشتن اهتمام تام به خلقت انسان است، وگرنه ذکر آن به صورت مفرد نیز مفید معنای پیش گفته بود. زیرا ما انسان ها نیز در مواردی که اهتمام بیشتری برای تحقق کاری داریم، آن را با دو دست انجام می دهیم.

98 - سجده ی فرشتگان بر آدم علیه السلام

شکی نیست که سجده به معنای پرستش برای خداست. زیرا در جهان هیچ موجودی جز خدا، شایسته ی پرستش جز خدا نیست و معنای توحید در عبادت همین است که غیر از او

1- 312. ص / 75.

را پرستش نکنیم. بنا بر این، سجده ی فرشتگان برای خدا بود، ولی به دلیل آفرینش چنین موجودی شگرف، و یا این که سجده برای آدم کردند، اما سجده به معنای خضوع، نه پرستش.

امام رضاعلیه السلام می فرماید: «کان سجودهم للّه تعالی عبودیه و لآدم اکراماً و طاعه لکوننا فی صلبه »؛ سجده ی فرشتگان، پرستش خداوند از یک سو و اکرام و احترام به آدم از سوی دیگر بود. زیرا ما در صلب آدم بودیم.(1)

99 - عصیان حضرت آدم علیه السلام

«و عصی ءادم ربّه فغوی»(2)

گر چه عصیان معمولاً به معنای گناه می آید، ولی در لغت به معنای خروج از طاعت و فرمان است، اعم از این که وجوبی باشد یا مستحبّی.

افزون بر این، گاهی امر و نهی جنبه ی ارشادی دارد، مانند امر و نهی طبیب که در مخالفتش غیر از مفسده و ضرری که در خود فعل است، محذور و فساد دیگری نیست. بی تردید اگر بیمار مخالف دستور طبیب عمل کند، تنها به خودش ضرر می زند و بس. خداوند نیز به آدم فرموده بود: از میوه ی درخت ممنوع نخور، وگرنه از بهشت خارج می شوی و در زمین گرفتار درد و رنج خواهی شد.

علاوه بر این، گناه گاهی جنبه ی مطلق دارد؛ یعنی بدون استثنا برای همه گناه است. مانند دروغ و ظلم و گاهی جنبه ی نسبی دارد که اگر از یک نفر سر بزنند، گناه نیست،

1- 313. نمونه / ج 1 / ص 183 ؛ نور الثقلین / ج 1 / ص 58.
2- 314. طه / 121.

اما اگر از دیگری به دلیل مقام و موقعیت او، کار نامناسبی است.

برای مثال در ساختن بیمارستانی از مردم تقاضای کمک می شود، شخص کارگری مزد یک روزش را می دهد که گاه چند تومان بیشتر نیست، این عمل نسبت به او ایثار و حسنه است؛ اما اگر ثروتمندی این مقدار کمک کند، این کار نسبت به او پسندیده نیست، بلکه گاه مستحق ملامت نیز است.

مراد از عبارت معروف «ترک اولی» همین معنا است و ما از آن به «گناه نسبی» یاد می کنیم که مخالف عصمت نخواهد بود.(1)

100 - بهشت آدم علیه السلام

گر چه بعضی آن را بهشت موعود می دانند، ولیکن به سه دلیل بهشت موعود نبوده است:

1 - آن بهشت محکوم به جاودانگی و خلود است و بیرون رفتن از آن ممکن نیست و بهشت آدم علیه السلام یکی از باغ های پرنعمت و از مناطق سرسبز دنیا بوده است؛ «جنّه من جنان الدّنیا یطلع فیها الشّمس و القمر و لو کان من جنان الأخره ما خرج منها أبداً».(2)

2 - ابلیس آلوده به گناه و بی ایمان را در آن بهشت راهی نیست، بلکه جایگاه او جهنّم است؛ «لأملأنّ جهنّم منک و ممّن تبعک».(3)

3 - بهشت موعود، بهشت پاداش است و حضرت آدم علیه السلام هنوز کاری نکرده بود که مستحقّ آن باشد. قرآن کریم می فرماید: «أم حسبتم أن تدخلوا الجنّه و لمّا یعلم اللّه

1- 315. المیزان / ج 14 / ص 222 ؛ نمونه / ج 13 / ص 323.
2- 316. نور الثقلین / ج 1 / ص 62.
3- 317. ص / 85.

الّذین جاهدوا منکم»(1)و «جزاء بما کانوا تعملون».(2)

101 - انسان کامل خلیفه ی الهی

«و إذ قال ربّک للملئکه إنّی جاعل فی الأرض خلیفه قالوا أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدّماء و نحن نسبّح بحمدک و نقدّس لک قال إنّی

أعلم ما لا تعلمون»(3)

از آیه ی فوق نکته هایی استفاده می شود. از جمله:

الف - تنها مسئله ای که خداوند با کارگزارانش مطرح کرد، خلقت انسان است.

ب - انتصاب خلیفه و جانشین و حاکم الهی تنها از سوی خداوند است.

ج - انسان جانشین و خلیفه ی همیشگی خداوند بر زمین است. کلمه ی «جاعل» اسم فاعل و رمز تداوم است.

د - فرشتگان یا از طریق اِخبار الهی یا سوء سابقه ی انسان های قبل از حضرت آدم علیه السلام در عوالم دیگر یا در همین عالم یا به دلیل پیش بینی صحیحی که از انسان خاکی و مادی و تزاحم های طبیعی آن ها داشتند، خونریزی و فساد انسان را پیش بینی می کردند.

ه - فرشتگان، فساد و خونریزی را کار همیشگی انسان می پنداشتند؛ «یفسد و یسفک»، فعل مضارع نشانه ی استمرار است.

و - طرح لیاقت خود، اگر بر اساس حسادت نباشد، مانعی ندارد؛ «و نحن نسبّح».

1- 318. آل عمران / 142.
2- 319. تفسیر کبیر / ج 3 / ص 3 ؛ نمونه / ج 1 / ص 186.
3- 320. بقره / 30.

ز - برای قضاوت کردن باید تمام خیرات و شرور را کنار هم گذاشت و نباید زود قضاوت کرد.

ح - عبادت و تسبیح در فضای آرام تنها معیار لیاقت نیست.

ط - هر کس بر اساس اطلاعات و برداشت خود سخن می گوید. در جهان بینی ملائکه، هدف آفرینش تنها تسبیح و حمد است. ابلیس نیز اول کار را می بیند و می گوید: من از آتشم و آدم از خاک و زیر بار نمی رود، اما خداوند متعال مجموعه را می بیند که انسان بهتر است و می فرماید: «إنّی أعلم ما لاتعلمون».

ی - توقع نداشته باشید همه ی مردم بی چون و چرا سخن یا کار شما را تصدیق کنند. زیرا فرشتگان نیز از خدا سؤال می کنند و مطیع بودن و تسلیم بودن، منافاتی با سؤال کردن برای رفع ابهام ندارد.(1)

102 - ازدواج فرزندان آدم علیه السلام

«و بثّ منهما رجالاً کثیراً و نساء»(2)

خداوند از آدم و همسرش مردان و زنان فراوانی به وجود آورد و از این تعبیر استفاده می شود که تکثیر نسل فرزندان آدم، تنها از طریق آدم و همسرش صورت گرفته است و موجود ثالثی در آن دخالت نداشته است.

لازمه ی این سخن ازدواج فرزندان آدم (برادر و خواهر) با یکدیگر است. زیرا اگر آن ها با همسران دیگری ازدواج کرده باشند، «منهما» تکثیر نسل بشر از آن دو صادق نخواهد بود.

1- 321. نور / ج 1 / ص 94.
2- 322. نساء / 1.

این موضوع در احادیث متعددی نیز وارد شده است و زیاد هم جای تعجب نیست. چون طبق استدلالی که در بعضی از احادیث از ائمه اهل بیت علیه السلام نقل شده است، این ازدواج ها مباح بود و هنوز حکم تحریم ازدواج خواهر و برادر نازل نشده بود.

بدیهی است ممنوعیت کاری در گرو خداوند است.

چه مانعی دارد که ضرورت ها و مصالحی ایجاب کند که در پاره ای از زمان ها کاری جایز باشد و بعداً تحریم گردد، ولی در احادیث دیگری تصریح شده که فرزندان آدم، هرگز با هم ازدواج نکرده اند و شدیداً به کسانی که معتقد به ازدواج آن ها با یکدیگرند، حمله شده است.

پس با توجه به ترجیح روایاتی که موافق ظاهر قرآن مجید است، احادیث دسته اول را انتخاب می کنیم. زیرا موافق آیه ی فوق است.(1)

حضرت نوح علیه السلام

اشاره

103 - پاسخ حضرت نوح علیه السلام به تهمت ها و اعتراض ها

قوم نوح علیه السلام به پیامبرشان تهمت های مختلفی زدند، از جمله:

الف - جنون؛ «فکذّبوا عبدنا و قالوا مجنون وازدجر»(2).

ص:94

1- 323. نمونه / ج 3 /ص 246.
2- 324. قمر / 9.

ب - دروغگویی؛ «بل نظنّکم کاذبین»(1).

ج - گمراهی؛ «قال الملأ من قومه إنّا لنریک فی ضلال مبین»(2).

د - برتری طلبی؛ «یرید أن یتفضّل علیکم»(3).

اما اعتراض های آنان عبارت بود از:

1 - بشر بودن؛ «قال الملأ الّذین کفروا من قومه مانریک إلاّ بشراً مثلنا».(4)

2 - پیروان تو افرادی تهیدست و گمنام هستند؛ «ما نریک اتّبعک إلاّ الّذین هم أراذلنا بادی الرّأی».(5)

مخالفان نوح علیه السلام پس از اتهام و اعتراض گام را فراتر نهاده او را تهدید به مرگ کردند و گفتند: ای نوح ! اگر دست از دعوت خود برنداری، تو را سنگسار می کنیم؛ «قالوا لئن لم تنته یا نوح لتکوننّ من المرجومین».(6)اما حضرت نوح در پاسخ به تهمت دروغگویی و اعتراض به بشر بودن می فرماید: من از جانب خداوند با دلیل و برهان آمده ام و دارای معجزه هستم؛ «أرءیتم إن کنت علی بیّنه من رّبّی».(7)

در ردّ اتهام به گمراهی می فرماید: من ضلالت ندارم، بلکه رسالت دارم؛ «قال یا قوم لیس بی ضلاله ولکنّی رسول من ربّ العالمین * أبلّغکم رسالات ربّی و أنصح لکم».(8)

در ردّ اعتراض به این که پیروان او افراد تهیدست هستند، می فرماید: من پیامبر

1- 325. هود / 27.
2- 326. اعراف / 60.
3- 327. مؤمنون / 24.
4- 328. هود / 27.
5- 329. هود / 27.
6- 330. شعراء / 116.

7- 331. هود / 28.
8- 332. اعراف / 61 - 62.

مال و ثروت نیستم که ثروتمندان را بپذیرم و تهیدستان را طرد کنم. من پیامبر الهی هستم و برای هدایت همه آمده ام؛ «و یا قوم لاأسئلکم علیه مالاً إن أجری إلاّ علی اللّه و ما أنا بطارد الّذین ءامنوا».(1)

104 - نجات نوح علیه السلام از اندوه بزرگ

«و نجّیناه و أهله من الکرب العظیم»(2)

ما نوح و اهل او را از اندوه بزرگ نجات بخشیدیم. این اندوه بزرگ کدام اندوه بوده که نوح را سخت رنج می داد؟ ممکن است اشاره به سخریه های قوم مغرور و آزارهای زبانی و توهین نسبت به او و پیروانش باشد یا اشاره به تکذیب های پی در پی این قوم لجوج باشد.

گاه می گفتند: ما نمی بینیم کسی از تو پیروی کند، مگر یک مشت اوباش؛ «ما نریک اتّبعک الاّ الّذین هم أراذلنا».(3)گاه می گفتند: ای نوح! با ما زیاد سخن گفتی (و پرروپی کردی) اگر راست می گویی، عذابی را که وعده دادی بیاور؛ «یا نوح قد جادلتنا فأکثرت جدلنا فأتنا بما تعدنا إن کنت من الصّادقین»،(4) گاهی نیز او که مشغول ساختن کشتی بود، گروهی از قومش که از کنار او عبور می کردند، وی را مسخره می کردند؛ «و یصنع الفلک و کلّما مرّ علیه ملأمن قومه سخروا منه».(5)

1- 333. هود / 29 ؛ منشور جاوید / ج 11 / ص 120.
2- 334. صافات / 76.
3- 335. هود / 27.
4- 336. هود / 32.
5- 337. هود / 38 ؛ نمونه / ج 19 / ص 80.

105 - اجابت دعای نوح علیه السلام

«و لقد ناد ینا نوح فلنعم المجیبون»(1)

«لام» در کلمه ی «لقد» و «لنعم» لامِ قسم است و نشانه ی آن است که خداوند عنایت ویژه ای به ندای نوح و اجابت خود دارد و خود را در اجابت کردن ندای نوح، مدح و ستایش می کند و تعبیر از خدای واحد به «مجیبون» به صورت جمع، برای تعظیم است.

همان گونه که از سیاق کلام استفاده می شود، منظور از ندای نوح علیه السلام همان نفرینی است که به قوم خود کرد و گفت: پروردگارا! احدی از کافران را روی زمین مگذار. زیرا اگر آنان را به حال خود واگذاری، بندگانت را گمراه می کنند؛ «و قال نوح ربّ لاتذر علی الأرض من الکافرین دیّاراً إنّک إن تذرهم یضلّوا عبادک»،(2) و نیز دعای دیگر نوح علیه السلام است که گفت: پروردگارا! من زیر دست شده ام، مرا یاری فرما؛ «فدعا ربّه إنّی مغلوب فانتصر».(3)

106 - سلام خداوند بر نوح علیه السلام

یکی از ویژگی های حضرت نوح علیه السلام این است که خداوند در باره ی وی فرموده است: «سلام علی نوح فی العالمین»؛(4)درود بر نوح در همه ی عوالم. خداوند در باره ی هیچ پیامبری با این تعبیر درود نفرستاده است. در باره ی انبیای دیگر تنها به ذکر اصلی درود اکتفا کرده، می فرماید: «سلام علی موسی و هرون»،(5)یا «سلام علی

1- 338. صافات / 75.
2- 339. نوح / 26 - 27.
3- 340. قمر / 10 ؛ المیزان / ج 17 / ص 145 ؛ تفسیر کبیر / ج 26 / ص 145.
4- 341. صافات / 79.
5- 342. صافات / 120.

ابراهیم».(1).و این نشانه ی برجستگی خاص نوح علیه السلام است که در همه عوالم مشمول درود خاص خداست.

شاید سرّ این که خداوند در باره ی نوح علیه السلام چنین سلامی کرده است، دو چیز است:

الف - آنچه از توحید و دیگر معارف الهی بر روی زمین هست، محصول تعلیمات حضرت نوح علیه السلام است و اولین شریعتی که بر بشر نازل شده، ظاهراً توسط حضرت نوح بوده است.

ب - حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال در میان مردم ماند و به ارشاد و هدایت آنان پرداخت؛ «فلبث فیهم ألف سنه إلاّ خمسین عاماً»،(2). آن هم قومی که ظلم و طغیانش از همه اقوام بیشتر است؛ «و قوم نوح من قبل إنّهم کانوا هم أظلم و أطغی».(3). هدایت افراد نرم خو و معتدل آسان است، ولی ارشاد مردمی سرکش و خشن کار آسانی نیست.(4).

حضرت ابراهیم علیه السلام

107 - شخصیّت حضرت ابراهیم در قرآن

در شخصیت و عظمت این پیامبر همین بس که نام و صفات او شصت و نه مرتبه در سی و پنج سوره ی قرآن کریم ذکر شده است. به برخی از آن ها توجه فرمایید:

1- 343. صافات / 109.
2- 344. عنکبوت / 14.
3- 345. نجم / 52.
4- 346. تفسیر موضوعی / ج 6 / ص 241.

1 - اوّلین مسلمان؛ «و أنا أوّل المسلمین».(1)

2 - از مشرکین نبود؛ «و ما کان من المشرکین».(2)

3 - مطیع فرمان الهی؛ «قانتاً للّه».(3)

4 - پیامبری راستگو؛ «واذکر فی الکتاب إبراهیم إنّه کان صدّیقاً نبیّاً».(4)

5 - وفادار به تمام دستورات الهی؛ «و إبراهیم الّذی وفّی».(5)

6 - مهمان نواز و باسخاوت؛ «هل أتیک حدیث ضیف إبراهیم المکرمین»(6)و «فجاء بعجل سمین».(7)

7 - آمر به معروف و ناهی از منکر؛ «یا أبت لم تعبد مالم یسمع و لایبصر و لایغنی عنک شیئاً».(8)

8 - شاکر و سپاسگزار الهی؛ «شاکراً لأنعمه».(9)

9 - توکل و اعتماد به خدا؛ «الّذی خلقنی فهو یهدین * و الّذی هو یطعمنی و یسقین * و إذا مرضت فهو یشفین * و الّذی یمیتنی ثم یحیین * و الّذی أطمع أن یغفرلی خطیئتی یوم الدّین».(10)

10 - برپا کننده ی نماز و هجرت برای احیای آن؛ «ربّنا إنّی أسکنت ذرّیّتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرّم».(11)

1- 347. انعام / 162.
2- 348. نحل / 123.
3- 349. نحل / 120.
4- 350. مریم / 41.
5- 351. نجم / 37.
6- 352. ذاریات / 24.
7- 353. ذاریات / 26.
8- 354. مریم / 42.
9- 355. نحل / 121.

10- 356. شعراء / 78 - 82.
11- 357. ابراهيم / 37.

11 - صابر و بردبار؛ «إنّ إبراهیم لحلیم أوّاه منیب».(1)

12 - اخلاص در تمام زندگی و کارها؛ «قل إنّ صلاتی و نسکی و محیای و مماتی للّه ربّ العالمین * لاشریک له و بذلک أمرت».(2)

13 - بنیان گذار کعبه؛ «و إذ یرفع إبراهیم القواعد من البیت».(3)

14 - خادم کعبه؛ «أن طهّرا بیتی للطّائفین و العاکفین و الرّکّع السّجود».(4)

15 - دعوت کننده ی مردم به حج؛ «و أذّن فی النّاس بالحجّ».(5)

16 - مقام ابراهیم در مسجد الحرام؛ «و اتّخذوا من مقام إبراهیم مصلّی».(6)

17 - مبارزه با بت پرستی؛ «تاللّه لأکیدنّ أصنامکم بعد أن تولّوا مدبرین * فجعلهم جذاذاً إلاّ کبیراً لهم».(7)

18 - نخستین مجریِ برائت از مشرکین؛ «إنّی بری ء ممّا تشرکون».(8)

19 - قبولی در امتحان؛ «و إذا ابتلی إبراهیم ربّه بکلمات فأتمّهنّ».(9)

20 - امتحان به فرزند؛ «یا بنیّ إنّی أری فی المنام إنّی أذبحک فانظر ماذا تری قال یا أبت افعل ما تؤمر ستجدنی إن شاء اللّه من الصّابرین * فلمّا أسلما وتلّه للجبین».(10)

21 - امتحان به جان؛ «قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی إبراهیم».(11)

1- 358. هود / 75.
2- 359. انعام / 162 - 163.
3- 360. بقره / 127.
4- 361. بقره / 125.
5- 362. حج / 27.
6- 363. بقره /125.

7- 364. انبیاء / 57 - 58.
8- 365. انعام / 78.
9- 366. بقره / 124.
10- 367. صافات / 102 - 103.
11- 368. انبیاء / 69.

22 - رهبر جهانیان؛ «قال إنّی جاعلک للنّاس إماماً».(1)

23 - محبوب خدا؛ «واتّخذ اللّه إبراهیم خلیلاً».(2)

24 - تسلیم محض الهی؛ «إذ قال له ربّه أسلم قال أسلمت لربّ العالمین».(3)

25 - گزینش ابراهیم از جانب خدا در دنیا؛ «لقد اصطفیناه فی الدّنیا».(4)

26 - از صالحین در آخرت؛ «و إنّه فی الأخره لمن الصّالحین».(5)

27 - پیروی پیامبران از ابراهیم علیه السلام؛ «ثمّ أوحینا إلیک أن اتّبع ملّه إبراهیم حنیفاً»(6) و «و وصّی بها إبراهیم بنیه و یعقوب یا بنیّ إنّ اللّه اصطفی لکم الدّین فلاتموتنّ إلاّ و أنتم مسلمون».(7)

28 - اسوه بودن ابراهیم؛ «قد کانت أسوه حسنه فی إبراهیم».(8)

29 - رسیدن به مقام یقین؛ «و کذلک نری إبراهیم ملکوت السّموات و الأرض لیکون من المؤمنین».(9)

30 - دریافت سلام از ناحیه ی خداوند؛ «سلام علی إبراهیم».(10)

31 - درخواست کننده ی پیامبر اسلام برای هدایت مردم؛ «ربّنا وابعث فیهم رسولاً منهم یتلوا علیهم ءایاتک».(11)

32 - دعا برای فرزندان؛ «ربّ اجعلنی مقیم الصّلوه و من ذرّیّتی»(12)و

1- 369. بقره / 124.
2- 370. نساء / 125.
3- 371. بقره / 131.
4- 372. بقره / 130.
5- 373. پیشین.
6- 374. نحل / 123.
7- 375. بقره / 132.

8- 376. ممتحنه / 4.
9- 377. انعام / 75.
10- 378. صافات / 109.
11- 379. بقره / 129.
12- 380. ابراهيم / 40.

«إنّی جاعلک للنّاس إماماً قال و من ذرّیّتی قال لاینال عهدی الظّالمین».(1)

108 - معنای صدّیق بودن ابراهیم علیه السلام

«و اذکر فی الکتاب ابراهیم إنّه کان صدّیقاً نبیّاً»(2)

ظاهراً کلمه ی «صدّیق» مبالغه در صدق است و به کسی می گویند که در صدق مبالغه کند؛ یعنی آنچه را می گوید، انجام می دهد و آنچه را انجام می دهد، می گوید و میان گفتار و کردارش تناقض نباشد و ابراهیم علیه السلام چنین بود. زیرا در محیطی که یک پارچه مردم بت می پرستیدند، سخن از توحید گفت. با عموی خود و معاصرینش مبارزه کرد، با پادشاه بابل به مبارزه برخاست و خدایان دروغین آنان را شکست و بر آنچه می گفت، استقامت به خرج داد تا آنجا که او در آتش افکندند. سرانجام نیز همان گونه که به عمویش وعده داده بود، از همه کناره گیری کرد و خداوند به پاداش این مقاومت، اسحق و یعقوب را به او ارزانی داشت و نیز وعده های دیگری را که خداوند از موهبت های خود به او وعده داده بود، تنفیذ کرد.(3)

109 - ادب حضرت ابراهیم علیه السلام

قرآن کریم ادب حضرت ابراهیم علیه السلام را در جای جای ترسیم سیره ی آن حضرت بیان می کند. در این زمینه به دو نمونه ی زیر توجه کنید:

الف - ادب با خدا؛ «الّذی خلقنی فهو یهدین * و الّذی هو یطعمنی و یسقین * و إذا مرضت فهو یشفین».(4)

1- 381. بقره / 124.
2- 382. مریم / 41.
3- 383. المیزان / ج 14 / ص 56.
4- 384. شعراء / 78 - 80.

حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام احتجاج با قوم خود، همه ی نعمت ها را به خداوند اسناد می دهد، مانند نعمت خلقت، هدایت، اطعام و... . اما مرض را به خود نسبت می دهد و می گوید: وقتی مریض می شوم، خداوند شفایم می دهد؛ «وإذا مرضت فهو یشفین». زیرا در مقام ستایش مناسب نیست که مرض را به او نسبت دهد، بلکه شفای مرض را به خداوند اسناد می دهد و این حکایت از ادب آن حضرت می کند.

ب - ادب با مردم؛ هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام عمویش آزر را از بت پرستی نهی کرد، او زبان به اهانت گشود و گفت: اگر دست از این کار برنداری، تو را سنگسار می کنم. حضرت ابراهیم علیه السلام در برابر آن تندی و خشونت، با نهایت ادب و بزرگواری گفت: سلام بر تو، من به زودی برای تو از پروردگارم طلب آمرزش می کنم. زیرا او نسبت به من مهربان است؛ «سلام علیک سأستغفر لک ربّی إنّه کان بی حفیّاً».(1)

110 - حضرت ابراهیم و تقاضای امنیّت

«و إذ قال إبراهیم ربّ اجعل هذا البلد ءامناً و اجنبنی و بنیّ أن نعبد الأصنام»(2)

حضرت ابراهیم علیه السلام در این آیه از خداوند دو چیز خواست:

1 - امنیّت مکه از تسلّط دشمن؛ «ربّ اجعل هذا البلد ءامناً»

2 - امنیّت جان از سلطه ی هوای نفس؛ «واجنبنی و بنیّ أن نعبد الأصنام».

هر چه انسان را از حق بازدارد، صنم اوست و هر چه دل انسان به آن گرایش داشته باشد،

1- 385. مریم / 47 ؛ المیزان / ج 6 / ص 287 ؛ کشف الاسرار / ج 7 / ص 126.
2- 386. ابراهیم / 35.

هوای اوست. «أفرأیت من اتّخذ إلهه هواه».(1)

111 - حضرت ابراهیم و رسیدن به مقام یقین

قرآن کریم وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام را ستایش می کند، می فرماید: «و کذلک نری إبراهیم ملکوت السّموات و الأرض و لیکون من المؤمنین».(2)ما باطن عالم و درون جهان را نشان ابراهیم خلیل می دهیم تا این که به مقام شامخ یقین برسد. این رؤیت ملکوت منافعی دارد که یکی از آن منافع برجسته، دستیابی به یقین است.

خدای سبحان ما را تشویق می کند که شما هم به درون جهان راه پیدا کنید؛ «أو لم ینظروا فی ملکوت السّموات و الأرض»، خدای سبحان در این آیه ی کریمه، عدّه ای را تشویق و گروه دیگری را مذمت می کند که چرا به باطن عالم سری نمی زنند، چرا درون عالم را نگاه نمی کنند که ببینند. اگر رؤیت و دیدن ممکن نبود، خدا ما را به آن دعوت نمی کرد. «ملکوت» به معنای باطن و «ملک» به معنای ظاهر است. آنجا که سبحان است، جای ملکوت است؛ «فسبحان الّذی بیده ملکوت کلّ شی ء».(3) آنجا که سخن از ملک است، جای «تبارک» است؛ «تبارک الّذی بیده الملک».(4)میان ملک و ملکوت، مثل ظاهر و باطن بسیار تفاوت است.(5)

112 - استجابت دعای حضرت ابراهیم علیه السلام در مورد فرزند

1- 387. جاثیه / 23 ؛ کشف الاسرار / ج 5 / ص 281.
2- 388. انعام / 75.
3- 389. یس / 83.
4- 390. ملک / 1.
5- 391. اسرار عبادات / ص 273.

«ربّ هب لی من الصّالحین» (1)

در آیه ی فوق، خداوند دعای ابراهیم علیه السلام را بیان می کند که از خداوند فرزند صالح و شایسته طلب می کند، وخداوند این دعا را مستجاب کرد و فرزندان صالحی چون اسماعیل و اسحاق را به او مرحمت کرد. چنانکه قرآن کریم می فرماید: «و بشّرناه بإسحق نبیّاً من الصّالحین»؛ (2) ما او را بشارت دادیم به تولد اسحاق، پیامبری از صالحان.

در مورد اسماعیل نیز می گوید: «و إسماعیل و إدریس و ذا الکفل کلّ من الصّابرین * و أدخلنا هم فی رحمتنا إنّهم من الصّالحین»؛ (3) اسماعیل و ادریس و ذا الکفل را به یاد آور که همه از صابران بودند و ما آن ها را در رحمت خود وارد کردیم. زیرا همگی از صالحان هستند. (4)

113 - سفارش فرزندان به آیین اسلام

«و وصّی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنیّ إنّ اللّه اصطفی لکم الدّین

و لا تموتنّ إلاّ و أنتم مسلمون» (5)

همان گونه که حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت یعقوب علیه السلام فرزندان خویش را به آیین اسلام سفارش کردند، هر انسانی موظّف است به فکر عقاید نسل خود باشد. نشانه ی پدر مهربان تنها آن نیست که در فکر تأمین زندگی مادی فرزندانش باشد، بلکه لازم است در

1- 392. صافات / 100.
2- 393. صافات / 112.
3- 394. انبیاء / 85 - 86.
4- 395. نمونه / ج 19 / ص 104.
5- 396. بقره / 132.

فکر سلامت عقیده و ایمان نسل و فرزندان خود نیز باشد و در وصایای خویش تنها به جنبه های مادّی اکتفا نکند.(1)

114 - آزمایش حضرت ابراهیم علیه السلام

خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را به غیر خویش و به جزء خویش و به کلّ خویش آزمایش کرد:

الف - آزمایش به غیر خویش؛ به او گفتند از هزارها گوسفند دل بردار و همه را در راه خدا صرف کن. که حضرت همه را در راه خدا بخشید.

ب - آزمایش به جزء خویش؛ حضرت ابراهیم وقتی به جمال اسماعیل نظاره کرد، توجهی از او پدید آمد. خطاب آمد: ای خلیل! دوستی ما با دوستی دیگری جمع نیاید. از این رو، به او گفتند: اسماعیل را قربانی کن که اطاعت کرد؛ «یا بنیّ إنّی أری فی المنام إنّی أذبحک فانظر ماذا تری». (2)

ج - آزمایش به کل خویش؛ نمرود برای مبارزه با ابراهیم علیه السلام آتشی را افروخت و او را در آتش افکندند که خطاب آمد: «یا نارکونی برداً و سلاماً علی ابراهیم».(3)

1- 397. نور / ج 1 / ص 267.
2- 398. صافات / 102.
3- 399. انبیاء / 69 ؛ کشف الاسرار / ج 1 / ص 375.

حضرت یوسف علیه السلام

115 - قصه یوسف علیه السلام نیکوترین قصه ها

قصه ای در قرآن کریم زیباتر از قصه حضرت یوسف علیه السلام نیست. زیرا

الف - خداوند در آغاز سوره فرمود: «نحن نقصّ علیک أحسن القصص»،(1)و در آخر سوره فرمود: «لقد کان فی قصصهم عبره لاولی الألباب».(2)در اول گفت: نیکوترین قصه ها است، در آخر گفت: در این قصه پندها و عبرت ها است.

ب - خداوند وقتی که قصص انبیا را مطرح می کند، واسطه در میان می آورد؛ چنانکه در قصه نوح فرمود: «واتل علیهم نبأ نوح»،(3)در قصه حضرت ابراهیم فرمود: «واتل علیهم نبأ إبراهیم»،(4)در قصه پسران آدم فرمود: «واتل علیهم نبأابنی ءادم».(5)چون به قصه یوسف رسید، واسطه را از میان برداشت و به خود اضافه کرد؛ «نحن نقصّ».(6)

116 - برجسته ترین مقام یوسف علیه السلام

برجسته ترین مقامی که قرآن کریم برای یوسف علیه السلام اثبات می کند، همان مخلص بودن اوست. رسالت، سمت پیام آوری است، اخلاص درجه ی عالیه ی کمال انسانی است که چیزی در حرم امن قلب یک انسان مخلص راه ندارد، همان گونه که خداوند در باره ی اسحق و یعقوب و ابراهیم خلیل می فرماید: «إنّا أخلصناهم بخالصه ذکری الدّار»؛ این ها بندگان مخلص ما هستند. در باره ی اخلاص حضرت یوسف صدّیق علیه السلام نیز

1- 400. یوسف / 3.
2- 401. یوسف / 111.
3- 402. یونس / 71.
4- 403. شعراء / 69.
5- 404. مائده / 27.
6- 405. کشف الاسرار / ج 5 / ص 152.

صحّه گذاشت و فرمود او بنده ی مخلص ماست. از این رو گناه در او راه ندارد و آن حضرت در پرشورترین حالت های جوانی و در شدیدترین خطرات مالی، به سنگین ترین آزمون های الهی مبتلا شد و پیروز به در آمد.

در دوران کودکی به چاه افکنده شد و لب به شکایت باز نکرد، به صورت یک برده فروخته شد، به کید زنان زندانی شد، اما در همه ی حالات صبور و شاکر بود و همه ی این ها نشانه ی بنده ی مخلص بودن اوست.(1)

117 - حضرت یوسف علیه السلام و علم غیب

قرآن کریم آگاهی حضرت یوسف علیه السلام از علم غیب را اثبات کرده است: «اذهبوا بقمیصی هذا فألقوه علی وجه أبی یأت بصیراً»؛(2)او می داند که پیراهنش این خصیصه را دارد که از راه معجزه، نابینایی پدرش یعقوب علیه السلام را شفا می دهد، همان گونه که آشنایی با علم غیب را نیز برای حضرت یعقوب علیه السلام نیز ذکر کرده است که حضرت وصال یوسف علیه السلام را خبر می دهد؛ «إنّی لأجد ریح یوسف لولا أن تفنّدون».(3)

118 - لطف الهی نسبت به یوسف علیه السلام

«کذلک لنصرف عنه السّوء و الفحشاء إنّه من عبادنا المخلصین»(4)

خداوند متعال در باره ی حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: این گونه پلیدی و ناپاکی را از وی

1- 406. تفسیر موضوعی / ج 7 / ص 171.
2- 407. یوسف / 93.
3- 408. یوسف / 94 ؛ تفسیر موضوعی / ج 7 / ص 150.
4- 409. یوسف / 24.

دور کردیم؛ «کذلک لنصرف عنه السّوء و الفحشاء»، نفرمود: این گونه او را از زشتی و معصیت دور گردانیدیم؛ «کذلک لنصرفه عن السّوء و الفحشاء». زیرا در این صورت نشانه ی روشنی بود که مقتضی اقدام به آلودگی در آن حضرت بود و این با شهادت خداوند به بنده ی مخلص بودن او ناسازگار است؛ «إنّه من عبادنا المخلصین».(1)مخلصین کسانی هستند که در پرتو شایستگی هایشان از وساوس شیطان در امان هستندو به چیزی جز خدا نمی اندیشند و جز او را فرمان نمی برند.(2)

119 - برکات پیراهن حضرت یوسف علیه السلام

در سه مقطع تاریخی، سه ابتکار از پیراهن یوسف صدّیق دیده شد که همه ی آن ها به برکت آن بدن بود که در جوار رحمت روح پاکش قرار داشت:

الف - رسوایی برادران

وقتی که برادران یوسف، گریه کنان پیراهن آغشته به خون او را به حضور یعقوب علیه السلام آوردند؛ «و جاؤا أباهم عشاء یبکون»،(3)شکل پیراهن نشان داد که این ها دروغ می گویند؛ «و جاؤا علی قمیصه بدم کذب». (4)زیرا اگر گرگ کسی را بدرد، پیراهن وی سالم نمی ماند.

ب - دفع اتّهام گناه از یوسف علیه السلام

وقتی همسر عزیز مصر، یوسف علیه السلام را تعقیب کرد و پیراهنش را از پشت پاره کرد و عزیز مصر را نزدیک در دید، در این هنگام یوسف علیه السلام را متهم کرد و گفت: «هی راودتنی

1- 410. یوسف / 24.
2- 411. المیزان / ج 11 / ص 129.
3- 412. یوسف / 16.
4- 413. یوسف / 18.

عن نفسی».(1) اینجا کسی گفت: شما بررسی کنید، ببینید پیراهن یوسف از پشت دریده شده یا از جلو؟ دریده شده، اگر از جلو. معلوم می شود که او قصد تجاوز داشته است و همسر عزیز مصر از خود دفاع کرده و جلوی پیراهن او را پاره کرده است؛ اما اگر از پشت سر دریده شده، معلوم می شود یوسف خواسته بگریزد تا از تهاجم محفوظ بماند و آن زن از پشت سر پشت پیراهن او را پاره کرده است. اینجا هم پیراهن یوسف شهادت صدق داد و مدّعی کذب را رسوا کرد؛ «إن کان قمیصه قدّ من قبل فصدقت و هم من الکاذبین و إن کان قمیصه قدّ من دبر فکذبت و هو من الصّادقین».(2)

ج - شفا یافتن چشم یعقوب علیه السلام

«اذهبوا بقمیصی هذا فألقوه علی وجه أبی یأت بصیراً»(3)

از این آیه استفاده می شود که یوسف علیه السلام علم غیب دارد. زیرا از نابینایی دیده ی پدر و راه درمانش خبر می دهد که پیراهنم را به چشم او بمالید تا وی بینا گردد

120 - عفو و بخشش یوسف علیه السلام

بعد از آن که برادران یوسف علیه السلام به خطاکاری خود و به برتریِ الهی او به خودشان اعتراف کردند؛ «قالوا تاللّه لقد ءاثرک اللّه علینا و إنَ کنّا لخاطئین»(4)، حضرت یوسف علیه السلام بعد از دلداری از برادران، و عفو و گذشت از ایشان، شروع کرد به دعا کردن و از خداوند خواست تا گناهانشان را بیامرزد؛ «قال لاتثریب علیکم الیوم یغفر اللّه لکم و هو

1- 414. یوسف / 26.
2- 415. یوسف / 27.
3- 416. یوسف / 93 ؛ تفسیر موضوعی / ج 7 / ص 164.
4- 417. یوسف / 91.

أرحم الرّاحمين».(1)

گفتنی است هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در شرایط مشابهی قرار گرفت و در فتح مکه بر دشمنان خود پیروز شد، رو به آن ها کرد و فرمود: «ماذا تظنّون یا معشر قریش؟ قالوا خیراً أخ کریم و ابن أخ کریم و قد قدرت! قال: و انا أقول کما قال أخی یوسف، لاتثریب علیکم الیوم»؛ اکنون که در چنگ من گرفتار آمده اید، در باره ی رفتار من با شما چگونه می اندیشید؟ آن ها در پاسخ گفتند: ما از تو چیزی جز خیر و نیکی انتظار نداریم. تو برادر بزرگوار و بخشنده و فرزند برادر بزرگوار ما هستی و الان قدرت در دست توست. پیامبر فرمود: من در باره ی شما همان را می گویم که برادرم یوسف در باره ی برادرانش گفت: «لا تثریب علیکم الیوم»؛ امروز روز ملامت و سرزنش نیست.

عمر می گوید: در این موقع من خجالت کشیدم. زیرا هنگام ورود در مکه به آن ها گفتم: امروز روزی است که از شما انتقام می گیرم. هنگامی که پیامبر این جمله را فرمود، من از گفتار خود شرمنده شدم.(2)

121 - کرامت اخلاقی یوسف علیه السلام

حضرت یوسف علیه السلام وقتی با پدر خویش، یعقوب سخن می گفت، ماجرای افتادن در چاه و زندانی شدن را هیچ یک از حوادث تلخ و رنج آور زندگی اش را بیان نکرد. زیرا برادران وی خجالت می کشیدند، بلکه فقط نجات یافتن خود از زندان را که از لطف و کرم الهی بود، بیان کرد. «و قد أحسن بی إذ اخرجنی من السّجن».(3)

1- 418. یوسف / 92 ؛ المیزان / ج 11 / ص .
2- 419. الجامع لأحکام القرآن / ج 5 / ص 3487.
3- 420. یوسف / 100 ؛ کشف الاسرار / ج 5 / ص 142.

122 - بشارت حضرت عیسی علیه السلام

خدای سبحان از زبان حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: «و مبشّراً برسول یأتی من بعدی اسمه أحمد»(1) به شما بشارت می دهم آمدن پیامبری پس از خودم را که نام (مبارک) او احمدصلی الله علیه وآله است.

بشارت در موردی است که پیامبر بعدی، مطلب نو و تازه ای را برای امتش یا برای دیگران بیاورد. اگر پیامبر خاتم در سطح انبیای گذشته یا در سطح رسالت عیسی علیه السلام سخن گفته باشد، اولاً نیازی به آمدن پیغمبر نبود. ثانیاً مجالی برای بشارت نبود .پس، اخبار حضرت عیسی علیه السلام به آمدن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نشانه ی آن است که آن حضرت از انبیای گذشته و نیز از حضرت عیسی علیه السلام، افضل است و قرآن کریم هم از انجیل بالاتر است.(2)

123 - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله واسطه ی فیض هدایت

قرآن کریم برخی از افعال را که به خدا نسبت می دهد، به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله نیز اسناد می دهد، مانند بیرون کردن مردم از تاریکی های جهل و جهالت، و هدایت آن ها به

1- 421. صف / 6.
2- 422. تفسیر موضوعی / ج 9 / ص 21.

سوی نورانیت تقوا و معنویت؛ «اللّه ولی الّذین ءامنوا یخرجهم من الظّلمات إلی النّور»(1)و «کتاب أنزلناه الیک لتخرج النّاس من الظّلمات إلی النّور باذن ربّهم إلی صراط العزیز الحمید»(2). با تأمل در این آیات به دو نکته ی زیر پی می بریم:

الف - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسیله ی ظاهری هدایت انسان هاست و ایمان هر مؤمنی، هر چند در هزاران سال بعد با وسایط فراوان، به ایشان مستند است و آن حضرت در پاداش همگان شریک است.

ب - پیامبر عظیم الشّأن اسلام صلی الله علیه وآله دارای منصب رفیع رهبری و هدایت مردم است و آیاتی نظیر «إنّک لا تهدی من أحببت ولکنّ اللّه یهدی من یشاء»(3). نافی اصل هدایت از پیامبر نیست، بلکه ناظر به نفی استقلال اوست. زیرا در بخش دیگری می فرماید: «و إنّک تهدی إلی صراط مستقیم»،(4)و در آیه ی مورد بحث نیز قید «باذن ربّهم» را افزود. پس رسول خداصلی الله علیه وآله در هدایت مردم واسطه ای الهی است که در پرتو مشیّت حق کار می کند.(5)

124 - فضیلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

«تلک الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض»(6)

درجه و مرتبه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از سه جهت رفیع است:

الف - خصوصیات و ویژگی هایی که بر اساس آیات قرآن در شخص پیامبرصلی الله علیه وآله وجود

1- 423. بقره / 256.
2- 424. ابراهیم / 1.
3- 425. قصص / 56.
4- 426. شوری / 52.
5- 427. المیزان / ج 12 / ص 7.
6- 428. بقره / 253.

دارد، مانند: «إنّک لعلی خلق عظیم»، (1) «و ما أرسلناک إلاّ رحمه للعالمین». (2)

ب - خصوصیتی که در کتاب اوست که برتر از همه ی کتب آسمانی است؛ «اللّه نزّل أحسن الحدیث کتاباً متشابهاً» (3) و این کتاب مصون از تحریف است.

ج - خصوصیتی که در امت اوست که برتر از همه ی امم هستند، در صورتی که امر به معروف و نهی از منکر کنند؛ «کنتم خیر أمّه أخرجت للنّاس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر». (4)

125 - اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

«عبس و تولّی * ان جاءه الأعمی * و ما یدریک لعلّه یزکّی» (5)

در این آیات و شأن نزول آن میان مفسران اختلاف نظر است. بعضی می گویند: آیات خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است که مرد نابینایی به نام ابن ام مکتوم وارد مجلس حضرت شد، در حالی که پیامبرصلی الله علیه وآله مشغول سخن گفتن با سران قریش بود. آن مرد نابینا گفت: برای من از آنچه خدا به تو آموخته است بگو. پیامبرصلی الله علیه وآله در دل خود اندیشید که مبادا این اشراف نزد خود بگویند که پیروان محمد مردم دور از فرهنگ هستند. از این رو، چهره در هم کشیده و با او به سردی سخن گفت.

اما مفسران شیعه از جمله شیخ طوسی، مرحوم طبرسی، مرحوم علامه طباطبایی این امر را نمی پذیرند و می گویند: آن شخصی که چهره در هم کشید، مردی از بنی امیه

1- 429. قلم / 4.
2- 430. انبیاء / 107.
3- 431. زمر / 23.
4- 432. آل عمران / 110 ؛ المنار / ج 3 / ص 5.
5- 433. عبس / 1 - 3.

بوده و قراینی دلالت بر این معنا دارد که شخص مورد عتاب غیر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است:

الف - همه می دانیم که صفت عبوسی از صفات پیامبر نبوده و آن جناب با کفار عبوس نمی شد، چه رسد به مؤمنان.

ب - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در طول زندگی سابقه نداشته که دل اغنیا را به دست آورد و از فقرا روی برگرداند. با این که خداوند او را ستایش به خلق عظیم کرده است؛ «إنّک لعلی خلق عظیم».

ج - مگر خداوند به پیامبر نفرمود: «لا تمدّنّ عینیک إلی ما متّعنا به أزواجاً منهم ...»(1)، چطور ممکن است در سوره ی حجر که اوایل دعوت علنی اسلام نازل شده، به آن جناب دستو دهد که اعتنایی به زرق و برق زندگی دنیاداران نکند و در عوض در برابر مؤمنین تواضع کند و در همین سیاق او را مأمور سازد که از مشرکان اعراض کند و بفرماید: «فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشرکین»(2)، آن وقت خبر دهد که آن جناب به جای اعراض از مشرکان از مؤمنان اعراض کرده و به جای تواضع در برابر مؤمنان، در برابر مشرکان تواضع کرده است؟!

د - زشتی عمل پیش گفته چیزی است که عقل به آن حکم می کند و هر عاقلی از آن بیزار است، تا چه رسد به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و چنین عمل قبیح عقلی نیازی به نهی لفظی ندارد. زیرا هر عاقلی تشخیص می دهد که ثروت به هیچ وجه ملاک فضیلت نیست.(3)

126 - خلق عظیم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

در بیان مقصود از خلق عظیم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اقوالی گفته شده است، از جمله:

1- 434. حجر / 88.
2- 435. حجر / 94.
3- 436. المیزان / ج 20 / ص 203.

الف - تو بر دین بزرگی هستی که دین اسلام است.

ب - تو متخلّق به اخلاق اسلام و بر طبع بزرگی هستی و حقیقت اخلاق آن است که انسان، نفس خود را به آن آراسته کند.

ج - خلق عظیم همان صبر بر حق و بخشش وسیع و تدبیر بر اقتضای عقل است.

د - عایشه می گوید: اخلاق پیامبر متضمن موارد دهگانه ای بود که در اول سوره ی مؤمنون آمده است و کسی را که خداوند به داشتن اخلاق بزرگ ستایش کند، برتر از آن ستایشی نیست.

ه - خداوند خلق او را عظیم ستود. چون با اخلاقش با مردم معاشرت داشت و با قلبش از آنان جدا بود. پس ظاهرش با مردم و باطنش با خدا بود.

و - چون حضرت امتثال کرد به دستوری که خدای سبحان فرمود؛ «خذ العفو و ءامر بالعرف و أعرض عن الجاهلین».

ز - به جهت اجتماع مکارم اخلاق در آن حضرت و مؤید این معنا سخن معروف نبوی است؛ «انّما بعثت لأتممّ مکارم الاخلاق».

ح - از عایشه پرسیدند: اخلاق پیامبر چگونه بود؟ پاسخ داد: «کان خلقه القرآن».

ط - بعضی گفته اند: سرّ این که خداوند پیامبر را بر عظمت در اخلاق ستایش کرد، آن است که به او دستور داد تا به هدایت انبیا اقتدا کند؛ «أولئک الّذین هدیهم اللّه فبهدیهم اقتدهْ»؛ یعنی به تمام فضایل اخلاقی که در انبیا متفرق است، اقتدا کن و چون این درجه عالیه برای هیچ یک از انبیای پیشین میسّر نشد، ناگزیر خداوند اورا به اخلاق عظیم یاد کرد.(1)

1- 437. تفسیر کبیر / ج 30 / ص 80 ؛ جامع الاحکام القرآن / ج 18 / ص 227.

«ما کان محمّد أبا أحد من رجالکم ولکن رسول اللّه و خاتم النّبییّن»(1)

«خاتم»: چیزی که به وسیله ی آن پایان داده می شود و نیز چیزی که با آن، اوراق و مانند آن را مهر می کنند. این کلمه از ریشه ی «ختم» به معنای پایان، گرفته شده و از آنجا که این کار (مهر زدن) در خاتمه و پایان قرار می گیرد، نام خاتم بر وسیله ی آن گذارده شده است و اگر یکی از معانی خاتم انگشتر است، آن نیز به همین دلیل است که نقش مهرها را معمولاً روی انگشترها می کندند و به وسیله ی انگشتر، نامه ها را مهر می کردند.

این ماده در قرآن کریم در همه جا به معنای پایان دادن و مهر نهادن به کار رفته است، مانند: «ختم اللّه علی قلوبهم و علی سمعهم و علی أبصارهم عشاوه»(2)؛ خداوند زمانی بر قلب کفار مهر می زند که کار هدایت آنان پایان پذیرفته و در قلب آن ها سخن حق تأثیری نکند.

بنا بر این، کسانی که در دلالت آیه ی 40 سوره ی احزاب بر خاتمیت پیامبر و پایان گرفتن سلسله ی انبیا به وسیله ی او وسوسه کرده اند، به کلی از معنای این واژه ناآگاه بوده اند یا خود را به بی اطلاعی زده اند، وگرنه هر آن که کمترین اطلاعی از ادبیات عرب داشته باشد، می داند کلمه ی «خاتم النّبییّن» به وضوح دلالت بر معنای خاتمیت دارد.(3)

ص:117

1- 438. احزاب / 40.
2- 439. بقره / 7.
3- 440. نمونه / ج 17 / ص 338.

128 - نام مبارک پیامبرصلی الله علیه وآله

«یس و القرآن الحکیم * إنّک لمن المرسلین»(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «یس» نام رسول خداصلی الله علیه وآله است. چون پس از آن می فرماید: تو از مرسلین و بر صراط مستقیم هستی؛ «یس اسم رسول اللّه و الدلیل علی ذلک قوله تعالی: انّک لمن المرسلین علی صراط المستقیم».(2)

129 - عصمت پیامبرصلی الله علیه وآله

«فلا و ربّک لایؤمنون حتّی یحکّموک فیما شجر بینهم ثمّ لایجدوا فی أنفسهم حرجاً ممّا قضیت و یسلّموا تسلیماً»(3)

این آیه ی شریفه، دلیل روشنی بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. زیرا دستور به تسلیم مطلق از نظر گفتار و کردار در برابر همه فرمان های پیامبرصلی الله علیه وآله و حتّی تسلیم قلبی در برابر او، نشانه ی روشنی بر این است که او در احکام و فرمان ها و داوری هایش اشتباه نمی کند و عمداً چیزی برخلاف حق نمی گوید. از خطا و گناه معصوم است.(4)

130 - عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در سه مقام

قرآن کریم در سه مقام عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را تضمین کرده است:

الف - دریافت وحی؛ «إنّک لتلقّی القرآن من لدن حکیم علیم».(5)

1- 441. یس / 1 - 3.
2- 442. نور الثقلین / ج 4 / ص 375.
3- 443. نساء / 65.
4- 444. نمونه / ج 3 / ص 455.
5- 445. نمل / 6.

ب - ضبط و نگهداری آن؛ «سنقرئک فلا تنسی».(1)

ج - تعلیم وحی به مردم؛ «و ما ینطق عن الهوی * إنّ هو إلاّ وحی یوحی».(2)

131 - تفاوت میان صلوات و سلام

«انّ اللّه و ملئکته یصلّون علی النّبیّ یا أیّها الّذین ءامنوا

صلّوا علیه و سلّموا تسلیماً»(3)

«صلّوا» امر به طلب رحمت و درود فرستادن به پیامبر است، اما «سلّموا» به 4 معنای تسلیم در برابر فرمان های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. چنان که در آیه ی «... ثمّ لا یجدوا فی أنفسهم حرجاً ممّا قضیت و یسلّموا تسلیماً»(4)آمده است. مؤمنان راستین کسانی هستند که به داوری تو تن دهند و در دل خود نیز از این قضاوت کمترین ناراحتی نداشته باشند و تسلیم مطلق تو گردند.

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام از معنای تسلیم در برابر پیامبرصلی الله علیه وآله پرسید. حضرت فرمود: «هو التسلیم له فی الأمور»؛ منظور، تسلیم بودن در برابر او در همه ی کارهاست.

ابوحمزه ثمالی از یکی از یاران پیامبرصلی الله علیه وآله به نام کعب چنین نقل می کند: هنگامی که این آیه نازل شد، عرض کردیم: سلام بر تو را می دانیم، ولی صلوات بر تو چگونه است؟ فرمود: این گونه بگویید: «اللّهمّ صلّ علی محمد و آل محمد کما صلّیت علی ابراهیم

انّک حمید مجید و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم

1- 446. اعلی / 6.
2- 447. نجم / 3 - 4 ؛ تفسیر موضوعی / ج 9 / ص 36.
3- 448. احزاب / 56.
4- 449. نساء / 65.

و آل ابراهیم انّک حمید مجید». (1)

132 - معنای غفران الهی در باره ی پیامبرصلی الله علیه وآله

«لیغفر لک اللّه ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر» (2)

شیخ طوسی می گوید: در معنای آیه ی شریفه اقوالی گفته اند:

الف - گناهانی که قبل از نبوت و پس از آن از تو صادر شده است.

ب - آنچه قبل از فتح و پس از آن صادر شده است.

ج - آنچه از تو واقع شده یا نشده، و این از طریق وعده و نوید است.

د - آنچه از گناهان قبلی و بعدی پدرت آدم که از او صادر شده است و این وجوه از نظر ما تماماً مردود است. زیرا انبیا چه قبل از بعثت و چه بعد از آن، مرتکب هیچ گناهی اعم از صغیره و کبیره نمی شوند.

برای آیه ی شریفه دو تأویل ممکن است:

الف - تا گناه امّتت را چه در گذشته و چه در آینده، به دلیل شفاعت و مقام تو ببخشد و گناه را به پیامبر اضافه فرموده و مراد امت اوست، چنان که می فرماید: «و اسئل القریه» (3) و مراد اهل قریه است.

ب - مراد، گناهی است که قوم تو در حق تو روا داشتند؛ یعنی باز داشتن ایشان تو را از ورود به مکه در سال حدیبیه، آنگاه خداوند آن را بر طرف ساخت که مکه را برای تو فتح کرد. (4)

1- 450. مجمع البیان / ج 4 / ص 369 ؛ نمونه / ج 17 / ص 417.
2- 451. فتح / 2.
3- 452. یوسف / 82.
4- 453. تبیان / ج 9 / ص 312.

«ان أنت الاّ نذیر» (1) «انّما أنت نذیر» (2)

با این که رسول اکرم صلی الله علیه وآله هم بشیر است و هم نذیر، اما خدای سبحان هیچ گاه به او نفرمود: تو منحصراً مبشّر هستی، ولی مسئله ی انذار را به صورت حصر یاد کرد و در اوایل بعثت هم به حضرت دستور داد: برخیز و مردم را بترسان؛ «قم فأنذر». (3)

«انذار»کار همگان نیست. هر کسی نمی تواند دیگران را از جهنّم بترساند. انسان می تواند موعظه کند، سخنرانی کند، کتاب بنویسد و تدریس کند، اما چه بسا آن هنر را نداشته باشد که دیگری را بترساند. انسان تا خود نترسد و نشانه های ترس در وجود او هویدا نباشد، حرفش برای دیگران رعب آور نیست.

اگر کسی از در وارد شود و به صورت عادی بگوید: در اینجا مار هست، یقیناً کسی نمی ترسد، اما اگر کسی سراسیمه و وحشت زده وارد شود و همان سخن را بگوید، قطعاً حرفش در اهل مجلس اثر می گذارد و همگان را به جنب و جوش می اندازد.

شیخ مفیدقدس سره و دیگران نقل کرده اند که رسول اللّه صلی الله علیه وآله وقتی از جهنّم سخن می گفت، تمام صورت مبارکش سرخ می شد؛ پیداست که او را آتش را می دید، از این رو حرفش در مردم اثر می گذاشت. کاری هم که به عهده ی علماست، همان ترساندن است. زیرا هدف از نَفْر و کوچ کردن و درس خواندن و فقیه شدن آن است که مردم را انذار کنند، نه این که درس بخوانند تا بتوانند تدریس یا سخنرانی کنند، بلکه همه ی این ها مقدمه ی انذار مردم است؛ «فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقّهوا فی الدّین و لینذروا

ص:121

1- 454. فاطر / 23.
2- 455. هود / 12.
3- 456. مدثر / 2.

قومهم اذا رجعوا اليهم».(1)

134 - فضیلت پیامبر اکرم بر سایر پیامبران

«تلک الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض»(2)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: خداوند انسانی را برتر از من نیافریده است. أمیر المؤمنین سؤال کرد: آیا شما فضیلت بر جبرئیل دارید یا جبرئیل بر شما؟ پیامبر فرمودند: خداوند تمام انبیای مرسل خود را بر فرشتگان مقرب برتری بخشیده و مرا بر تمام انبیا و مرسلین فضیلت داده است و فضیلت بعد از من برای تو و امامان بعد از توست و فرشتگان خادمان ما و خادمان علاقمندان به ما هستند.

قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: «ما خلق اللّه خلقاً أفضل منّی و لا أکرم علیه منّی». قال علی علیه السلام: «فقلت: یا رسول اللّه! أفأنت أفضل أم جبرئیل؟ فقال: یا علی! إنّ اللّه فضّل أنبیائه المرسلین علی ملائکته المقرّبین و فضّلنی علی جمیع النّبیین و المرسلین و الفضل بعدی لک یا علی و للأئمه من بعدک و إنّ الملئکه لَخدّامنا و خدّام محبّینا».(3)

135 - بهانه های مخالفان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

در قرآن کریم آیات زیادی در باره ی بهانه های مخالفان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وجود دارد که به برخی از آن ها اشاره می شود:

1- 457. توبه / 122 ؛ محاضرات.
2- 458. بقره / 253.
3- 459. نور الثقلین / ج 1 / ص 254.

الف - غیر از این قرآنِ موجود، قرآن دیگری بیاور؛ «ائت بقرءان غیر هذا أو بدّله». (1)

ب - چرا قرآن یکجا فرود نیامده و تدریجاً نازل می شود؛ «لولا نزّل علیه القرءان جمله واحده». (2)

ج - چرا پیامبر باغ و گنج و ثروت ندارد؛ «أو یلقی الیه کنز أو تکون له جنه». (3)

د - گروهی از یهود و نصاری تقاضا می کردند که بر خود آن ها کتاب نازل شود؛ «یسئلک أهل الکتاب أن تنزّل علیهم کتاباً من السّماء». (4)

ه - پدران و اجداد مرده ی ما را باید زنده کنی؛ «قالوا ائتوا بابائنا ان کنتم صادقین». (5)

و - چرا پیامبر غذا می خورد یا در بازار راه می رود؛ «قالوا مالهذا الرّسول یأکل الطّعام و یمشی فی الأسواق». (6)

ز - چرا فرشتگان بر ما نازل نمی شود یا این که ما خدا را ببینیم؛ «و قال الّذین لا یرجون لقائنا لولا أنزل علینا الملئکه أو نری ربّنا». (7)

ح - ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا این که چشمه ی جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی؛ «و قالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الأرض ینبوعاً».

ط - یا باغی از انگور از آن تو باشد و نهرهایی در لابه لای آن جاری کنی؛ «أو تکون لک جنّه من نخیل و عنب فتفجّر الأنهار خلالها تفجیراً».

1- 460. یونس / 14.
2- 461. فرقان / 31.
3- 462. فرقان / 8.
4- 463. نساء / 152.
5- 464. جاثیه / 35.
6- 465. فرقان / 7.

7- 466. فرقان / 21.

ی - یا قطعات (سنگهای) آسمان را آن چنان که می پنداری، بر سر ما فرود آری یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری؛ «أو تسقط السّماء کما زعمت علینا کسفاً أو تأتی باللّه و الملئکه قبیلاً».

ک - یا برای خانه ای پر از نقش و نگار از طلا باشد، یا به آسمان بالا روی، حتی اگر به آسمان بالا روی ایمان نمی آوریم، مگر آن که نامه ای بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم؛ «أو یکون لک بیت من زخرف أو ترقی فی السّماء و لن نؤمن لرقیک حتی تنزّل علینا کتاباً نقرؤه»

136 - تفاوت منزلت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با حضرت ابراهیم علیه السلام

* - حضرت ابراهیم علیه السلام طالب حق است؛ «إنّی ذاهب إلی ربّی»(1)و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مطلوب حق؛ «سبحان الّذی أسری بعبده لیلاً».(2)

* - حضرت ابراهیم علیه السلام تقاضای مغفرت دارد؛ «و الّذی أطمع أن یغفر لی»(3)و به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وعده ی مغفرت داده شده است؛ «لیغفر لک اللّه».(4)

* - حضرت ابراهیم علیه السلام طلب عدم خزی می کند؛ «و لا تخزنی»(5)و به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وعده ی عدم خزی داده شده است؛ «یوم لا یخزی اللّه النبی».(6)

* - حضرت ابراهیم علیه السلام در وسط آتش می گوید: خداوند مرا کفایت می کند؛ «حسبی اللّه»و به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وعده ی کفایت داده شده است؛ «یا أیّها النّبی حسبک

1- 467. صافات / 99.
2- 468. اسراء / 1.
3- 469. شعراء / 82.
4- 470. فتح / 2.
5- 471. شعراء / 87.
6- 472. تحریم / 8.

اللّه».(1)

* - حضرت ابراهیم علیه السلام تقاضای ارث بری بهشت را می کند؛ «واجعلنی من ورثه جنّه النّعیم»(2)و به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وعده ی بهشت داده شده است؛ «و للاخره خیر لک».(3)

* - حضرت ابراهیم علیه السلام در باره ی ذریّه ی خود طلب طهارت می کند؛ «واجنبنی و بنیّ أن نعبد الأصنام»(4)و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ذریّه اش دارای طهارت هستند؛ «إنّما یرید اللّه یذهب عنکم الرّجس».(5)

137 - تفاوت منزلت حضرت موسی علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

حضرت موسی از خداوند تقاضای شرح صدر و آسانی کار کرد؛ «ربّ اشرح لی صدری و یسّرلی أمری».(6)همین دو امر را خداوند به پیامبر بدون تقاضا مرحمت کرد؛ «ألم نشرح لک صدرک»(7)و «و نیسّرک للیسری».(8)

138 - تفاوت نگرش توحیدی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با حضرت موسی علیه السلام

* - حضرت موسی علیه السلام از خود به خداوند نگریست و گفت: «انّ معی ربّی»،(9)اما پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از خداوند به خود نگریست و گفت: «انّ اللّه معنا».(10)به تعبیر دیگر،

1- 473. انفال / 9.
2- 474. شعراء / 85.
3- 475. ضحی / 4.
4- 476. ابراهیم / 35.
5- 477. احزاب / 33 ؛ بحار / ج 16 / ص 405.
6- 478. طه / 25 - 26.
7- 479. شرح / 1.
8- 480. اعلی / 7 ؛ کشف الاسرار / ج 6 / ص 133.
9- 481. شعراء / 62.
10- 482. توبه / 40.

حضرت موسی علیه السلام اول خود را مطرح کرد، بعد خدا را؛ اما پیامبرصلی الله علیه وآله اول خدا را مطرح کرد، بعد خودش را.(1)

* - حضرت موسی علیه السلام وقتی انصراف قوم خود را دید، از خداوند تقاضای جدایی از آنان را کرد و گفت: «ربّ إنّی لا أملک الاّ نفسی و أخی فافرق بیننا و بین القوم الفاسقین»(2)؛ اما پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وقتی انصراف و لجاجت قوم خود را مشاهده کرد، از خداوند تقاضای هدایت آنان را کرد؛ «اللّهم اهد قومی فانّهم لا یعلمون». در قیامت که همه ی افراد می گویند: «ربّ نفسی»، پیامبرصلی الله علیه وآله می گوید: «ربّ أمّتی أمّتی».(3)

139 - عطایای خداوند به حضرت موسی علیه السلام و امت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

خداوند متعال هر نوع کرامتی که به موسی علیه السلام عطا کرد، به امت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز مرحمت فرمود:

* - به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «قد أوتیت سؤلک یا موسی»،(4)به امت پیامبرصلی الله علیه وآله

ص:126

1- 483. کشف الاسرار / ج 7 / ص 113.
2- 484. مائده / 25.
3- 485. کشف الاسرار / ج 3 / ص 89.
4- 486. طه / 36.

فرمود: «و ءاتاكم من كلّ ما سألتموه».(1)

* - به حضرت موسى عليه السلام فرمود: «ألقيت عليک محبّه منّى»،(2)به امّت پيامبر فرمود: «يحبّهم و يحبّونه».(3)

* - به حضرت موسى عليه السلام فرمود: «لا تخف إنّک من الامنين»،(4)به امّت پيامبر فرمود: «أولئک لهم الأمن».(5)

* - به حضرت موسى عليه السلام فرمود: «أجيبت دعوتكما»،(6)به امّت پيامبر فرمود: «فاستجاب لهم ربّهم».(7)

* - به حضرت موسى عليه السلام فرمود: «لا تخافا إننّى معكما»،(8)به امّت پيامبر فرمود: «إنّ اللّه مع الّذين اتّقوا».(9)

* - به حضرت موسى عليه السلام فرمود: «و أنجينا»،(10)به امّت پيامبر فرمود: «و كذلک ننجى المؤمنين».(11)

* - موسى با ما گفت: «و عجلت إليک ربّ لترضى»،(12)ما با امّت تو گفتيم: «لقد رضى اللّه عن المؤمنين».(13)

* - در قرآن كريم سخن از ضيق صدر و شرح آن در باره ى حضرت موسى عليه السلام و پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله به ميان آمده است، با اين تفاوت كه حضرت موسى عليه السلام ضيق صدر و طلب شرح آن را خودش درخواست مى كند؛ «و يضيق صدرى و لا ينطلق لسانى فأرسل إلى هرون»،(14)و «ربّ اشرح لى صدرى»(15)، اما خداوند به پيامبرصلى الله عليه وآله مى گويد: ما مى دانيم تو ضيق صدر پيدا مى كنى و ما به تو شرح صدر عطا كرديم؛ «لقد نعلم إنّک يضيق صدرک بما يقولون»،(16)در جاى ديگر مى فرمايد: «ألم نشرح لک

1- 487. ابراهيم / 34.
2- 488. طه / 39.
3- 489. مائده / 54.
4- 490. قصص / 31.
5- 491. انعام / 82.

6- 492. يونس / 89.
7- 493. آل عمران / 195.
8- 494. طه / 46.
9- 495. نحل / 128.
10- 496. شعراء / 65.
11- 497. انبياء / 88.
12- 498. طه / 84.
13- 499. كشف الاسرار / ج 6 / ص 134.
14- 500. شعراء / 13.
15- 501. طه / 25.
16- 502. حجر / 97.

صدرک».(1)

* - خداوند در باره ی حضرت موسی علیه السلام می گوید: حضرت موسی به میقات ما آمد؛ «جاء موسی لمیقاتنا».(2)اما در باره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می گوید: خداوند او را برد؛ «سبحان الّذی أسری بعبده». (3)

* - خداوند حضرت موسی علیه السلام را که طالب علم بود، به حضرت خضرعلیه السلام حواله کرد؛ «هل أتّبعک علی أن تعلّمن ممّا علمت رشداً». (4) اما پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به خود حواله کرد؛ «قل ربّ زدنی علماً».(5)

140 - تفاوت امت پیامبرصلی الله علیه وآله با امّت بنی اسرائیل

«یا بنی إسرائیل اذکروا نعمتی»(6)

میان بنی اسرائیل و این امت تفاوت بسیار است. ایشان را گفت: «اذکروا نعمتی» و این امت را گفت: «فاذکرونی». ایشان را گفت: نعمت من را فراموش نکنید و این امت را گفت: مرا فراموش نکنید. ایشان را نعمت داد و این امت را صحبت داد.(7)

141 - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله الگوی دعوت به توحید

قرآن کریم بهترین سخن را دعوت به توحید می داند؛ «و من أحسن قولاً ممّن دعا إلی

1- 503. شرح / 1.
2- 504. اعراف / 143.
3- 505. اسراء / 1 ؛ کشف الاسرار / ج 5 / ص 501.
4- 506. کهف / 66.
5- 507. طه / 114 ؛ کشف الاسرار / ج 6 / ص 189.
6- 508. بقره / 40.
7- 509. کشف الاسرار / ج 1 / ص 175.

اللّه و عمل صالحاً»،(1)و در این زمینه، پیامبر را الگو و نمونه معرفی می کند که دعوت او به سوی توحید بود؛ «أدعوا إلی اللّه علی بصیره أنا و من اتّبعنی».(2)

142 - معنای تهدید خداوند

این جمله «لئن اشرکت» خطاب به پیامبر اکرم است که در صورت شرک اعمال اوحبط می شود. در اینجا این سؤال مطرح است که با علم خداوند به عدم شرک پیامبر این سخن چه معنا دارد؟ در پاسخ باید گفت:

الف - این جمله از قبیل «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» است که در ظاهر، پیامبر مخاطب است و در واقع خطاب به عموم مردم است.

ب - این جمله به صورت قضیه ی شرطیه مطرح شده و صدق قضیه ی شرطیه به این نیست که هر دو جزء آن صادق باشد. اگر کسی بگوید: اگر عدد پنج زوج باشد، به دو عدد متساوی تقسیم خواهد شد؛ این کلام به صورت قضیه ی شرطیه صادق است، در عین حال هیچ یک از دو جزء آن صادق نیست.(3)

143 - پیامبرصلی الله علیه وآله اولین مسلمان

«و أنا اوّل المسلمین»(4)

جمله ی «و أنا اوّل المسلمین» دلالت دارد بر این که اولیّت به حسب درجه مراد است، نه اولیّت به حسب زمان. زیرا قبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز مسلمانانی بودند.

1- 510. فصلت / 33.
2- 511. یوسف / 108.
3- 512. تفسیر کبیر / ج 27 / ص 14 ؛
4- 513. انعام / 163.

* - حضرت نوح علیه السلام گفت: مأمور شده ام که از مسلمین باشم؛ «و أمرت أن أکون من المسلمین». (1)

* - حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: اسلام آوردم برای پروردگار هستی؛ «أسلمت لربّ العالمین». (2)

* - حضرت ابراهیم و اسماعیل گفتند: پروردگارا! ما را دو مسلمان برای خود قرار بده؛ «ربّنا و اجعلنا مسلمین لک». (3)

144 - نام پیامبرعلیه السلام در ردیف نام خداوند

خداوند سبحان، نام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را در موارد فراوانی در کنار اسم خود ذکر کرده است: از جمله:

* - عزّت؛ «و للّه العزّه و لرسوله». (4)

* - اطاعت؛ «أطیعوا اللّه و أطیعوا الرّسول». (5)

* - معصیت؛ «و من یعص اللّه و رسوله». (6)

* - اذیّت؛ «إنّ الّذین یؤذون اللّه و رسوله». (7)

* - اجابت؛ «استجیبوا للّه و للرّسول». (8)

* - نصرت؛ «و ینصرون اللّه و رسوله». (9)

1- 514. یونس / 72.
2- 515. بقره / 131.
3- 516. بقره / 128 ؛ المیزان / ج 7 / ص 418.
4- 517. منافقون / 8.
5- 518. نساء / 59.
6- 519. نساء / 14.
7- 520. احزاب / 57.
8- 521. انفال / 24.

9- 522. حشر / 8.

* - نصیحت؛ «إذا نصحوا للّه و رسوله».(1)

* - حرب؛ «فأذنوا بحرب من اللّه و رسوله».(2)

* - ایمان؛ «فامِنوا باللّه و رسوله».(3)

* - اعراض؛ «و من یتولّ اللّه و رسوله».(4)

145 - عطایای خداوند نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

آنچه را که انبیای الهی از خداوند تقاضا کردند، خداوند آن ها را بدون تقاضا به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عطا فرمود:

* - حضرت آدم علیه السلام طلب مغفرت می کند؛ «و إن لم تغفر لنا»،(5)به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مژده ی مغفرت را داد؛ «لیغفر لک اللّه».(6)

* - حضرت نوح علیه السلام نابودی دشمنان را تقاضا می کند؛ «ربّ لاتذر علی الأرض من الکافرین دیّاراً»،(7)به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مژده ی مصونیت از شرّ دشمنان داده شد؛ «انا کفیناک المستهزئین».

* - حضرت ابراهیم علیه السلام عدم خزی را از خداوند تقاضا می کند؛ «و لا تخزنی یوم یبعثون»،(8)به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وعده عدم خزی داده شده است؛ «یوم لا یخزی اللّه النّبی».(9)

1- 523. توبه / 91.
2- 524. بقره / 279.
3- 525. اعراف / 158.
4- 526. مائده / 56.
5- 527. اعراف / 22.
6- 528. فتح / 2.
7- 529. نوح / 26.
8- 530. شعراء / 87.
9- 531. تحریم / 8.

* - حضرت شعیب علیه السلام طلب فتح می کند؛ «ربّنا افتح بیننا»،(1)به پیامبر مژده ی فتح داده می شود؛ «إنّا فتحنا لک».(2)

* - حضرت لوطعلیه السلام طلب نصرت می کند؛ «ربّ انصرنی علی القوم»،(3)به پیامبر مژده ی نصرت داده می شود؛ «ینصرک اللّه».(4)

* - حضرت موسی علیه السلام گوید: «ربّ اشرح لی صدری»،(5)به پیامبر گفته می شود؛ «ألم نشرح لک صدرک».(6)

* - حضرت موسی علیه السلام طلب آسانی امور را می کند؛ «و یسّر لی أمری»،(7)به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مژده ی آسان شدن کار داده شد؛ «فسنیسّره للیسری».(8)

146 - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله محبوب خداوند

کسی که دوست عزیزی دارد، هماره رضای او جوید و پیوسته در او می نگرد، رازش با وی بود، سوگندش به جان او بود، حدیث وی بسیار گوید، در حضر و سفر، در خواب و در بیداری او را حفظ می کند؛ خداوند این مطالب را به حبیب خود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ارزانی داشت:

* - در همه ی احوال رضای وی را خواست؛ «و من اناء اللّیل فسبّح و أطراف النّهار لعلّک ترضی».(9)

* - در تغییر قبله،رضای وی جست؛ «فلنولّینّک قبله ترضیها».(10)

1- 532. اعراف / 89.
2- 533. فتح / 1.
3- 534. عنکبوت / 30.
4- 535. طه / 25.
5- 536. طه / 25.
6- 537. انشراح / 1 ؛ بحار / ج 16 / ص 419.
7- 538. طه / 26.
8- 539. لیل / 7.
9- 540. طه / 130.

10- 541. بقره / 144.

* - در شفاعت امّت رضای وی را طلب کرد؛ «و لسوف یعطیک ربّک فترضی».(1)

* - به حیات او سوگند یاد کرد؛ «لعمرک إنّهم لفی سکرتهم یعمهون».(2)

* - به شهر او سوگند یاد کرد؛ «لا أقسم بهذا البلد».(3)

* - در خواب و بیداری او را محافظت کرد؛ «و اللّه یعصمک من النّاس»،(4)همیشه در منظر او بود؛ «فانّک بأعیننا».

* - همواره او را کفایت کرد؛ «أليس اللّه بکاف عبده».(5)

* - در خواب بود که به او وحی آمد؛ «یا أیّها المدّثّر»،(6)«یا أیّها المزّمّل».(7)

* - در اندوه به سر می برد که وحی آمد؛ «لقد نعلم أنّک یضیق صدرک بما یقولون».(8)

* - در شادی به سر می برد که وحی آمد؛ «إنّا فتحنا لک فتحاً مبیناً».(9)

* - در شب معراج نیز به او وحی شد؛ «فأوحی إلی عبده ما أوحی».(10)

* - از کودکی او یاد می کند؛ «ألم یجدک یتیماً فاوی».(11)

* - نسبت به خانواده ی او توصیه ی خاص دارد؛ «یا نساء النّبی لستنّ کأحد من النّساء».(12)

1- 542. ضحی / 5.
2- 543. حجر / 72.
3- 544. بلد / 1.
4- 545. مائده / 67.
5- 546. زمر / 36.
6- 547. مدثر / 1.
7- 548. مزمل / 1.

8- 549. حجر / 97.
9- 550. فتح / 1.
10- 551. نجم / 10 ؛ كشف الاسرار / ج 10 / ص 501.
11- 552. ضحى / 6.
12- 553. احزاب / 32.

* - از اخلاق او به عظمت یاد می کند؛ «إنّک لعلی خلق عظیم».(1)

* - از وصیّ او ستایش می کند؛ «إنّما ولیّکم اللّه و رسوله».(2)

* - از اهل بیت او به طهارت و عصمت یاد می کند؛ «إنما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیراً».(3)

* - عزّت او را در ردیف عزّت خود می داند؛ «و للّه العزّه و لرسوله».(4)

* - به او دستور ویژه ی نماز شب می دهد؛ «فتهجّد به نافله لک».(5)

* - به او عنایت ویژه دارد و کوثر مرحمت می کند؛ «إنّا أعطیناک الکوثر».(6)

147 - رفعت مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

«و رفعنا لک ذکرک»(7)

نام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در همه جا مطرح و به عظمت و بزرگی یاد می شود، در شهادتین، تشهّد نماز، کتب آسمانی پیشین، خطبه ها و مواعظ، اذان و اقامه و در ابتدای رساله ها و کتاب ها و ... .

خداوند هنگام خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با نام «رسول» یا «نبیّ» با او سخن می گوید؛ «یا أیّها النّبی جاهد الکفّار و المنافقین»،(8)«یا أیّها الرّسول بلّغ ما أنزل إلیک».(9)در صورتی که سایر پیامبران را فقط با اسم خطاب می کند. مانند: «یا موسی»،

1- 554. قلم / 4.
2- 555. مائده / 55.
3- 556. نساء / 84.
4- 557. منافقون / 8.
5- 558. اسراء / 79.
6- 559. کوثر / 1.
7- 560. شرح / 4.

8- 561. توبه / 73.
9- 562. مائده / 67.

«یا عیسی»، «یا یحیی»... .(1)

148 - پیامبرصلی الله علیه وآله رحمت برای همه ی هستی

«و ما أرسلناک إلاّ رحمه للعالمین»(2)

تو رحمتی هستی که به سوی جهانیان ارسال شده ای. دلیل بر این معنا، جمع با «الف» و «لام» است؛ اما چگونگی رحمت بودن حضرت برای همه اهل دنیا بدین جهت است که او آورنده ی دینی است که در تمسک به آن، سعادت اهل دنیا در دنیا و آخرتشان تأمین است. علاوه بر این، آثار حسنه ای که از قیام او در اجتماع بشری به وجود آمد، نشانه ی روشن مدعاست. زیرا وضع زندگی بشر در قبل از بعثت با اوضاع پس از قیام و بعثت او مقایسه کنیم، بسیار متفاوت است.(3)

149 - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مظهر رحمت الهی

انسان کامل کسی است که هم بتواند رحمت مطلقه حق را نشان دهد و هم رحمت خاص او را و هم مظهر غضب مخصوص او باشد. باید در هر سه بخش مظهر تام بوده و در این ارائه و اظهار هم معصوم باشد.

خدای سبحان خودش را با این سه صفت را می ستاید:

الف - رحمت عامّه ی الهی؛ «رحمتی وسعت کلّ شی ء».(4)

1- 563. تفسیر کبیر / ج 32 / ص 5.
2- 564. انبیاء / 107.
3- 565. المیزان / ج 14 / ص 331.
4- 566. اعراف / 156.

ب - رحمت ویژه ی الهی نسبت به مؤمنان؛ «و کان بالمؤمنین رحیماً».(1)

ج - غضب الهی نسبت به کفّار؛ «غضب اللّه علیهم و لعنهم و أعدّ لهم جهنّم».(2)

همین سه وصف رسول اکرم صلی الله علیه وآله را نیز با اوصاف پیش گفته می ستاید: تو مظهر رحمت مطلقه ی من هستی؛ «و ما أرسلناک إلاّ رحمه للعالمین»،(3)و نسبت به مؤمنان رحمت خاص داری؛ «بالمؤمنین رؤف رحیم»،(4)با کفار با خشم و غضب رفتار می کنی؛ «یا أیّها النّبی جاهد الکفّار و المنافقین و اغلظ علیهم».(5)

150 - تکلیف پیامبر نسبت به خویش و نسبت به مردم

«انّا انزلنا الیک الکتاب بالحقّ فاعبد اللّه مخلصاً له الدّین»(6)

«انّا انزلنا الیک الکتاب للنّاس بالحقّ فمن اهتدی فلنفسه و من ضلّ فانّما یضلّ علیهاو ما أنت علیهم بوکیل»(7)

دو آیه ی فوق در مبتدا مشابه و در خبر و نتیجه آن متفاوت هستند؛ هر دو آیه از نزول راستین کتاب بر پیامبر سخن می گویند، اما در آیه ی نخست وظیفه ی پیامبر را نسبت به نفس خویش و در دومی نسبت به مردم بیان می کند.

نسبت به خود وظیفه دارد بر اساس موازین کتاب، خدا را خالصانه بپرستد و هیچ گونه شرک و ریایی را در آیین عبادی دخالت ندهد، اما نسبت به مردم، از آنجا که نزول

1- 567. احزاب / 43.
2- 568. فتح / 6.
3- 569. انبیاء / 127.
4- 570. توبه / 128.
5- 571. توبه / 73 ؛ تفسیر موضوعی / ج 8 / ص 321.
6- 572. زمر / 2.
7- 573. زمر / 41.

کتاب به دلیل مصلحت آنها (للناس) تحقق یافته است، در پذیرش آن نباید هیچ گونه اجبار و تکلّفی به کار برده شود و هر کس گمراه شود، به خدا ضرری نزده، بلکه منحصراً به ضرر خودش گمراه شده است.

بنا بر این هیچ گونه وکالت و حفاظتی را خداوند به رسول گرامیش تفویض نکرده که در این زمینه سیطره و جبّاریتی به دلیل ایمان، بر مردم روا دارد.

«ما أنت علیهم جبّاراً»و «لست علیهم بمصیطر»و «ما أنت علیهم بحفیظ». (1)

151 - بهره برداری مؤمنان از رحمت پیامبرصلی الله علیه وآله

گاهی قرآن کریم پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله را به وصف «رحمه للعالمین» می ستاید(2)و گاهی می فرماید: «و رحمه للّذین ءامنوا منکم»؛(3)جمع میان این آیات چگونه است؟ در پاسخ باید گفت: رحمت دارای درجات و مراتبی است، یکی مرتبه ی قابلیت و دیگری مرتبه ی فعلیت؛ مثلاً باران، رحمت الهی است؛ یعنی قطره های آن شایستگی منشأ برکت بودن را داراست، لیکن بی تردید این رحمت، تنها در زمین های حاصلخیز ظهور می کند و سنگلاخ ها از آن بهره نمی برند.

پس، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز بالقوه برای همه موجودات هستی، به ویژه انسان ها، مایه ی رحمت است، ولی بالفعل مؤمنان از رحمت او بهره مند می شوند.(4)

ص:137

1- 574. متدولوژی تدبر در قرآن / ص 120.
2- 575. انبیاء / 107.
3- 576. توبه / 61.
4- 577. المیزان / ج 9 / ص 317.

152 - خشنودی پیامبر و رحمت الهی

«و لسوف یعطیک ربّک فترضی»(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به منزل فاطمه علیها السلام وارد شد، در حالی که لباس خشنی از پشم شتر در تن دخترش بود، با یک دست آسیا می کرد و با دست دیگر فرزندش را شیر می داد. اشک در چشمان پیامبرصلی الله علیه وآله ظاهر شد و فرمود: دخترم تلخی دنیا را در برابر شیرینی آخرت تحمل کن. زیرا خداوند بر من وعده داده است که آن قدر پروردگارت به تو می بخشد که راضی شوی.(2)

153 - درود فرستادن بر پیامبرصلی الله علیه وآله

در قرآن کریم موضوع درود فرستادن به صورت های مختلفی بیان شده و مراتب آن ملاحظه شده است:

الف - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر زکات دهندگان درود می فرستد؛ «و صلّ علیهم إنّ صلَوتک سکن لهم».(3)

ب - خداوند بر صابران درود می فرستد؛ «و بشّر الصّابرین .... أولئک علیهم صلوات من ربّهم».(4)

ج - خداوند و ملائکه و همه مؤمنان بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درود می فرستند؛ «إنّ اللّه و ملئکته یصلّون علی النّبی یا أیّها الّذین امنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیماً».(5)

1- 578. ضحی / 5.
2- 579. نور الثقلین / ج 5 / ص 595.
3- 580. توبه / 103.
4- 581. بقره 157.
5- 582. احزاب / 56.

154 - تسلیم بودن در برابر پیامبرصلی الله علیه وآله

«إنّ اللّه و ملئکته یصلّون علی النّبی یا أیّها الّذین امنوا صلّوا علیه

و سلّموا تسلیماً»(1)

حضرت علی علیه السلام می فرماید: یکی از فضیلت های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این آیه ی شریفه است که ظاهر و باطنی دارد، ظاهر آن جمله ی «صلّوا علیه» است و باطن آن جمله ی «و سلّموا تسلیما»؛ یعنی در مقابل کسی که او را وصی و جانشین خود قرار داد، تسلیم باشید؛ و این معنا را درک نمی کند، مگر کسی که از لطافت حس و صفای باطن برخوردار باشد.(2)

155 - جاذبه و دافعه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و یاران او

از نظر قرآن کریم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و یاران او نسبت به مؤمنان رأفت و مهربانی و حالت جاذبه دارند و نسبت به کفار و منافقان شدت و خشونت و حالت دافعه دارند؛ «محمد رسول اللّه و الّذین معه أشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم».(3)قرآن کریم جاذبه و دافعه ی پیامبر را در آیات دیگر نیز بیان می کند:

الف - جاذبه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله؛ «فبما رحمه من اللّه لنتَ لهم».(4)

ب - دافعه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله؛ «یا أیّها النّبی جاهد الکفّار و المنافقین و اغلظ علیهم».(5)

قرآن کریم جاذبه و دافعه ی یاران واقعی پیامبر و اسلام را چنین بیان می کند؛ «...

1- 583. احزاب / 56.
2- 584. نور الثقلین / ج 4 / ص 374.
3- 585. فتح / 29.
4- 586. آل عمران / 159.

5- 587. توبه / 73.

أذلّه علی المؤمنین أعزّه علی الکافرین»(1). زیرا ذلّت به معنای تواضع و فروتنی است و لازمه ی آن جاذبه است و لازمه ی عزّت و سختی نشان دادن در برابر کفّار دافعه است.

156 - تقدّم دستور پیامبر بر خواسته ی انسان

همان گونه که دستورات خداوند تقدم بر خواسته های انسان دارد، پیامبر اکرم نیز چنین است. قرآن کریم در باره ی فرامین الهی می فرماید: ای اهل ایمان، عدالت را در مقام شهادت و گواهی دادن رعایت کنید و برای خداوند گواهی دهید، گرچه به زیان خود شما یا والدین یا نزدیکان شما باشد و غنای شخص ثروتمند شما را وادار نکند که از حق به طرف او میل کنید، و فقر فقیر نیز باعث نشود که حال او را در نظر بگیرید و از حق عدول کنید، بلکه حق تقدّم با خداوند است؛ «یا أیّها الّذین امنوا کونوا قوّامین بالقسط شهداء للّه و لو علی أنفسکم أو الوالدین و الأقربین إن یکن غنیّاً أو فقیراً فاللّه أولی بهما».(2)

همین تعبیر «اولویت» در باره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز آمده است؛ «النّبیّ أولی بالمؤمنین من أنفسهم»(3). زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عبد مطلق خداست و از خود سخنی نمی گوید؛ «و ما ینطق عن الهوی * إن هو الاّ وحی یوحی».(4) از این رو، در قرآن کریم از سویی اطاعت پیامبر، اطاعت خداوند دانسته شده؛ «و من یطع الرسول فقد أطاع اللّه»،(5)و از سوی دیگر نشانه ی محبت الهی در اطاعت و تبعیت پیامبر

1- 588. مائده / 54.
2- 589. نساء / 135.
3- 590. احزاب / 6.
4- 591. نجم 3 - 4.
5- 592. نساء / 80.

اکرم صلی الله علیه وآله معرفی شده است؛ «قل إن کنتم تحبّون اللّه فاتّبعونی».(1)

157 - دفاع خداوند از پیامبرصلی الله علیه وآله

دشمنان اسلام هم نسبت ناروا به حضرت نوح علیه السلام دادند، هم به پیامبرصلی الله علیه وآله. چون گفتند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مجنون است و ضال. خداوند در باره ی او فرمود؛ «ما أنت بنعمه ربّک بمجنون»(2)و «ما ضلّ صاحبکم و ما غوی»(3)؛ اما وقتی دشمنان به حضرت نوح گفتند: «إنّا لنریک فی ضلال مبین».(4)حضرت نوح خودش به آنان پاسخ داد: «یا قوم لیس بی ضلاله».(5) میان کسی که از خود دفاع کند و کسی که خداوند از او دفاع کند، تفاوت بسیار دارد؛ «فشتّانَ بین من دفع عن نفسه و بین من دفع عنه ربّه».(6)

158 - شرح صدر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

«ألم نشرح لک صدرک»(7)

چرا قرآن کریم در بیان نعمت شرح صدر برای پیامبرصلی الله علیه وآله قید «لک» را ذکر کرد، با این که اگر می فرمود: «ألم نشرح صدرک» صحیح بود؟ از سه جهت این قید را اضافه کرد:

الف - گویا خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می گوید: چون تمام کارهای تو برای من است، من هم این شرح صدر را برای تو قرار دادم.

1- 593. آل عمران / 37.
2- 594. قلم / 2.
3- 595. نجم / 2.
4- 596. اعراف / 60.
5- 597. اعراف / 61.
6- 598. کشف الاسرار / ج 3 / ص 658.
7- 599. انشراح / 1.

ب - تنبیه به این معناست که منافع رسالت از آنِ پیامبر است، نه خداوند. (1)

ج - این گونه تعبیر یک نوع تجلیل و تکریم از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است.

159 - عبودیت برجسته ترین وصف پیامبرصلی الله علیه وآله

قرآن کریم اوصاف فراوانی را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ذکر می کند، رسول، عزیز، حریص بر هدایت مردم، رؤف، رحیم، نبی شاهد، مبشّر، منذر، سراج منیر؛ «لقد جاءکم رسول من أنفسکم عزیز علیه ما عنتّم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم»(2)و «یا أیّها النّبی إنّا أرسلناک شاهد و مبشّراً و نذیراً و داعیاً إلی اللّه و سراجاً منیراً».(3)

اما ممتازترین وصف رسول اکرم صلی الله علیه وآله، عبودیت اوست که سبب نزول قرآن بر او شد؛ «تبارک الّذی نزّل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً».(4) چه این که سفر معراج پیامبرصلی الله علیه وآله نیز در پرتو عبودیت او تحقق یافت؛ «سبحان الّذی أسری بعبده لیلاً».

160 - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله جان مردم

خداوند انبیای الهی را برادر مردم یاد کرد؛ «و إلی أخاهم هوداً»(5)و «و إلی مدین أخاهم شعیباً»(6) در برادری گرچه مهربانی مطرح است، اما گاهی کار به جدایی و عداوت می کشد، مانند برادران یوسف.

1- 600. تفسیر کبیر / ج 32 / ص 3.
2- 601. توبه / 128.
3- 602. احزاب / 46.
4- 603. فرقان / 1.
5- 604. اعراف / 65.
6- 605. اعراف / 85.

اما خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را جان مردم یاد کرد؛ «لقد جاءکم رسول من أنفسکم»،(1)و انسان از جان خود جدا نمی شود، و به آن عداوت نمی ورزد. از این رو، بعضی از پیامبران هلاک قوم خود را خواستند، اما پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای آزار دهندگانش طلب مغفرت کرد.(2)

161 - معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

«سبحان الّذی أسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام إلی المسجد الأقصی الّذی بارکنا حوله لنریه من ءایاتنا إنّه هو السّمیع البصیر»(3)

این آیه ی شریفه، در باره ی سفر معراج پیامبر است که مشتمل بر چند نکته است:

الف - جمله ی «أسری» نشان می دهد که این سفر در شب انجام گرفت. زیرا «أسری» در لغت عرب به معنای سفر شبانه است.

ب - کلمه ی «لیلاً» در عین این که تأکیدِ مفهوم اسراست، این حقیقت را بیان می کند که این سفر، به طور کامل در یک شب واقع شد.

ج - کلمه ی «عبد» نشان می دهد که این افتخار به جهت مقام بندگی و عبودیت پیامبرصلی الله علیه وآله بود.

د - تعبیر به «عبد» نشان می دهد که این سفر در بیداری واقع شده و این سیر جسمانی بود، نه روحانی؛ یعنی جسم و جان پیامبرصلی الله علیه وآله در این سفر شرکت داشته است.

1- 606. توبه / 128.
2- 607. کشف الاسرار / ج 3 / ص 667.
3- 608. اسراء / 1.

ه - هدف از این سیر مشاهده ی آیات بزرگ الهی بود.(1)

162 - شرط ادب در محضر پیامبراکرم صلی الله علیه وآله

«یا أیّها الّذین ءامنوا لا ترفعوا أصواتکم فوق صوت النّبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض أن تحبط أعمالکم * إنّ الّذین یغضّون أصواتکم عند رسول اللّه أولئک الّذین امتحن اللّه قلوبهم للتّقوی لهم مغفره و أجر کریم».(2)

این دو آیه شرط ادب در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را بیان می کند، با این تفاوت که:

الف - آیه ی اول اشاره به «تخلیه» است و آیه ی دوم ناظر به «تحلیه». چون محور سخن در آیه ی اول نهی از رفع صوت است و در آیه ی دوم، از افراد متقی ستایش می کند که در محضر پیامبر، غض صوت می کنند.

ب - در آیه ی اول تهدید به حبط عمل است و در آیه ی دوم مژده به تقوای قلب.

ج - آیه ی دوم می گوید: کسی که دارای تقوای قلب است، همیشه این ادب را رعایت می کند؛ چون «یغضّون» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد.

سؤال: تکلیف کسانی که در روزهای پایانی عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که حضرت در بستر بیماری بود، جار و جنجال راه انداخته و با کمال بی شرمی فریاد زدند و اهانت به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله کردند، چیست؟

بخاری در صحیح خود می گوید: آهنگ عمر و ابوبکر هنگام گفتگوی با یکدیگر در حضور

1- 609. المیزان / ج 13 / ص 9 ؛ نمونه / ج 12 / ص 9.
2- 610. حجرات / 2 - 3.

رسول خداصلی الله علیه وآله بلند شد، آنگاه خداوند آیه ی «لا ترفعوا أصواتکم ...» را نازل کرد.(1)

163 - برکات زیارت پیامبرصلی الله علیه وآله

هنگامی که به زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به مدینه می رویم، مشمول لطف خاص خداوند می شویم که هم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به ما سلام می کند؛ «إذا جاءک الّذین یؤمنون بایاتنا فقل سلام علیکم»(2) هم برای گناهان ما از خداوند طلب رحمت می کند؛ «و لو انّهم إذ ظلموا أنفسهم جاءوک فاستغفروا اللّه و استغفر لهم الرّسول لوجدوا اللّه توّاباً رحیماً».(3)

164 - شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

«و من اللّیل فتهجّد به نافله لک عسی أن یبعثک ربّک مقاماً محموداً»(4)

کلمه ی «تهجّد» از ماده ی هجود به معنای خواب است و «تهجّد» به طوری که بسیاری از اهل لغت گفته اند، به معنای بیداریِ بعد از خواب است. پس معنای آیه ی شریفه، چنین است: قسمتی از شب را پس از خوابیدنت، بیدارباش و به نماز مشغول شو، به امید این که خداوند تو را به مقام محمود را برساند.

گفتنی است که محمود بودن مقام پیامبرصلی الله علیه وآله را مطلق و بدون قید ذکر کرده است. زیرا آن، مقامی است که همگان آن را می پسندند. روشن است وقتی همه ی

1- 611. صحیح / ج 3 / ص 123 ؛ نکته هایی از قرآن / ج 2 / ص 330.
2- 612. انعام / 54.
3- 613. نساء / 64.
4- 614. اسراء / 79.

انسان ها مقامی را حمد می کنند که از آن خوششان بیاید و از آن بهره مند گردند. به همین جهت، آن را تفسیر کرده اند به مقامی که خلایق آن را حمد می کنند و آن، مقام شفاعت کبرای رسول خداصلی الله علیه وآله است که روز قیامت در آن مقام قرار می گیرد و روایات شیعه و اهل سنت در این معنا متّفق است.(1)

165 - پیامبر و معصومان و حق تشریع

«و ما ءاتاكم الرّسول فخذوه و ما نهيكم عنه فانتهوا»(2)

آیا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و ائمه معصومین علیهم السلام حق دارند آنچه را که مصلحت می بینند، برای مسلمین قانون وضع کنند، هر چند وحی الهی نسبت به خصوص آن نازل نشده باشد؟ بی شک این امر محال نیست، اما سخن در این است که آیا چنین امری واقع شده و دلایل نقلی بر آن گواهی می دهد یا نه؟

روایات فراوانی که بعضاً صحیحه است، دال بر این معناست که خداوند تفویض امر به پیامبر و ائمه علیهم السلام کرده است و منظور از تفویض امر، حق قانون گذاری و تشریع است. در حدیثی از امام باقرعلیه السلام و امام صادق علیه السلام چنین می خوانیم: «انّ اللّه تبارک و تعالی فوّض الی نبیّه أمر خلقه لینظر کیف طاعتهم ثم تلی هذه الآیه: «و ما ءاتاكم الرّسول فخذوه و ما نهيكم عنه فانتهوا»»؛ خداوند متعال کار مردم را به پیامبرش تفویض کرد، تا بنگرد چگونه اطاعت می کنند. سپس این آیه را تلاوت کرد که فرمود: هر آنچه را که رسول خدا دستور می دهد، بگیرید و به آن عمل کنید و از هر چه شما

1- 615. الميزان / ج 13 / ص 176.
2- 616. حشر / 7.

را نهی می کند، خودداری کنید.(1)

در برخی از این روایات آمده است: بعد از این تفویض، پیامبر قوانینی را تشریع فرمود. از جمله این که خداوند نماز را دو رکعت قرار داد و پیامبر در نمازهای ظهر و عصر و عشا، دو رکعت و در نماز مغرب یک رکعت افزود و این تشریع پیامبرصلی الله علیه وآله همسنگ فریضه ی الهی است و عمل به آن نیز واجب است و نیز 34 رکعت، دو برابر فرایض، نافله قرار دارد.

خداوند روزه ی ماه رمضان را واجب کرد و پیامبر روزه ی ماه شعبان و سه روز از هر ماه را مستحب کرد.(2) ضمناً از این روایات استفاده می شود که خداوند این مقام را به چند دلیل به آن ها داده است:

1 - بیان عظمت مقام آنان که تشریع آن ها هم طراز تشریع خداوند است.

2 - امتحان مردم که تا چه اندازه تسلیم فرمان پیامبرند.

3 - خداوند آن ها را مؤید به روح القدس فرمود و از این طریق به اسرار احکام الهی آشنا ساخته است.(3)

1- 617. کافی / ج 1 / ص 267.
2- 618. کافی / ج 1 / ص 266.
3- 619. پیام قرآن / ج 1 / ص 101.

فصل سوّم: امامت

اشاره

ی خالی نبودن زمین از حجّت

ی امامت در کودکی

ی امامت امر ملکوتی

ی روز اکمال دین .....

* * *

اوصاف امام

ی لزوم عصمت در امام

ی جایگاه ولی امر و لزوم پیروی از او

ی عصمت ائمه ی اطهارعلیهم السلام ......

* * *

منزلت اهل بیت علیهم السلام

ی جایگاه اهل بیت علیهم السلام در قرآن

ی اهل بیت پیامبر کشتی نجات

ی فضیلت حضرت فاطمه علیها السلام

ی مفسران حقیقی قرآن .....

* * *

امام علی علیه السلام

ی دلیل بر خلافت علی علیه السلام

ی علی علیه السلام جان پیامبرصلی الله علیه وآله ......

ص:149

166 - خالی نبودن زمین از حجت

«یا أهل الکتاب قد جائکم رسولنا یبیّن لکم علی فتره من الرّسل ...»(1)

سؤال: طبق عقیده ی ما، جامعه ی انسانیت لحظه ای از نماینده ی خدا و فرستادگان او خالی نخواهد شد، پس چگونه ممکن است چنین فترتی وجود داشته باشد؟

پاسخ: باید توجه داشت که قرآن می گوید: «علی فتره من الرّسل»؛ یعنی رسولانی در این دوران نبودند، اما هیچ مانعی ندارد که اوصیای آن ها باشند. به تعبیر بهتر، «رسولان» آن هایی بودند که دست به تبلیغات وسیع و دامنه داری می زدند، مردم را بشارت و انذار می دادند و سکوت و خاموشی جامعه را درهم می شکستند و صدای خود را به گوش

همگان می رساندند. ولی اوصیای آن ها همگی چنین مأموریتی نداشتند، حتی گاهی ممکن است آن ها به علت یک سلسله عوامل اجتماعی در میان مردم به طور پنهان زندگی داشته باشند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «اللّهم بل لا تخلوا الأرض من قائم للّه بحجّه اما ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً لئلاّ تبطل حجج اللّه و بیّناته ...»؛ آری! روی زمین هرگز از کسی که قیام به حجت الهی کند، خالی نخواهد ماند، خواه آشکار و مشهود باشد یا پنهان و ناشناخته؛ برای این که احکام و دستورات الهی و نشانه های خداوند از بین نرود.(2)

167 - امامت در کودکی

«و ءاتیناه الحکم صبیّاً»(3)

علی ابن اسباط گوید: به خدمت امام جوادعلیه السلام رسیدم (در حالی که سن امام کم بود) من

1- 620. مائده / 19.
2- 621. نمونه / ج 4 / ص 332.
3- 622. مریم / 12.

درست به قامت او خیره شدم تا به ذهن خویش بسپارم و به هنگامی که به مصر بازمی گردم، کم و کیف مطلب را برای یاران نقل کنم. ناگهان امام علیه السلام رو به سوی من کرد و فرمود: ای علی ابن اسباط! خداوند کاری را که در مسأله ی امامت کرد، مانند کاری است که در نبوت کرده است. گاه می فرماید: «و ءاتیناه الحکم صبیّاً»؛ ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت دادیم، و گاه در باره ی انسان ها می فرماید: «حتّی إذا بلغ أشدّه و بلغ أربعین سنه»؛(1) هنگامی که انسان به بلوغ کامل عقل به چهل سال رسید. بنا بر این، همان گونه که ممکن است خداوند حکمت را در چهل سالگی به انسان بدهد، در قدرت اوست که آن را در کودکی به وی عطا کند.(2)

168 - دو نوع امامت

امام صادق علیه السلام می فرماید: امام در قرآن کریم دو گونه است. گاهی خداوند می فرماید: «و جعلناهم أئمه یهدون بأمرنا»؛(3)یعنی به امر خدا مردم را هدایت می کنند، نه به امر مردم؛ امر خدا را بر امر خودشان مقدّم می شمرند و حکم او را برتر از حکم خود قرار می دهند. در بخش دیگری می فرماید: «و جعلناهم أئمّه یدعون إلی النّار»؛(4)ما آن ها را پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می کنند؛ فرمان خود را بر فرمان پروردگار مقدّم می شمرند و حکم خویش را قبل از حکم او قرار می دهند و مطابق هوس های خود و

1- 623. احقاف / 15.
2- 624. نور الثقلین / ج 3 / ص 325 ؛ نمونه / ج 13 / ص 28.
3- 625. انبیاء / 73.
4- 626. قصص / 41.

بر ضدّ کتاب اللّه عمل می کنند.(1)

169 - عظمت مقام امامت

در اهمیت مقام امامت همین بس که خداوند متعال آن را در کلام خویش با دو قید قرین ساخته است؛ «و جعلنا منهم أئمّه یهدون بأمرنا».(2)نخستین وظیفه ی امام، هدایت و رهبری جامعه به سوی اهداف و آرمان های الهی است که این مسئولیت خطیر را با الهام از «عالم امر» به انجام می رساند.

موجودات جهان دو گونه اند: مادی، مجرد؛ گونه ی نخست در بستر زمان و مکان و قوانین حرکت محدود است، ولی نوع دوم از همه ی شرایط پیش گفته رهاست. گاهی از آن به «ملکوت عالم» نیز تعبیر می شود؛ «إنّما أمره إذا أراد شیئاً أن یقول له کن فیکون * فسبحان الّذی بیده ملکوت کلّ شی ء».(3)

پس، امام آن کسی است که جنبه ی ملکوتی موجودات را نیز رهبری کند و جوامع بشری را به مقصد نهایی خویش، یعنی آشنایی با خدا و احیای ارزشهای الهی برساند و سعادت آن ها را تضمین کند.(4)

170 - مقام رفیع امامت

قرآن کریم مقام رفیع امامت را که منصب الهی است؛ «إنّی جاعلک للنّاس

1- 627. تفسیر صافی / ج 3 / ص 347.
2- 628. انبیاء / 73.
3- 629. یس / 82 - 83.
4- 630. المیزان / ج 1 / ص 274.

اماماً»،(1)در سه جهت بیان کرده است:

الف - وظیفه ی امام: هدایت انسان ها به سعادت؛ «و جعلناهم أئمّه یهدون بأمرنا».(2)

ب - شرط دستیابی به مقام امامت: صبر و یقین؛ «و جعلنا منهم أئمّه یهدون بأمرنا لمّا صبروا و کانوا بایاتنا یوقنون».(3)

ج - واسطه ی فیض خداوند به انسان ها: انجام دادن نیکی ها، برپاداشتن نماز، پرداخت زکات، عبادت؛ «و جعلناهم أئمه یهدون بأمرنا و أوحینا إلیهم فعل الخیرات و إقام الصّلوه و إیتاء الزّکوه و کانوا لنا عابدین».(4)

171 - امامان، ستارگان هدایت

«هو الّذی جعل لکم النّجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البرّ و البحر»(5)

خداوند متعال همان گونه که برای سفرهای دریایی و صحرایی که در عمر انسان ها اندک پیش می آید، راهنما قرار داده است، برای سفر معنوی انسان ها و حرکت دایمی بشریت در مسیر حق نیز راهنما معین کرده است. از این رو، در احادیث وارد شده که مقصود از ستارگان هدایت، رهبران معصوم و اولیای خداوند هستند.(6)

همچنین همان گونه که خداوند زمین مرده را زنده می کند، زمینه مرده (قلب

1- 631. بقره / 124.
2- 632. انبیاء / 73.
3- 633. سجده / 24.
4- 634. انبیاء / 73.
5- 635. انعام / 97.
6- 636. نور / ج 3 / ص 347 ؛ نور الثقلین / ج 1 / ص 750.

انسان ها) را به وسیله ی امام معصوم زنده می کند. از این رو، در ذیل آیه ی شریفه ی «اعلموا انّ اللّه یحیی الأرض بعد موتها»(1)، امام باقرعلیه السلام می فرماید: خداوند زمین را به وسیله ی حضرت مهدی علیه السلام زنده می کند، بعد از آن که مرده باشد. منظور از مردن زمین، کفر اهل ایمان است و کافر مرده است؛ «یحیی اللّه تعالی بالقائم بعد موتها»؛ یعنی «بموتها کفر أهلها و الکافر میت».(2)

172 - امامت امر ملکوتی

امامت امری ملکوتی است، ولی مقام اداره ی امور مسلمین جزو عالم ملک است که با رسالت تأمین می شود. خدای سبحان می فرماید: «ما أرسلنا من رسول الاّ لیطاع»؛(3)هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر این که مردم باید از او اطاعت کنند. امامت ملکوتی غیر از نبوت و رهبری امور مردم است. در قرآن کریم گاهی سخن از دعوت به امر دینی است که از نوع امامت ملکی است. مانند: «أدع إلی سبیل ربّک بالحکمه و الموعظه الحسنه»،(4)«بلّغ ما أنزل إلیک»،(5)«یعلّمهم الکتاب و الحکمه»،(6)«لتبیّن للنّاس ما نزّل إلیهم».(7)

ولی گاهی سخن از هدایت به امر و امامت ملکوتی است؛ «و جعلنا منهم أئمّه یهدون بأمرنا»،(8)هدایت کردن به امر خداوند، هدایت تکوینی است. در مواردی که

1- 637. حدید / 17.
2- 638. نور الثقلین / ج 5 / ص 242.
3- 639. نساء / 64.
4- 640. نحل / 125.
5- 641. مائده / 67.
6- 642. جمعه / 2.
7- 643. نحل / 44.
8- 644. سجده / 24.

سخن از دعوت، تبلیغ، تعلیم و تبیین محتوای قرآن کریم است، هیچ یک مقید و مصحوب به امر نیست.

خدای سبحان «امر» را یک چهره ی ملکوتی می داند که آن را در خصوص هدایت ملکوتی تعبیه کرده است که به دست ائمه معلوم می شود امامت هدایت باطنی است و هدایت باطنی از «اهتداء» جدا نیست.(1)

173 - روز اکمال دین

«ألیوم یئس الّذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشونِ ألیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دیناً»(2)

مقصود از این روز «الیوم» که در آیه ی فوق دو مرتبه ذکر شده، کدام روز است که دارای چهار ویژگی است:

1 - همه ی کفار در آن ناامید شدند.

2 - دین کامل گشت.

3 - نعمت الهی تمام شد.

4 - خداوند آیین اسلام را آیین نهایی برای مردم پذیرفت.

در میان مفسران و دانشمندان سخن بسیار است، لیکن شبهه ای نیست که چنین روزی باید بسیار روز مهمی در تاریخ اسلام باشد. احتمالات مختلفی داده شده است که هیچ کدام درست نیست:

1 - روز بعثت پیامبرصلی الله علیه وآله؛ این احتمال درست نیست. چون سیاق آیه این است که

1- 645. تفسیر موضوعی / ج 6 / ص 357.
2- 646. مائده / 3.

مردم دینی داشته اند و کفار در باطل کردن آن یا تغییر آن طمع می ورزیدند، و دین مردم ناقص بود و خدا آن را کامل کرد، در حالی که مردم قبل از اسلام دینی نداشتند که کفار در آن طمع ورزند یا خدا کاملش کند.

2 - روز فتح مکه؛ چون در آن روز خداوند کید و مکر مشرکان را باطل ساخت، این احتمال هم درست نیست؛ چون فتح مکه که در سال هشتم هجری اتفاق افتاد، هنوز دین کامل نگشته بود. زیرا واجبات فراوانی بعد از فتح مکه و حلال و حرام بسیاری که در فاصله ی فتح مکه و رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله تشریع شد.

3 - روز نزول آیات سوره برائت؛ این احتمال هم درست نیست. چون بسیاری از احکام اسلام بعد از نزول سوره ی برائت نازل شد. از جمله همین سوره ی مائده که متضمن بسیاری از احکام شرعی است و بالاتفاق در آخرین روزهای زندگی پیامبر نازل شد.

4 - روز عرفه در حجه الوداع؛ این احتمال هم درست نیست. زیرا در آن روز اتفاق خاصی رخ نداد که باعث یأس کفّار شود.

5 - روز نزول احکام فرعی که در آیه شریفه مطرح شده است؛ این احتمال هم درست نیست. چون نزول این احکام فرعی دارای چهار خصوصیت مذکور نیست.

بنا بر این، تنها روزی که با آن چهار خصوصیت فوق تطبیق می کند، «روز غدیر خم» است که روایات فریقین نیز این معنا را تأیید می کند، به ویژه با توجه به این که تمام تلاش کفّار بر این بود که نور الهی را خاموش کنند؛ «یریدون لیطفئوا نور اللّه»، و هر کاری کردند به مقصود خود نرسیدند، جز این که امید به این داشتند که پس از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله نسل او قطع شده و رسالت او هم از بین می رود که قرآن کریم می فرماید:

«إنّ شانئک هو الأبتر».(1)

در چنین شرایطی بود که خداوند حضرت علی علیه السلام را جانشین او قرار داد و کفّار را ناامید ساخت.(2)

174 - امامت مایه ی کمال دین اسلام

«الیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی»(3)

«دین» مجموعه ی اموری است که از ناحیه ی پروردگار متعال نازل شده است و از آن جهت که عمل کردن به آن مشتمل بر ولایت خدا و پیامبر و اوصیای اوست، نعمت شمرده می شود.

مقصود خداوند در آیه ی شریفه ی فوق این است که مجموع معارف دینی را که بر شما نازل کردم، به واسطه ی واجب کردن ولایت کامل ساختم. زیرا تا امروز تنها ولایت خدا و پیامبر بود و بعد از انقطاع وحی که پیامبری در میان مردم نیست که از دین الهی دفاع کند، لازم است خداوند شخصی را منصوب کند و همو ولی امر بعد از رسول اکرم صلی الله علیه وآله است و ولایت خدا، یعنی تدبیر امور بندگان به وسیله ی دین، تمام نمی شود مگر به ولایت رسول، و ولایت رسول نیز جز به واسطه ی ولایت اولی الامر تمام نمی شود.

خداوند می فرماید: «یا أیّها الّذین ءامنوا أطیعوا اللّه و أطیعوا الرّسول و أولی الأمر منکم»(4)، ولایت خداوند و پیامبر و امامان معصوم و لزوم پیروی از آنان در این آیه بیان شده است. چنان که این حقیقت از آیات ذیل نیز استفاده می شود:

1- 647. کوثر / 3.
2- 648. المیزان / ج 5 / ص 168.
3- 649. مائده / 3.
4- 650. نساء / 59.

الف - ولایت خداوند؛ «اللّه ولیّ الّذین ءَامنوا یخرجهم من الظّلمات الی النّور»(1).

ب - ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله؛ «فلا و ربّک لا یؤمنون حتّی یحکّموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی أنفسهم حرجاً ممّا قضیت و یسلّموا تسلیماً»(2)و «النّبیّ أولی بالمؤمنین من أنفسهم».

ج - ولایت امام معصوم علیه السلام؛ «انّما ولیّکم اللّه و رسوله الّذین ءامنوا الّذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزّکوه و هم راکعون»(3).

175 - امامت و اتمام نعمت

خداوند متعال در ماجرای تغییر قبله می فرماید: تغییر قبله برای این است که در آینده نعمت خود را بر شما تمام کنم؛ یعنی استقلال شما و توجه مسلمانان به کعبه، زمینه ی اتمام نعمت در آینده است؛ «لأتمّ نعمتی». این ماجرا در سال دوم هجری در مدینه واقع شد.

در سال هشتم هجری نیز خداوند به مناسبت فتح مکه می فرماید: «و یتمّ نعمته علیک»(4)؛یعنی این پیروزی برای این است که خداوند در آینده نعمت خود را برای شما تمام خواهد کرد. در هر دو آیه «اتمام نعمت» به صیغه ی مضارع بیان شده است که نشانه ی حدوث آن در آینده است، ولی هنگام بازگشت از حجه الوداع در سال دهم هجری و بعد از معرفیِ علی بن ابی طالب به جانشینی پیامبر در غدیرخم، این آیه نازل می شود:

1- 651. بقره / 257.
2- 652. نساء / 65.
3- 653. مائده / 55 ؛ المیزان / ج 5 / ص 181.
4- 654. فتح / 2.

«ألیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی»؛ یعنی امروز نعمت خودم را بر شما تمام کردم.

قابل تأمل است که خداوند رویکرد مردم به کعبه را قدم نخستین برای اتمام نعمت، و فتح مکه را قدم دیگر و تعیین و معرفی رهبر را، آخرین قدم در اتمام نعمت بیان می کند. از این رو، در دو مرحله ی نخستین که زمینه ساز نعمت است، به صورت فعل مضارع «أتمّ» و «یتمّ» بیان می کند، ولی در حادثه ی غدیر با واژه ی «أتممت» فعل ماضی بیان می کند.

گفتنی است که در تغییر و تعیین قبله و همچنین در تعیین رهبر، تذکر می دهد که: «لا تخشوهم و اخشونی»، چون در هر دو، احتمال مقاومت، مقابله، بهانه گیری و شایعه پراکنی از سوی دیگران می رود.(1)

176 - تبیین ولایت در غدیر خم

«یا أیّها الرّسول بلّغ ما أنزل إلیک من ربّک و إن لم تفعل فما بلّغت رسالته و اللّه یعصمک من النّاس»(2)

با توجه به دو نکته ی اساسی، مقصود آیه ی شریفه روشن می شود:

1 - دستوری در این آیه به پیامبر داده شده است که پیام تازه ای را به مردم ابلاغ کند و در صورت عدم تبلیغ آن، تمامی زحمات هدر می رود.

2 - وعده ای که خداوند به پیامبر داده است که او را از خطراتی که در ابلاغ این امر تهدید می کند، نگهداری کند.

1- 655. نور / ج 1 / ص 301.
2- 656. مائده / 67.

سؤال: باتوجه به این که این آیه در اواخر عمر پیامبر نازل شده، چه مطلب مهمی است که خداوند پیامبرش را مأمور تبلیغ آن می کند؟

الف - آن امر مهم مربوط به توحید و نبوت و معاد نیست، چون این اصول در اوایل بعثت برای مردم بیان شده است و نیازی به این همه تأکید نداشت.

ب - آن امر مهم مربوط به احکام فرعی مانند نماز و روزه و حج و جهاد نیز نیست، چون در طول 23 سال، پیامبر همه ی آن ها را بیان کرده بود و از بیان آن ها ترسی از مردم نداشت.

ج - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ترسی از یهودیان و منافقان در آن زمان نداشت. زیرا در زمان نزول آیه، آنان قدرتی نداشتند که پیامبر بترسد.

د - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ترس از جان خود نداشت. زیرا عمرش را در مبارزه با بت پرستان و تحمّل انواع شکنجه ها از ناحیه ی مخالفان در جنگ ها سپری کرد.

ه - قرآن، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را از این نوع ترس ها مصون و محفوظ داشت. زیرا فرمود: «الّذین یبلّغون رسالات اللّه و یخشونه و لا یخشون أحداً الاّ اللّه».(1)

پس، آن امر مهم مربوط به هجدهم ذیحجه ی سال دهم هجری در حجه الوداع است که امامت حضرت علی صلی الله علیه وآله از ناحیه ی خداوند به مردم ابلاغ شد. زیرا از سویی روایات شیعه و سنّی آن را بیان می کند و از سوی دیگر، این امر مهم مربوط به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است؛ «یا أیّها الرّسول».(2)

1- 657. احزاب / 39.
2- 658. المیزان / ج 6 / ص 45 - 46.

«فإذا فرغت فانصب»(1)

آیه ی شریفه، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و نتیجه ی آیات قبل است؛ یعنی حالا که تو شرح صدر پیدا کردی و تو را بلندآوازه کردیم و بار گران را از دوش تو برداشتیم، پس چون از واجب فراغت پیدا کردی، در عبادت و دعا بکوش و خود را به رنج انداز.

امام باقرعلیه السلام می فرماید: «فإذا فرغت من الصّلوه المکتوبه فانصب إلی ربّک فی الدّعاء و ارغب إلیه فی المسئله».

زمخشری می گوید: از جمله بدعت هااین است که بعضی از رافضیان «فانصب» را به کسر صاد خوانده؛ یعنی علی را بر خلافت منصوب گردان. اگر این طور خواندن رافضی روا باشد، صحیح است که ناصبی آن را همین طور بخواند و بگوید؛ یعنی ناصبی بودن را که بغض و عداوت علی علیه السلام است در میان مردم بگذار.

مرحوم فیض کاشانی پس از نقل کلام زمخشری می گوید: نصب امام و خلیفه بعد از تبلیغ رسالت یا پس از فراغ از عبادت، امری معقول، بلکه واجب است تا مردم بعد از آن حضرت در حیرت و ضلالت واقع نشوند، اما بغض و عداوت علی چطور معقول است که بر تبلیغ رسالت یا عبادت مترتب شود، با این که کتب عامه مملوّ از ذکر محبت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت به علی علیه السلام است و اظهار فضیلت آن حضرت برای مردم است و این که محبت علی ایمان، و بغض او کفر است.

آری! بنگرید به این فردی که ملقّب به «جار اللّه» است، چگونه چشم او به دلیل تعصب کور گشته است؛ «انظروا الی هذا الملقّب بجار اللّه العلامه، کیف أعمی اللّه

ص:162

1- 659. شرح / 8.

بصیرته بغشاوه حمیّه التّعصّب».(1)

اوصاف امام

178 - لزوم عصمت در امام

«لا ینال عهدی الظّالمین»(2)

بر خلاف پندار اهل سنت، دانشمندان شیعه وجود عصمت را در امام ضروری می دانند و در این زمینه به آیه ی «لا ینال عهدی الظّالمین» استدلال می کنند. زیرا غیر معصوم یا به خود ستم می کند یا به دیگران.

علامه ی طباطبایی می فرماید: شرط دستیابی به مقام رفیع امامت، پیراستگی از ظلم و آراستگی به سعادت عدل است. زیرا هر آن که صدور ستم از وی روا باشد، هدایت نیافته و نیازمند هدایت است و بر اساس آیه ی «أفمن یهدی إلی الحقّ أحقّ أن یتّبع أمّن لا یهدّی إلاّ أن یهدی»،(3)هدایتگر به سوی حق باید از هر گونه نقصی که نیاز به رهبری دیگری دارد، وارسته و پاک باشد. بنا بر این، دو طرف قضیه را می توان اثبات کرد؛ هم لزوم عصمت در امام و هم عدم امکان امامت غیر معصوم.

1- 660. صافی / ج 5 / ص 345 ؛ شایان توجه است که قرائت مقبول میان شیعیان به فتح صاد است، نه به کسر آن.
2- 661. بقره / 123.
3- 662. یونس / 35.

آنگاه تقریر یکی از اساتید خودشان را در استدلال به آیه چنین بیان می کنند: مردم را به چهار گروه می توان تقسیم کرد:

1 - آن که در تمامی عمرش ظالم باشد.

2 - آن که در تمامی عمرش عادل باشد.

3 - آن که در آغاز ستمگر و در فرجام عادل باشد.

4 - آن که نخست عادل و سرانجام ظالم باشد.

شکی نیست که گروه یکم و چهارم شایستگی دستیابی به مقام منیع امامت را ندارند و از عظمت ابراهیم خلیل دور است که امامت را برای چنین فرزندانی طلب کند. دسته ی سوم نیز در مقطعی از زمان آلوده به ظلم بوده و در نتیجه فاقد صلاحیت لازم است، پس فقط گروه دوم است که واجد شرط احراز آن مقام است.(1)

جایگاه ولیّ امر و لزوم پیروی از او

اشاره

«یا أیّها الّذین امنوا أطیعوا اللّه و أطیعوا الرّسول و أولی الأمر منکم»(2)

179 - اطاعت بی چون و چرا از رسول خدا و اولی الامر، نشانه ی عصمت آن بزرگواران است. پس غیر معصوم صلاحیت احراز جایگاه ولایت امر را ندارد.

180 - تکرار «أطیعوا» به جهت تعدد نوع دستورهاست. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گاهی احکام الهی را بیان می کرد، گاهی دستور حکومتی می داد. او هم منصب «رسالت» داشت، هم «حکومت». قرآن کریم هم به پیامبر می فرماید: «و أنزلنا إلیک الذّکر لتبیّن للنّاس ما

1- 663. المیزان / ج 1 / ص 277.
2- 664. نساء / 59.

نزّل إلیهم»(1) و هم می فرماید: «لتحکم بین النّاس بما أریک اللّه».(2)

181 - ذکر نام اولی الامر در کنار نام خدا و رسول، همراه با اطاعت مطلق، نشان آن است که مسئول حکومت و نظام اسلامی باید از قداست والایی برخوردار باشد. طبق روایات متعدد مراد از اولی الامر، ائمه ی اهل بیت علیهم السلام هستند.

182 - مقایسه با اضداد یکی از راه های شناخت است. قرآن در باره ی مفسدان، مسرفان، گمراهان، جاهلان، جباران و ... دستور «لا یطع» و «لا تتّبع»می دهد. نتیجه این که موارد «أطیعوا» باید کسانی باشند که از اطاعت آنان نهی نشده باشد.(3)

183 - عصمت ائمه ی اطهارعلیهم السلام

«یا أیّها الّذین ءامنوا اتّقوا اللّه و کونوا مع الصّادقین»(4)

این آیه ی شریفه دلالت بر عصمت ائمّه ی اطهارعلیهم السلام دارد. زیرا دستور مطلق پیروی و همگامی با صادقان را می دهد. اگر کسی معصوم نباشد، ممکن است چنین دستوری از ناحیه ی خدا در باره ی پیروی مطلق از آنان داده شود.

فخر رازی می گوید: خداوند مؤمنان را با همراه بودن با صادقان دستور داده است. بنا بر این، آیه ی شریفه دلالت دارد آن ها که جایز الخطا هستند، باید به کسی اقتدا کنند که معصوم است تا در پرتو او از خطا مصون بمانند و این معنا در هر زمانی خواهد بود و

1- 665. نحل / 44.
2- 666. نساء / 105.
3- 667. المیزان / ج 4 / ص 388 ؛ نور / ج 2 / ص 357.
4- 668. توبه / 119.

هیچ دلیلی بر اختصاص عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نداریم.(1)

184 - آگاهی امامان از کردار مؤمنان

بر اساس آیه ی کریمه ی «و قل اعملوا فسیری اللّه عملکم و رسوله و المؤمنون»،(2) امامیه معتقد است که خداوند و پیامبرش و امامان علیهم السلام از رفتار و کردار مسلمانان آگاهند. امام رضاعلیه السلام با استناد به آیه ی فوق می فرماید: «و اللّه، انّ أعمالکم لتعرض علیّ فی کل یوم و لیله». (3) شایان توجه است که جمله ی «ثم تردّون إلی عالم الغیب و الشّهاده»، نشانه ی روشنی بر حصول رؤیت دنیوی و پیش از عالم آخرت است و نیز مراد از مؤمنان، عموم اهل ایمان نیستند، بلکه تعداد انگشت شماری از آنانند که قرآن کریم در بخش دیگری آن ها را با وصف «امت وسط» که گواه بر اعمال مردم هستند، می ستاید؛ «و جعلناکم أمّه وسطاً لتکونوا شهداء علی النّاس و یکون الرّسول علیکم شهیداً».(4)

1- 669. تفسیر کبیر / ج 16 / ص 220 - 221 ؛ نمونه / ج 8 / ص 182.
2- 670. توبه / 105.
3- 671. کافی / ج 1 / ص 171.
4- 672. بقره / 143 ؛ المیزان / ج 9 / ص 379.

189- جایگاه اهل بیت در قرآن

«إنّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیراً»(1)

185 - اراده ای که در این آیه ی کریمه به خدا نسبت داده شده، اراده ی تکوینی است که هرگز از مراد تخلّف نخواهد داشت؛ «إنّما أمره إذا أراد شیئاً أن یقول له کن فیکون»،(2) و جهت تکوینی بودن اراده در آیه ی فوق این است که اراده ی خداوند به فعل خودش تعلّق گرفته است، نه به فعل غیر.

186 - به مقتضای حصر، این تطهیر تکوینی را خداوند تنها به آن ذوات طاهره اختصاص داد و فقط برای آنان اراده کرد.

187 - به مقتضای استمرار مستفاد از تعبیر به فعل مضارع «یرید» منظور از اذهاب، دفع هرگونه رجس است، نه رفع آن. چون که اگر لحظه ای پلیدی گناه به حرم امن آن ذوات پاک راه یابد، بادوام و استمرار فیض «اذهابِ رجس» و تطهیر از هر ناپاکی سازگار نخواهد بود.

188 - تعبیر آیه ی شریفه این نیست که اهل بیت را از رجس دور می دارم که با میل درونی آنان سازگار باشد، بلکه تعبیر آن است که «رجس» را از آنان دور می دارم و از آنان

1- 673. احزاب / 33.
2- 674. یس / 82.

برطرف می سازم؛ مانند تعبیری که در باره ی بنده ی مخلص، حضرت یوسف صدیق علیه السلام ذکر شده است؛ «کذلک لنصرف عنه السّوء و الفحشاء إنّه من عبادنا المخلصین»؛(1) یعنی بدی و زشتی را از حضرت یوسف علیه السلام بازداشتیم، نه حضرتش را از آلودگی و پلیدی.

بنا بر این، گناه اصلاً به کوی صداقت و اخلاص بندگان مخلص راه ندارد و مستفاد از تعبیر «لیذهب عنکم الرّجس»، همان انصراف «رجس» از اهل بیت علیهم السلام است، نه انصراف آنان از «رجس».

189 - امام رازی را سخنی نغز در سرّ جمع بین «اذهاب رجس» و تطهیر آن ذوات است؛ «و فیه لطیفه و هی أنّ الرّجس قد یزول عیناً و لا یطهر المحلّ، فقوله تعالی «لیذهب عنکم الرّجس» ای لیزیل عنکم الذّنوب «و یطهّرکم» ای یلبسکم خلع الکرامه»؛ یعنی نه تنها صفات سلبیه را با اذهاب رجس تأمین فرمود، بلکه خلعت کرامت را که محور تمام صفات ثبوتیه است باتطهیر که یک امر وجودی است، تضمین فرمود.(2)

190 - عصمت اهل بیت علیهم السلام و اراده ی تکوینی خدا

«إنّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس ...»

اراده ی الهی بر طهارت اهل بیت علیهم السلام از معصیت، اراده ی تکوینی است، نه تشریعی. زیرا اراده ی تشریعی نسبت به پاکی و تقوا ویژه ی اهل بیت علیهم السلام نیست. زیرا خدا به همه ی انسان ها دستور داده که پاک و با تقوا باشند و این مزیّتی برای آن ها نخواهد بود.

1- 675. یوسف / 24.
2- 676. تفسیر کبیر / ج 25 / ص 209 ؛ وحی و رهبری / آیه اللّه جوادی / ص 215.

احادیثی که در ذیل آیه ی شریفه وارد شده، سخن از یک مزیت والا و ارزش مهم و ویژه ای می کند که مخصوص اهل بیت علیهم السلام است.

نکته ی قابل توجه این که اراده ی تکوینی که به معنای آفرینش است، در اینجا به معنای مقتضی است، نه علت تامّه، تا موجب جبر و سلب اختیار نگردد. مقام عصمت به معنای نوعی تقوای الهی است که به امداد پروردگار در انبیا و امامان ایجاد می شود، اما با وجود این حالت، چنان نیست که آن ها نتوانند گناه کنند، بلکه قدرت این کار را دارند و با اختیار خود از گناه چشم می پوشند، دقیقاً مانند طبیب بسیار آگاه که هرگز یک ماده ی بسیار سمّی را که خطرات جدّی آن را می داند، نمی خورد، با این که قدرت بر این کار را دارد، اما آگاهی ها و مبادی فکری و روحی او سبب می شود که با میل و اراده ی خود از این کار چشم بپوشند.(1)

191 - اهل بیت پیامبرعلیهم السلام کشتی نجات

«و قال ارکبوا فیها بسم اللّه مجریها و مرسیها إنّ ربّی لغفور رحیم»(2)

حضرت نوح علیه السلام به مسافران کشتی گفت: بر آن سوار شوید که حرکت و توقفش با نام خداست. بی تردید پروردگار من آمرزنده و مهربان است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «إنّ أهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلّف عنها هلک»؛ اهل بیت من چون کشتی نوح هستند؛ هر کس بر آن سوار شد، نجات یافت و هرکه از آن دوری گزید، هلاک شد. اگر این حدیث متواتر را در کنار حدیث متواتر دیگری بگذاریم که پیامبر فرموده است: «مسلمانان هفتاد و سه فرقه می شوند و

1- 677. نمونه / ج 17 / ص 303.
2- 678. هود / 41.

تنها یک فرقه ی آن ها اهل نجات است»؛ روشن می شود که خود پیامبرصلی الله علیه وآله مصداق فرقه ی ناجیه را اهل بیت خودش معرفی کرده و فرمود: «من رکبها نجی».(1)

192 - اطعام به مسکین و یتیم و اسیر

«و یطعمون الطّعام علی حبّه مسکیناً و یتیماً و اسیراً»(2)

«و ما أدریک ما العقبه * فکّ رقبه * أو اطعام فی یوم ذی مسغبه * یتیماً ذا مقربه * أو مسکیناً ذا متربه».(3)

در این آیات سه گروهِ مسکین و یتیم و اسیر از نظر رسیدگی و عنایت به آن ها مطرح شده اند، با این تفاوت که ترتیب توجه به آن ها در دو آیه عکس یکدیگر است. به نظر می رسد دلیل آن در اختلاف موضوع رسیدگی باشد. توضیح این که: در آیه ی نخست چون موضوع اطعام مطرح است، گرسنگی مسکین قابل تحمل تر از دو طبقه ی دیگر است. زیرا برای یتیم و اسیر در هر حال سرپرست و صاحبی وجود دارد که حدّاقل طعامی را برای آن ها فراهم کند، اما در آیه ی دوم چون مسئله آزادی اسیر به مراتب مهم تر از اطعام است، مقدم ذکر شده است.

همچنین به دلیل تقدم خویشاوند بر غریبه، اطعام یتیم «ذامقربه» جلوتر از مسکین «ذا متربه» (زمین گیر) قرار گرفته است، درست بر عکس آیه ی قبل.(4)

ص:170

1- 679. نور / ج 5 / ص 310.
2- 680. انسان / 8.
3- 681. بلد / 12 - 16.
4- 682. متدولوژی تدبر در قرآن / ص 124.

«یا أیّها الّذین ءامنوا اتّقوا اللّه و ابتغوا الیه الوسیله و جاهدوا

فی سبیله لعلّکم تفلحون»(1)

آیه ی شریفه ی فوق بعد از امر به تقوا، مسلمانان را دستور می دهد که برای تقرب به سوی خداوند، وسیله ای انتخاب کنند. «وسیله» در اصل به معنای تقرب جستن یا چیزی است که باعث تقرب به دیگری از روی علاقه و رغبت می شود.

بنا بر این، وسیله در آیه ی شریفه معنای بسیار وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث نزدیک شدن به پیشگاه خداوند می شود، شامل می گردد که مهم ترین آن ها ایمان به خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و جهاد و عبادات همچون نماز و زکات و روزه و ... است. همان گونه که علی علیه السلام می فرماید: «انّ أفضل ما توسّل به المتوسّلون إلی اللّه سبحانه و تعالی الایمان به و برسوله و الجهاد فی سبیله».(2)

نکته ی قابل توجه این که معنای توسل این نیست که انسان مستقیماً حاجات خویش را از معصومین بطلبد تا در نتیجه به نوعی شرک مبتلا گردد، بلکه چنان که در آیه بدان تصریح شده و در دعای توسل عرضه می داریم: «و توسّلنا بک إلی اللّه»، تنها آنان وسیله ی توجه و تقرّب به خداوند بوده و به واسطه ی آنان حاجات خویش را از خداوند می خواهیم. و به تعبیر دیگر، اگر انسان با اعمال صالح و اطاعت از خداوند یا سوگند دادن خدا به مقام و منزلت اهل بیت علیه السلام، از خداوند چیزی را طلب کند، هیچ مانعی ندارد، بلکه

ص:171

1- 683. مائده / 35.
2- 684. نهج البلاغه / خطبه 110.

لازم است.

قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: «الائمّه من ولد الحسین، من أطاعهم فقد أطاع اللّه و من عصاهم فقد عصی اللّه، هم العروه الوثقی و هم الوسیله الی اللّه تعالی».(1)

194 - حضرت فاطمه علیها السلام در قرآن

در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارد که به حضرت فاطمه علیها السلام تأویل و تطبیق شده و آن بر دو دسته است: برخی از آیات به طور خاص منطبق بر فاطمه علیها السلام و بعضی از آیات به طور عام شامل آن حضرت می شود. به نمونه ای از آن ها اشاره می شود:

1 - آیات خاص، مانند:

الف - «اصطفاک» در آیه ی شریفه ی؛ «ان اللّه اصطفاک و طهّرک و اصطفاک علی نساء العالمین».(2)

ب - «نساءنا» در آیه ی شریفه ی؛ «فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم».(3)

ج - «ذی القربی» در آیه ی شریفه ی؛ «و ءات ذی القربی حقّه».(4)

د - «ذکر کثیر» در آیه ی شریفه ی؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا اذکروا اللّه ذکراً کثیراً».(5)

2 - آیات عام، مانند:

1- 685. نور الثقلین / ج 1 / ص 626 ؛ نمونه / ج 4 / ص 364.
2- 686. تفسیر صافی / ج 1 / ص 262.
3- 687. آل عمران / 61 ؛ صافی / ج 1 / ص 268.
4- 688. اسراء / 26 ؛ وسائل / ج 6 / ص 366.
5- 689. احزاب / 41 ؛ وسائل الشیعه / ج 4 / 1022.

الف - «صالحین» در آیه ی شریفه ی «... الّذین أنعم اللّه علیهم من النبیّن و الصّدّیقین و الشّهداء و الصّالحین و حسن أولئک رفیقاً».(1)

ب - «شجره طیبه» در آیه ی شریفه ی «ألم ترکیف ضرب اللّه مثلاً کلمه طیّبه کشجره طیّبه أصلها ثابت و فرعها فی السّماء».(2)

ج - «اهل بیت» در آیه ی شریفه ی «انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیراً».(3)

د - «بحرین» در آیه ی شریفه ی «مرج البحرین یلتقیان».(4)

ه - «یطعمون» در آیه ی شریفه ی «و یطعمون الطّعام علی حبّه مسکیناً و یتیماً و أسیراً».(5)

و - «یؤثرون» در آیه ی شریفه ی «و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصه».(6)

195 - فضیلت حضرت فاطمه علیها السلام

بسیاری از نعمت های بهشت در سوره ی دهر ذکر شده، ولی از «حور العین» که غالباً در قرآن کریم در عداد نعمت های بهشتی آمده، مطلقاً سخنی مطرح نیست. ممکن است این امر به دلیل نزول این سوره در باره ی فاطمه ی زهراعلیها السلام و همسر و فرزندانش باشد که

1- 690. نساء / 69 ؛ بحار / ج 24 / ص 31.
2- 691. ابراهیم / 24 ؛ تفسیر صافی / ج 1 / ص 886.
3- 692. احزاب / 33 ؛ صافی / ج 2 ص 351.
4- 693. الرّحمن / 19.
5- 694. دهر / 8 ؛ صافی / ج 2 / ص 770.
6- 695. حشر / 9 ؛ صافی / ج 2 / ص 684.

به احترام بانوی اسلام ذکری از حور العین به میان نیامده است.(1)

196 - معنای کوثر

مفسران در تفسیر کوثر و این که کوثر چیست اختلافی عجیب کرده اند. اقوالی که در باره ی آن ذکر شده بدین شرح است:

خیر کثیر، نهری در بهشت، حوض خاص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در بهشت یا در محشر، فرزندان پیامبرصلی الله علیه وآله، اصحاب و پیروان پیامبرصلی الله علیه وآله تا روز قیامت، علمای امت، قرآن کریم، مقام نبوت، تفسیر قرآن، اسلام، توحید، علم و حکمت، فضایل رسول اکرم صلی الله علیه وآله، مقام محمود، نور قلب پیامبرصلی الله علیه وآله و .... به طوری که شمارش اقوال به بیش از بیست و شش می رسد.

صاحبان دو قول اول، به بعضی از روایات استدلال کرده اند، اما مدعیان سایر اقوال هیچ دلیلی ارائه نکرده اند به هر حال این که در آخر سوره فرمود: «انّ شانئک هو الأبتر»، با در نظر گرفتن کلمه ی «ابتر»، استفاده می شود که منظور از کوثر فقط کثرت ذریه است یا این که مراد هم خیر کثیر ایت و هم کثرت ذریّه، چیزی که هست کثرت ذریّه یکی از مصادیق خیر کثیر است.

در ضمن این سوره یکی از معجزات غیبی قرآن است. چون خداوند بعد از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله برکتی در نسل آن حضرت قرار داد که در همه ی عالم هیچ نسلی معادل آن دیده نمی شود. آن هم با آن همه سختی ها و شکنجه ها که بر ذریّه ی آن جناب آوردند و

1- 696. روح المعانی / ج 29 / ص 158 ؛ نمونه / ج 25 / ص 348.

گروه گروه از ایشان را کشتند.(1)

197 - فاطمه علیها السلام مصداق بارز کوثر

«کوثر» به معنای خیر کثیر است. در این زمینه، مفسّران مصادیق بسیاری را ذکر کرده اند:

فخر رازی بیش از 15 مصداق برای آن بیان کرده است. از جمله: نهری است در بهشت یا نعمت های بی شماری مانند نبوت، پیروزی در جنگ ها، علم و دانش و رفعت مقام، که خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در دنیا عطا کرده است، ولی بسیاری از علمای شیعه، مصداق بارز این خیر کثیر را در وجود مبارک فاطمه علیها السلام می دانند و آیه ی سوم هم قرینه و شاهدی بر این معناست. و این سوره پس از وفات قاسم و عبداللّه، آخرین فرزندان ذکور پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد و خداوند برای تسلّی خاطر پیامبر که دشمنانش مانند عاص بن وائل به او زخم زبان می زدند و او را ابتر می خواندند، این سوره را نازل کرد و به حضرت بشارت داد که از نسل دخترت زهراعلیها السلام به تو خیر کثیر و ذرّیه ی فراوان عطا می کنیم.

فخر رازی ضمن ذکر اقوال مختلف در تفسیر کوثر، چنین می گوید: قول سوم این است که این سوره در ردّ بر کسانی نازل شده است که عدم وجود اولاد را بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خرده می گرفتند، بنا بر این معنایش این است: خداوند به او نسلی می دهد که در طول زمان باقی می ماند؛ با این که تعداد زیادی از اهل بیت او را شهید کردند، در عین حال جهان پر از آن هاست و این، در حالی است که از بنی امیّه شخص قابل ذکری در دنیا نمانده است. پس بنگر که چقدر از علمای بزرگ در میان آن هاست. مانند: باقر، صادق، رضا و نفس زکیه و ... .(2)

ص:175

1- 697. المیزان / ج 20 / ص 371.
2- 698. تفسیر کبیر / ج 32 / ص 124.

198 - کتمان کنندگان فضایل اهل بیت علیهم السلام

«إنّ الّذین یکتمون ما أنزل اللّه من الکتاب و یشترون به ثمناً قلیلاً أولئک ما یأکلون فی بطونهم إلاّ النّار»(1)

گرچه شأن نزول آیه یهودیانی است که بشارات تورات و کتب انبیا را بر بعثت پیامبراکرم صلی الله علیه وآله و بیان صفات او کتمان کرده و گفتند: آن پیامبر موعود از بنی اسرائیل است و هنوز نیامده است، ولی مورد مخصّص نیست و عمومیت آیه به حال خود باقی است و شامل همه ی کتمان کنندگان احکام الهی می شود. بنا بر این، کسانی که فضایل اهل بیت علیهم السلام امیر المؤمنین و صدیقه ی طاهره علیها السلام و سایر ائمه ی طاهرین علیهم السلام را که در قرآن کریم تصریحاً یا تلویحاً بیان شده است، کتمان کردند و آیات قرآن را به نحو دیگری تفسیر و تأویل کردند، مشمول این آیه هستند.(2)

199 - عظمت اهل بیت علیهم السلام در ماجرای مباهله

«فمن حاجّک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت اللّه

علی الکاذبین»(3)

الف - مرحوم علامه طباطبایی قدس سره می گوید: جریان مباهله را پنجاه و یک نفر از صحابه به اتّفاق نقل کردند.(4)

ب - قاضی نور الله شوشتری نیز نام شصت نفر از بزرگان اهل سنت را آورده است که

1- 699. بقره / 174.
2- 700. أطیب البیان / ج 2 / ص 303.
3- 701. آل عمران / 61.
4- 702. المیزان / ج 3 / ص 57.

همگی گفته اند این آیه ی شریفه در عظمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت اوست.(1)

ج - زمخشری گوید: این آیه ی شریفه، قویترین دلیلی است که فضیلت اهل کساء را ثابت می کند. قابل توجه این که کلمات «أبناءنا» و «نساءنا» و «أنفسنا» به صورت جمع ذکر شده، با این که افراد مخصوصی از آن اراده شده است و سرّ جمع بستن هر سه لفظ تعظیم و تکریم از جانب خداوند متعال است، تا دیگران نام این انوار مقدسه را بدون تعظیم و یاد نکنند.(2)

از سوی قرآن کریم در باره ی اهل بیت علیهم السلام می فرماید: «إنّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیراً».(3)از این آیه استفاده می شود که اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله دارای طهارت روحی و نفسانی هستند. از سوی دیگر، خداوند متعال می فرماید: قرآن کریم را جز مطهّرون (پاکان) نمی فهمند؛ «إنّه لقرآن کریم * فی کتاب مکنون * لا یمسّه إلاّ المطهّرون»،(4) در نتیجه اثبات می شود که اهل بیت پیامبرعلیهم السلام که دارای طهارت روح و جان هستند، دارای حق تماس با قرآن از نظر تبیین معارف اند.(5)

ص:177

1- 703. احقاق الحق / ج 3 / ص 46.
2- 704. کشاف / ج 1 / ص 193 ؛ تفسیر اثنی عشری / ج 2 / ص 131.
3- 705. احزاب / 33.
4- 706. واقعه / 77 - 79.
5- 707. المیزان / ج 7 / ص 44.

201 - تمسّک به ثقلین تنها راه نجات

«و اعتصموا بحبل اللّه جمیعاً»(1)

در امور مادی اگر انسان بخواهد از قعر چاه طبیعت نجات پیدا کند، راهش آن است که به ریسمان محکمی توسل بجوید که یک طرف ریسمان آن به دست او و سمت دیگرش به طرف بالا آویزان باشد.

در امور معنوی نیز برای نجات از چاه تاریک هوا و هوس و غرایز حیوانی لازم است انسان به ریسمان محکمی تمسک بجوید تا بتواند از این طریق خطرناک عبور کند. در روایات اسلامی آن ریسمان محکم که می تواند انسان را نجات دهد، قرآن کریم و عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله معرفی شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «إنّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّه تعالی حبل ممدود من السّماء إلی الأرض و عترتی أهل بیتی».(2)

202 - اهمیّت محبت به اهل بیت علیهم السلام

«قل لا أسئلکم علیه أجراً الاّ المودّه فی القربی»(3)

زمخشری و فخر رازی در ذیل آیه ی فوق، حدیث مفصلی را نقل کرده اند که به روشنی مقام و منزلت محمد و آل محمد و اهمیت محبت به آنان را بیان می کند. به متن روایت توجه فرمایید:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس با محبت آل محمد بمیرد، شهید از دنیا رفته و

1- 708. آل عمران / 103.
2- 709. تفسیر کبیر / ج 8 / ص 173.
3- 710. شوری / 23.

آمرزیده است و نیز با توبه و ایمان کامل از دنیا رفته است. فرشته ی مرگ به او بشارت به بهشت می دهد، سپس او را با احترام به بهشت می برند و از قبر او دری به سوی بهشت گشوده می شود و قبر او زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می گیرد و بر سنّت و جماعت از دنیا رفته است، و اگر کسی با عداوت آل محمدعلیهم السلام از دنیا برود، کافر از دنیا رفته و در روز قیامت مأیوس از رحمت الهی است و بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد؛

«من مات علی حبّ آل محمدعلیهم السلام مات شهیداً، مغفوراً له، مات تائباً، مات مؤمناً، مستکمل الایمان بشّره ملک الموت بالجنّه یزّف إلی الجنّه کما تزف العروس إلی زوجها. فتح له فی قبره بابان إلی الجنّه، جعل قبره مزار ملئکه الرحمه، مات علی السّنّه و الجماعه. ألا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمه مکتوب من عینیه آیس من رحمه اللّه، مات کافراً، لم یشمّ رائحه الجنّه».

جالب این که فخر رازی بعد از نقل حدیث می گوید: آل محمد کسانی هستند که بازگشت امرشان به اوست. کسانی که ارتباطشان محکمتر و کاملتر باشد، آل محمد محسوب می شوند و چون فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام محکمترین پیوند را با رسول خدا داشتند و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است، بنا بر این لازم است که آن ها را آل پیامبر بدانیم.(1)

203 - محبت به اهل بیت وسیله ی هدایت

در بسیاری از آیات قرآن کریم می خوانیم که انبیا با صراحت اعلام می کنند که ما هیچ اجر

1- 711. تفسیر کبیر / ج 27 / ص 165 ؛ کشاف / ج 4 / ص 220.

و مزدی از هیچ کس نمی خواهیم و این معنا در باره ی پیامبرصلی الله علیه وآله با سه تعبیر ذکر شده است:

الف - من هیچ گونه پاداشی از شما مطالبه نمی کنم، تنها پاداش من این است که کسانی از شما راهی به سوی پروردگارشان برگزینند؛ «قل ما أسئلکم علیه من أجر الاّ من شاء أن یتّخذ إلی ربّه سبیلاً».(1)

ب - من از شما پاداشی نمی طلبم مگر دوستی بستگانم؛ «قل لا أسئلکم علیه أجراً الاّ المودّه فی القربی».(2)

ج - بگو پاداشی را که از شما خواستم، تنها به سود شما است، اجر و مزد من تنها بر خداوند است؛ «قل ما سألتکم من أجر فهو لکم إن أجری إلاّ علی اللّه».(3)

از ضمیمه کردن این سه تعبیر به یکدیگر، چنین نتیجه می گیریم که اگر اجر رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله مودت ذی القربی شمرده شده است، این مودت از یکسو به سود خود مؤمنان است، نه به سود پیامبر، و از سوی دیگر این محبت وسیله ای است برای هدایت یافتن به راه خدا.(4)

204 - ستارگان هدایت

«و علامات و بالنّجم هم یهتدون»(5)

آن گونه که برای سفرهای دریایی و صحرایی که در عمر انسان ها اندک پیش می آید،

1- 712. فرقان / 57.
2- 713. شوری / 23.
3- 714. سبأ / 47.
4- 715. نمونه / ج 15 / ص 137.
5- 716. نحل / 16.

خداوند راهنما قرار داده است، آیا می توان پذیرفت که برای حرکت همیشگی انسان ها و کم نشدنشان در مسیر حق، راهنما قرار نداده باشد؟

در احادیث آمده است که مراد از ستارگان هدایت کننده، رهبران معصوم و اولیای خدا هستند.(1)

205 - فضیلت نعمت ولایت بر ثروت

«قل بفضل اللّه و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر ممّا یجمعون»(2)

حضرت رضاعلیه السلام می فرماید: نعمت ولایت محمد و آل محمد بهتر از چیزهایی است که دنیاپرستان جمع می کنند؛ «بولایه محمد و آل محمد علیهم السلام هو خیر مما یجمع هؤلاء من دنیاهم».(3)

206 - نعمت ولایت

«ثم لتسئلنّ یومئذ عن النّعیم»(4)

ابو حنیفه از امام صادق علیه السلام در باره ی تفسیر آیه سؤال کرد، امام سؤال را به او برگرداند و فرمود: نعیم به عقیده ی تو چیست؟ عرض کرد غذا و طعام و آب خنک. فرمود: اگر خدا بخواهد تو را روز قیامت در پیشگاهش نگه دارد تا از هر لقمه ای که خورده ای و هر جرعه ای که نوشیده ای از تو سؤال کند، باید بسیار در آنجا بایستی.

عرض کرد: پس مراد از نعیم چیست؟ فرمود: ما اهل بیت هستیم که خداوند به

1- 717. نور / ج 3 / ص 348.
2- 718. یونس / 58.
3- 719. نور الثقلین / ج 2 / ص 308.
4- 720. تکاثر / 8.

وجود ما به بندگانش نعمت داده و برادر خود ساخته بعد از آن که دشمن یکدیگر بودند و به وسیله ی ما آن ها را به اسلام هدایت کرده است.(1)

207 - سؤال از نعمت ولایت

«ثمّ لتسئلنّ یومئذ عن النّعیم»

خداوند بزرگتر و کریمتر از آن است که به بندگانش نعمت دهد و سپس از آن ها بازخواست کند. خداوند نعمت ولایت محمد و آل محمد را از آن ها سؤال می کند؛ «انّ اللّه عزّوجلّ اکرم و أجلّ من أن یطعمکم طعاماً فسیوغکموه ثمّ یسئلکم عنه و لکن یسئلکم عما أنعم به علیکم بمحمد و آل محمدصلی الله علیه وآله».(2)

208 - محبت به اهل بیت مایه ی ایمنی از عذاب

«من جاء بالحسنه فله خیر منها و هم من فزع یومئذ ءامنون»(3)

امام باقرعلیه السلام می فرماید: یکی از یاران حضرت علی علیه السلام به نام ابو عبداللّه جدلی خدمتش آمد. امام فرمود: آیا از معنای این سخن خدا «من جاء بالحسنه» به تو خبر دهم؟ وی عرض کرد: آری! فدایت شوم ای امیر مؤمنان. حضرت فرمود: «الحسنه معرفه الولایه و حبّنا أهل البیت و السیّئه انکار الولایه و بغضنا أهل البیت»؛ حسنه، شناخت ولایت و دوستی ما اهل بیت است و سیئه، انکار ولایت و دشمنی ما اهل بیت.(4)

1- 721. نور الثقلین /ج 5 / ص 663.
2- 722. نور الثقلین / ج 5 / ص 662.
3- 723. نمل / 89.
4- 724. نور الثقلین / ج 4 / ص 104.

209 - اذیت کردن اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله موجب دوری از رحمت الهی

از نظر قرآن کریم کسانی که خدا و پیامبر را اذیت و آزار دهند، از رحمت الهی دور هستند؛ «إنّ الّذین یؤذون اللّه و رسوله لعنهم اللّه فی الدّنیا و الاخره».(1)در حدیث می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «من آذی فاطمه فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللّه». بنا بر این، کسانی که در صدر اسلام حضرت فاطمه علیها السلام را اذیت و آزار دادند، از رحمت الهی دور هستند.

امام علی علیه السلام

210 - دلیل بر خلافت حضرت علی علیه السلام

«فمن حاجّک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم»(2)

نقل شده است که مأمون به حضرت رضاعلیه السلام گفت: دلیل بر خلافت جدّت علی ابن ابی طالب چیست؟ حضرت آیه ی فوق را قرائت فرمودند. مأمون گفت: اگر «نساءنا» نبود؟ فرمود: اگر «أبنائنا» نبود.

توضیح این که: مراد از آیه ی فوق آن است که خداوند در این آیه، نفس علی علیه السلام را مانند نفس پیغمبر قرار داده است. او شایسته ترین فرد برای خلافت رسول اللّه است. مأمون با گفتن این که اگر «نساءنا» نباشد، خواست سخن حضرت را نقض کند که با توجه

1- 725. احزاب / 57.
2- 726. آل عمران / 61.

به کلمه ی «نساءنا» و قرینه ی تقابل، مراد از «أنفسنا» مردها هستند. بنا بر این، فضیلتی برای علی علیه السلام نیست.

حضرت سخن او را با وجود کلمه ی «أبناءنا» رد کرد و فهماند که اگر منظور از «أنفسنا» مردها بود، ذکر «أبناءنا» جایز نبود و جا نداشت. زیرا در این صورت «أبناءنا» هم مشمول «أنفسنا» بود.(1)

211 - علی علیه السلام جان پیامبرصلی الله علیه وآله

تردیدی نیست که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله افضل انبیاست. آیه ی شریفه ی «... أنفسنا و أنفسکم ...»،(2) دلالت می کند که حضرت علی علیه السلام نفس پیامبر است، و چون پیامبرصلی الله علیه وآله از عموم انبیا افضل است، بنا بر این حضرت علی علیه السلام از همه ی پیامبران برتر است. در این زمینه حدیث دل نشین زیر را با دقت بخوانید:

قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: «من أراد أن ینظر إلی آدم فی علمه و إلی نوح فی تقواه و إلی إبراهیم فی حلمه و إلی موسی فی هیبته و إلی عیسی فی عبادته، فلینظر إلی علی ابن ابی طالب».(3)

212 - علی علیه السلام بزرگترین آیت الهی

«لقد رأی من ءایات ربّه الکبری»(4)

آیه ی فوق دلالت دارد که پیامبر در شب معراج، آیات بزرگ الهی را مشاهده کرد. پس، با

1- 727. المیزان / ج 3 / ص 230.
2- 728. آل عمران / 61.
3- 729. بحار الانوار / ج 39 / ص 39.
4- 730. نجم / 18.

توجه به سخن حضرت علی علیه السلام که می فرماید: برای خداوند نشانه ای بزرگتر از من نیست؛ «ماللّه عزّوجلّ آیه هی أکبر منّی»، (1) روشن می شود که در معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله یکی از آیات بزرگی را که دید، وجود مقدس حضرت علی علیه السلام بود.

پیامبر می فرماید: در شب معراج جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین خلیفه خود قرار دادم. جبرئیل گفت: از خدا بخواه نزد تو بیاید. آنگاه من از خداوند خواستم و ناگهان تمثال علی علیه السلام را در آسمان ها مشاهده کردم؛ «فلیله أسری بی الی السّماء، قال جبرئیل: أین أخوک؟ فقلت: خلفّته ورائی. قال: أدع اللّه فلیأتک به، فدعوت اللّه و اذا بمثالک معی». (2)

213 - علی علیه السلام شاهد رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله

«قل کفی باللّه شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب» (3)

قرآن کریم در باره ی گواهی و شهادت به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، خداوند و کسی را معرفی می کند که در نزد او «علم الکتاب» است، و از کسی که تخت ملکه ی سبا را در کمترین مدت نزد سلیمان آورد، با وصف «من عنده علم الکتاب» تعبیر می کند.

ابو سعید خدری می گوید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از معنای «الّذی عنده علم من الکتاب» که در داستان سلیمان آمده، سؤال کردم، حضرت فرمود: او وصی برادرم سلیمان بود. عرض کردم: «و من عنده علم الکتاب» از چه کسی سخن می گوید؟ فرمود: «ذاک أخی علی ابن ابی طالب»؛ او برادرم علی بن ابی طالب است.

1- 731. نور الثقلین / ج 5 / ص 158.
2- 732. نور الثقلین / ج 5 / ص 158.
3- 733. رعد / 43.

توجه به تفاوت «علم من الکتاب» که علم جزئی را می گوید. چون کلمه ی «من» دلالت بر تبعیض می کند و «علم الکتاب» مصدرِ مضاف و مفید عموم است و علم کلی را بیان می کند، روشن می سازد که تفاوت میان آصف بن برخیا و حضرت علی علیه السلام چه مقدار تفاوت است.(1)

214 - پذیرفتن ولایت علی علیه السلام نشانه ی حزب اللّه

«و من یتولّ اللّه و رسوله و الّذین ءامنوا فانّ حزب اللّه هم الغالبون»(2)

منظور از تولّی در آیه ی شریفه محبت و دوستی نیست، بلکه همان پذیرفتن ولایت و حکومت خدا و رسولش و ایمان آورندگان است. سؤال: آیا مقصود از «الّذین ءامنوا» مطلق مؤمنان است یا شخص خاص؟ با توجه به آیه ی قبل که این آیه عطف بر آن است؛ «انّما ولیّکم اللّه و رسوله و الّذین ءامنوا یقیمون الصّلوه و یؤتون الزّکوه و هم راکعون» روشن می شود که منظور از «الّذین ءامنوا» حضرت علی علیه السلام است. زیرا فریقین آیه ی «انّما ولیکم اللّه» را در باره ی علی علیه السلام می دانند که در حال رکوع انفاق کرد. بنا بر این، مقصود از «الّذین ءامنوا» در این آیه نیز امیر المؤمنین علیه السلام است.

در روایت بسیار جالبی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده است: «من أحبّ أن یرکب سفینه النّجاه و یستمسک بالعروه الوثقی و یعتصم بحبل اللّه المتین، فلیوالِ علیّاً بعدی و لیعادِ عدوّه ولیأتمَّ بالهداه من وُلده، فانّهم خلفائی و أوصیائی .... حزبهم حزبی و حزبی حزب اللّه و حزب أعدائهم حزب الشیطان».(3)

1- 734. نمونه / ج 15 / ص 473 ؛ احقاق الحق / ج 3 / ص 280.
2- 735. مائده / 56.
3- 736. بحار / ج 23 / ص 144.

215 - حضرت علی علیه السلام و آزادی دین و مردم از قید اسارت

همان طوری که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مردم را از قید اسارت نجات داد؛ «... و یضع عنهم إصرهم و الأغلال الّتی کانت علیهم ...»،(1). حضرت علی علیه السلام نیز مردم را از قید اسارت و بندگی آزاد کرد؛ «وأعتقتکم من ربق الضلال و حلق الضیّم».(2).چه این که آن حضرت دین الهی را نیز از قید اسارت دنیاطلبان آزاد کرد؛ «فانّ هذا الدّین قد کان أسیراً فی أیدی الأشرار یعمل فیه بالهوی و تطلب به الدّنیا».(3).

216 - حضرت علی علیه السلام و انفاق در حال نماز

«انّما ولیکم اللّه و رسوله و الّذین ءامنوا و الّذین یقیمون الصّلوه و

یؤتون الزّکوه و هم راکعون»(4).

در شأن نزول آیه ی شریفه آمده است: سائلی وارد مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شد و از مردم درخواست کمک کرد. کسی چیزی به او نداد. علی علیه السلام به او اشاره کرد و در حالی که به نماز مشغول بود، در حال رکوع انگشتر خود را به وی بخشید. در تکریم این بخشش، آیه ی فوق نازل شد.

ماجرای فوق را ده نفر از اصحاب مانند ابن عباس، عمار، جابر بن عبداللّه، ابوذر، انس بن مالک، بلال و .... نقل کرده اند و شیعه و سنی در این شأن نزول اتفاق دارند. عمار یاسر گوید: پس از انفاق انگشتر در نماز و نزول این آیه بود که رسول اکرم فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه»، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در غدیر خم برای بیان مقام علی علیه السلام این

1- 737. اعراف / 157.
2- 738. نهج البلاغه / خطبه 158.
3- 739. نهج البلاغه / نامه 53.
4- 740. مائده / 55.

آیه را تلاوت فرمود و خود علی علیه السلام برای حقانیت خویش بارها این آیه را تلاوت می کرد.(1)

217 - شجاعت حضرت علی علیه السلام

«یا أیّها الّذین ءامنوا إذا لقیتم الّذین کفروا زحفاً فلا تولّوهم الأدبار»(2)

هنگام نبرد با کفار به آن ها پشت نکنید. حضرت علی علیه السلام می فرماید: من هرگز در جنگ فرار نکردم و هیچ انسانی با من به مبارزه برنخواست، مگر این که زمین را از خون او سیراب کردم؛ قال علی علیه السلام: «... فانّی لم أفرّ من الزّحف قطّ و لم یبارزنی أحد الاّ سقیت الأرض من دمه».(3)

218- 223 -فداکاری و ایثار حضرت علی علیه السلام

«و من النّاس من یشری نفسه ابتغاء مرضات اللّه و اللّه رؤف بالعباد»(4) 218 - ابن ابی الحدید که از علمای قرن هفتم اهل سنت است، می گوید که تمام مفسران گفته اند: این آیه در باره ی علی ابن ابی طالب نازل شده است که در لیله المبیت در بستر رسول اکرم صلی الله علیه وآله خوابید و این موضوع در حدّی از تواتر است که جز کافر یا دیوانه آن را انکار نمی کند.(5)

219 - در غایه المرام بیست حدیث که نُه حدیث آن از طرق عامه و یازده حدیث آن از

1- 741. نور / ج 3 / ص 117.
2- 742. انفال / 15.
3- 743. نور الثقلین / ج 2 / ص 139.
4- 744. بقره / 207.
5- 745. شرح نهج البلاغه / ج 13 / ص 262.

طرق خاصه است. روایت می کند که این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام در لیله المبیت یعنی شبی که در جای پیامبرصلی الله علیه وآله خوابید و پیامبرصلی الله علیه وآله به مدینه هجرت فرمود، نازل شده است و این مطلب را عموم مفسران عامه و خاصه در ذیل آیه ی شریفه ذکر کرده اند.(1)

220 - ایثارگری حضرت علی علیه السلام در شبی که در بستر پیامبرصلی الله علیه وآله در بستر خوابید، نهایت تسلیم بودن ایشان را در برابر پیامبرصلی الله علیه وآله می رساند. زیرا وقتی پیامبرصلی الله علیه وآله هجرت خود را بیان کرد، علی علیه السلام گفت: «الان طالب الموت» و خطیب خوارزمی که یکی از مشاهیر اهل سنت است، در کتاب مناقب خود آورده است که جبرئیل به پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، در حالی که بسیار خوشحال و شادمان بود. پیامبرصلی الله علیه وآله پرسید: تو را امروز بسیار شادمان می بینم. جبرئیل گفت: «و کیف لا أکون کذلک و قد قرّت عینی بما أکرم اللّه به أخاک و وصیک و ابن عمک ... باهی اللّه سبحانه و تعالی بعبادته البارحه ملئکته و حمله عرشه».(2)

221 - اگر علی علیه السلام که در لیله المبیت به جای پیامبرصلی الله علیه وآله خوابید، سزاوار است که به جای پیامبرصلی الله علیه وآله هم به محراب و به منبر رود و جز او کسی لایق نیست پای بر مهر نبوت نهد و چون به منبر صاحب نبوت رسد، منبر به او بنازد و محراب به او ببالد. اگر عبادت کرد «للّه» و اگر نان داد و اطعام کرد «لوجه اللّه» و اگر جان داد «ابتغاء مرضات اللّه» است.(3)

222 - این آیه یکی از بزرگترین فضایل حضرت علی علیه السلام است که در اکثر کتاب های اسلامی آمده و به قدری چشمگیر است که معاویه دشمن سر سخت خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله،

1- 746. اطیب البیان / ج 2 / ص 386.
2- 747. منهج الصادقین / ج 1 / ص 448.
3- 748. ابوالفتوح / ج 1 / ص 343.

چنان از این فضیلت ناراحت شده بود که سمره بن جندب را با چهارصد هزار درهم تطمیع کرد که آن را در باره ی عبد الرحمن بن ملجم با حدیث مجعولی معرفی کند و آن منافق جنایت پیشه نیز چنین کرد ولی همان طور که انتظار می رفت، حتی یک نفر آن حدیث مجعول را از او نپذیرفت.(1)

223 - در این آیه ی شریفه فروشنده انسان و خریدار خداوند و متاع جان و بهای معامله خشنودی پروردگار ذکر شده است و با آیات دیگری که تجارت مردم را با خداوند ذکر می کند، بسیار تفاوت دارد. بهای معامله در آن ها بهشت و نجات از دوزخ است، ولی این دسته در برابر جانبازی خود، نه نظر به بهشت دارند و نه ترسی از دوزخ (اگر چه هر دو مهم است)، بلکه تمام توجه آنان، جلب خشنودی پروردگار است و شاید به همین جهت است که آیه ی شریفه با کلمه ی «من» تبعیضیه «و من النّاس» شروع می شود؛ یعنی تنها بعضی از مردم قادر به این کار فوق العاده هستند.

224 - ایثار حضرت علی علیه السلام

«و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصه»(2)

شخصی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: گرسنه ام، حضرت فرمودند: از منزل برای او غذایی بیاورند، ولی در منزل حضرت غذا نبود. فرمود: چه کسی امشب این مرد را مهمان می کند؟ حضرت علی علیه السلام فرمودند: من حاضرم از او پذیرایی می کنم. آنگاه او را به منزل برد و به فاطمه علیها السلام فرمود: چه چیز نزد توست؟ فاطمه علیها السلام جواب داد: فقط به اندازه ی مهمان غذا هست. حضرت فرمود: چراغ را خاموش کنید تا این که مهمان غذا را

1- 749. شرح نهج البلاغه / ج 4 / ص 730.
2- 750. حشر / 9.

تناول کند.

صبح که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از ماجرا آگاه شد، آیه ی فوق نازل شد؛ «جاء رجل إلی النّبی فشکی إلیه الجوع فبعث رسول اللّه إلی بیوت أزواجه فقلن ما عندنا الاّ الماء، فقال رسول اللّه: من لهذا الرجل اللّیله؟ فقال علی ابن ابی طالب علیه السلام: انا له یا رسول اللّه و أتی فاطمهعلیها السلام فقال لها: ما عندک یا ابنه رسول اللّه؟ فقالت: ما عندنا الاّ قوت العشیّه، لکن نؤثر ضیفنا. فقال علیه السلام:یا ابنه محمدصلی الله علیه وآله نومی الصبیه و أطفئی المصباح، فلما أصبح غداً علی رسول اللّه فأخبره الخبر، فلم یبرح حتی أنزل اللّه عزّوجل: «و یؤثرون علی أنفسهم ...».(1)

225 - رضایت خداوند از شیعیان حضرت علی علیه السلام

«إنّ الّذین ءامنوا و عملوا الصّالحات أولئک هم خیر البریّه»(2)

ابن عباس می گوید: هنگامی که آیه ی شریفه ی فوق نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: منظور از این آیه ی، تو و شیعیانت هستید که در روز قیامت وارد عرصه ی محشر می شوید، در حالی که هم شما از خدا راضی هستید هم خدا از شما راضی است و دشمنت خشمگین وارد محشر می شود و به زور به جهنّم می رود؛ «هو أنت و شیعتک تاتی أنت و شیعتک یوم القیمه راضیین مرضیین و یأتی عدوک غضباناً مقمحین».(3)

1- 751. نور الثقلین / ج 5 / ص 286.
2- 752. بیّنه / 8.
3- 753. شواهد التنزیل / ج 2 / ص 357.

226 - محبت علی علیه السلام در دل های مؤمنان

«إنّ الّذین ءامنوا و عملوا الصّالحات سیجعل لهم الرّحمن وُدّاً»(1).

پیامبر اکرم به علی علیه السلام فرمود: بگو خداوندا! برای من عهدی نزد خودت قرار ده و در دل های مؤمنان مودّت مرا بیفکن، در این هنگام آیه ی فوق نازل شد؛ «قل اللّهمّ اجعل لی عندک عهداً و اجعل لی فی قلوب مؤمنین مودّه، فأنزل اللّه تعالی:«إنّ الّذین امنوا...».(2).

227 - درجات محبت به علی علیه السلام

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم * قل هو اللّه أحد»

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس سوره ی توحید را یک مرتبه بخواند، گویا یک سوم قرآن را خوانده است و هر کس دو مرتبه بخواند، گویا دو سوم قرآن و هرکس سه مرتبه بخواند، گویا تمام قرآن را قرائت کرده است؛ قال رسول اللّه: «من قرأ قل هو اللّه أحد مرّه فکانّما قرأ ثلث القران و من قرأها مرّتین فکانّما قرأ ثلثی القران و من قرأها ثلاث مرآت فکأنّما قرأ القران کلّه».(3).

آنگاه در حدیث دیگری، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله محبت به علی علیه السلام را به سوره ی توحید تشبیه کرد و فرمود: ای علی! مَثَل تو مانند سوره ی توحید است، هر کس تو را تنها در قلب دوست بدارد، گویا یک سوم قرآن را قرائت کرده و هر کس تو را به قلب دوست بدارد و از نظر زبانی کمک کند، گویا دو سوم قرآن و هرکس تو را به قلب دوست بدارد و از نظر زبان و دست

1- 754. مریم / 96.
2- 755. نور الثقلین / ج 3 / ص 363.
3- 756. نور الثقلین / ج 5 / ص 702.

کمک کند، گویا تمام قرآن را قرائت کرده است؛ قال رسول اللّه: «یا علی ! مثلک مثل قل هو اللّه أحد، من أحبّک بقلبه فکأنّما قرأ ثلث القرآن و من أحبّک بقلبه و أعانک بلسانه فکأنّما قرأ ثلثی القرآن و من أحبّک بقلبه و أعانک بلسانه و نصرک بیده فکانما قرأ القرآن کلّه».(1)

228 - ولایت علی علیه السلام و نبأ عظیم

«عمّ یتساءلون * عن النبأ العظیم»(2)

روز جنگ صفّین مردی از لشگر شام وارد میدان شد و سوره ی مبارکه ی «عمّ یتساءلون» را تلاوت کرد. حضرت علی علیه السلام شخصاً به میدان او آمد و فرمود: «أتعرف النبأ العظیم الّذی هم فیه مختلفون؟»؛ آیا می دانی نبأ عظیمی که مردم در آن اختلاف دارند، چیست؟ آن مرد در جواب گفت: نه نمی دانم. امام فرمود: «أنا و اللّه النبأ العظیم الّذی فیه اختلفتم و علی ولایته تنازعتم و عن ولایتی رجعتم بعد ما قبلتم ... و یوم القیمه تعلمون ما علمتم.»؛ نبأ عظیم من هستم که در باره ی آن اختلاف دارید و در ولایت او به نزاع برخاسته اید، شما از ولایت من بازگشتید، بعد از آن که پذیرفتید و در قیامت بار دیگر آن چه را که قبلاً در این زمینه دانسته اید، خواهید دانست.

گفتنی است منظور از نبأ عظیم به دلیل سیاق آیات این سوره، قیامت است و این که در حدیث به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام تفسیر شده است، جزو بطن آیه ی شریفه است.(3)

1- 757. نور الثّقلین / ج 5 / ص 701.
2- 758. نبأ / 1 - 2.
3- 759. نمونه / ج 26 / ص 10 ؛ برهان / ج 4 / ص 420.

امام حسین علیه السلام

اشاره

ی امام حسین علیه السلام و ترس از خدا

ی امام حسین علیه السلام و امر به معروف و نهی از منکر

ی انفاق و ایثار امام حسین علیه السلام .....

* * *

امام مهدی علیه السلام

ی بقای حضرت مهدی علیه السلام

ی اولیای الهی منتظران حضرت مهدی علیه السلام

ی پیروزی اسلام و حکومت حضرت مهدی علیه السلام

ی لطف امام علیه السلام نسبت به شیعیان

ص:195

امام حسین علیه السلام

229 - امام حسین علیه السلام و ترس از خدا

قرآن کریم در وصف انبیای الهی می گوید: پیامبران پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالت های الهی می کردند و تنها از او می ترسیدند و از هیچ کس جز خدا نمی ترسیدند؛ «الّذین یبلغون رسالات اللّه و یخشونه و لا یخشون أحداً الاّ اللّه».(1)امام حسین علیه السلام نیز دارای این دو خصیصه ی برجسته است:

1 - تنها از خداوند می ترسید. در دعای عرفه می گوید: «اللّهم اجعلنی أخشاک کأنّی أراک».

2 - از غیر خداوند نمی ترسید، از این رو می فرماید: اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم و کسی مرا حمایت نکند، من با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد؛ «لو لم یکن لی ملجأ و لا مأوی لما بایعت یزید بن معاویه».

230 - امام حسین علیه السلام و امر به معروف و نهی از منکر

قرآن کریم می فرماید: شما بهترین امت هستید، در صورتی که امر به معروف و نهی از منکر کنید؛ «کنتم خیر أمّه أخرجت للنّاس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر».(2)امام حسین علیه السلام نیز در هدف از قیام و نهضت خود می فرماید: من برای

1- 760. احزاب / 39.
2- 761. آل عمران / 110.

احیای امر به معروف و نهی از منکر خروج کردم؛ «إنّما خرجت لطلب الإصلاح فی أمّه جدّی محمّدصلی الله علیه وآله أرید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر».(1)

231 - امام حسین علیه السلام و طلب عزّت

قرآن کریم می فرماید: هر کس خواهان عزّت است، عزّت در پرتو ایمان و عمل صالح است؛ «من کان یرید العزّه فللّه العزّه جمیعاً إلیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه».(2) امام حسین علیه السلام در قیام خود در کربلا طالب عزّت بود؛ «هیهات منّا الذلّه».

232 - انفاق و ایثار امام حسین علیه السلام

«لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون»(3)

به مقام ابرار نایل نمی شوید، مگر با انفاق برخی از چیزهایی را دوست می دارید. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا تمام آنچه را که در اختیار داشت و همه آن ها محبوب او بود، در راه خداوند انفاق کرد.

233 - امام حسین علیه السلام صاحب نفس مطمئنّه

«یا أیّتها النّفس المطمئنّه * ارجعی إلی ربّک راضیه مرضیّه * فادخلی فی

عبادی * و ادخلی جنّتی»(4)

امام صادق علیه السلام فرمودند: «اقرؤا سوره الفجر فی فرائضکم و نوافلکم فانّها سوره الحسین بن علی علیه السلام فقال له: أبو أسامه و کان حاضر المجلس و کیف صارت

1- 762. نفس الهموم / ص 45.
2- 763. فاطر / 10.
3- 764. آل عمران / 92.
4- 765. فجر / 27 - 30.

هذه السوره للحسین علیه السلام خاصّه؟ فقال: ألا تسمع إلی قوله تعالی: «یا أیّتها النّفس المطمئنّه» الایه انّما تعنی الحسین علیه السلام فهو ذوا النفس المطمئنّه الراضیه المرضیّه و أصحابه من آل محمدصلی الله علیه وآله»(1)؛ سوره ی مبارکه ی فجر را در نمازهای واجب و مستحب بخوانید. زیرا این سوره ی مبارکه در شأن امام حسین علیه السلام است. شخصی علت آن را جویا شد، حضرت در پاسخ فرمودند: به دلیل آن که امام حسین علیه السلام صاحب نفس مطمئنّه بود که خداوند از او راضی و او از خداوند راضی بود و یکی از مصادیق بارز این آیه ی شریفه امام حسین علیه السلام است.

امام مهدی علیه السلام

234 - بقای حضرت مهدی علیه السلام

«ما ننسخ من ءایه أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها ألم تعلم أنّ اللّه

علی کلّ شی ء قدیر»(2)

مقصود از آیه، اعمّ از آیه ی تشریعی و حکم الهی و آیه ی تکوینی است که شامل انبیا و معصومین علیهم السلام می شود. بنا بر این، معنای آیه ی فوق این است که ما هر حکمی را نسخ کنیم هر پیامبر و امام معصومی مدتش منقضی شد، خداوند حکم دیگر یا نبی دیگر یا

1- 766. برهان / ج 4 / ص 461 ؛ بحار / ج 24 / ص 93.
2- 767. بقره / 106.

وصی دیگری را می آورد.

پس، از این آیه ی شریفه می توان بقای وجود حضرت بقیه اللّه الأعظم علیه السلام را استفاده کرد. زیرا به نصّ قرآن، دین اسلام تا قیامت باقی است و به نصّ اخبار وارده از رسول اکرم صلی الله علیه وآله اوصیای او منحصر به دوازده نفرند و یازده نفر از آن ها در دنیا رحلت کرده اند. از این رو، لازم است وصی دوازدهم باقی باشد، و گرنه جمله «نأت بخیر منها أو مثلها»صادق نخواهد بود.

جالب این که در این زمینه امام صادق علیه السلام می فرماید: «ما نمیت من امام أو نفسه ذکره نأت بخیر منه من صلبه مثله».(1)

235 - اولیای الهی منتظران حقیقی حضرت مهدی علیه السلام

امیر المؤمنین علیه السلام آیه ی شریفه ی «ألا انّ أولیاء اللّه لا خوف علیهم و لا هم یحزنون»(2)را تلاوت کرد، بعد از یاران خویش سؤال کرد، می دانید: «اولیاء اللّه» چه اشخاصی هستند؟ عرض کردند: شما بفرمایید. امام فرمودند: دوستان خدا، ما و پیروان ما هستند که بعد از ما می آیند، خوشا به حال ما و بیشتر از آن خوشا به حال آن ها.

بعضی پرسیدند: چرا بیشتر از ما، مگر ما و آن ها هر دو پیرو یک مکتب نیستیم؟ فرمود: نه، آن ها مسئولیت هایی بر دوش دارند که شما ندارید و تن به مشکلاتی می دهند که شما نمی دهید؛ «هم نحن و أتباعنا، فمن تبعنا من بعدنا و طوبی لنا و طوبی لهم أفضل من

1- 768. نور الثقلین / ج 1 / ص 116 ؛ اطیب البیان / ج 2 / ص 140.
2- 769. یونس / 62.

طوبی لنا. قالوا: یا أمیر المؤمنین! ما شأن طوبی لهم أفضل من طوبی لنا، ألَسنا نحن و هم علی أمر؟ قال: لا انّهم حُمّلوا ما لم تحملوا علیه و أطاقوا ما لم تطیقوا».(1)

در روایت دیگری آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «طوبی لشیعه قائمنا المنتظرین لظهوره فی غیبته و المطیعین له فی ظهوره، أولئک أولیاء اللّه الّذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون»؛ خوشا به حال پیروان امام قائم علیه السلام که در غیبتش انتظار ظهورش را می کشند و به هنگام ظهورش مطیع فرمان اویند، آن ها اولیای خدا هستند؛ همان ها که نه می ترسند و نه غمی دارند.(2)

236 - حضرت مهدی علیه السلام و حیات معنوی انسان ها

«قل أرأیتم ان أصبح ماؤکم غوراً فمن یأتیکم بماء معین»(3)

امام باقرعلیه السلام در تفسیر این آیه می فرماید: «نزلت فی الإمام القائم؛ یقول: ان أصبح امامکم غائباً عنکم لا تدرون أین هو، فمن یأتیکم بامام ظاهر یأتیکم بأخبار السّموات و الأرض و حلال اللّه و حرامه؟ ثم قال: و اللّه! ما جاء تأویل هذه الآیه و لابدّ أن یجی ء تأویلها»؛ آیه ی شریفه در باره ی حضرت مهدی علیه السلام نازل شده و معنایش این است: اگر امام شما پنهان گردد و ندانید که او کجاست، پس چه کسی برای شما امامی می آورد که از اخبار آسمان ها و زمین شما را مطلع ساخته و حلال و حرام الهی را بیان کند؟ آنگاه فرمود: سوگند به خداوند تأویل این آیه هنوز نیامده و ناگزیر خواهد آمد.(4)

1- 770. نور الثقلین / ج 2 / ص 309.
2- 771. نور الثقلین / ج 2 / ص 309.
3- 772. ملک / 30.
4- 773. نور الثقلین / ج 5 / ص 387.

این روایت و مانند آن از قبیل تطبیق است؛ یعنی آیه ی شریفه مربوط به آب جاری است که مایه ی حیات موجودات زنده است و باطن آن مربوط به امام و علم و عدالتِ جهان گستر اوست که آن نیز مایه ی پیدایش حیات معنوی جامعه ی انسانی است.(1)

سرّ این که عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام را به آب حیات بخش تشبیه کرده، شاید به دلیل امور زیر باشد:

1 - همان گونه که نزول آب از عالم بالاست، موضوع امامت حضرت مهدی علیه السلام و ظهور آن بزرگوار نیز امر آسمانی است.

2 - آب منشأ حیات موجودات است؛ «و جعلنا من الماء کلّ شی ء حیّ»، حکومت حضرت مهدی علیه السلام نیز مایه ی حیات فکری و معنوی مسلمانان است.

3 - آب مایه ی پاکیزگی و رفع آلودگی هاست. حکومت حضرت مهدی علیه السلام نیز مایه ی پاکیزگی و طهارت دلهاست.

4 - سرسبزی و طراوت گیاهان و درختان به دلیل آب است، طراوت و شادابی مؤمنان نیز در زمان حکومت حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود.

237 - پیروزی اسلام و حکومت حضرت مهدی علیه السلام

«هو الّذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدّین کلّه

و لوکره المشرکون»(2)

این آیه ی شریفه به همین صورت در سه جا آمده است: آیه ی 33 سوره ی توبه، آیه ی 28

ص:202

1- 774. المیزان / ج 19 / ص 349 ؛ نمونه / ج 24 / ص 360.
2- 775. توبه / 33.

فتح، آیه ی 9 صف. گرچه اسلام از نظر منطق و استدلال همیشه پیروز است، اما این آیه غلبه ی ظاهری و وعده ی حاکمیت اسلام بر جهان را می گوید.

از سویی، مفاد این آیه تاکنون تحقق نیافته است، از سوی دیگر، خداوند وعده ی حاکمیت کلی اسلام را داده و وعده اش دروغ نیست، در نتیجه همان گونه که در روایات بسیاری آمده، این آیه به ظهور حضرت مهدی علیه السلام اشاره دارد.(1)

238 - لطف امام علیه السلام نسبت به شیعیان

«و إذا حیّیتم بتحیّه فحیّوا بأحسن منها أو ردّوها»(2)

کنیزی شاخه ی گلی خدمت امام حسن علیه السلام هدیه کرد، امام در مقابل آن، وی را آزاد ساخت و هنگامی که از علت این کار سؤال کردند، فرمود: خداوند این ادب را به ما آموخته است، آن جا که می فرماید: «و إذا حیّیتم بتحیّه فحیّوا بأحسن منها». سپس اضافه فرمود: تحیتِ بهتر همان آزاد کردن اوست؛ «جاءت جاریه للحسن علیه السلام بطاقی ریحان، فقال لها أنت حرّه لوجه اللّه، فقلت له فی ذلک فقال: أدّبنّا اللّه تعالی فقال: «و إذا حیّیتم بتحیّه ...» و قال أحسن منها اعتاقها».(3)

از این آیه، با توجه به روایت پیش گفته، یک حکم کلی در پاسخ گویی به هر نوع اظهار محبتی، اعم از لفظی و عملی را می توان استفاده کرد. بنا بر این، ما شیعیان که برای حضرت مهدی علیه السلام دعا می کنیم و دعای شریف «اللّهمّ کن لولیّک الحجه بن الحسن ...» را می خوانیم، ان شاء اللّه مشمول لطف آن حضرت خواهیم بود.

1- 776. نور / ج 5 / ص 42.
2- 777. نساء / 86.
3- 778. نور الثقلین / ج 1 / ص 525.

فصل چهارم: عدل الهی

اشاره

ی عدم تنافی بلاها با عدل الهی

ی منزه بودن خداوند از ستم

ی آیا بدی ها به خداوند نسبت دارد؟

ی اعمال زشت بشر مایه ی محرومیت از خیرات

ی تفاوت در میان انسان ها و اصل عدالت

ی علل عدم کیفر دهی ستمگران در دنیا

* * *

فصل پنجم: معاد

اشاره

مرگ و عالم برزخ

ی مرگ حق است

ی مرگ امر وجودی

ی حیات و مرگ معنوی

ی علل ترس از مرگ

ی حشر هراسناک .....

* * *

روح انسان

ی بقای روح

ی روح حقیقت انسان

ی انذار در باره ی مبدأ و معاد ......

ص:205

239 - عدم تنافی بلاها با عدل الهی

یکی از مسائل اعتقادی، عدل الهی است که در قرآن کریم واژه ی «عدل» ذکر نشده، لیکن با تعبیر «نفی ظلم» از ساحت مقدس خداوند، این حقیقت بیان شده است؛

«إنّ اللّه لا یظلم النّاس شیئاً ولکنّ النّاس أنفسهم یظلمون».(1)بلاهایی که متوجه انسان می شود، هیچ گونه تنافی با عدل الهی ندارد. زیرا بلاها بر دو دسته اند:

الف - قسمتی از آن ها به دلیل اعمال خود بشر است؛ «و ما أصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم»(2)و «ظهر الفساد فی البرّ و البحر بما کسبت أیدی النّاس».(3)

ب - قسمتی از بلاها که از سوی خداوند نازل می گردد، که سه صورت دارد:

1 - برای ظالمان، به جهت ادب و تنبیه آن هاست؛ «کذلک نبلوهم بما کانوا یفسقون».(4)

2 - برای مؤمنان، به منظور آزمایش است؛ «و لیبلی المؤمنین منه بلاء حسناً».(5)

3 - برای اولیای خدا، با هدف ارتقای مرتبه و منزلت آن هاست؛ «و إذا ابتلی إبراهیم ربّه بکلمات فأتمّهنّ قال إنّی جاعلک للنّاس إماماً».(6)

این اقسام سه گانه ی بلا در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السلام بیان شده است؛ «البلاء للظالم أدب و للمؤمن امتحان و للأنبیاء درجه».(7)

1- 779. یونس / 44.
2- 780. شوری / 30.
3- 781. روم / 41.
4- 782. اعراف / 163.
5- 783. انفال / 17.

6- 784. بقره / 124.
7- 785. بحارالانوار / ج 67 / ص 235.

240 - منزّه بودن خداوند از ستم

«و ما اللّه یرید ظلماً للعالمین * و للّه ما فی السّموات و الأرض و

إلی اللّه ترجع الأمور»(1)

چون در آیه ی نخستین فرمود که خدا اراده ی ظلمی نمی کند، در آیه ی بعد نکته ای را تذکر می دهد که با توجه به آن، توهم صدور ظلم از خداوند زایل می شود. زیرا خداوند متعال از جمیع جهات مالک تمام اشیا و موجودات است و تصرّف در آن ها، به هر گونه ای که بخواهد، حق اصلی اوست.

بنا بر این، در باره ی حضرتش ظلم و تعدّی مفهوم درستی ندارد. چون ظلم و ستم، تصرف در ملک دیگران است و پرواضح است که همه چیز ملک خداوند متعال است، پس خدا هیچ گونه تصرفی در ملک دیگران ندارد؛ از این رو ظلم و ستم در باره ی خداوند معنا ندارد.(2)

241 - آیا بدی ها به خداوند نسبت دارد؟

«إن تصبهم حسنه یقولوا هذه من عند اللّه و إن تصبهم سیّئه یقولوا هذه من عندک قل کلّ من عند اللّه ... * ما أصابک من حسنه فمن اللّه و ما أصابک

من سیّئه فمن نفسک»(3)

سؤال: چرا در آیه ی اول همه ی نیکی ها و بدی ها (حسنات و سیئات) به خداوند نسبت داده شده، در حالی که در آیه ی دوم فقط نیکی ها را به خداوند نسبت می دهد و بدی ها و

1- 786. آل عمران / 108 - 109.
2- 787. المیزان / ج 3 / ص 375.
3- 788. نساء / 78 - 79.

سیّئات را به مردم؟!

پاسخ: 1 - اگر سیئات و بدی ها را تجزیه و تحلیل کنیم، دارای دو جنبه هستند، یکی مثبت و دیگری منفی، و همین جنبه ی منفی آن است که قیافه ی سیئه به آن می دهد و به شکل «زیان نسبی» درمی آورد.

برای مثال انسانی که به وسیله ی سلاح گرم یا سرد بی گناهی را به قتل می رساند، مسلماً مرتکب سیّئه ای شده است، اکنون عوامل وجود این کار بد را بررسی می کنیم. در میان این عوامل قدرت انسان، فکر انسان، قدرت یک اسلحه، نشانه گیری صحیح، استفاده از فرصت مناسب، تأثیر و قدرت گلوله ی دیده شده که تمام این ها جنبه های مثبت قضیّه است. زیرا همه ی آن ها می توانند مفید واقع شوند و اگر در مورد خود به کار گرفته شود، مشکلات بزرگی را حل می کنند.

تنها جنبه ی منفی قضیه این است که تمام این قدرت ها و نیروها در غیر مورد خود به کار گرفته شده است. مثلاً به جای این که به وسیله ی آن ها خطر حیوان درنده یا یک قاتل جانی دفع شود، در مورد انسان بی گناهی به کار رفته است. بنا بر این، دلیل اسناد تمام حسنات و نیکی ها به خداوند آن است که تمام منابع قدرت، حتی قدرت هایی که از آن سوء استفاده می شود، از ناحیه ی خداست و سرچشمه ی قسمت های سازنده و مثبت اوست و اگر در آیه ی دوم «سیّئات» به مردم نسبت داده شده، اشاره به همان «جنبه های منفی» قضیه و سوء استفاده از مواهب و قدرت های خدادادی است.

نظیر آن که پدری سرمایه ای به فرزند خود برای ساختن خانه ی خوبی بدهد، ولی او آن را در راه موادّ مخدّر و فساد و تبهکاری به کار اندازد. شکّی نیست که او از نظر اصل

سرمایه مدیون پدر است، ولی از نظر سوء استفاده مستند به خود اوست.(1)

242 - اعمال زشت بشر مایه ی محرومیت از خیرات

«ما أصابک من حسنه فمن اللّه و ما أصابک من سیئه فمن نفسک»(2)

در بینش الهی همه چیز مخلوق خداست؛ «اللّه خالق کلّ شی ء»،(3)و خداوند همه چیز را زیبا و نیکو آفریده است؛ «أحسن کلّ شی ء خلقه».(4)از نظر قرآن کریم هر موجودی که نام شی ء بر آن اطلاق شود، مخلوق الهی است، و آن چه به خداوند مربوط است، آفرینش است که از زیبایی جدا نیست و ناگواری ها و گرفتاری های ما اولاً فقدان آن کمالات است که مخلوق خدا نیست. ثانیاً آن چه سبب محرومیت از خیرات الهی است کردار فرد یا جامعه است.

خلقت و زیبایی دو امر متلازم در وجودند؛ هر چیزی از جهت این که مخلوق خداست، در حقیقت به تمام واقعیت خارجی اش زیبا و نیکوست و اگر بدی و قبح بر او عارض شود، از جهت نسبت ها و امور دیگری است که خارج از ذات اوست و به وجود حقیقی اش که منسوب به خدای سبحان است، ربطی ندارد.

از اینجا روشن می شود که هر جا در کلام الهی به ذکر سیئه و ظلم و گناه و امثال آن برمی خوریم، باید بگوییم که این معانی عناوینی غیر حقیقی هستند؛ به این معنا که هیچ انسان گنهکاری خودش و گناهش روی هم مخلوق خدا نیستند، تنها خودش مخلوق

1- 789. نمونه / ج 4 / ص 21.
2- 790. نساء / 79.
3- 791. زمر / 63.
4- 792. سجده / 7.

خداست، اما گناهش هیچ انتسابی به خدا و خلقت خداوند ندارد.(1)

به تعبیر یکی از علما، زمینی که دور خود و خورشید می گردد، قسمتی که رو به خورشید است روز و روشن است و اگر یک طرف تاریک است، چون پشت به خورشید کرده است، وگرنه خورشید همواره نور می دهد و زمین هم هرچه نور دارد، از خورشید است، کمالات انسان از خداست و نقص هایش از خود اوست.(2)

243 - تفاوت در میان انسان ها و اصل عدالت

«و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فی ما ءاتیکم»(3)

شکی نیست که در میان افراد بشر یک سلسله تفاوت هایی وجود دارد که نتیجه و ستمگری بعضی از انسان ها نسبت به بعضی دیگر است. مثلاً جمعی مالک ثروت های بی حسابند و جمعی بر خاک سیاه نشسته اند، برخی به دلیل وجود امکانات به عالیترین مدارج علمی رسیده اند و جمعی بر اثر فراهم نبودن وسایل تحصیل جاهل و بی سواد مانده اند؛ مسلماً این ها را نمی توان به حساب دستگاه آفرینش گذاشت، ولی در عین حال نمی توان انکار کرد که هر اندازه اصول عدالت در جامعه رعایت شود، باز انسان ها از نظر استعداد و فکر و سلیقه ها یکسان نخواهند بود.

اگر همه ی افراد جامعه ی اسلامی مانند پارچه یا ظروفی که از یک کارخانه بیرون می آید، یک شکل و یکنواخت و با استعداد مساوی و مانند هم بودند، جامعه ی انسانی یک جامعه ی مرده، بی روح، خالی از تحرک و فاقد تکامل بود.(4)

1- 793. المیزان / ج 5 / ص 12.
2- 794. نور / ج 2 / ص 384.
3- 795. انعام / 165.
4- 796. نمونه / ج 6 / ص 165.

244 - علل عدم کیفردهی ستمگران در دنیا

درپاسخ باید گفت:

الف - دنیا گنجایش و قابلیت مجازات بعضی از ستمگران را ندارد. زیرا ظلم و ستم بعضی از ستمگران گستره ی بسیار وسیعی دارد؛ مثلاً افراد فراوانی را به قتل رسانده یا حقوق آن ها را تضییع کرده و در اینجا اگر بخواهند او را قصاص کنند، به جای یک نفر او را مجازات می کنند، اما حقوق دیگران ضایع می شود.

ب - قرآن کریم می فرماید: اگر خداوند بخواهد مردم را به دلیل ظلم و ستمشان مجازات کند، جنبنده ای روی زمین باقی نخواهد ماند؛ «و لو یؤاخذ اللّه النّاس بظلمهم ما ترک علیها من دابّه»،(1)و اگر ما به معنای وسیع ظلم توجه کنیم، نتیجه اش این است که هیچ انسان غیر ظالمی در روی زمین وجود ندارد و هر کس به سهم خود مرتکب گناه و ظلمی شده است که اگر بنا بر مجازات سریع باشد، دامان همه را خواهد گرفت. فقط پیامبران و امامان علیهم السلام از چنین ظلمی مصون هستند.(2)

و به قول معروف:

گر حکم شود که مست گیرند

در شهر هر آنچه هست گیرند

ص:212

1- 797. نحل / 61.
2- 798. نمونه با اضافات / ج 11 / ص 280.

245 - مرگ حق است

«و جاءت سکره الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید»(1)

سکرات مرگ به حق فرا می رسد و به انسان گفته می شود: این همان چیزی است که از آن می گریختی. در این آیه ی شریفه و آیات متعدد دیگر، روی حق بودن مرگ تکیه شده است. چنانکه قرآن کریم می فرماید: «و اعبد ربّک حتّی یأتیک الیقین»؛(2)پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) به سراغ تو آید.

انسان هر چیزی را انکار کند، نمی تواند این واقعیت را منکر شود که سرانجام، مرگ درِ خانه ی همه ی ما را می کوبد و همه را با خود می برد. توجه به حقانیت مرگ هشداری است برای همه ی انسان ها که بیشتر و بهتر بیندیشند و از راهی که در پیش رو دارند، باخبر شوند و خود را برای آن آماده سازند.(3)

246 - مرگ، امر وجودی

«الّذی خلق الموت و الحیوه لیبلوکم أیّکم أحسن عملاً»(4)

از آیه ی فوق نکاتی استفاده می شود. از جمله:

1- 799. ق / 19.
2- 800. حجر / 99.
3- 801. نمونه / ج 22 / ص 265.
4- 802. ملک / 2.

1 - مرگ اگر به معنای فنا و نیستی باشد، مخلوق نیست. زیرا خلقت به امور وجودی تعلق می گیرد، ولی از آنجا که حقیقت مرگ انتقال از جهانی به جهان دیگر است و این قطعاً یک امر وجودی است که می تواند مخلوق باشد. بر فرض که امر عدمی باشد، عدمِ ملکه است که بهره ای از وجود دارد، مانند عمی نسبت به بصر و نور نسبت به ظلمت.(1)

2 - منظور از خلقت موت و حیات، آزمایش انسان ها و حسن عمل آنان بیان شده است، نه کثرت عمل. بنا بر این، اسلام به کیفیت اهمیت می دهد، نه به کمیّت. مهم آن است که عمل، خالصانه و برای خداوند باشد، هر چند از نظر کمیت و مقدار، اندک باشد.(2)

3 - مشابه آیه ی فوق در دو آیه ی دیگر است که هدف خلقت را آزمون برای دستیابی به بهترین عمل دانسته است؛ «انّا جعلنا ما علی الأرض زینه لها لنبلوهم أیّکم أحسن عملاً»(3)و «و هو الّذی خلق السّموات و الأرض ... لیبلوکم أیّکم أحسن عملاً»(4). در حالی آیه ی «و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ لیعبدون»(5) هدف خلقت را عبادت و بندگی و برخی از روایات نیز هدف خلقت را کمال عقل و خداترسی و نیت خالص دانسته است؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «أتمّکم عقلاً و أشدّکم للّه خوفاً» و امام صادق علیه السلام می فرماید: «لیس یعنی أکثر عملاً ولکن أصوبکم عملاً و انّما الأصابه خشیه اللّه و النیه الصادقه».(6)

آیا جمع میان اهداف پیش گفته ممکن است؟ در پاسخ باید گفت: روشن است که

1- 803. المیزان / ج 19 / ص 349.
2- 804. روح البیان / ج 10 / ص 77 ؛ نمونه / ج 24 / ص 317.
3- 805. کهف / 7.
4- 806. هود / 7.
5- 807. ذاریات / 56.
6- 808. نور الثقلین / ج 5 / ص 380.

مسأله ی آزمون و امتحان از عبودیت جدا نیست، همان گونه که کمال عقل و خداترسی و نیت خالص (که در دو روایت به آن اشاره شده) روح عبودیت را تشکیل می دهد. به این ترتیب، جهان میدان آزمایشِ همه ی انسان هاست، وسیله ی آزمایش مرگ و حیات است و هدفِ آزمون رسیدن به حسن عمل که مفهومش تکامل، معرفت و اخلاص نیت و انجام دادن هر کار خیر است.(1)

4 - مقصود بالذّات از خلقت، رساندن جزای خیر به بندگان است. چون در این آیه سخن از گناه و کار زشت و کیفر نیامده است، تنها عمل خوب را ذکر کرده و فرمود: خلقت حیات و موت برای آن است که روشن شود کدام یک عملش بهتر و نیکوتر است، پس صاحبان عمل نیک مقصود اصلی خلقت هستند، اما دیگران به طُفیل آنان خلق شده اند.(2)

5 - سرّ این که کلمه ی «موت» بر کلمه ی «حیات» مقدم شده، شایدبه دو دلیل زیر باشد:

الف - موت از نظرِ طبیعی تقدم بر حیات دارد؛ یعنی نخست انسان در حکم اموات بوده و بعداً حیات بر او عارض شده است. ابتدا انسان نطفه بود، بعد علقه شد، سپس مضغه شد، .... سرانجام نیز به او روح دمیدند؛ «کنتم أمواتاً فأحیاکم».

ب - آنچه تأثیر بیشتری در تزکیه ی روح بشر دارد، یاد مرگ است که در روایات نسبت به آن بسیار سفارش شده است: «اکثروا من ذکر هادم اللذّات».(3)

247 - مرگ طبیعی و زودرس

«ثمّ قضی أجلاً مسمّی عنده»(4)

«اجل» به تنهایی به معنای عمر و مدت غیر حتمی است و اجل مسمّی، به معنای عمر و

1- 809. نمونه / ج 24 / ص 317.
2- 810. المیزان / ج 19 / ص 365.

3- 811. روح المعانی / ج 29 / ص 4.
4- 812. انعام / 3.

مدت حتمی است و به عبارت دیگر اجل مسمی مرگ طبیعی، و اجل مرگ زودرس است.

توضیح این که: بسیاری از موجودات از نظر ساختمان طبیعی قابلیت بقای دراز مدت دارند، ولی در اثنای این مدت ممکن است موانعی ایجاد شود که آن ها را از رسیدن به حداکثر عمر طبیعی بازدارد. مثلاً یک چراغ نفت سوز با توجه به مخزن نفت آن، ممکن است بیست ساعت استعداد روشنایی داشته باشد، اما اگر در معرض باد قرار گیرد، عمر آن کوتاه می گردد.

در اینجا اگر چراغ با هیچ مانعی برخورد نکند و تا آخرین قطره ی نفت خود بسوزد سپس خاموش گردد، به اجل حتمی خود رسیده است، و اگر موانعی قبل از آن باعث خاموشی چراغ گردد، مدت عمر آن را «اجل غیر حتمی» می گوییم. در مورد یک انسان نیز چنین است، اگر تمام شرایط برای بقای او جمع گردد و موانع نیز برطرف شود، ساختمان و استعداد او ایجاب می کند که مدت طولانی (هر چند این مدت بالاخره پایان و حدّی دارد) عمر کند، اما ممکن است بر اثر سوء تغذیه یا مبتلا شدن به اعتیادات مختلف یا دست زدن به خودکشی، بمیرد، مرگ را در صورت اول «اجل حتمی» و در صورت دوم «اجل غیر حتمی» می نامند.

با توجه به این دو نوع اجل، بسیاری از مطالب روشن می شود در روایات می خوانیم صله ی رحم عمر را زیاد و قطع رحم عمر را کوتاه می کند. منظور از عمر و اجل در این موارد اجل غیر حتمی است، و یا این که در آیه ای می خوانیم: «فإذا جاء أجلهم لا يستأخرون ساعه و لا يستقدمون»؛ هنگامی که اجل آن ها فرا رسد، نه ساعتی به عقب می افتد و نه جلو. در اینجا منظور از اجل همان مرگ حتمی است.(1)

1- 813. نمونه / ج 5 / ص 149.

248 - نسبت قبض روح

قرآن کریم گاهی قبض روح را به ملک الموت نسبت می دهد؛ «قل یتوفّیکم ملک الموت الّذی وکلّ بکم»،(1)گاهی به رسل نسبت می دهد؛ «حتّی إذا جاء أحدکم الموت توفّته رسلنا»،(2)گاهی به خداوند نسبت می دهد؛ «اللّه یتوفّی الأنفس حین موتها»،(3)و هیچ منافاتی میان این نسبت ها وجود ندارد. زیرا این خود یک نحو تفنن در مراتب نسبت است. از نظر این که هر امری به خدای سبحان منتهی می شود و او مالک و متصرف علی الاطلاق است، قبض ارواح را نیز به او نسبت می دهد، و از این جهت که ملک الموت مأمور خداوند است، به او نسبت می دهد و از این نظر که اعوان او، اسباب کار او هستند، به آنان نیز منتسب می کند، همان گونه که ما یک خط را هم به قلم نسبت می دهیم، هم به آن دستی که قلم را گرفته، هم به آن شخصی که صاحب دست است.(4)

249 - حیات و مرگ معنوی

حیات و مرگ بر دو قسم است:

1 - حیات و مرگ مادی که در انسان و حیوان و نبات مشترک است.

2 - حیات معنوی که مخصوص انسان است که در پرتو ایمان و عمل صالح به وجود می آید و مرگ معنوی به واسطه ی کفر پدید می آید.

ص:217

1- 814. سجده / 11.
2- 815. انعام / 61.
3- 816. زمر / 42.
4- 817. نور الثقلین / ج 4 / ص 223 ؛ المیزان / ج 7 / ص 135.

الف - حیات مادی؛ «و اللّه أنزل من السّماء ماء فأحیا به الأرض بعد موتها». (1)

ب - حیات معنوی در پرتو ایمان و عمل صالح؛ «من عمل صالحاً من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فلنحیینّه حیوه طیّبه».(2)از نظر قرآن کریم کسی که دارای حیات معنوی باشد، نوری دارد که خداوند به او عطا کرده است؛ «أو من کان میتاً فأحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی النّاس»،(3)و در نتیجه ی این نور الهی، انسان مؤمن شرح صدر پیدا می کند؛ «أفمن شرح اللّه صدره للإسلام فهو علی نور من ربّه».(4)

فای تفریع در «أفمن شرح اللّه» نشانه ی نتیجه بودن این آیه برای آیه ی شریفه ی «أو من کان میتاً...»است.

ج - کفر عامل مرگ روح انسان است؛ «لینذر من کان حیّاً و یحق القول علی الکافرین»،(5) از این که قرآن کریم تعبیر می کند که انذار تنها در افراد زنده تأثیر دارد و حیات را در برابر کفر قرار داده است، پس روشن می شود که منظور از کفر، مرگ روح است.(6)

250 - مجهول بودن مرگ از سه جهت

انسان نمی داند در چه زمانی و در چه زمینی و در چه زمینه ی فکری از دنیا می رود.

1 - نامعلوم بودن زمان مرگ؛ قال علی علیه السلام: «مسکین ابن آدم مکتوم الأجل مکنون العلل».(7)

1- 818. نحل / 65.
2- 819. نحل / 97.
3- 820. انعام / 122.
4- 821. زمر / 22.
5- 822. یس / 70.
6- 823. المیزان / ج 7 / ص 358.
7- 824. بحار الانوار / ج 78 / ص 84.

2 - نامعلوم بودن زمین مرگ؛ «ما تدری نفس بأیّ أرض تموت».(1)

3 - نامعلوم بودن زمینه ی مرگ؛ «و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً».(2)

روشن نبودن دو امر اول مهم نیست، آنچه بسیار مهم و سرنوشت ساز است، آن است که انسان در زمینه ی فکری مناسب که اسلام است، از دنیا برود. از این رو، حضرت یعقوب علیه السلام به فرزندانش توصیه می کند که مسلمان از دنیا بروید؛ «فلا تموتنّ الاّ و أنتم مسلمون»،(3)و حضرت یوسف از خداوند تقاضا می کند که مرا مسلمان بمیران؛ «توفّنی مسلماً و ألحقنی بالصّالحین»،(4)و به همین جهت وقتی حضرت علی علیه السلام خبر شهادت خود را از پیامبر شنید، از دو امر اول سؤال نکرد، بلکه از جهت سوم پرسید و گفت: «أفی سلامه من دینی؟» و پیامبر اکرم پاسخ مثبت داد.

251 - علل ترس از مرگ

«و لا یتمنّونه أبداً بما قدّمت أیدیهم»(5)

علل ترس از مرگ چند چیز است:

الف - تخلّفات و گناهان؛ چنانکه از آیه ی فوق و آیه ی ذیل استفاده می شود؛ «و لن یتمنّوه أبداً بما قدّمت أیدیهم».(6)

ب - عدم شناخت صحیح از مرگ؛ بسیاری از مردم مرگ را به معنای فنا و نابودی می دانند و بدیهی است که انسان از فنا و نابودی ترس دارد. امام هادی علیه السلام به شخصی

1- 825. لقمان / 34.
2- 826. لقمان / 34.
3- 827. بقره / 132.
4- 828. یوسف / 101.
5- 829. جمعه / 6.
6- 830. بقره / 95.

فرمود: «تخاف من الموت لأنّک لا تعرفه». از امام جوادعلیه السلام سؤال شد: «ما بال هؤلاء المسلمین یکرهون الموت؟ قال لأنّهم جهلوه فکرهوه و لو عرفوه و کانوا من اولیاء اللّه عزّوجلّ لأحبوّه».(1)

ج - علاقه ی شدید به دنیا؛ امام صادق علیه السلام می فرماید: شخصی از ابوذر پرسید: چرا ما از مرگ کراهت داریم؟ ابوذر به او گفت: زیرا دنیای خود را آباد و آخرت خویش را نابود کرده اید، و تمایل ندارید از منزل آباد به منزل ویران سفرکنید؛ عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: «جاء رجل إلی اباذر فقال: یا اباذر! ما لنا نکره الموت؟ فقال: لأنّکم عمّرتم الدّنیا و خرّبتم الآخره فتکرهون أن تنقلوا من عمران إلی خراب».(2)

نکته ی قابل توجه این که امامان معصوم علیهم السلام از مرگ هیچ گونه ترسی نداشتند، از این رو، حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام گوید: «یا بنیّ إنّ أباک لا یبالی وقع علی الموت أو وقع الموت علیه».(3)

252 - سه روز مشکل در سرنوشت انسان

«و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیّاً»(4)

وحشتناکترین دوران زندگی انسان سه مرحله است: روزی که متولد می شود و چشمش به دنیا می افتد، روزی که می میرد و آخرت و اهل آن را می بیند، روزی که برانگیخته می شود و مسایلی را می بیند که در دنیا ندیده بود. خداوند سلامت را در این سه مرحله شامل حال حضرت یحیی علیه السلام کرد و او را در برابر ترس و وحشت امنیت بخشید.(5)

1- 831. معانی الاخبار / ص 290.
2- 832. نور الثقلین / ج 1 / ص 424.
3- 833. نور الثقلین / ج 1 / ص 103.
4- 834. مریم / 15.
5- 835. نور الثقلین / ج 3 / ص 327.

253 - حشر هراسناک

«یخرجون من الأجداث کانّهم جراد منتشر»(1)

در آیه ی فوق، خداوند متعال بیرون شدن مردم از قبرها را در روز قیامت به ملخ های پراکنده تشبیه کرده است. زیرا توده ی ملخ ها بر خلاف بسیاری از پرندگانی که به هنگام حرکت دسته جمعی و با نظم و ترتیب خاصی حرکت می کنند، هرگز نظم و ترتیبی ندارند، درهم فرو می روند و بی هدف به هر سو روانه می شوند؛ افزون بر این، انسان ها چون ملخ ها در آن روز موجودات ضعیف و ناتوانند.(2)

254 - بشارت به هنگام مرگ

«یا أیّتها النّفس المطمئنّه * إرجعی إلی ربّک راضیه مرضیّه»(3)

سدیر صیرفی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا مؤمن از قبض روح خود کراهت دارد؟ حضرت فرمود: خیر، به خدا سوگند هنگامی که فرشته ی مرگ برای قبض روحش می آید، وی اظهار ناراحتی می کند، آنگاه فرشته ی مرگ گوید: ای ولیّ خدا! ناراحت نباش، سوگند به آن کس که محمدصلی الله علیه وآله را مبعوث کرد، من بر تو مهربانترم از پدر مهربان. چشمهایت را بگشا و ببین! او نگاه می کند و رسول خداصلی الله علیه وآله و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و سایر امامان علیهم السلام از ذریّه او را می بیند، فرشته به او می گوید: نگاه کن این رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان، دوستان تو هستند.

1- 836. قمر / 7.
2- 837. المیزان / ج 19 / ص 58 ؛ نمونه / ج 23 / ص 23.
3- 838. فجر / 27 - 28.

او چشمانش را باز می کند و نگاه می کند، ناگهان گوینده ای از سوی پروردگار بزرگ ندا می دهد و می گوید: «یا أیّتها النّفس المطمئنّه»؛ ای کسی که به محمد و خاندانش اطمینان داشتی، به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو به ولایت آن ها راضی هستی و او با ثوابش از تو خشنود است، داخل شو در میان بندگانم ... .(1)

255 - همراهی عمل با انسان در قیامت

«و ان لیس للإنسان إلاّ ما سعی»(2)

راغب می گوید: کلمه ی «سعی» به معنای راه رفتن تند و سریع است، اما نه به حدی که دویدن بر آن صدق کند، ولی در مطلق جد و جهد در هر کاری، چه خیر و چه شرّ، نیز استعمال می شود.

«لام» در کلمه ی «للإنسان» مفید ملک حقیقی است، مانند ملکیّت انسان نسبت به چشم و گوش و سایر اعضایش، نه مانند ملکیتش نسبت به خانه و فرش که ملکیتی است اعتباری و به معنای جواز تصرف. پس چون انسان به ملکیت حقیقی مالک اعمال خویش است، مادامی که انسان هست، آن عمل هم هست و هرگز به طبع خود از انسان جدا نخواهد شد.

بنا بر این، بعد از انتقال آدمی به سرای دیگر، تمامی اعمالش، خیر و شرّ، صالح و طالح با او خواهد بود، اما آنچه را که انسان ملک خود می پندارد، مانند مال و فرزندان و زخارف زندگی دنیا، به دلیل جدا شدن انسان از آن ها و بالعکس، ملک حقیقی نیست. چون قوام هستی آن ها به هستی آدمی نیست؛ فرش می سوزد، صاحبش همچنان باقی

1- 839. نور الثقلین / ج 5 / ص 577.
2- 840. نجم / 39.

است یا صاحبش می میرد، فرش همچنان هست، بلکه ملکی است وهمی و اعتباری و این ملک تا دم مرگ با آدمی هست، به مجرد انتقال به دار الخلود و عالم آخرت به دست دیگری می سپارد.(1)

256 - فایده ی وجود نامه ی اعمال

«و لدینا کتاب ینطق بالحقّ و هم لا یظلمون»(2)

فخر رازی می گوید: اگر کسی بگوید فایده ی این کتاب چیست؟ اگر بر کسی عرضه شود که دروغ را بر خدا محال می داند، حاجت به کتاب ندارد، هر چه خدا بگوید، او قبول می کند، چه کتابی در میان باشد یا نباشد، و اگر بر کسی عرضه شود که دروغ گفتن خدا را ممکن و جایز می داند، چنین کسی آن چه را که خدا بگوید، تکذیب می کند، چه در کتابی نوشته شده باشد یا نشده باشد. چون برای دروغگو همان گونه که دروغ گفتن ممکن است، همچنین دروغ نوشتن هم جایز است، پس در هر حال، نوشتن اعمال فایده ای ندارد.

در پاسخ می گوییم: خدا هر چه بخواهد می کند، ولی شاید در این کار مصلحتی برای ملایکه باشد.(3)

علامه طباطبایی قدس سره به این اشکال چنین پاسخ می دهد: پاسخی که فخر رازی داده مبتنی بر مسلکی است که در فعل خدای تعالی دارد. چون او معتقد است که افعال خدا از روی غرض و مصلحت نیست و این اشکال تنها در مسأله ی نوشتن اعمال نیست، بلکه در تمامی شئون قیامت که خدای تعالی از آن خبر داده، وارد است. مانند حشر، جمع

ص:223

1- 841. المیزان / ج 19 / ص 46.
2- 842. مؤمنون / 62.
3- 843. تفسیر کبیر / ج 23 / ص 108.

اشهاد، شهود، صراط و میزان حساب.

جواب صحیح از همه ی موارد این است: خداوند سبحان آنچه را که ما در قیامت با آن روبرو می شویم، برای ما ممثّل کرده و به صورت یک صحنه دادخواهی و دادرسی مجسم فرموده است و معلوم است که در یک صحنه ی دادگاه، از آن جهت که دادگاه است، پای احتجاج و دفاع و شاهد و پرونده و برگ های جرم و روبرو کردن دو طرف متخاصم به میان می آید و بدون این ها صحنه پایان نمی پذیرد.

آری! اگر از این معنا چشم پوشی کنیم، برای ظاهر شدن اعمال آدمی در روز رجوعش به خدای سبحان، تنها اذن او کافی است و به هیچ یک از مطالب مذکور نیازی نیست.(1)

257 - عوامل زیان کاری در قیامت

در قرآن کریم عوامل مختلفی برای زیان کاری در قیامت ذکر شده است. به نمونه ای از آن ها اشاره می شود:

1 - ارتداد؛ «و من یکفر بالإیمان فقد حبط عمله و هو فی الاخره من الخاسرین».(2)

2 - باطل گرایی؛ «و خضتم کالّذی خاضوا أولئک حبطت أعمالهم فی الدّنیا و الاخره و أولئک هم الخاسرون».(3)

3 - پذیرش غیر اسلام؛ «و من یبتغ غیر الإسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین».(4)

1- 844. المیزان / ج 15 / ص 43.
2- 845. مائده / 5.
3- 846. توبه / 69.
4- 847. آل عمران / 85.

4 - ترجیح دنیا؛ «ذلک بأنّهم استحبّوا الحیوه الدّنیا علی الاخره و أنّ اللّه لا یهدی القوم الکافرین * أولئک الّذین طبع اللّه علی قلوبهم و سمعهم و أبصارهم و أولئک هم الغافلون * لا جرم أنّهم فی الاخره هو الخاسرون».(1)

5 - تزلزل در ایمان؛ «و من النّاس من یعبد اللّه علی حرف فإن أصابه خیرٌ اطمأنّ به و إن أصابته فتنه انقلبت علی وجهه خسر الدّنیا و الأخره».(2)

6 - خودپسندی؛ «قل هل ننبّئکم بالأخسرین أعمالاً * الّذین ضلّ سعیهم فی الحیوه الدّنیا و هم یحسبون أنّهم یحسنون صنعاً».(3)

7 - ظلم به نفس؛ «قالا ربّنا ظلمنا أنفسنا و إن لم تغفر لنا و ترحمنا لنکوننّ من الخاسرین».(4)

8 - کفر به آخرت؛ «إنّ الّذین لا یؤمنون بالاخره زیّنّا لهم أعمالهم فهم یعمهون * أولئک الّذین لهم سوء العذاب و هم فی الاخره هم الأخسرون».(5)

258 - قطع پیوندها و روابط در قیامت

از نظر قرآن کریم روز قیامت روزی است که رابطه ی انسان با تمامی اسباب مادی و طبیعی که در دنیا برای او سودمند بود، قطع می شود. از جمله:

* - ثروت و فرزندان؛ «و لا ینفع مال و لا بنون الاّ من أتی اللّه بقلب سلیم».(6)

ص:225

1- 848. نحل / 107 - 109.
2- 849. حج / 11.
3- 850. کهف / 103 - 104.
4- 851. اعراف / 23.
5- 852. نمل / 4 - 5.
6- 853. شعراء / 88.

* - دوستی و رفاقت؛ «یوم لا یُغنی مولی عن مولی شیئاً و لا هم ینصرون». (1)

* - مکر و حیله؛ «یوم لا یغنی عنهم کیدهم شیئاً و لا هم ینصرون». (2)

* - شفاعت و وساطت؛ «لا تغن عنّی شفاعتهم شیئاً». (3)

* - اقوام و خویشان؛ «فلن تنفعکم أرحامکم». (4)

* - زبان؛ «الیوم نختم علی أفواههم». (5)

* - عذرخواهی؛ «لا یؤذن لهم فیعتذرون». (6)

* - قدرت و توانایی؛ «هلک عنّی سلطانیه». (7)

259 - قیامت و به یاد هیچ شخص نبودن

«لکل امری ء منهم یومئذ شأن یغنیه» (8)

یکی از خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله از آن حضرت سؤال کرد: آیا در قیامت انسان به یاد دوست صمیمی اش می افتد؟ پیامبرصلی الله علیه وآله در جواب فرمود: سه موقف است که هیچ کس به یاد کسی نمی افتد:

الف - پای میزان اعمال؛ تا ببیند میزان اعمالش سنگین است یا سبک.

ب - بر صراط؛ تا ببیند از آن می گذرد یا نه.

ج - هنگام دادن نامه ی اعمال به دست انسان ها؛ تا ببیند آن را به دست راستش می دهند

1- 854. دخان / 41.
2- 855. طور / 46.
3- 856. یس / 23.
4- 857. ممتحنه / 3.
5- 858. یس / 65.

6- 859. روم / 57.
7- 860. حاقه / 29.
8- 861. عبس / 37.

یا چپ. در این سه موقع کسی به فکر کسی نیست؛ نه دوست صمیمی و نه یار مهربان و نه خویشاوندان و نه علاقه مندان مخلص و نه فرزندان و نه پدر و مادر. همان گونه که خداوند متعال می فرماید: «لکل امری ء منهم یومئذ شأن یغنیه»؛ آن روز هر کدام از آن ها به خود مشغول است. (1)

260 - سر نام گذاری قیامت به «یوم الفصل»

«هذا یوم الفصل الّذی کنتم به تکذّبون» (2)

یکی از اسامی قیامت «یوم الفصل» است که با تعبیرات مختلفی در قرآن آمده است:

الف - روز فصل میقات همه ی انسان هاست؛ «انّ یوم الفصل کان میقاتاً». (3)

ب - همه را در آن روز فصل جمع می کنیم؛ «هذا یوم الفصل جمعناکم و الأولین». (4)

ج - روز فصل قابل درک و وصف نیست؛ «و ما أدریک ما یوم الفصل». (5)

کلمه ی «فصل» به معنای جداسازی میان دو چیز است و سبب نام گذاری روز قیامت به روز فصل این است که آن روز، روز جدا شدن حق از باطل است، روزی که به حکم خدا میان حق و باطل یا میان مجرم و متقی جدایی می افتد و هر یک از دیگری متمایز می شود چنان که در جای دیگر فرمود: «و امتازوا الیوم أیّها المجرمون». (6)

ص:227

1- 862. تفسیر برهان / ج 4 / ص 429 ؛ پیام قرآن / ج 5 / ص 107.
2- 863. صافات / 21.
3- 864. نبأ / 17.
4- 865. مرسلات / 38.
5- 866. مرسلات / 14.
6- 867. یس / 59 ؛ المیزان / ج 17 / ص 130.

261 - سرّ نام گذاری قیامت به «یوم التلاق»

«لینذر یوم التّلاق»(1)

منظور از «یوم التلاق» روز قیامت است. زیرا در آن روز انسان ها یا خداوند را ملاقات می کنند یا یکدیگر را، یا ظالم و مظلوم به همدیگر می رسند. احتمال دوم یعنی دیدار خالق و مخلوق را آیاتی تأیید می کند؛ «انّهم ملاقوا ربّهم»(2)و «یا أیّها الأنسان انّک کادح إلی ربک کدحاً فملاقیه».(3)

معنای لقا این است که در آن روز تمامی اسباب و وسایطی که مردم را در دنیا به خود مشغول می کرد،از کار می افتند و در آن روز حقیقت فاش می شود، چنان که آیه ی شریفه ی «یوم هم بارزون لا یخفی علی اللّه منهم شی ء»(4)، کلمه ی «یوم التلاق» را تفسیر می کند که یوم التلاق روزی است که باطن مردم ظاهر می شود.

معنای بروز مردم برای خدا این نیست که خداوند در دنیا از باطن مردم خبر نداشت، بلکه مردم به دلیل اشتغال به اسباب موهوم، از معرفت پروردگارشان محجوب بودند و متوجه نبودند که ملک خدا بر آن ها احاطه دارد و تنها حاکم بر آنان خداوند است. روز قیامت به دلیل از کار افتادن آن اسباب موهوم این معانی بر ایشان بروز می کند.(5)

262 - تسمیه ی قیامت به «طامّه کبری»

«فاذا جاءت الطامّه الکبری»(6)

مرحوم طبرسی قدس سره می گوید: کلمه ی «طامّه» به معنای عالیه و غالبه است. وقتی گفته

1- 868. غافر / 15.
2- 869. هود / 29.
3- 870. انشقاق / 6.
4- 871. غافر / 16.
5- 872. المیزان / ج 17 / ص 318.
6- 873. نازعات / 34.

می شود این اطمّ از آن است؛ یعنی این از آن عالی تر است. «و طمّ الطائر الشّجرةَ»، یعنی پرنده بر بالای درخت پرواز کرد و هر بلایی را که انسان ها از دفع آن عاجز باشند، طامه می گویند. از این رو به قیامت، طامّه ی کبری گفته شده است. چون قیامت از هر داهیه ی دیگری بالاتر است و بر آن غالب است.از اطلاق این وصف روشن می شود که هیچ داهیه و واقعه ای بزرگ تر از آن نیست.(1)

263 - سرّ اخفای زمان قیامت

«انّ السّاعه ءاتیه أکاد أخفیها»(2)

اطلاق اخفا نشانه ی آن است که مراد اخفای به تمام معناست؛ یعنی آن را پنهان و مکتوم نگه می دارم و به هیچ وجه احدی را از آن آگاه نکنم تا وقتی که ناگهانی واقع می گردد. همچنان که صریحاً فرمود: «لا تأتیکم الاّ بغته»(3). ممکن است معنای جمله ی «نزدیک است پنهانش بدارم» این باشد که نزدیک است از آن خبر ندهم تا مخلصین از غیر مخلصین جدا شده و شناخته شوند. چون بیشتر مردم خداوند را به امید ثواب یا ترس از عقاب عبادت می کنند، در حالی که درست ترین عمل، عملی است که به قصد قربت و فقط برای رضایت خدا انجام بگیرد و با پنهان داشتن روز قیامت این تمیز به خوبی صورت می گیرد و روشن می شود چه کسی خدا را به حقیقت بندگی کرده و چه کسی از روی طمع بهشت یا ترس از جهنم عبادت کرده است.

بعضی گفته اند: معنای جمله این است که «نزدیک است حتی از خودم هم مخفی

ص:229

1- 874. المیزان / ج 20 / ص 191.
2- 875. طه / 15.
3- 876. اعراف / 187.

بدارم» و این تعبیر، کنایه از شدت کتمان و مبالغه در آن است. چون انسان ها هم وقتی بخواهند سرّی را کتمان کنند و در کتمان آن مبالغه کنند، می گویند: «نزدیک است که از خودم هم پنهانش بدارم تا چه رسد به دیگران».(1)

264 - آرزوی بازگشت

انسان تا در دنیاست، باور نمی کند که دست او خالی است و زاد و توشه ی سفر را که تقوا و عمل صالح است، تهیه نمی کند، با این که قرآن کریم امر به برداشتن زاد و توشه کرده است؛ «تزوّدوا فإنّ خیر الزّاد التّقوی»(2). از این رو، وقتی در آستانه ی مرگ قرار می گیرد و پرده کنار می رود، تقاضا و آرزوی برگشت می کند:

الف - آرزوی برگشت برای انجام عمل صالح؛ «حتّی إذا جاء أحدهم الموت قال ربّ ارجعون لعلّی أعمل صالحاً».(3)

ب - آرزوی برگشت برای صالح شدن؛ «و أنفقوا ممّا رزقناکم من قبل أن یأتی أحدکم الموت فیقول ربّ لولا أخّرتنی إلی أجل قریب فأصّدّق وأکن من الصّالحین»(4). این، سخنی است که هر انسان مجرمی به هنگام گرفتاری در عذاب برای نجات خود می گوید، اما وقتی که نجات پیدا کرد، باز به کارهای زشت خود ادامه می دهد.

قرآن کریم می فرماید: گروهی هنگام مشاهده ی عذاب الهی در قیامت تقاضای برگشت می کنند و اگر برگردند، به همان روش خود ادامه می دهند؛ «و لو تری إذ وقفوا

1- 877. تفسیر کبیرج 22 / ص 20 ؛ المیزان / ج 14 / ص 142.
2- 878. بقره / 197.
3- 879. مؤمنون / 99.
4- 880. منافقون / 10.

علی النّار ... و لو ردّوا لَعادوا لما نُهوا عنه».(1)

روح انسان

265 - بقای روح

«کلّ نفس ذائقه الموت»(2)

از این آیه ی شریفه که می گوید: «هر انسانی چشنده ی مرگ است»، استفاده می شود که مرگ مربوط به جسم انسان است، نه اصل انسان که نفس و روح اوست. زیرا چشیدن مرگ مستلزم وجود حقیقتی زنده است تا مرگ را در کام خود بچشد.(3)

266 - معنای نفس

«کلّ نفس ذائقه الموت»(4)

کلمه ی نفس در اصل به معنای خود انسان و نفس شی ء به معنای خود شی ء است. بنا بر این، اگر این کلمه به چیزی اضافه نشود، هیچ معنایی ندارد و منظور از آن تأکید لفظی است، «جائنی زید نفسه» یا منظور تأکید معناست؛ «جائنی نفس زید»، لیکن بعداً از معنای اصلی خود منتقل شده به معنای «انسانی که موجودی مرکب از جسم و روح

ص:231

1- 881. انعام / 28.
2- 882. آل عمران / 185.
3- 883. تفسیر کبیر / ج 9 / ص 125.
4- 884. انبیاء / 35.

است»، و جداگانه نیز بدون اضافه هم استعمال می شود. مانند: «هو الّذی خلقکم من نفس واحده» و «من قتل نفساً بغیر نفس»(1). و دو معنای پیش گفته در آیه ی «کلّ نفس تجادل عن نفسها» استعمال شده است، چون نفس اولی به معنای «انسان» و دومی به معنای مضاف الیه است و معنایش این است که هر کسی از خودش دفاع می کند. آن گاه همین کلمه را در روح انسانی استعمال کرده اند. چون آن چه مایه ی تشخّص انسانی است، علم و حیات و قدرت است که آن هم به روح انسان قوام دارد.(2)

267 - روح، حقیقت انسان

«فالیوم ننجّیک ببدنک لتکون لمن خلفک ءایه ...»(3)

از این که خداوند می گوید: ما تو را به بدنت نجات می دهیم، دلالت بر آن دارد که فرعون چیزی افزون بر بدنش دارد که بدن بر اثر فراگیری عذاب، آن را از دست داده و این، همان نفس آدمی است که «روح» نیز نامیده می شود و توسط خداوند قبض می شود؛ «اللّه یتوفّی الأنفس حین موتها».(4)

بدن ابزاری است که نفس به وسیله ی آن، کارهای مادی خود را انجام می دهد و چون نفس و بدن با یکدیگر متّحدند، بدن را به نام نفس می نامند، وگرنه اسمای اشخاص در حقیقت اسم نفوس آن هاست، نه بدن هایشان. زیرا بدن همواره در معرض تغییر و تبدیل طبیعی است و لحظه به لحظه دگرگون می شود تا جایی که به کلّی بدن دیگری تحقق می یابد و در این صورت، اگر زید اسم همان بدنی باشد که مادر (زید) زاییده است،

1- 885. مائده / 32.
2- 886. المیزان / ج 14 / ص 285.
3- 887. یونس / 92.
4- 888. نور / 42.

قطعاً وقتی هشتاد ساله می شود، غیر از اوست و این اسم، اسم شخص دیگری خواهد بود و در این صورت، نمی توان به شخصی که به پیری رسیده است، در برابر کاری که در جوانی کرده، پاداش یا کیفر داد. زیرا در این فرض، اطاعت و معصیت را دیگری انجام داده است.

این دلیل و امثال آن، شواهدی قطعی هستند بر این که انسانیت انسان به واسطه ی نفس اوست، نه بدن.(1)

268 - مغایرت روح با بدن و بقای روح

«اللّه یتوفّی الأنفس حین موتها و الّتی لم تمت فی منامها فیمسک الّتی قضی علیها الموت و یرسل الأخری»(2)

از این آیه ی شریفه نکاتی استفاده می شود:

الف - «توفّی» به معنای گرفتن همه جانبه ی حق است و منظور از «انفس» در این آیه به قرینه «یتوفّی» ارواح است. این مطلب با ضمیمه ی آنچه در ذیل آیه آمده است که خداوند پس از آن که ارواح را در حال خواب می گیرد، بعضی را نگاه داشته و به بدن برنمی گرداند (می میراند) و بعضی را رها کرده و به بدن می فرستد، نشانه ی مغایرت روح با بدن است.

ب - انسان موجودی است مرکب از روح و جسم که به هنگام مرگ، خداوند این رابطه را قطع می کند و روح را به عالم ارواح می برد، اما نه آن چنان که رابطه به طور کلی قطع شود، بنا بر این، روح نسبت به بدن دارای سه حالت است:

* - ارتباط تام (حالت حیات و بیداری).

1- 889. المیزان / ج 10 / ص 118.
2- 890. زمر / 42.

* - ارتباط ناقص (حالت خواب).

* - قطع ارتباطِ کامل (حالت مرگ).

ج - خواب چهره ی ضعیفی از مرگ است و مرگ نمونه ی کاملی از خواب.

د - خواب از دلایل استقلال روح است، مخصوصاً هنگامی که با رؤیا، به ویژه رؤیاهای صادقه همراه باشد، این معنا روشن تر می شود.

ه - توجه به این حقیقت که انسان همه شب به هنگام خواب در آستانه ی مرگ قرار می گیرد، درس عبرتی است که اگر مردم در آن بیاندیشند، برای بیداری آنان کافی است.(1)

269 - شبهه هایی پیرامون معاد و پاسخ آن ها

قرآن کریم شبهه هایی را در باره ی معاد بیان کرده و به آن ها پاسخ می دهد. در این زمینه به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

الف - پس از آن که انسان از دنیا رفت و بدنش پوسید و به خاک مبدل شد، چگونه دوباره زنده می شود؛ «ءإذا کنّا تراباً ءإنّا لفی خلق جدید»؟(2)

در پاسخ می فرماید: مادّه ی اوّلیه ی شما خاک است، همان گونه که نخست شما را از خاک آفریدیم و پس از پیمودن مراحلی از وجود، به انسان تبدیل کردیم، در قیامت نیز این گونه شما را خلق می کنیم؛ «یا أیّها النّاس إن کنتم فی ریب من البعث فانّا خلقناکم من تراب ثم من علقه ثم من مضغه مخلقه و غیر مخلقه».(3)

ب - چگونه ممکن است که معدوم مطلق دوباره لباس وجود بر تن کند؟ در پاسخ

1- 891. المیزان / ج 1 / ص 355 ؛ نمونه / ج 19 / ص 478.
2- 892. رعد / 5.
3- 893. حج / 5.

می فرماید: همان گونه که در آغاز خلقت نبود و سپس بود شد، در قیامت نیز چنین خواهد شد؛ «و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم * قل یحییها الّذی أنشأها أوّل مرّه و هو بکلّ خلق علیم».(1)

ج - با مرگ انسان، ذات او نابود می شود و بدون آن، چگونه دوباره تحقق می یابد؟ در پاسخ می فرماید: انسان از دو بُعد تشکیل یافته است، بدن و روح. مرگ سبب انفکاک آن دو از هم گشته و مایه ی پوسیدن و نابودی بدن می گردد، لیکن روح که حقیقت بشر است، به وسیله ی مأموران الهی قبض شده و نگهداری می گردد و روز قیامت پس از آفرینش بدنِ جدید، روح به آن افاضه می شود و حیاتی دیگر می یابد؛ «و قالوا ءإذا ضللنا فی الأرض ءإنّا لفی خلق جدید بل هم بلقاء ربّهم کافرون * قل یتوفّیکم ملک الموت الّذی وکّل بکم ثمّ إلی ربّکم ترجعون».(2)

270 - عوامل انحراف از عدالت

از نظر قرآن کریم عوامل مختلفی برای انحراف از مرز عدالت وجود دارد:

الف - حبّ ذات و علاقه ها و روابط؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا کونوا قوّامین بالقسط شهداء للّه و لو علی أنفسکم أو الوالدین و الأقربین ان یکن غنیاً أو فقیراً فاللّه أولی بهما»(3)، این آیه ی شریفه به علاقه های خطرناک اشاره می کند که مبادا آن دوستی ها و مسایل عاطفی و فامیلی شما را از مرز عدالت خارج کند.

ب - ناراحتی های انسان از افراد یا گروه ها؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا کونوا قوامین للّه

1- 894. یس / 78 - 79.
2- 895. سجده / 11 ؛ المیزان / ج 11 / ص 298.
3- 896. نساء / 135.

شهداء بالقسط و لا يجرمنّكم شنأن قوم على ألاّ تعدلوا أعدلوا هو أقرب للتّقوى».(1)

ج - رِشوه؛ «و لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل و تُدلوا بها إلى الحكّام لتأكلوا فريقاً من أموال النّاس بالإثم و أنتم تعلمون».(2)

271 - انذار در باره ی مبدأ و معاد

یکی از اوصاف برجسته ی پیامبران، به ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، انذار و ترساندن مردم درباره ی مبدأ و معاد است؛

الف - مبدأ (توحید)؛ «إنّ انذروا انّه لا إله إلاّ أنا فاتّقون».(3)

ب - معاد؛ «و أنذرهم یوم الازفه»،(4)«و أنذر النّاس یوم یأتیهم العذاب».(5)

انذار نسبت به خداوندی که به اندازه ی «مثقال ذره» چیزی از علم او مخفی نیست؛ «لا یعزب عنه مثقال ذرّه»،(6)و انذار نسبت به قیامتی که به اندازه ی «مثقال ذره» اعمال خیر و شرّ انسان محاسبه می شود؛ «فمن یعمل مثقال ذرّه خیراً یره و من یعمل مثقال ذرّه شرّاً یره».(7)ایمان به چنین مبدأ و معادی، می تواند انسان را از هر گونه گمراهی نجات دهد.

1- 897. مائده / 8.
2- 898. بقره / 188.
3- 899. نحل / 2.
4- 900. غافر / 18.
5- 901. ابراهیم / 44.
6- 902. سبأ / 3.
7- 903. زلزال / 7 - 8.

اوصاف قیامت

ی معنای لقاء اللّٰه

ی عظمت قیامت و کوتاهی عمر دنیا

ی نزدیک بودن قیامت

ی سرنوشت کوه ها در قیامت

ی قیامت روز غبن

ی قیامت روز حسرت ......

* * *

پاداش و کیفر در قیامت

ی در گرو بودن اعمال در قیامت

ی انسان مسئول عمل خویش

ی قیامت و نتایج تلاش در دنیا

ی قیامت و حشر حیوان گونه ی انسان ها ....

* * *

حسابرسی در قیامت

ی شباهت محکمه ی وجدان به محکمه ی قیامت

ی کارنامه ی عجیب اعمال آدمی

ی شهادت اعضا و جوارح در قیامت

ی سؤال از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام

ی اهل بیت علیهم السلام میزان اعمال .....

ص:237

272 - معنای لقاء اللّه

سؤال: آیات قرآن کریم در باره ی رؤیت الهی بر دو نوع است: برخی از آیات رؤیت الهی را نفی و بعضی آن را اثبات می کند. مانند: «لن ترانی »،(1) و نیز «لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار»،(2)«ما کذب الفؤاد ما رأی»،(3)«من کان یرجوا لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعباده ربّه أحداً»،(4)جمع میان این آیات چگونه است؟

پاسخ: رؤیت جسمانی مستحیل است و مقام رفیع پیامبری چون حضرت موسی علیه السلام مانع درخواست چنین رؤیتی است، بلکه منظور حضرت، راه یافتن به قطعی ترین و روشن ترین مرحله ی علم است و تعبیر به رؤیت برای افاده ی مبالغه در روشنی و قاطعیت آن است. به تعبیر دیگر، منظور علم حضوری است همان گونه که انسان خود را می یابد، خداوند آن قدر روشن است که او را می یابد.(5)

1- 904. اعراف / 142.
2- 905. انعام / 103.
3- 906. نجم / 11.
4- 907. کهف / 110.
5- 908. المیزان / ج 8 / ص 241.

273 - عظمت قیامت و کوتاهی عمر دنیا

عظمت روز قیامت چنان است که زندگانی پیش از آن بسیار کوتاه جلوه می کند. در این زمینه به موارد زیر توجه فرمایید:

الف - روزی که انسان ها محشور می شوند، گویا جز ساعتی از روز را (در دنیا یا برزخ) نمانده اند؛ «و یوم یحشرهم کأن لم یلبثوا الاّ ساعه من النّهار».(1)

ب - گویا در دنیا یا برزخ شبی یا صبحی بیشتر نبوده اند؛ «لم یلبثوا الاّ عشیّه أو ضحیها».(2)

ج - گمان می کنید جز مدت کمی قبل از قیامت نبوده اید؛ «و تظنّون ان لبثتم الاّ قلیلاً»،(3)گمان می کنید جز ده روز بیشتر نبوده اید؛ «إن لبثتم الاّ عشراً».(4)

د - فکر می کنید یک روز یا پاره ای از روز در دنیا یا برزخ بوده اید؛ «لبثنا یوماً أو بعض یوم».(5)

274 - نمونه ای از قیامت

«اقتربت السّاعه و انشقّ القمر»(6)

مشرکان نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمدند و گفتند: اگر تو پیامبر خدا هستی و در ادّعایت صداقت داری، ماه را برای ما دو نیم کن. حضرت فرمود: در این صورت ایمان می آورید؟ گفتند: آری. از این رو، پیامبر از خداوند تقاضا کرد و ماه دو نیم گشت، آنگاه حضرت آنان را صدا زد و فرمود: ببینید.

1- 909. یونس / 45.
2- 910. نازعات / 46.
3- 911. اسراء / 52.
4- 912. طه / 103.
5- 913. مؤمنون / 112 ؛ نور / ج 5 / ص 205.

6- 914. قمر / 1.

نکته ی قابل توجه این که شکافتن ماه، دلیلی است بر امکان به هم ریختن کواکب و نمونه ی کوچکی است از حوادث عظیمی که در آستانه ی رستاخیز در این جهان رخ می دهد؛ زیرا تمامی نظام کیهانی در هم می ریزد و عالمی نو به جای آن ها ایجاد می شود.

275 - سرّ تعبیر به مَساق

«إلی ربّک یومئذ المساق»(1)

کلمه ی «مساق» مصدر میمی است که معنای مصدر «سوق» را می دهد و مراد از این که در قیامت یا در روز مرگ، سوق به سوی خدای تعالی است، این است که بازگشت به سوی اوست و سر تعبیر به «مساق» آن است که آدمی در این بازگشت اختیاری از خود ندارد، مانند حیوانی که دیگری او را می راند. پس او به حکمِ «الی ربّک یومئذ المساق» از روز مرگش به سوی پروردگارش رانده می شود تا به حکمِ «الی ربّک یومئذ المستقر» در قیامت بر او وارد شود.(2)

276 - نزدیک بودن قیامت

«اقتربت السّاعه و انشقّ القمر»

بر اساس این آیه ی شریفه قیامت نزدیک است، گرچه در مقیاس عمر دنیا ممکن است هزاران سال طول بکشد، اما با توجه به مجموع عمر این جهان از یک سو، و این که تمام عمر دنیا در برابر قیامت لحظه ی زودگذری بیش نیست، منظور از این تعبیر روشن می شود.(3)

1- 915. قیامت / 30.
2- 916. المیزان / ج 20 / ص 113.
3- 917. نمونه / ج 23 / ص 8.

277 - یاد قیامت عاملی برای برگزیده شدن

«إنّا أخلصناهم بخالصه ذکری الدّار»(1)

از آیه ی فوق استفاده می شود که تنها سبب اخلاص، یاد قیامت است. حرف «باء» در «بخالصه» مفید سببیت است، چنانکه متقابلاً تنها سبب برای گمراهی از راه خدا و عصیان کردن، فراموشی قیامت است؛ «.... إنّ الّذین یضلّون عن سبیل اللّه لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب».(2)

278 - قیامت و حیات مطلق

«یا لیتنی قدّمت لحیاتی»(3)

از این که قرآن کریم به طور مطلق و بدون قید کلمه ی «حیات» را ذکر کرده است، روشن می شود که حیات واقعی و زندگی حقیقی فقط در قیامت است. از این رو قرآن کریم می فرماید: «و إنّ الدّار الاخره لَهِیَ الحیَوان».(4)

279 - سرنوشت کوه ها در قیامت

از جمع بندی آیات مختلف قرآن در باره ی سرنوشت کوه ها در قیامت، بر می آید که کوه ها مراحلی را طی می کند:

1- 918. ص / 46.
2- 919. ص / 26 ؛ المیزان / ج 17 / ص 211.
3- 920. فجر / 24.
4- 921. عنکبوت / 64 ؛ تفسیر کبیر / ج 31 / ص 176.

الف - نخست کوه ها به حرکت درمی آید؛ «و تسیر الجبال سیراً».(1)

ب - سپس از جا کنده شده و سخت درهم کوفته خواهد می شود؛ «و حملت الأرض و الجبال فدکتّا دکّه واحده».(2)

ج - آنگاه به صورت توده ای از شن های متراکم درمی آید؛ «و کانت الجبال کثیباً مهیلاً».(3)

د - به شکل پشم زده شده درمی آید که با تند باد حرکت می کند؛ «و تکون الجبال کالعهن المنفوش».(4)

ه - سپس به صورت گرد و غبار درمی آید که در فضا پراکنده می شود؛ «و بسّت الجبال بسّاً * فکانت هباء منبثّاً».(5)

و - سرانجام کوه ها از صفحه ی زمین برچیده می شود و زمین هموار می گردد؛ «و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربّی نسفاً * فیذرها قاعاً صفصفاً»(6) و فقط اثری از آن باقی می ماند و چون «سرابی» از دور نمایان می گردد.(7)

280 - قیامت روز کشف حقایق

«لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید»(8)

روز قیامت پرده از جلوی چشم انسان کنار می رود و حقایق کشف می شود. پس، آن چه

ص:243

1- 922. طور / 10.
2- 923. حاقّه / 14.
3- 924. مزمّل / 14.
4- 925. قارعه / 5.
5- 926. واقعه / 5 - 6.
6- 927. طه / 105 - 106.
7- 928. نمونه / ج 26 / ص 34.
8- 929. ق / 22.

خداوند برای انسان در قیامت تهیه دیده است، آغاز آن از دنیاست، فقط او چشم بصیرت ندارد تا حقایق را مشاهده کند؛ از تعابیری چون غفلت و غطاء و حدید برمی آید که حقایقی در این عالم هست و انسان از رؤیت آن ها ناتوان است. زیرا غفلت همان عدم توجه است و کاربرد آن هنگامی صحیح است که حقیقتی در میان باشد و نیز غطاء به معنای پرده استت که چیزی را پوشانده است و همچنین تیزبینی در جایی است که انسان بخواهد دیدنی بسیار دقیقی را مشاهده کند.(1)

281 - سختی قیامت و نپذیرفته شدن فدیه

وضع انسان در قیامت به گونه ای سخت و سنگین است که حاضر است تمام زمین و آنچه را در آن است بدهد، اما پذیرفته نمی شود. این معنا با تعبیرها مختلفی آمده است.

الف - ستمگران حاضرند تمام آنچه را در زمین است، فدیه بدهند، اما فایده ندارد؛ «و لو أنّ لکلّ نفس ظلمت ما فی الأرض لافتدت به».(2)

ب - اگر دوبرابر آنچه را در زمین است بدهند، فایده ندارد؛ «ما فی الأرض جمیعاً و مثله معه لافتدوا به».(3)

ج - اگر زمین پر از طلا باشد و کفار بخواهند فدیه بدهند، سودی ندارد؛ «إنّ الّذین کفروا و ماتوا و هم کفّار فلن یقبل من أحدهم ملأ الأرض ذهباً و لو افتدی به».(4)

د - مجرم و تبهکار دوست دارد در آن روز، فرزندان و همسر و برادر و قبیله اش و همه ی مردم روی زمین را فدیه بدهد تا نجات یابد، اما سودی ندارد؛ «یبصّرونهم یودّ المجرم

1- 930. المیزان / ج 18 / ص 380.
2- 931. یونس / 54.
3- 932. زمر / 47.
4- 933. آل عمران / 91.

لو یفتدی من عذابٍ یومئذ ببنیه * و صاحبته و أخیه * و فصیلته الّتی تؤویه * و من الأرض جمیعاً ثمّ ینجیه».(1)

282 - سختی روز قیامت

«و إذا العشار عطّلت»(2)

«عشار» جمع «عشراء» در اصل به معنای شتر ماده ی بارداری است که ده ماه از حمل او گذشته است. بدین جهت آن را «عشراء» می نامند، تا وقتی که بزاید و گاهی پس از زاییدن هم، آن را «عشراء» بخوانند.

در آن روز که این آیه نازل شد، چنین شتری با ارزش ترین اموال عرب محسوب می شد. خداوند در این آیه به طور کنایه می فرماید: شدت هول و وحشت قیامت به اندازه ای است که هر انسانی، نفیس ترین اموال خویش را که در دنیا بر سر آن با دیگران می جنگید، رها می کند و این اموال تعطیل می ماند و کسی نیست که از آن ها استفاده کند. زیرا مردم آن روز چنان به خود مشغولند که از هیچ چیز دیگری یاد نمی کنند؛ «لکلّ امری ء منهم یومئذ شأن یغنیه».(3)

283 - شدت سختی قیامت

«و أنذرهم یوم الازفه إذ القلوب لدی الحناجر کاظمین ما للظالمین من حمیم

و لا شفیع یطاع»(4)

در این آیه خداوند بعضی از اوصاف قیامت را بیان می کند؛ نخست به پیامبر می گوید:

1- 934. معارج / 12 - 14 ؛ نور / ج 5 / ص 213.
2- 935. تکویر / 4.
3- 936. عبس / 37 ؛ المیزان / ج 20 / ص 213.
4- 937. غافر / 18.

آن ها را از روز نزدیک بترسان؛ «و أنذرهم یوم الازفه». «آزفه» در لغت به معنای نزدیک است و چه نامگذاری عجیبی است و به جای «یوم القیامه» «یوم الازفه» بیان شده است، تا بی خبران نگویند هنوز تا قیامت زمان بسیار زیادی است، فکر خود را مشغول قیامت نکنید که وعده ای است نسیه.

اگر درست بنگریم مجموعاً عمر دنیا در برابر عمر قیامت لحظه ی زودگذری بیش نیست و چون در باره ی برپایی آن، هیچ تاریخی از سوی خداوند اعلام نشده است، باید همیشه آماده ی استقبال از آن بود.

دومین توصیف این که: در آن روز از شدت هول و ترس، دل ها به گلوگاه می رسد؛ «إذالقلوب لدی الحناجر»، به هنگامی که انسان در تنگناهای سخت قرار می گیرد، احساس می کند که گویا قلبش از جا کنده می شود، گویا می خواهد از حنجره اش بیرون بپرد، عرب از این حالت به «بلغت القلوب الحناجر» تعبیر می کند و شاید معادل آن در فارسی این باشد که می گوییم: «جانش به لب رسید»؛ وگرنه روشن است که قلب به معنای مرکز پخش خون، هرگز از جای خود حرکت نمی کند و به گلوگاه نمی رسد و نیز ممکن است که قلب کنایه از جان باشد؛ یعنی جانش به گلوگاه رسیده بود، گویا روحش از بدنش تدریجاً خارج شده و تنها کمی از آن باقی مانده است.

در توصیف سوم می گوید: وجود آن ها مملوّ از غم و اندوه می شود، اما توانایی اظهار آن را ندارند. «کاظمین»؛ کاظم از ماده ی «کظم» در اصل به معنای بستن دهان مَشکی است که پر از آب باشد، سپس در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می شوند، اما به دلایل مختلفی آن را اظهار نمی دارند، اطلاق شده است. اگر انسان گرفتار اندوه و غم جانکاه شود، اما بتواند فریاد برآورد، ممکن است کمی آرام بگیرد، لیکن افسوس که در

آنجا حتی جای فریاد و نعره زدن نیست.

چهارمین توصیف این که برای ستمکاران دوستی وجود ندارد؛ «و ما للظّالمین من حمیم».

در پنجمین توصیف می فرماید: و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود؛ «و لا شفیع یطاع».(1)

284 - قیامت روز قطع روابط اعتباری

«و لا تخزنی یوم یبعثون * یوم لا ینفع مال و لا بنون * إلاّ من

أتی اللّه بقلب سلیم»(2)

در آیه ی فوق، سود داشتن مال و فرزندان در روز قیامت به طور کلی نفی شده است. زیرا رابطه ی مال و فرزندان در دنیا ملاک در یاری و کمک طرفینی است، رابطه ای است وهمی و خیالی، که تنها در نظام اجتماعی بشر معتبر شمرده شده، در خارج از ظرف اجتماع دنیا هیچ اثری ندارد.

روز قیامت که روز کشف حقایق و جدا شدن آن ها از موهومات است، و روزی است که اسباب اعتباری از سببیت می افتد و فرزند به عنوان فرزندیش و خویشاوند به عنوان قرابتش نیز از اعتبار می افتد؛ «و لقد جئتمونا فردی کما خلقناکم أوّل مرّه»؛(3) امروز تک تک نزد ما آمدید، درست همان گونه که در خلقت، شما را تک تک آفریدیم.(4)

1- 938. نمونه / ج 20 / ص 63.
2- 939. شعراء / 87 - 89.
3- 940. انعام / 94.
4- 941. المیزان / ج 15 / ص 313.

285 - اخوت ظاهری و باطنی

اخوت و برادری دو قسم است:

1 - اخوت ظاهری و صوری که در روز قیامت این اخوت از بین می رود و نتیجه بخش نخواهد بود؛ «یوم یفرّ المرء من أخیه». (1)

2 - اخوت واقعی و ایمانی که خداوند مؤمنان را برادر یکدیگر می داند؛ «إنّما المؤمنون إخوه» (2) و «فأصبحتم بنعمته إخوانا»، (3) و این برادری و اخوت ایمانی در قیامت محفوظ است؛ «اخواناً علی سرر متقابلین». (4)

286 - بهره بردن پرهیزکاران از دوستی در قیامت

روز قیامت هیچ نوع دوستی وجود ندارد؛ «یوم لا بیع فیه و لا خلال»، (5) و این مطلب منافاتی با اثبات دوستی برای متقین ندارد؛ «الأخلاّء یومئذ بعضهم لبعض عدوّ الاّ المتّقین» (6). زیرا نسبت میان این دو آیه، عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی آن دوستی که رنگ تقوا نداشته باشد، در قیامت منتفی است، اما پیوندی که صبغه ی الهی داشته باشد، در قیامت سودمند است. پس، انکار دوستی به طور مطلق و اثبات بعضی از اقسام آن در این آیه، نظیر انکار شفاعت به طور مطلق در آیه ی «و لا خلّه و لا شفاعه»، (7) و اثبات برخی از اقسام آن است که شفاعت به اذن خداست؛ «و لا یملک الّذین یدعون من دونه الشّفاعه الاّ من شهد بالحق و هم یعلمون». (8)

1- 942. عبس / 34.
2- 943. حجرات / 10.
3- 944. آل عمران / 103.
4- 945. حجر / 47 ؛ کشف الاسرار / ج 3 / ص 667.
5- 946. ابراهیم / 31.
6- 947. زخرف / 67.
7- 948. بقره / 254.
8- 949. زخرف / 86 ؛ المیزان / ج 12 / ص 58.

«لینذر یوم التّلاق * یوم هم برزون لا یخفی علی اللّه منهم شی ء»(1)

آیه ی فوق دلالت دارد که روز قیامت روز ملاقات کردن مردم با یکدیگر است که در آن روز همه ی مردم آشکار می شوند و چیزی از آن ها بر خدا مخفی نمی ماند. روزی است که تمام پرده ها و حجاب ها کنار می رود. از یک سو موانع مادی چون کوه ها برچیده می شود، و زمین به صورت هموار و بدون پستی و بلندی درمی آید؛ «قاعاً صفصفاً».(2)

از سوی دیگر، همه ی انسان ها از درون قبرها سربرمی دارند و خارج می شوند؛ «یوم یخرجون من الأجداث سراعاً» (3) و زمین آنچه را دارد بیرون می فرستد؛ «و أخرجت الأرض أثقالها»(4) و نامه های اعمال گشوده می شود و محتوای آن آشکار می گردد؛ «و إذا الصّحف نشرت»(5) و اعمالی که انسان از پیش فرستاده، در برابر او مجسّم می شود؛ «یوم ینظر المرء ماقدّمت یداه»(6)و مسایلی را که انسان اصرار در اخفای آن ها داشت، ظاهر می گردد؛ «بل بدالهم ما کانوا یخفون من قبل»(7)و اعضای پیکر انسان و حتی زمینی که روی آن اعمالی انجام داده، به افشاگری برمی خیزد و حقایق را بازگو می کند؛ «یومئذ تحدّث أخبارها».(8)

خلاصه تمام انسان ها با تمام وجود و تمام هستی و هویت خویش در آن صحنه ی عظیم ظاهر می شوند و هیچ چیز مکتوم نمی ماند؛ «و برزوا للّه جمیعاً».(9)

ص:249

1- 950. غافر / 15 - 16.
2- 951. طه / 106.
3- 952. معارج / 43.
4- 953. زلزال / 2.
5- 954. تکویر / 10.
6- 955. نبأ / 40.
7- 956. انعام / 28.
8- 957. زلزال / 4.
9- 958. ابراهیم / 21.

برای این که بدانیم در آنجا چه غوغایی برپا می شود، کافی است فکر کنیم که یک لحظه در این دنیا چنین صحنه ای برپا شود و درون و برون همه ی انسان ها یکی شود، چه ولوله ای در میان خلق ایجاد خواهد شد و چگونه رشته های پیوند مردم از هم گسیخته می شود.

آری! طبیعت آن جهان همین است و باید آن چنان بود که انسان از ظاهر شدن پنهان ها وحشتی نداشته باشد، اعمال و رفتارش را به گونه ای انجام دهد که اگر امروز هم در ملأ عام نمایان گردد، از آن نگران نباشد.(1)

288 - مشاهده ی اعمال در قیامت

«یوم تجد کلّ نفسٍ ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء تودّ لو أنّ بینها و بینه أمداً بعیداً»(2)

در آیه ی شریفه، دو کلمه ی «خیر» «شرّ» به صورت نکره آورده شده که مفید عموم است؛ یعنی انسان در قیامت تمام اعمال نیک خود را پیش روی خود حاضر می بیند و آرزو می کند که از همه ی اعمال شر خود فاصله بگیرد.(3)

289 - قیامت، روزِ پیرکننده

«یوماً یجعل الولدان شیباً»(4)

حکیم سبزواری قدس سره می گوید: ویژگی سوره ی هود این است که خداوند در آن دستور به

1- 959. نمونه / ج 20 / ص 57.
2- 960. آل عمران / 30.
3- 961. نمونه / ج 2 / ص 378.
4- 962. مزّمل / 17.

استقامت و پایداری رهبر و امت اسلامی را داده است؛ «فاستقم کما أمرت و من تاب معک».(1)در صحنه نگهداشتن امت کار دشواری است، چنان که اصل استقامت نیز توانفرساست، البته پاداش فراوانی دارد، همان گونه که قرآن کریم می فرماید: «إنّ الّذین قالوا ربّنا اللّه ثمّ استقاموا تتنزّل علیهم الملئکه ألاّ تخافوا و لا تحزنوا».(2)

استاد علامه طباطبایی قدس سره می گوید: علت این که رسول اللّه فرمود: «سوره ی هود مرا پیر کرد»، اشتمال این سوره بر دستور استقامت نیست، چون مشابه همین تعبیر در باره ی بعضی از سوره های دیگر هم هست، مانند: «شیّبتنی هود و الواقعه»، در حالی که در سوره ی واقعه سخن از استقامت نیست.

پس، باید بررسی شود که جامع بین این دو سوره چیست؟ در حقیقت آنچه که جامع میان سوره ی هود و واقعه و پیر کننده است، یادآوری صحنه ی قیامت است. شاهد قرآنی استاد علامه این است که قرآن کریم در باره ی آن روز می فرماید: کودک را پیر می کند؛ «یوماً یجعل الولدان شیباً»؛(3)عذاب آن روز و شدت و طولانی بودن آن سبب پیر شدن است.(4)

290 - قیامت روز ظهور غبن

یکی از اسامی قیامت، روز غبن است؛ «ذلک یوم التغابن».(5)در این که انسان از چه چیز مغبون می شود، امام علیه السلام می فرماید: مغبون کسی است که از نماز شب محروم بماند؛ «لا تدع قیام اللیل فان المغبون من حرم قیام اللیل».

1- 963. هود / 112.
2- 964. فصلت / 30.
3- 965. مزمّل / 17.
4- 966. تفسیر موضوعی / ج 6 / ص 388.
5- 967. تغابن / 9.

291 - قیامت، روز حسرت

«و أنذرهم یوم الحسره»(1)

یکی از اسامی قیامت روز حسرت است. از این رو خداوند در آیه ی فوق به پیامبرصلی الله علیه وآله دستور می دهد که مردم را از روز حسرت بترسان. علی علیه السلام می فرماید: بزرگترین حسرت در قیامت در باره ی مردی است که مالی را از غیر طریق شرعی به دست آورد، آنگاه فرزندش از او به ارث ببرد و در راه خدا انفاق کند و به وسیله ی آن به بهشت برود و آن شخصی که مال را به ارث گذاشته به جهنم برود؛ «إنّ أعظم الحسرات یوم القیمه حسره رجل کسب مالاً فی غیر طاعه اللّه فورّثه رجلاً فأنفقه فی طاعه اللّه سبحانه فدخل به الجنّه و دخل الأوّل به النّار».(2)

پاداش و کیفر در قیامت

292 - در گرو بودن اعمال در قیامت

از نظر قرآن کریم، انسان در قیامت در گرو اعمالی است که انجام داده است؛ «کلّ امری بما کسبت رهین».(3)تنها کسانی که اصحاب الیمین بوده، گرفتار شهوت و غضب نبودند، آزادند؛ «کلّ نفس بما کسبت رهینه الاّ أصحاب الیمین».(4)این که می بینیم

ص:252

1- 968. مریم / 39.
2- 969. نور الثقلین / ج 1 / ص 152.
3- 970. طور / 21.
4- 971. مدثر / 38.

گاهی گفته می شود: «اگر فلان شخص یک ستم به من کرد، من چند برابر جواب می دهم»، معلوم می شود که این گوینده بر اساس غضب کار می کند، نه بر اساس عقل. این که بعضی می گویند: «من هر چه دلم بخواهد می گویم، هر جا دلم بخواهد می روم»، روشن می شود صاحب این مقال تحت فرمان شهوت است، نه در اختیار عقل.

گفتنی است: اگر کسی مالی به کسی بدهکار باشد، متاعی مثلاً خانه و فرش را گرو می دهد، اما اگر کسی از لحاظ عقیده و اخلاق و عمل صالح بدهکار باشد، دیگر با مال قابل گرو نیست، بلکه خودش را گرو می گیرند، و برای رهایی از رهن، لازم است انسان استغفار کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «أیّها النّاس! انّ أنفسکم مرهونه بأعمالکم ففکّوها باستغفارکم».(1)

293 - انسان مسئول عمل خویش

قرآن کریم در یک مورد می فرماید: در روز قیامت هیچ کس گناه دیگری را به دوش نمی گیرد و هر کس مسئول کار خویش است؛ «و لا تزر وازره وزر أُخری»،(2)در مورد دیگری می فرماید: مستکبرانِ گمراه و اغواگر علاوه بر تحمل بار گناه خویش، گناهان پیروان خود را نیز به دوش می کشند؛ «لیحملوا أوزارهم کامله یوم القیمه و من أوزار الّذین یضلّونهم بغیر علم»،(3)آیا این دو آیه با هم منافات دارد؟

پاسخ: هر انسانی از نظر قرآن کریم مسئول عمل خویش است، چنان که آیه ی اول بیان می کند؛ لیکن اگر انسان بنیانگذار عمل نیک یا بد دیگری باشد و از طریق تسبیب

ص:253

1- 972. اسرار عبادات / ص 147 - 148.
2- 973. انعام / 164.
3- 974. نحل / 25.

در انجام آن عمل دخالت داشته باشد، در نتایج آن شریک خواهد بود و در حقیقت عمل خود او محسوب می شود. زیرا پایه و اساس آن به دست وی گذارده شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «من سنّ سنّه حسنه کان له أجر من عمل بها من غیر أن ینقص من أجورهم شی ء و من سنّ سنّه سیّئه کان علیه وزر من عمل بها من غیر أن ینقص من أوزارهم شی ء».(1)

294 - قیامت و نتایج تلاش در دنیا

«و أن لیس للإنسان الاّ ما سعی»(2)

از نظر قرآن کریم در قیامت، برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نخواهد بود و نتایج آن را به زودی می بیند؛ «و أن لیس للإنسان الاّ ما سعی * و أنّ سعیه سوف یری».

«سعی» در اصل به معنای راه رفتن سریع است که به مرحله ی دویدن نرسیده، ولی غالباً به معنای تلاش و کوشش به کار می رود. زیرا هنگام تلاش و کوشش در انجام دادن کارها، انسان حرکات سریعی انجام می دهد، خواه کار خیر باشد یا شرّ. جالب این که نمی فرماید بهره ی انسان کاری است که انجام داده، بلکه می فرماید: تلاشی است که از او حاصل شده است؛ اشاره به این که مهم، تلاش و کوشش است، هر چند انسان احیاناً به مقصد و مقصودش نرسد که اگر نیتش خیر باشد، خدا پاداش خیر به او می دهد. زیرا او خریدار نیت ها و عقیده هاست، نه کارهای انجام شده.(3)

1- 975. نمونه / ج 6 / ص 65 ؛ مفردات راغب / ماده ی «وزر».
2- 976. نجم / 39.
3- 977. نمونه / ج 22 / ص 550.

سؤال: با توجه به این که قیامت روز ظهور حق و حقیقت است و کسی نمی تواند دروغ بگوید، پس چرا هنگامی که به مشرکان گفته می شود: «شریکانی که در دنیا برای خداوند معتقد بودید، کجا هستند؟» به دروغ می گویند: «قسم به خداوند ما مشرک نبودیم»؛ «ثمّ نقول للّذین أشرکوا أین شرکاؤکم الّذین کنتم تزعمون ... قالوا و اللّه ربّنا ما کنّا مشرکین أنظر کیف کذبوا علی أنفسهم»؟(1)

پاسخ: این دروغگویی مشرکان از باب ظهور ملکات است. زیرا انسان وقتی در باره ی نفسانیات خود فکر می کند، در نفس خود اسرار نهانی مشاهده می کند، بدون این که در این مشاهده احتیاج پیدا کند به این که خودش به خود بگوید در درون دل من چه چیزهایی است. چون باطن هر کسی برای خودش مشهود است، نه غیب، و در درک آن، زبان و سخن گفتن هیچ نقشی ندارد؛ لیکن با این همه در حین تفکر، صورت کلامی را در دل تصور می کنیم و در دل با خود حرف می زنیم و چه بسا می شود که زبان را هم به کار بسته، آنچه را که به فکر ما می گذرد، به زبان جاری می سازیم. این استخدام زبان در این گونه مواقع که هیچ گونه دخالتی برای زبان نیست، از باب عادت است. چون ما عادت کرده ایم همواره مقاصد خود را به وسیله ی زبان با دیگران در میان بگذاریم. از این رو در این گونه موارد هم باز زبان را به کار می بریم و با خود حرف می زنیم.

مشرکان و منافقان نیز از آنجایی که به دروغ عادت کرده بودند، در قیامت هم که روز ظهور ملکات و عادات نفسانی است، خود به خود حرف می زنند و دروغ های دنیایی خود را تکرار می کنند، وگرنه محال است که انسان در برابر خداوندی که آگاه به همه ی

ص:255

1- 978. انعام / 24.

حقایق و اسرار است، دروغ بگوید.(1)

296 - جدا نبودن عمل از عامل

«إن أحسنتم أحسنتم لأنفسکم و إن أسأتم فلها»(2)

«لام» در «لأنفسکم» و همچنین در «فلها»، «لام» اختصاص است نه انتفاع؛ یعنی هر یک از احسان و اسائه ی شما مختص به خود شماست و این سنّت همیشگی خداست که هر کسی بازتاب نیکو و زشت عملش را در آخرت مشاهده می کند. پس آیه در مقام بیان این معناست که اثر هر عمل، چه خوب و چه بد، به صاحبش می رسد، نه این که کار نیک به نفع صاحبش و کار زشت به ضررش تمام می شود، تا بگوییم چرا به جای «فلها» نفرمود «فعلیها»، همان گونه که در آیه ی دیگر فرموده است: «لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت».(3)

297 - جزای عمل لباسی است که انسان برای خود دوخته است

راغب در مفردات گوید: «ثوب» رجوع شی ء به حالت اولی است یا به حالتی که ابتدا برای آن در نظر گرفته شده است و لباس را بدان جهت «ثوب» گویند که بافته شده و به حالتی که در نظر بوده، رجوع کرده است. زیرا مراد اولی از بافتن پارچه، تهیه ی لباس است. بنا بر این، جزای عمل را ثواب می گویند که به خود عامل برمی گردد.

ثواب به جزای عمل نیک و بد، اطلاق شده است، مانند؛ «هل ثوّب الکفّارما کانوا یفعلون»،(4)«و الباقیات الصّالحات خیر عند ربّک ثواباً».(5)به کار رفتن

1- 979. المیزان / ج 11 / ص 13.
2- 980. اسراء / 7.
3- 981. بقره / 286 ؛ المیزان / ج 13 / ص 40.
4- 982. مطففین / 36.
5- 983. کهف / 46.

کلمه ی ثواب در باره ی جزای عمل، بهترین دلیل تجسم عمل است. زیرا اگر عمل مجسم شده و به عامل بازگردد، مصداق واقعی برگشت و رجوع شی ء خواهد بود.(1)

298 - قیامت و حشر حیوان گونه ی انسان ها

یکی از عذاب های بنی اسرائیل مسخ شدن و به شکل بوزینه درآمدن بود؛ «فقلنا لهم کونوا قرده خاسئین».(2)

سؤال: اگر گفته شود زمانی که انسان های مجرم و تبهکار مانند بنی اسرائیل به صورت حیوان (بوزینه) درآمدند، عقل و شعوری برای آن ها باقی نمی ماند و در نتیجه، آنان عذاب الهی را متوجه نمی شوند و عذابی که آن ها را متألم نکند، چه فایده ای دارد؟ چنان که بوزینه ها و بلکه سایر حیوانات، از این که حیوان هستند، متألم و ناراحت نیستند، بنا بر این مسخ شدن آن ها عذابی برایشان نخواهد بود؟

پاسخ: انسان مجرم که به صورت بوزینه درمی آید، انسان باعقل و شعوری است که به صورت حیوان درآمده است. به تعبیر روشن تر، انسان باعقل و شعوری است که می فهمد به سبب گناه و معصیت خلقت او تغییر یافته است و همین مقدار که درک می کند اعضا و جوارح او، و بلکه هویت او به صورت دیگر درآمده است، برای او عذاب خواهد بود.

از اینجا می توان چنین استفاده کرد: انسان هایی که در قیامت به صورت حیوان محشور می شوند، حشر به صورت حیوان، عذاب سختی برای آنان خواهد بود.(3)

ص:257

1- 984. قاموس / ج 1 / ص 321.
2- 985. بقره / 65.
3- 986. تفسیر کبیر / ج 3 / ص 111.

299 - شباهت محکمه ی وجدان به محکمه ی قیامت

«لا أقسم بیوم القیمه * و لا أقسم بالنّفس اللّوّامه»(1)

از نظر قرآن کریم «نفس لوامه»، رستاخیز کوچکی است در درون جان هر انسان که بعد از انجام یک کار نیک یا بد بلافاصله محکمه ی آن در درون جان تشکیل می گردد و به حساب او رسیدگی می کند. این دادگاه عجیب درونی، شباهت عجیبی به دادگاه رستاخیز دارد؛ قاضی و شاهد و مجری حکم یکی است، همان گونه که در قیامت چنین است؛ «عالم الغیب و الشّهاده أنت تحکم بین عبادک».(2)

300 - این دادگاه وجدان توصیه و رشوه و دوستی و پارتی و پرونده سازی رایج بشری را نمی پذیرد، همان گونه که در باره ی دادگاه قیامت شفاعت و فدیه و رشوه و دوستی پذیرفته نیست؛ «و اتقوا یوماً لا تجزی نفس عن نفس شیئاً و لا یقبل منها شفاعه و لا یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون».(3)

301 - محکمه ی وجدان، مهمترین و قطورترین پرونده ها را در کوتاهترین مدت رسیدگی کرده و حکم نهایی خود را به سرعت صادر می کند، همان گونه که در قیامت خداوند به سرعت به حساب انسان رسیدگی می کند؛ «و هو سریع الحساب».(4)

ص:258

1- 987. قیامت / 1 - 2.
2- 988. زمر / 46.
3- 989. بقره / 48.
4- 990. رعد / 41.

302 - مجازات و کیفرش بر خلاف مجازات های دادگاه های رسمی این جهان، نخستین جرقه هایش در اعماق دل و جان افروخته می شود و از آنجا به بیرون سرایت می کند، همان گونه که در باره ی دادگاه قیامت می خوانیم که آتش برافروخته ی الهی از قلب ها زبانه می کشد؛ «نار اللّه الموقده * الّتی تطّلع علی الأفئده».(1)

303 - این دادگاه وجدان چندان نیازی به ناظر و شهود ندارد، بلکه معلومات و آگاهی های خود انسان متّهم را به نفع یا ضد او می پذیرد، همان گونه که در دادگاه قیامت نیز ذرات وجود انسان، حتی دست و پا و پوست و تن او گواهانی بر اعمال او هستند؛ «حتّی إذا ما جاءوها شهد علیهم سمعهم و أبصارهم و جلودهم».(2)

304 - استمدادهای بی حاصل مجرمان

«انظرونا نقتبس من نورکم»(3)

از آنجا که بسیاری از مردم به هنگام ورود در عرصه محشر با نظام حاکم آنجا آشنا نیستند، بر این باورند که نظام دنیا در آنجا نیز حکومت دارد. از این رو به آن متوسّل می شوند، ولی به زودی می فهمند که چه اشتباه بزرگی کرده اند.

گاهی مجرمان از مؤمنان استمداد می کنند و می گویند: نظری به ما بیفکنید تا شعله ای از ایمان و عمل صالح برگیریم؛ «انظروانا نقتبس من نورکم».

305 - گاه مجرمان از یکدیگر کمک می طلبند (پیروان از رهبرانشان) و می گویند: آیا شما سهمی از عذاب الهی را به جای ما می پذیرید؛ «فهل أنتم مغنون عنّا من عذاب

1- 991. همزه / 6 - 7.
2- 992. فصّلت / 20.
3- 993. حدید / 13.

اللّه من شی ء».(1)

306 - گاهی حتی دست به دامن خازنان دوزخ می شوند و می گویند: از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما تخفیف دهد؛ «أدعوا ربّکم یخفّف عنّا یوماً من العذاب».(2)

307 - گاهی هم از این فراتر رفته، از خداوند استمداد می جویند و عرضه می دارند: پروردگارا! ما را از این آتش سوزان بیرون آر، اگر بار دیگر بازگشتیم، جزو ستمگرانیم؛ «ربّنا أخرجنا منها فإن عدنا فإنّا ظالمون».(3)

308 - کارنامه ی عجیب اعمال آدمی

«و وضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین ممّا فیه و یقولون یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره إلاّ أحصیها و وجدوا ما عملوا حاضراً»(4)

در آیه ی فوق سخن از نامه ی اعمال انسان ها به میان آمده که همه ی اعمال آدمی با تمام جزئیات در آن ثبت می شود. در اینجا این سؤال پیش می آید که این نامه چیست و چگونه است؟

بدون شک از جنس کتاب و دفتر و نامه های معمولی نیست، از این رو بعضی از مفسران گفته اند: این نامه ی عمل چیزی جز «روح انسان» نیست که آثار همه ی اعمال در آن ثبت است.(5) زیرا ما هر عملی انجام می دهیم، خواه ناخواه اثری در روح و جان ما

1- 994. ابراهیم / 21.
2- 995. غافر / 49.
3- 996. مؤمنون / 107 ؛ نمونه / ج 23 / ص 336.
4- 997. کهف / 49.
5- 998. تفسیر صافی / ج 3 / ص 182.

می گذارد.

نکته ی قابل توجه این که همین مطلب را از ضمیمه ی دو آیه می توان استفاده کرد. در آیه ی فوق می فرماید: «و وجدوا ما عملوا حاضراً»؛ انسان ها آنچه را انجام داده اند حاضر می یابند. در جای دیگر می فرماید: «علمت نفس ما أحضرت».(1)

309 - سودمند نبودن مال و فرزند برای کفّار

در قیامت مال و فرزند برای کفار سودمند نخواهد بود؛ «إنّ الّذین کفروا لن تغنی عنهم أموالهم و لا أولادهم من اللّه شیئاً»،(2)اما مال و فرزند برای مؤمنان سودمند خواهد بود، در صورتی که حقوق آن ها را رعایت کنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «نعم المال الصالح للرّجل الصّالح نعم العون علی تقوی اللّه المال». از این رو، قرآن کریم در این باره می فرماید: «و ابتغ فیما اتاک اللّه الدّار الاخره».(3)

310 - سودمند نبودن عذرخواهی در قیامت

«یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم»(4)

از آیه ی فوق استفاده می شود که در قیامت ستمگران معذرت خواهی می کنند، اما معذرت خواهی آنان سودی ندارد. پس، با این که قرآن کریم می فرماید: «هذا یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون»؛(5)در روز قیامت اجازه ی سخن گفتن و

1- 999. تکویر / 14.
2- 1000. آل عمران / 10.
3- 1001. کشف الاسرار / ج 2 / ص 32.
4- 1002. غافر / 52.
5- 1003. مرسلات / 36.

معذرت خواهی به آن ها داده نمی شود، این دو آیه چگونه باهم سازگار است؟

پاسخ: قیامت مراحل و مواقف مختلفی دارد، در بعضی از مراحل انسان اجازه ی سخن گفتن دارد و در بعضی از مراحل، چنین اجازه ای را ندارد. (1)

311 - شهادت اعضا و جوارح در قیامت

«شهدت علیهم سمعهم و أبصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون»(2)

شهادت دادن اعضای بدن در روز قیامت به این است که آنچه را از اعمال زشت از صاحبش دیده، در پیشگاه الهی خبر دهد. از اینجا روشن می شود که در دنیا اعضای آدمی نوعی درک و علم و بینایی دارند، وگرنه، در صورتی که خدا در روز قیامت چنین شعور و نطقی به اعضا بدهد و در آن روز عالم و آگاه شوند، حجت خدا بر انسان تمام نخواهد شد.(3)

312 - سؤال در قیامت

«فیومئذ لا یسأل عن ذنبه إنس و لا جانّ»(4)

در روز قیامت هیچ کس از انس و جن را از گناهش سؤال نمی شود و این آیه منافاتی ندارد با آیات شریفه ی «وقفوهم انّهم مسئولون»(5)و «فو ربّک لنسئلنّهم أجمعین * عمّا کانوا یعملون»(6)و «فلنسئلن الّذین أرسل إلیهم و لنسئلنّ المرسلین»(7)که به

1- 1004. المیزان / ج 17 / ص 338.
2- 1005. فصلت / 20.
3- 1006. المیزان / ج 17 / ص 378.
4- 1007. الرحمن / 39.
5- 1008. صافات / 24.
6- 1009. حجر / 92 - 93.
7- 1010. اعراف / 6.

صراحت می گوید: از مردم در قیامت سؤال می شود. زیرا روز قیامت مواقف مختلفی دارد که در برخی از آن ها مردم بازخواست می شوند و در برخی دیگر مهر بر دهان هایشان زده می شود، و در عوض اعضای بدنشان سخن می گوید و در برخی مواقف دیگر از سیمایشان شناخته می شوند؛ «یعرف المجرمون بسیماهم». (1)

313 - سؤال از رهبران و امت ها

خداوند در قرآن کریم می فرماید: ما قطعاً (در قیامت) از مردمی که پیامبران به سوی آن ها فرستاده شدند، سؤال و بازخواست خواهیم کرد و از خود پیامبران هم خواهیم پرسید؛ «فنسئلنّ الّذین أرسل إلیهم و لنسئلنّ المرسلین». (2) چگونگی سؤال در دو آیه ی دیگر بیان شده است:

الف - سؤال از امّت ها؛ ای جمعیت جن و انس! آیا در دنیا انبیا به سوی شما نیامدند و حقایق را نگفتند؟؛ «یا معشر الجنّ و الإنس ألم یأتکم رسل منکم».

ب - سؤال از رهبران؛ روزی که خداوند انبیا را جمع می کند و می پرسد که مردم به شما چگونه پاسخ دادند؛ «یوم یجمع اللّه الرسل فیقول ماذا أجبتم...». (3)

314 - سؤال از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام

1- 1011. المیزان / ج 19 / ص 107 ؛ تفسیر کبیر / ج 14 / ص 23.
2- 1012. اعراف / 6.
3- 1013. مائده / 109 ؛ نور / ج 4 / ص 16.

«وقفوهم انّهم مسئولون»

پیامبر اکرم فرمود: در قیامت هنگامی که صراط بر جهنّم نصب می گردد، کسی حق عبور ندارد، مگر آن که جوازی همراه او باشد و آن جواز، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است و معنای آیه ی شریفه ی «وقفوهم انّهم مسئولون» آن است که مردم را در قیامت متوقف می سازند تا این که از ولایت علی علیه السلام سؤال کنند.(1)

315 - ائمه ی اطهارعلیهم السلام فریادرس شیعیان

عن أبی عبد اللّه علیه السلام: «إذا کان یوم القیمه وکّلنا اللّه بحساب شیعتنا فما کان للّه سألنا اللّه أن یهبه فهو لهم و ما کان لنا فهو لهم، ثم قرء أبو عبد اللّه: «انّ إلینا بهم ثمّ انّ علینا حسابهم»؛(2)در روز قیامت خداوند حساب شیعیان را به ما واگذار می کند، بنا بر این، اعمالی که برای خدا بوده، ما از خداوند تقاضا می کنیم برای آن ها باشد و آنچه هم که برای ما بوده، به نفع آن ها خواهد بود. سپس امام آیه ی فوق را تلاوت کردند.

316 - حقیقت میزان

«و الوزن یومئذ الحقّ»(3)

میزانی که در قیامت، اعمال با آن سنجیده می شود، «حق» است؛ یعنی هر اندازه عمل مشتمل بر حق باشد، به همان مقدار اعتبار و ارزش دارد و چون اعمال نیک و شایسته

1- 1014. نور الثقلین / ج 4 / ص 401 ؛ برهان / ج 4 / ص 117.
2- 1015. غاشیه / 26 ؛ نور الثقلین / ج 5 / ص 568.
3- 1016. اعراف / 8.

مشتمل بر حق است، از این جهت دارای ثقل و سنگینی است. برعکس، از آنجای که عمل بد مشتمل بر حقّ نیست و باطل صرف است، از این رو، وزنی ندارد؛ «فمن ثقلت موازینه فأولئک هم المفلحون * و من خفّت موازینه فأولئک الّذین خسروا أنفسهم»(1)و نیز قرآن کریم در باره ی کفار می فرماید: «فحبطت أعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمه وزناً».(2)

317 - اهل بیت علیهم السلام میزان اعمال

«میزان» وسیله ی سنجیدن است و هر چیزی وسیله ی سنجش خاصّی دارد؛ دیوار را با شاغول، هوا را با دماسنج، و پارچه را با متر می سنجند. وسیله ی ارزیابی انسان های عادی هم، انسان های کاملند که حقّ مجسم هستند.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ی «و وضع الموازین القسط» فرمود: «انبیاء و اوصیاء میزانند». نیز در زیارت مطلقه ی علی علیه السلام می خوانیم: «السّلام علی میزان الأعمال».(3)

318 - عوامل سنگینی میزان اعمال

«فأمّا من ثقلت موازینه * فهو فی عیشه راضیه»(4)

شهادت به وحدانیت خداوند یکی از عوامل سنگینی میزان اعمال است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در تفسیر «لا اله الاّ اللّه» می فرماید: «بوحدانیّته لا یقبل اللّه لأعمال الاّ بها و هی

1- 1017. اعراف / 8 - 9.
2- 1018. کهف / 105 ؛ المیزان / ج 8 / ص 11.
3- 1019. نور / ج 4 / ص 18.
4- 1020. قارعه / 6 - 7.

کلمه التّقوی یثقل اللّه بها الموازین یوم القیمه».(1) «لا اله الاّ اللّه» اشاره به وحدانیت خداوند است و هیچ عملی بدون آن پذیرفته نمی شود و این، کلمه ی تقواست که ترازوی سنجش اعمال را در قیامت سنگین می کند.

امام محمد باقرعلیه السلام می فرماید: «ما فی المیزان شی ء أثقل من الصلوه علی محمد و آل محمدعلیهم السلام»؛(2)در میزان عمل چیزی سنگین تر از درود فرستادن بر محمد و آل محمدعلیهم السلام نیست.

319 - شفاعت در قیامت

«و لا یشفعون الاّ لمن ارتضی»(3)

شخصی از امام کاظم علیه السلام سؤال کرد: با توجه به این که قرآن کریم می فرماید: شافعان شفاعت نمی کنند، مگر برای کسی که بدانند خداوند از او راضی و خشنود است، آیا این معنا با سخن پیامبرصلی الله علیه وآله که می فرماید: «إنّما شفاعتی لأهل الکبائر»؛ شفاعت من مخصوص کسانی است که دارای گناهان کبیره هستند، منافات ندارد؟ چون لازمه ی جمع میان آیه ی فوق و حدیث، آن است که خداوند از افرادی که دارای گناهان کبیره هستند، راضی باشد.

امام علیه السلام فرمودند: منظور از رضایت در آیه ی شریفه، رضایت دین و مکتب است، نه رضایت از گناه تا با حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله منافات داشته باشد؛ «فانّهم لا یشفعون الاّ لمن ارتضی اللّه دینه»(4). زیرا محور رضایت و عدم رضایت خداوند، اسلام و کفر

ص:266

1- 1021. نور الثقلین / ج 5 / ص 659.
2- 1022. نور الثقلین / ج 5 / ص 659.
3- 1023. انبیاء / 28.
4- 1024. المیزان / ج 1 / ص 183.

است، چون خداوند می فرماید: «و لا یرضی لعباده الکفر».(1)

گفتنی است که از دیدگاه منطقی نیز حدیث پیش گفته با آیه ی شریفه ی «لا یشفعون الاّ لمن ارتضی» تنافی ندارد. چون تناقض در دو قضیه ی مهمله معنا ندارد. مانند این که بگوییم: زید عالم است و زید عالم نیست، این دو متناقض نیستند. چون احتمال دارد مراد از عالم بودن زید نسبت به مسائل فقهی باشد و مراد از عدم علم او، در باره ی مسایل کلامی باشد. پس اگر بگوییم: صاحب کبیره مرتضی هست و صاحب کبیره مرتضی نیست، این دو کلام باهم تعارضی ندارند. چون از جهت دین مرتضی است و از نظر فسق مرتضی نیست.(2)

320 - اقسام سه گانه ی انسان ها در قیامت

«و فی الاخره عذاب شدید و مغفره من اللّه و رضوان»(3)

از نظر قرآن کریم در عالم آخرت سه بخش جدای از هم وجود دارد: «عذاب شدید»، «مغفرت الهی»و «رضوان اللّه». اولی برای تبهکاران و دومی برای متوسطین از اهل ایمان و سومی برای اولیای الهی تعبیه شده است. این ها مراکز رسمی آخرت است، آن گاه برای بهشت درجات و برای دوزخ درکات مقرّر است.

در قبال این تقسیم، خداوند سبحان انسان ها را هم به سه گروه تقسیم فرمود: «اصحاب میمنه» که اهل بهشت اند و «اصحاب مشئمه» که گرفتار دوزخ اند و «مقرّبون» که از «جنّه اللقاء» برخوردارند.

1- 1025. زمر / 7.
2- 1026. تفسیر کبیر / ج 3 / ص 60.
3- 1027. حدید / 20.

کلام نورانی امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: «النّاس ثلاثه عالم ربّانی و متعلّم علی سبیل النّجاه و همج رعاع»(1)، با تثلیث فوق قابل تطبیق است. زیرا «عالم ربانی» با سابق مقرّب، «متعلّم علی سبیل النجاه» با اصحاب المیمنه و «همج رعاع» با اصحاب المشئمه منطبق خواهد بود.(2)

ص:268

1- 1028. نهج البلاغه / کلمات قصار 147.
2- 1029. تفسیر موضوعی / ج 9 / ص 300.

اوصاف بهشت و جهنّم

ی آیا بهشت و دوزخ موجودند؟

ی مکان بهشت و جهنّم

ی سرّ نامگذاری بهشت به «جنّه»

ی بهشت دنیا و آخرت

ی درجات مختلف بهشتیان

ی طولانی بودن قیامت برای غیر مؤمنان

ی جهنّم مکان تنگ و محدود ......

* * *

اعجاز قرآن

ی تحدّی قرآن

ی جلوه ای از اعجاز قرآن

ی تفاوت معجزه با کارهای خارق العاده

* * *

ویژگی های قرآن

ی دلایل عدم تحریف قرآن

ی سر نامگذاری قرآن به «فرقان»

ی عظمت قرآن

ی ولایت قرآن .....

321 - آيا بهشت و دوزخ موجودند؟

اكثر دانشمندان اسلامى معتقدند كه اين دو هم اكنون وجود خارجى دارند و ظواهر آيات قرآن نيز اين حقيقت را تأييد مى كند. از جمله:

الف - آيات فراوانى كه تعبير به «أعدّت» (مهيّا شده) را دارد.

ب - در آيات مربوط به معراج مى خوانيم: «لقد رءاه نزله أخرى * عند سدره المنتهى * عندها جنّه المأوى»؛(1) بار ديگر پيامبر جبرئيل را نزد «سدره المنتهى» در آنجا كه بهشت جاويدان قرار داشت، مشاهده كرد؛ اين تعبير گواهى بر وجود فعلى بهشت مى دهد.

ج - در قرآن مى فرمايد: «كلاّ لو تعلمون علم اليقين * لترونّ الجحيم * ثمّ لترونّها عين اليقين»؛(2) اگر علم اليقين داشتيد، دوزخ را مشاهده مى كرديد، سپس به عين اليقين آن را مى ديديد.(3)

322 - مكان بهشت و جهنّم

بهشت و جهنّم در غيب اين عالم است كه در آن، نه مكان وجود دارد و نه زمان. مكان و زمان هر دو مخصوص عالم ماده است و تا شخصى از حدود عالم مادّه بيرون نرود، به

1- 1030. نجم / 13 - 15.
2- 1031. تكاثر / 5 - 7.
3- 1032. تفسير كبير / ج 9 / ص 4 ؛ نمونه / ج 3 / ص 92.

بهشت نمی رسد، چنان که تا شخصی پوست بادام را نشکند، به مغز آن نمی رسد. این عالم نسبت به آن عالم، مانند شکم مادر نسبت به این عالم است. جنین تا از شکم مادر سرازیر نگردد، دسترسی به این عالم پیدا نمی کند. پس بهشت و جهنّم هر دو در غیب این عالم هستند و چون دارای مکان نیستند، میان این دو تزاحمی وجود ندارد.

مثال: دو نفر در یک اتاق خوابیده اند، یکی خواب می بیند در باغ پر از گل و لاله و سرو و کاج و آبشار و کنار سفره ی رنگین و دوستانش نشسته است و در آن حال نهایت لذّت را می برد و دیگری در خواب می بیند که در زندان تنگ و تاریک زیر زنجیر آهنین در شکنجه است.

مثال دیگر: در همین عالم بیداری دو نفر در یکجا نشسته اند، یکی با خیال مشوّش و اندیشه های رنج دهنده و دیگری با خیال راحت و آرام در اندیشه های شیرین و لذت بخش فرو رفته است. این دو آدم با این که در کنار هم و در یک فضا زندگی می کنند، از حیث خیالی که بیرون از عالم جسم است، یکی در بهشت و دیگری در جهنم است.(1)

323 - فضیلت سرعت به بهشت

«و سارعوا إلی مغفره من ربّکم و جنّه عرضها السّموات و

الأرض أعدّت للمتّقین»(2)

«و سابقوا إلی مغفره من ربّکم و جنّه عرضها کعرض السّماء و الأرض أعدّت للّذین ءامنوا باللّه و رسوله»(3)

این دو آیه از حیث محتوا قریب به هم هستند، با دو سه تفاوت که شایان توجه است:

ص:272

1- 1033. نکته هایی از قرآن / ج 3 / ص 557.
2- 1034. آل عمران / 127.
3- 1035. حدید / 21.

1 - چرا در آیه ی اول عرض بهشت را همان مجموعه ی آسمان ها و زمین فرمود و حرف تشبیه نیاورد و در آیه ی دوم با حرف تشبیه ذکر کرد.

2 - چرا در آیه ی اول آسمان ها به طور جمع، و در آیه ی دوم به صورت مفرد ذکر شده است؟

3 - چرا بهشتی که عرض آن عین آسمان هاست، برای پارسایان و اهل تقواست و بهشتی که مانند آسمان و زمین است، برای اهل ایمان است؟

بدیهی است که پارسایان زبده ی اهل ایمانند. زیرا ممکن است کسی مؤمن به خدا و پیامبر باشد، ولی پارسا نباشد، اما نمی شود کسی پارسا باشد و دارای ایمان نباشد. برای درک تفاوت میان دو آیه، لازم است توجه به کلمات و محتوای دو آیه کرد.

سؤال: آیا میان سرعت و سبقت تفاوت است؟

پاسخ: گرچه گاهی هر یک از این دو کلمه به جای دیگری استعمال می شود، لیکن با کمی دقت روشن می شود که میان این دو تفاوت وجود دارد. سبقت، شتاب کردن برای رسیدن به مقصد (هر مقصدی) است؛ کارمند می کوشد تا اول وقت در محل کارش باشد، انسان متدیّن خود را آماده می سازد تا اول وقت، به ادای فریضه ی نماز بپردازد. در این شتاب ها مقصود، انجام عمل است و در اول وقت آن هیچ نظری به این نیست که بر دیگری مقدم شود یا نه. به عبارت دیگر، مقصود بالذات انجام وظیفه است و جنبه ی فردی دارد.

اما در مسابقه، مقصود بالذات پیشی گرفتن بر دیگری است. زیرا معنای مسابقه همین است و لااقلّ باید میان دو نفر باشد تا یکی بر دیگری سبقت گیرد. از همین تفاوت باید بفهمیم که در مسابقه رقابتی وجود دارد که باعث کم رنگ شدن عمل می گردد، گرچه رقابت در امور معنوی فضیلت است.

خلاصه این که: مسئله ی مسابقه همراه به رقابت است و هر چند خدایی محض

هم باشد، باز خالی از التذاذ و خرسند شدن نیست و همین اندازه کافی است که لطمه به خلوص محض بزند، پس روشن شد که سرعت در عمل از سبقت بر آن بهتر است و جا دارد بهشتی که در برابر سرعت در عمل وعده داده شده است، از بهشتی که در برابر سبقت وعده داده شده، بهتر باشد.(1)

324 - معنای انتظار دو بهشت برای خائفان

مفسران در معنای آیه ی شریفه ی «و لمن خاف مقام ربّه جنّتان» و داشتن دو بهشت، وجوهی ذکر کرده اند:

الف - یک بهشت منزل شخصی اوست که دوستانش در آنجا زیارتش می کنند و یکی هم منزل خدمت کاران و همسران اوست.

ب - باغی که بهشتی بیرون قصر دارد و باغی که داخل قصرش هست.

ج - در آخرت دو بهشت جدای از هم دارد تا هر گاه از این خسته شد به آن بهشت دیگر برود تا لذّتش به حد کمال برسد.

د - یک بهشت در برابر عقاید حقّه اش به او می دهند و بهشتی دیگر در برابر اعمال صالحی که انجام داده است.

ه - بهشتی در برابر اعمال شایسته و اطاعت هایی که کرده، بهشت دیگری برای ترک گناهانی که توانایی انجام دادن آن ها را داشته است.

و - یکی جسمانی است و دیگری روحانی.

هیچ دلیلی در آیه ی مورد بحث یا در سراسر قرآن، برای وجوه یاد شده وجود ندارد؛ لیکن

1- 1036. نکته هایی از قرآن / ج 2 / ص 550.

بعضی گفته اند: بهشتی را به جهت استحقاق به او می دهد و بهشت دیگری را فقط تفضّلاً ارزانیش می دارد. در میان همه ی اقوال، این قول بهتر است. چون آیه ی شریفه ی «لهم ما یشاؤن فیها و لدینا مزید» (1) هم، آن گونه که ما تفسیرکردیم، اشعاری به آن دارد. (2)

325 - سرّ نام گذاری بهشت به «جنّه»

«و بشّر الّذین امنوا و عملوالصالحات انّ لهم جنّات» (3)

«جنّات» جمع «جنّه» به معنای باغ است و منظور از آن تنها درخت ها و میوه های آن است، نه زمین. زیرا از ریشه ی «جنّ» به معنای پنهان شدن است؛ یعنی درختان بهشت زمین آن را می پوشانند، و «جنّ» را هم که جنّ گویند، چون موجودی نامرئی است و به دیوانه که «مجنون» می گویند، به دلیل این که عقل او پوشیده است و به طفل در رحم که «جنین» گویند، چون پنهان از دیده هاست و به قلب هم که «جنان» گویند، چون نادیدنی است. (4)

326 - ارث بردن بهشت

«تلک الجنّه الّتی نورث من عبادنا من کان تقیّاً» (5)

کلمه ی ارث و وراثت به این معناست که مالی یا شبه مالی از شخصی به دیگری برسد، بعد از آن که شخص اول آن را با مرگ یا جلای وطن ترک گفته باشد، و سبب تعبیر به ارث در باره ی بهشت آن است که در معرض واگذاری به همگان است، چون خدا آن را به همه

1- 1037. ق / 35.
2- 1038. المیزان / ج 19 / 109.
3- 1039. بقره / 25.
4- 1040. مجمع البیان / ج 1 / ص 161.
5- 1041. مریم / 63.

وعده داده است، در صورتی که دارای ایمان و عمل صالح باشند، پس، اگر به متقین اختصاص یافت و دیگران به دلیل اضاعه ی نماز و پیروی از شهوات، از آن محروم شدند، در حقیقت از محرومان به متقیان ارث رسیده است.(1)

327 - پاداش کامل

«إنّ المتّقین فی جنّات و عیون * ادخلوها بسلام ءامنین * و نزعنا ما فی صدورهم من غلّ إخواناً علی سرر متقابلین * لا یمسّهم فیها نصب و

ما هم منها بمخرجین»(2)

پاداش و ثواب در صورتی کامل می شود که چهار شرط در آن جمع گردد:

1 - منفعت قابل ملاحظه باشد.

2 - با احترام همراه باشد.

3 - از هر گونه ناراحتی دور باشد.

4 - جاودانی و همیشگی باشد.

جمله ی «إنّ المتّقین فی جنّات و عیون» اشاره به قسمت اول است، جمله ی «ادخلوها بسلام ءامنین» دلیل بر احترام و تعظیم است، جمله ی «و نزعنا ما فی صدورهم من غلّ» اشاره به نفی هر گونه ناراحتی و ضررهای روحانی است و جمله ی «لا یمسّهم فیها نصب» اشاره به نفی زیان های جسمانی است؛ اما جمله ی «و ما هم منها بمخرجین» بیانگر آخرین شرط یعنی دوام این نعمت هاست و به این ترتیب این

1- 1042. المیزان / ج 14 / ص 79.
2- 1043. حجر / 45 - 48.

پاداش از هر نظر کامل خواهد بود.(1)

بهشت دنیا و آخرت

اشاره

328 - محلی را که ساکنانش را هیچ آفتی مانند مرگ، مرض، فقر و اندوه در آن تهدید نمی کند، «دار السلام» می نامند و چنین مکانی جز بهشت موعود جایی نیست، به ویژه پس از آن که تقیید به «عند ربّهم»؛ شده است؛ «لهم دار السلام عند ربّهم و هو ولیّهم بما کانوا یعملون».(2)

آری! اولیای خدا در همین دنیا هم در «دار السلام» زندگی می کنند. زیرا آنها کسی جز خداوند را مالک نمی دانند و در نتیجه، خود را امانتدار می بینند. پس، نه از احتمال زوال نعمت ها هراسانند و نه از دست رفتن آن ها سبب اندوهشان می گردد.(3)

329 - یکی از ویژگی های بهشتیان آن است که نسبت به یکدیگر کینه و حسد ندارند؛ «و نزعنا ما فی صدورهم من غلّ»(4). مؤمنان در دنیا نیز می توانند در بهشت سالم زندگی کنند، بدون این که هیچ گونه کینه و حسدی به یکدیگر داشته باشند؛ «ربّنا اغفر لنا و لإخواننا الّذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلاًّ للّذین ءامنوا».(5)

330 - بهشت جایگاه پاکان

در قرآن کریم غالباً کلمه ی «مغفرت» همراه با «جنّت» ذکر شده است؛ «و سارعوا إلی مغفره من ربّکم و جنّه»(6). زیرا بهشت چنان جایگاه پاک و منزهی است که ناپاکان را

1- 1044. تفسیر کبیر / ج 19 / ص 193.
2- 1045. انعام / 127.
3- 1046. المیزان / ج 7 / ص 366.
4- 1047. اعراف / 43.
5- 1048. حشر / 10 ؛ محاضرات.
6- 1049. آل عمران / 133.

در آن راه نمی دهند و آلودگان به پلیدیِ گناه، پس از مغفرت و آمرزش الهی و پاک شدن از آن آلودگی ها به بهشت راه پیدا می کنند.(1)

331 - بهشت برتر

خداوند سبحان بهشت را به مقام بالا توصیف می کند؛ «لسعیها راضیه * فی جنّه عالیه»،(2)و این جنّت عالیه از آن کسی است که قصد اعتلای بر دیگران نداشته باشد؛ «تلک الدّار الاخره نجعلها للّذین لا یریدون علوّاً فی الأرض و لا فساداً».(3)

انسان جاه طلب گرچه فساد ظاهری نداشته باشد، به جنّت عالیه راه ندارد. زیرا در جاه طلبی سخن از انانیّت است و انسان خودبین هرگز خدابین نخواهد بود. او گرفتار سقوط است و انسان ساقط هرگز به جنّت عالیه راه ندارد.(4)

332 - بهشتیان و رضایت به رضای حق

«قل أذلک خیر أم جنّه الخلد الّتی وعد المتّقون ... * لهم فیها ما یشاءون»(5)

از نظر قرآن کریم متقین در بهشت هرچه را بخواهند دارا می شوند. گرچه به حکم آیه ی شریفه، اهل بهشت دارای مشیّت مطلقه اند؛ یعنی هرچه بخواهند به ایشان داده می شود، لیکن فقط چیزی را که مایه ی رضا و خشنودی پروردگارشان باشد، می خواهند.

بنا بر این، اگر سؤال شود که ممکن است اهل بهشت معصیت و عمل زشت و کار

1- 1050. المیزان / ج 4 / ص 19.
2- 1051. غاشیه / 9 - 10.
3- 1052. قصص / 83.
4- 1053. تفسیر موضوعی / ج 6 / ص 231.
5- 1054. فرقان / 15 - 16.

لغو را دوست بدارند یا کاری و چیزی را دوست بدارند که مایه ی آزار دیگران باشد یا بخواهند افراد مخلّد در آتش را نجات دهند یا بخواهند به مقامات انبیا و اولیا و مافوق آنان برسند؟

در پاسخ باید گفت: آیات مشیت چنین اطلاقی ندارد. زیرا خداوند در باره ی متقین می فرماید: «یا أیّتها النّفس المطمئنّه ارجعی إلی ربّک راضیه مرضیّه * فادخلی فی عبادی و ادخلی جنّتی»(1)؛ یعنی اهل بهشت به چیزی علاقه مند می شوند که خدا نیز بدان راضی باشد. آری! آنان نمی خواهند مگر آنچه را که مایه ی خشنودی خداست. بنا بر این، هیچ وقت اراده معصیت و کار لغو نمی کنند؛ «لا یسمعون فیها لغواً و لا کذّاباً»(2)و نیز هرگز موجب آزار دیگران نمی شوند و هرگز نمی خواهند که عذاب از اهل جهنّم برداشته شود و آرزو نمی کنند که مقام بالاتر از خود را داشته باشند، چون به رضای حق راضی هستند.(3)

333 - احترام به اهل بهشت

«وسیق الّذین کفروا إلی جهنّم زمراً حتّی إذا جاءوها فتحت أبوابها»(4)

«وسیق الّذین اتّقوا ربّهم إلی جنّه زمراً حتّی إذا جاءوها و فتحت أبوابها»(5)

سؤال: چرا در آیه ی اول که در باره ی اهل کفر و جهنّم است، حرف «واو» در کلمه ی «فتحت» نیامده، اما در آیه ی بعد که از آمدن بهشتی ها به سوی بهشت است، حرف «واو»

ص:279

1- 1055. فجر / 28.
2- 1056. نبأ / 35.
3- 1057. المیزان / ج 15 / ص 189.
4- 1058. زمر / 71.
5- 1059. زمر / 73.

ذکر شده «و فتحت» فرموده است؟

پاسخ: این «واو» حالیه و اشاره به این است که درهای بهشت از قبل گشوده شده است و این، اشاره به احترام و اکرام خاصی است که برای آن ها قائلند، درست مانند میزبان علاقه مندی که درهای منزل خود را پیش از ورود میهمان می گشاید و در کنار در به انتظار او می ایستد، فرشتگان رحمت الهی نیز همین حال را دارند.(1)

334 - درجات مختلف بهشتیان

امام صادق علیه السلام می فرماید: نگویید بهشت یکی است، بلکه بیشتر از یکی است. زیرا قرآن می فرماید: «و من دونهما جنّتان»،(2)و نگویید بهشت دارای یک درجه است، بلکه دارای درجات مختلف است و اختلاف درجات آن، به دلیل اختلاف اعمال بهشتیان است؛ قال أبو عبداللّه علیه السلام «لا تقولنّ الجنّه واحده إنّ اللّه یقول: «من دونهما جنّتان» و لا تقولنّ درجه واحده انّ اللّه یقول: «درجات بعضها فوق بعض» إنّما تفاضل القوم بالأعمال».(3)

335 - سلام، نعمت معنوی بهشت

یکی از نعمت های معنوی بهشت، نعمت سلام است که هنگام ورود به بهشت و بعد از آن، از بهشتیان پذیرایی می کنند:

1- 1060. نمونه / ج 19 / ص 555 ؛ نکته هایی از قرآن / ج 1 / ص 548.
2- 1061. الرحمن / 62.
3- 1062. نور الثقلین / ج 3 / ص 147.

الف - سلام خداوند بر فرشتگان؛ «سلام قولاً من ربّ رحیم».(1)

ب - سلام فرشتگان بر بهشتیان به هنگام ورود؛ «یقولون سلام علیکم أدخلوا الجنّه بما کنتم تعملون».(2)

ج - سلام فرشتگان بر بهشتیان بعد از ورود؛ «و الملئکه یدخلون علیهم من کلّ باب * سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدّار».(3)

د - سلام بهشتیان بر یکدیگر؛ «الاّ قیلاً سلاماً سلاماً».(4)

طولانی بودن قیامت برای غیر مؤمنان

اشاره

«فی یوم کان مقداره خمسین ألف سنه»(5)

336 - از آیه ی فوق استفاده می شود که اندازه ی قیامت پنجاه هزار سال است، این مقدار در باره ی مجرمان و ظالمان است، از این رو، بعد از نزول آیه ی شریفه، شخصی به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عرض کرد: چقدر آن روز طولانی است؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: قسم به کسی که جان محمد به دست اوست، آن روز برای مؤمن سبک و آسان می شود، آسان تر از یک نماز واجب که می خواند؛ «قیل لرسول اللّه صلی الله علیه وآله ما أطول هذا الیوم؟ فقال: و الذّی نفس محمد بیده إنّه لیخفّ علی المؤمن حتّی یکون أخفّ علیه من صلوه مکتوبه یصلّیها فی الدّنیا».(6)

337 - از سویی قرآن کریم می فرماید: مقدار روز قیامت هزار سال است؛ «فی یوم کان

1- 1063. یس / 58.
2- 1064. نحل / 32.
3- 1065. رعد / 24.
4- 1066. واقعه / 26 ؛ کشف الاسرار / ج 3 / ص 486.
5- 1067. معارج / 5.

6- 1068. نور الثقلين / ج 5 / ص 415.

مقداره ألف سنه»(1)، از سوی دیگری می فرماید: مقدار روز قیامت پنجاه هزار سال است؛ «فی یوم کان مقداره خمسین ألف سنه»،(2)آیا این دو آیه ی شریفه باهم 2منافات ندارد؟

پاسخ: هیچ تنافی میان این دو آیه وجود ندارد، چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: در قیامت پنجاه موقف است و هر موقف به اندازه ی یک هزار سال طول می کشد؛ قال أبو عبداللّه علیه السلام: «فانّ للقیامه خمسین موقفاً کلّ موقف مقداره ألف سنه ثمّ تلا «فی یوم کان مقداره خمسین ألف سنه».(3)

338 - عذاب کمرشکن قیامت

از نظر قرآن کریم چهره های مؤمنان در قیامت شاداب و مسرور است؛ «وجوه یومئذ ناضره»،(4) در مقابل، چهره های غیر مؤمنان عبوس و درهم کشیده است؛ «و وجوه یومئذ باسره»(5). زیرا آنان می دانند عذابی سخت که پشت آن ها را درهم می شکند، در انتظار آن هاست؛ «تظنّ ان یفعل بها فاقره»(6). «فاقره» از ماده ی «فقر» و جمع آن «فقار» و به معنای مهره های پشت است، بنا بر این «فاقره» به مصیبت و حادثه بزرگی گویند که مهره های پشت را درهم می شکند و «فقیر» را از این جهت فقیر گفته اند که گویا ستون فقرات زندگی او درهم شکسته است.(7)

ص:282

1- 1069. سجده / 5.
2- 1070. معارج / 5.
3- 1071. نور الثقلین / ج 5 / ص 413.
4- 1072. قیامه / 22.
5- 1073. قیامه / 24.
6- 1074. قیامه / 25.
7- 1075. تبیان / ج 2 / ص 347 ؛ مجمع البیان / ج 2 / ص 657.

339 - جهنم مکان تنگ و محدود

«و إذا ألقوا منها مکاناً ضیّقاً»(1)

آیه ی فوق دلالت دارد که جای جهنمی ها بسیار تنگ است و آنان در فشار و رنج زیاد به سر می برند. علی علیه السلام می فرماید: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست، همان گونه که میخ در دیوار در فشار و زحمت است، جهنّمی ها نیز در آتش در فشار و رنج به سر می برند، با این که دیوار محلش وسیع است، اما میخ در دیوار در جای تنگی است. جهنم نیز با این که وسیع است، اما جهنمی ها در فشار و تنگی هستند».(2)

340 - از بین نرفتن بدن در عذاب

«کلّما نضجت جلودهم بدّلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب»(3)

آیه ی فوق دلالت دارد بر این که کفار در آتش جهنم هرگاه پوست های تن آن ها بسوزد و از میان برود، خداوند پوست های دیگری به جای آن قرار می دهد تا عذاب الهی را بچشند.

ابن ابی العوجاء از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: گناه پوست های دیگر چیست؟؛ ما ذنب الغیر؟ امام در پاسخ فرمودند: پوست های نو همان پوست های سابق و در عین حال غیر آن است. ابن ابی العوجاء گفت: برای من مثالی بزنید؛ «مثلّ لی فی ذلک شیئاً من أمر الدّنیا».

امام فرمودند: مانند آن که کسی خشتی را بشکند و خرد کند و دوباره آن را در قالب

1- 1076. فرقان / 13.
2- 1077. نور الثقلین / ج 4 / ص 8.
3- 1078. نساء / 56.

بریزد و به صورت خشت تازه ای درآورد، این خشت دوم همان خشت اول است و در عین حال خشت نوست. (ماده ی اصلی محفوظ است و تنها صورت آن تغییر کرده است).

از این روایت استفاده می شود که پوست های جدید از همان مواد پوست های پیشین تشکیل می گردد، ضمناً باید توجه داشت که پاداش و کیفر در حقیقت در ارتباط با روح و قوه ی درک انسان دارد و جسم همواره وسیله ای برای انتقال پاداش و کیفر به روح انسان است.(1)

341 - شدت عذاب قیامت

«إذا رأتهم مکان بعید سمعوا لها تغیّظاً و زفیراً»(2)

در این آیه ی شریفه تعبیرات متعدد و گویایی است که از شدت عذاب الهی خبر می دهد: نمی گوید آن ها دوزخ را از دور می بینند، بلکه می گوید: آتش آن ها را می بیند که دلالت بر حیات و شعور آتش دارد.

* - نیاز به این ندارد که آن ها نزدیک آتش شوند تا به هیجان درآید، بلکه از فاصله ی دور که طبق بعضی از روایات یکسال راه است، از خشم فریاد می زند.

* - از این آتش سوزان توصیف به «تغیّظ» شده است که شدت غضب را می رساند.

* - برای آتش دوزخ «زفیر» قائل شده است؛ یعنی شبیه آن حالتی است که انسان نفَس را در سینه فرومی برد، به گونه ای که دنده ها به طرف بالا رانده می شوند، این معمولاً در حالی است که انسان بسیار خشمگین می گردد.

1- 1079. نمونه / ج 3 / ص 428 ؛ نور الثقلین / ج 1 / ص 494.
2- 1080. فرقان / 12.

مجموع این حالات نشان می دهد که آتش سوزان دوزخ چون حیوان درنده گرسنه ای که در انتظار طعمه ی خویش است، انتظار این گروه را می کشد.(1)

اعجاز قرآن

342 - تحدّی قرآن

قرآن کریم در چند مورد ادعای معجزه بودن دارد. هیچ بشری نمی تواند نظیرش را بیاورد، و این کتاب، بی تردید از ناحیه ی خداست و تا زمین و زمان باقی است، بر اعجاز خود نیز پابرجاست، از این رو، برای اثبات این ادّعا تحدّی، و منکران را به مبارزه و معارضه طلبیده است. تعبیرات قرآن در باره ی تحدّی، متفاوت است.

الف - مانند این قرآن را بیاورید؛ «قل لئن اجتمعت الإنس و الجنّ علی أن یأتوا بمثل هذا القرءان لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً».(2)

ب - ده سوره مانند قرآن بیاورید؛ «أم یقولون افتریه قل فأتوا بعشر سور مثله».(3)

ج - یک سوره مانند قرآن بیاورید؛ «أم یقولون افتریه قل فأتوا بسوره مثله»(4)و «و إن کنتم فی ریب ممّا نزّلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله».(5)

1- 1081. نمونه / ج 15 / ص 36 ؛ تفسیر کبیر / ج 24 / ص 55.
2- 1082. اسراء / 87.
3- 1083. هود / 13.
4- 1084. یونس / 38.
5- 1085. بقره / 23.

د - سخنی مانند قرآن بیاورید؛ «فلیأتوا بحدیث مثله».(1)

343 - جلوه ای از اعجاز قرآن

«أم یقولون افتریه قل فأتوا بسوره من مثله وادعوا من استطعتم

من دون اللّه إن کنتم صادقین»(2)

قرآن کریم معجزه ی باقیه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است و در طول قرون، میلیون ها مخالف داشته و برای تضعیف قرآن و شکست اسلام فعالیت های بسیاری شده است، لیکن این ندای مبارزه خواهانه قرآن تاکنون بی پاسخ مانده و تا قیامت بی جواب خواهد ماند. چون سخن از تحدی قرآن است، به گوشه ای از امتیازات این معجزه ی الهی اشاره می شود:

* - گنجانیدن معارفی بلند در کلماتی کوتاه؛ مثلاً در مورد زن و مرد می گوید: «هنّ لباس لکم و أنتم لباس لهنّ» یا برای ناتوانی قدرت های غیر الهی می گوید: «لن یخلقوا ذباباً»؛ توان آفرینش مگسی را هم ندارد.

* - شیرینی کلام و نفوذ؛ هزار بار هم خوانده شود، کهنه نمی شود.

* - آهنگ کلام؛ طنین و آهنگ کلمات آن مخصوص است و اگر آیه ای از قرآن در میان سخنان عرب زبان یا در میان روایات باشد، مشخص است.

* - جامعیت قرآن؛ از استدلال تا مثال، از دنیا تا آخرت و نیز مسایل خانوادگی، حقوقی، سیاسی، اخلاقی، اعتقادی، تاریخی و ... را در بردارد.

* - واقع گرایی؛ محتوای آن مبنی بر حدس و گمان نیست، حتی داستان هایش مستند و واقعی است.

1- 1086. طور / 34.
2- 1087. یونس / 38.

* - جهانی بودن؛ مردم در هر سطح و هر مکانی باشند، می توانند از آن بهره ببرند و قرآن به صورت کتاب تخصصی نیست.

* - جلوه ی ابدی؛ هر چه از عمر بشر و علوم او می گذرد، اسرار بیشتری از آن کشف می شود.

* - رشد فزاینده؛ با داشتن بیشترین دشمن و ضربات فراوان، بیشترین رشد را در طول عمر خود داشته است.

* - معجزه ای در دست همگان؛ این معجزه در دست همه است و از نوع حروف و کلماتی است که در اختیار مردم است.

* - آورنده ی ویژه؛ از فردی درس نخوانده و در منطقه ای محروم از سواد است.

* - کتاب جامع؛ هم معجزه است، هم کتاب دستور و قانون.

* - مصون از تحریف؛ چیزی به آن افزوده یا از آن کاسته نشده است.

344 - تفاوت معجزه ی الهی با کارهای خارق العاده

«و إلی ثمود أخاهم صالحاً قال یا قوم اعبدوا اللّه مالکم من إله غیره قد جاءتکم بیّنه من ربّکم هذه ناقه اللّه لکم»(1)

تفاوت بیّنه و معجزه ی الهی با کارهای خارق العاده ی بشری به شرح زیر است:

الف - معجزه نیاز به تمرین و تلقین و تحصیل و سابقه ندارد، ولی کارهای خارق العاده ی دیگر نیاز به تمرین و تلقین و تحصیل دارد.

ب - صدور معجزه هماره از اشخاص خوش سابقه و معصوم است، ولی کارهای دیگر

1- 1088. اعراف / 73.

ممکن است از افراد نااهل نیز صادر شود.

ج - هدف معجزه ارشاد است، ولی هدف دیگران خودنمایی، شهرت و کسب مال و ایجاد سرگرمی است.

د - معجزه همواره با تحدّی همراه است؛ یعنی پیامبران ادعا می کنند که دیگران از انجام آن ناتوانند، اما در کار نوابغ و مخترعان و مرتاضان، این علایم و نشانه ها نیست.(1)

ویژگی های قرآن

345 - قرآن کریم سرآغاز همه ی نعمت ها

در سوره ی مبارکه ی الرحمن که فهرست گونه ای از نعم خداوند است، اولین نعمتی را که خداوند سبحان ذکر می کند، نعمت قرآن است؛ «الرّحمن * علّم القران»(2)تعلیم قرآن، آشنا شدن به قرآن، نعمت فهمیدن قرآن سرآغاز نعمت های جهان هستی است. بعد کم کم سخن از بهشت و نعمت های آن است.(3)

346 - حفظ قرآن از تحریف

«انّا نحن نزّلنا الذّکر و انّا له لحافظون»(4)

1- 1089. نور / ج 4 / ص 103.
2- 1090. الرحمن / 1 - 2.
3- 1091. اسرار عبادات / آیه اللّه جوادی / ص 272.
4- 1092. حجر / 9.

این آیه ی شریفه از آیات مستند بر عدم تحریف قرآن کریم است. آیه اللّه خویی «ره میگوید: مدّعی تحریف در قرآن کریم، احتمال تحریف در نفس همین آیه را هم می دهد. زیرا این جزو آیات قرآن کریم است و استدلال به آن صحیح نیست، مگر آن که عدم تحریف ثابت شود و اگر بخواهیم عدم تحریف را با این آیه ثابت کنیم، دور است و آن گاه این گونه پاسخ می دهد: این شبهه برای کسی اعتبار دارد که عترت طاهره را از خلافت الهیه بر کنار می داند، اما مؤمنان راستین به امامت آنان، می دانند که عترت در موارد گوناگونی به کتاب (قرآن) استدلال کرده اند و نیز تقریر اصحاب آنان بر همین مسأله، حاکی از حجیت کتاب موجود است.(1)

347 - دلایل عدم تحریف قرآن

الف - «إنّا نحن نزّلنا الذّکر و إنّا له لحافظون»(2)؛ قرآن را ما نازل کرده ایم و ما حتماً حافظ آن هستیم، با دو تأکید «إنّ» و «لام»، پس بدیهی است که خداوند آن را از هر گونه نقصان و زیادت حفظ خواهد کرد.

ب - «و إنّه لکتاب عزیز * لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید».(3)منظور از «بین یدیه» زمان نزول و از «من خلفه» زمان بعد است؛ یعنی او کتاب با عزّتی است که نه در حال و نه در آینده، بطلان در آن راه ندارد تا به واسطه ی زیادت یا نقصان، تحریف شود و از حجیّت بیفتد.

ج - حدیث ثقلین که فریقین به طور متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود:

1- 1093. البیان / ص 228.
2- 1094. حجر / 9.
3- 1095. فصلت / 41 - 42.

«إنّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّه و عترتی ما إن تمسّکتم بهما لن تضلّوا أبداً إنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض»؛ این حدیث که وجوب تمسک به قرآن را ایجاب می کند، باید قرآن تحریف نشده باشد، وگرنه تمسک به قرآن محرّف معنایی ندارد و از ضلالت باز نمی دارد.(1)

د - از حدیث پیش گفته استفاده می شود که قرآن کریم در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله به صورت کتاب مدوّن جمع آوری شده بود. زیرا در صورتی می توان قرآن را کتاب نامید که همه ی آیات و مطالبش جمع باشد و در غیر این صورت به آن کتاب اطلاق نمی شود.

ه - در نمازهای یومیه لازم است که مسلمانان بعد از حمد یک سوره ی کامل بخوانند و کسانی که به تحریف معتقدند، نباید در صورت احتمال تحریف، در نمازشان سوره بخوانند با این که می خوانند.

348 - سوگند خداوند به قرآن

«فلا أقسم بمواقع النّجوم * و انّه لقسم لو تعلمون عظیم * انّه لقرءان کریم»(2)

وقتی خداوند سبحان می خواهد از عظمت قرآن سخن بگوید، به جایگاه ستارگان و محل طلوع و غروب آن ها سوگند یاد می کند و تأکید می کند که سوگند عظیمی است اگر بدانید. به تعبیر علامه طباطبایی قدس سره قسم های قرآن در برابر بیّنه نیست، بلکه به خود بیّنه است. توضیح این که: در محاکم بشری مدّعی بیّنه اقامه می کند و مدعی علیه سوگند می خورد؛ «البیّنه علی المدّعی و الیمین علی من أنکر»، پس سوگند در برابر بیّنه است، آن که بیّنه دارد، شاهد اقامه می کند و آن که بیّنه ندارد، قسم می خورد. سوگندهای الهی از این

1- 1096. قاموس / ج 5 / ص 270.
2- 1097. واقعه / 55 - 57.

قبیل نیست، بلکه خدای سبحان به خود دلیل قسم یاد می کند. مثل این که شما بگویید: قسم به آفتاب که الآن روز است.(1)

349 - نزول قرآن کریم

«و لا تعجل بالقران من قبل أن یقضی إلیک وحیه»(2)

این آیه ی شریفه از جمله وجوهی است که مضمون روایات را در ارتباط دو نحوه از نزول قرآن کریم تأیید می کند که یک مرتبه از ابتدا تا انتها دفعتاً و یک مرتبه تدریجاً نازل شده است. زیرا اگر پیامبرصلی الله علیه وآله قبل از تمام شدن یا چند آیه ای که مثلاً الان جبرئیل آورده، علمی به بقیه ی آن نمی داشت، معنا نداشت که بفرماید: قبل از تمام شدنِ وحیش، در خواندنش عجله مکن. پس روشن می شود که قبل از تمام شدن وحی هم آن جناب آیه ی شریفه را می دانست.(3)

350 - سرّ نامگذاری قرآن به فرقان

هر چیزی که حق را از باطل مشخص سازد، «فرقان» نام دارد. به این جهت از روز جنگ بدر، در قرآن به «یوم الفرقان»(4)تعبیر شده است. زیرا در آن روز ارتش کوچکی که فاقد هر گونه ساز و برگ جنگی بود، سپاه نسبتاً بزرگ و نیرومندی را که از هر جهت برتری داشت، شکست داد. همچنین به معجزات نه گانه ی موسی علیه السلام نیز «فرقان» اطلاق شده

1- 1098. محاضرات.
2- 1099. طه / 114.
3- 1100. المیزان / ج 14 / ص 215.
4- 1101. انفال / 41.

است؛ «و إذ ءاتينا موسى الكتاب و الفرقان»(1) و نيز گاهى به عقل و روشن بينى «فرقان» گفته مى شود؛ «يا أيّها الّذين امنوا إن تتّقوا اللّه يجعل لكم فرقاناً».(2)

قرآن كريم نيز به «فرقان» ستوده شده است؛ چون وسيله اى است كه حق را از باطل مشخص مى سازد.(3)

351 - عدم اختلاف در قرآن كريم

«أفلا يتدبّرون القرءان و لو كان من عند غير اللّه لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً»(4)

آيه ى شريفه، مردم را ترغيب به تدبّر و تأمّل در قرآن كريم مى كند. به اين كه در آيات الهى دقت كنند و ببينند كه هيچ اختلافى در آيات قرآن وجود ندارد. همين عدم اختلاف در قرآن، مردم را به اين مطلب هدايت مى كند كه قرآن كتاب الهى است و از طرف غير خدا نيست. زيرا اگر از جانب غير خدا بود، از اختلاف سالم نمى ماند، چون نظام طبيعت بر اساس حركت و تغيير استوار است. هيچ انسانى نيست كه مشاهده نكند هر روز عاقل تر از ديروز است، هر عمل يا صنعتى كه از او ناشى مى شود، هر نظريه و رأيى كه دارد، در مرحله ى اخير آن استوارتر از اولى است.

معارف و حقايق قرآن در ضمن آياتى نازل شده كه حدود بيست و سه سال به طول انجاميده و در حالات مختلف شب و روز، حضر و سفر، صلح و جنگ، سختى و خوشى، تنگى و گشايش نازل شده است، با اين وصف، نه در بلاغت و نه در معارف و نه در قوانين فردى و اجتماعى اين كتاب، هيچ گونه فراز و نشيب و اختلافى وجود ندارد. بنا بر اين، اگر

1- 1102. بقره / 53.
2- 1103. انفال / 29.
3- 1104. الميزان / ج 3 / ص 9.
4- 1105. نساء / 82.

کسی در قرآن کریم تدبر کند، حکم خواهد کرد که این سخنان از کسی نیست که تحوّل و تکامل هستی در او مؤثّر باشد، بلکه گوینده ی آن خداوند واحد قهّار است.(1)

352 - عظمت قرآن کریم

«إنّا أنزلناه فی لیله مبارکه»(2)

قرآن کریم از سه جهت دارای عظمت و بزرگی است:

1 - ذات آن که سخن الهی است.

2 - نزول آن در شب پربرکت که شب قدر است.

3 - محل نزول آن که قلب مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است.(3)

353 - مجد و شرافت قرآن کریم

«بل هو قرءان مجید فی لوح محفوظ»

مجد و شرافت قرآن بسیار است. از جمله:

1 - یکی از دو ثقلین است که تمسک به آن مایه ی سعادت بشر است.

2 - معجزه ی جاویدان پیامبر تا دامنه ی قیامت است.

1- 1106. المیزان / ج 5 / ص 20.
2- 1107. دخان / 3.
3- 1108. تفسیر کبیر / ج 27 / ص 239.

3 - به بهترین و محکم ترین راه ها هدایت می کند؛ «إنّ هذا القرءان یهدی للّتی هی أقوم».(1).

4 - یکی از شفعای روز قیامت است.

5 - تلاوت هر سوره ی آن، بلکه هر آیه ی آن از فضیلت خاصی برخوردار است.(2).

354 - حق تلاوت قرآن کریم

«الّذین ءاتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته أولئک یؤمنون به»(3).

این تعبیر، بسیار پر معناست و خطّ روشنی را برای ما در برابر قرآن کریم و کتب آسمانی مشخّص می سازد. زیرا مردم در برابر آیات الهی چند گروهند:

الف - قشری گرایان که تمام اصرارشان بر ادای الفاظ و حروف از مخارج آن است. آن ها هماره در فکر وقف و وصل و حروف یرملون و شدّ و مدّند و کمترین اهمیتی به محتوا و معنا نمی دهند، تا چه رسد به عمل کردن به آن.

ب - علم گرایان که از الفاظ فراتر رفته و در معانی دقت می کنند و در ریزه کاری ها و نکات قرآن می اندیشند و از علوم آن آگاهند، اما در عمل کردن ناکامند.

ج - مؤمنان راستین که قرآن را کتاب عمل و برنامه ی کامل زندگی خود می شمارند. خواندن الفاظ و اندیشه در معانی و درک مفاهیم این کتاب بزرگ را مقدمه ای برای عمل می دانند. از این رو، هنگام قرائت قرآن روح تازه ای در کالبد آن ها دمیده می شود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه چنین می خوانیم: «یرتّلون آیاته و یتفقّهون به و یعملون بأحکامه و یرجون وعده و یخافون وعیده و یعتبرون بقصصه و یأتمرون بأوامره و ینتهون بنواهیه ما هو و اللّه حفظ آیاته و درس حروفه .... حفظوا حروفه و أضاعوا حدوده و انّما هو تدبّر آیاته و العمل بأرکانه

1- 1109. اسراء / 9.
2- 1110. اطيب البيان / ج 14 / ص 72.
3- 1111. بقره / 121.

قال اللّه تعالی: «کتاب أنزلناه إلیک مبارک لیدبّروا ءایاته»»(1)؛ آیات آن را با دقت بخوانند و حقایق آن را درک کنند و به احکام آن عمل کنند و به وعده های آن امیدوار و از وعیدهای آن ترسان باشند، از داستان های آن عبرت بگیرند و به اوامرش گردن نهند و نواهی آن را بپذیرند. به خدا سوگند منظور فقط حفظ کردن آیات و خواندن حروف نیست، آن ها حروف قرآن را حفظ کردند، اما حدود آن را ضایع ساختند.

منظور این است که در آیات قرآن بیاندیشند و به احکامش عمل کنند. چنان که قرآن کریم می فرماید: این کتاب پربرکت که ما بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبّر کنند.(2)

355 - ولایت قرآن

در قرآن کریم ولایت برای خداوند و ملایکه و انسان بیان شده است:

الف - ولایت خداوند دو گونه است: تکوینی و حقیقی، تشریعی و اعتباری. ولایت تکوینی یعنی تصرف در همه ی اشیا و تدبیر امر خلق بر پایه ی اراده ی الهی، مانند: «أم اتّخذوا من دونه أولیاء فاللّه هو الولیّ»(3). مراد از ولایت تشریعی، ارشاد، توفیق تشریع شریعت و به طور کلی ولایت در امور مرتبط با دین است. بر این اساس، خداوند ولی مؤمنین و متقین است؛ «اللّه ولی الّذین ءامنوا یخرجهم من الظّلمات الی النّور»(4).

ب - ولایت ملایکه نسبت به مؤمنین، مانند: «نحن أولیاءکم فی الحیوه الدّنیا و فی الاخره».

1- 1112. تنبیه الخواطر / ص 463.
2- 1113. نمونه / ج 1 / ص 431.
3- 1114. شوری / 9.
4- 1115. بقره / 257.

ج - ولایت تشریعی انسان کامل، مانند: «النّبی أولی بالمؤمنین من أنفسهم»(1) و «إنّما ولیّکم اللّه و رسوله و الّذین ءامنوا ...»(2).

د - ولایت تکوینی انسان کامل؛ تمام کارهای خارق العاده ای که از انبیا و اولیای الهی در قرآن کریم بیان شده، حکایت از ولایت تکوینی آنان در جهان هستی می کند، مانند خشک شدن دریا برای حضرت موسی علیه السلام؛ «فاضرب لهم طریقاً فی البحر یبساً»(3) و شکافته شدن قمر برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله؛ «اقتربت السّاعه و انشق القمر»(4) و نظایر این امور.

356 - قرآن کریم مایه ی اصلاح دنیا و آخرت انسان

«حم تنزیل من الرّحمن الرّحیم»(5)

کلمه ی «تنزیل» خبر مبتدای محذوف است و این کلمه هر چند مصدر است، ولی به معنای اسم مفعول است و در نتیجه، تقدیر آیه ی شریفه این است: «هذا منزّل من الرّحمن الرّحیم»؛ این کتاب نازل شده از ناحیه ی رحمن و رحیم است.

اگر از میان همه ی اسما و صفات خداوند نام دو صفت رحمان و رحیم را ذکر کرد که اولی رحمت عامه ی خداوند را بیان می کند که شامل مؤمن و کافر می شود و دومی از رحمت خاصه ی خدا خبر می دهد که تنها شامل مؤمنان است، اشاره به این نکته دارد که تنزیل کتاب آسمانی مایه ی اصلاح دنیا و آخرت مردم است.(6)

1- 1116. احزاب / 6.
2- 1117. مائده / 55.
3- 1118. طه / 77.
4- 1119. قمر / 1.
5- 1120. فصّلت / 2.
6- 1121. المیزان / ج 17 / ص 359.

357 - طهارت باطنی و تماس با قرآن کریم

«لا یمسّه إلاّ المطهّرون»(1)

این آیه دو تفسیر و یک تأویل دارد. نخستین تفسیرش این است که مراد از «مطهّرون»، فرشتگان هستند؛ یعنی فرشتگانی که به امر الهی به کتاب مکنون و لوح محفوظ راه دارند. تفسیر دومش این است که آیه ی شریفه بیانگر حکم فقهی است و اگر چه به صورت نفی بیان شده، لیکن مفاد آن نهی است؛ یعنی کسانی که طهارت شرعی ندارند، نباید به نوشته های آیات قرآن دست بزنند. اما تأویل، یعنی معنای باطنی آیه ی شریفه آن است که حقیقت قرآن را جز کسانی که طهارت توحیدی و ایمانی و قلبی دارند، درک نمی کند.

مرحوم علامه ی طباطبایی می فرماید: منظور از مسّ قرآن، دست کشیدن به خطوط آن نیست، بلکه علم به معارف آن است که جز پاکان خلق، کسی به معارف آن عالم نمی شود و منظور از «مطهّرون» کسانی هستند که خداوند قلب آن ها را از رجس پاک گردانیده است؛ «إنّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً»(2).

358 - لزوم ایمان به قرآن و دفع ضرر محتمل

«قل أرأیتم إن کان من عنداللّه ثم کفرتم به من أضلّ ممّن هو فی شقاق بعید»(3)

علامه ی طباطبایی می فرماید: مفاد آیه ی شریفه این است که قرآن کریم شما را به سوی خداوند می خواند و گویای آن است که از سوی خداست و دست کم این است که احتمال صدق این دعوا می رود و همین مقدار برای وجوب نظر و تأمل در امر آن و برای دفع ضرر

ص:297

1- 1122. واقعه / 79.
2- 1123. احزاب / 33 ؛ المیزان / ج 19 / ص 136.
3- 1124. فصلت / 52.

محتمل کافی است و چه ضرری بالاتر از هلاک ابدی. از این رو اعراض شما از قرآن کریم معنایی ندارد.(1)

359 - قرآن، هدایت برای پرهیزکاران

سؤال: با توجه به این که قرآن کریم هدایت و راهنما برای عموم انسان ها است؛ «هدی للنّاس»(2)چرا در آغاز سوره ی بقره، هدایت آن به پرهیزکاران اختصاص داده شده است؛ «هدی للمتّقین».(3)

در پاسخ باید گفت:

الف - قرآن کریم گرچه برای عموم مردم هدایت است، لکن فقط پرهیزکاران از معارف آن بهره می برند؛ «هم الّذین به و اهتدوا بهداه»،چنان که قرآن کریم بیم دهنده برای همه ی مردم است، اما اهل خشیت تنها از انذار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله متأثر می گردند؛ «نزّل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً»(4)و «إنّما أنت منذر من یخشیها».(5)

ب - قرآن کریم برای انسان ها هدایت است و گویا پرهیزکاران انسان هستند و در فرهنگ قرآنی، غیر پرهیزکاران انسان شمرده نمی شوند. فخر رازی گوید: «فمن لا یکون متقیاً کانّه لیس بانسان»، چنان که قرآن کریم غیر اهل تقوا را انسان ندانسته و در ردیف حیوان آورده است؛ «أولئک کالأنعام بل هم أضلّ سبیلاً».(6) علی علیه السلام در باره ی غیر اهل تقوا می فرماید: «فصورته صوره انسان و القلب قلب حیوان».(7)

1- 1125. المیزان / ج 17 / ص 403.
2- 1126. بقره / 185.
3- 1127. بقره / 2.
4- 1128. فرقان / 1.
5- 1129. نازعات / 45.
6- 1130. اعراف / 179.
7- 1131. نهج البلاغه / خطبه 87 ؛ تبیان / ج 1 / ص 53 ؛ مجمع البیان / ج 1 / ص 36 ؛ تفسیر کبیر / ج 1 / ص 21.

معارف قرآنی

ی معنای آیات محکم و متشابه

ی معنای املا در قرآن

ی قرض الحسنه در قرآن

ی تدریجی بودن احکام اسلام

ی معانی قرآن

ی آزادی در قرآن

ی اجابت دعوت

ی علت طلب هدایت از خدا

ی معانی دین در قرآن

ی تفاوت دین با شریعت

ی مردم در برابر شنیدن سخن حق و آیات الهی .....

ص:299

«منه ءاایات محکمات هنّ أمّ الکتاب و أُخر متشابهات»(1)

مقصود از اِحکام آیات اتقان مخصوصی است که در این قبیل از آیات وجود داشته و در دلالت کردن بر مدلول خود هیچ تشابهی ندارند. مانند: «اللّه خالق کل شی ء»، و منظور از متشابهات، آن آیاتی است که در نظر ابتدایی مصداق و مدلول واقعیش برای شنونده روشن نیست و این تشابه، به حال خود باقی است تا وقتی که آن را به محکمات ارجاع دهیم.

مثلاً در آیه ی «الرّحمن علی العرش استوی»(2)تصریح شده که خداوند بر کرسی قرار گرفته است، در نظر ابتدایی برای شنونده تردید حاصل می شود و برای او معنای حقیقی آن روشن نیست، لیکن وقتی به آیه ای چون: «لیس کمثله شی ء»،(3)خداوند شبیه چیزی نیست، ارجاع شود، معلوم می شود که استقرار خداوند بر عرش از نوع استقرار جسمانی نیست که اعتماد و تکیه بر مکان باشد، بلکه منظور تسلط و احاطه بر ملک است. همچنین هنگامی که آیه ی «إلی ربّها ناظره»(4)(به پروردگارش نظر می کند)، به مخاطب القا می شود، در حال تردید قرار می گیرد و منظور واقعی را

1- 1132. آل عمران / 7.
2- 1133. طه / 5.
3- 1134. شوری / 11.
4- 1135. قیامه / 23.

نمی فهمد، ولی پس از مراجعه به امثال آیه ی «لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار»(1)معلوم می شود که مقصود از آن نگاه کردن جسمانی نیست.(2)

361 - معنای املا در قرآن

«و لا تحسبنّ الّذین کفروا إنّما نملی لهم خیرٌ لأنفسهم»

کافران هرگز نپندارند که چون مهلتشان می دهیم، به سود آنان است. «نملی» از مصدر «املاء» به معنای مهلت دادن است. اگر «املاء» به معنای دیکته معروف شده است، به همین معناست که املا کننده، جمله به جمله می گوید و در فواصل آن ها مکث می کند و مهلت می دهد تا نویسنده آن را بنویسد، این مهلت دادن به گناهکاران جزو سنن الهی و مکر و استدراج است. اگر خداوند هر گناه و فجوری را بلافاصله در دنیا جزا می داد، چهره ی جهان تغییر می یافت و تکلیف و اختیار انسان به حال خود باقی نمی ماند و به این شباهت داشت که خداوند برای اثبات حقانیت هر صاحب حقّی دخالت کند یا هماره معجزه و خوارق عادت ظاهر سازد. با این که دنیا دار تکلیف است نه دار جزا و کیفر.(3)

362 - سرّ اِفراد و جمع آوردن فعل

«و یعبدون من دون اللّه ما لا یملک لهم رزقاً من السّموات و الأرض

شیئاً و لا یستطیعون»(4)

سرّ اِفرادِ «یملک» و جمع بودنِ «لا یستطیعون» آن است که از جهت نظر به لفظِ «ما»

ص:302

1- 1136. انعام / 103.
2- 1137. المیزان / ج 3 / ص 21.
3- 1138. قرآن کریم ، ترجمه ی خرمشاهی / ص 73.
4- 1139. نحل / 73.

فعل «یملک» مفرد و از جهت توجه به معنای «ما» فعل «یستطیعون» به هیئت جمع ذکر شده است.

چنانچه این اِفراد و جمع در آیه ی شریفه ی «و جعل لکم من الفلک و الأنعام ما ترکبون لتستووا علی ظهوره» نیز ملاحظه شده که «ظهور» به صورت جمع و ضمیر «ه» به صورت مفرد ذکر شده است.(1)

363 - تکامل بشر در پرتو قرآن

خداوند متعال چهار مرحله از مراحل تربیت و تکامل بشر را در پرتو قرآن کریم بیان می کند؛ «یا أیّها النّاس قد جاءتکم موعظه من ربّکم و شفاء لما فی الصّدور و هدی و رحمه للمؤمنین».(2)مرحله ی اول موعظه است. وقتی انسان ها در دریای غفلت غوطه ور هستند و باطن آن ها را تاریکی شک و ریب فراگرفته، قرآن کریم آن ها را اندرز می دهد و از خواب غفلت بیدار می کند.

در مرحله ی دوم، قرآن مجید روح بشر را از رذایل اخلاقی و صفات زشت پاک می کند و در مرحله ی سوم، انسان ها را با مهربانی به معارف حق اسلام و اخلاق کریمه و اعمال شایسته هدایت می کند و در مرحله ی چهارم، انسان ها لیاقت و استعداد دریافت رحمت حق را پیدا می کنند و به تدریج ترقی می کنند تا سرانجام به انبیا و اولیای حق ملحق می شوند. بنا بر این، هر یک از این مراحل به دنبال دیگری قرار دارد و جالب این که همه ی این ها در سایه ی قرآن کریم صورت می پذیرد.(3)

ص:303

1- 1140. مشکلات العلوم / نراقی / ص 287.
2- 1141. یونس / 57.
3- 1142. المیزان / ج 10 / ص 81.

364 - کاربرد متعاکس اسم فاعل و مفعول

در قرآن کریم در دو مورد اسم فاعل به معنای اسم مفعول آمده است. مانند: «لا عاصم الیوم من أمر اللّه الاّ من رحم»(1)که عاصم به معنای معصوم است و مانند: «خلق من ماء دافق»(2)که به معنای مدفوق است، و در سه مورد اسم مفعول به معنای اسم فاعل آمده است. مانند: «حجاباً مستوراً»(3)و «انّه کان وعده مأتیاً»(4)و «جزاء موفوراً».(5)

365 - اقسام تزیین در قرآن

از نظر قرآن کریم تزیین بر دو نوع است. گاهی تزیین امور دنیوی جهت نیل به آخرت و طلب رضایت الهی است که انسان به وسیله ی انجام اعمال مختلفه ای که مربوط به مال و جاه و اولاد و نفوس است، رضایت الهی را به دست می آورد، که این نوع از تزیین را خداوند به خود نسبت می دهد؛ «إنّا جعلنا ما علی الأرض زینه لها»(6)و «قل من حرّم زینه اللّه الّتی أخرج لعباده و الطّیّبات من الرّزق».(7)

نوع دیگر، تزیینی است که برای جلب قلوب افراد نسبت به امور دنیوی و باز داشتن و غافل کردن آن ها از یاد خدا ست. این نوع از تزیین تصرّف شیطانی است که خدای متعال آن را به شیطان نسبت داده و بندگانش را از آن برحذر داشته است؛ «قال ربّ بما

ص:304

1- 1143. هود / 43.
2- 1144. طارق / 6.
3- 1145. اسراء / 45.
4- 1146. مریم / 61.
5- 1147. اسراء / 63 ؛ مشکلات العلوم / نراقی / ص 170.
6- 1148. کهف / 7.
7- 1149. اعراف / 32.

أغویتنی لأزیّننّ لهم فی الأرض»(1)و «و زیّن لهم سوء أعمالهم».(2) پس قسم دوم از تزیین که منسوب به شیطان است، به خدا نسبت داده نمی شود، فقط از آن جهت که تصرّف شیطان و همه ی اسباب خیر و شر به اذن الهی است، به خداوند مستند است.(3)

366 - معنای طیّب در قرآن

«ربّ هب لی من لدنک ذریّه طیّبه»(4)

طیّب بودن یک شی ء ملایمت داشتن آن با منظوری است که صاحبش از آن دارد مثلاً «بلد طیب» شهری را گویند که از نظر آب و هوا و رزق و روزی ملایم حیات و زندگی اهلش باشد. خداوند می فرماید: «و البلد الطّیّب یخرج نباته بإذن ربّه».(5)

حیات طیبه، آن زندگی است که صاحبش به آن خوشدل و نسبت به آن اطمینان خاطر داشته باشد، و به همین جهت به عطر خالص، «طیب» گویند، و ذریه ی طیبه، فرزند صالحی است که در صفات و افعال بر طبق آرزو و آمال پدر باشد.(6)

در قرآن کریم کلمه ی «طیّب» وصف برای امور ذیل آمده است:

* - انسان؛ «و الطّیّبون للطّیّبات أولئک مبرّءون ممّا یقولون».(7)

* - عقیده؛ «الیه یصعد الکلم الطّیّب».(8)

* - سخن؛ «و هدوا إلی الطّیّب من القول».(9)

ص:305

1- 1150. حجر / 39.
2- 1151. توبه / 37.
3- 1152. المیزان / ج 3 / ص 97.
4- 1153. آل عمران / 38.
5- 1154. اعراف / 58.
6- 1155. المیزان / ج 3 / ص 175.
7- 1156. نور / 26.

8- 1157. فاطر / 10.
9- 1158. حج / 24.

* - درخت؛ «ألم ترکیف ضرب اللّه مثلاً کلمه طیّبه کشجره طیّبه».(1)

* - مسکن بهشتی؛ «و مساکن طیّبه فی جنّات عدن ذلک الفوز العظیم».(2)

* - رزق؛ «کلوا من طیّبات ما رزقناکم و لا تطغوا فیه».(3)

* - زمین؛ «فتیمّموا صعیداً طیّباً».(4)

* - زندگی؛ «من عمل صالحاً من ذکر أو أنثی فلنحیینّه حیوه طیّبه».(5)

* - ذریّه و فرزند؛ «ربّ هب لی من لدنک ذرّیّه طیّبه».(6)

* - شهر؛ «و البلد الطّیّب یخرج نباته بإذن ربّه».(7)

367 - لوح محفوظ

«بل هو قرءان مجید * فی لوح محفوظ»(8)

«لوح» به فتح لام به معنای صفحه ی عریضی است که چیزی بر آن می نویسند و «لوح» به ضم لام به معنای عطش و همچنین هوایی است که میان آسمان و زمین قرار دارد. فعلی که از اولی مشتق می شود، به معنای آشکار شدن و درخشیدن است. آیه ی شریفه ی فوق دلالت دارد که صفحه ای وجود دارد که قرآن کریم بر آن ثبت شده است، ولی نه صفحه ای چون الواح متداول در میان ما، بلکه در تفسیری از ابن عباس آمده است: «طول لوح محفوظ به اندازه ی فاصله زمین و آسمان و عرضش به مقدار فاصله ی مشرق و مغرب

1- 1159. ابراهیم / 24.
2- 1160. صف / 12.
3- 1161. طه / 81.
4- 1162. نساء / 43.
5- 1163. نحل / 97.
6- 1164. آل عمران / 38.

7- 1165. اعراف / 58.
8- 1166. بروج / 21 - 22.

است».

به نظر می رسد که لوح محفوظ همان صفحه ی علم خداوند است که شرق و غرب عالم را فرا گرفته است و از هر دگرگونی و تحریف محفوظ است و در قرآن کریم گاهی از آن به «کتاب مبین» تعبیر شده است.(1)

بنا بر این، نزدیک ترین تفسیری که برای لوح محفوظ می توان بیان کرد، علم بی پایان پروردگار است که همه چیز در آن ثبت و ضبط است و هیچ گونه تغییری در آن راه ندارد. جهان پهناور هستی نیز انعکاسی از این لوح محفوظ است. زیرا همه ی ذرات وجود ما و همه ی گفته ها و اعمال ما در آن محفوظ می ماند. هر چند ظاهراً چهره عوض می کند، اما هرگز از میان نمی رود.(2)

368 - منعزل بودن فعل ماضی از زمان

در آیه ی شریفه که فرمود: «قالوا کیف نکلّم من کان فی المهد صبیّاً»(3)، چگونه با کسی که در گهواره بوده است، سخن بگوییم؛ تعبیر به «کان» مخلّ به معنای آیه است. زیرا پاسخ دادن کودک وقتی معجزه است که فعلاً در گهواره و طفل باشد، نه آن که در روزگار گذشته در گهواره و طفل بوده است. چون همه ی افراد بزرگ سال هم روزی در گهواره طفل بوده اند، پس بهتر بود که بفرماید: «من فی المهد صبیٌّ»؛ کسی که در گهواره طفل است.

علامه ی طباطبایی قدس سره جواب های متعددی از این اشکال را نقل و نقد کرده و در

1- 1167. انعام / 59.
2- 1168. نمونه / ج 26 / ص 353.
3- 1169. مریم / 29.

نهایت بهترین پاسخ را چنین بیان می کند: کلمه ی «کان» منعزل از زمان است. زیرا کلام بویی از معنای شرط و جزا را دارد و معنای آیه ی شریفه این است: کسی که کودک است، گفتگو با او ممکن نیست.(1)

369 - شهید در قرآن

واژه ی شهید و مشتقات آن بارها در قرآن کریم درباره ی: پیامبر، فرشته ی مراقب اعمال انسان ها، امت اسلام، جان باخته در راه خدا، گواه و حاضر به کار رفته است؛ اما شهید به معنای فدایی در راه خدا، یکی از مقدس ترین واژگان قاموس دینی است که در قرآن کریم به صورت «مقتول فی سبیل اللّه» از آن تعبیر شده است.

اهل لغت گفته اند: کشته شدگان در راه خدا را از آن جهت شهید گویند که فرشتگان رحمت بر مشهد او حاضر می شوند. بعضی دیگر گفته اند: زیرا خداوند متعال و فرشتگان بر رستگاری او گواهی می دهند. گروه سومی نیز گفته اند: چون در روز قیامت از او گواهی می طلبند.

به طور کلی شهیدان دارای این ویژگی های هستند:

الف - زنده بودن در نزد خدا؛ «و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللّه أموات بل أحیاء ولکن لا یشعرون».(2)

ب - از روزی خداوند در عالم برزخ بهره مند می شوند؛ «و لا تحسبنّ الّذین قتلوا فی سبیل اللّه أمواتاً بل أحیاء عند ربّهم یرزقون».(3)

1- 1170. المیزان / ج 14 / ص 46.
2- 1171. بقره / 154.
3- 1172. آل عمران / 169.

ج - مورد مغفرت خدا قرار می گیرند؛ «و لئن قتلتم فی سبیل اللّه أو متّم لمغفره من اللّه و رحمه خیر ممّا یجمعون».(1)

د - پاداش بزرگ دارند؛ «و من یقاتل فی سبیل اللّه فیقتل أو یغلب فسوف نؤتیه أجراً عظیماً».(2)

ه - اعمال شهیدان هرگز تباه نخواهد شد؛ «و الّذین قتلوا فی سبیل اللّه فلن یضلّ أعمالهم».(3)

و - شهادت کفّاره ی گناهان و ضمانت بهشت است؛ «فالّذین هاجروا و أخرجوا من دیارهم و أوذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لأکفّرنّ عنهم سیّئاتهم و لأدخلنّهم جنّات تجری من تحتها الأنهار ثواباً من عند اللّه».(4)

370 - منظور از لقاء اللّه

«من کان یرجوا لقاء اللّه فانّ اجل اللّه لات»(5)

مفسران در زمان معنای لقای پروردگار وجوهی ذکر کردند:

1 - بعثت و قیامت.

2 - رسیدن به عاقبت زندگی و دیدار ملک الموت و حساب و جزا.

3 - ملاقات جزای خداوند یعنی ثواب و عقاب.

1- 1173. آل عمران / 157.
2- 1174. نساء / 74.
3- 1175. محمد / 4.
4- 1176. آل عمران / 195 ؛ دانشنامه ی قرآن / ج 2 / ص 1338.
5- 1177. عنکبوت / 6.

4 - ملاقات حکم خداوند در روز قیامت.

این وجوه از ظاهر کلام به دور است، مگر این که خواسته باشند لقاء اللّه را به لازمه اش تفسیر کنند. ظاهراً مراد از «لقاءاللّه» قرار گرفتن بنده در موقعیتی که میان او و پروردگارش حجابی نباشد، همچنان که روز قیامت چنین است. چون روز ظهور حقایق است که قرآن کریم فرمود: «و یعلمون أنّ اللّه هو الحق المبین»؛ آن روز یقین می کنند که خدا حق آشکار است. بنا بر این، لقای هر چیز علم یافتن به وجود اوست و روز قیامت مردم به حقّانیّت خدا علم پیدا می کنند و لقای علمی بر ایشان حاصل می شود(1).

کوتاه سخن این که: لقا به معنای دیدن نیست. چنان که شخص نابینایی می گوید: من با فلانی ملاقات کردم و منظورش از ملاقات دیدن نیست. چون او چشم ندارد، اما در عین حال ملاقات کرده و علم به وجود طرفِ ملاقات پیدا کرده است.

371 - گیاهان در قرآن

به طور کلی در آیات قرآن به موضوع گیاهان و روییدن آن ها و زینت بودن آن ها برای زمین و نشانه بودن آن ها برای خداوند اشاره شده است. مهم ترین گیاهانی که در قرآن به آن اشاره شده، بدین شرح است: سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیاز؛ «فادع لنا ربّک یخرج لنا ممّا تنبت الأرض من بقلها و قثّائها و فومها و عدسها و بصلها»(2)، و انگور؛ «انّ المتّقین مفازاً * حدائق و أعناباً»(3) و خرما و انار؛ «فیها فاکهه و نخل و رمّان»(4) و انجیر و زیتون؛ «و التّین و الزّیتون»(5) و دانه و هسته خرما؛ «انّ اللّه

1- 1178. المیزان / ج 16 / ص 102.
2- 1179. بقره / 61.
3- 1180. نبأ / 31 - 32.
4- 1181. الرحمن / 68.
5- 1182. تین / 1.

فالق الحبّ و النّوی»(1) و درخت موز؛ «و طلح منضود»(2) و کدو؛ «و أنبتنا علیه شجره من یقطین».(3)

372 - دعوت اسلام به حیات و زندگی

«یا أیّها الّذین ءامنوا استجیبوا للّه و للرّسول إذا دعاکم لما یحییکم»(4)

دعوت اسلام دعوت به سوی حیات و زندگی است. حیات معنوی، حیات مادی، حیات فرهنگی، حیات اقتصادی، حیات سیاسی و ... . این تعبیر جامع ترین تعبیری است که در باره ی اسلام و آیین حق آمده است. اگر کسی سؤال کند: اسلام هدفش چیست؟ در یک جمله ی کوتاه می گوییم هدفش حیات در تمام زمینه ها.

آیا مردم قبل از اسلام و دعوت قرآن مرده بودند که قرآن آن ها را دعوت به حیات می کند؟ پاسخ: آری! آن ها فاقد حیات به معنای قرآنی بودند. زیرا حیات و زندگی مراحل مختلفی دارد که قرآن به همه ی آن ها اشاره کرده است:

الف - حیات گیاهی؛ «اعلموا ان اللّه یحیی الأرض بعد موتها».(5)

ب - حیات حیوانی؛ «ان الّذی أحیاها لمحیی الموتی».(6)

ج - حیات فکری و عقلانی؛ «أو من کان میتاً فأحییناه».(7)

د - حیات جاویدان؛ «یا لیتنی قدّمت لحیاتی».(8)

1- 1183. انعام / 95.
2- 1184. واقعه / 29.
3- 1185. صافات / 147.
4- 1186. انفال / 24.
5- 1187. حدید / 17.
6- 1188. فصلت / 39.
7- 1189. انعام / 122.
8- 1190. فجر / 24.

پس، روشن می شود که مردم عصر جاهلی گرچه زندگی مادی حیوانی داشتند، اما از زندگی انسانی و معنوی و عقلانی محروم بودند. قرآن مجید آن ها را دعوت به حیات انسانی کرد و این دعوت، فقط در پرتو ایمان و عمل صالح تحقق می پذیرد؛ «من عمل صالحاً من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فلنحیینّه حیوه طیّبه و لنجزینّهم أجرهم بأحسن ما کانوا یعملون».(1)

قرض الحسنه در قرآن

«من ذا الّذی یقرض اللّه قرضاً حسناً فیضاعفه له أضعافاً کثیره ...»(2)

373 - تعبیر کردن از انفاق در راه خدا به قرض، تعبیری مجازی است و میان قرض (اصطلاحی که انسان چیزی را بدهد تا مثل آن بازگردانده شود) و قرض دادن به خداوند از چند جهت تفاوت وجود دارد:

الف - قرض گرفتن انسان نشانه ی احتیاج اوست، اما خداوند متعال محتاج نیست.

ب - مالی که قرض گیرنده تحویل می گیرد، ملک او حساب نمی شود، اما در قرض دادن به خدا مالی که ما به او قرض می دهیم، ملک واقعی اوست.

پس باتوجه به تفاوت های پیش گفته، سرّ تعبیر به قرض از انفاق آن است که کار خیر نزد خداوند ضایع نمی شود و همان گونه که ادای قرض لازم است، خداوند در برابر انفاق ها و کارهای خیر، ثواب و پاداش عنایت می فرماید.(3)

374 - خداوند برای ترغیب مؤمنان به انفاق، تعبیر به قرض دادن می کند و این معنا

1- 1191. نحل / 97 ؛ مفردات راغب / ص 138 ؛ نمونه / ج 7 / ص 127.
2- 1192. بقره / 245.
3- 1193. تفسیر کبیر / ج 6 / ص 142.

همه ی موارد زیر را دربر می گیرد؛ انفاقات واجب و مستحب مانند زکات و خمس و نفقه ی واجب النفقه و صدقه ی مستحب و صله ی رحم و احسان به فقرا و ایتام و سادات و اعتلای کلمه ی دین و مصارف حج و زیارت و سوگواری خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و کمک به اهل علم و نشر کتب علمیّه و سایر مصارف خیریه که هر یک در حدّ خود، عبادتی بزرگ و دارای ثواب بسیار است.(1)

375 - خداوند انفاقی را که در راه او انجام می گیرد، قرض به خود قلمداد فرموده که چند برابر آن باز گردانده خواهد شد و این مردم را نسبت به این کار تشویق می کند. نکته ی کاربرد استفهام و عدم استعمال امر و فرمان، این است که مخاطبان، سختی و مشقت امر را احساس نکنند.

تدریجی بودن احکام اسلام

اشاره

روش قرآن کریم در مبارزه با انحرافات ریشه دار اجتماعی این است که تدریجاً زمینه سازی می کند و افکار عمومی را با مفاسد آن ها آشنا می سازد. بعد از حاصل شدن آمادگی کامل، قانون را به صورت صریح اعلام می کند، و این معنا در باره ی تحریم شراب و ربا به خوبی از قرآن استفاده می شود.

376 - تحریم شراب

نخست در بعضی از سوره های مکی اشاراتی به زشتی این کار کرد؛ «و من ثمرات النخیل و الأعناب تتّخذون منه سکراً و رزقاً حسناً»؛ از خرما و انگور هم رزق تهیه می شود، هم مست کننده است. بعد از این مرحله اشاره به منافع اقتصادی آن می کند و

1- 1194. اطیب البیان / ج 2 / ص 498.

می فرماید: البته زیان های بزرگ آن به مراتب از منافع اقتصادی آن بیشتر است؛ «یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للنّاس و اثمهما أکبر من نفعهما».(1)به دنبال آن صریحاً به مسلمانان دستور می دهد که در حال مستی نماز نخوانند تا بدانند با خدای خود چه می گویند؛ «لا تقربوا الصّلوه و أنتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون».(2) سرانجام دستور نهایی و ممنوعیت این کار را اعلام می فرماید؛ «إنّما الخمر و المیسر ... رجس من عمل الشّیطان فاجتنبوه».(3)

377 - تحریم ربا در چند مرحله

نخست در باره ی «ربا» به یک پند اخلاقی قناعت شده است. از نظر افراد کوته بین، ثروت رباخواران زیاد است، اما در نزد خداوند چیزی بر آن افزوده نمی شود؛ «و ما ءاتیتم من رباً لیربوا فی أموال النّاس فلا یربوا عند اللّه»،(4)در جای دیگر ضمن انتقاد از عادات و رسوم غلط یهود، به عادت زشت رباخواری آنان اشاره کرده است؛ «و أخذهم الرّبوا و قد نهوا عنه»،(5)و در بخش دیگری حکم تحریم ربا را صریحاً ذکر کرده، اما تنها به یک نوع آن که ربای چندین برابر است، اشاره کرده است؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا لا تأکلوا الرّبا أضعافاً مضاعفه»(6)و سرانجام هرگونه رباخواری به شدت ممنوع شده و در حکم جنگ با خدا ذکر شده است؛ «فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من اللّه و

1- 1195. بقره / 219.
2- 1196. نساء / 43.
3- 1197. مائده / 90.
4- 1198. روم / 39.
5- 1199. نساء / 161.
6- 1200. آل عمران / 130.

رسوله».(1)

378 - معنای کلمه در قرآن

در قرآن کریم برای کلمه معانی و مصادیق مختلفی ذکر شده است:

الف - وعده ی حتمی؛ «و تمّت کلمه ربّک علی بنی اسرائیل بما صبروا».(2)

ب - دین و آیین؛ «کلمه اللّه هی العلیاء».(3)

ج - عقیده ی حق؛ «الیه یصعد الکلم الطیّب و العمل الصالح یرفعه».(4)

د - پیامبر و اولیای الهی؛ «کلمه ألقاها الی مریم»(5)، در روایات از قول ائمه علیهم السلام آمده است: «نحن الکلمات التامات».

ه - روح؛ «و ألزمهم کلمه التقوی».(6)

و - سنّت و فرمان آفرینش؛ «و لولا کلمه سبقت من ربک لقضی الأمر بینهم».(7)

ز - مخلوقات جهان هستی و اسرار آن؛ «و لو أنّ ما فی الأرض من شجره أقلام و البحر یمدّه من بعده سبعه أبحر مانفدت کلمات اللّه».(8)

379 - معانی دین در قرآن

در قرآن کریم، واژه ی «دین» در معانی مختلفی به کار رفته است:

الف - جزا و حساب؛ «مالک یوم الدّین».(9)

1- 1201. بقره / 279 ؛ نمونه / ج 3 / ص 87 ، ج 5 / ص 70.
2- 1202. اعراف / 136.
3- 1203. توبه / 40.
4- 1204. فاطر / 10.
5- 1205. نساء / 171.

6- 1206. فتح / 26.
7- 1207. يونس / 19.
8- 1208. لقمان / 27.
9- 1209. حمد / 4.

ب - شریعت و آیین؛ «و من یبتغ غیر الإسلام دیناً فلن یقبل منه».(1)

ج - طاعت و فرمانبرداری؛ «إنّ الدّین عند اللّه الإسلام».(2)

د - حکم و فرمان؛ «و لا یأخذکم بهما رأفه فی دین اللّه».(3)

ه - دعا و عبادت؛ «فإذا رکبوا فی الفلک دعوا اللّه مخلصین له الدّین».(4)

و - آیین یگانه پرستی (توحید)؛ «شرع لکم من الدّین ما وصّی به نوحاً و الّذی أوحینا إلیک».(5)

380 - معانی امر در قرآن

در قرآن مجید، امر در معانی و مصادیق گوناگونی به کار رفته است. اکنون به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1 - فرمان؛ «أتأمرون النّاس بالبرّ و تنسون أنفسکم».(6)

2 - کار؛ «لیس لک من الأمر شی ء أو یتوب علیهم أو یعذّبهم».(7)

3 - جنگ و کارزار؛ «حتّی اذا فشلتم و تنازعتم فی الأمر».(8)

4 - قضا و مشیّت پروردگار؛ «و کان أمر اللّه مفعولاً».(9)

5 - آفرینش؛ «و من یدبّر الأمر فسیقولون اللّه».(10)

1- 1210. آل عمران / 85.
2- 1211. آل عمران / 19.
3- 1212. نور / 2.
4- 1213. عنکبوت / 65.
5- 1214. شوری / 13.
6- 1215. بقره / 268.
7- 1216. آل عمران / 138.
8- 1217. آل عمران / 152.
9- 1218. نساء / 47.

10- 1219. يونس / 10.

6 - دین و آیین؛ «ثم جعلناک علی شریعه من الأمر».(1)

7 - اعمال و رفتار؛ «و ما أمر فرعون برشید».(2)

8 - قوت و عزّت؛ «فعسی اللّه أن یأتی بالفتح أو امر من عنده».(3)

9 - قیامت و رستاخیز؛ «أتی امر اللّه فلا تستعجلوه».(4)

10 - نبوّت؛ «و ما کنت بجانب الغربیّ اذ قضینا إلی موسی الأمر».(5)

381 - معانی قلب و حالات آن

قلبِ شی ء گرداندن و گردیدن آن از حالتی به حالت دیگر است. مانند گرداندن لباس یا گرداندن انسان از طریقه اش؛ «و الیه تقلبون».(6)

در قرآن کریم معانی مختلفی برای قلب ذکر شده است. از جمله:

الف - دل معنوی؛ «من کفر باللّه من بعد ایمانه الاّ من أکره و قلبه مطمئن بالایمان».(7)

ب - خرد و عقل؛ «انّ فی ذلک لذکری لمن کان له قلب».(8)

ج - رأی و نظر؛ «و قلوبهم شتّی».(9)

د - بازگردانیدن؛ «و الیه تُقلبون».(10)

1- 1220. جاثیه / 18.
2- 1221. هود / 97.
3- 1222. مائده / 106.
4- 1223. نحل / 1.
5- 1224. قصص / 44 ؛ دایره الفرائد / ج 2 / ص 92.
6- 1225. عنکبوت / 21.
7- 1226. نحل / 106.
8- 1227. ق / 37.
9- 1228. حشر / 14.

10- 1229. عنكبوت / 21.

اما برای قلبی که به معنای دل معنوی است، در قرآن مجید حالات مختلفی بیان گردیده است:

1 - حالات پسندیده ی قلب:

* - سلامت قلب؛ «الاّ من أتی اللّه بقلب سلیم». (1)

* - رأفت و رحمت قلب؛ «و جعلنا فی قلوب الّذین اتّبعوه رأفه و رحمه». (2)

* - طهارت قلب؛ «و اذا سألتموهن متاعاً فاسئلوهن من وراء حجاب ذلکم أطهر لقلوبکم و قلوبهنّ». (3)

* - آرامش و سکینه ی قلب؛ «هو الّذی أنزل السّکینه فی قلوب المؤمنین» (4) و «ألا بذکر اللّه تطمئنّ القلوب». (5)

* - ترس از خداوند؛ «اذا ذکر اللّه وَجلت قلوبهم». (6)

2 - حالات ناپسند قلب:

* - غلظت؛ «و لو کنت فظّاً غلیظ القلب لانفضّوا من حولک». (7)

* - مرض؛ «فی قلوبهم مرض فزادهم اللّه مرضاً». (8)

* - تیره شدن؛ «کلاّ بلْ ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون». (9)

* - مهر خورده شده؛ «ختم اللّه علی قلوبهم» (10) و «کذلک یطبع اللّه علی قلوب

1- 1230. شعراء / 89.
2- 1231. حدید / 27.
3- 1232. احزاب / 53.
4- 1233. فتح / 4.
5- 1234. رعد / 28.

6- 1235. انفال / 2.
7- 1236. آل عمران / 159.
8- 1237. بقره / 10.
9- 1238. مطفّفين / 14.
10- 1239. بقره / 7.

الکافرین».(1)

* - گناهکار شدن؛ «و من یکتمها فانّه ءاثمٌ قلبه».(2)

* - زیغ و انحراف؛ «فلما زاغوا أزاغ اللّه قلوبهم».(3)

* - قساوت و سنگدلی؛ «فجعلنا قلوبهم قاسیه».(4)

382 - تفاوت دین با شریعت

سؤال: اگر تمام ادیان الهی یکی است، پس چرا دین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دین حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام را نسخ کرد؟

پاسخ: دین و شریعت با هم تفاوت دارد. دین همه ی انبیا یکی است که خطوط کلی آن توحید، نبوت و معاد است، قرآن کریم می فرماید: «إنّ الدّین عند اللّه الإسلام»(5)و «و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه».(6)اما شرایع انبیا با یکدیگر متفاوت است. خداوند برای هر یک شریعت خاصی قرار داده است؛ «لکلّ جعلنا منکم شرعه و منهاجاً»(7). بنا بر این، منظور از شریعت که به معنای راه روشن است، قوانین و احکام جزئی است که در مذاهب انبیا مختلف است، لیکن دین، یک قانون کلی و راه عمومی برای تمام امت هاست که نسخ نمی پذیرد، اما شریعت ها نسخ پذیرند.(8)

ص:319

1- 1240. اعراف / 101.
2- 1241. بقره / 283.
3- 1242. صف / 5.
4- 1243. مائده / 13.
5- 1244. آل عمران / 19.
6- 1245. آل عمران / 15.
7- 1246. مائده / 48.
8- 1247. المیزان / ج 5 / ص 350.

383 - تفاوت حکم و علم

«و لمّا بلغ أشدّه ءاتیناه حکماً و علماً و کذلک نجزی المحسنین»(1)

«و لمّا بلغ أشدّه و استوی ءاتیناه حکماً و علماً و کذلک نجزی المحسنین»(2)

آیه ی اول در باره ی حضرت یوسف علیه السلام و آیه ی دوم در باره ی حضرت موسی علیه السلام است. قرآن کریم در این دو آیه می فرماید: هنگامی که به بلوغ و قدرت رسیدند، ما به آن ها حکم و علم دادیم. در این که منظور از حکم و علم و تفاوت میان آن دو چیست، احتمالاتی ذکر شده است:

الف - حکم اشاره به مقام نبوت دارد (چون پیامبر حاکم بر حق است) و علم اشاره به علم دین است.

ب - حکم به معنای خویشتن داری در برابر هوس های سرکش است که در اینجا اشاره به حکمت عملی است و علم اشاره به حکمت نظری است و مقدم داشتن حکم بر علم بدین دلیل است که تا انسان تهذیب نفس نکند، به علم صحیح راه نمی یابد.

ج - حکم بدین معناست که انسان به مقام نفس مطمئنّه برسد و تسلّط بر خویشتن پیدا کند، آن چنان که بتواند نفس اماره را کنترل می کند و منظور از علم، انوار قدسیّه ی الهی است که از عالم ملکوت بر قلب پاک آدمی پرتوافکن می شود.(3)

384 - تمسخر و استهزا در قرآن

1 - لزوم پرهیز از مسخره کردن دیگران؛ «لا یسخر قوم من قوم عسی أن یکون خیراً

1- 1248. یوسف / 22.
2- 1249. قصص / 14.
3- 1250. تفسیر کبیر / ج 18 / ص 111.

منهم».(1)

2 - مسخره کردن از اوصاف منافقان است؛ «... قالوا إنّا معکم إنّما نحن مستهزءون».(2)

3 - انبیای الهی مسخره شدند؛ «یا حسره علی العباد ما یأتیهم من رسول إلاّ کانوا به یستهزءون».(3)

4 - حمایت خداوند از مسخره شدگان؛ «انّا کفیناک المستهزءون».(4)

5 - لزوم ترک مجالسی که در آن آیات الهی مسخره می شود؛ «إذا سمعتم ءایات اللّه یکفر بها و یستهزأ بها فلا تقعدوا معهم».(5)

6 - جزا و کیفر استهزا کنندگان در قیامت؛ «فحاق بالّذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزءون».(6)

385 - به دست آوردن دین الهی و یاری آن

«یا أیّها الّذین ءامنوا من یرتدّ منکم عن دینه»(7)

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در باره ی این آیه سؤال شد. حضرت دست مبارک خود را بر شانه ی سلمان زدند و فرمودند: منظور، این مرد و قوم اوست. اگر دین به ثریا بسته باشد، گروهی از مردان فارس آن را به دست می آورند؛ «سئل عن هذه الآیه فضرب بیده علی عاتق

1- 1251. حجرات / 11.
2- 1252. بقره / 14.
3- 1253. یس / 30.
4- 1254. حجر / 95.
5- 1255. نساء / 140.
6- 1256. انعام / 10.
7- 1257. مائده / 54.

سلمان فقال: هذا و ذووه ثمّ قال لو كان الدّين معلّقاً بالثريا لَنالَهُ رجال من أبناء فارس».(1)

386 - تفاوت خوف و خشیت

خشیت به معنای ترس شدید است. از این رو در اقرب الموارد از کلیات ابوالبقاء نقل شده که خشیت از خوف شدیدتر است. چون این کلمه برگرفته از «شجره خاشیه» است و به درختی گویند که به طور کلی بخشکد. خوف به معنای نقصان و از «ناقه خَوفاء» به معنای شتر مریض، اخذ شده؛ یعنی مریض است، ولی هنوز نمرده است. خشیت در صورتی گفته می شود که شی ء مخوف دارای عظمتی باشد، اما خوف از ضعف خایف است.

این که می گوید: خوف از ضعف خایف است، مورد تصدیق قرآن کریم نیست، بلکه عکس آن است و خوف در بسیاری از موارد قرآن مدح شده است. مانند: «و لمن خاف مقام ربّه جنّتان»(2)و «انّی أخاف اللّه ربّ العالمین»(3). راغب در مفردات می گوید: خشیت ترسی است آمیخته با تعظیم و اکثراً همراه با علم به چیزی است که از آن می ترسند. از این رو وصیت ویژه ی دانشمندان قرار داده شده است؛ «انّما یخشی اللّه من عباده العلماء»(4)؛ لیکن قول راغب کلیت ندارد و در مواردی چنین نیست، مانند: «و تجاره تخشون کسادها»(5)و «اذا لامستکم خشیه الانفاق».(6)

پس خشیت، معنای تعظیم را در بر ندارد و احیاناً از ناحیه ی مضاف الیه آن است،

1- 1258. نور الثقلین / ج 1 / ص 643.
2- 1259. الرحمن / 46.
3- 1260. مائده / 28.
4- 1261. فاطر / 28.
5- 1262. توبه / 24.
6- 1263. اسراء / 100.

مانند: «خشیه الرب» و «خشیه العذاب». در این صورت، بهتر است آن را ترس شدید بدانیم یا بیم با پرهیز چنان که از مصادیق آن فهمیده می شود. (1)

387 - مردم در برابر شنیدن سخن حق و آیات الهی

* - گروهی از استماع آیات الهی اعراض می کنند؛ «و لو أسمعهم لتولّوا و هم معرضون». (2)

* - گروهی دیگران را از استماع و شنیدن آیات الهی بازمی دارند؛ «و قال الّذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه». (3)

* - گروهی آیات الهی را به حس ظاهری استماع می کنند، لیکن به گوش دل نمی شنوند؛ «و لا تکونوا کالّذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون». (4)«و منهم من یستمع إلیک حتی اذا خرجوا من عندک قالوا للّذین أوتوا العلم ماذا قال ءانفاً».

* - گروهی ندای حق را که می شنوند، پاسخ مثبت می دهند؛ «ربّنا إنّنا سمعنا منادیاً ینادی للایمان أن ءامنوا بربّکم فامنّا». (5)

* - گروهی وقتی آیات الهی را می شنوند، بر ایمان آن ها افزوده می شود؛ «إنّما المؤمنون ... و اذا تلیت علیهم ءایاته زادتهم ایماناً». (6)

1- 1264. قاموس / ج 2 / ص 250.
2- 1265. انفال / 23.
3- 1266. فصلت / 26.
4- 1267. انفال / 21.
5- 1268. آل عمران / 93.
6- 1269. انفال / 2.

«یا أیّها الّذین ءامنوا لا تسئلوا عن أشیاء ان تبد لکم تسؤکم»(1)

در شأن نزول آیه ی فوق آمده است که شخصی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله پرسید: آیا دستور خدا درباره ی حج، به این معناست که هر ساله باید به حج برویم؟ حضرت پاسخ نداد. او لجاجت کرد و دو سه بار سؤال خود را تکرار کرد. آنگاه پیامبر به او فرمود: چرا بسیار سؤال می کنی؟ اگر به شما بگویم: هر ساله حج واجب است، باید هر سال به حج بروید و چنین امکانی را ندارید و اگر مخالفت کنید، گناه کرده اید، پس مادامی که دستوری داده نشده است، شما اصرار نکنید. زیرا لجاجت و پر حرفی یکی از اموری بود که سبب هلاکت بعضی از اقوام گذشته شد.

گفتنی است که منظور از شأن نزول، این نیست که راه سؤال را بر مردم ببندد. زیرا قرآن کریم صریحاً دستور به سؤال کردن می دهد؛ «فاسئلوا أهل الذّکر ان کنتم لا تعلمون»(2)، بلکه منظور سؤال های بی جا و بهانه گیری ها و لجاجت هایی است که غالباً سبب مشوب شدن اذهان مردم و مایه ی مزاحمت گوینده و پراکندگی رشته ی سخن و برنامه ی او می گردد.(3)

در این زمینه علی علیه السلام می فرماید: «انّ اللّه افترض علیکم فرائض فلا تضّیعوها و حدَّ لکم حدوداً فلا تعتدوها و نهی عن أشیاء فلا تنتهکوها و سکت لکم عن أشیاء و لم یدعها نسیاناً فلا تتکلّفوها»(4).

ص:324

1- 1270. مائده / 101.
2- 1271. نحل / 43.
3- 1272. نور الثقلین / ج 1 / ص 682 ؛ نمونه / ج 5 / ص 96.
4- 1273. نور الثقلین / ج 1 / ص 682.

389 - آزادی در قرآن

قرآن کریم در باره ی آزادی مطالب مختلفی را بیان فرموده است که به قسمتی از آن اشاره می شود:

الف - نفی عبودیت غیر خدا و پرستش خدای یگانه، زمینه ساز آزادی انسان است؛ «ألاّ نعبد إلاّ اللّه و لا نشرک به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون اللّه». (1)

ب - آزادی از ستم نعمتی بزرگ از ناحیه ی خداوند است؛ «اذکروا نعمه اللّه علیکم إذ أنجاکم من ءال فرعون». (2)

ج - رهایی انسان ها از سلطه پذیری دیگران از اهداف انبیاست؛ «ما کان لبشر أن یؤتیه اللّه الکتاب و الحکم و النّبوّه ثم یقول للنّاس کونوا عباداً لی من دون اللّه». (3)

د - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آزاد کننده ی مردم از قید و بند خرافات است؛ «الّذین یتّبعون الرّسول النّبیّ الأمّیّ .... و یضع عنهم إصرهم و الأغلال الّتی کانت علیهم». (4)

390 - محدوده ی آزادی

الف - آزادی بیان در امر به معروف و نهی از منکر محدود به موارد خیرخواهی و نصیحت است؛ «ولتکن منکم أمّه یدعون إلی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر». (5)

ب - آزاد بودن فریاد خواهی و اظهار تظلّم؛ «لا یحبّ اللّه الجهر بالسّوء من القول إلاّ

1- 1274. آل عمران / 64.
2- 1275. ابراهیم / 6.
3- 1276. آل عمران / 79.
4- 1277. اعراف / 157.
5- 1278. آل عمران / 104.

من ظلم».(1)

ج - آزادی بیان محدود به دوری جستن از پخش مطالب مشکوک است؛ «و لا تقف ما لیس لک به علم إنّ السّمع البصر و الفؤاد کلّ أولئک کان عنه مسئولاً».(2)

د - آزاد نبودن مؤمنان در مسخره کردن دیگران؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا لا یسخر قوم من قوم».(3)

ه - آزادی اظهار نظر، محدود به اجتناب از اهانت به مقدسات اقوام و ملت هاست؛ «و لا تسبّوا الّذین یدعون من دون اللّه فیسبّوا اللّه عدوا بغیر علم».(4)

و - آزادی گفتار و اعمال، محدود به پرهیز از سوء استفاده ی دشمنان است؛ «لا تقولوا راعنا و قولوا انظرنا واسمعوا ...».(5)

ر - اظهار نظر در باره ی دین محدود به حفظ حدود آن و پرهیز از گفتار باطل است؛ «لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی اللّه إلاّ الحقّ».(6)

ز - ممنوعیت ورود به اماکن مسکونی بدون خبر قبلی؛ «... لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتّی تستأنسوا و تسلّموا علی أهلها».(7)

ی - محدود بودن آزادی عمل در برخورد با اولیای الهی و لزوم رعایت احترام آنان؛ «لا تقدّموا بین یدی اللّه و رسوله».(8)

1- 1279. نساء / 148.
2- 1280. اسراء / 36.
3- 1281. حجرات / 11.
4- 1282. انعام / 108.
5- 1283. بقره / 104.
6- 1284. نساء / 171.
7- 1285. نور / 27.
8- 1286. حجرات / 1.

391 - زندان از دیدگاه قرآن

کلمه «سجن» که به معنای زندان است، در 9 مورد از قرآن کریم به مناسبت زندانی شدن حضرت یوسف علیه السلام به کار رفته است؛ گاه خود این واژه و گاه مشتقات آن. در یک مورد نیز در داستان فرعون آمده است: اگر معبودی را جز من برگزینی، تو را از زندانیان قرار می دهم؛ «لئن اتّخذت إلهاً غیری لأجعلنّک من المسجونین».(1)

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که در عصر موسی علیه السلام و فرعون، حتی قبل از آن در عصر یوسف علیه السلام و عزیز مصر، زندان به معنای واقعی وجود داشت که باگناه و بی گناه را در آن می افکندند، اما آنچه مسلّم است، در قرآن کریم حدّاقل در یک مورد، حکم زندان دیده می شود که با تعبیر «امساک» آمده است: کسانی از زنان شما که مرتکب فساد و فحشا شوند، چهار شاهد از مسلمانان را بر کار آن ها بطلبید، اگر آنان گواهی دادند، آن زنان را در خانه های خود حبس کنید تا مرگشان فرا رسد. یا این که خداوند راهی برای آن ها قرار دهد؛ «واللاّتی یأتین الفاحشه من نسائکم فاستشهدوا علیهنّ أربعه منکم فان شهدوا فأمسکوهنّ فی البیوت حتّی یتوفّاهنّ الموت أو یجعل اللّه لهنّ سبیلاً».(2)

معروف در میان مفسران آن است که این آیه پیش از نزول آیه ی سوره ی مبارکه ی نور و تعیین کیفر صد تازیانه یا رجم نازل شده و ناظر به مجازات زنانی است که مرتکب فساد و فحشا می شدند و حکمشان را حبس ابد معین کرده است.

ص:327

1- 1287. شعراء / 29.
2- 1288. نساء / 15.

392 - اجابت دعوت

از نظر قرآن کریم هر انسانی در مقابل دو دعوت قرار دارد:

الف - دعوت الهی؛ اجابت و پذیرفتن آن مایه ی حیات و سعادت ابدی می گردد؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا استجیبوا للّه و للرّسول إذا دعاکم لما یحییکم». (1)

ب - دعوت شیطان؛ اجابت آن مایه ی سقوط و بدبختی و عذاب ابدی می گردد؛ «و ما کان لی علیکم من سلطان الاّ أن دعوتکم فاستجبتم لی ..... انّ الظّالمین لهم عذاب ألیم». (2)

این حقیقت را که انسان در برابر دو دعوت قرار دارد، از آیه ی شریفه ی «الشّیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء و اللّه یعدکم المغفره منه و فضلاً و اللّه واسع علیم»، (3) نیز می توان استفاده کرد.

393 - علّت طلب هدایت از خدا

گاهی سؤال می شود که چرا ما همواره درخواست هدایت به صراط مستقیم از خدا می کنیم، مگر ما گمراه هستیم؟

اولاً: هر لحظه بیم لغزش و انحراف در باره ی او می رود، به همین دلیل باید از خداوند طلب کند که او را بر راه راست ثابت نگه دارد.

ثانیاً: هدایت همان پیمودن طریق تکامل است که انسان تدریجاً نقصان را پشت سر می گذارد و به مراحل بالاتر می رسد.

1- 1289. انفال / 24.
2- 1290. ابراهیم / 22.
3- 1291. بقره / 268.

امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر جمله ی «إهدنا الصّراط المستقیم» می فرماید: «أدم لنا توفیقک الّذی أطعناک به فی ماضی أیّامنا حتی نطیعک کذلک فی مستقبل أعمارنا»؛ خداوندا! توفیقاتی را که در گذشته بر ما ارزانی داشتی و به برکت آن تو را اطاعت کردیم، همچنان ادامه ده تا در آینده نیز تو را اطاعت کنیم.(1)

394 - معنای هدایت انسان به سبیل

«انّا هدیناه السّبیل إمّا شاکراً و إمّا کفوراً»(2)

کلمه ی «هدایت» به معنای ارائه ی طریق است، نه رساندن به مطلوب، و مراد از «سبیل»، آن مسیری است که آدمی را به غایت مطلوب برساند که همان حق است.

تعبیر «امّا شاکراً و امّا کفوراً» بر دو نکته دلالت دارد:

الف - مراد از سبیل، سنت و طریقه ای است که بر هر انسانی واجب است که در زندگی دنیایی خود آن را بپیماید و با پیمودن آن به سعادت دنیا و آخرت برسد که این سبیل او را به قرب پروردگارش سوق می دهد.

ب - سبیلی که خدا به آن هدایت کرده، اختیاری است و شکر و کفری که مترتب بر این هدایت است، در جوّ اختیار انسان قرار گرفته و اجبار و اکراهی در کار نیست. همان گونه که در جای دیگر فرمود: «ثمّ السّبیل یسّره»(3) یا «فمن شاء اتّخذ إلی ربّه سبیلاً».(4)

1- 1292. نمونه / ج 1 / ص 46 ؛ نور الثقلین / ج 1 / ص 22.
2- 1293. دهر / 3.
3- 1294. عبس / 20.
4- 1295. دهر / 29 ؛ المیزان / ج 20 / ص 122.

395 - برکات قول سدید

«یا أیّها الّذین ءامنوا قولوا قولاً سدیداً * یصلح لکم أعمالکم

و یغفر لکم ذنوبکم»(1)

کلمه ی «سدید» از ماده ی سداد و به معنای اصابت رأی است. «قول سدید» کلامی است که هم مطابق با واقع باشد و هم لغو نباشد.

سرّ این که قرآن کریم اصلاح اعمال و مغفرت ذنوب را نتیجه ی قول سدید دانسته، آن است که وقتی نفس آدمی به راستگویی و قول سدید عادت کرد و به هیچ وجه آن را ترک نکرد، دروغ از او سر نمی زند و سخن لغو نمی گوید و سخنی که از آن فساد برخیزد، از او شنیده نمی شود. وقتی این صفت در نفس رسوخ یافت، بالطبع از فحشا و منکر و سخن لغو دور گشته و اعمال انسان صالح می شود و در نتیجه از عمری که در گناهان مهلک صرف کرده، دریغ می خورد و از اعمال خود پشیمان می شود و همین پشیمانی توبه است.

وقتی توبه کرد، خدا هم در باقیمانده ی عمرش از ارتکاب گناهان مهلک محافظتش می کند. گناهان کوچک خیلی خطری نیست. چون خدا وعده ی تکفیر داده است؛ «ان تجتنبوا کبائر ماتنهون عنه نکفّر عنکم سیّئاتکم»(2). کوتاه سخن این که: ملازمت قول سدید انسان را به سوی صلاح اعمال کشانیده و به اذن خدا به آمرزش گناهان منتهی می شود.(3)

ص:330

1- 1296. احزاب / 70 - 71.
2- 1297. نساء / 31.
3- 1298. المیزان / ج 16 / ص 347.

396 - خاموش شدنی بودن نور الهی

«یریدون أن یطفؤا نور اللّه بأفواههم و یأبی اللّه الاّ أن یتمّ نوره

و لوکره الکافرون»(1)

الف - از این آیه ی شریفه استفاده می شود که توطئه ی دشمنان اسلام ضد مسلمانان همیشگی است. چون فعل مضارع «یریدون» مفید استمرار است.

ب - این آیه ی شریفه نقشه های دشمنان اسلام را ضعیف و کور دانسته است؛ چون دهن ها تنها حریف خاموش کردن چراغ ها و نور ضعیف هستند، نه نورهای بزرگی چون آفتاب و از آن بزرگتر.(2)

ج - نور الهی گرچه مطلق است، لیکن مصداق کامل آن قرآن کریم و عترت است. قرآن کریم نور است؛ «قد جاءکم من اللّه نور و کتاب مبین»(3)و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نور است؛ «إنّا أرسلناک شاهداً و مبشّراً و نذیراً * و داعیاً إلی اللّه بإذنه و سراجاً منیراً»(4)و ائمه ی معصومین علیهم السلام نور هستند؛ «خلقکم اللّه أنواراً فجعلکم بعرشه محدقین و أنتم نور الأخیار».(5)

1- 1299. توبه / 32.
2- 1300. مجمع البیان / ج 5 / ص 38 ؛ المیزان / ج 9 / ص 257.
3- 1301. مائده / 15.
4- 1302. احزاب / 45 - 46.
5- 1303. زیارت جامعه.

فصل ششم: مسائل عبادی

اشاره

عبادت و زندگی

ی بندگی تکوینی و تشریعی

ی علت لزوم پرستش خداوند

ی رابطه ی بندگی خداوند و صراط مستقیم .....

* * *

نماز و احیاگران آن

ی اهمیت نماز

ی اصلاح اجتماعی در پرتو اقامه ی نماز

ی دستور دادن خانواده به نماز

ی اهمیت نماز شب

ی عظمت پاداش نماز شب .....

* * *

روزه و روزه داران

ی سرّ نامگذاری به «رمضان»

ی فضیلت ماه مبارک رمضان

ی فضل الهی در حکم روزه

ی درجات روزه

ی تفاوت منزلت روزه داران

397 - بندگی تکوینی و تشریعی

تفاوت است میان بنده ای که از روی آفرینش اسم بندگی بر وی گذارند و میان بنده ای که از روی اختیار و حسن انتخاب این نام را بر او نهند. در باره ی بنده ی اول قرآن کریم فرمود: «إنْ کلّ من فی السّموات و الأرض إلاّ ءَاتی الرّحمن عبداً»(1)، در باره ی دومی فرمود: «و عباد الرّحمن»(2)،«فبشّر عبادی»(3)،«انّ عبادی لیس لک علیهم سلطان»(4)، «سبحان الّذی أسری بعبده».(5)

398 - علت لزوم پرستش خداوند

«اللّه لا اله الاّ هو».(6)

خداوند سبحان یگانه کسی است که سزاوار پرستش است؛ چون اهلیت این که دیگران برای کسی خاضع شوند، جز به دلیل کمالی که در آن شخص وجود دارد، نیست. بنا بر این، تنها و تنها کمال است که نقص در برابر او خاضع می شود و آن کمال یا عبارت است از

1- 1304. مریم / 93.
2- 1305. فرقان / 63.
3- 1306. زمر / 17.
4- 1307. اسراء / 65.
5- 1308. اسراء / 1 ؛ کشف الاسرار / ج 2 / ص 789.
6- 1309. بقره / 255 ؛ طه / 8.

جمالی که نفس به سوی آن مجذوب می شود یا جلالی است که عقل در برابر آن خضوع می کند، هرکدام را در نظر بگیریم حدّ اعلایش درخداست، بلکه جمال ها و جلال ها از اوست. زیرا هیچ جمال و جلالی در هیچ موجودی نیست، مگر آن که آیتی از جمال و جلال اوست.(1)

بیان مرحوم علامه را به زبان ساده ی زیر می توان تقریر کرد. علت لزوم پرستش خداوند

عبارت است از:

1 - چون خداوند تنها شایسته ی پرستش است؛ «لا إله الاّ أنا فاعبدون». (2)

2 - چون خدا خالق انسان هاست؛ «یا أیّها النّاس اعبدوا ربّکم الّذی خلقکم».(3)

3 - چون خداوند رازق انسان هاست؛ «فلیعبدوا ربّ هذا البیت * الّذی أطعمهم من جوع».(4)

4 - چون خداوند تأمین کننده ی امنیت برای انسان هاست؛ «و ءامنهم من خوف».(5)

399 - رابطه ی بندگی خداوند و صراط مستقیم

الف - از نظر قرآن کریم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در بستر صراط مستقیم است؛ «إنّک علی صراط مستقیم».(6)

ب - دعوت پیامبر نیز به صراط مستقیم است؛ «إنّک لتهدی إلی صراط مستقیم».(7)

1- 1310. المیزان / ج 14 / ص 124.
2- 1311. انبیاء / 25.
3- 1312. بقره / 21.
4- 1313. قریش / 3 - 4.

5- 1314. قريش / 4.
6- 1315. زخرف / 43.
7- 1316. شورى / 43.

ج - صراط مستقیم فقط در بندگی خدا شکل می گیرد؛ «و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم»،(1)«انّ اللّه ربّی و ربّکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم». (2)

پس، این که در نماز می خوانیم: «إهدنا الصّراط المستقیم»، از خداوند استمرار در بندگی و عبودیت را طلب می کنیم.

400 - انگیزه های عبادت

انگیزه های گرایش به عبادت سه چیز است: ترس، امید و محبت؛ «و فی الاخره عذاب شدید و مغفره من اللّه و رضوان»(3)توده ی مردم از ترس جهنم یا به شوق بهشت، خداوند متعال را عبادت می کنند، لیکن انسان هایی که معرفت کامل به ذات اقدس الهی دارند، بر پایه ی محبت و عشق خدا را می پرستند. زیرا حق متعال را جمیل علی الاطلاق می دانند و دل هایشان مجذوب او می شود. همان گونه که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «ما عبدتک خوفاً من نارک و لا طمعاً فی جنتک بل وجدتک أهلاً للعباده فعبدتک».(4)

401 - عبادت خالص

«ایّاک نعبد و ایّاک نستعین»

عبادت دارای ارکان سه گانه است: معبود، عابد و عبادت. در میان این ارکان سه گانه، فقط معبود اصل است. عابد اگر خود و عبادت و معبود را ببیند، گرفتار تثلیث است و موحد نیست و اگر خود را نبیند و عبادت خود و معبود را ببیند، گرفتار ثنویت است و هنوز موحد

1- 1317. یس / 61.
2- 1318. آل عمران / 51.
3- 1319. حدید / 20.
4- 1320. المیزان / ج 11 / ص 174.

نیست؛ اما اگر نه خود را ببیند و نه عبادتش را، بلکه فقط ذات اقدس خدا را ببیند، او موحد است و عبادتش خالصانه است.(1)

402 - عدم لیاقت غیر خدا برای پرستش

«قل أتعبدون من دون اللّه ما لا یملک ضراً و لا نفعاً و اللّه هو السّمیع العلیم»(2)

بر طبق حکم عقل، انسانی که عبادت می کند، هدفی دارد، و آن دفع ضرر یا جلب منفعت است. بنا بر این، عبادت باید در برابر موجودی واقع شود که مالک نفع و ضرر باشد و از آنجا که این دو ویژگی فقط در خداوند متعال وجود دارد، پس تنها او شایسته ی پرستش است و عبادت در برابر غیر او سفاهت است و آیه ی شریفه ی فوق همین حقیقت را بیان می کند.

شایان گفتن است که پریشانی، انسان را زودتر به خضوع در برابر پروردگار و به عبادت وامی دارد تا جلب منفعت. از این رو، در این آیه ی شریفه «ضرر» را بر «نفع» مقدم داشته است.(3)

نماز و احیاگران آن

403 - اهمیّت نماز

«لا اله الاّ أنا فاعبدنی و أقم الصّلوه لذکری»(4)

خداوند در این آیه ی شریفه از انواع مختلف عبادت، فقط نماز را ذکر کرده، با این که در

1- 1321. محاضرات.
2- 1322. مائده / 76.
3- 1323. المیزان / ج 6 / ص 78 - 79.
4- 1324. طه / 14.

جمله ی قبل «فاعبدنی» عبادت را به طور عموم ذکر کرده بود، زیرا ذکر خاص پس از عام به دلیل آن است که هم اهمیت نماز را برساند و هم بفهماند که نماز از هر عملی که خضوع عبودیت را می رساند، بهتر مجسم می سازد.(1)

404 - برپا کننده ی نماز مصلح واقعی

مصلح حقیقی کسی است که علاوه بر تمسک به کتاب الهی، نماز را برپا کند؛ «و الّذین یمسکّون بالکتاب و أقاموا الصّلوه إنّا لا نضیع أجر المصلحین»(2). بنا بر این، منافقین که ادعای مصلح بودن می کنند کذب و دروغ آن ها فاش می شود. زیرا نه تنها نماز را به پا نمی دارند، بلکه نماز آنان با کسالت و بی نشاطی همراه است؛ «و إذا قاموا إلی الصّلوه قاموا کسالی».(3)

405 - اصلاح اجتماعی در پرتو اقامه ی نماز

«و الّذین یمسّکون بالکتاب و أقاموا الصلوه إنّا لا نضیع أجر المصلحین»(4)

خداوند متعال صلاح جامعه را در پرتو تمسک به کتاب الهی و اقامه ی نماز می داند. سرّاین که از همه ی اجزای دین، اقامه ی نماز را ذکر کرد، برای شرافتی است که نماز بر سایر اجزای دین دارد. چون نماز رکن دین است و به وسیله ی آن یاد خدا و خضوع در برابر او که روح همه ی شرایع آسمانی است، حفظ می شود.(5)

1- 1325. المیزان / ج 14 / ص 140.
2- 1326. اعراف / 170.
3- 1327. نساء / 142.
4- 1328. اعراف / 170.
5- 1329. المیزان / ج 8 / ص 299.

محافظت بر نماز

اشاره

«حافظوا علی الصّلوات و الصّلوه الوسطی و قوموا للّه قانتین * فإن خفتم

فرجالاً أو رکباناً»(1)

406 - حفظ و نگهداری هر چیزی متناسب با آن است. مثلاً حفظ مال به این است که آن را از تلف شدن و اسراف نگهداری کرد و حفظ جان به این است که انسان خود را در معرض هلاکت و مرض قرار ندهد و حفظ دین به این است که اعتقادات خود را از زوال و شک نگه دارد، اما حفظ نماز با چند چیز است:

الف - انسان کوشش کند که نماز را در وقت فضیلتش بخواند.

ب - صحیح به جای آوردن نماز که مقدمات و مقارنات و سایر امور آن درست و مطابق دستور شرع باشد و نماز را ضایع نسازد که در قرآن کریم عقوبت شدیدی برای تضییع نماز بیان شده است؛ «فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصّلوه و اتّبعوا الشّهوات فسوف یلقون غیّاً».(2)

ج - حفظ از اندراس و از میان رفتن نماز که از میان جامعه رخت بربندد و مردم را به نماز و حفظ احکام و آداب آن امر و ترغیب و تشویق کند.(3)

407 - کلمه ی حفاظت در مواردی به کار می رود که آن چیز ارزشمند بوده و ترک حفاظت، ضرر و خسارت باشد. نماز نیاز به حفاظت دارد، زیرا فراموشی و سهل انگاری در باره ی نماز یعنی بی توجهی به مبدأ هستی و به وظیفه ها و ... .(4)

408 - نماز در هیچ حالی از انسان ساقط نمی شود، حتی در سخت ترین شرایط مانند

1- 1330. بقره / 238 - 239.
2- 1331. مریم / 59.
3- 1332. اطیب البیان / ج 2 / ص 238.

4- 1333. نور / ج 1 / ص 475.

صحنه ی جنگ نیز نباید نماز را ترک کنید؛ با این تفاوت که اگر در معرض خطر قرار گرفته باشید، بسیاری از شرایط نماز چون رو به قبله بودن، انجام رکوع و سجود به طور متعارف ساقط می گردد و می توانید رکوع و سجود را با اشاره به جای آورد.

امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از جنگ ها دستور می داد تا هنگام جنگ با اشاره نماز بخوانند و نیز در حدیث دیگری چنین آمده است؛ «انّ النّبیّ صلّی یوم الأحزاب ایماء»؛ پیامبر در جنگ احزاب با اشاره نماز خواند و نیز امام کاظم علیه السلام در پاسخ این سؤال که اگر شخصی گرفتار حیوان درنده ای شود، وقت نماز هم تنگ شده باشد، چه وظیفه ای دارد؟ فرمود: با همان وضعی که دارد، باید نماز بخواند، گرچه پشت به قبله باشد.(1)

409 - تفاوت نماز با زکات

زکات مایه ی پاکی مال انسان است؛ «خذ من أموالهم صدقه تطهّرهم و تزکّیهم بها»،(2)نماز مایه ی پاکی روح انسان است؛ «و أقم الصّلوه طرفی النّهار و زلفاً من اللّیل إنّ الحسنات یذهبن السّیئات».(3)

410 - نماز مایه ی آرامش قلب و رسیدن به بهشت

خداوند متعال می فرماید: نماز را برپا دار تا به یاد من باشی؛ «أقم الصّلوه لذکری»،(4)و در جای دیگر می فرماید: ذکر خدا مایه ی اطمینان و آرامش دلهاست؛ «ألا بذکر اللّه

1- 1334. نمونه / ج 2 / ص 148 ؛ نور الثقلین / ج 2 / ص 239 ؛ کاشف / ج 1 / ص 368.
2- 1335. توبه / 103.
3- 1336. هود / 114 ؛ کشف الاسرار / ج 2 / ص 678.
4- 1337. طه / 14.

تطمئنّ القلوب»،(1)و باز می فرماید: ای نفس مطمئنه به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود، در زمره ی بندگانم درآی و در بهشتم گام بگذار؛ «یا أیّتها النّفس المطمئنّه * ارجعی إلی ربّک راضیه مرضیّه * فادخلی فی عبادی * وادخلی جنّتی». (2)

از انضمام این سه آیه به خوبی می فهمیم که نماز انسان را به یاد خدا می اندازد، یاد خدا نفس مطمئنه به او می دهد، و نفس مطمئنه او را به مقام بندگان خاص و بهشت جاویدان می رساند.(3)

411 - نماز و نهی از فحشا و منکر

«انّ الصّلوه تنهی عن الفحشاء المنکر»(4)

از آیه ی فوق استفاده می شود که نماز انسان را از گناهان زشت باز می دارد. زیرا اگر نمازگزار به محتوا و حقیقت نماز توجه کند، روح تقوا و پرهیزکاری در قلب او پدید می آید و این نیروی تقوا، مانع بزرگی از ارتکاب گناهان می شود.

جوانی از انصار پشت سر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نماز جماعت به جا می آورد و مرتکب فحشا و گناه هم می شد. در باره ی او با پیامبرصلی الله علیه وآله سخن گفتند، حضرت فرمود: «انّ صلاته تنهاه یوماً ما؛ فلم یلبث أن تاب»؛ روزی فرا می رسد که همین نمازش او را از کار زشت و گناه باز می دارد، آنگاه چیزی نگذشت که چنین شد و توبه کرد.(5)

1- 1338. رعد / 28.
2- 1339. فجر / 27 - 30.
3- 1340. نمونه / ج 13 / ص 175.
4- 1341. عنکبوت / 45.
5- 1342. بحار / ج 82 / ص 198.

412 - معنای خشوع در نماز

«الّذین هم فی صلوتهم خاشعون»(1).

خشوع به معنای تأثیر خاصی است که به افراد مقهور دست می دهد. کسانی که در برابر سلطانی قاهر قرار گرفته اند، به گونه ای که تمام توجه آنان معطوف او گشته و از جای دیگر قطع می شود و ظاهراً این عکس العمل حالتی است درونی که با نوعی عنایت به اعضا و جوارح نیز نسبت داده می شود. مانند سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، در باره ی شخصی که در نمازش با ریش خود بازی می کرد؛ حضرت فرمود: اگر در دلش خشوع داشت، جوارح او نیز خاشع می گشت.

در تفسیر قمی در ذیل آیه ی شریفه از امام علیه السلام چنین نقل می کند: خشوع در نماز این است که چشم خود به زیر بیاندازی و همه ی توجهت به نماز باشد. روشن است که این تعریف امام علیه السلام (چشم به زیر انداختنِ در حال نماز) از لوازم خشوع است.(2)

413 - تفاوت خضوع با خشوع

«و انّها لکبیره الاّ علی الخاشعین»(3).

علامه طبرسی قدس سره می فرماید: خشوع و تذلل و اخبات نظیر هم هستند و ضدّ خشوع، تکبر و خودپسندی است و خشوع و خضوع قریب المعنی هستند، مگر آن که خضوع در تواضع بدنی و اقرار به خدمت و خشوع در تواضع صدا و چشم است و اصل ماده ی آن از نرمی و آسانی است.

ص:343

1- 1343. مؤمنون / 2.
2- 1344. المیزان / ج 15 / ص 6.
3- 1345. بقره / 45.

راغب در مفردات خضوع و خشوع را به یک معنا دانسته و میان آن دو تفاوتی قائل نیست. ناگفته نماند که در قرآن کریم، خشوع به هر دو معنا؛ یعنی تذلل و تواضع درونی و بیرونی استعمال شده است:

الف - استعمال خشوع در تواضع درونی؛ «ألم یأن للّذین ءامنوا أن تخشع قلوبهم لذکر اللّه».(1)

ب - استعمال خشوع در تواضع بیرونی؛ «و خشعت الأصوات للرّحمن»(2)و «خاشعه أبصارهم ترهقهم ذلّه».(3)

گفتنی است که خشوع در قرآن مجید، در وصف موجودات جامد نیز آمده است؛ «و من ءایاته أنّک تری الأرض خاشعه».(4)

414 - دستور دادن خانواده به نماز

«وامر أهلک بالصّلوه و اصطبر علیها»(5)

با توجه به این حقیقت که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مأمور است که همه ی مردم را امر به نماز کند، چرا در آیه ی شریفه ی فوق، پیامبر مأمور شده تنها خانواده اش را به نماز امر کند؟ در پاسخ می توان گفت:

الف - نزول این آیه ی شریفه در اوایل بعثت بود و هنوز اسلام در جامعه تحقق نیافته بود. از این رو، فقط آن حضرت و خانواده ی نزدیکش مأمور به اجرای نماز بودند و روایاتی در

1- 1346. حدید / 16.
2- 1347. طه / 108.
3- 1348. قلم / 43.
4- 1349. فصّلت / 39 ؛ قاموس / ج 2 / ص 251.
5- 1350. طه / 133.

این زمینه وارد شده که در آغاز بعثت مدّتی علی علیه السلام و خدیجه و جعفر طیار با پیامبر نماز می خواندند.(1)

ب - این، دستور ویژه ای است که هر کسی خانواده ی خویش را امر به نماز کند و باید سرمشق دیگران باشد.

415 - نماز همراه با تمام عبادات

* - نماز همراه با روزه؛ «و استعینوا بالصّبر و الصّلوه»؛(2)از صبر و نماز امداد بگیرید. طبق احادیث، مراد از صبر، روزه است.

* - نماز همراه با زکات؛ «یقیمون الصّلوه و یؤتون الزّکوه».(3)

* - نماز همراه با حج؛ «و اتخّذوا من مقام إبراهیم مصلّی».(4)

* - نماز همراه با جهاد؛ در قرآن کریم در سیمای مجاهدان جمله ی «العابدون الحامدون»(5) را می خوانیم.

* - نماز همراه با امر به معروف؛ لقمان به فرزندش می گوید: «یا بنیّ أقم الصّلوه وأمر بالمعروف و انْهَ عن المنکر».(6)

* - نماز همراه با عدالت اجتماعی؛ «أمر ربّی بالقسط و أقیموا وجوهکم عند کلّ مسجد».(7)

1- 1351. اعیان الشیعه / ج 3 / ص 9.
2- 1352. بقره / 45.
3- 1353. توبه / 71.
4- 1354. بقره / 121.
5- 1355. توبه / 112.
6- 1356. لقمان / 17.
7- 1357. اعراف / 29.

* - نماز همراه با تلاوت قرآن؛ «یتلون الکتاب اللّه و أقاموا الصّلوه».(1)

* - نماز همراه با مشورت؛ «و أمرهم شوری بینهم و أقاموا الصّلوه».(2)

416 - اهمیت نماز شب

«ان لک فی النّهار سبحاً طویلاً»(3)

این آیه ی شریفه دلالت دارد بر این که برای انجام دادن هیچ کاری، گرچه تحصیل علم باشد، نمی توان نماز شب را ترک کرد. چون به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گفته شده تو در روز کار زیاد داری، پس در شب برای نماز بپا خیز و با این که پیامبر کارهای بسیار باارزشی داشته است، باز هم به او گفته اند در شب برای نماز شب به پا خیز و خداوند راضی نشده است که از حظّ و بهره ی نماز شب محروم بماند. پس دیگران هر چه کار مهم در روز داشته باشند، مانع نماز شب آن ها نباید بشود.(4)

417 - عظمت پاداش نماز شب

«تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربّهم خوفاً و طمعاً و ممّا رزقناهم ینفقون * فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قرّه أعین جزاء بما کانوا یعملون»(5)

کسانی که مناجات شبانه دارند، هیچ کس نمی داند چه پاداش های مهمی که مایه ی روشنی چشم ها می گردد، برای آن ها منظور شده است. تعبیر هیچ کس نمی داند؛ «فلا

1- 1358. فاطر / 29.
2- 1359. شوری / 38 ؛ 114 نکته در باره ی نماز.
3- 1360. مزمل / 7.
4- 1361. مجمع البیان / ج 10 / ص 570.
5- 1362. سجده / 16 - 17.

تعلم نفس» و نیز آن چه مایه ی روشنی چشم ها است؛ «قرّه أعین» بیانگر عظمت ثواب و پاداش الهی است، مخصوصاً با توجه به این که «نفس» به صورت نکره در سیاق نفی آمده که مفید عموم است و همه ی نفوس را شامل می گردد. حتی فرشتگان مقرّب خدا و اولیای پروردگار را.

418 - علت مخفی ماندن پاداش نماز شب

سؤال: چرا این پاداش عظیم مخفی نگه داشته شده است؟ در پاسخ آن می توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف - امور مهم یا بسیار باارزش چنان است که با الفاظ و سخن به آسانی حقیقت آن را نمی توان درک کرد و با این حال گاهی اخفا و ابهام آن نشاط انگیزتر است و از نظر فصاحت بلیغ تر.

ب - اصولاً چیزی که مایه ی روشنی چشم هاست، آن قدر دامنه اش گسترده است که علم و دانش آدمی به تمام خصوصیات آن نمی رسد.

ج - چون نماز شب مخفی است، پاداش آن نیز متناسب با خود عمل است. امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند پاداش نماز شب را به دلیل عظمت آن بیان نکرده است؛ «فانّ اللّه عزّ اسمه لم یبیّن ثوابها لعظم خطرها».(1)

1- 1363. مجمع البیان / ج 8 / ص 518.

419 - سرّ نامگذاری به «رمضان»

ماه رمضان ماهی است که هم بشوید، هم بسوزد. بشوید به آب توبه دل های مجرمان، بسوزد به آتش گرسنگی تن های بندگان. اشتقاق رمضان یا از «رمضاء» به معنای سنگ گرمی است که بر هر چه بنهند، بسوزد یا از «رمض» به معنای باران است که بر هر چه رسد، آن را بشوید.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پرسیدند که رمضان چه باشد؟ فرمود: «أرمض اللّه فیه ذنوب المؤمنین و غفر اللّه لهم». علی علیه السلام می فرماید: اگر خداوند می خواست که امت پیامبر اکرم علیه السلام را عذاب کند، ماه رمضان را به آن ها نمی داد.(1)

420 - فضیلت ماه مبارک رمضان

«شهر رمضان الّذی أنزل فیه القرآن »(2)

ماه رمضان از دو جهت احترام دارد: یکی مربوط به خود ماه مبارک رمضان و دیگری مربوط به قرآن کریم. همچنین در این ماه دو نوع حفظ و صیانت وجود دارد: یکی مربوط به حفظ انسان از وسوسه های شیطان، دیگری حفظ انسان از گرفتاری به عذاب الهی و

1- 1364. کشف الاسرار / ج 1 / ص 495.
2- 1365. بقره / 185.

نیز در این ماه نیز دو نعمت وجود دارد: گشوده شدن درهای بهشت و آرامش جان و روح انسان.

در این ماه دو هدیه به انسان ها داده می شود: خواب روزه دار عبادت شمرده می شود و سکوت و خاموشی او تسبیح قلمداد می گردد و در دو زمان فرح و شادمانی از آن روزه داران است: هنگام صرف افطار، دیگری هنگام ملاقات با پروردگار متعال.(1)

421 - فضل الهی در حکم روزه

«کتب علیکم الصّیام کما کتب علی الّذین من قبلکم لعلّکم تتّقون»(2)

خداوند در حکم روزه، نهایت فضل و رحمت خودش را روشن ساخته است. چون اولاً فرمود: امم سابق نیز مشمول حکم صوم بوده اند و هنگامی که عبادت سختی مانند روزه همگانی شد، تحمل آن آسان می شود. ثانیاً: حکمت وجوب صوم را که تحصیل تقواست، بیان کرده است. ثالثاً فرمود: این حکم وجوب صوم منحصر به ایام محدودی است که اگر برای همیشه یا در اکثر ایام و اوقات آن را واجب می کرد، مشقت بزرگی پدید می آید.

رابعاً: حکم وجوب صوم را در ماه پر فضیلت رمضان قرار داد که ماه نزول قرآن کریم است. خامساً: مشقت و زحمت لزوم روزه را از مسافر و مریض برطرف کرد که در حال مرض و سفر روزه واجب نیست.(3)

ص:349

1- 1366. منهج الصادقین / ج 1 / ص 282.
2- 1367. بقره / 183.
3- 1368. تفسیر کبیر / ج 5 / ص 73.

422 - درجات روزه

«یا أیّها الّذین ءامنوا کتب علیکم الصّیام ...»(1)

روزه سه مرتبه دارد:

1 - روزه ی عوام؛ نگهداری جسم از مفطرات مانند غذا خوردن و آشامیدن و ... .

2 - روزه ی خواص؛ نگهداری چشم و گوش و زبان و دست و پا و سایر جوارح از گناه. ازاین رو، امام صادق علیه السلام می فرماید: «إذا صمت فلیصم سمعک و بصرک و شعرک و جلدک و عدَّدَ أشیاء غیر هذا و قال: لا یکون یوم صومک کیوم فطرک».

3 - روزه خاص الخاص؛ از نگهداشتن فکر و قلب از افکار دنیوی و به تعبیر دیگر نگهداشتن نفس از تفکر و اندیشه در ما سوی اللّه.(2)

423 - شب قدر

«إنّا أنزلناه فی لیله القدر»(3)

در کلام خداوند متعال آیه ای که بیان کند شب قدر چه شبی است، دیده نمی شود، به جز آیه ی: «شهر رمضان الّذی انزل فیه القرآن»(4)، قرآن یکپارچه در ماه رمضان نازل شده و با انضمام آن به آیه ی فوق، معلوم می شود شب قدر یکی از شب های ماه رمضان است، اما این که کدام یک از شب های آن است، در قرآن کریم بیان نشده و تنها از روایات استفاده می شود.

سرّ این که شب نزول قرآن را شب قدر نامیده، آن است که قدر به معنای

1- 1369. بقره / 183.
2- 1370. محجه البیضاء / ج 2 / ص 130.
3- 1371. قدر / 1.
4- 1372. بقره / 185.

اندازه گیری است و شب قدر شب اندازه گیری است که خداوند در آن شب حوادث یک سال را از آن شب تا شب قدر سال آینده تقدیر می کند. زندگی، مرگ، رزق و ضیق آن، سعادت و شقاوت و چیزهای دیگر.

آیه ی «فیها یفرق کل امر حکیم»(1) که در وصف شب قدر است، بر این دلالت دارد که در آن شب هر حادثه ای که باید واقع شود، و خصوصیاتش مشخص و محدود می گردد و از این آیه استفاده می شود که شب قدر منحصر در شب نزول قرآن و آن سالی نیست که قرآن در آن شب نارل شد، بلکه با تکرار سنوات، آن شب هم تکرار می شود. پس، در هر ماه رمضان از هر سال قمری شب قدر هست که در آن شب امور سال آینده تا شب قدر سال بعد، اندازه گیری و مقدر می شود.(2)

424 - تفاوت منزلت روزه داران

بسا فرق است میان روزه داران در روز قیامت آن کسانی که به نفس روزه داشته اند، قرآن می فرماید: ملائکه آن ها را سیراب می کنند؛ «و یسقون فیها کأساً کان مزاجها زنجبیلاً»(3)، اما کسانی که جان آن ها روزه بود، قرآن کریم می فرماید: «و سقاهم ربّهم شراباً طهوراً».(4)

1- 1373. دخان / 6.
2- 1374. المیزان / ج 20 / ص 331.
3- 1375. انسان / 17.
4- 1376. انسان / 21 ؛ کشف الاسرار / ج 1 / ص 495.

زکات

ی مصارف هشت گانه ی زکات

ی منابع نه گانه ی زکات

* * *

حج و قاصدان کوی دوست

ی اهمیت حج

ی عظمت خانه ی الهی

ی سرّ نام گذاری عرفات .....

* * *

جهاد و پاداش جهادگران

ی برخوردهای مختلف در باره ی ترک جبهه و جهاد

ی سیمای جهادگران واقعی

ی تفاوت منزلت مجاهدان

ی مجهّز بودن در برابر دشمن ظاهری و باطنی

ی خداوند خریدار جان مؤمنان ......

* * *

امر به معروف و نهی از منکر

ی اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

ی صبر و شکیبایی در امر به معروف و نهی از منکر

ی مراقبت از خویشتن ....

ص:353

425 - مصارف هشت گانه زکات

از آنجا که حکومت اسلامی نیازمند پشتوانه ی مالی است، خداوند متعال انواع منابع درآمد را برای آن مشخص کرده است. زکات یکی از آن هاست که قرآن کریم هشت مورد را برای مصرف آن تعیین فرموده است؛ «إنّما الصّدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المؤلفه قلوبهم و فی الرّقاب و الغارمین و فی سبیل اللّه و ابن السّبیل فریضه من اللّه و اللّه علیم حکیم»؛(1) نیازمندان، محرومان، مأموران جمع زکات، غیر مسلمانی که با تقدیم هدیه می توان آن ها را به اسلام تشویق کرد، آزادی بردگان، پرداخت بدهی بدهکاران، امور خیریه ی عمومی، مسافران در راه مانده، مصارف زکات است.

شایان توجه این که در چهار مورد اول با «لام» و در چهار مورد دوم با «فی» بیان کرده است؛ یعنی گروه نخست شخصاً زکات را دریافت می کنند و مالک آن می شوند، ولی دسته ی دوم چنین نیست، بلکه زکات در جهت ارائه ی خدمت به آن ها مصرف می شود و آن ها فقط از خدمات یاد شده بهره می برند، مثل آزادی برده، رهایی بدهکار، احداث مدرسه و بیمارستان و مراکز آموزشی و بهداشتی برای مردم، روانه سازی مسافر به سوی وطن خویش.(2)

ص:355

1- 1377. توبه / 60.
2- 1378. المیزان / ج 9 / ص 311.

426 - منابع نه گانه ی زكات

«خذ من أموالهم صدقه تطهّرهم و تزكّيهم بها»(1).

زكات يكى از ماليات هاى اسلامى است كه خداوند متعال، رهبر بزرگ اسلام را مسئول گرفتن آن كرده، و خطاب به او مى فرمايد: از اموال آن ها صدقه (زكات) بگير تا آن ها را پاك كنى. سرّ ذكر «اموال» به صورت جمع آن است كه صدقه (زكات واجب) از اقسام گوناگونى گرفته مى شود و به تعبير ديگر «من أموالهم» اشاره به متعلّقات و منابع نه گانه ى زكات است كه بدين قرار است:

1 - گندم 2 - جو 3 - خرما 4 - كشمش، كه اين ها را «غلاّت اربعه» مى گويند.

5 - گوسفند 6 - گاو 7 - شتر، كه اين ها را «انعام ثلثه» نامند.

8 - طلا 9 - نقره، كه از اين دو به «نقدين» ياد مى شود.(2)

حج و قاصدان كوى دوست

427 - اهميّت حج

«على أن تأجرنى ثمانى حجج»(3).

حلبى گويد: از امام صادق عليه السلام سؤال شد كه خانه ى كعبه را قبل از بعثت پيامبر

1- 1379. توبه / 103.
2- 1380. الميزان / ج 9 / ص 377.
3- 1381. قصص / 27.

اسلام صلی الله علیه وآله هم آیا به عنوان «حج» زیارت می کردند؟ حضرت فرمود: آری! گواه قرآنی این مطلب، گفتار شعیب علیه السلام است. آنگاه که خواست دختر خود را به موسی علیه السلام تزویج کند، گفت: مهریه او این است که نفس خود را به مدت هشت «حج» اجاره دهی و نگفت هشت سال.(1)

428 - عظمت خانه ی الهی

خانه ی خدا دارای عظمت و ارزش است که گاهی خداوند آن را به خود اضافه می کند و می فرماید: «طهّر بیتی للطّائفین».(2)گاهی ربوبیت خویش را به خانه اضافه می کند و می فرماید: «فلیعبدوا ربّ هذا البیت».(3)

429 - زیارت امام علیه السلام در حج

«و أذّن فی النّاس بالحج یأتوک رجالاً»(4)

سؤال: چرا قرآن کریم نفرمود «یأتو البیت» و فرمود: «یأتوک» با این که غرض از این اعلام، دعوت عمومی به زیارت خانه ی خداست و مردم باید به حج بروند تا خانه را زیارت کنند؟

پاسخ: شاید اشاره به این باشد که مقصود از تشریع، حج زیارت دل و زیارت صاحب دل است، نه زیارت سنگ و گل. مؤیدش روایتی است که از امام باقرعلیه السلام نقل شده است؛

1- 1382. نور الثقلین / ج 4 / ص 124.
2- 1383. حج / 26.
3- 1384. قریش / 3 ؛ کشف الاسرار / ج 10 / ص 628.
4- 1385. حج / 28.

«إنّما أمروا أن يطوفوا ثمّ ينفروا إلينا فيعلِمونا ولايتنا و مودّتنا و يعرضوا علينا نصرتهم».(1)

430 - طهارت ظاهری و باطنی در حج

«ثمّ لْيقضوا تَفَثَهُم»(2)

قرآن کریم در آیه ی فوق اشاره به یکی از مناسک حج می کند که تحصیل طهارت از آلودگی هاست. امام صادق علیه السلام جمله ی فوق را به ملاقات با امام علیه السلام تفسیر کرد و هنگامی که راوی از این مسأله توضیح خواست و اشاره به تفسیر این آیه در مورد گرفتن ناخن و مانند آن کرد، امام علیه السلام فرمود: قرآن ظاهر و باطنی دارد؛ یعنی مسأله ملاقات امام علیه السلام در اینجا مربوط به باطن آیه است.

این حدیث ممکن است اشاره به نکته ی لطیفی باشد که زوّار خانه ی خدا بعد از انجام مناسک حج، همان گونه که آلودگی های بدن را برطرف می سازند، باید آلودگی های روح و جان خود را با ملاقات امام علیه السلام و پیشوای خود برطرف سازند. از این رو، در حدیث دیگری از امام باقرعلیه السلام می خوانیم: «تمام الحج لقاء الامام»؛ تکمیل حج به آن است که انسان امام را ملاقات کند، در واقع هر دو تطهیر است؛ یکی تطهیر ظاهر از چرک ها و آلودگی ها و دیگری تطهیر باطن از ناآگاهی و مفاسد اخلاقی.(3)

ص:358

1- 1386. نکته هایی از قرآن / ج 2 / ص 464.
2- 1387. حج / 29.
3- 1388. نمونه / ج 14 / ص 86 ؛ نور الثقلین / ج 3 / ص 492.

431 - حجّ اکبر

«و أذان من اللّه و رسوله الی الناس یوم الحج الأکبر»(1)

مفسران در تعیین روز «حجّ اکبر» اختلاف نظر دارند، اما مفاد بسیاری از روایاتِ منقول از طریق اهل سنّت و اهل بیت علیهم السلام این است که منظور از آن روز دهم ذی الحجه و عید قربان و به تعبیر دیگر «یوم النحر» است. چرا آن روز را «اکبر» گفته اند؟ زیرا در آن سال همه ی گروه ها اعم از مسلمانان و بت پرستان (طبق سنّتی که از قدیم داشتند) در مراسم حج شرکت کرده بودند، ولی این کار در سال های بعدی ممنوع شد.

شاید سرّ توصیف به اکبر این باشد که مراسم حج در مقابل مراسم عمره است که «حج اصغر» نامیده می شود، این تفسیر نیز در بعضی از روایات آمده است و هیچ مانعی ندارد که هر دو علّت توأماً سبب این نام گذاری شده باشد.(2)

432 - امتیازات خانه کعبه

«إن أوّل بیت وضع للنّاس للّذی ببکّه مبارکاً و هدیً للعالمین * فیه ءایات بیّنات مقام إبراهیم و من دخله کان ءامناً»(3)

در قرآن مجید، به ویژه در این دو آیه ی شریفه برای کعبه امتیازهای گوناگونی بیان شده است:

الف - نخستین پرستشگاه برای مردم است؛ «وضع للنّاس».

ب - یکی از پربرکت ترین سرزمین های جهان است؛ «مبارکاً»، این سرزمین هم

1- 1389. توبه / 3.
2- 1390. نمونه / ج 7 / ص 288.
3- 1391. آل عمران / 96 - 97.

دارای برکات و منافع مادی است که قرآن کریم می فرماید: «یجبی إلیه ثمرات کلّ شی ء»، هم دارای برکات معنوی است. مثل این که هر کس در آنجا عبادت کند، ثواب بیشتری دارد. زیرا هر آن که در این مکان مقدس حج انجام دهد، تمام گناهان او آمرزیده می شود.

ج - کعبه مایه ی هدایت جهانیان است؛ «هدی للعالمین»، چون قبله ی همه است، همانند قرآن کریم که وسیله ی هدایت همه ی مردم است؛ «هدی للنّاس»،(1) تا به حال افراد فراوانی در پرتو زیارت خانه ی خداوند هدایت یافته اند.

د - در این خانه نشانه های روشنی از خداوند وجود دارد. از میان این نشانه ها، مقام ابراهیم به جهت اهمیتش جداگانه ذکر شده است؛ «فیه ءایات بیّنات مقام إبراهیم». بر پایه ی روایات، مقام ابراهیم علیه السلام همان سنگی است که به هنگام ساختن کعبه و بالا بردن دیوارهای آن، زیر پای حضرت ابراهیم علیه السلام قرار داشت و اثر پای آن حضرت روی آن مانده است.

ه - این خانه مایه ی آرامش روح و امنیت اجتماع است؛ «و من دخله کان ءامناً».(2) در امنیت این سرزمین همین بس که هر گونه جنگ و مبارزه در آنجا ممنوع است، حتی اگر قاتل و جانی به آنجا پناهنده شود، نمی توان متعرّض او شد، چه این که حیوانات نیز از هر نظر باید در امنیّت سر ببرند (البته این امنیت حکم تشریعی است).

و - مرکز پایداری و قیام مردم؛ «قیاماً للنّاس».(3)

ز - خانه ی آزاد و رها شده از قید و بند و ملکیّت؛ «البیت العتیق».(4)

1- 1392. آل عمران / 185.
2- 1393. آل عمران / 97.
3- 1394. مائده / 97.
4- 1395. حج / 29.

ح - خانه ی پاک و پاکیزه؛ «أن طهّرا بیتی للطّائفین».(1)

ط - بانی کعبه ابراهیم علیه السلام؛ «و اذ یرفع إبراهیم القواعد من البیت».(2)

433 - امنیت تشریعی خانه ی کعبه

آیه ی «و من دخله کان ءامناً»(3) بیانگر حکم تشریعی است، نه امنیت تکوینی، لیکن از ظاهر آن می توان پی برد که از تشریع پیشین خبر می دهد و حکم امنیت آن که از دوران پیش بوده، پابرجاست، چنان که از دعای ابراهیم علیه السلام نیز می توان همین معنا را استفاده کرد؛ «و اذ قال إبراهیم ربّ اجعل هذا البلد ءامناً».(4)

گفتنی است که پندار برخی مبنی بر بیان تأمین امنیت ظاهری خانه ی کعبه در برابر حوادث و فتنه ها بی پایه است. زیرا به شهادت تاریخ آشوب ها و درگیری های فراوانی در آن رخ داده است.(5)

434 - قسمتی از اسرار سعی بین صفا و مروه

«إنّ الصّفا و المروه من شعائر اللّه»(6)

کوه صفا و مروه به ما درس هایی می دهد:

* - برای احیای نام حق و به دست آوردن عظمت آیین او، همگان حتی کودک شیرخوار باید تا پای جان بایستد.

* - در ناامیدی ها بسی امید است. هاجر، مادر اسماعیل، در جایی که آبی به چشم

1- 1396. بقره / 125.
2- 1397. بقره / 127 ؛ تفسیر کبیر / ج 8 / ص 151.
3- 1398. آل عمران / 97.
4- 1399. ابراهیم / 35.
5- 1400. المیزان / ج 3 / ص 354.

6- 1401. بقره / 158.

نمی خورد، تلاش کرد، خدا هم از راهی که تصور نمی کرد، او را سیراب کرد.

* - روزگاری بر سر آن دو کوه بت هایی نصب بود، اما امروز بر اثر فعالیت های پی گیر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله شب و روز در دامنه اش بانگ «لا اله الاّ اللّه» طنین انداز است.

* - قدر این آیین و مرکز توحید را بدانید. افرادی خود را تا لب پرتگاه مرگ رساندند تا این مرکز توحید را امروز برای شما حفظ کنند.(1)

* - صفا و مروه کلاس خداشناسی است که چگونه اراده ی او این همه انسان را با آن همه اختلاف، در یک لباس و یک جهت جمع می کند؟ کلاس پیامبر شناسی است که چگونه ابراهیم، آن پیامبر الهی برای انجام فرمان خداوند، زن و بچّه اش را در آن بیابان تنها گذاشت، و نیز کلاس انسان شناسی است که چگونه انسان می تواند در لحظاتی اعمالی را انجام دهد که تا ابد آثار آن باقی باشد؟(2)

* - باید یاد خدا در آنجا بپا داشته شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «إنّما جعل الطواف بالبیت و السعی بین الصّفا و المروه و رمی الحجار لإقامه ذکر اللّه لا لغیره».(3)

* - ذلیل شدن متکبران و جبّاران؛ امام علیه السلام می فرماید: «لیس للّه منسک أحبّ إلیه من السّعی و ذلک إنّه یذلّ فیه الجبّارین».(4)

435 - سرّ نام گذاری عرفات

«فإذا أفضتم من عرفات فاذکروا اللّه عند المشعر الحرام»(5)

عرفاب بیابان وسیعی است در چهار فرسخی مکه که حاجیان، ظهر تا غروب روز نهم

ص:362

1- 1402. نمونه / ج 1 / ص 539.
2- 1403. نور / ج 1 / ص 317.
3- 1404. الدر المنثور / ج 1 / ص 388.

4- 1405. نور الثقلين / ج 1 / ص 147.
5- 1406. بقره / 198.

ذی الحجّه را در آنجا می مانند. در نام گذاری این سرزمین به عرفات جهات گوناگونی ذکر شده است. مرحوم طبرسی شش جهت و فخر رازی ده جهت را بیان کرده است که به برخی از آن اشاره می شود:

1 - حضرت ابراهیم علیه السلام در این روز، به آنچه قبلاً برای او توصیف شده بود، معرفت و شناخت پیدا کرد.

2 - حضرت آدم علیه السلام و حوا در این مکان اجتماع پیدا کردند و یکدیگر را شناختند، پس از آن که از هم جدا بودند.

3 - به مناسبت رفعت و علو مکان، این محل بدین اسم نامیده شده است.

4 - آنجا جبرئیل مناسک حج را به ابراهیم تعلیم داد و ابراهیم علیه السلام به او گفت: «عرفت عرفت»؛ شناختم، شناختم.

5 - عرفه مشتق از اعتراف است. زیرا حجاج هنگام وقوف در آن به عظمت و جلال الهی، و به فقر و ذلّت خود اقرار می کنند و گفته شده که حضرت آدم علیه السلام و حوّا در اینجا وقوف کردند و گفتند: «ربّنا ظلمنا أنفسنا ...».(1)

جهاد و پاداش جهادگران

436 - برخوردهای مثبت نسبت به جنگ و جهاد

گروهی برای رفتن به جهاد هجرت می کنند؛ «و الّذین هاجروا فی سبیل اللّه ثمّ قتلوا

1- 1407. اعراف / 23 / مجمع البیان / ج 2 / ص 525 ؛ تفسیر کبیر / ج 5 / ص 190.

أو ماتوا لیرزقنّهم اللّه رزقاً حسناً»(1)و گروه دیگری به استقبال جبهه و جهاد می روند و از این که توفیق حضور در صحنه را پیدا نکردند، ناراحت هستند؛ «و أعینهم تفیض من الدّمع حزناً ألاّ یجدوا ما ینفقون».(2)

437 - برخوردهای مختلف در باره ی ترک جبهه و جهاد

رفتار مسلمانان پیرامون عدم حضور در جبهه های نبرد با دشمن را می توان چنین تشریح کرد:

* - گروهی هنگام شنیدن مسایل جنگ و جهاد، مجلس را ترک می کنند؛ «و إذا ما أنزلت سوره نظر بعضهم إلی بعض هل یریکم من أحد ثمّ انصرفوا».(3)

* - گروهی رفتن به جنگ و جهاد را امر سنگینی می دانند؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا مالکم إذا قیل لکم انفروا فی سبیل اللّه اثّاقلتم إلی الأرض أرضیتم بالحیوه الدّنیا».(4)

* - گروهی از مردم از نرفتن به جنگ و جهاد خوشحال هستند؛ «فرح المخلّفون بمقعدهم خلاف رسول اللّه».(5)

* - گروهی از مسلمانان از رفتن به جنگ و جهاد می ترسند؛ «فلمّا کتب علیهم القتال إذا فریق منهم یخشون النّاس کخشیه اللّه».(6)

* - گروهی تبلیغ منفی و بازدارنده ای از حضور در جبهه و جنگ را دارند؛ «قالوا لا

1- 1408. حج / 58.
2- 1409. توبه / 92.
3- 1410. توبه / 127.
4- 1411. توبه / 38.
5- 1412. توبه / 81.
6- 1413. نساء / 77.

تنفروا فی الحرّ قل نار جهنّم أشدّ حرّاً لو کانوا یفقهون».(1)

* - گروهی طاقت رفتن ندارند، فوراً مرخصی طلب می کنند؛ «إنّما یستأذنک الّذین لا یؤمنون باللّه و الیوم الاخر وارتابت قلوبهم».(2)

* - گروهی از جبهه و جنگ فرار می کنند؛ «قل لن ینفعکم الفرار إن فررتم من الموت أو القتل».(3)

* - گروهی در باره ی جبهه رفته ها نیش می زنند و می گویند: رزمندگان اگر به جبهه نرفته بودند، به شهادت نمی رسیدند؛ «لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا».(4)

438 - دستور جامع در باره ی جهاد

قرآن کریم شش دستور در زمینه ی جنگ و جهاد می دهد:

1 - ای اهل ایمان هنگامی که با گروهی از دشمنان مواجه شدید، ثابت قدم باشید؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا اذا لقیتم فئه فاثبتوا».(5)

2 - خداوند را فراوان یاد کنید تا پیروز شوید؛ «و اذکروا اللّه کثیراً لعلّکم تفلحون».(6)

3 - از خدا و پیامبر اطاعت کنید؛ «و أطیعوا اللّه و رسوله».(7)

4 - نزاع و کشمکش نکنید تا مبادا سست شوید و قدرت و هیبت شما از میان برود؛ «و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم».(8)

1- 1414. توبه / 81.
2- 1415. توبه / 45.
3- 1416. احزاب / 16.
4- 1417. آل عمران / 156.
5- 1418. انفال / 45.
6- 1419. انفال / 45.
7- 1420. انفال / 46.

8- 1421. انفال / 46.

5 - صبر و استقامت کنید که خداوند با صابران است؛ «و اصبروا إنّ اللّه مع الصّابرین».(1)

6 - مانند کسانی نباشید که از سرزمین خود از روی غرور و هواپرستی و خودنمایی خارج شدند؛ «و لا تکونوا کالّذین خرجوا من دیارهم بطراً و رئاء النّاس».(2)

مجموع این امور شش گانه، دستور جامعی است که همه ی امور نظامی را دربرمی گیرد و اگر انسان در باره ی جنگ های اسلامی که در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله اتفاق افتاد، از قبیل جنگ بدر و احد و خندق و حنین و غیر آن کاملاً دقت کند، این معنا برایش روشن می گردد که سرّ غلبه و پیروزی مسلمین، در آنجا که غالب شدند، رعایت موادّ این دستورات بوده، و رمز شکست خوردنشان هر جا که شکست خوردند، رعایت نکردن و سهل انگاری در آن ها بوده است.(3)

439 - هدف از جهاد با دشمن

در قرآن کریم برای جهاد با دشمنان اسلام اهداف مختلفی ذکر شده که به برخی از آن اشاره می شود:

الف - ترساندن دشمنان خداوند و دشمنان مسلمان ها؛ «و أعدّوا لهم ما استطعتم من قوّه و من رباط الخیل ترهبون به عدوّ اللّه و عدوّکم».(4)

ب - حفظ مراکز عبادی و مساجد الهی؛ «و لولا دفع اللّه النّاس بعضهم ببعض

1- 1422. انفال / 46.
2- 1423. انفال / 47.
3- 1424. المیزان / ج 9 / ص 96.
4- 1425. انفال / 60.

لهدّمت صَوامع و بِیَع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم اللّه».(1)

ج - از میان رفتن فساد در زمین؛ «و لولا دفع اللّه الناس بعضهم ببعض لفسدت الأرض ولکن اللّه لذو فضل علی العالمین».(2)

د - خواری و رسوایی دشمنان؛ «قاتلوهم یعذّبهم اللّه بأیدیکم و یُخزهم و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین».(3)

ه - نابود ساختن شرک و بت پرستی و حاکمیت بخشیدن به دین الهی؛ «و قاتلوهم حتّی لا تکون فتنه و یکون الدّین کلّه للّه».(4)

440 - حفاظت از دین به وسیله ی جهاد

از نظر قرآن کریم مسئله ی حفاظت از دین و مکتب، از ناحیه ی خداوند امری مسلّم و قطعی است؛ «إنّا نحن نزّلنا الذّکر و إنّا له لحافظون». از این رو در بعضی از آیات می فرماید: اگر مسلمانان از دین الهی برگردند، این طور نیست که خداوند دست از دین خود بردارد. افرادی را می آورد که محبّ و محبوب او باشند و دین او را به وسیله ی جهاد در راه خدا نگهداری کنند؛ «من یرتدّ منکم عن دینه فسوف یأتی اللّه بقوم یحبّهم و یحبّونه أذلّه علی المؤمنین أعزّه علی الکافرین یجاهدون فی سبیل اللّه». (5)

مشابه همین معنا را در آیات دیگری بیان می کند و می فرماید: اگر شما به میدان جنگ و جهاد حرکت نکنید، مشمول عذاب الهی می شوید و خداوند گروه دیگری غیر از

1- 1426. حج / 40.
2- 1427. بقره / 251.
3- 1428. توبه / 14.
4- 1429. انفال / 39.
5- 1430. مائده / 54.

شما را برای حفاظت از دین خود می آورد؛ «إلاّ تنفروا یعذبکم عذاباً ألیماً و یستبدل قوماً غیرکم».(1).بنا بر این، اگر خداوند دین خود را یاری می کند، چه بهتر که ما وسیله ی یاری دین او باشیم تا سعادت ابدی را برای خویش تأمین کنیم. بدین جهت در ادعیه آمده است: خداوندا ! ما را یاور دین خود قرار بده و دیگران را به جای من قرار مده؛ «واجعلنی ممّن تنتصر به لدینک و لا تستبدل بی غیری».(2).

441 - سیمای جهادگران واقعی

قرآن کریم پس از بیان معامله ی سودمند با خداوند و خریدن جان آنان در برابر بهشت، جهادگران واقعی را با نُه صفت می ستاید؛ «إنّ اللّه اشتری من المؤمنین أنفسهم ... * التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الامرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود اللّه و بشّر المؤمنین».(3).

1 - توبه کنندگان. 2 - عبادت پیشگان. 3 - ستایشگران.

4 - تلاشگران. 5 - رکوع کنندگان. 6 - ساجدان.

7 - آمران به معروف. 8 - ناهیان از منکر. 9 - حافظان حدود الهی.

یکی از عابدان ناآگاه، به امام سجادعلیه السلام گفت: ترکت الجهاد و صعوبته و أقبلت إلی الحج و لینته؟؛ تحمل سختی جهاد را رها کرده، به آسانی انجام دادن حج روی آورده ای؟ آیا این آیه را نخوانده ای: «إنّ اللّه اشتری من المؤمنین ...». حضرت در پاسخ وی فرمود: آیا آیه ی بعدی آن را نخوانده ای: «التائبون العابدون الحامدون

1- 1431. توبه / 39.
2- 1432. محاضرات.
3- 1433. توبه / 112.

...»؛ یعنی اگر یاران ما دارای این اوصاف نه گانه بودند، ما نیز جهاد با دشمنان اسلام را بر انجام دادن حج مقدم می دانستیم.(1)

442 - سبب رویکرد به جنگ در اسلام

«و قاتلوا فی سبیل اللّه الّذین یقاتلونکم و لا تعتدوا إنّ اللّه لا یحبّ المعتدین * ..... و لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه .... *

و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه»(2)

در این آیات به سه نکته اشاره شده است که منطق اسلام را در باره ی جنگ کاملاً تبیین می کند. با جمله ی «قاتلوا فی سبیل اللّه»؛ در راه خدا نبرد کنید، هدف اصلی جنگ های اسلامی را روشن می سازد که جنگ به دلیل انتقام جویی، جاه طلبی و ریاست و کشورگشایی از نظر اسلام محکوم است، بلکه جنگ تنها باید در راه خدا باشد.

در مورد این که با چه کسانی باید جنگید، جمله ی «الّذین یقاتلونکم»؛ با آن ها که با شما مقاتله می کنند، صراحت دارد که تا طرف مقابل دست به اسلحه نبرده و به مقاتله نپرداخته، مسلمانان نباید بجنگند.

ابعاد جنگ نیز با جمله ی «و لا تعتدوا»؛ از حد تجاوز نکنید، مشخص شده است، چه این که جنگ در اسلام برای خدا و در راه خداست و در راه خدا نباید هیچ گونه تعدی و تجاوز باشد.

در آیه ی دوم محدودیت مکانی و در آیه ی سوم محدودیت زمانی جنگ را نیز بیان

1- 1434. المیزان / ج 9 / ص 405.
2- 1435. بقره / 190 - 193.

کرده است.(1)

443 - اهداف مختلف در جنگ و جهاد

انسان ها برای هدف های متفاوت جنگ می کنند. بعضی برای دنیا می جنگند و بعضی برای آخرت می جنگند. آیه ی شریفه ی «منکم من یرید الدّنیا و منکم من یرید الاخره»،(2)در باره ی شکست مسلمانان در جنگ احد نازل شده است که عده ای به دلیل رویکرد به جمع غنایم، باعث شکست لشکر جبهه ی مسلمانان شدند.

444 - حرکت به سوی جهاد

«یا أیّها الّذین ءامنوا مالکم إذا قیل لکم انفروا فی سبیل اللّه

اثّاقلتم إلی الأرض»(3)

خداوند در آیه ی فوق از مؤمنان سؤال می کند که چرا به سوی میدان جهاد در راه خدا حرکت نمی کنید و سنگینی به خرج می دهید؟ علی علیه السلام می فرماید: به سوی میدان جهاد برای کشتن دشمن خود حرکت کنید، خداوند شما را رحمت کند و سنگینی به خرج ندهید تا در عاقبت تن به ذلّت و خواری دهید. زیرا مبارز جنگجو همیشه بیدار است و اگر کسی در جنگ بخوابد، بداند که دشمن او هرگز نمی خوابد؛ «انفروا رحمکم اللّه إلی قتال عدوّکم و لا تثاقلوا إلی الأرض فتقرّوا بالخسف و تبوؤا بالذلّ و یکون نصیبکم

1- 1436. نمونه / ج 2 / ص 10 ؛ المیزان / ج 2 / ص 60 - 62.
2- 1437. آل عمران / 152.
3- 1438. توبه / 38.

الاخسّ انّ أخا الحرب الأرِق و من نام لم ینم عنه».(1)

445 - علوّ همّت در مبارزه و جهاد

«فقاتلوا أئمّه الکفر انّهم لا أیمان لهم»(2)

قرآن کریم وقتی سخن از مبارزه با کافران را مطرح می کند، نمی گوید با کفار مبارزه کنید، بلکه می گوید: با رؤسا و پیشوایانشان به جهاد برخیزید. اشاره به این که توده ی مردم پیرو رؤسا و زعمای خود هستند و آن ها هستند که مردم را به اعمال زشت و باطل دعوت می کنند.

هدف گیری شما باید همیشه آن ها باشند. باید سرچشمه های گمراهی و ضلالت و ظلم و فساد را ببندید و ریشه ها را بسوزانید و تا آن ها هستند، مبارزه با پیروانشان سودی ندارد. افزون بر آن، چنین دستوری نوعی بلندنگری و علوّ همت و تشجیع برای مسلمانان به شمار می رود که طرف اصلی شما، آن ها هستند، خود را آماده ی مبارزه با آنان کنید.(3)

446 - معنای مجاهدت در راه خداوند

«و الّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا»(4)

کلمه ی «جاهدوا» از ماده ی «جهد» است و جهد به معنای وسع و طاقت است و مجاهدت به معنای به کار بردن آخرین حدّ وسع و قدرت در دفع دشمن است و جهاد بر سه قسم

1- 1439. نور الثقلین / ج 2 / ص 218.
2- 1440. توبه / 12.
3- 1441. تفسیر کبیر / ج 15 / ص 234 ؛ نمونه / ج 7 / ص 302.
4- 1442. عنکبوت / 69.

است: جهاد با دشمن ظاهری، جهاد با شیطان و جهاد با نفس، و معنای «جاهدوا» این است که جهادشان همواره در راه ما است و کنایه از این است که جهادشان همواره در اموری است که متعلق به خداوند است، چه جهاد در راه عقیده باشد و چه در راه عمل، و چون جهادشان در راه خداست، هیچ عاملی ایشان را از ایمان به خدا و اطاعت او باز نمی دارد.

«لهنهدینّهم سبلنا»؛ اینجا خداوند برای خود سبیل هایی نشان می دهد و راه ها هر چه باشد، سرانجام به درگاه او منتهی می شود. زیرا راه را برای این راه گفته اند که به سوی صاحب راه منتهی می شود و آن صاحب راه، منظور اصلی از راه است. مثلاً وقتی گفته می شود: این راه سعادت است؛ یعنی این راه به سوی سعادت منتهی می شود، پس راه های خدا طریقه هایی است که آدمی را به سوی او نزدیک می کند.(1)

447 - مجهّز بودن در برابر دشمن ظاهری و باطنی

از نظر قرآن کریم هر انسان باایمانی در برابر دشمن ظاهری و باطنی قرار دارد که این دو تلاش می کنند تا انسان را از طریق سعادت باز دارند. پس، برای نجات از این دو دشمن لازم است مجهّز به سلاح مناسب باشد تا پیروزی نصیب انسان شود.

قرآن کریم می فرماید: در جنگ ظاهری، دشمنان همواره می کوشند تا شما را از دین الهی برگردانند؛ «و لا یزالون یقاتلونکم حتی یردّوکم عن دینکم ان استطاعوا».(2)در اینجا وظیفه ی مؤمنان آن است که در حدّ استطاعت در برابر آن ها مجهّز و مسلّح به سلاح ظاهری شوند؛ «و أعدّوا لهم ما استطعتم من قوّه و من رباط

1- 1443. المیزان / ج 16 / ص 151.
2- 1444. بقره / 217.

الخیل».(1)

در جنگ باطنی نیز، نفس هر انسانی او را به زشتی و کار ناپسند دعوت می کند؛ «إنّ النّفس لأمّاره بالسّوء».(2)در اینجا نیز وظیفه ی مؤمنان آن است که در حدّ استطاعت به سلاح مناسب مجهّز شوند و این دشمن را از پای درآورند؛ «و اتّقوا اللّه ما استطعتم» و سلاح مناسب در این نبرد، گریه و ناله به درگاه الهی است؛ «و سلاحه البکاء». چنان که تقوا و پرهیزکاری سلاح مناسب در این نبرد است. علی علیه السلام می فرماید: «انّما هی نفسی أروضها بالتقوی».(3)

448 - انواع جهاد

جهاد بر سه قسم است:

الف - جهاد اصغر؛ مقاتله با دشمنان اسلام است؛ «فیقتلون و یقتلون».(4)

ب - جهاد کبیر؛ جهاد فرهنگی است که به وسیله ی معارف قرآن کریم با کژی ها و انحرافات در جامعه مبارزه می شود. قرآن کریم در این زمینه به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «فلا تطع الکافرین و جاهدهم به جهاداً کبیراً».(5)

ج - جهاد اکبر؛ جهاد با نفس است که در حدیث معروف نبوی آمده است: آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را انجام دادند که منظور جهاد با دشمن ظاهری است و بر عهده ی آن ها جهاد اکبر؛ یعنی «مجاهدت با نفس» باقی مانده است.

1- 1445. انفال / 60.
2- 1446. یوسف / 53.
3- 1447. نهج البلاغه / نامه ی 45.
4- 1448. توبه / 111.
5- 1449. فرقان / 52.

تفاوت جهاد اصغر با جهاد اکبر

«و جاهدوا فی اللّه حق جهاده»

منظور از جهاد اصغر، جنگ ظاهری بین دو گروه است و مقصود از جهاد اکبر مبارزه و مجاهدت با نفس است و میان این دو جنگ و جهاد تفاوت هایی به شرح ذیل وجود دارد:

449 - در جهاد اصغر دشمن ظاهر است؛ «قاتلوا الّذین یقاتلونکم»، در جهاد اکبر مخفی و پنهان است. امام کاظم علیه السلام می فرماید: «أخفاهم لک شخصاً مع دنّوه منه».(1)

450 - در جهاد اصغر مدت کوتاه است، در جهاد اکبر مدت طولانی و بلکه همیشگی است. علی علیه السلام می فرماید: «ینبغی للعاقل أن لا یخلو فی کلّ حاله عن طاعه ربّه و مجاهده نفسه».(2)

451 - در جهاد اصغر مرگ یک بار است، آن هم احتمالاً، ولی در جهاد اکبر و مبارزه با نفس، در هر کاری انسان با مرگ معنویت خود مواجه می شود؛ «فی حدیث المعراج فی صفه أهل الخیر و الاخره یموت النّاس مرّه و یموت أحدهم فی کلّ یوم سبعین مرّه من مجاهده أنفسهم و مخالفه أهوائهم».(3)

452 - در جهاد اصغر و جنگ ظاهری، زمان و مکان مشخص است، در جهاد اکبر چون نفس انسان خارج از منطقه جغرافیایی است، هیچ مکان و زمان و سنگر و دژ کارسازی نیست، حتی در شب تاریک و در حال اشک و سجده، نفس، انسان را رها نمی کند.

453 - در جنگ ظاهری و جهاد اصغر، شکست از دشمنان زود نمودار می شود، ولی در

1- 1450. بحار الانوار / ج 1 / ص 157.
2- 1451. غرر الحکم.
3- 1452. بحار الانوار / ج 77 / ص 24.

جهاد اکبر گاهی انسان هشتاد سال از نفس و هوس خود شکست می خورد، ولی توجه ندارد.

454 - در جهاد اصغر، هجوم دشمن ظاهری زمان و برنامه و بودجه لازم دارد، لیکن در جهاد اکبر وسوسه نفس فوری و مجّانی صورت می گیرد.

455 - در جهاد اصغر از دشمن ظاهری فرار ممکن است، ولی در جهاد اکبر از دشمن باطنی (نفس) فرار ممکن نیست.

456 - در جهاد اصغر صلح و سازش با دشمن ممکن است، ولی در جهاد اکبر صلح و سازش با دشمن درون ممکن نیست.

457 - در جهاد اصغر، مریض و لنگ و کور و زن و پیرمرد معاف هستند، ولی در جهاد اکبر هیچ کدام معاف نیستند.

458 - هر کس در جهاد اکبر بر دشمن نفس پیروز شود، در جهاد اصغر نیز شرکت می کند، لیکن هرکس در جهاد اصغر شرکت کرد، معلوم نیست در جهاد اکبر پیروز شود.

459 - حفظ و تداوم جهاد اصغر به وسیله ی جهاد اکبر است، هم قبل از جهاد اصغر و هم بعد از آن، هم در حین جهاد اصغر، جهاد اکبر لازم است؛ اما حفظ و تداوم جهاد اکبر وابسته به جهاد اصغر نیست.

460 - در جهاد اکبر، درگیری و مبارزه با خود شیطان است، در جهاد اصغر با پیروان شیطان.

461 - در جهاد اکبر مباشرت لازم است، ولی در جهاد اصغر با مال هم می توان جبهه را کمک کرد.

462 - پیروزی در جهاد اکبر نیاز به امداد غیبی و فضل الهی دارد؛ «و لقد همّت به و

هم بها لولا أن رءای برهان ربّه».(1)

463 - پیروزی در جهاد اصغر نیاز به تجهیزات مادی دارد؛ «و أعدّوا لهم ما استطعتم من قوّه و من رباط الخیل»، پیروزی در جهاد اکبر نیاز به اشک و ناله در درگاه الهی دارد؛ «و سلاحه البکاء» و «وأعنّی بالبکاء علی نفسی».

464 - در جهاد اصغر، همه ی مردم موظف به شرکت نیستند؛ «و ما کان المؤمنون لینفروا کافّه»،(2)در جهاد اکبر همه ی مردم شرکت دارند.

تفاوت منزلت مجاهدان

اشاره

«و المجاهدون فی سبیل اللّه بأموالهم و أنفسهم فضّل اللّه المجاهدین بأموالهم و أنفسهم علی القاعدین درجه و کلاًّ وعد اللّه الحسنی و فضّل اللّه المجاهدین علی القاعدین أجراً عظیماً * درجات منه و مغفره و رحمه و کان

اللّه غفوراً رحیماً»(3)

465 - در آیه ی فوق سه بار نام «مجاهدان» به میان آمده است. در نخستین بار مجاهدان همراه با هدف و وسیله ی جهاد ذکر شده اند؛ «المجاهدون فی سبیل اللّه بأموالهم»، و در مرتبه ی دوم نام مجاهدان فقط با وسیله ی جهاد ذکر شده، اما سخنی از هدف به میان نیامده است؛ «المجاهدین بأموالهم و أنفسهم»، و سومین بار فقط نام مجاهدان به میان آمده است و این یکی از نکات بارز بلاغت در کلام است که چون شنونده مرحله به مرحله به موضوع آشناتر می شود، از قیود و مشخّصات آن می کاهند و کار

1- 1453. یوسف / 24.
2- 1454. توبه / 122.
3- 1455. نساء / 95 - 96.

آشنایی به جایی می رسد که تنها با یک اشاره همه چیز معلوم می شود.

466 - در آیه ی نخست برتری مجاهدان بر قاعدان به صورت مفرد (درجه) ذکر شده، در حالی که در آیه ی دوم به صورت جمع (درجات) آمده است و میان این دو تعبیر منافاتی نیست. زیرا در مرحله ی اول منظور، بیان اصل برتری مجاهدان بر غیر آن ها است، ولی در تعبیر دوم این برتری را شرح می دهد. از این رو، با ذکر مغفرت و رحمت نیز توأم شده است و به عبارت دیگر، تفاوت میان این دو، تفاوت میان اجمال و تفصیل است.

467 - از تعبیر «درجات» نیز می توان استفاده کرد که مجاهدان همه در یک حد و پایه نیستند و به اختلاف درجه ی اخلاص و فداکاری و تحمّل ناراحتی ها، مقامات معنوی آن ها مختلف است. پس، هر یک به تناسب کار و نیت خود پاداش می گیرند.(1)

468 - لزوم احتیاط در جنگ

«و لیأخذوا حذرهم و أسلحتهم»(2)

خداوند در این جمله از آیه ی شریفه دستور به احتیاط در جنگ می دهد که مسلمانان مبادا در جنگ از دشمن غفلت کنند. همان گونه که موظفند در میدان جنگ مسلح باشند، لازم است احتیاط را از دست ندهند، از این رو «حذر» که به معنای احتیاط است، مانند «سلاح» ابزار دفاعی به شمار آمده و همان کلمه ی «اخذ» که به اسلحه نسبت داده شده، عیناً به «حذر» نیز نسبت داده شده است.(3)

1- 1456. المیزان / ج 5 / ص 46 ؛ نمونه / ج 4 / ص 79.
2- 1457. نساء / 102.
3- 1458. المیزان / ج 5 / ص 62.

469 - خداوند خریدار جان مؤمنان

«إنّ اللّه اشتری من المؤمنین أنفسهم و أموالهم بأنّ لهم الجنّه یقاتلون فی سبیل اللّه فیقتلون و یقتلون وعداً علیه حقّاً»(1)

خداوند در این آیه، مقام والای مجاهدان را با یک مثال جالبی بیان کرده است. در این مثال خداوند خود را خریدار و مؤمنان را فروشنده معرفی کرده است و هر معامله ای، در حقیقت پنج رکن اساسی دارد: خریدار، فروشنده، متاع، قیمت و بها، سند معامله.

خداوند متعال نیز در این آیه به تمام این ارکان اشاره کرده است: خودش خریدار، مؤمنان فروشنده، جان ها و اموال متاع، بهشت را ثمن و کتب آسمانی را سند این معامله قرار داده است.(2)

470 - بعضی از اهل معنا گفته اند: در معاملات متعارف، مشتری غیر از فروشنده است و چیزی را می خرد که مالک نباشد؛ اما در این تجارت، مشتری و فروشنده یکی است و خداوند چیزهایی را از بندگان خود می خرد که خودش مالک و آفریننده ی آن هاست. پس، تعبیر به بیع، برای تشویق به جهاد در راه اوست.(3)

471 - جالب این که می فرماید: نفس را خرید، نفرمود قلب را خرید. زیرا قلب مؤمن وقف به محبت الهی است و ملک وقفی را نمی توان خرید و فروش کرد.

472 - هر کسی معامله می کند، تمام شادی او به این است که ثمنی را از مشتری دریافت می کند، اما در این معامله نفرمود: به ثمنی که دریافت کردید، شادی کنید، بلکه می فرماید: به بیع و معامله ای که با من کردید شادی کنید. زیرا چه غم دارد کسی که خدا را دارد.(4)

1- 1459. توبه / 111.
2- 1460. نمونه / ج 8 / ص 147.
3- 1461. تفسیر کبیر / ج 16 / ص 199.
4- 1462. کشف الاسرار / ج 3 / ص 230.

473 - این آیه ی شریفه مشتمل بر ده تأکید است:

1 - کلمه ی إنّ مفید تأکید است.

2 - تعبیر از پاداش الهی به بیع و شراء.

3 - کلمه ی «وعداً» افاده ی تأکید می کند، زیرا خداوند به وعده ی خویش وفا می کند.

4 - کلمه ی «علیه» دلالت بر لزوم دارد.

5 - کلمه ی «حقّاً» ثبوت این معنا را می رساند.

6 - سند معامله را که گواهی کتب آسمانی است، ذکر کرده است.

7 - جمله ی «و من أوفی بعهده» نهایت تأکید است.

8 - بشارت به این معامله نیز تأکید دیگری است.

9 - این معامله را فوز و رستگاری دانسته است.

10 - این رستگاری را به عظمت توصیف کرده است.(1)

474 - تجارت پرسود

«إنّ اللّه اشتری من المؤمنین أنفسهم ...»(2)

هنگامی که آیه ی فوق نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مسجد بود. حضرت آیه را با صدای بلند تلاوت کرد و مردم تکبیر گفتند. مردی از انصار پیش آمد و از روی تعجب از پیامبر پرسید: راستی این آیه بود که نازل شد؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: آری. مرد انصاری گفت: «بیع ربیح لا نقیل و لا نستقیل»؛ چه معامله ی پرسودی، این معامله را بازنمی گردانیم و اگر

1- 1463. تفسیر کبیر / ج 16 / ص 201.

2- 1464. توبه / 111.

بازگشتی از ما بخواهند، نمی پذیریم.(1)

475 - شهادت در راه خدا

«و لا تحسبنّ الّذین قتلوا فی سبیل اللّه أمواتاً»(2)

شخصی نز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: من علاقه و تمایل به جهاد دارم. حضرت فرمود: در راه خدا جهاد کن. اگر کشته شوی و در راه خداوند به شهادت برسی، نزد خداوند روزی می خوری و اگر در میدان نبرد، با مرگ طبیعی از دنیا بروی، اجر و مزد تو را خدا خواهد داد، و اگر از جهاد سالم برگشتی، گناهان تو آمرزیده می شود.

«عن جابر عن أبی جعفرعلیه السلام قال: أتی رجل رسول اللّه صلی الله علیه وآله فقال: انّی راغب نشیط فی الجهاد. قال: فجاهد فی سبیل اللّه فإنّک ان تقتل کنت حیّاً عنداللّه ترزق و ان متّ فقد وقع أجرک علی اللّه و ان رجعت خرجت من الذّنوب إلی اللّه».(3)

476 - پاداش شهید

«... و من یقاتل فی سبیل اللّه فیقتل أو یغلب»(4)

کشته شدن (شهادت) در آیه ی شریفه مقدم بر پیروزی ذکر شده است. زیرا ثواب شهادت افزون تر و ماندنی تر است. چون هر چند مجاهد پیروز، اگر باتقوا باشد، پاداش بزرگی دارد، ولی در معرض خطر ارتکاب کارهای ناشایستی است که آن پاداش را تحت الشّعاع خود

1- 1465. نمونه / ج 8 / ص 150.
2- 1466. آل عمران / 169.
3- 1467. نور الثقلین / ج 1 / ص 409.
4- 1468. نساء / 74.

قرار می دهد و ممکن است پس از کردار نیک به کار زشتی اقدام کند، ولی شهید از این خطر رهیده و نتیجه ی پاداش او نقد است و به سوی بهشت برزخی روانه شده است، ولی بقای پاداش رزمنده ی پیروز در گرو کارهای آینده ی اوست.(1)

امر به معروف و نهی از منکر

477 - امر به معروف و نهی از منکر

سؤال: آیا امر به معروف و نهی از منکر برگروه خاصی لازم است یا بر همه ی مردم؟

«و لتکن منکم أمّه یدعون إلی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و أولئک هم المفلحون»(2)

«کنتم خیر أمّه أخرجت للنّاس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر»(3)

از ظاهر «منکم أمّه» استفاده می شود که این دو فریضه، وظیفه ی گروه خاصی است. زیرا کلمه ی «من» دلالت بر تبعیض می کند. با این که ظاهر آیه ی دوم دلالت دارد بر این که این دو برنامه وظیفه ی عموم مردم است. به تعبیر دیگر، ظاهر آیه ی اول وجوب کفایی را می رساند و آیه ی دوم ظهور در وجوب عینی دارد جمع بین این دو آیه چگونه است؟

پاسخ: امر به معروف و نهی از منکر دو مرحله دارد: مرحله ی نخست که جنبه ی عمومی

1- 1469. المیزان / ج 4 / ص 419.
2- 1470. آل عمران / 104.
3- 1471. آل عمران / 110.

دارد، شعاع آن محدود است و هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد و از تذکر و موعظه و انتقاد تجاوز نمی کند.

ولی مرحله ی دوم که مخصوص جمعیت معینی است و از شئون حکومت اسلامی است، دامنه ی بسیار وسیعی دارد؛ به این معنا که اگر نیاز به شدّت عمل و حتّی قصاص و اجرای حدود باشد، این جمعیت اختیار دارند که زیر نظر حاکم شرع و متصدیان حکومت انجام وظیفه کنند.(1)

478 - فخر رازی در پاسخ سؤال پیش گفته چنین می گوید: گرچه تکلیف امر به معروف و نهی از منکر بر همه لازم است، جز این که هر گاه گروهی متکفّل این وظیفه شوند، از دیگران ساقط است و نظیر آن را در مسئله ی جهاد می بینیم که رفتن به جبهه بر همه ی مردم لازم است. زیرا قرآن کریم می فرماید: «انفروا خفافاً و ثقالاً»(2)و اگر گروهی به این امر قیام کردند، از دیگران تکلیف ساقط است و اگر همه ی مردم این واجب را ترک کردند، همگان مسئول هستند. زیرا قرآن کریم می فرماید: «الاّ تنفروا یعذبکم عذاباً ألیماً».(3)

479 - اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

«و لتکن منکم أمّه یدعون إلی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و أولئک هم المفلحون»(4)

این آیه ی شریفه مشتمل بر سه تکلیف است :

دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر، و بهترین دعوت به خیر دعوت به سوی توحید

1- 1472. نمونه / ج 3 / ص 35.
2- 1473. توبه / 41.
3- 1474. توبه / 39 ؛ تفسیر کبیر / ج 8 / ص 177.
4- 1475. آل عمران / 104.

است؛ «أدع إلی سبیل ربّک بالحکمه»،(1)چه این که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: من مردم را به سوی توحید دعوت می کنم؛ «قل هذه سبیلی أدعوا إلی اللّه علی بصیره أنا و من اتّبعنی».(2)

گفتنی است که دعوت به خیر شامل امر به معروف و نهی از منکر نیز می شود و از این که قرآن کریم آن دو را جداگانه ذکر کرد، برای مبالغه در بیان اهمیت آن دو است.

از سوی دیگر، چون دعوت به خیر متوقف بر آگاهی از خیر است، پس این تکلیف متوجه علما و دانشمندان می شود، چنان که در آیه ی «فلولا نفر من کلّ فرقه منهم طائفه لیتفقّهوا فی الدّین»،(3)همین معنا را بیان کرده است.(4)

480 - امر به معروف مقدم بر نهی از منکر

«یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر»(5)

شیوه ی قرآن کریم آن است که امر به معروف را قبل از نهی از منکر می آورد. آری! اگر درهای معروف باز شود، درهای منکر بسته می شود. ازدواج آسان جلوی فحشا را می گیرد، نماز که معروف است، انسان را از فحشا و منکر باز می دارد. اشتغال صحیح می تواند مانع فسادهای اجتماعی گردد. شخصیت دادن به افراد و تکریم از آنان، مانع سقوط و ابتذال آن ها می شود.(6)

1- 1476. نحل / 125.
2- 1477. یوسف / 108.
3- 1478. توبه / 122.
4- 1479. تفسیر کبیر / ج 8 / ص 178.
5- 1480. آل عمران / 114.
6- 1481. نور / ج 2 / ص 155.

481 - صبر و شکیبایی در امر به معروف و نهی از منکر

«یا بنیّ أقم الصّلوه و أمر بالمعروف و انه عن المنکر و اصبر

علی ما أصابک»(1)

سرّ این که حضرت لقمان در موعظه به فرزندش، بعد از سفارش به امر به معروف و نهی از منکر، می گوید: در برابر مصایب صبر و شکیبایی داشته باشد، آن است که انسان وقتی شخصی را امر به معروف و نهی از منکر می کند، آن شخص شاید تحمل نکند و انسان را اذیت و آزار دهد، از این رو، باید در برابر اذیت و آزار، صبر و شکیبایی کرد.(2)

482 - کشته شدگان در راه امر به معروف و نهی از منکر از مصادیق آیه ی شریفه ی «و من النّاس من یشری» هستند. امام علی علیه السلام در این زمینه می فرماید: «ان المراد بالآیه الرّجل الّذی یقتل علی الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر».(3)

483 - رابطه ی امر به معروف و نهی از منکر با وحدت اجتماعی

از نظر قرآن کریم میان امر به معروف و نهی از منکر و وحدت اجتماعی مردم، رابطه ی عمیقی هست. زیرا آیه ی امر به معروف و نهی از منکر در میان دو آیه ی وحدت قرار گرفته است؛ «و اعتصموا بحبل اللّه جمیعاً و لا تفرّقوا ... * ولتکن منکم أمّه یدعون إلی الخیر یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر ... * و لا تکونوا کالّذین تفرّقوا و اختلفوا».(4)

1- 1482. لقمان / 17.
2- 1483. تفسیر کبیر / ج 25 / ص 149.
3- 1484. مجمع البیان / ج 2 / ص 535.
4- 1485. آل عمران / 103 - 105 ؛ همراه با نماز / ص 100.

«یا أیّها الّذین ءامنوا علیکم أنفسکم لا یضرّکم من ضلّ إذاهتدیتم»(1)

بعضی چنین پنداشته اند که میان این آیه ی شریفه و دستور امر به معروف و نهی از منکر که ازدستورات مسلّم اسلامی است، نوعی تضاد وجود دارد. زیرا این آیه می گوید: شما مراقب حال خود باشید، انحراف دیگران اثری در وضع شما نمی گذارد.

با کمی دقّت می توان دریافت که تضادّی در میان این دو دستور نیست؛ اولاً آیه ی مورد بحث می گوید: حساب هر کس جداست و گمراهی دیگران مانند نیاکان و غیر نیاکان که مشرک یا منافق هستند، لطمه ای به هدایت افراد هدایت یافته نمی زند، حتی اگر برادر هم باشند یا پدر و فرزند. بنا بر این، شما از آن ها پیروی نکنید و خود را نجات دهید.

ثانیاً: آیه ی شریفه در باره ی زمانی است که امر به معروف و نهی از منکر و موعظه تأثیری در افراد تبهکار ندارد و قرآن کریم به مؤمنان می گوید که برای شما هیچ جای نگرانی وجود ندارد؛ زیرا شما وظیفه ی خود را انجام داده اید و آن ها نپذیرفته اند و یا زمینه ی پذیرش در آن ها وجود نداشته است. بنا بر این، زیانی از این ناحیه به شما نخواهد رسید.

این معنا در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده است؛ «إیتمروا بالمعروف و تناهوا عن المنکر فاذا رأیت دیناً مؤثره و شحاً متاعاً و هوی متّبعاً و اعجاب کل ذی رأی برأیه فعلیک بخویصه نفسک و ذَرْ عوامهم».(2)

ص:385

1- 1486. مائده / 105.
2- 1487. نمونه / ج 5 / ص 110 ؛ نور الثقلین / ج 1 / ص 684 ؛ تفسیر کبیر / ج 12 / ص 112.

فصل هفتم: مسایل اخلاقی تربیتی عرفانی

اشاره

بخش یکم: دستورهای تربیتی

ی جامع ترین اصول اخلاقی

ی راه های دعوت به حق

ی برخورد با جاهل

ی نیاز به موعظه در تمام عمر .....

* * *

بخش دوم: فضایل و رذایل اخلاقی

ی عفو و بخشش

ی نشانه های شرح صدر

ی محبت به کمال مطلق

ی کلید سعادت

ی انواع نیت ها و کارها .....

* * *

اخلاص

ی تمام کارها برای خداوند

ی صبر برای خداوند

ی صبر و نماز برای خداوند

ی پاداش مخلصین .....

485 - جامع ترین اصول اخلاقی

«خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلين»(1)

این آیه ی شریفه جامع ترین اصول اخلاقی را بیان می کند. امام صادق علیه السلام فرمود: «امر اللّه بمكارم الأخلاق و ليس فى القرآن آيه أجمع لمكارم الأخلاق منها»،(2)و هدف بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز تتمیم مکارم اخلاق است؛ قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: «بعثت لاتمم مكارم الأخلاق».(3)

486 - ده دستور مهم اخلاقی در مقابله با مخالفان

در آیات 125 تا 128 سوره ی نحل یک سلسله دستورات مهم اخلاقی از نظر برخورد منطقی و طرز بحث، چگونگی کیفر و عفو و نحوه ی ایستادگی در برابر توطئه ها و مانند آن بیان شده است که می توان آن را اصول تاکتیکی و روش اسلامی مبارزه با مخالفان نام گذاری کرد و به صورت قانون کلی در هر زمان و در همه جا از آن استفاده کرد:

1 - دعوت به سوی خداوند از راه حکمت (منطق و استدلال صحیح)؛ «أدع إلى سبيل

1- 1488. اعراف / 199.
2- 1489. جوامع الجامع / ج 1 / ص 491.
3- 1490. بحار الانوار / ج 96 / ص 375.

ربّک بالحکمه».

2 - دعوت به سوی خداوند از راه موعظه ی نیکو؛ «و الموعظه الحسنه».

3 - مناظره و بحث کردن با مخالفان به طریقی نیکو؛ «و جادلهم بالّتی هی أحسن».

4 - اگر این سه روش مؤثر واقع نشد و کار از این فراتر رفت و درگیری حاصل شد، آن ها دست به تعدّی و تجاوز زدند، دستور مقابله به مثل می دهد، نه بیشتر؛ «و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به».

5 - ولی اگر شکیبایی پیشه کنید و عفو و گذشت داشته باشید، این کار برای شکیبایان بهتر است؛ «و لئن صبرتم لهو خیر للصّابرین».

6 - این عفو و گذشت و صبر و شکیبایی در صورتی اثر قطعی می گذارد که بدون هیچ چشم داشتی انجام پذیرد؛ یعنی قربه الی اللّه باشد؛ «و اصبر و ما صبرک الاّ باللّه».

7 - هر گاه تمام این زحمات در زمینه ی تبلیغ و دعوت به سوی خدا تأثیر نکرد، باز نباید مأیوس شد و یا بی تابی و جزع کرد، بلکه باید با حوصله و خونسردی همچنان به تبلیغ ادامه داد. از این رو، در هفتمین دستور می گوید: بر آن ها اندوهگین مباش؛ «و لا تحزن علیهم».

8 - با تمام این اوصاف، باز ممکن است دشمن لجوج، دست از توطئه برندارد و به طرح نقشه های خطرناک بپردازد، از این رو، دستور می دهد از توطئه های آن ها نگران مباش و محدود نشو؛ «و لا تک فی ضیق ممّا یمکرون».

در پایان به نهمین و دهمین دستور اشاره کرده و می گوید:

9 - خدا با کسانی است که تقوا پیشه می کنند؛ «إنّ اللّه مع الّذین اتّقوا»؛ تقوا در همه ی ابعاد و در مفهوم وسیعش، از جمله تقوا در برابر مخالفان؛ یعنی حتی در برابر دشمن باید

اصول اخلاق اسلامی را رعایت کرد. با اسیران معامله ی اسلامی کرد، با منحرفان رعایت انصاف و ادب کرد، از دروغ و تهمت پرهیز کرد و ... .(1)

10 - خداوند با کسانی است که نیکوکارند؛ «و الّذین هم محسنون». احسان و نیکی اگر به موقع و در جای خود انجام گیرد، یکی از بهترین روش های مبارزه است و تاریخ اسلام پر است از مظاهر این برنامه. رفتاری که پیامبر بعد از فتح مکه با مشرکان مکه کرد، معامله ای که پیامبرصلی الله علیه وآله با وحشی، قاتل حمزه کرد و او را بخشید و قصاص نکرد. چنان که در بعضی از روایات می خوانیم که این آیات در جنگ احد نازل شده است.(2)

487 - چهار بال اخلاق (عفو - صفح - غفران - رحمت)

چهار کلمه ی فوق چهار مرحله ی رفتاری را نشان می دهد که بر حسب اراده و تقوا و تسلط بر نفس، انسان می تواند در برابر کسانی که به او بدی می کنند، عکس العمل نشان دهد. اولین گام «عفو» است که معنای آن گذشت و صرف نظر کردن از انتقام و تلافی است. کسی که عفو می کند، ظاهراً صرف نظر کرده است، اما معلوم نیست کدورت و رنجش قلبی اش به صورت اخم و ترشرویی در چهره اش ظاهر نشود.

«صفح» گام تکامل یافته تری است که آثار رنجش را از صفحه ی صورت و دل پاک می کند. از این کامل تر مرحله ای است که به جای تلافی و انتقام به کسی که به ما ستم کرده، احسان و انفاق کنیم که این گام را «غفران» می نامند و دست یازیدن بدان بسیار سخت است.

گام دیگر به عالی ترین مرحله ی انسانیت و اخلاق مانده و آن هم «رحمت» است.

1- 1491. نمونه / ج 11 / ص 455.
2- 1492. نمونه / ج 11 / ص 455.

رحمت یعنی دلسوزی و کمک و مساعدت به محتاج. در این مرحله، نه تنها عفو و صفح نشان داده و به کسی که به ما بدی کرده، خوبی می کنیم، بلکه به حال وی دلسوزی می کنیم که چرا مکارم اخلاق محروم شده و مرتکب اعمال ناشایست شده است.

در این زمینه به آیات زیر توجه کنید:

* - در رابطه با همسر و فرزندان؛ «و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فان اللّه غفور رحیم».(1)

* - دعا به درگاه خدا؛ «واعف عنّا و اغفر لنا و ارحمنا».(2)

* - وظیفه ی توانگران در برابر تهی دستان؛ «و لیعفوا و لیصفحوا ألا تحبّون أن یغفر اللّه لکم و اللّه غفور رحیم».(3)

* - وظیفه ی پیامبر در برابر اهل کتاب؛ «فاعف عنهم و اصفح انّ اللّه یحبّ المحسنین».(4)

488 - انتخاب بهترین دستورات

خدای سبحان در قرآن کریم می فرماید: همه ی دستورات ما زیباست، ولی شما از میان آن ها زیباترین را انتخاب کنید؛ «و اتبعوا أحسن ما أنزل إلیکم».(5) عدالت زیباست، ولی شما بکوشید بالاتر از عدالت قدم بردارید که آن احسان است؛ «إنّ اللّه یأمر بالعدل

1- 1493. تغابن / 14.
2- 1494. بقره / 286.
3- 1495. نور / 22.
4- 1496. مائده / 13 ؛ متدولوژی تدبر در قرآن / ص 250.
5- 1497. زمر / 55.

و الإحسان».(1)عدل آن است که انسان، متجاوز به عرض و جان و مال خود را به سزای مناسب و معادل با میزان تجاوز برساند؛ «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم»، اما اگر او گناه و لغزش او بگذرد، احسن و بالاتر از عدل عمل کرده است. از این رو خداوند می فرماید: «ادفع بالّتی هی أحسن فاذا الّذی بینک و بینه عداوه کأنّه ولی حمیم»(2)؛بدی را با خصلتی برتر و نیکوتر دفع کن تا آن که دشمن کینه توز، با عفو شما، دوست حمیم و رفیق گرم شما شود.

در همین زمینه می فرماید: «و قل لعبادی یقولوا التی هی أحسن»(3)؛ به بندگانم بگو: هنگام سخن گفتن، بلکه هر رفتاری، نه تنها بد نگویند و زشتی نکنند، بلکه نیکوترین سخن و بهترین شیوه را انتخاب کنند؛ یعنی در گفتار «أحسن الأقوال» و در رفتار «أحسن الأفعال» را برگزینند.(4)

489 - امداد و نصرت الهی در پرتو جهاد نفس

«إن تنصروا اللّه ینصرکم و یثبّت أقدامکم»(5)

از نظر قرآن کریم بهره مندی از نصرت الهی و امدادهای غیبی مخصوص جهاد اصغر نیست، بلکه شامل هر دو جهاد است. زیرا علی علیه السلام پس از یک سلسله دستورات درباره ی جهاد با نفس و ریاضت، به آیه ی فوق استناد می کند؛ چشم خویش را بیدار نگه دارید و شکم خویش را لاغر کنید و قدم های خود را به کار گیرید و از اموال خود انفاق کنید

ص:393

1- 1498. نحل / 90.
2- 1499. فصلت / 34.
3- 1500. اسراء / 53.
4- 1501. تفسیر موضوعی / ج 7 / ص 298.
5- 1502. محمد / 7.

و از جسم خود بگیرید و بر جان و روح خویش جود و بخشش کنید و نسبت به تقویت روحی خود بخل نورزید. چون قرآن کریم می فرماید: «ان تنصروا اللّه ینصرکم و یثبّت أقدامکم».(1)

490 - معنای خوف از مقام پروردگار

«و لمن خاف مقام ربّه جنّتان»(2)

خوف از مقام پروردگار یا به معنای خوف از مواقف قیامت و حضور در پیشگاه او برای حساب است یا به معنای خوف از مقام علمی خدا و مراقبت دائمی او نسبت به همه ی انسان هاست؛ در صورت اول، مقام، اسم مکان است و در صورت دوم، مصدر میمی.

تفسیر دوم با آیه ی «أفمن هو قائم علی کلّ نفس بما کسبت»(3) سازگار است؛ آیا کسی که بالای سر همه ایستاده، حافظ و مراقب اعمال همگان است، چون کسی است که این صفات را ندارد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: «من علم أنّ اللّه یراه و یسمع ما یقول و یعلم ما یعلمه من خیر أو شرّ، فیحجزه ذلک عن القبیح من الاعمال، فذلک الّذی خاف مقام ربّه و نهی النفس عن الهوی»؛ کسی که بداند خدا او را می بیند و گفته هایش را می شنود و آنچه را از خیر و شرّ انجام می دهد، می داند و این توجه، او را از اعمال قبیح باز می دارد، او کسی است که از مقام پروردگارش می ترسد و خود را از

1- 1503. نهج البلاغه / خطبه ی 183 ؛ تفسیر موضوعی / ج 11 / ص 75.
2- 1504. الرحمن / 46.
3- 1505. رعد / 33.

هوای نفس باز داشته است.(1)

491 - علل لزوم توکل به خدا

در پاسخ باید گفت:

1 - او بهترین وکیل و تکیه گاه است؛ «حسبنا اللّه و نعم الوکیل»(2).

2 - او تکیه گاه همه ی موجودات است؛ «و اللّه علی کلّ شی ء وکیل»(3).

3 - او کفایت از دیگران می کند؛ «و من یتوکّل علی اللّه فهو حسبه»(4).

4 - او برای همیشه زنده و به همه چیز آگاه است و بر همه چیز حاکمیت دارد؛ «و توکّل علی الحیّ الّذی لا یموت و سبّح بحمده و کفی به بذنوب عباده خبیراً * الّذی خلق السّموات و الأرض و ما بینهما فی ستّه أیّام ثمّ استوی علی العرش الرّحمن فاسئل به خبیراً»(5).

5 - او شکست ناپذیر و حکیم است؛ «و توکّل علی العزیز الحکیم»(6).

6 - او هدایتگر انسان هاست؛ «و مالنا ألاّ نتوکّل علی اللّه و قد هدانا سبلنا»(7).

7 - رحمت او همگانی و جهان شمول است؛ «قل هو الرّحمن ءامنّا به و علیه توکّلنا»(8).

1- 1506. نور الثقلین / ج 5 / ص 197 ؛ نمونه / ج 23 / ص 160.
2- 1507. آل عمران / 173.
3- 1508. هود / 12.
4- 1509. طلاق / 3.
5- 1510. فرقان / 58 - 59.
6- 1511. شعراء / 217.
7- 1512. ابراهیم / 12.
8- 1513. ملک / 29.

492 - راه های دعوت به حق

«أدع إلى سبيل ربّک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالّتی هی أحسن»(1)

خداوند سبحان راه های هدایت و دعوت مردم را سه گونه معرفی می فرماید: حکمت، موعظه ی زیبا و جدال نیکو.

حکمت: حجت و دلیل یقین آور.

موعظه ی حسنه: گفتاری نیکو که مایه ی نرم دلی و تأثر شنونده گردد.

جدال احسن: دلیلی برای اقناع و اسکات خصم آورده شود.

شاید اصول سه گانه مزبور، اشاره به طرق استدلال منطقیان باشد که به برهان و خطابه و جدل معروف است؛ لیکن تقیید موعظه و جدال به زیبا بودن، بیانگر دو نکته ی اساسی است:

1 - آن موعظه ای زیبا و مؤثر است که از زبان واعظ متعظ بیرون آید؛ یعنی خودش بدان عامل باشد.

2 - آن جدالی أحسن است که مخاطب را به لجاجت و دشمنی واندارد و از عفت کلام برخوردار باشد و به مقدسات خصم توهین نکند.(2)

493 - برخورد با جاهل

یکی از اوصاف عباد الرّحمن آن است که به هنگام سخن گفتن با افراد جاهل به آن ها سلام می کنند (سلامی که حکایت از بی اعتنایی توأم با بزرگواری است)؛ «عباد الرّحمن

1- 1514. نحل / 125.
2- 1515. المیزان / ج 12 / ص 371 - 372.

الّذین یمشون فی الأرض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً»(1) در این زمینه، قرآن مجید حضرت ابراهیم علیه السلام را الگو معرفی می کند که وقتی عمویش آزر به او اهانت کرد، حضرت به او گفت: «سلام علیک سأستغفر لک ربّی».(2)

494 - سه جلوه ی ایثار در قرآن

1 - ایثار نسبت به مهاجران مدینه؛ «و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصه».(3)

2 - ایثار علی علیه السلام هنگام هجرت پیامبرصلی الله علیه وآله به مدینه؛ «و من النّاس من یشری نفسه ابتغاء مرضات اللّه و اللّه رؤف بالعباد».(4)

3 - ایثار علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هنگام افطار روزه ی نذری؛ «و یطعمون الطّعام علی حبّه مسکیناً و یتیماً و اسیراً».(5)

495 - نیاز به موعظه در تمام عمر

از نظر قرآن کریم انسان در تمام مدت عمر نیازمند موعظه و پند و اندرز است، چه کودک باشد، چه کهنسال؛ اما این که انسان در کودکی نیازمند به موعظه است، نشانه اش موعظه ی لقمان علیه السلام به فرزندش است؛ «و إذ قال لقمان لابنه و هو یعظه ...».(6)

اما این که انسان در سن پیری و کهنسالی نیازمند به موعظه است، دلیلش

1- 1516. فرقان / 63.
2- 1517. مریم / 47.
3- 1518. حشر / 9.
4- 1519. بقره / 207.
5- 1520. دهر / 8.
6- 1521. لقمان / 13.

موعظه ی خداوند به حضرت نوح علیه السلام است: «إنّی أعظک أن تکون من الجاهلین».(1)

فضایل و رذایل اخلاقی

496 - عفو و بخشش

خداوند متعال خود را به عفو و بخشش ستود؛ «إنّ اللّه لعفوّ غفور»،(2)و به پیامبرش دستور داد که لغزش مردم را عفو کند؛ «فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الأمر».(3)بعد از آن، عفو و بخشش را یکی از اوصاف برجسته ی متقین دانست؛ «... أعدّت للمتّقین الّذین ینفقون فی السرّاء و الضرّاء و الکاظمین الغیظ و العافین عن النّاس».(4)

یکی از خادمان امام سجادعلیه السلام به هنگام شستشوی سر و صورت آن حضرت، ظرف آب از دستش افتاد و سر امام را زخمی کرد. امام به او نگاهی کرد، او متوجه شد که امام ناراحت شده است. بلافاصله گفت: «و الکاظمین الغیظ»، امام فرمود: من خشم خود را فرو بردم. او دوباره گفت: «و العافین عن النّاس»، امام فرمود: خداوند تو را عفو کرد. او گفت: «و اللّه یحبّ المحسنین»، امام فرمود: تو در راه خدا آزاد هستی.(5)

ص:398

1- 1522. هود / 46.
2- 1523. حج / 60.
3- 1524. آل عمران / 159.
4- 1525. آل عمران / 134.
5- 1526. نور الثقلین / ج 1 / ص 390.

497 - نشانه های شرح صدر

«أفمن شرح اللّه صدره للاسلام فهو علی نور من ربّه»(1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: هنگامی که نور به قلب انسان وارد شود، گسترده و باز می گردد. سؤال کردند نشانه ی آن چیست؟ فرمود: نشانه ی جدا شدن از سرای غرور و توجه به منزل جاوید و آماده گشتن برای مرگ پیش از نزول آن است.

قال النبیّ صلی الله علیه وآله «إنّ النّور إذا وقع فی القلب انفسح له و انشرح. قالوا یا رسول اللّه: فهل لذلک علامه یعرف بها؟ قال: التجافی عن دار الغرور و الإنابه إلی دار الخلود و الاستعداد للموت قبل نزول الموت». (2)

498 - طهارت روح

«یا أیّها الّذین ءامنوا إذا قمتم إلی الصّلوه فاغسلوا وجوهکم»(3)

طهارت ظاهری بر سه قسم است:

الف - طهارت از نجاست.

ب - طهارت از حدث و جنابت.

ج - طهارت از فضولات تن چون ناخن و موی و ... .

طهارت باطنی نیز سه گونه است:

1 - طهارت جوارح از معصیت چون دروغ و غیبت و تهمت.

1- 1527. زمر / 22.
2- 1528. نور الثقلین / ج 4 / ص 485.
3- 1529. مائده / 6.

2 - طهارت دل از اخلاق زشت مانند عجب و کبر و ریا و حسد.

3 - طهارت جان از ماسوای حق؛ «قل اللّه ثم ذرهم».(1)

499 - عوامل طهارت روح

در اهمیت طهارت روح و تزکیه ی جان همین بس که قرآن در نوع موارد یک سوگند یاد می کند، اما درباره ی این موضوع یازده سوگند یاد می کند، آن گاه می فرماید: به تحقیق کسانی که موفق به طهارت روح و تزکیه ی جان خویش هستند، رستگار شدند؛ «قد أفلح من زکّیها».

در قرآن کریم عوامل مختلفی برای طهارت روح و تزکیه ی قلب ذکر شده که به نمونه ای از آن اشاره می شود:

1 - پرداختن زکات؛ «خذ من أموالهم صدقه تزکّیهم و تطهّرهم بها».(2)

2 - توبه؛ «انّ اللّه یحبّ التّوابین و یحبّ المتطهّرین».(3)

3 - عفّت نفس (رعایت حریم ناموس دیگران)؛ «و اذا سألتموهنّ متاعاً فاسئلوهن من وراء حجاب ذلکم أطهر لقلوبکم و قلوبهنّ».(4)

4 - پذیرفتن عذر؛ «و إن قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو أزکی لکم».(5)

5 - محبّت به ائمه اطهارعلیهم السلام؛ «و ما خصّنا به من ولایتکم طیباً لخلقنا و طهاره

ص:400

1- 1530. انعام / 91 ؛ کشف الاسرار / ج 3 / ص 47.
2- 1531. توبه / 103.
3- 1532. بقره / 222.
4- 1533. احزاب / 53.
5- 1534. نور / 28.

لأنفسنا و تزکیه لنا».(1)

500 - قلب سلیم تنها سرمایه ی نجات

از نظر قرآن کریم تنها چیزی که سرمایه ی نجات انسان در قیامت است، قلب سلیم است؛ «یوم لا ینفع مال و بنون الاّ من أتی اللّه بقلب سلیم»، (2)در دو حدیث معنای قلب سلیم به خوبی روشن شده است.

از سویی که دنیاپرستی انسان را به انحراف و گناه می کشاند. زیرا «حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئه»، از این رو قلب سلیم قلبی است که خالی از حب دنیا باشد چنان که امام صادق علیه السلام در ذیل همین آیه می فرماید: «هو القلب الّذی سلم من حبّ الدّنیا»؛ قلب سلیم قلبی است که از عشق دنیا سالم باشد.

501 - قلب سلیم قلبی است که جز خدا در آن نباشد، آن گونه که امام صادق علیه السلام در پاسخ سؤالی پیرامون این آیه فرمود: «القلب السلیم الّذی یلقی ربّه و لیس فیه أحد سواه»؛ قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند، در حالی که غیر از او در آن نباشد.(3)

502 - محبت به کمال مطلق

«و الّذین ءامنوا أشدّ حبّاً للّه»(4)

اهل معرفت گویند: محبت به خداوند، محبت به ذات است، نه محبت به ذات و پاداش او. چون که این نوع از محبت درجه ی نازل آن است. زیرا همان طور که لذّت محبوب ذاتی

1- 1535. زیارت جامعه.
2- 1536. شعراء / 89.
3- 1537. نمونه / ج 15 / ص 273.
4- 1538. بقره / 165.

است، کمال نیز محبوب ذاتی است. توضیح مطلب: اگر از انسان سؤال شود: مقصود از کسب و کار چیست؟ گوید: برای تحصیل ثروت. اگر سؤال شود: هدف از ثروت چیست؟ گویند: برای کسب لذت که این پاسخ دیگر چرا برنمی دارد، چون لذّت هدف نهایی و محبوب ذاتی است که سؤال بردار نیست، وگرنه دور یا تسلسل لازم می آید.

اما کمال مطلوب ذاتی بودن کمال به این دلیل است که وقتی در نفس خود دقت کنیم، درمی یابیم که دارای کمال بالذات خداوند متعال است و کمالات دیگران از اوست. بنا بر این، محبت به خداوند محبت به کمال مطلق است که علت ندارد. چون محبت به کمال امری ذاتی است که علت بردار نیست.(1)

503 - عدم استقرار دو محبت متضاد در یک قلب

«ما جعل اللّه لرجل من قلبین فی جوفه»(2)

عن أبی جعفرعلیه السلام قال قتال علی ابن ابی طالب علیه السلام: «لا یجمع حبّنا و حبّ عدوّنا فی جوف انسان. إنّ اللّه لم یجعل لرجل من قلبین فی جوفه، فیحبّ هذا و یبغض هذا، فأمّا محبّنا فیخلص الحبّ لنا کما یخلص الذّهب بالنار لا کدرفیه، فمن أراد أن یعلم فلیمتحن قلبه، فان شارک فی حبّنا حبّ عدوّنا فلیس منّا و لسنامنه و اللّه عدوهم و جبرئیل و میکائیل و اللّه عدوّ للکافرین»(3)؛ دوستی با ما و دشمنان ما در یک دل نمی گنجد. زیرا خداوند در حقیقت انسان دو قلب قرار نداده تا با

ص:402

1- 1539. روح المعانی / ج 2 / ص 34 ؛ تفسیر کبیر / ج 4 / ص 206.
2- 1540. احزاب / 33.
3- 1541. نور الثقلین / ج 4 / ص 235 ؛ تفسیر قمی / ج 2 / ص 171.

یکی دوست بدارد و با دیگری بغض بورزد؛ لیکن دوستدار ما محبت بی پیرایه ی ما را در دلش جای می دهد، محبت خالصی چون طلا که در اثر حرارت ناب می گردد.

پس هر که بخواهد از این حقیقت آگاه گردد، قلبش را بیازماید، پس اگر در کنار محبت ما محبت دشمنان ما را در دل خویش دارد، از ما نیست و ما نیز از او نیستیم و خداوند سبحان و فرشتگان مقرب الهی نیز دشمنان اویند و ناگفته پیداست که خداوند دشمن کافران است.

504 - کلید سعادت

«سارعوا إلی مغفره من ربّکم و جنّه عرضها السّموات و الأرض

أعدّت للمتّقین»(1)

تعبیر «من ربّکم» اشاره به لطف و عنایت الهی است که خداوند مربّی شما است و شما را از نیستی به هستی و از ضعف به قوّت و از صغر به کبر رسانید و تمام اسباب هدایت و سعادت را برای شما فراهم کرد، سزاوار نیست که شما خود را از سعادت ابدی (بهشت) محروم کنید. جمله ی اول «سارعوا إلی مغفره» اشاره به رفع موانع است و جمله ی دوم؛ یعنی «سارعوا إلی جنّه» اشاره به تحصیل مقتضی است. وجه تقدیم این است که در هر عملی اول باید موانع را برطرف کرد و بعداً مقتضیات را ایجاد کرد. در قسمت اخلاق نیز اول تخلیه از رذائل است، سپس تحلیه به فضایل.

منظر دل نیست جای صحبت اغیار

دیو چو بیرون رود فرشته درآید(2)

ص:403

1- 1542. آل عمران / 133.
2- 1543. اطیب البیان / ج 3 / ص 355.

505 - حسن ظن و سوء ظن

سوء ظن گاهی نسبت به خویشتن است، گاهی نسبت به دیگران، گاهی نسبت به خداوند.

الف - سوء ظن به خویشتن که در صورت عدم افراط، عامل تکامل است. قال علی علیه السلام: «فهم لأنفسهم متّهمون و من أعمالهم مشفقون اذا زکیّ أحدهم خاف ممّا یقال له».(1)

ب - سوء ظن به مردم ممنوع است؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا اجتنبوا کثیراً من الظّن».(2)

ج - سوء ظن به خدا؛ یعنی ناامیدی از رحمت الهی ممنوع است؛ «لا تیأسوا من روح اللّه انّه لا ییأس من روح اللّه الاّ القوم الکافرون».(3)

حسن ظن نیز سه قسم دارد:

الف - حسن ظنّ به خویشتن ممنوع است؛ «الراضّی عن نفسه کثر الساخطون علیه».

ب - حسن ظن به مردم در شرایط مختلف تفاوت دارد.

ج - حسن ظن به خدا لازم و ضروری است. «من حسن ظنّه باللّه فاز بالجنّه»،(4) «أنا عند حسن ظن عبدی المؤمن».(5)

506 - مراد از اجتناب ظنّ

«یا أیّها الّذین ءامنوا اجتنبوا کثیراً من الظنّ انّ بعض الظنّ اثم»(6)

منظور از ظنّی که مسلمانان مأمور به اجتناب از آن شده اند، ظن سوء است، وگرنه ظن خیر

1- 1544. نهج البلاغه / خطبه ی همّام.
2- 1545. حجرات / 12.
3- 1546. یوسف / 87.

4- 1547. غرر الحكم.
5- 1548. بحار الانوار / ج 70 / ص 385.
6- 1549. حجرات / 12.

که بسیار خوب است و به آن سفارش هم شده است، و معنای اجتناب از ظن، اجتناب از خود ظن نیست. چون ظن نوعی ادراک نفسانی است و درِ دل باز است، ناگهان ظنی در آن وارد می شود و آدمی نمی تواند برای دلِ خود دری بسازد تا از ورود ظن بد جلوگیری کند.

پس نهی کردن از خود ظن صحیح نیست، مگر این که از مقدمات اختیاری آن نهی کند. بنا بر این، منظور آیه ی شریفه، نهی از پذیرفتن ظنّ بد است؛ یعنی اگر در باره ی کسی ظنّ بدی به دلت وارد شد، آن را نپذیر و به آن ترتیب اثر نده.(1)

507 - سرّ حرام بودن غیبت

«و لا یغتب بعضکم بعضاً أیحبّ أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتاً فکرهتموه»(2)

جهت نهی از غیبت و تحریم آن از سوی شارع این است که غیبت، اجزای مجتمع بشری را یکی پس از دیگری فاسد می سازد و آن آثار صالحی را که از جامعه ی اسلامی انتظار می رود، از میان می برد. آن آثار صالح عبارت است از این که افراد جامعه با یکدیگر انس و الفت داشته باشند و در کمال اطمینان و آرامش زندگی کنند و ترسی از یکدیگر نداشته باشند و جامعه عیناً مانند یک تن واحد باشد.

اگر بر اثر غیبت و بدگویی، حسن اعتماد و الفت از جامعه ی بشری رخت بربندد، روشن می گردد که چه خسارت بزرگی به ما وارد آمده است. بنا بر این غیبت کردن مؤمن به منزله ی آن است که گوشت برادر مرده ی خود را بخورد.

چرا گویا گوشت برادرش را می خورد؟ زیرا مؤمن برادر اوست و عضوی از افراد جامعه ی اسلامی است که از مؤمنین تشکیل یافته و خداوند می فرماید: «انّما المؤمنون

1- 1550. المیزان / ج 18 / ص 323.
2- 1551. حجرات / 12.

إخوه». سرّ مرده خواندن وی در این نهفته است که آن مؤمن بی خبر است که مسلمانی در حال غیبت کردنِ از اوست و جای هتک حرمتی که از او شده، پر نخواهد شد. جهت تعبیر به «فکرهتموه» و ترک «فتکرهونه»، این است که کراهت شما امر ثابت و مسلمی است که شما هرگز راضی نمی شوید گوشت برادر مرده ی خود را بخورید. بنا بر این، غیبت نیز باید برای شما ناخوشایند باشد.(1)

508 - وفای به عهد یا پیمان شکنی

از نظر قرآن کریم مردم نسبت به تعهدات خود بر دو گروه هستند:

الف - برخی اهل ایمانند که به تعهدات خویش پایبندند و قرآن آن ها را ستایش و تمجید می کند؛ «رجال صدقوا ما عاهدوا اللّه علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدّلوا تبدیلاً».(2)

ب - برخی دیگر منافقانند که به تعهدات خویش وفادار نیستند، بلکه پیمان شکن هستند که قرآن آن ها را مذمت و نکوهش می کند؛ «و لقد کانوا عاهدوا اللّه من قبل لا یولّون الأدبار و کان عهد اللّه مسئولاً * قل لن ینفعکم الفرار إن فررتم من الموت أو القتل».(3)

انواع نیت ها و کارها

509 - گروهی از مردم کار زشت انجام می دهند و خیال می کنند که کار خوب انجام می دهند؛ «قل هل ننبّئکم بالأخسرین أعمالاً * الّذین ضلّ سعیهم فی الحیوه الدّنیا

1- 1552. المیزان / ج 18 / ص 323.
2- 1553. احزاب / 23.
3- 1554. احزاب / 15 - 16.

و هم یحسبون انّهم یحسنون صنعاً».(1)

510 - گروهی از مردم کار خوب انجام می دهند، اما به دلیل ضعف ایمان، به ریا مبتلا می شوند؛ «لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الأذی کالّذی ینفق ماله رئاء النّاس».(2)

511 - گروهی از مردم کار خوب انجام نمی دهند، اما علاقه دارند از آن ها به کاری که نکرده اند، تعریف شود؛ «و یحبّون أن یحمدوا بما لم یفعلوا». (3)

512 - گروهی از مردم کار خوب انجام می دهند و دوست ندارند که از آن ها تعریف شود؛ «لا نرید منکم جزاء و لا شکوراً».(4)

اخلاص

513 - تمام کارها برای خداوند

اگر انسان برای جلب رضای خداوند کار کند، تمام اعمال او دارای ارزش است و تمام حرکات و سکنات او مورد نظر الهی و دارای اجر و ثواب است.

قرآن کریم می فرماید: هیچ گونه تشنگی و رنج گرسنگی در راه خدا به مجاهدان نمی رسد و هیچ گامی که مایه ی به خشم آوردن کفار است، برنمی دارد و هیچ چیزی از دشمن به آنان نمی رسد، مگر این که برای این ها عمل صالح نوشته می شود؛ «ذلک بأنّهم لا یصیبهم ظمأ و لا نصب و لا مخمصه فی سبیل اللّه و لا یطئون موطئاً

1- 1555. کهف / 103 - 104.
2- 1556. بقره / 264.
3- 1557. آل عمران / 188.
4- 1558. انسان / 9.

یغیظ الکفار و لا ینالون من عدو نیلاً إلاّ کتب لهم به عمل صالح».(1)

514 - اگر جنگ و جهاد برای خدا باشد، کشته شدن یا نشدن تفاوتی ندارد و در راه خدا کار کردن، شکست ندارد. فتح یا شهادت هر دو پیروزی است؛ «یقاتلون فی سبیل اللّه فیقتلون و یقتلون»،(2) «قل هل تربّصون بنا الاّ إحدی الحسنیین».(3)

515 - اگر انفاق برای خدا باشد، کمیت در آن مطرح نیست. انفاق چه کم باشد، چه زیاد، در نزد خداوند اجر دارد؛ «و لا ینفقون نفقه صغیره و لا کبیره و لا یقطعون وادیاً الاّ کتب لهم لیجزیهم اللّه أحسن ما کانوا یعملون».(4)

516 - اگر کار برای خدا باشد، انسان انتظار پاداش و شکرگزاری را از مردم ندارد؛ «إنّما نطعمکم لوجه اللّه لا نرید منکم جزاء و لا شکوراً».(5)

517 - انسان با اخلاص، تلاش و کوشش در راه خدا می کند و وظیفه اش را به جا می آورد و از هیچ ملامتی نمی ترسد؛ «یجاهدون فی سبیل اللّه و لا یخافون لومه لائم».(6)

518 - دفاع در راه خدا

قرآن کریم در مسأله ی قتال و جنگ، قبل از بیان اصل عمل، به هدف و جهت آن اشاره می کند، سپس عمل را ذکر می کند. در آغاز می فرماید: در راه خدا بجنگید؛ «قاتلوا فی سبیل اللّه»،(7)بعد می فرماید: «الّذی یقاتلونکم». زیرا دفاع امری طبیعی است و هر

1- 1559. توبه / 120.
2- 1560. توبه / 111.
3- 1561. توبه / 52.
4- 1562. توبه / 121.
5- 1563. انسان / 9.
6- 1564. مائده / 54.
7- 1565. بقره / 190.

انسانی بلکه هر حیوانی وقتی به او حمله شود، آرام نمی نشیند و از خود عکس العمل نشان می دهد. از این رو قرآن کریم برای این که به مسئله دفاع، جنبه ی الهی بدهد، قبل از آن که بگوید با چه کسی بجنگید، می فرماید: در راه خدا بجنگید.(1)

519 - صبر برای خداوند

«... و الّذین صبروا ابتغاء وجه ربّهم»(2)

سرّ این که خداوند صبر را در آیه ی شریفه به صورت مطلق ذکر کرده، آن است که بفهماند چنین اشخاصی همه ی اقسام صبر را دارند؛ یعنی هم صبر در موقع برخورد به مصیبت و هم صبر بر طاعت و هم صبر در برابر مصیبت؛ لیکن صبرشان را مقید «ابتغاء وجه ربّهم»کرده؛ یعنی اگر صبر می کنند، فقط و فقط برای جلب رضای پروردگارشان است.

آری! صبری از نظر قرآن پسندیده است که برای تحصیل رضای خدا باشد، نه به جهت عجز و ناتوانی یا عجب به نفس یا تعریف این و آن. چه بسیاری از خویشتن داران که خویشتن داری آن ها به دلیل جلب افکار عمومی است.(3)

520 - صبر و نماز برای خداوند

قرآن کریم به مؤمنان می فرماید: برای پیروزی در مشکلات و سختی های زندگی از صبر و نماز استعانت بجویید. با توجه به برخی از آیات، روشن می شود در صورتی می توان از صبر و نماز کمک گرفت که صبر و نماز فقط برای خداوند باشد، نه برای غیر خدا.

1- 1566. آیه اللّه جوادی.
2- 1567. رعد / 22.
3- 1568. المیزان / ج 11 / ص 343 ؛ تفسیر کبیر / ج 19 / ص 42.

قرآن کریم در بخشی می فرماید: فقط برای پروردگارت صبر کن؛ «و لربّک فاصبر»،(1) و در مورد دیگری می فرماید: فقط برای پروردگارت نماز بخوان؛ «فصلّ لربّک».(2)

521 - کار برای جمال مطلق

خداوند متعال هم خودش از جمال مطلق برخوردار است؛ «کلّ جمالک جمیل» و هم کار برای رضای او از جمال و زیبایی برخوردار است. حضرت یعقوب علیه السلام در فراق فرزندش برای رضای خدا صبر کرد و آن را به جمال توصیف کرد؛ «فصبر جمیل».(3) خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را نیز به صبر جمیل سفارش می کند؛ «فاصبر صبراً جمیلاً».(4)

حضرت زینب علیها السلام در پاسخ شماتت های ابن زیاد ملعون، تمام حوادث کربلا را به زیبایی توصیف می کند؛ «ما رأیت الاّ جمیلاً».

522 - تفاوت وجودی مردم نسبت به خیر

از نظر قرآن کریم مردم نسبت به کار خیر بر چند دسته هستند:

الف - گروهی نسبت به خیر بخیل هستند؛ «أشحّه علی الخیر».(5)

ب - گروهی نسبت به خیر منّاع هستند؛ «منّاع للخیر معتد أثیم».(6)

ج - گروهی کار خیر انجام می دهند؛ «و ما تفعلوا من خیر فانّ اللّه به علیم».(7)

1- 1569. مدّثر / 7.
2- 1570. کوثر / 2.
3- 1571. یوسف / 18.
4- 1572. معارج / 5.
5- 1573. احزاب / 19.
6- 1574. قلم / 12.
7- 1575. بقره / 215.

د - گروهی مردم را به خیر دعوت می کنند؛ «ولتکن منکم أمه تدعون إلی الخیر».(1)

ه - گروهی به سوی کار خیر سرعت می ورزند؛ «انّهم کانوا یسارعون فی الخیرات».(2)

و - گروهی علاوه بر سرعت بر خیر، از یکدیگر سبقت می گیرند؛ «فاستبقوا الخیرات».(3)

ز - گروهی تمام وجودشان خیر است؛ قرآن کریم وقتی از برنامه های بعضی انبیا سخن به میان می آورد، می فرماید: همه ی آنان اخیارند؛ «و اذکر عبادنا إبراهیم و اسحق و یعقوب أولی الأیدی و الأبصار * إنّا أخلصناهم بخالصه ذکری الدّار * و إنّهم عندنا لمن المصطفین الأخیار * واذکر اسماعیل و الیسع و ذا الکفل کلّ من الأخیار».(4)

ح - گروهی ستون ها و اساس خیرند، مانند ائمه ی اطهارعلیهم السلام. در زیارت جامعه می خوانیم: «أنتم دعائم الأخیار».

523 - پاداش مخلصین

«و ما تجزون الاّ ما کنتم تعملون * إلاّ عباد اللّه المخلصین»(5)

همه ی مردم پاداش اعمالشان را می گیرند، جز بندگان مخلص خدا. زیرا آن ها به حکم مقام عبودیت، خود را مالک چیزی نمی دانند، جز آنچه خدا می خواهد اراده نمی کنند و جز

1- 1576. آل عمران / 104.
2- 1577. انبیاء / 90.
3- 1578. مائده / 48.
4- 1579. ص / 45 - 48.
5- 1580. صافات / 39 - 40.

آنچه او می طلبد انجام نمی دهند، و به حکم مخلص بودن، خدا آنان را برای خویش برگزیده و تعلق خاطری به غیر ذات پاک او ندارند. نه زرق و برق دنیا و نه نعمت های عقبی، و در دل آن ها چیزی جز اللّه نیست.

روشن است کسی که دارای این ویژگی است، لذت و نعمت و موهبت و روزی اش جز آن است که دیگران دارند. چنان که در آیات بعد می فرماید: «أولئک لهم رزق معلوم»؛ آن ها روزی خاص و ویژه ای دارند که از دیگران جداست.(1)

زهد

524 - حضرت علی علیه السلام می فرماید: گاهی انسان از این لذت می برد که بند کفش او از بند کفش دوستش بهتر است و به همین دلیل، مشمول آیه ی شریفه پیش گفته می شود؛ «إنّ الرّجل لیعجبه أن یکون شراک نعله أجود من شراک نعل صاحبه فیدخل تحتها».(2)

525 - امام صادق علیه السلام وقتی این آیه ی شریفه را تلاوت می کرد، شروع به گریستن کرد و فرمود: «ذهبت و اللّه الأمانیّ عند هذه الآیه»؛ با وجود این آیه، همه ی آرزوها بر باد رفته است و دسترسی به سرای آخرت مشکل است.(3)

526 - «... أذهبتم طیّباتکم فی حیاتکم الدّنیا»(4)

در حدیثی آمده است: امیر المؤمنین علیه السلام تمایل به غذایی از جگر بریان با نان نرم داشت، یک سال گذشت و به این درخواست خود ترتیب اثر نداد. روزی به امام حسن علیه السلام دستور

1- 1581. المیزان / ج 17 / ص 49.
2- 1582. نور الثقلین / ج 4 / ص 144.
3- 1583. نور الثقلین / ج 4 / ص 143.
4- 1584. احقاف / 20.

تهیه ی آن را داد، در حالی که حضرت صائم بود، غذا برای افطار آماده شد. هنگامی که می خواست افطار فرماید، سائلی بر در خانه آمد. امام علیه السلام فرمود: این غذا را به سائل بده، مبادا هنگامی که نامه ی اعمال ما فردای قیامت خوانده می شود، به ما بگویند: «أذهبتم فی حیاتکم الدّنیا و استمعتم بها»؛ شما طیبات خود را در دنیا گرفتید و به آن متمتع شدید.(1)

در حدیث دیگری از امام باقرعلیه السلام می خوانیم: روزی مقداری حلوای مخصوصی خدمتش آوردند. حضرت از خوردن آن امتناع فرمود. عرض کردند: آیا آن را حرام می دانی؟ فرمود: نه، لیکن از آن می ترسم که نفسم به آن مشتاق گردد و پیوسته به دنبال آن باشم. سپس آیه ی «أذهبتم طیّباتکم ...»را تلاوت کرد.(2)

1- 1585. سفینه البحار / ج 2 / ماده کبد.
2- 1586. برهان / ج 4 / ص 175 ؛ نمونه / ج 21 / ص 348.

یقین

ی مراحل یقین

ی اعتماد بر خداوند ....

* * *

توکل

ی برترین توکل

ی تسلیم در برابر خداوند ......

* * *

نیکی و نیکوکاران

معنای احسان در قرآن

تعریف بر یا معرفی ابرابر

صداقت جامع ترین صفت ......

* * *

ایمان و عمل صالح

ی ایمان به معنای تسلیم

ی امکان اجتماع ایمان و شرک

ی عنایت خاص خداوند به اهل ایمان

ی درجات ایمان

ی تأثیر قرآن و جهاد در افزایش ایمان

ی نقش سخن راست در اصلاح اعمال .....

ص:415

527 - مراحل یقین

«کلاّ لو تعلمون علم الیقین * لترونّ الجحیم * ثمّ لترونّها عین الیقین»(1)

برای یقین مراتبی است که در آیات فوق و در آیه ی «انّ هذا لهو حقّ الیقین»(2)به آن اشاره شده است و آن سه مرحله است:

1 - علم الیقین؛ انسان از دلایل مختلف به چیزی ایمان آورد، مانند کسی که با مشاهده ی دود ایمان به وجود آتش پیدا می کند.

2 - عین الیقین؛ انسان به مرحله ی مشاهده می رسد و با چشم خود مثلاً آتش را مشاهده می کند.

3 - حق الیقین؛ همانند کسی است که وارد آتش شود و سوزش آن را لمس کند و به صفات آتش متصف گردد و این بالاترین مرحله ی یقین است.

محقق طوسی می فرماید: «یقین» همان اعتقاد جازم مطابق و ثابت است که زوال آن ممکن نیست و در حقیقت از دو علم ترکیب یافته؛ علم به معلوم و علم به این که خلاف آن محال است، و دارای چند مرتبه است؛ «علم الیقین»، «عین الیقین» و «حق الیقین».(3)

1- 1587. تکاثر / 4 - 6.
2- 1588. واقعه / 95.
3- 1589. بحار الانوار / ج 70 / ص 143 ؛ نمونه / ج 27 / ص 284.

528 - اعتماد بر خداوند

«و اذا سألک عنّی فانّی قریب أجیب دعوه الداع»(1)

محمد ابن نصر گوید: امام رضاعلیه السلام به من گفتند: به من خبر بده اگر من به تو سخنی بگویم آیا به من اعتماد داری؟ گفتم: فدایت شوم، اگر به شما اعتماد نکنم، پس به چه کسی اطمینان و وثوق داشته باشم، با این که شما حجت خدا بر مردم هستید. حضرت فرمود: بنا بر این، اعتمادت به خداوند بیشتر باشد. زیرا خداوند فرمود: هرگاه بندگانم، مرا بخوانند، من اجابت می کنم.

قال لی ابو الحسن الرضاعلیه السلام: «أخبرنی عنک لو أنّی قلت لک قولاً، أکنت تثق به منّی؟ فقلت: له جعلت فداک! اذا لم أثق بقولک فبمن أثق و أنت حجّه اللّه علی خلقه. قال: فکن باللّه أوثق، فانّک علی موعد من اللّه ألیس اللّه عزّوجلّ یقول: «و اذا سألک عبادی عنّی فانّی قریب أجیب دعوه الدّاع».(2)

توکل

529 - برترین توکل

حضرت یعقوب علیه السلام در برابر مکر و فریبی که فرزندانش به کار بردند، کمال توکل و اعتماد خود را به خداوند ابراز داشت و توحید افعالی را به ثبوت رسانید و فرمود: «فصبر جمیل و

1- 1590. بقره / 186.
2- 1591. نور الثقلین / ج 1 / ص 171.

اللّه المستعان»،(1)جالب این که اصلاً نامی از خود مطرح نکرد و نگفت: بزودی صبر خواهم کرد؛ «سوف أصبر» و نیز نگفت: «استعین باللّه»، من در آنچه شما می گویید از خدا استعانت می جویم، بلکه خود را به کلی کنار گذاشت و از خدا دم زد تا بفهماند که همه ی امور، منوط به حکم و اذن الهی است.(2)

530 - مرز توکل و توسّل به اسباب

«و علی اللّه فلیتوکّل المتوکّلون»(3)

برخی گمان می کنند که مرز توکل از مرز تسبب (استفاده از اسباب) جداست که هر گاه ابزارها و اسباب و عواملِ کار فراهم است، نیازی به توکّل نیست و تنها در جایی که از اسباب عادی کار ساخته نیست، باید به خداوند توکل کرد.

مثلاً در جهاد، بخشی از کار را باید با اسباب؛ «و أعدّوا لهم ما استطعتم من قوّه»(4) و بدون توکل انجام داد و بخش دیگر را با توکل؛ «و علی اللّه فتوکّلوا»(5) انجام داد. پس هنگامی که به مرز توکّل رسید، ابزار را رها کند. در باره ی دعا نیز چنین پنداری مطرح است که مرز دعا از آنجا آغاز می شود که از اسباب مادی و عادی کاری نیاید. در حالی که هر دو پندار باطل است. زیرا ممکن است خدای سبب ساز بر اثر علل خاصی، سبب سوز شود و میان ما و هدفمان حایلی ایجاد کند.

این که در احادیث آمده: «واعقل راحلتک و توکّل»(6)، معنایش آن نیست که

1- 1592. یوسف / 18.
2- 1593. المیزان / ج 11 / ص 106.
3- 1594. ابراهیم / 12.
4- 1595. انفال / 60.
5- 1596. مائده / 23.
6- 1597. بحار / ج 68 / ص 138.

عقال کردن شتر کار انسان باشد و حفظ شتر در غیاب او کار خدا، بلکه بدین معناست که «اعقل متوکّلاً» یعنی حتی عقال کردن و بستن زانوی شتر نیز باید با توکّل باشد، چنان که شاعر گفته است: «با توکّل زانوی اشتر ببند».(1)

531 - تسلیم در برابر خداوند

قرآن کریم در بعضی از آیات بهترین دین را تسلیم بدون قید و شرط خداوند می داند؛ «و من أحسن ديناً ممّن أسلم وجهه اللّه و هو محسن»، (2)در بعضی از آیات مردم را به تسلیم دعوت می کند؛ «فإلهكم إله واحد فله أسلموا»،(3)در بعضی از آیات الگوهای عینی و عملی تسلیم را معرفی می کند:

الف - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله؛ «... أسلمت وجهی للّه ...».(4)

ب - حضرت ابراهیم علیه السلام؛ «إذ قال ربّه أسلم قال أسلمت لربّ العالمین».(5)

ج - حضرت ابراهیم و اسماعیل؛ «فلمّا أسلما و تلّه للجبین».(6)

در بعضی آیات پاداش تسلیم در برابر خداوند را بیان می کند؛ «بلی من أسلم وجهه للّه و هو محسن فله أجره عند ربّه لا خوف علیهم و لا هم یحزنون».(7)

1- 1598. تفسیر موضوعی / ج 11 / ص 365.
2- 1599. نساء / 125.
3- 1600. حج / 34.
4- 1601. آل عمران / 120.
5- 1602. بقره / 131.
6- 1603. صافات / 103.
7- 1604. بقره / 112.

532 - معنای احسان در قرآن

«ثمّ اتّقوا و أحسنوا و اللّه یحبّ المحسنین»(1)

از نظر قرآن کریم احسان دارای دو معناست:

الف - انجام دادن عمل است به وجه حسن و نیکویش و بدون این که هیچ گونه قصد سوئی در کار باشد؛ «الّذین ءَامنوا و عملوا الصّالحات إنّا لا نضیع أجر من أحسن عملاً».(2)

ب - دوم احسانی که به دیگران هم می رسد و آن کارهای پسندیده است که چیزی و منفعتی عاید غیر گردد که در آیه ی شریفه ی «و بالوالدین إحساناً»(3)و نیز در آیه ی شریفه ی «و أحسن کما أحسن اللّه إلیک»، (4)احسان به همین معناست.(5)

533 - مقام تسلیم و احسان

«و من أحسن دیناً ممّن أسلم وجهه للّه و هو محسن ... »(6)

الف - دین واقعی بر پایه ی ایمان «أسلم وجهه للّه» و عمل «و هو محسن» استوار است و هر کدام بدون دیگری نقص است و جهت گیری الهی در همه ی کارها نشانه ی دیندار واقعی است.

ب - کسانی که وجهه ی خود را الهی می کنند، برنده هستند، چون «کلّ شی ء هلک الاّ

1- 1605. مائده / 93.
2- 1606. کهف / 30.
3- 1607. بقره / 83.
4- 1608. قصص / 77.
5- 1609. المیزان / ج 6 / ص 136.
6- 1610. نساء / 125.

وجهه». (1)

ج - مقام تسلیم از مقام رضا بالاتر است، چون در انسان راضی خود را کسی می داند، ولی انسان سِلم برای خودش ارزشی در برابر خداوند قایل نیست. (2)

534 - رضایت از عمل یا از انسان

گاهی خداوند از عمل انسان راضی است و گاهی از خود انسان، تفاوت میان این دو مرحله بسیار است.

الف - رضایت از اعمال، مانندِ رضایت از بیعت مؤمنان با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله؛ «لقد رضی اللّه عن المؤمنین إذ یبایعونک تحت الشّجره». (3)

ب - رضایت از خود از انسان؛ «رضی اللّه عنهم و رضوا عنه». (4)

سرّ برتری رضایت از خود انسان نسبت به رضایت از اعمال او، آن است که چه بسا دشمنِ انسان گاهی کار پسندیده ای می کند، در حالی که خود او محبوب انسان نیست. رضایت از کار او داریم، اگر چه رضایت از خود او نداریم. رضایت خداوند از انسان در صورتی تحقق می پذیرد که انسان از تمامی مراتب کفر و فسق دوری کند. زیرا قرآن کریم می فرماید: «لا یرضی لعباده الکفر»، (5) «و لا یرضی عن القوم الفاسقین». (6)

1- 1611. قصص / 88.
2- 1612. نور / ج 2 / ص 455.
3- 1613. فتح / 18.
4- 1614. مائده / 119.
5- 1615. زمر / 7.
6- 1616. توبه / 97 ؛ المیزان / ج 6 / ص 269.

535 - تعریف برّ یا معرفی ابرار

«لیس البرّ أن تولّوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب ولکن البرّ

من ءامن باللّه...»(1)

در این جمله خداوند به جای این که «بِرّ» را معرفی کند، به تعریف «برّ» می پردازد. زیرا قصد توصیف و تعریف کسانی را دارد که دارای این صفت هستند، ضمناً اشاره به این است که مفاهیمِ خالی از مصداق هیچ گونه ارزشی ندارد و اساساً روش قرآن همین است که در هر مورد، افرادی را که دارای این اوصاف هستند، بیان می کند و به شرح مفهوم صفات، قطع نظر از دارندگان آن قناعت نمی کند.(2)

536 - این آیه ی شریفه جامع تمام کمالات انسانی است که با کثرت و فراوانی آن کمالات، آن را در سه امر خلاصه کرده است:

الف - اعتقاد سالم. ب - معاشرت نیکو. ج - تهذیب نفس. از «من ءامن باللّه» تا «و النبییّن» به امر اول و از «ءاتی المال علی حبّه » تا «و فی الرّقاب»به امر دوم و از «أقام الصّلوه» تا پایان به امر سوم اشاره کرده است. گفتار پیامبر نیز به همین معنا اشاره دارد؛ «من عمل بهذه الآیه فقد استکمل الایمان».(3)

537 - مرحوم طبرسی می فرماید: اصحاب ما معتقدند که مقصود از آیه ی شریفه، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است. زیرا اختلافی میان امت نیست که حضرتش جامع این اوصاف بود، ولی قطع نداریم که کسی غیر او دارای این اوصاف باشد. از این رو می گویند: عمل کردن به این آیه مخصوص انبیای معصوم است. زیرا غیر از انبیا هیچ کس

1- 1617. بقره / 177.
2- 1618. المیزان / ج 1 / ص 428.
3- 1619. روح البیان / ج 1 / ص 283.

نمی تواند اعمال و اوصافی را که در آن ذکر گردیده، به طور کامل عملی سازد و حق آن را ادا کند.(1)

روشن است که انبیای الهی و ائمه ی معصومین علیهم السلام مصادیق کامل این آیه ی شریفه هستند، وگرنه چنین نیست که راه کسب کمالات نفسانی و فضایل انسانی برای دیگران بسته باشد و این گونه از کمالات سلسله مراتب دارد و مجاهدان فی سبیل اللّه در حدّ تلاش خود از آن بهره مند می شوند.

538 - صداقت جامع ترین صفت

«لیس البرّ أن تولّوا وجوهکم ..... أولئک الّذین صدقوا»(2)

قرآن کریم «ابرار» را به صفت «صداقت» می ستاید که جامع همه ی فضایل علمی و عملی است. زیرا راستگویان آن ها هستند که این صفت جامع که تمام اخلاق فاضله از عفت، شجاعت، حکمت و عدالت گرفته تا فروع آن ها را شامل می شود.

از سویی انسان دارای سه جنبه است: اعتقاد، عمل و گفتار. موقعی که راستگو باشد، هر سه بُعد با هم موافق خواهند بود؛ یعنی آنچه به جا می آورد، همان است که می گوید و آنچه می گوید، همان است که به آن عقیده دارد.

از سوی دیگر، انسان فطرتاً در مقابل حق خاضع است و اگر چه در ظاهر آن را نپذیرد، در باطن آن را قبول می کند. بنا بر این، وقتی حق را در باطن بپذیرد و راست گوید، گفتار او هم مطابق با اعتقاد اوست و عمل او نیز مطابق با آن دو خواهد بود و به این ترتیب ایمان خالص، اخلاق نیکو و عمل صالح دارد.

1- 1620. مجمع البیان / ج 1 / ص 478.
2- 1621. بقره / 177.

خداوند می فرماید: «یا أیّها الّذین ءامنوا اتّقوا اللّه و کونوا مع الصادقین»، (1)و انحصاری که از جمله ی «أولئک الّذین صدقوا» استفاده می شود، نیز این حقیقت را تأیید می کند. زیرا مفاد آن چنین است که فقط ابرار و نیکان راستگویانند.(2)

ایمان و عمل صالح

539 - انسان و عمل صالح

تعبیرهای قرآن کریم در باره ی انسان و عمل صالح را می توان چنین برشمرد:

1 - تشویق به کار خوب؛ «و اعملوا صالحاً انّی بما تعملون بصیر».

2 - ملاک ارزش، بهترین عمل است، نه بیشترین؛ «انّا جعلنا ما علی الأرض زینه لها لنبلوهم أیّهم أحسن عملاً».(3)

3 - استقامت در عمل؛ «و أن لو استقاموا علی الطریقه لأسقیناهم ماء غدقاً».(4)

4 - کار خوب گناهان را می زداید؛ «انّ الحسنات یذهبن السّیّئات».(5)

5 - دعوت به کار شایسته؛ «و من أحسن قولاً ممّن دعا إلی اللّه و عمل صالحاً».(6)

1- 1622. توبه / 119.
2- 1623. المیزان / ج 1 / ص 429.
3- 1624. کهف / 7.
4- 1625. جن / 16.
5- 1626. هود / 114.
6- 1627. فصلت / 33.

6 - رابطه ی ایمان و عمل صالح؛ «انّ الّذین ءامنوا و عملوا الصّالحات طوبی لهم و حسن مأب».(1)

7 - برتری انسان در قیامت در پرتو کار اوست؛ «و لکلّ درجات ممّا عملوا».(2)

8 - نتیجه ی کار از بین نمی رود؛ «فمن یعمل من الصّالحات و هو مؤمن فلا کفران لسعیه»(3)و «و أن لیس للإنسان الاّ ماسعی * و أنّ سعیه سوف یری».(4)

9 - مسئولیت انسان در برابر عمل؛ «و لتسألنّ عما کنتم تعملون».(5)

10 - پاداش دنیوی کار شایسته؛ «من عمل صالحاً من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فلنحینّه حیوه طیّبه».(6)

540 - ایمان به معنای تسلیم

قرآن کریم ایمان به معنای اعتقاد را تأیید نمی کند، بلکه بهترین معنای آن، تسلیم توأم با اطمینان خاطر است. زیرا آنان را که اعتقاد دارند، ولی تسلیم عقیده ی خویش نیستند، کافر می شمارد. در باره ی فرعون و قوم او آمده است؛ «و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم ظلماً و علوّاً».(7)فرعونیان در باطن خویش عقیده داشتند که آیات موسی علیه السلام از قبیل عصا و غیر آن از جانب خداست، ولی در ظاهر تسلیم نشدند.

شیطان نیز به خداوند و انبیا و معاد اعتقاد داشت، در عین حال چون تسلیم

1- 1628. رعد / 29.
2- 1629. انعام / 132.
3- 1630. انبیاء / 94.
4- 1631. نجم 39 - 40.
5- 1632. نحل / 93.
6- 1633. نحل / 97.
7- 1634. نمل / 14.

عقیده ی خویش نبود، قرآن کریم او را کافر دانسته است؛ «أبی و استکبر و کان من الکافرین».(1)

الف - اعتقاد به خداوند؛ چون گفت: خدایا! تو مرا از آتش خلق کردی؛ «خلقتنی من نار».(2)

ب - اعتقاد به انبیا؛ چون گفت: همه ی مردم را اغوا می کنم، مگر مخلصین (انبیا)؛ «الاّ عبادک منهم المخلصین».(3)

ج - اعتقاد به معاد؛ چون گفت: خدایا! تا روز قیامت مرا مهلت بده؛ «أنظرنی إلی یوم یبعثون».(4)

541 - ایمان نوعی عشق است نه تنها درک عقلی

«و لکن اللّه حبّب إلیکم الایمان و زیّنه فی قلوبکم»(5)

آیه ی شریفه ی فوق دلالت دارد که ایمان نوعی علاقه ی شدید الهی و معنوی است، هر چند از استدلالات عقلی ریشه گیرد. از این رو، وقتی از امام صادق علیه السلام سؤال کردند: آیا حب و بغض از ایمان است؟ حضرت در جواب فرمود: «و هل الایمان الاّ الحبّ و البغض؟ ثم تلا هذه الآیه: «و حبّب إلیکم الایمان و زیّنه فی قلوبکم».(6)

ص:427

1- 1635. بقره / 34.
2- 1636. اعراف / 12.
3- 1637. حجر / 40.
4- 1638. اعراف / 14 ؛ قاموس / ج 1 / ص 124.
5- 1639. حجرات / 7.
6- 1640. اصول کافی / ج 2 / باب حب فی اللّه / حدیث 5 ؛ نمونه / ج 22 / ص 163.

542 - محبت سودمند

«قل إن كنتم تحبّون اللّه فاتّبعونى»(1).

شخصى به امام صادق عليه السلام عرض كرد: فدايت شوم، ما نام فرزندان خود را به نام شما مى گذاريم، آيا اين عمل ما سودى دارد؟ حضرت فرمود: آرى به خدا سوگند، آيا دين جز محبت است؟ سپس حضرت آيه ى فوق را تلاوت كرد؛ قيل لأبى عبداللّه عليه السلام: «جعلت فداک، انّا نسمّى أبنائنا بأسمائكم و أسماء آبائكم أينفعنا ذلک؟ فقال اى و اللّه! و هل الدّين الاّ الحبّ؟ قال اللّه: «ان كنتم تحبّون اللّه فاتّبعونى».(2).

543 - شرايط ايمان واقعى

«فلا و ربّک لا يؤمنون حتى يحكّموک فيما شجر بينهم ثمّ لا يجدوا فى أنفسهم حرجاً ممّا قضيت و يسلّموا تسليماً»(3).

خداوند در آيه ى فوق سوگند ياد مى كند كه مردم، ايمان واقعى پيدا نمى كنند، مگر اين كه سه شرط را دارا باشند:

الف - به هنگام اختلاف و نزاع به پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله مراجعه كنند، نه به طاغوت.

ب - در دل خود هيچ گونه احساس ضيق و دلتنگى از قضاوت تو نكنند.

ج - در برابر قضاوت تو تسليم محض باشند.(4).

1- 1641. آل عمران / 31.
2- 1642. نور الثقلين / ج 1 / ص 327.
3- 1643. نساء / 65.
4- 1644. تفسير كبير / ج 10 / ص 164.

544 - امکان اجتماع ایمان و شرک

قرآن کریم اکثریت اهل ایمان را به مشرک بودن می ستاید؛ «و ما یؤمن أکثرهم باللّه الا و هم مشرکون».(1)اکنون این پرسش مطرح است: آیا اجتماع ایمان و شرک در قلب یک انسان ممکن است؟ در پاسخ باید گفت: اگر به شکل حقیقی مراد باشد، محال است، ولی به صورت نسبی امکان دارد. زیرا توصیف شهر مقدس مدینه به دو صفت «قریب و بعید» اشکالی ندارد. چون نسبت به مکه نزدیک است و نسبت به طائف دور است.

بررسی احوال مسلمانان، صدق گفتار قرآن کریم را آشکار می سازد. چون در حالی که ادعای ایمان می کنند، در برابر طواغیت و حاکمان قلدر ناتوان و هراسناکند و عزت را در آستانه ی افراد بشر جستجو می کنند و روزی نیست که از گناهان پاک باشند، با این که می دانند قدرت نامحدود و عزّت جاودانه و علم بی پایان از آن خداست.(2)

545 - ارزش ایمان به خدا

«أجعلتم سقایه الحاجّ و عماره المسجد الحرام کمن ءامن باللّه و الیوم الاخر

و جاهد فی سبیل اللّه»(3)

عباس عموی پیامبر و شیبه، هر کدام بر دیگری افتخار می کردند. عباس به آبرسانی خود به زائران خانه ی خدا مباهات می کرد و شیبه به کلید داری آن. علی علیه السلام فرمود: من با سنّ کم خود به این افتخار می کنم که با شمشیر جهاد کردم تا شما به خدا و پیامبر ایمان آوردید. آن ها ناراحت شده و نزد پیامبر آمدند و جریان را گفتند. در این هنگام آیه ی فوق

1- 1645. یوسف / 106.
2- 1646. المیزان / ج 11 / ص 303.
3- 1647. توبه / 19.

نازل شد.

از این آیه استفاده می شود که ارزش عمل به زنده بودن آن و داشتن روح ایمان است، اما عمل بی ایمان که لاشه ای بی روح است، از نظر دین و بازار حقیقت، هیچ وزن و ارزشی ندارد. پس مؤمنان نباید ظاهر اعمال را معتبر شمرده، آن را ملاک فضیلت و قرب خدای تعالی بدانند، بلکه باید آن را بعد از در نظر داشتن حیات که همان ایمان و خلوص است، به حساب بیاورند.(1)

546 - بی ارزشی ایمان بدون عمل

«الّذین یتّبعون الرّسول النّبیّ الأمّی»(2)

قرآن کریم وقتی پیروان حقیقی تورات را توصیف می کند، می فرماید: آنان کسانی هستند که از رسول گرامی اسلام تبعیت می کنند. در این آیه به جای کلمه ی «یؤمنون» کلمه ی «یتّبعون» به کار رفته و این بهترین تعبیر است. زیرا ایمان به آیات خدای سبحان و ایمان آوردن به انبیا و شرایع ایشان، با اطاعت و تسلیم در برابر دستورات آنان است، و تعبیر به «یتّبعون» دلالت می کند که ایمان به معنای صرف اعتقاد فایده ای ندارد. چون هر قدر هم انسان اعتقاد به حقّانیت آیات و شرایع الهی داشته باشد، مع ذلک وقتی اطاعت و تسلیم در کارش نباشد، عملاً حق بودن آن آیات را تکذیب کرده است.(3)

جمله ی آخر همین آیه که می فرماید: «و اتبعوا النّور الّذی أنزل معه»، به منزله ی تفسیری برای صدر آیه است و توضیح می دهد که مراد از پیروی از رسول

ص:430

1- 1648. المیزان / ج 9 / ص 205.
2- 1649. اعراف / 157.
3- 1650. المیزان / ج 8 / ص 279.

اکرم صلی الله علیه وآله به طور حقیقت، همان پیروی از کتاب خداست.

547 - عنایت خاص خداوند به اهل ایمان

1 - «قل یا أهل الکتاب لم تکفرون بایات اللّه ...».(1)

2 - «قل یا أهل الکتاب لم تصدّون عن سبیل اللّه ...».(2)

3 - «یا أیّها الّذین ءامنو ان تطیعوا فریقاً ....».(3)

4 - «یا أیّها الّذین ءامنوا اتّقوا اللّه حق تقاته ...».(4)

در دو آیه ی اول که روی سخن در آن با یهود است، به صورت خطاب بالواسطه است. زیرا به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دستور می دهد که این مطالب را به آن ها بگو. از این رو، با کلمه ی «قل» شروع شده است؛ اما در دو آیه ی اخیر که روی سخن با مؤمنان است، خطاب بدون واسطه صورت گرفته و بدون کلمه ی «قل» آمده است و این نشانه ی نهایت لطف و توجه خاص خداوند به بندگان باایمان است.(5)

548 - درجات ایمان

از نظر قرآن کریم ایمان دارای درجات و مراتبی است. از این رو، به اهل ایمان دوباره دستور به ایمان می دهد که مقصود، درجه ی برتر و بالاتر آن است؛ «یا أیّها الّذین ءامَنوا ءامِنوا باللّه و رسوله»(6). اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز از نظر ایمان و اعتقاد در یک

1- 1651. آل عمران / 98.
2- 1652. آل عمران / 99.
3- 1653. آل عمران / 100.
4- 1654. آل عمران / 101.
5- 1655. نمونه / ج 3 / ص 24.
6- 1656. نساء / 136.

درجه نبودند. بعضی از آن ها در راه خدا جان می دادند و پیامبر را در جبهه ی جنگ تنها نمی گذاشتند؛ «إنّما المؤمنون الّذین ءامنوا باللّه و رسوله و إذا کانوا معه علی أمر جامع لم یذهبوا حتّی یستأذنوه».(1)

اما بعضی از اصحاب به دلیل دستیابی به متاع دنیوی، پیامبر را در مراسم نماز جمعه تنها گذاشتند؛ «و إذا رأوا تجاره أو لهواً انفضّوا إلیها و ترکوک قائماً».(2)در شأن نزول این آیه می خوانیم که وقتی بعضی از مسلمانان خبر آمدن کاروان تجارتی را شنیدند، نماز جمعه را ترک و به سوی کاروان تجارتی رفتند.

549 - پاداش های اهل ایمان

«وعد اللّه المؤمنین و المؤمنات جنّات تجری من تحتها الأنهار ... و رضوان من اللّه أکبر ذلک هو الفوز العظیم»(3)

خداوند متعال برای مؤمنان دو گونه پاداش را وعده داده است: مادی و معنوی، که بی تردید دومی برتر و ارزشمندتر است. «رضوان» همان نعمت معنوی است و نکره آوردن آن نشانه ی عدم امکان شناخت حقیقت رضوان الهی است.

از سوی دیگر، بزرگترین سعادت و کامیابی انسان سالک و محب خدا، جلب رضایت محبوب است، بی آن که برای تأمین خواسته هایش بکوشد. از این رو، در پایان آیه ی کریمه از خشنودی خداوند به «فوز عظیم» تعبیر می کند.(4)

1- 1657. نور / 62.
2- 1658. جمعه / 11.
3- 1659. توبه / 72.
4- 1660. المیزان / ج 9 / ص 339.

* - گروهی از مردم دارای ایمان و عمل صالح هستند و آنان اهل سعادتند؛ «إنّ الّذین ءامنوا و عملوا الصّالحات طوبی لهم و حسن ماب»،(1)«من عمل صالحاً من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فلنحییّنّه حیوه طیّبه و لنجزینّهم أجرهم بأحسن ما کانوا یعملون».(2)

* - گروهی نه ایمان دارند و نه عمل صالح، و آنان اهل عذابند؛ «إنّه من یشرک باللّه فقد حرم اللّه علیه الجنّه و مأواه النّار».(3)

* - گروهی ایمان دارند، ولی عمل صالح ندارند. این گروه بر دو قسم هستند: بعد از آن که ایمان آورده اند، مهلت و فرصت عمل صالح را پیدا نکردند؛ یعنی بعد از ساعاتی از ایمان آوردن، از دنیا رفتند. این گروه اهل نجاتند، اما افرادی که ایمان آورده اند و از روی عمد واجبات و محرمات را اعتنا نکردند، این گروه فاسقان هستند که در قیامت گرفتارند.

* - گروهی ایمان نیاورده اند، لیکن عمل صالح دارند؛ این افراد مانند گروه دوم، اهل عذابند. مانند کفّاری که خدمات اجتماعی کم یا زیاد انجام داده اند؛ «مثل الّذین کفروا بربّهم أعمالهم کرماد اشتدّت به الرّیح فی یوم عاصف لا یقدرون ممّا کسبوا علی شی ء».(4)

* - گروهی که ایمان آورده اند، بعضی از اعمال آن ها صالح و برخی غیر صالح است؛ این ها به دلیل ایمانشان اهل نجاتند، لیکن برای از میان رفتن گناهانشان باید یا در دنیا یا در آخرت گرفتاری را تحمّل کنند و ممکن است خداوند به طور کلّی این ها را عفو کند و

1- 1661. رعد / 29.
2- 1662. نحل / 97.
3- 1663. مائده / 72.
4- 1664. ابراهیم / 18.

ببخشد؛ «و ءاخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملاً صالحاً و ءاخر سيّئاً عسى اللّه أن يتوب عليهم إنّ اللّه غفور رحيم».(1)

551 - مقام رفيع انسان در پرتو ايمان و عمل

از نظر قرآن كريم انسان در احسن تقويم آفريده شده است؛ «لقد خلقنا الإنسان فى أحسن تقويم». منظور از «أحسن تقويم» آن است كه تمامى جهات وجود انسان و همه ى شئونش مشتمل بر تقويم است. به تعبير ديگر، هر چيز و هر وضعى كه ثبات انسان و بقايش نيازمند به آن است، خداوند آن را به او عنايت كرده است.

از جمله ى بعد كه مى فرمايد: «ثمّ رددناه أسفل سافلين»، استفاده مى شود كه انسان به حسب خلقت، طورى آفريده شده كه صلاحيت دارد به رفيع اعلى عروج كند و به سعادت خالص نائل گردد. زيرا خدا او را به جهازى مجهّز كرده كه مى تواند به آن، علم نافع كسب كند و نيز ابزار و وسايل عمل صالح را هم به او داده و فرموده: «و نفس و ما سوّيها * فألهمها فجورها و تقويها».(2)

بنا بر اين، هر گاه انسان به آنچه دانسته ايمان آورد و ملازم اعمال صالح گردد، خداوند متعال او را به سوى خود عروج مى دهد و بالا مى برد؛ «إليه يصعد الكلم الطيّب و العمل الصالح يرفعه»،(3)و «يرفع اللّه الّذين ءامنوا منكم و الّذين أوتوا العلم درجات»،(4)و آيات ديگرى كه دلالت دارد بر بلندى مقام انسان و اين كه مى تواند به

1- 1665. توبه / 102.
2- 1666. شمس / 7 - 8.
3- 1667. فاطر / 10.
4- 1668. حج / 37.

وسیله ی ایمان و عمل صالح بالا رود.(1)

552 - سلام الهی در پرتو ایمان و عبادت

درودی که خداوند بر اولیای خود می فرستد، متفاوت است. گاهی با ذکر مقاطع سه گانه ی دنیا، برزخ و قیامت همراه است. چنان که در باره ی یحیی علیه السلام آمده است: «سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیّاً»،(2)و نیز در باره ی عیسی علیه السلام می فرماید: «و السّلام علیّ یوم ولدت و یوم أموت و یوم أبعث حیّاً»،(3)و گاه بدون قید دنیا و برزخ و قیامت آمده است، مانند سلام بر ابراهیم و موسی و هارون؛ «سلام علی ابراهیم»،(4) «سلام علی موسی و هرون»،(5)و گاهی با تصریح به گسترش و همگانی بودن، همراه است. مانند: «سلام علی نوح فی العالمین»(6)و این درودها بر اثر کارهای نیک است؛ «إنّا کذلک نجزی المحسنین».(7)

نکته ی شایان ذکر این که تنها انبیا از جزای خاص برخوردار نیستند، بلکه هر کس راه عبودیت را پیمود و احسان کرد، از جزاهای الهی مانند هبه ی رحمت خاص، شرح صدر، هدایت تکوینی و الهام های غیبی برخوردار است. زیرا وعده ی الهی است که هر کس محسن باشد، خداوند چنین جزایی به او خواهد داد. چنان که استدلال قرآن این است که چون موسی و هارون از بندگان مؤمن ما بودند، آن ها را از درود خود بهره مند کرده،

1- 1669. المیزان / ج 20 / ص 455.
2- 1670. مریم / 15.
3- 1671. مریم / 33.
4- 1672. صافات / 109.
5- 1673. صافات /120.
6- 1674. صافات / 79.
7- 1675. صافات / 80.

به این پایگاه رسانديم؛ «إنّهما من عبادنا المؤمنين».(1)

براین اساس، عبادت و ایمان؛ یعنی پذیرش قلبی و خضوع عملی است که انسان را به پایگاه های رفیع می رساند.(2)

553 - ایمان و عمل صالح دو امر جدایی ناپذیر

در بسیاری از آیات قرآن، ایمان و عمل صالح در کنار هم واقع شده اند. به گونه ای که نشان می دهد این دو، جدایی ناپذیرند و راستی هم چنین است. زیرا ایمان و عمل صالح مکمّل یکدیگرند. ایمان اگر در اعماق جان نفوذ کند، حتماً شعاع آن در اعمال انسان خواهد تابید و عمل او را عمل صالح می کند، چون چراغ پرنوری که در درون اتاقی برافروزد، اشعه ی آن از تمام پنجره ها و دریچه ها به بیرون می تابد و چنین است چراغ پر فروغ ایمان که در قلب انسان روشن می شود و شعاعش از چشم و گوش و زبان و دست و پای او آشکار می گردد.

اصولاً ایمان چون ریشه است و عمل صالح میوه ی آن، وجود میوه ی شیرین دلیل بر سلامت ریشه است و وجود ریشه ی سالم سبب پرورش میوه های مفید است.(3)از این رو در حدیث می خوانیم: «و بالایمان یستدل علی الصالحات و بالصالحات یستدل علی الایمان».(4)

ص:436

1- 1676. صافات / 122.
2- 1677. تفسیر موضوعی / ج 7 / ص 172.
3- 1678. نمونه / ج 1 / ص 141.
4- 1679. نهج البلاغه / خطبه ی 154.

554 - عمل صالح برنامه ی مستمر مؤمنان

«و من یعمل من الصّالحات من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فأولئک

یدخلون الجنّه»(1)

خداوند در آیه ی فوق هنگامی که سخن از مؤمنان می گوید، عمل صالح را برنامه ی مستمر آن ها بیان می کند. زیرا جمله ی «یعملون الصالحات» فعل مضارع است و نشانه ی استمرار است.

در حقیقت چنین باید باشد. زیرا انجام یک یا چند عمل خیر، ممکن است تصادفاً یا به علل خاصی از هر کسی صورت بگیرد و هرگز دلیل بر ایمان راستین نخواهد بود.(2)

555 - استمرار در طریق ایمان و عمل

خداوند در آغاز سوره ی بقره پنج وصف را برای متقین بیان می کند. ایمان به غیب، برپاداشتن نماز، انفاق، ایمان به کتب آسمانی، یقین به آخرت. قابل توجه این که در همه جا فعل مضارع به کار رفته که مفید استمرار است؛ «یؤمنون بالغیب، یقیمون الصلوه، ینفقون، یؤمنون بما أنزل إلیک، یوقنون». پس، پرهیزکاران راستین کسانی هستند که در برنامه های خود ثبات و استمرار دارند. فراز و نشیب زندگی در روح و فکر آن ها اثر نمی گذارد.(3)

556 - تأثیر قرآن و جهاد در افزایش ایمان

از نظر قرآن کریم مؤمنان واقعی کسانی هستند که به هنگام تلاوت قرآن کریم و حضور در

1- 1680. نساء / 124.
2- 1681. نمونه / ج 12 / ص 345.
3- 1682. نمونه / ج 1 / ص 78.

جبهه ی جنگ، ایمان آن ها افزوده می شود و به خدا توکل می کنند؛ «إنّما المؤمنون .... و إذا تلیت علیهم ءایاته زادتهم ایماناً».(1)در جای دیگری می فرماید: وقتی گروهی از عوامل تبلیغاتی دشمن به مسلمانان گفتند که دشمن قوی است، باید از آن ها بترسید، مسلمانان نترسیدند، بلکه بر ایمان آن ها افزوده شد و گفتند: خداوند ما را کفایت می کند؛ «الّذین قال لهم النّاس انّ النّاس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایماناً و قالوا حسبنا اللّه و نعم الوکیل».(2)

557 - نقش سخن راست در اصلاح اعمال

«یا أیّها الّذین ءامنوا اتّقوا اللّه و قولوا قولاً سدیداً * یصلح لکم أعمالکم

و یغفر لکم ذنوبکم»(3)

قول سدید سخنی است که مطابق با واقع باشد. و لغو و بیهوده نباشد. قرآن کریم در این آیه می فرماید: نقش چنین سخنی آن است که اعمال انسان اصلاح می گردد و گناهانش نیز آمرزیده می شود. زیرا وقتی نفس انسان به راستگویی و قول سدید عادت کرد و به هیچ وجه آن را ترک نکرد، دروغ نمی گوید و سخن لغو یا سخن فسادانگیز از او شنیده نمی شود، هنگامی که این صفت در جان انسان رسوخ پیدا کرد، طبعاً از فحشا و منکر و سخن لغو دور گشته، و در چنین زمانی انسان، به اعمال صالح روی می آورد و از عمری که در گناهان صرف کرده، حسرت می خورد و از اعمال خود پشیمان می شود و همین ندامت و پشیمانی، توبه است.

1- 1683. انفال / 2.
2- 1684. آل عمران / 173.
3- 1685. احزاب / 70 - 71.

آنگاه که توبه کرد، خدا هم او را در بقیه ی عمرش از ارتکاب گناهان مهلک نگه می دارد، دیگر گناهان کوچک خیلی خطری نیست. چون خداوند وعده داده است که اگر از گناهان کبیره دوری کنید، گناهان کوچک شما را می آمرزیم؛ «إن تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفّر عنکم سیّئاتکم»، (1)و در نتیجه ملازمت قول سدید، انسان را به سوی صلاح اعمال کشانیده و به اذن خدا به آمرزش گناهان منتهی می شود. (2)

558 - باطل نکردن اعمال

«یا أیّها الّذین ءامنوا أطیعوا اللّه و أطیعوا الرّسول و لا تبطلوا أعمالکم» (3)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: هرکس «سبحان اللّه» بگوید، خداوند درختی را در بهشت برای او غرس می کند و همچنین هر آن که «الحمدللّه» یا «لا اله الاّ اللّه» یا «اللّه اکبر» بگوید، چنین اثری دارد. شخصی از قریش گفت: یا رسول اللّه! بنا بر این ما در بهشت درختان بسیاری داریم! حضرت فرمودند: آری در صورتی که آتشی نفرستید تا درختان را نابود کند، آنگاه آیه ی فوق را تلاوت کرد.

559 - رستگاری مؤمنان

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم * قد أفلح المؤمنون * الّذین هم فی صلاتهم خاشعون * و الّذین هم عن اللّغو معرضون * و الّذین هم للزّکوه فاعلون * و الّذین هم لفروجهم حافظون * .... و الّذین هم لأماناتهم و عهدهم راعون * و الّذین هم علی صلوتهم یحافظون» (4)

انتخاب فعل ماضی «أفلح» در مورد رستگاری مؤمنان برای تأکید بیشتر است؛ یعنی

1- 1686. نساء / 31.
2- 1687. المیزان / ج 16 / ص 347.
3- 1688. محمد / 33.
4- 1689. مؤمنون / 1 - 9.

رستگاری آن ها به گونه ای قطعی است که گویا قبلاً تحقّق یافته است و ذکر کلمه ی «قد» قبل از آن نیز، تأکید دیگری برای موضوع است.

تعبیراتی همچون «خاشعون - معرضون - راعون - حافظون - یحافظون»، به صورت اسم فاعل یا فعل مضارع، نشانه ی آن است که برنامه های مؤمنان راستین در اتصاف به این اوصاف برجسته، موقّتی و محدود نیست، بلکه مستمر و همیشگی است.(1)

560 - اوصاف مؤمنان حقیقی

تعبیر «أولئک هم المؤمنون حقّاً»(2) که حکایت از ایمان حقیقی افرادی می کند، در دو مورد از قرآن کریم ذکر شده و تحقق ایمان حقیقی در صورتی است که انسان دارای اوصاف زیر باشد:

1 - تکان خوردن دل به هنگام یاد الهی.

2 - افزوده شدن ایمان به هنگام تلاوت آیات قرآن کریم.

3 - توکل بر خداوند.

4 - برپا داشتن نماز.

5 - انفاق در راه خدا.

قابل توجه این که اوصاف سه گانه ی اول، حالات قلبی و مترتّب بر یکدیگر است و دو وصف اخیر مربوط به اعمال ظاهری است؛ «إنّما المؤمنون الّذین إذا ذکر اللّه وجلت قلوبهم و إذا تلیت علیهم ءایاته زادتهم ایماناً و علی ربّهم یتوکّلون * الّذین

1- 1690. نمونه / ج 14 / ص 203.
2- 1691. انفال / 74.

یقیمون الصّلوه و ممّا رزقناهم ینفقون * أولئک هم المؤمنون حقّاً».(1)

6 - ایمان به خداوند.

7 - هجرت در راه خدا.

8 - جهاد در راه خداوند.

9 - پناه دادن و یاری کردن مسلمانان؛ «و الّذین ءامنوا و هاجروا فی سبیل اللّه و الّذین ءاووا و نصروا أولئک هم المؤمنون حقّاً».(2)

561 - حفظ آبرو

خداوند متعال در قرآن کریم برای حفظ آبرو و حیثیت مؤمنان اهمیت ویژه ای قائل شده است. از این رو، تحریم پاره ای از گناهان مانند غیبت، تجسّس بیجا، تهمت، سوء ظن، بازگویی عیب دیگران، مسخره کردن، بدزبانی و ... به دلیل حفظ آبروی مؤمنان است. اموری که در ذیل یاد می شود، عوامل و زمینه هایی برای از میان بردن آبرو است که در قرآن کریم حرام شمرده شده است:

الف - حرمت سوءظن، تجسس، غیبت؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا اجتنبوا کثیراً من الظنّ إنّ بعض الظنّ إثم و لا تجسّسوا و لا یغتب بعضکم بعضاً».(3)

ب - حرمت تهمت؛ «و من یکسب خطیئه أو إثماً ثمّ یرم به بریئاً فقد احتمل بهتاناً و إثماً مبیناً».(4)

1- 1692. انفال / 2 - 4.
2- 1693. انفال / 74.
3- 1694. حجرات / 12.
4- 1695. نساء / 112.

ج - تمسخر؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا لا یسخر قوم من قوم».(1)

د - بدزبانی؛ «و لا تنابزوا بالألقاب بئس الاسم الفسوق بعد الإیمان».(2)

ه - اشاعه ی فحشا؛ «إنّ الّذین یحبّون أن تشیع الفاحشه فی الّذین ءامنوا».(3)

و - فاش کردن عیوب مؤمنان؛ «لا یحبّ اللّه الجهر بالسّوء من القول إلاّ من ظلم».(4)

562 - لزوم وفای به عهد

«أوفوا بالعقود»(5)

این آیه ی شریفه ی دلالت بر لزوم پای بندی به عقود می کند و ظاهر این امر عام است و شامل همه ی چیزهایی می شود که عرفاً «عقد» بر آن صادق و با «وفا» سازگار است.

آیات کریمه ی قرآن در موضوع وفای به عهد به طور مطلق سخن گفته است. زیرا مردم با عقل های فطری خود به این مطلب می رسند و راستی همین طور است و این نیست جز از آن رو که عهد و وفای به عهد از چیزهایی است که انسان در زندگانی از آن بی نیاز نخواهد شد و در این خصوص، فرد و جامعه مساویند و اگر در حیات اجتماعی انسان تأمّل کنیم، می فهمیم همه ی مزایایی که از آن بهره مند می شویم و همه ی حقوق مربوط به زندگی اجتماعی که بدان اطمینان داریم، بر اساس یک عقد و قرارداد اجتماعی عمومی و عقد و عهدهای فرعی که بر آن مترتب است، مبتنی و استوار است. از این رو، خداوند در حفظ عهد و وفای به آن تأکید کرده و می فرماید: «أوفوا بالعهد انّ العهد کان

1- 1696. حجرات / 19.
2- 1697. حجرات / 11.
3- 1698. نور / 19.
4- 1699. نساء / 148.
5- 1700. انعام / 1.

مسئولاً»(1). این آیه همان طوری که شامل عهدهای فردی می شود که فرد تعهد می بندد، عهود اجتماعی میان یک قوم و یک قوم دیگر و یک ملت با ملت دیگر را نیز شامل می شود، بلکه وفای به عهد اجتماعی در نظر دین مهم تر از وفای به عهد فردی است. زیرا عدالت اجتماعی با عهد اجتماعی تمام تر و بلیه ای که از نقض عهد اجتماعی پدید می آید، عمومی تر است.(2)

563 - هوشیاری مؤمن

«إنّ فی ذلک لایات للمتوسّمین»(3)

«متوسّم» از ماده ی «وسم» به معنای اثر گذاردن است و متوسّم به کسی می گویند که از کمترین اثر، پی به واقعیت هایی می برد و معادل آن در فارسی هوشیار، با فراست و با ذکاوت است. امام باقرعلیه السلام در تفسیر آیه ی فوق فرمودند: مراد از متوسمان، امت اسلام است. سپس از پیامبرصلی الله علیه وآله چنین نقل فرمود: از فراست مؤمن بپرهیزید، زیرا به نور الهی می نگرد؛ «اتّقوا فراسه المؤمن فانّه ینظر بنور اللّه عزّوجل».(4)

در روایت دیگری علی علیه السلام می فرماید: متوسّم پیامبر بود و بعد از او، من و پس از من، امامانی از فرزندان من؛ «کان رسول اللّه صلی الله علیه وآله المتوسّم و أنا من بعده و الأئمّه من ذریّتی المتوسّمون».(5)

1- 1701. اسراء / 34.
2- 1702. المیزان / ج 5 / ص 158.
3- 1703. حجر / 75.
4- 1704. نور الثقلین / ج 3 / ص 23.
5- 1705. نور الثقلین / ج 3 / ص 23.

564 - تفاوت تفکّر مؤمنان با مشرکان

«إذا قیل لهم ماذا أنزل ربّکم قالوا أساطیر الأوّلین»(1)

«... و قیل للّذین اتّقوا ماذا أنزل ربّکم قالوا خیراً»(2)

سؤال: چرا در آیه ی اول «أساطیر الأوّلین» به صورت مرفوع و در آیه ی دوم «خیراً» به صورت منصوب ذکر شده است؟

پاسخ: در آیه ی اول «أساطیر الأوّلین» خبر مبتدای محذوف است و در تقدیر، «هذه أساطیر الأوّلین» است. در آیه ی دوم «خیراً» در حقیقت مفعول فعل محذوف است و در تقدیر «أنزل خیراً» است. این تفاوت در تعبیر حکایت از دو طرز تفکر مؤمنان و مشرکان می کند؛ یعنی وقتی از مؤمنان سؤال می شد: خداوند بر شما چه نازل کرده است؟ می گفتند: «خیراً»؛ یعنی «أنزل خیراً»؛ خداوند خیر و نیکی نازل کرده است و به این وسیله ایمان خود را به وحی بودن قرآن آشکار می کردند، اما هنگامی که از مشرکان سؤال می کردند: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟ آن ها می گفتند: این ها «أساطیر الاولین» است و به این ترتیب وحی بودن قرآن را به کلی انکار می کردند.

کلمه ی «خیر» تعبیر بسیار زیبا و جامعی است. مفهومش خیر مطلق و شامل همه ی انواع خیر در دنیا و آخرت است، خیر برای فرد و خیر برای جامعه. زیرا هنگامی که متعلَّق کلمه ای حذف شود، دلالت بر عمومیت می کند.(3)

ص:444

1- 1706. نحل / 24.
2- 1707. نحل / 30.
3- 1708. تفسیر کبیر / ج 20 / ص 23 ؛ نمونه / ج 11 / ص 211.

565 - درجات صالحان

از نظر قرآن کریم حضرت ابراهیم علیه السلام جزو صالحان است. زیرا قرآن کریم در باره ی او و فرزندش می گوید: «و کلاً جعلنا صالحین»، (1)در عین حال از خداوند تقاضای ملحق شدن به صالحان را می کند؛ «و ألحقنی بالصّالحین»، (2)و خداوند این دعا را به اجابت رسانید؛ «و إنّه فی الاخره لمن الصّالحین». (3)

دقت و بررسی در این آیات با در نظر گرفتن مقامات ابراهیم علیه السلام به ما می فهماند که صالح بودن مراتبی دارد که حضرت ابراهیم علیه السلام واجد برخی از آن بوده و تقاضای بعضی دیگر را کرده است. بنا بر این جای تعجب نیست که بگوییم ابراهیم از خداوند تقاضا کرده او را به مقام محمد و آل محمدعلیهم السلام ملحق سازد. خداوند دعای او را به اجابت رسانید و به او وعده داد که او را در آخرت به آنان ملحق سازد. چیزی که می تواند از این موضوع بیشتر پرده بردارد، سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است که خود را واجد این مقام معرفی می کند؛ «إنّ ولیّی اللّه الّذی نزّل الکتاب و هو یتولّی الصّالحین». (4)

566 - نتیجه ی ولایت خدا بر مؤمن و ولایت شیطان بر کافر

انسان مؤمن در پوشش ولایت خداوند و کافر تحت ولایت شیطان است؛ «نحن أولیاءکم فی الحیوه الدّنیا و الاخره»(5)و «انا جعلنا الشیاطین أولیاء للّذین لا یؤمنون». (6)

ص:445

1- 1709. انبیاء / 72.
2- 1710. شعراء / 83.
3- 1711. بقره / 130 ؛ عنکبوت / 27 ؛ نحل / 122.
4- 1712. اعراف / 196 ؛ المیزان /ج 1 / ص 309.
5- 1713. فصلت / 31.
6- 1714. اعراف / 27.

هر یک از این دو ولایت دارای اثر و نتیجه ای است؛ انسان مؤمن چشم و گوش و زبانش مظهر چشم و گوش و زبان حق می گردد و انسان کافر در این جهت مظهر شیطان می شود. در حدیث قدسی می خوانیم: «ما تقرّب الیّ عبد بالنافله الاّ کنت سمعه الّذی یسمع به و لسانه الّذی ینطق به و عینه الّذی یبصر به» و نیز علی علیه السلام در باره ی پیروان شیطان می فرماید: «فنظر بأعینهم و نطق بألسنتهم».(1)

567 - فرشتگان همراه مؤمنان

از نظر قرآن کریم فرشتگان در دنیا و آخرت همراه مؤمنان هستند:

الف - در دنیا؛ «له معقّبات بین یدیه و من خلفه».(2)

ب - در آخرت؛ «و الملئکه یدخلون علیهم من کلّ باب».(3)

چه این که شیاطین در دنیا و آخرت همراه کافران هستند:

الف - در دنیا؛ «ألم تر أنا أرسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزّهم أزّاً».(4)

ب - در آخرت؛ «لأملئنّ جهنّم منک و ممّن تبعک».(5)

568 - مصونیت مؤمنان از عذاب الهی

عذاب بر دو قسم است:

1 - عذاب جسم، مانند: «کلّما نضجت جلودهم بدّلناهم جلوداً غیرها».(6)

1- 1715. محاضرات.
2- 1716. رعد / 11.
3- 1717. رعد / 23.
4- 1718. مریم / 83.
5- 1719. ص / 85 ؛ کشف الاسرار / ج 6 / ص 88.
6- 1720. نساء / 56.

2 - عذاب روح که از آن به خزی و رسوایی یاد می شود؛ «ربّنا إنّک من تدخل النّار فقد أخزیته»؛(1) خدایا! تو هر کس را وارد آتش کنی، وی را خوار می سازی.

از نظر قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و پیروان او از این عذاب روحی، رسوایی در آخرت، مصون هستند؛ «یوم لا یخزی اللّه النّبیّ و الّذین ءامنوا معه».(2)

تفاوت اهل ایمان با اهل نفاق

569 - اهل ایمان امر به معروف و نهی از منکر می کنند؛ «یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر»،(3) اهل نفاق امر به منکر و نهی از معروف می کنند؛ «یأمرون بالمنکر و ینهون عن المعروف».(4)

570 - اهل ایمان به یاد خدا هستند و نماز را بر پا می کنند؛ «یقیمون الصّلوه» (5) و «الّذین یذکرون اللّه قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم»،(6) اهل نفاق خدا را فراموش می کنند؛ «نسوا اللّه» (7) و نماز را با کسالت انجام می دهند؛ «و لا یأتون الصلوه الاّ و هم کسالی».(8)

571 - مؤمنان زکات را پرداخت می کنند؛ «یؤتون الزّکوه»،(9) منافقان امساک و بخل می ورزند؛ «یقبضون أیدیهم».(10)

1- 1721. آل عمران / 192.
2- 1722. تحریم / 8 ؛ تفسیر موضوعی / ج 6 / ص 330.
3- 1723. آل عمران / 104.
4- 1724. توبه / 67.
5- 1725. بقره / 3.
6- 1726. آل عمران / 191.
7- 1727. توبه / 67.
8- 1728. توبه / 54.
9- 1729. بقره / 3.
10- 1730. توبه / 67.

572 - حق گویان به جنگ و جهاد می روند و از پیامبر مرخّصی طلب نمی کنند؛ «لا یستأذنک الّذین یؤمنون باللّه و الیوم الاخر أن یجاهدوا بأموالهم و أنفسهم»،(1) فرصت طلبان، خواهان مرخّصی هستند و به جبهه نمی روند؛ «إنّما یستأذنک الّذین لا یؤمنون باللّه و الیوم الاخر».(2)

573 - اهل ایمان فرمانبردارند؛ «یطیعون اللّه و رسوله»، مسلمان نمایان اهل فسق و گناه هستند؛ «إنّ المنافقون هم الفاسقون».

574 - خداوند به اهل ایمان وعده ی بهشت داده است؛ «وعد اللّه المؤمنین و المؤمنات جنّات تجری من تحتها الأنهار»(3)، ولی به نفاق پیشگان وعده ی آتش داده است؛ «وعد اللّه المنافقین و المنافقات و الکفّار نار جهنّم».(4)

575 - مؤمنان از این که به دلیل نبود امکانات توفیق رفتن به جبهه را پیدا نکردند، ناراحت و گریان هستند؛ «تولّوا و أعینهم تفیض من الدمع حزناً الاّ یجدوا ما ینفقون»،(5) بیماردلان از این که به جبهه نمی روند، خوشحال هستند؛ «فرح المخلّفون بمقعدهم خلاف رسول اللّه».(6)

1- 1731. توبه / 44.
2- 1732. توبه / 45.
3- 1733. توبه / 72.
4- 1734. توبه / 68.
5- 1735. توبه / 92.
6- 1736. توبه / 81 ؛ تفسیر کبیر / ج 16 / ص 131.

حقیقت تقوا و ارزش آن

ی ارزش تقوا

ی حقّ تقوا

ی کرامت در پرتو تقوا

ی تقوا وسیله ی اعتصام به خداوند

ی جوانمردی در پرتو ایمان و تقوا

ی تقوا، اساس نجات از گرفتاری ها

ی تقوای قلبی

ی تقوا بهترین لباس

ی تقوا، بهترین زاد و توشه ی قیامت

اوصاف متقیان

ی درجات تقوا

ی اوج تقوا و پارسایی

ی راحتی در سه نشئه برای متّقین

ی ناراحتی در سه نشئه برای غیر متّقی

ی پاداش بزرگ برای رزمندگان باتقوا

ص:449

حقیقت تقوا و ارزش آن

576 - ارزش تقوا

«انّ أکرمکم عند اللّه أتقیکم»(1)

شخصی به حضرت رضاعلیه السلام عرض کرد: کسی از نظر خانوادگی با شرافت تر از شما وجود ندارد. حضرت فرمودند: شرافت پدران من به دلیل تقوا و فرمانبرداری از خداست. شخص دیگری به حضرت عرض کرد: به خدا سوگند، شما بهترین افراد هستید. حضرت فرمودند: چنین سوگند مخور. زیرا بهتر از من کسانی هستند که اهل تقوایند؛ قسم به خداوند این آیه «إنّ أکرمکم عند اللّه أتقیکم» هنوز نسخ نشده است.

قال الرجل للرّضاعلیه السلام: «و اللّه ما علی وجه الأرض أشرف منک أباً. فقال: التّقوی شرّفهم و طاعه اللّه أخفضهم» فقال له آخر: «أنت و اللّه خیر النّاس. فقال له: لا تحلف، یا هذا خیر منّی من کان اتقی اللّه و أطاع اللّه و اللّه ما نسخت هذه الایه: «إنّ أکرمکم عند اللّه أتقیکم»».(2)

1- 1737. حجرات / 13.
2- 1738. نور الثقلین / ج 5 / ص 95 - 96.

577 - حقّ تقوا

«یا أیّها الّذین ءامنوا اتّقوا اللّه حقّ تقاته و لا تموتنّ الاّ و أنتم مسلمون»(1)

قرآن کریم در آیه ی فوق، خطاب به افراد باایمان می کند و از آن ها می خواهد که حق تقوا را پیشه ی خود سازند. حقّ تقوا؛ یعنی رعایت آخرین درجه ی تقوا در تمام ابعادش. از تقوای فرهنگی و اخلاقی و سیاسی گرفته تا نظامی و اقتصادی و ... .

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: حقّ تقوا چیست؟ امام فرمود: حق تقوا ایمان است که همواره اطاعت خدا کنی و هیچ گاه گناه او نکنی و همواره به یاد او باشی و هیچ گاه او را فراموش نکنی و پیوسته شکر او را به جای آوری و هیچ گاه ناسپاسی نکنی.(2)

578 - کرامت در پرتو تقوا

«انّ أکرمکم عند اللّه أتقیکم»(3)

از نظر فطری هر انسانی به دنبال کمالی می گردد که با داشتن آن از دیگران امتیاز پیدا کند و در میان افراد جامعه دارای شرافت و کرامتی مخصوص گردد و از آنجا که دلبستگی عموم مردم به زندگی مادی و دنیوی است، قهراً این امتیاز و کرامت را در همان مزایای زندگی دنیا؛ یعنی در مال و جمال و اولاد جستجو می کنند، و همه ی تلاش و توان خود را در به دست آوردن آن به کار می گیرند، تا با آن به دیگران فخر بفروشند، در حالی که این گونه مزایا، مزیت های موهوم و خالی از حقیقت است.

از نظر قرآن کریم مزیت حقیقی که مایه ی کرامت بشر می گردد، تقوا و پرهیزکاری

1- 1739. آل عمران / 102.
2- 1740. المیزان / ج 3 / ص 416.
3- 1741. حجرات / 13.

است. تنها وسیله ی سعادت در آخرت، همان تقواست که قرآن کریم می فرماید: «تزودّوا فإنّ خیر الزّاد التقوی».(1)

579 - تقوا وسیله ی اعتصام به خداوند

«و من یعتصم باللّه فقد هدی إلی صراط مستقیمٍ * یا أیّها الّذین ءامنوا اتّقوا اللّه حق تقاته ... * و اعتصموا بحبل اللّه جمیعاً»(2)

سرّ ترتیب این آیات سه گانه آن است که اگر انسان قصد اعتصام به «اللّه» را دارد، راه آن جز تقوا نیست و حقیقت تقوا تحصیل طاعات است و آن نیز جز با رویکرد به کتاب و سنت نیست که همان «حبل اللّه» است. بنا بر این، معنای این سه آیه چنین است: به «حبل اللّه» اعتصام جویید؛ یعنی به کتاب و سنت تمسک کنید تا به تقوا برسید و از تقوا به اعتصام الهی نایل شوید.(3)

گفتنی است که در این سه آیه اول رابطه با خداوند، سپس رابطه ی انسان با خودش و در آیه ی سوم رابطه ی انسان با جامعه را بیان می کند.

580 - جوانمردی در پرتو ایمان و تقوا

«إنّهم فتیه ءامنوا بربّهم»(4)

امام صادق علیه السلام از یکی از یاران خود پرسید: «فتی» به چه کسی می گویند؟ او عرض کرد: فتی به جوان گوییم. امام فرمود: «أما علمت أنّ أصحاب الکهف کانوا کلّهم کهولاً

1- 1742. بقره / 197.
2- 1743. آل عمران / 101 - 103.
3- 1744. کشف الاسرار / ج 2 / ص 238.
4- 1745. کهف / 13.

فسمّاهم اللّه فتیه بایمانهم؟»؛ آیا نمی دانی که اصحاب کهف کامل مرد بودند، اما خدا از آن ها به «فتیه» نام برده، چون ایمان به پروردگار داشتند. سپس اضافه فرمود: «من ءامن باللّه و اتّقی فهو الفتی»؛ هر آن که به خدا ایمان داشته باشد و تقوا پیشه کند، جوانمرد است.(1)

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «أنا الفتی ابن الفتی، أخو الفتی». آنگاه از حضرت پرسیدند: این که خودتان جوانمرد هستید، روشن است؛ اما دو قست دیگر را توضیح دهید. حضرت فرمود: این که فرزند جوانمرد هستم، چون من فرزند ابراهیم علیه السلام هستم و قرآن در باره ی حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: «فتی یذکرهم یقال له ابراهیم»(2)و اما این که برادر جوانمرد هستم، چون برادر علی علیه السلام هستم و در باره ی حضرت علی علیه السلام جبرئیل ندا داد: «لا فتی الاّ علی لا سیف الاّ ذوالفقار».(3)

581 - تقوا، اساس نجات از گرفتاری ها

علی علیه السلام بعد از تلاوت آیه ی شریفه ی «من یتّق اللّه یجعل له مخرجاً»(4) قسمتی از آثار تقوا را چنین بیان می کند: هرگاه کسی تقوا پیشه کند، خداوند راه خلاصی از فتنه ها را به رویش می گشاید و نوری در دلش می درخشاند تا در تاریکی ها در پرتو آن نور، همه ی حقایق را ببیند و او را به آنچه علاقه مند است؛ یعنی بهشت، مخلّد می گرداند و در منزل کریم و بزرگ از او پذیرایی می کند... در حالی که زائرانش فرشتگان و همنشینانش پیامبران هستند.(5)

1- 1746. نور الثقلین / ج 3 / ص 244.
2- 1747. انبیاء / 60.
3- 1748. منهج الصادقین / ج 1 / ص .
4- 1749. طلاق / 2.
5- 1750. نهج البلاغه / خطبه ی 183.

582 - تقوای قلبی

«و من یعظّم شعائر اللّه فانها من تقوی القلوب»(1)

از نظر قرآن کریم منشأ تعظیم شعایر الهی تقوای قلب انسان است و اضافه ی تقوا به قلوب، اشاره به این است که حقیقت تقوا و اجتناب از گناهان امری است معنوی که وابسته به قلب است، و منظور از قلب، دل و نفس انسانی است. بنا بر این، تقوا فقط در گرو ظاهر اعمالی که جز حرکات و سکنات بدنی نیست، نخواهد بود. چون حرکات و سکنات در اطاعت و معصیت مشترک است. مثلاً دست زدن و لمس کردن بدن جنس مخالف در نکاح و زنا و همچنین بی جان کردن در قصاص و جنایت، و نیز نماز برای خدا و برای ریا و مانند این ها از نظر ظاهری یکی است. پس، اگر یکی حلال و دیگری حرام، و یکی زشت و دیگری معروف است، به دلیل همان امر معنوی درونی و تقوای قلبی است، نه خود عمل.(2)

583 - تقوای تن و تقوای دل

پرهیزکاران از نظر تعظیم شعایر سه گروهند:

الف - کسانی که در مقام عمل هستند؛ اینان از جهنّم نجات پیدا کرده، به بهشت می رسند؛ «انّما یتقبّل اللّه من المتّقین»(3)، اما تقوای دل چیز دیگری است. گاهی انسان خود را بزرگ دانسته و محبوب می دارد و برای نجات جان خود از عذاب، دست به آلودگی نمی زند. چنین شخصی گرچه اوامر الهی را انجام داده و از نواهی پرهیز کرده، اما در حقیقت خودش را بزرگ می دارد، نه دستورهای الهی را، او متّقی است و تقوای بدنی

1- 1751. حج / 32.
2- 1752. المیزان / ج 14 / ص 410.
3- 1753. مائده / 27.

دارد، نه تقوای دل.

ب - گروه دوم از گروه اول بالاتر و کسانی هستند که شعایر الهی را بزرگ می شمارند؛ یعنی آنچه را که خدا به آن امر کرده، چون فرمان الهی است، گرامی می دارند و عمل می کنند. این گروه دارای تقوای قلب هستند؛ «و من یعظّم شعائر اللّه فانّها من تقوی القلوب».(1)

ج - گروه سوم از گروه اول و دوم بالاتر و کسانی هستند که اوامر و نواهی الهی را که تکریم می کنند، نه برای رهایی از جهنّم و رسیدن به بهشت است، بلکه به دلیل آن که خدا محبوب بالاصاله و عظیم و اعلای بالذات است؛ یعنی آنچه از ناحیه ی او و به او منسوب است، نیز از عظمت برخوردار است.

علی علیه السلام در اوصاف چنین انسان های وارسته ای می گوید: «عظم الخالق فی أنفسهم فصغر ما دونه فی أعینهم».(2)

584 - تقوا بهترین لباس

تشبیه تقوا و پرهیزکاری به لباس تشبیه بسیار زیبایی است؛ «و لباس التّقوی ذلک خیر». زیرا همان گونه که لباس ظاهری عیوب انسان را می پوشاند، لباس باطنیِ تقوا نیز زشتی های انسان را می پوشاند. آری! انفعالی که از کشف عیوب ظاهری به انسان دست می دهد، در عیوب باطنی نیز آن تأثر پدید می آید، با این تفاوت که تأثّر از ناحیه ی بروز معایب باطنی ناگوارتر و دوامش زیادتر است. زیرا حسابگرِ آن مردم نیستند، بلکه خداوند

1- 1754. حج / 32.
2- 1755. نهج البلاغه / خطبه 193 ؛ تفسیر توضوعی / ج 11 / ص 211.

است و نتیجه اش هم اعراض مردم نیست، بلکه شقاوت و عذاب ابدی است. بدین سبب لباس باطنیِ تقوا از لباس ظاهری بهتر است.(1)

585 - تقوا، بهترین زاد و توشه ی قیامت

از نظر قرآن کریم هر انسانی مسافر است و باید برای این سفر، زاد و توشه تهیه کند. قرآن کریم می فرماید: «یا أیّها الإنسان إنّک کادح إلی ربّک کدحاً فملاقیه».(2) امام مجتبی علیه السلام به جناده می فرماید: «استعدّ لسفرک و حصّل زادک قبل حلول أجلک».

بهترین زاد و توشه ی این سفر تقواست؛ «و تزوّدوا فان خیر الزّاد التّقوی»،(3) و بدترین زاد و توشه ظلم به بندگان خداست. علی علیه السلام می فرماید: «بئس الزاد إلی المعاد العدوان إلی العباد». قابل توجه این که علی علیه السلام نه تنها در تمام عمرش به بندگان خدا ظلم نکرد، حتّی به مورچه ای نیز ظلم نکرد؛ اگر تمام هستی را به من بدهند، دانه ای را از دهان مورچه از روی ظلم نخواهم گرفت؛ «واللّه لو أعطیت الأقالیم السبعه بما تحت أفلاکها علی أن أعصی اللّه فی نمله أسلبها جلباب شعیره ما فعلته».

586 - تقوای همه جانبه

از نظر قرآن کریم موضوع رعایت تقوا از اهمیت ویژه ای برخوردار است. از این رو، در نوع مسایل زندگی به آن سفارش شده است. از جمله:

1 - تقوا در غذا خوردن؛ «و کلوا ممّا رزقکم اللّه حلالاً طیّباً و اتّقوا اللّه».(4)

1- 1756. المیزان / ج 8 / ص 69.
2- 1757. انشقاق / 6.
3- 1758. بقره / 197.
4- 1759. مائده / 88.

2 - تقوا در جهاد؛ «ان تمسسکم حسنه تسؤهم و ان تصبکم سیئه یفرحوا بها و ان تصبروا و تتّقوا لا یضرّکم کیدهم شیئاً». (1)

3 - تقوا در معامله؛ «لا تأکلوا الرّبا أضعافاً مضاعفه و اتّقوا اللّه لعلکم تفلحون». (2)

4 - تقوا در پیروی از پیامبرصلی الله علیه وآله؛ «و ما ءاتاکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتّقوا اللّه». (3)

5 - تقوا در معاشرت با مردم؛ «و لا یغتب بعضکم بعضاً أیحبّ أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتاً فکرهتموه و اتّقوا اللّه». (4)

6 - تقوا در انفاق؛ «فأمّا من أعطی و اتّقی * و صدّق بالحسنی * فسنیسّره للیسری». (5)

7 - تقوا در برخورد با مشرکان؛ «و لا یجرمنّکم شنئان قوم ألاّ تعدلوا اعدلوا هو أقرب للتقوی و اتّقوا اللّه». (6)

587 - ترکیب صبر و تقوا

دو واژه ی صبر و تقوا کلاًّ در قرآن با یکدیگر ترکیب شده اند که در چهار مورد، با تقدم صبر بر تقوا در سوره ی آل عمران و یک بار در سوره ی یوسف علیه السلام تقوا پیش از صبر آمده است.

موارد مذکور در سوره ی آل عمران تماماً در ارتباط با اهل کتاب و مشرکین بیان شده و صبر و پایداری در برابر تهاجمات نظامی و فرهنگی و ایذای تبلیغاتی آنان را

1- 1760. آل عمران / 20.
2- 1761. آل عمران / 130.
3- 1762. حشر / 7.
4- 1763. حجرات / 12.
5- 1764. لیل / 5 - 7.
6- 1765. مائده / 8.

آموزش می دهد و از آنجا که مقاومت و پایداری در برابر مکاید دشمنان، بیش از تقوا به صبر احتیاج دارد، واژه ی صبر مقدم آمده است، اما در سوره ی یوسف، به دلیل وسوسه و تحریک زنان درباری و استمرار نیرنگ های آنان، موضوع تقوا برای یوسف علیه السلام مهم تر از صبر بوده و مقدم بر آن ذکر شده است.

آیات پیش گفته عبارت است از:

* - «انّه من یتّق و یصبر فانّ اللّه لا یضیع أجر المحسنین».(1)

* - «و ان تصبروا و تتّقوا لا یضرّکم کیدهم شیئاً».(2)

* - «بلی ان تصبروا و تتّقوا و یأتوکم من فورهم هذا».(3)

* - «و ان تصبروا و تتّقوا فانّ ذلک من عزم الأمور».(4)

* - «یا أیّها الّذین ءامنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتّقوا اللّه».(5)

588 - تقوا، زاد و توشه ی سفر قیامت

«و تزوّدوا فإنّ خیر الزّاد التّقوی»(6)

برای انسان دو گونه سفر وجود دارد: در دنیا و از دنیا. برای سفر در دنیا نیاز به زاد و توشه ی مادی است، و سفر از دنیا نیز نیاز به زاد و توشه دارد که همان معرفت و محبت به خداوند متعال و اشتغال به طاعت و اجتناب از معصیت اوست. زاد و توشه ی مادی، انسان را از

ص:459

1- 1766. یوسف / 12.
2- 1767. آل عمران / 120.
3- 1768. آل عمران / 125.
4- 1769. آل عمران / 186.
5- 1770. آل عمران / 200 ؛ متدولوژی تدبر در قرآن / ص 133.
6- 1771. بقره / 197.

عذاب و رنج موقت نجات می دهد، اما زاد و توشه ی معنوی انسان را از غذاب و رنج همیشگی می رهاند.(1)

589 - عبداللّه مبارک می گوید: سالی به حج خانه ی خدا می رفتم. در مسیر به کودکی برخوردم که سن او هفت یا هشت سال بود و بدون هیچ زاد و راحله ای راه را طی می کرد. با خود گفتم: سبحان اللّه! کودکی به این خردسالی در این بیابان چه می کند؟ به او گفتم: ای صبّی! از کجا می آیی؟ گفت: «من اللّه». گفتم: به کجا می روی؟ گفت: «إلی اللّه». گفتم: چه می جویی؟ گفت: «رضی اللّه». گفتم: زاد و توشه ات کجاست؟ گفت: «زادی تقوایَ و راحلتی رجلایَ». بعد از آن دیگر کودک را ندیدم تا این که در میان رکن و مقام او را مشاهده کردم، دیدم ایستاده و مردم در اطراف او جمع شده و از مسایل حلال و حرام و احکام اسلام از او سؤال می کنند و او پاسخ می دهد. گفتم این کودک کیست؟ گفتند: زین العابدین علی ابن الحسین علیه السلام است.(2)

590 - رستگاری مقصد عالی پرهیزکاران

از نظر قرآن کریم هدف آفرینش و نظام هستی بهره گیری انسان ها است؛ «سخّر لکم»، «خلق لکم» و هدف انسان ها عبادت است؛ «و ما خلقت الجنّ و الإنس إلاّ لیعبدون» و هدف عبادت تقواست؛ «و اعبدوا ربّکم لعلّکم تتّقون» و هدف تقوا رستگاری است؛ «و اتّقوا اللّه لعلّکم تفلحون».(3)

1- 1772. تفسیر کبیر / ج 5 / ص 168 ؛ روح البیان / ج 1 / ص 315.
2- 1773. تفسیر ابوالفتوح رازی / ج 2 / ص 122.
3- 1774. نور / ج 1 / ص 75.

591 - درجات تقوا

الف - پرهیز از شرک که تقوای عام نام دارد؛ «یا أیّها النّاس اتقوا ربّکم إنّ زلزله السّاعه شی ء عظیم».(1)

ب - اجتناب از معصیت که تقوای خاص است؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا اتّقوا اللّه».(2)

ج - پرهیز از شبهه که تقوای خاص الخاص نامیده می شود؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا اتّقوا اللّه حقّ تقاته».(3)

592 - اوج تقوا و پارسایی

«اتّقوا اللّه حقّ تقاته»(4)

حق تقوا برترین درجه ی بندگی است که به هیچ وجه غفلت در آن راه پیدا نکند و انسان، فرمانبردار محض و شکرگزار خالص خداوند باشد. این معنا غیر از آن است که از آیه ی «فاتّقوا اللّه ما استطعتم»(5)استفاده می شود. زیرا از سویی مراعات تقوا به اندازه ی

1- 1775. حج / 1.
2- 1776. مائده / 35.
3- 1777. آل عمران / 102 ؛ کشف الاسرار / ج 2 / ص 405.
4- 1778. آل عمران / 102.
5- 1779. تغابن / 16.

استطاعت، با توجه به اختلاف قوای فهم و همت ما متفاوت است.

از سوی دیگر حق تقوا از وسع و قدرت بیشتر مردم خارج است. آری ! در این مسیر باطنی، مواقف و خطرهایی است که جز دانایان به آن اطلاع ندارند و از دقایق و لطایفش جز مخلصین آگاه نیستند.

از آیه ی «فاتّقوا اللّه ما استطعتم» بر می آید که هر کس به مقدار استطاعت و قدرت شخصی خود معنایی می فهمد و به دنبال آن می رود. پس، با توجه به آن، از آیه ی «اتّقوا اللّه حقّ تقاته» درمی یابیم که باید در صراط حق تقوا، قدم نهاد و آن مقام شامخ و بلند را مقصد قرار داد. بنا بر این، آیه ی «اتّقوا اللّه حق تقاته»(1)دعوت به مقصد می کند و آیه ی دیگر چگونگی و کیفیت سلوک آن را بیان می فرماید.(2)

593 - راحتی در سه نشئه برای متّقین

از نظر قرآن کریم، انسان متقی در سه نشئه، دنیا و برزخ و قیامت، در راحتی و آسایش روحی به سر می برد، و انسان غیر متّقی در تنگنا و فشار روحی به سر خواهد برد. گشایش و راحتی در دنیا برای متقی؛ «من یتق اللّه یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب».(3)

گشایش و راحتی در برزخ برای متقی؛ «الّذین تتوفیهم الملئکه طیّبین یقولون سلام علیکم»(4)و «الّذین ءامنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوه الدّنیا».(5)

ص:462

1- 1780. آل عمران / 102.
2- 1781. المیزان / ج 3 / ص 367.
3- 1782. طلاق / 2.
4- 1783. نحل / 32.
5- 1784. یونس / 64.

گشایش و راحتی در قیامت برای متقی؛ «مفتّحه لهم الأبواب».(1)

594 - ناراحتی در سه نشئه برای غیر متّقی

فشار و ناراحتی در دنیا برای غیر متّقی؛ «من أعرض عن ذکری فانّ له معیشه ضنکاً».(2)

فشار و ناراحتی در برزخ برای غیر متقی؛ «و لو تری إذا الظالمون فی غمرات الموت و الملئکه باسطوا أیدیهم أخرجوا أنفسکم الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون علی اللّه غیر الحق و کنتم عن ءایاته تستکبرون»(3)و «و لو تری ان یتوفّی الّذین کفروا الملئکه یضربون وجوههم و أدبارهم و ذوقوا عذاب الحریق».(4)

فشار و ناراحتی در قیامت برای غیر متقی؛ «و إذا ألقوا منها مکاناً ضیّقاً مقرّنین».(5)

595 - پاداش بزرگ برای رزمندگان با تقوا

«للّذین استجابوا للّه و الرّسول من بعد ما أصابهم القرح للّذین أحسنوا منهم و اتّقوا أجر عظیم»(6)

در این آیه ی شریفه به بعضی از کسانی که استجابت خدا و رسول کرده اند؛ «منهم»، نه به همه ی آنان وعده ی اجر عظیم داده شده. زیرا استجابت یک عمل ظاهری است که

1- 1785. ص / 50.
2- 1786. طه / 124.
3- 1787. انعام / 93.
4- 1788. انفال / 50.
5- 1789. فرقان / 13 ؛ محاضرات.
6- 1790. آل عمران / 172.

همیشه ملازم نیست با تقوا و احسانی که مستلزم پاداش عظیم است. بنا بر این، کسانی که دعوت خدا و پیامبر را در جنگ پذیرفتند و مجروح شدند، دو قسم بودند: گروهی دارای عقیده و ایمان کامل بودند و پاداش عظیم به این ها وعده داده شد، و گروهی از آن ها دارای این اخلاص نبوده و طبعاً چنین پاداش عظیمی برای آن ها نخواهد بود و به تعبیر دیگر رزمندگان باتقوا هستند، از اجر عظیم برخوردار خواهند بود.(1)

1- 1791. المیزان / ج 4 / ص 63.

محبت الهی

ی اهمیت محبت خداوند به انسان

ی محبت به خداوند، توفیق الهی

ی عدم خوف اولیای الهی .....

* * *

یاد خدا و آثار آن

ی عدم خوف اولیای الهی

ی ترس از خداوند عامل هراس یا آرامش

ی عوامل اضطراب و چگونگی آرامش دل با یاد خدا

ی اقسام ذکر .....

* * *

فضل و رحمت الهی

ی لطف و کرم الهی در پرتو شکر نعمت

ی قرب از طرف خدا و بنده

ی لطف و کرم الهی با مؤمنان

ی آمرزش، فضل الهی

ی رحمت عامه و خاصه ی خداوند

ی تقدم رحمت الهی بر عقوبت

ی کمال رحمت الهی

ی رحمت الهی مانع مجازات در قیامت .....

ص:465

محبت الهی

596 - اهمیت محبت خداوند به انسان

«فسوف یأتی اللّه بقوم یحبّهم و یحبّونه»(1)

اگر خداوند محبوب کسی باشد، خیلی مهم نیست، ولی اگر انسان محبوب خدا شد، بسیار مهم است. از آنجا که کل نظام آفرینش جنود الهی است؛ «للّه جنود السّموات و الأرض»،(2) اگر خدای سبحان نسبت به انسانی محبت داشت، سراسر هستی نسبت به او مهر می ورزند. چون همه ی این ها تابع اراده الهی هستند و اگر اراده ی الهی به صورت محبت نسبت به انسان کاملی ظهور کرد، کل نظام محبّ او خواهد بود و او را می طلبد و این مقام از برجسته ترین مقام های انسانی به شمار می رود. زیرا تعبیر «یحبّهم» همان گونه که علامه ی طباطبایی قدس سره می فرمایند، دلالت بر محبت مطلق خداوند می کند که به ذات انسان کامل تعلق گرفته است، نه به وصف او.(3)

597 - محبت به خداوند، توفیق الهی

«فسوف یأتی اللّه بقوم یحبّهم و یحبّونه»(4)

در این آیه خداوند محبت خود را بر مؤمنان مقدم داشته و می فرماید: خداوند آنان را

1- 1792. مائده / 54.
2- 1793. فتح / 7.
3- 1794. تفسیر موضوعی / ج 5 / ص 174.
4- 1795. مائده / 54.

دوست دارد؛ «یحبّهم»، بعد می فرماید: مؤمنان خدا را دوست دارند؛ «یحبّونه».

سرّ این که محبت الهی مقدم بر محبت مردم نسبت به خداوند بیان شده، آن است که اگر خداوند آن ها را دوست ندارشت، آن ها به دوستداری خدا موفق نمی شدند.(1)

جالب این که همین نکته ی تقدیم محبت الهی بر محبت مردم در آیه ی شریفه «رضی اللّه عنهم و رضوا عنه»(2)نیز مطرح است که تا خداوند از مردم راضی نباشد، مردم توفیق رضایت از خداوند را نخواهند داشت.

یاد خدا و آثار آن

598 - عدم خوف اولیای الهی

«... فمن ءامن و أصلح فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون»(3)

سؤال: چرا خداوند در بعضی از آیات نفی خوف از اولیای خود می کند و می فرماید: آن ها هیچ ترسی و حزنی ندارند. مانند: «فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون»،(4)اما در بعضی از آیات، آن ها را به داشتن خوف و ترس ستایش می کند. مانند: «یخشون ربّهم و یخافون الحساب»(5)؟

پاسخ: ستایش اولیای الهی به خوف در باره ی دنیاست و عدم خوف و ترس در باره ی

1- 1796. تفسیر کبیر / ج 12 / ص 23.
2- 1797. مائده / 119.
3- 1798. انعام / 48.
4- 1799. یونس / 62.
5- 1800. رعد / 21.

قیامت است؛ یعنی در قیامت هیچ گونه ترسی ندارند. چنان که قرآن کریم می فرماید: «لا یحزنهم الفزع الأکبر»(1) و «و قالوا الحمد للّه الّذی أذهب عنّا الحزن».(2) در روایات نیز آمده است: «من خاف اللّه فی الدّنیا آمنه اللّه فی الآخره».(3)

سؤال: در آیات متعدّدی نسبت به اولیای الهی آمده است که ترسی بر آنان نیست؛ «لا خوف علیهم»، از طرفی از ویژگی های اولیای الهی بیم از خداست؛ «انا نخاف من ربّنا»،(4)این دو چگونه قابل جمع است؟

پاسخ: مثل این می ماند که بیمار از عمل جراحی و مداوا می ترسد، پزشک به او اطمینان می دهد که جای نگرانی نیست. جای نگرانی نبودن، منافاتی با دلهره داشتن خود بیمار ندارد.(5)

599 - ترس از خداوند عامل هراس یا آرامش

«الّذین ءامنوا و تطمئنّ قلوبهم بذکر اللّه ألا بذکر اللّه تطمئنّ القلوب»(6)

از سویی قرآن کریم اطمینان قلب را محصول یاد خدا می داند، و از سوی دیگر همان را مایه ی پیدایش ترس و اضطراب قلب معرفی می کند؛ «إنّما المؤمنون الّذین إذا ذکر اللّه وجلت قلوبهم».(7)چگونه می توان میان این دو آیه را جمع کرد؟

در پاسخ باید گفت: وجود خداوند متعال رحمت محض است و همه ی خیرات و نعمت ها از اوست و هیچ شرّی به او مستند نمی شود. زیرا شرور امر عدمی و محصول

1- 1801. انبیاء / 103.
2- 1802. فاطر / 34.
3- 1803. کشف الاسرار / ج 1 / ص 158.
4- 1804. انسان / 10.
5- 1805. نور / ج 3 / ص 283.
6- 1806. رعد / 28.
7- 1807. انفال / 2.

امساک فیض اوست؛ «ما یفتح اللّه للنّاس من رحمه فلا ممسک لها و ما یمسک فلا مرسل له من بعده».(1)بنا بر این، مراد از ترس، هراس از رفتارهای زشت آدمی است که زمینه ی محرومیت انسان را از فیوضات پروردگار فراهم می کند و آن اولین اثری است که از یاد خدا در دل انسان ایجاد می شود و اندام او را نیز می لرزاند، لیکن باتوبه و توجه به ساحت ذات اقدس الهی در او حالت امن و آرامش به وجود می آید، همان گونه که قرآن کریم می فرماید: «اللّه نزّل أحسن الحدیث کتاباً متشابهاً مثانی تقشعرّ منه جلود الّذین یخشون ربّهم ثمّ تلین جلودهم و قلوبهم إلی ذکر اللّه».(2)

600 - انواع یاد الهی

«أُذکرونی أَذکرکم»(3)

در این که منظور از یادآوری بندگان چیست و یادآوری خداوند چگونه است، تفاسیر مختلفی وجود دارد:

1 - مرا به اطاعت یاد کنید تا شما را به رحمتم یاد کنم. شاهد این معنا، این آیه است: «أطیعوا اللّه و الرّسول لعلّکم ترحمون».(4)

2 - مرا به مجاهدت یاد کنید تا شما را هدایت کنم. شاهد این معنا، این آیه است: «و الّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا».(5)

3 - مرا به وسیله ی شکر نعمت یاد کنید تا شما را به واسطه ی افزودن نعمت های خود یاد

1- 1808. فاطر / 2.
2- 1809. زمر / 23 ؛ المیزان / ج 11 / ص 355.
3- 1810. بقره / 152.
4- 1811. آل عمران / 132.
5- 1812. عنکبوت / 69.

کنم. شاهد این معنا این آیه است: «لئن شکرتم لأزیدنّکم».(1)

4 - مرا به وسیله ی دعا یاد کنید تا شما را به اجابت یاد کنم. شاهد این معنا این آیه است: «أدعونی أستجب لکم».(2)

5 - مرا در دنیا یاد کنید تا شما را در آخرت یاد کنم.

6 - مرا در خلوتگاه ها یاد کنید تا شما را در جمع یاد کنم.

7 - مرا در روی زمین یاد کنید تا شما را در موقعی که در زیر زمین قرار خواهید گرفت، یاد کنم.

روشن است که این تفاسیر مختلف در باره ی ذکر و یاد الهی بیان نمونه ها و تبیین مصادیق مختلف آن است.(3)

601 - موانع یاد الهی

در قرآن کریم موانع مختلفی برای یاد الهی ذکر شده است:

الف - شیطان؛ «استحوذ علیهم الشّیطان فأنسیهم ذکر اللّه».(4)

ب - تکاثر و رقابت ها؛ «ألهیکم التّکاثر».(5)

ج - آرزوها و خیال؛ «و یلههم الأمل».(6)

ص:471

1- 1813. ابراهیم / 7.
2- 1814. غافر / 60.
3- 1815. مجمع البیان / ج 1 / ص 431 ؛ تفسیر کبیر / ج 4 / ص 144.
4- 1816. مجادله / 19.
5- 1817. تکاثر / 1.
6- 1818. حجر / 3.

602 - افزایش در کمیت و کیفیت یاد الهی

یاد خداوند هم از نظر کمیت قابل تکثیر است؛ «واذکروا اللّه کثیراً» و هم از نظر کیفیت قابل افزایش است؛ «فإذا قضیتم مناسککم فاذکروا اللّه کذکرکم ءاباءکم أو أشدّ ذکراً».(1)

603 - عوامل اضطراب و چگونگی آرامش دل با یاد خدا

همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسان بوده و آرامش یکی از گم شده های مهم بشر است و به هر دری می زند تا آن را پیدا کند. از نظر قرآن کریم تنها عاملی که می تواند به نگرانی های بشر خاتمه داده و آرامش را در روح او ایجاد کند، یاد خداوند است؛ «ألا بذکر اللّه تطمئنّ القلوب».(2)

عوامل اضطراب را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

1 - گاهی نگرانی به دلیل آینده ی تاریک و مبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می کند، احتمال زوال نعمت ها، گرفتاری در چنگال دشمن، ضعف و بیماری ها، انسان را رنج می دهد؛ اما ایمان به خداوند قادر متعال، خداوند رحیم و مهربان، انسان را آرام می کند.

2 - گاه گذشته ی تاریک زندگی، فکر انسان را به خود مشغول می دارد و همواره او را نگران می سازد، نگرانی از گناهانی که انجام داده، از کوتاهی ها و لغزش ها؛ اما توجه به این که خداوند غفار توبه پذیر و رحیم و غفور است، انسان را آرام می کند.

3 - گاهی ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی او را نگران می سازد که من در برابر این همه دشمن چه کنم؛ اما ایمان به

1- 1819. بقره / 200 ؛ نور / ج 1 / ص 407.
2- 1820. رعد / 28.

قدرت خداوند و رحمت او که هیچ چیز در برابر او یارای مقاومت ندارد، انسان را آرام می کند.

4 - گاهی ریشه ی نگرانی ها احساس پوچی زندگی و بی هدف بودن آن است، ولی کسی که به خدا ایمان دارد و مسیر تکاملی زندگی را یک هدف بزرگ برای خود پذیرفته است، هیچ گاه احساس پوچی نمی کند.

5 - انسان گاهی در زندگی کسی را نمی بیند که از زحمات او قدردانی کند. این ناسپاسی او را شدیداً رنج می دهد، اما آنگاه که احساس کند خداوند از تمام تلاش های انسان باخبر است و به همه ی آن ها اجر و پاداش می دهد، دیگر جای نگرانی نیست.(1)

604 - اقسام ذکر

ذکر الهی بر سه قسم است:

1 - لسانی؛ انسان خداوند را حمد و ستایش و تسبیح کند.

2 - قلبی؛ انسان در تمام احوال به یاد خدا باشد.

3 - به وسیله ی اعضا و جوارح؛ جوارح انسان مشغول به اعمالی باشد که خداوند به آن امر کرده یا این که خالی باشد از آنچه او نهی کرده است.

از آنجا که نماز مشتمل بر این سه ذکر (لسانی، قلبی، جوارح) است، خداوند آن را ذکر نامیده و فرموده است: «فاسمعوا إلی ذکر اللّه».(2)

1- 1821. نمونه / ج 10 / ص 210.
2- 1822. جمعه / 9 ؛ تفسیر کبیر / ج 4 / ص 144 ؛ روح المعانی / ج 2 / ص 19.

605 - اقسام ذاکران

«الّذین یذکرون اللّه قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم»(1)

ذاکران خداوند بر سه گروهند: یک گروه خدا را به زبان یاد می کنند و از نظر دل غافل هستند. گروهی خداوند را از نظر قلبی یاد می کنند و از نظر زبانی خاموش هستند. گروهی خداوند را هم از نظر زبانی و هم از نظر قلبی یاد می کنند.(2)

606 - یاد نعمت و یاد منعم

خداوند متعال در خطاب به بنی اسرائیل می گوید: به یاد نعمت من باشید؛ «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی أنعمت علیکم».(3)اما به امت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: به یاد منعم باشید؛ «اذکرونی أذکرکم»، و نعمت در صورتی برای انسان ارزش دارد که انسان را از منعم (خداوند متعال) غافل نسازد.

بعضی از اهل معرفت گفته اند: بندگان نعمت فراوان هستند، اما بندگان منعم (خداوند متعال) بسیار اندک اند. از این رو می فرماید: «و قلیل من عبادی الشّکور».(4)

607 - اعراض از یاد الهی و زندگی ناآرام

«و من أعرض عن ذکری فإنّ له معیشه ضنکاً»(5)

اگر کسی از یاد الهی اعراض کند، گرفتار معیشتی ضنک و زندگی تنگ خواهد شد. زیرا

1- 1823. آل عمران / 191.
2- 1824. کشف الاسرار / ج 2 / ص 396.
3- 1825. بقره / 40.
4- 1826. سبأ / 13 ؛ تفسیر کبیر / ج 3 / ص 33 ؛ روح البیان / ج 1 / ص 117.
5- 1827. طه / 124.

کسی که خدا را فراموش و با او قطع رابطه کند، چیزی غیر از دنیا برای او نمی ماند که به او دل ببندد. در نتیجه تمام تلاش های خود را منحصر در آن می کند و فقط به اصلاح زندگی دنیا می پردازد و روز به روز آن را توسعه می دهد و این زندگی، او را آرام نمی کند. زیرا همواره عمر او میان دو چیز خلاصه خواهد شد: تلاش برای به دست آوردن چیزهای جدید و ترس از جدا شدن از دارایی ها.(1)

608 - لطف فراوان الهی نسبت به بندگان

«اللّه لطیف بعباده»

خداوند الطاف فراوانی نسبت به بندگان خود دارد، از جمله:

* - از انسان طاعت موقت می خواهد، اما ثواب و پاداش ابدی می دهد؛ «عطاء غیر مجذوذ».(2)

* - تقوا و پرهیز را به مقدار استطاعت خواست، نه فوق طاقت؛ «فاتّقوا اللّه ما استطعتم».(3)

* - برای انسان در صورت گناه کردن در توبه را باز کرد و از تائبان ستایش کرد؛ «التّائبون الحامدون».

* - انسان را به هنگام معصیت جاهل خواند تا عفو کند؛ «إنّه من عمل منکم سوء بجهاله».(4)

* - در صورت توبه، خداوند خودش را توبه پذیر معرفی کرد؛ «هو الّذی یقبل التّوبه عن

1- 1828. المیزان / ج 14 / ص 225.
2- 1829. هود / 108.
3- 1830. تغابن / 16.
4- 1831. انعام / 54 ؛ کشف الاسرار / ج 9 / ص 31.

عباده».(1)

* - افزون بر پذیرش توبه، به انسان توبه کننده محبت می ورزد؛ «إنّ اللّه یحبّ التّوابین».(2)

* - رحمت را بر خود واجب کرده است؛ «کتب علی نفسه الرّحمه».(3)کلمه ی «رحمن» در قرآن پنجاه و هفت مرتبه و کلمه ی «رحیم» صد و چهارده مرتبه یعنی دو برابر ذکر شده است.

* - در برابر یک گناه یک جزا می دهد و در برابر یک طاعت ده برابر پاداش می دهد؛ «من جاء بالحسنه فله عشر أمثالها»:(4)

* - پرده از کار زشت ما برنمی دارد؛ «یا ستّار العیوب».

* - در برابر نیت گناه، گناه نوشته نمی شود، اما در برابر نیت طاعت، ثواب نوشته می شود.

* - هر گاه انسان مرتکب گناه شد، فوراً فرشتگان نمی نویسند، بلکه ساعات و لحظاتی مهلت می دهند تا شاید توبه کند.

* - خداوند در صورت توبه و ندامت زود راضی می شود؛ «یا سریع الرضا».

1- 1832. شوری / 25.
2- 1833. بقره / 222.
3- 1834. انعام / 12.
4- 1835. انعام / 160.

فضل و رحمت الهی

609 - لطف و کرم الهی در پرتو شکر نعمت

«لئن شکرتم لأزیدنّکم و لئن کفرتم إنّ عذابی لشدید»(1)

از لطایف کرم خدای سبحان، نکته ی ظریفی است که در آیه ی شریفه آن را به کار برده است که وعده ی زیاد کردن نعمت را به طور صریح، آن هم با «نون» تأکید، آورد و فرمود: «لأزیدنّکم»؛ یعنی در پرتو شکر نعمت حتماً نعمت را افزون می کنم، ولی در تهدید علیه کفران کنندگان به صراحت نفرموده که عذابتان می کنم، بلکه به طور تعریض و اشاره فرمود که عذاب من سخت است. آری! این دأب و روش کریمان در وعده و وعیدشان است که غالباً تصریح به عذاب نمی کنند.(2)

610 - قرب از طرف خدا و بنده

از نظر قرآن کریم، بهترین دست مایه ی قرب انسان به خداوند حال سجده است؛ «فاسجد فاقترب»،(3)از سوی دیگر، خداوند خودش را به انسان های نیایشگر نزدیک معرفی می کند؛ «فإذا سئلک عبادی عنّی فإنّی قریب».(4)بنا بر این، اگر انسان در حال سجده به دعا و نیایش بپردازد، هم انسان به خدا نزدیک و هم خداوند به انسان نزدیک

1- 1836. ابراهیم / 7.
2- 1837. المیزان / ج 12 / ص 22.
3- 1838. علق / 19.
4- 1839. بقره / 186.

است و خوشا به سعادت چنین انسان هایی.

611 - لطف و کرم الهی با مؤمنان

فرعون که چندین سال می گفت: «أنا ربّکم الأعلی»،(1)خداوند به موسی علیه السلام می گوید: با مدارا و ملاطفت با او سخن بگو که آیا می خواهی پاک شوی و رشد کنی؛ «فقل هل لک إلی أن تزکّی».(2)پس با مؤمنی که هفتاد سال در سجود خود می گوید: «سبحان ربّی الأعلی و بحمده»، با او چگونه رفتار می کند؟(3)

از سوی دیگر می فرماید: «و إلهکم إله واحد»(4). عجب نه آن است که بندگان را به خود اضافه می کند و می فرماید: «انّ عبادی»،(5)عجب این است که خود را به بندگان اضافه می کند و می فرماید: «إلهکم». و این به جهت استحقاق بندگان نیست، بلکه به دلیل لطف و کرم و بزرگواری اوست.(6)

612 - لطف خاص پروردگار

لطف و عنایت عام پروردگار مشروط به هیچ شرطی نیست؛ «یا مبتدئاً بالنّعم قبل استحقاقها»، اما لطف و عنایت خاص خداوند مشروط به این است که انسان نیز قدمی در راه خدا بردارد و به وظیفه اش آشنا باشد. یاد خداوند از بنده در صورتی است که انسان نیز او

1- 1840. نازعات / 24.
2- 1841. نازعات / 18.
3- 1842. کشف الاسرار / ج 6 / ص 133.
4- 1843. بقره / 163.
5- 1844. حجر / 42.
6- 1845. کشف الاسرار / ج 1 / ص 440.

را یاد کند؛ «فاذکرونی أذکرکم».(1)

وفای خداوند به عهدش در صورتی است که انسان به عهد الهی وفا کند؛ «و أوفوا بعهدی أوف بعهدکم»(2)و نیز نصرت الهی در صورتی است که انسان دین خدا ا یاری کند؛ «إن تنصروا اللّه ینصرکم»(3)، همچنین هدایت خاص الهی در صورتی است که انسان فرمانبردار خداوند باشد؛ «و إن تطیعوه تهتدوا».(4)

استجابت دعا در صورتی است که از او بخواهد؛ «أدعونی أستجب لکم»(5)و مغفرت الهی در گرو استغفارست؛ «ثمّ یستغفر اللّه یجد اللّه غفوراً رحیماً»(6)و نیز راهیابی به راه های الهی مشروط به مجاهدت در راه اوست؛ «و الّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا»(7)و کفایت امور انسان در سایه ی توکل به اوست؛ «و من یتوکّل علی اللّه فهو حسبه»(8)و ایمنی از مکر و حیله ی دشمنان در پرتو صبر و تقواست؛ «و ان تصبروا و تتّقوا لا یضرّکم کیدهم شیئاً»(9)و زیاد شدن نعمت الهی در گرو شکرگزاری است؛ «لئن شکرتم لأزیدنّکم»(10)و عفو و مغفرت الهی در صورتی است که ما نیز عفو و گذشت داشته باشیم؛ «ولیعفوا ولیصفحوا ألا تحبّون أن یغفر اللّه لکم»(11)و رسیدن به مقام برّ و نیکی مشروط به احسان به مردم است؛ «لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون».(12)

1- 1846. بقره / 152.
2- 1847. بقره / 40.
3- 1848. محمد / 7.
4- 1849. نور / 54.
5- 1850. غافر / 60.
6- 1851. نساء / 110.
7- 1852. عنکبوت / 69.
8- 1853. طلاق / 3.
9- 1854. آل عمران / 120.
10- 1855. ابراهیم / 7.
11- 1856. نور / 22.
12- 1857. آل عمران / 192.

613 - فضل الهی

«لیجزیهم اللّه أحسن ما عملوا و یزیدهم من فضله»(1).

آیه ی فوق صراحت در این معنا دارد که خداوند متعال از فضل خودش به مقداری لطف می کند که در برابر اعمال صالح قرار نمی گیرد، بلکه بیشتر از آن است. در آیه ی دیگری می فرماید: «لهم ما یشاؤن فیها و لدینا مزید»(2)؛یعنی برای مؤمنین است در قیامت هر چه بخواهند و در نزد ما بیش از این هم هست که ظهور دارد که آن بیشتر، امری است ماورای خواسته ی آنان.

پس، این پاداش زیادی غیر از پاداش اعمال است و از آن برتر و عظیم تر است. چون چیزی نیست که خواستن انسان به آن تعلق گیرد یا به سعی و کوشش به دست آید و این عجیب ترین وعده ای است که خداوند به مؤمنان داده است.(3)

614 - جلوه های فضل الهی

فضل الهی بر چند قسم است و اقسام آن به دلیل حالات انسان است. قسمی مربوط به امور معیشت و زندگی انسان است که به آن دستور می دهد؛ «و ابتغوا من فضل اللّه».(4) قسم دیگری در باره ی امور معنوی و روحی انسان است که در پرتو فضل الهی انسان موفق به تزکیه ی قلب می گردد؛ «و لولا فضل اللّه علیکم و رحمته ما زکی منکم من أحد أبداً». (5) قسم سوم پیرامون پاداش و لطف خاص خداوند در قیامت

1- 1858. نور / 38.
2- 1859. ق / 35.
3- 1860. المیزان / ج 15 / ص 129.
4- 1861. جمعه / 10.
5- 1862. نور / 21.

است؛ «و بشّر المؤمنين بأنّ لهم من اللّه فضلاً كبيراً»(1) و «ذلک فضل اللّه يؤتيه من يشاء و اللّه ذوالفضل العظيم».(2)

615 - سؤال از فضل الهی

«و اسئلوا اللّه من فضله»(3)

قال رسول اللّه: «إنّ اللّه تبارک و تعالی أحبّ شيئاً لنفسه و أبغضه لخلقه أبغض عزّوجلّ لخلقه المسئله و أحبّ لنفسه أن يُسأل و ليس شی ء أحبّ إليه من أن يسأل فلا يستحيی أحدکم أن يسأل اللّه عزّوجلّ من فضله و لو شسع نعل».(4)

پيامبر اکرم عليه السلام فرمود: خداوند دوست ندارد که بندگانش از يکديگر سؤال کنند؛ اما اين را برای خودش روا می دان و چيزی نزد خدا محبوب تر از سؤال از او نيست. پس کسی نبايد خجالت بکشد از اين که از فضل الهی مسئلت کند، گرچه بند کفش باشد.

616 - آمرزش فضل الهی

«الّذی خلقني فهو يهدين * و الّذی هو يطعمنی و يسقين * و إذا مرضت فهو يشفين * و الّذی يميتنی ثمّ يحيين * و الّذی أطمع أن

يغفر لی خطيئتی يوم الدّين»(5)

حضرت ابراهيم عليه السلام مسئله ی آمرزش و مغفرت الهی را مثل ساير نعمت های نامبرده به

1- 1863. احزاب / 47.
2- 1864. جمعه / 4.
3- 1865. نساء / 32.
4- 1866. نور الثقلين / ج 1 / ص 475.
5- 1867. شعراء / 78 - 82.

طور قطعی ذکر نکرد و نگفت: « و کسی که مرا آمرزید»، بلکه گفت: «و کسی که امیدوارم مرا بیامرزد». زیرا مسئله ی آمرزش به استحقاق نیست تا اگر کسی خود را مستحق آن بداند، قطع به آن پیدا کند، بلکه تفضلی است از ناحیه ی خداوند و به طور کلی هیچ کس از خدا هیچ چیزی طلبکار نیست و تنها خدای سبحان است که بر خود واجب کرده تا خلق را هدایت کند و رزق دهد و بمیراند و زنده کند، ولی بر خود واجب نکرده که هر گنهکاری را بیامرزد.(1)

617 - رحمت، تفضل الهی

«و إذا أذقنا النّاس رحمه فرحوا بها و ان تصبهم سیّئه بما قدّمت أیدیهم»(2)

در آیه ی شریفه ی فوق رحمت را به خداوند نسبت داده، ولی رساندن سیّئه را به خدا نسبت نداد. چون رحمت، امر وجودی است که از ناحیه ی خدا افاضه می شود و سیّئه و گرفتاری ها امور عدمی هستند و برگشتشان به امساک فیض خداست و به همین جهت آن را تعلیل کرد؛ «بما قدّمت أیدیهم»، و همین تعلیل آوردن در طرف سیّئه و نیاوردن آن را در طرف رحمت، اشاره است به این که رحمت تفضل است.(3)

618 - رحمت عامه و خاصه ی خداوند

«و رحمتی وسعت کلّ شی ء فسأکتبها للّذین یتقون»(4)

خداوند دو گونه رحمت دارد:

1- 1868. المیزان / ج 15 / ص 284.
2- 1869. روم / 36.
3- 1870. المیزان / ج 16 / ص 183.
4- 1871. اعراف / 156.

1 - رحمت عام و فراگیر؛ رحمتی که تمام موجودات هستی مؤمن و کافر، نیکوکار و تبهکار، جماد و ثبات را در اصل خلقت و استمرار وجود در برمی گیرد.

2 - رحمت خاص و ویژه؛ حیات طیب و زندگی نورانی دنیا که مخصوص مؤمنان و کسانی است که در طریق بندگی قدم بردارند. نکته ی قابل توجه این که در برابر این رحمت خاص که شامل مؤمنان است، عذاب خاص وجود دارد که شامل تبهکاران است و در برابر رحمت واسعه و فراگیر الهی، عذاب معنا ندارد. زیرا هر موجودی که مصداق شی ء باشد، مصداقی از مصادیق رحمت عام الهی است.(1)

619 - فضل و رحمت الهی

«و من یعمل من الصّالحات من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فأولئک

یدخلون الجنّه...»(2)

اگر در آیه ی شریفه کلمه ی «من» نبود و قرآن کریم می فرمود: «و من یعمل الصالحات»، نشانگر این بود که بهشت از آن مؤمنان و بجا آورندگان همه ی اعمال شایسته است، لیکن فضل الهی جزای نیک را شامل کسانی کرده که ایمان آوردند و بعضی از کارهای خوب را انجام دهند و خداوند در بقیه ی کارهای خوب که انسان انجام نداده و یا مرتکب گناهی شده، با توبه و شفاعت تدارک می کند.

توسعه ی دیگری که این آیه دارد، می فرماید: «من ذکر أو أنثی»و با این بیان، حکم را شامل مرد و زن کرده و هیچ فرق نگذاشته و خطّ بطلانی بر عقیده ی هندیان و مصریان و یهود و نصاری و عرب قدیم کشیده که سعادت و عزت را مخصوص مرد

1- 1872. المیزان / ج 8 / ص 274.
2- 1873. نساء / 124.

می دانستند.(1)

620 - عوامل رحمت الهی

در قرآن کریم برای مشمول رحمت الهی شدن عوامل مختلفی وجود دارد که به نمونه ای از آن اشاره می شود:

1 - پیروی از قرآن کریم؛ «و هذا کتاب أنزلناه مبارک فاتّبعوه و اتّقوا لعلّکم ترحمون».(2)

2 - سکوت به هنگام تلاوت قرآن؛ «و اذا قری ء القرءان فاستمعوا له و أنصتوا لعلّکم ترحمون».(3)

3 - اصلاح میان برادران و رعایت تقوا؛ «فاصلحوا بین أخویکم و اتّقوا اللّه لعلّکم ترحمون».(4)

4 - صبر و پایداری در برابر مصایب؛ «و بشّر الصّابرین .... أولئک علیهم صلوات من ربّهم و رحمه».(5)

621 - رحمت الهی

معامله ی خداوند با مردم گنهکار بالاتر از معامله ی یوسف با برادرانش است. وقتی برادران یوسف اعتراف به گناه کردند، یوسف علیه السلام به آن ها گفت: «لا تثریب علیکم الیوم یغفر اللّه لکم».(6)

اگر حضرت یوسف علیه السلام را این همه کرم و رحمت است، پس «أکرم الأکرمین» و

1- 1874. المیزان / ج 5 / ص 87.
2- 1875. انعام / 155.
3- 1876. اعراف / 204.
4- 1877. حجرات / 10.
5- 1878. بقره / 155.
6- 1879. یوسف / 92.

«أرحم الراحمين» سزاوارتر به این معناست. از این رو قرآن کریم می فرماید: «لا خوف علیکم الیوم و لا أنتم تحزنون».(1)

622 - تقدّم رحمت الهی بر عقوبت

«غافر الذّنب و قابل التّوب شدید العقاب»(2)

از این که خداوند در این آیه ی شریفه قبل از بیان شدت عقوبت، مسئله ی غفران و آمرزش گناه و پذیرفته شدن توبه را مطرح کرده، روشن می شود که رحمت و کرم او بر انتقام و عقوبتش تقدم و رجحان دارد.(3)

623 - کمال رحمت الهی

«قل یا عبادی الّذین أسرفوا علی أنفسهم لا تقنطوا من رحمه اللّه إنّ اللّه یغفر الذّنوب جمیعاً إنّه هو الغفور الرّحیم»(4)

این آیه ی شریفه از جهات مختلفی دلالت بر رحمت خداوند دارد. زیرا:

الف - خداوند انسان گنهکار را «عبد» خود نامیده که نیاز به مولای کریم دارد که به او افاضه ی رحمت کند؛ «یا عبادی».

ب - به آن ها فهماند که ضرر گناه به خود آن ها متوجه می شود و خداوند این ضرر را در صورت توبه برطرف می سازد؛ «أسرفوا علی أنفسهم».

ج - نهی از ناامیدی کرده که مساوی با لزوم امید به رحمت اوست.

1- 1880. اعراف / 49 ؛ کشف الاسرار / ج 5 / ص 132.
2- 1881. غافر / 3.
3- 1882. تفسیر کبیر / ج 27 / ص 29.
4- 1883. زمر / 53.

د - می توانست بگوید: «إنّه یغفر الذّنوب»، اما این که «رحمه» را به «اللّه» اضافه کرده، دلالت بر تأکید رحمت می کند.

ه - اگر می گفت: «إنّه یغفر الذّنوب»، مطلب تمام بود، اما کلمه ی «جمیعاً» را آورد تا دلالت بر تأکید رحمت الهی کند.

و - کلمه ی «غفور» صیغه ی مبالغه است، اشاره به ازاله، موجبات عقاب است.

ز - کلمه ی «الرّحیم» اشاره به تحصیل، موجبات رحمت است.

ح - می توانست بگوید: «لا تقنطوا من رحمتی»، اما «اللّه» بزرگترین اسم خداوند را آورد تا بفهماند بزرگترین رحمت را شامل حال گنهکاران می کند.

ط - «إنّه هو الغفور الرّحیم»، این جمله مفید حصر و اختصاص است؛ یعنی «لا غفور و لا رحیم الاّ هو».

کوتاه سخن این که: تأکیدهای ده گانه که در این آیه ی شریفه جمع شده، دلالت بر کمال رحمت و آمرزش الهی دارد.(1)

624 - رحمت الهی مانع مجازات در قیامت

«من یصرف عنه یومئذ فقد رحمه ...»(2)

از عذاب قیامت کسی نجات پیدا نمی کند، مگر این که رحمت الهی شامل او گردد. چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: سوگند به کسی که جانم در قدرت اوست، هیچ شخصی به دلیل عملش وارد بهشت نمی شود! عرض کردند: حتّی شما؟ فرمود: آری! من نیز باید مشمول رحمت خداوند گردم؛ «و الّذی نفسی بیده، ما من النّاس أحد یدخل الجنّه

1- 1884. تفسیر کبیر / ج 27 / ص 4.
2- 1885. انعام / 16.

بعمله! قالوا: و لا أنت یا رسول اللّه؟ قال: و لا أنا الاّ ان یتغمدنی اللّه برحمه منه و فضل». (1)

625 - سرگرم نشدن به غیر خدا

قرآن کریم به همه ی افراد دستور داد: مبادا غیر خدا شما را سرگرم کند و به غیر خدا مشغول گردید؛ «لا تلهکم أموالکم و لا أولادکم من ذکر اللّه». (2) اما انسان ها پس از دستور الهی دو قسم شدند: گروهی این سخن را پذیرفتند و به آن عمل کردند، که قرآن کریم از آن ها ستایش می کند؛ «رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر اللّه». (3)

گروهی هم مغرور به دنیا شدند و غیر خداوند آن ها را به خود سرگرم ساخت، که قرآن کریم از آن ها نکوهش می کند؛ «ألهیکم التّکاثر». (4) اموال و اولاد که در آیه ی شریفه ذکر شده، برای مثال و نمونه است، وگرنه در واقع هیچ چیزی نباید انسان را به خود سرگرم کند. مانند آنچه در توصیف مردان الهی می فرماید که تجارت و داد و ستد، آن ها را از یاد الهی باز نمی دارد، وگرنه در حقیقت هیچ عاملی آن ها را از یاد الهی باز نمی دارد.

1- 1886. نور الثقلین / ج 1 / ص 705.
2- 1887. منافقون / 9.
3- 1888. نور / 37.
4- 1889. تکاثر / 1.

دعا و نیایش

ی شدت عنایت خدا بر امر دعا

ی عظمت دعا

ی ناله به سوی خداوند

ی سبب سازی و سبب سوزی .....

* * *

دعای مستجاب

ی شرایط استجابت دعا

ی استجابت دعای ابلیس

ی اجابت دعای مضطرّ

ی علل عدم استجابت دعا ......

* * *

استغفار

ی دعا و طلب مغفرت

ی غفّاریت الهی

ی طلب مغفرت و باز شدن درهای خیر

ی استغفار مانع عذاب الهی ......

* * *

توبه و شرایط پذیرش آن

ی شرط مهم قبولی توبه

ی توبه ی حقیقی

ی پذیرفته شدن توبه و ردّ آن

ص:489

626 - آیا دعوت و خواندن غیر خدا شرک است؟

گروه وهابی گویند: دعوت و خواندن غیر خدا که در آیات قرآن آمده، مانند عبادت و پرستش غیر خداست و معنای شرک می دهد.

از اینان باید پرسید: اگر در چاه متروکی فرو افتادید و زنده ماندید، اگر براثر زلزله سقف بر سر شما فرو ریخت، ولی زیر ستون های سقف زنده هستید، آیا فریاد نمی زنید؟ آیا مردم را به کمک خود نمی خوانید؟ آیا اگر فریاد زدید و دیگران را به کمک خواستید، خود را مشرک می دانید؟

بنا بر این، عبادت غیر خدا با خواندن غیر خدا فرق دارد. یک فرد مسلمان در چنین شرایطی فریضه ی عبادت خود را برای خدا انجام می دهد، اما در عین حال مردم را نیز به کمک می طلبد.(1)

627 - شدت عنایت خدا بر امر دعا

«و إذا سألک عبادی عنّی فإنّی قریب أجیب دعوه الدّاع إذا دعان

1- 1890. گفتار فلسفی / بحث آیه الکرسی / ص 260.

فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلّهم یرشدون»(1)

این آیه ی شریفه موضوع دعا را با بهترین مضمون و شیواترین اسلوب بیان، مطرح کرده است و نکات دقیقی در آن به کار رفته که از اهمیت فوق العاده ی استجابتِ دعا حکایت می کند. اساس سخن در این آیه، بر «متکلم وحده» نهاده شده و هیچ گونه غیبت در آن منظور نگردیده است:

الف - «أجیب»، کاربرد متکلم وحده و عدم استفاده از صیغه های غایب شاهد لطف و رحمت اوست.

ب - تعبیر به «عبادی» به جای «النّاس»، دال بر عنایت و رأفت خداوند است که نسبت به بندگان خویش دارد.

ج - «فإنّی قریب»، حذف واسطه و پاسخ مستقیم به دعاهای بندگان، نشانه ی توجه فراوان خداست که نفرمود: «إذا سألک عبادی عنّی فقل انّی قریب».

د - «فإنّی» بیان تأکیدی استجابت دعاست که حکایت از حقیقت دارد.

ه - موضوع قرب به خدا با وصف «قریب» آمده که دلالت بر ثبات و دوام این قرب دارد.

و - موضوع اجابت دعا به صورت جمله ی فعلیه و با فعل مضارع «أجیب» آورده شده که بر استمرار و تجدّد دلالت می کند.

ز - اجابت دعا به جمله ی «إذا دعان» مقید شده؛ یعنی در صورتی که مرا بخواند و این قید چیزی زاید بر اصل مطلب نیست. چون فرض کلام خواندن خداست. پس دعای دعاکنندگان بدون هیچ قید و شرط پذیرفته می شود.

هر یک از این نکات پیش گفته، نشانه ی شدت عنایت خدا به دعا و نیایش است و

1- 1891. بقره / 186.

از خصوصیات آیه ی یاد شده این است که با همه ی اختصارش، هفت مرتبه ضمیر متکلم در آن تکرار شده است.(1)

628 - عظمت دعا

«و إذا سألک عبادی عنّی فإنّی قریب»(2)

از این که قرآن کریم فرمود: «فإنّی قریب» و نفرمود: «فقل إنّی قریب»، دلالت بر عظمت دعا دارد. گویا خداوند به بنده اش می گوید: ای بنده ی من! تو نیازمند به واسطه در غیر حال دعا هستی، اما در مقام دعا واسطه ای بین من و تو نخواهد بود.

انسانی که دعا می کند، تا زمانی که ذهن او به غیر خدا مشغول است، در حقیقت دعا نمی کند. از این رو، هرگاه انسان از تمام اسباب قطع علاقه کرد، آن گاه قرب و نزدیکی حاصل می شود و هر گاه به خودش توجه داشته باشد، به خداوند نزدیک نیست، چون همین توجه به نفس، انسان را از خدا دور می کند. از اینجا معنای قرب به خدا در پرتو دعا روشن می شود که همان قطع علاقه از همه چیز و فقط توجه به خداوند است.(3)

مرحوم فیض کاشانی می گوید:

گفتم که روی خوبت از ما چرا نهانست

گفتا تو خود حجابی، ورنه رخم عیانست

گفتم فراق، تا کی، گفتا که تا تو هستی

گفتم نفس همین است، گفتا سخن همانست

ص:493

1- 1892. المیزان / ج 2 / ص 30.
2- 1893. بقره / 186.
3- 1894. تفسیر کبیر / ج 5 / ص 98.

629 - علت آغاز دعاها با «ربّنا»

دعاهای انبیا و اولیاء اللّه با جمله ی «ربّنا» آغاز شده است:

* - حضرت آدم گوید: پروردگارا من و همسرم بر خود ستم کردیم؛ «ربّنا ظلمنا أنفسنا». (1)

* - حضرت نوح علیه السلام گوید: پروردگارا! من و پدر و مادرم را بیامرز؛ «ربّ اغفرلی و لوالدیّ». (2)

* - حضرت ابراهیم علیه السلام گوید: پروردگارا! من و پدر و مادرم و مؤمنین را بیامرز؛ «ربّ اغفرلی و لوالدیّ و للمؤمنین». (3)

* - حضرت موسی علیه السلام گوید: پروردگارا! به درستی که من بر خود ستم کردم، مرا بیامرز؛ «ربّ إنّی ظلمت نفسی فاغفرلی». (4)

* - حضرت عیسی علیه السلام گوید: پروردگارا! بر ما مائده ای از آسمان فرو فرست؛ «ربّنا أنزل علینا مائده من السّماء». (5)

* - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گوید: «ربّ أعوذ بک من همزات الشّیاطین». (6)

از این تعبیرات استفاده می شود که بهترین دعا این است که از مسأله ی ربوبیت الهی آغاز شود. زیرا تقاضا از درگاه ذات اقدس الهی با مسأله ی ربوبیت الهی تناسب دارد. ربوبیتی که از ناحیه ی خداوند از ابتدای خلقت انسان شروع می شود و تا آخرین لحظه ی حیاتش ادامه دارد. پس، خواندن خداوند به این نام در آغاز دعاها از هر نام دیگر مناسب تر است. (7)

ص:494

1- 1895. اعراف / 23.
2- 1896. نوح / 28.
3- 1897. ابراهیم / 41.
4- 1898. قصص / 16.
5- 1899. مائده / 114.

6- 1900. مؤمنون / 97.
7- 1901. تفسير كبير / ج 27 / ص 35.

630 - دعا در مسجد

از این که جمله ی «و ادعوا مخلصین» بعد از جمله ی «أقیموا وجوهکم عند کلّ مسجد» آمده، روشن می شود که خداوند انسان ها را ترغیب و تشویق به دعا کردن در مسجد می کند؛ یعنی دعا در صورت اخلاص، در مسجد به اجابت نزدیک تراست.(1)

631 - ناله به سوی خداوند

خداوند هم از ناله و شکوه ی حضرت ایوب گفت و هم او را صابر معرفی کرد. ناله و شکوه ی ایوب علیه السلام؛ «و أیوب إذ نادی ربّه أنّی مسّنی الضّر»،(2)با این ناله و شکوه، او را صابر خواند؛ «إنّا وجدناه صابراً نعم العبد إنّه أوّاب».(3)

بنا بر این روشن می شود که این ناله و شکوه به سوی خداوند است، نه به سوی خلق. پس شکوه به خدا با صبر ناسازگار نیست. حضرت ایوب نگفت: «یا أیّها النّاس مسّنی الضّر»، بلکه گفت: «ربّ إنّی مسّنی الضّر».(4)

632 - سبب سازی و سبب سوزی

«قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی إبراهیم * و أرادوا به

کیداً فجعلناهم الأخسرین».(5)

گاهی می شود انسان در عالم اسباب چنان غرق می شود که خیال می کند این آثار و

1- 1902. منهج الصادقین / ج 4 / ص 20.
2- 1903. انبیاء / 83.
3- 1904. ص / 44.
4- 1905. کشف الاسرار / ج 6 / ص 373.
5- 1906. انبیاء / 69 - 70.

خواص از آنِ خود موجودات است و از آن مبدأ بزرگی که این آثار مختلف را به این موجودات بخشیده، غافل می شود. در این هنگام، خداوند متعال برای بیدار ساختن بندگان دست به سبب سازی و سبب سوزی می زند.

مثلاً تار عنکبوت را که ظاهراً از آن کاری ساخته نیست، وسیله ی حفاظت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قرار می دهد و با همین وسیله ی کوچک مسیر تاریخ جهان را دگرگون می کند، و به عکس گاه اسبابی را که در عالم ماده ضرب المثل هستند (آتش در سوزندگی و کارد در برندگی)، از کار می اندازد تا معلوم شود این ها هم از خود چیزی ندارند و اگر ربّ جلیل آن ها را نهی کند، از کار می افتند، حتی اگر ابراهیم خلیل فرمان دهد.(1)

دعای مستجاب

633 - شرایط استجابت دعا

دعایی که در آن سه چیز باشد، مقرون به اجابت است: توحید، تنزیه و اعتراف به گناه خویش.

«فنادی فی الظّلمات أن لا اله الاّ أنت سبحانک إنّی کنت من الظّالمین

فاستجبنا له»(2)

حضرت یونس ابتدا به توحید کرد؛ «أن لا اله إلاّ أنت»، بعد به تنزیه خداوند پرداخت؛

1- 1907. نمونه / ج 13 / ص 447.
2- 1908. انبیاء / 77 - 78.

«سبحانک»، آنگاه به گناه خود اعتراف کرد؛ «إنّی کنت من الظّالمین». چون این سه خصلت در او جمع گشت، از حضرت الهیت اجابت آمد؛ «فاستجبنا له و نجّیناه من الغم».(1)

634 - خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: مرا بخوانید، دعوت و خواسته ی شما را اجابت می کنم؛ «أدعونی أستجب لکم».(2) در جای دیگر شرط استجابت دعوت را دو امر معرفی می کند: ایمان و اعمال شایسته؛ «و یستجیب الّذین ءامنوا و عملوا الصّالحات و یزیدهم من فضله».(3) زیرا وقتی دعای خردمندان را نقل می کند که آن ها طلب آمرزش گناهان و درخواست سعادت می کنند؛ «ربّنا فاغفرلنا ذنوبنا و کفّر عنّا سیّئاتنا و توفّنا مع الأبرار»،(4)شرط استجابت آن را نیز علاوه بر ایمان که امر مسلّم است، اعمال شایسته می داند. مانند هجرت و اذیّت و آزار دیدن در راه خدا و جهاد و شهادت؛ «فاستجاب لهم ربّهم .... فالّذین هاجروا و أخرجوا من دیارهم و اوذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لأکفرنّ عنهم سیّئاتهم و لأدخلنّهم جنّات تجری من تحتها الأنهار ثواباً من عند اللّه و اللّه عنده حسن الثّواب».(5)

635 - انتظار استجابت دعا

«إذا سألک عبادی عنّی فإنّی قریب أجیب»(6)

تا هنگامی که دعای انسان مستجاب نشده باشد، لازم است در انتظار استجابت آن باشد.

ص:497

1- 1909. کشف الاسرار / ج 6 / ص 309.
2- 1910. غافر / 60.
3- 1911. شوری / 26.
4- 1912. آل عمران / 193.
5- 1913. آل عمران / 195.
6- 1914. بقره / 186.

زیرا کلمه ی «أجیب»، فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد. بنا بر این، هر لحظه انتظار استجابت دعا می رود، پس باید توجه داشت که چه بسا هنوز هنگام مستجاب شدن دعا فرا نرسیده باشد و نیاز به گذشت زمان دارد. چنان که در احادیث وارد شده است؛ شخصی با ابراهیم خلیل علیه السلام ملاقات کرد، هنگام وداع، حضرت ابراهیم علیه السلام به او گفت: در حق من دعا کن. وی گفت: چهل سال است که من دعا می کنم جمال حضرت ابراهیم علیه السلام را زیارت کنم، هنوز دعای من مستجاب نشده است. حضرت فرمود: اکنون مستجاب شد. زیرا من ابراهیم هستم. (1)

636 - استجابت دعای ابلیس

«فانظرنی إلی یوم یبعثون * قال فإنّک من المنظرین» (2)

امام سجادعلیه السلام در طواف خانه ی خدا، هنگامی که به ملتزم می رسید، عرض می کرد: خداوندا! گناهان و خطاهای من فراوان است، در مقابل، رحمت و مغفرت تو نیز فراوان است، ای کسی که حاجت مبغوض ترین فرد (شیطان) را روا کردی وقتی که از تو مهلت خواست، دعای مرا نیز مستجاب کن؛ «انّ علی بن الحسین علیه السلام إذا أتی الملتزم قال: اللّهم انّ عندی أفواجاً من الذّنوب و أفواجاً من خطایا و عندک أفواج من رحمه و أفواج من مغفره، یا من استجاب لأبغض خلقه إلیه، اذ قال: «فانظرنی إلی یوم یبعثون» استجب لی». (3)

1- 1915. تفسیر آسان / ج 1 / ص 406.
2- 1916. حجر / 36 - 37.
3- 1917. نور الثّقلین / ج 3 / ص 14.

637 - استجابت دعا در پرتو وفای به عهد الهی

«أدعونی أستجب لکم»(1).

شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، خداوند می فرماید: مرا بخوانید، دعای شما را مستجاب می کنم. پس چرا با این که ما خداوند را می خوانیم، دعای ما مستجاب نمی شود؟ حضرت فرمودند: زیرا شما به عهد الهی وفا نمی کنید. قرآن کریم می فرماید: در صورتی که به عهد الهی وفا کنید، خداوند نیز به عهد خود وفا می کند و دعای شما مستجاب می گردد؛ عن أبی عبد اللّه علیه السلام: «قال له رجل جعلت فداک ! ان اللّه یقول: «أدعونی أستجب لکم» و انّا ندعوا فلا یستجاب لنا؟ قال: لأنّکم لا توفون للّه بعهده و انّ اللّه یقول: «أوفوا بعهدی أوف بعهدکم».(2).

638 - اجابت دعای مضطرّ

«أمّن یجیب المضطرّ إذا دعاه و یکشف السّوء»(3).

خداوند در این آیه، دعای مضطر را مستجاب دانسته است. آوردن قید اضطرار برای آن است که در حال اضطرار دعای دعا کننده از حقیقت برخوردار است و گزاف نیست. چون تا انسان بیچاره نشود، دعای او حقیقت و واقعیت را که در حال اضطرار واجد است، ندارد.

آوردن قید «إذا دعاه»؛ وقتی او را بخواند، برای آن است که بفهماند خدا وقتی دعا را مستجاب می کند که دعا کننده به راستی او را بخواند، نه این که در دعا رو به خدا کند و دل به اسباب ظاهری ببندد. بنا بر این دعای انسان زمانی مستجاب است که بداند هیچ

1- 1918. غافر / 60.
2- 1919. نور الثقلین / ج 4 / ص 527.
3- 1920. نمل / 62.

کس و هیچ چیز نمی تواند گره از کارش بگشاید، آن وقت است که دست و دلش باهم متوجه خدا می شود و دعای او مستجاب می گردد.(1)

639 - علل عدم استجابت دعا

«أدعونی أستجب لکم»(2)

هر کسی که دعا کند و در قلب او ذره ای اعتماد بر مال یا جاه و مقام یا اقوام و دوستان خویش داشته باشد، او در حقیقت خدا را نخوانده مگر به زبان. زیرا از نظر قلبی متوجه این امور بوده نه به خداوند، پس دعایش مستجاب نمی گردد و در صورتی انسان دعایش به اجابت می رسد که در قلب او چیزی جز توجه به خداوند نباشد.(3)

استغفار

640 - دعا و طلب مغفرت

گاهی انسان تنها برای خویش دعا می کند؛ «ربّ اغفرلی»،(4) گاهی انسان برای خویش و دیگران طلب مغفرت می کند؛ «ربّنا اغفر لنا و لإخواننا الّذین سبقونا بالایمان»،(5) گاهی انسان تنها برای دیگران دعا می کند. چنان که حضرت یعقوب علیه السلام

1- 1921. المیزان / ج 15 / ص 381.
2- 1922. غافر / 60.
3- 1923. تفسیر کبیر / ج 27 / ص 82.
4- 1924. ص / 35.
5- 1925. حشر / 10.

برای فرزندانش می گوید؛ «سوف أستغفر لکم ربّی إنه هو الغفور الرّحیم».(1)

فاطمه ی زهراعلیها السلام از شب تا صبح برای دیگران دعا می کرد. امام مجتبی پرسید: 2چرا برای خودتان دعا نکردید؟ فرمود: «الجار ثمّ الدّار».

641 - عنایت الهی نسبت به بندگان

«نبّئ عبادی أنّی أنا الغفور الرّحیم»(2)

در آیه ی شریفه ی فوق خداوند بندگان را به خودش اضافه کرد؛ «عبادی» و این شرافت بزرگی است. زیرا وقتی می خواهد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به عظمت یاد کند، از او به «عبدْ» تعبیر می کند؛ «سبحان الّذی أسری بعبده لیلاً». در اینجا نیز از بندگان عادی خود به «عبادی» یاد کرده و مغفرت خویش را با سه لفظ تأکید کرده است: «أنّی»، «أنا»، «الف و لام» در الغفور الرّحیم.(3)

642 - غفّاریت الهی

یکی از اوصاف الهی خداوند متعال، صفت غفّار است و قرآن کریم با تعبیرهای مختلفی از آن یاد کرده است: «غافر»، «غفور»، «غفّار»، «غفران»، «مغفره»، و به صورت فعل ماضی و مستقبل و امر نیز از آن تعبیر شده است. در این زمینه به آیات زیر توجه کنید:

«غافر الذّنب».(4)

1- 1926. یوسف / 98.
2- 1927. حجر / 49.
3- 1928. تفسیر کبیر / ج 19 / ص 194.
4- 1929. غافر / 3.

«و ربّک الغفور ذوالرّحمه». (1)

«و أنّی لغفّار لمن تاب». (2)

«غفرانک ربّنا». (3)

«و انّ ربّک لذو مغفره للنّاس». (4)

فعل ماضی: «فغفرنا له ذلک». (5)

فعل مستقبل: «و یغفر مادون ذلک لمن یشاء»، (6) «انّ اللّه یغفر الذّنوب جمیعاً». (7)

فعل امر: «ربّنا اغفرلنا و لإخواننا». (8)

643 - ارزش طلب مغفرت

در عظمت و ارزش طلب مغفرت همین بس که تمام انبیای الهی از خداوند این تقاضا را کردند؛ گرچه آن ها از گناه و معصیت منزّه بودند:

حضرت آدم علیه السلام: «و إن لم تغفرلنا و ترحمنا لنکوننّ من الخاسرین». (9)

حضرت نوح علیه السلام: «و الاّ تغفرلی و ترحمنی أکن من الخاسرین». (10)

حضرت ابراهیم علیه السلام: «و الّذی أطمع ان یغفرلی خطیئتی یوم الدّین». (11)

1- 1930. کهف / 58.
2- 1931. طه / 82.
3- 1932. بقره / 285.
4- 1933. رعد / 6.
5- 1934. ص / 25.
6- 1935. نساء / 48.

7- 1936. زمر / 53.
8- 1937. حشر / 10 ؛ تفسير كبير / ج 22 / ص 96.
9- 1938. اعراف / 23.
10- 1939. هود / 47.
11- 1940. اسراء / 82.

حضرت موسی علیه السلام: «ربّ اغفرلی و لأخی».(1)

حضرت داودعلیه السلام: «فاستغفر ربّه».(2)

حضرت سلیمان علیه السلام: «ربّ اغفرلی وهب لی ملکاً».(3)

حضرت عیسی علیه السلام: «و إن تغفر لهم فإنّک أنت العزیز الحکیم».(4)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله: «و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات».(5)

644 - طلب مغفرت و باز شدن درهای خیر

«قال ربّ اغفرلی وهب لی ملکاً لا ینبغی لأحد من بعدی إنّک أنت الوهّاب»(6)

انسان باید مقصود اخروی و معنوی را بر مقصود دنیوی و مادی مقدم بدارد. زیرا حضرت سلیمان علیه السلام اول طلب مغفرت کرد؛ «اغفرلی»، بعد طلب نعمت دنیا؛ «هب لی ملکاً». افزون بر این، آیه ی شریفه دلالت می کند که طلب مغفرت از خداوند سبب باز شدن ابواب خیرات دنیوی می گردد. زیرا آن حضرت اول طلب مغفرت کرد، بعد مسائل دنیوی را تقاضا کرد. از این رو حضرت نوح علیه السلام هم ابتدا به امت خود فرمان داد که از 2خداوند طلب مغفرت کنند تا خداوند نعمت های مادی خود را به آن ها ارزانی فرماید؛ «فقلت استغفروا ربّکم إنّه کان غفّاراً * یرسل السّماء علیکم مدراراً * و یمددکم بأموال و بنین».(7)

ص:503

1- 1941. اعراف / 151.
2- 1942. ص / 24.
3- 1943. ص / 35.
4- 1944. مائده / 118.
5- 1945. محمد / 19 ؛ تفسیر کبیر / ج 22 / ص 97.
6- 1946. ص / 35.
7- 1947. نوح / 10 - 12 ؛ تفسیر کبیر / ج 26 / ص 209.

645 - شرط بهره برداری از مغفرت الهی

«وعد اللّه الّذین ءامنوا و عملوا الصّالحات منهم مغفره و أجراً عظیماً»(1)

خداوند در آیه ی فوق وعده ی آمرزش و اجر بزرگ را در پرتو ایمان و عمل صالح دانسته است. بنا بر این، اگر وعده ی الهی مطلق باشد و هیچ شرطی از ایمان و عمل صالح در کار نباشد و همه آمرزیده شوند، چه ایمان داشته باشند، چه نداشته باشند، چه عمل صالح انجام دهند، چه مرتکب گناه شوند، باید ملتزم شویم به این که تمامی تکالیف دینی در باره ی غیر مؤمنین، لغو و بیهوده بوده و اصلاً تکلیف از آنان برداشته شده است و این مطلبی است که به شدّت قرآن و سنّت آن را دفع می کنند.(2)

646 - استغفار مانع عذاب الهی

«و ما کان اللّه لیعذّبهم و أنت فیهم و ما کان اللّه معذّبهم و هم یستغفرون»(3)

«کان فی الأرض أمانان من عذاب اللّه سبحانه فرفع أحدهما فدونکم الآخر فتمسّکوا به؛ أما الأمان الّذی رفع فهو رسول اللّه صلی الله علیه وآله و امّا الأمان الباقی فالإستغفار، قال اللّه عزّوجلّ: «و ما کان اللّه ....».

آیه ی شریفه دلالت دارد که خداوند در دو صورت مردم را عذاب نمی کند:

1 - زمانی که پیامبر در میان مردم باشد.

2 - زمانی که مردم استغفار کنند.

علی علیه السلام بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: یکی از دو امان از عذاب الهی، از میان

1- 1948. فتح / 29.
2- 1949. المیزان / ج 18 / ص 301.
3- 1950. انفال / 33.

شما رخت بربست. بنا بر این، به امان دیگر که استغفار است، بپردازید. (1)

توبه و شرایط پذیرش آن

647 - شرط مهم قبولی توبه

«إِلاّ الّذین تابوا من بعد ذلک و أصلحوا فانّ الله غفور رحیم»(2)

توبه تنها استغفار یا ندامت از گذشته و حتی تصمیم بر ترک در آینده نیست، بلکه علاوه بر همه ی این ها شخص گناهکار باید در مقام جبران برآید.

جمله ی «و أصلحوا» بعد از ذکر جمله ی «تابوا»، اشاره به همین حقیقت است که انسان باید علاوه بر توبه و ندامت قلبی در مقام اصلاح فسادی برآید که مرتکب شده است. این صحیح نیست که یک نفر در ملأ عام یا از طریق مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی، دیگری را به دروغ متهم کرده، بعد در خانه ی خلوت استغفار کند! هرگز خداوند چنین توبه ای را قبول نخواهد کرد.(3)

648 - آمرزش گناه بدون توبه

«... یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم»(4)

خداوند گناهان انسان را در صورتی که آن گناه کفر و شرک نباشد، بدون توبه هم می آمرزد.

1- 1951. نور الثقلین / ج 2 / ص 152.
2- 1952. نور / 5.
3- 1953. نمونه / ج 14 / ص 374.
4- 1954. ابراهیم / 10.

زیرا در آیه ی شریفه وعده ی غفران مطلق است و مقید به شرط توبه نشده است. همین معنا از آیه ی شریفه ی «إنّ اللّه لا یغفر أن یشرک به و یغفر مادون ذلک لمن یشاء»(1) نیز استفاده می شود؛ یعنی اگر خداوند بخواهد، گناهان انسان را بدون توبه هم می آمرزد. زیرا در صورت توبه، گناه شرک هم آمرزیده می شود.(2)

649 - سرّ تقدیم غفران بر پذیرش توبه

«غافر الذّنب و قابل التّوب»(3)

به دلیل اقتضای فضل و کرم الهی، در این آیه توبه مؤخر و غفران مقدم ذکر شد. اگر خداوند می فرمود: توبه را می پذیرم، بعد گناه را می آمرزم، مردم گمان می کردند که تا بنده توبه نکند، خداوند نمی آمرزد. بنا بر این، خداوند توبه را پس از آمرزش بیان فرمود تا همگان بدانند، همان گونه که به توبه می آمرزم، بدون توبه هم می آمرزم.

اگر توبه بر غفران مقدم بود، گمان می شد که توبه علت غفران است، با آن که غفران الهی را علتی نیست. از این رو در جای دیگری فرمود: «ثمّ تاب علیهم لیتوبوا».(4)

650 - توبه ی انسان محفوف به دو توبه ی خداوند

«ثمّ تاب علیهم لیتوبوا انّ اللّه هو التّواب الرّحیم»(5)

هر توبه و بازگشت از بنده به سوی خداوند، محفوف به دو بازگشت از خداوند به سوی بنده

1- 1955. نساء / 48.
2- 1956. تفسیر کبیر / ج 19 / ص 94.
3- 1957. غافر / 3.
4- 1958. توبه / 118 ؛ تفسیر کبیر / ج 8 / ص 457.
5- 1959. توبه / 118.

است. زیرا توبه عمل پسندیده ای است که محتاج به نیروست و نیرو دهنده هم خداست. پس توفیق کار خیر را اول خدا عنایت می کند تا بنده اش قادر به توبه شود و از گناه خود برگردد. پس از آن که موفق به توبه شد، محتاج تطهیر از آلودگی گناهان و آمرزش است، آنجا نیز بار دیگر مشمول عنایت و رحمت خداوند قرار می گیرد.(1)

651 - استمرار در پذیرش توبه

«غافر الذّنب و قابل التّوب»(2)

پذیرفتن توبه یکی از اوصاف الهی است که در آیه ی فوق آمده است. شاید جهت این که «قابل التّوب» را در قالب اسم فاعل آورده است، دلالت بر استمرار باشد. زیرا مغفرت و قبول توبه از صفات فعلیّه ی خداست و خدای تعالی هر روزه گناهانی را می آمرزد و توبه هایی را قبول می کند و سرّ عطف «قابل التّوب» به «غافر الذّنب» آن است که مجموع آن دو یک صفت است و یک رفتار خدا با بندگان گنهکار را افاده می کند و آن آمرزش الهی است، لیکن گاهی با توبه و گاهی بدون توبه و با شفاعت. (3)

652 - کیفیت و کمیت در توبه

در بعضی از اعمال کمیت ملاک است. مانند وحدت و اتّحاد مردم؛ «و اعتصموا بحبل اللّه جمیعاً»،(4)در بعضی از امور کیفیت معیار است. مانند انفاق؛ «لن تنالوا البرّ حتّی

1- 1960. المیزان / ج 9 / ص 400.
2- 1961. غافر / 3.
3- 1962. المیزان / ج 17 / ذیل آیه.
4- 1963. آل عمران / 103.

تنفقوا ممّا تحبّون»،(1)در بعضی از امور هر دو ضروری است. مانند توبه؛ یعنی هم باید مردم توبه کنند و هم باید خالصانه توبه کنند؛ «توبوا إلی اللّه جمیعاً»،(2) «توبوا إلی اللّه توبه نصوحاً».(3)

653 - توبه ی حقیقی

از نظر قرآن کریم توبه ی حقیقی در صورتی تحقق می پذیرد که انسان از نظر اعمال صالح گردد و کارهای نادرست خود را اصلاح کند. از این رو، بعد از کلمه ی «تاب» یا «تابوا»، قید «عملاً صالحاً» یا «أصلحوا و بیّنوا» یا «و اتّبعوا سبیلک» آمده است؛ «إلاّ من تاب و ءامن و عمل صالحاً فأولئک یدخلون الجنّه»،(4) «إلاّ الّذین تابوا و أصلحوا و بیّنوا فأولئک أتوب علیهم»،(5) «فاغفر للّذین تابوا و اتّبعوا سبیلک».(6)

654 - پذیرفته شدن توبه و ردّ آن

الف - توبه ی گروهی از انسان ها قطعاً پذیرفته می شود، کسانی که از روی نادانی و جهالت گناه کرده اند؛ «إنّما التّوبه علی اللّه للّذین یعملون السّوء بجهاله».(7)

ب - توبه ی گروهی از انسان ها هم قطعاً پذیرفته نمی شود، کسانی که در حال احتضار توبه می کنند، یا در حال کفر از دنیا می روند؛ «و لیست التّوبه للّذین یعملون السّیّئات حتّی

1- 1964. آل عمران / 92.
2- 1965. نور / 31.
3- 1966. تحریم / 8.
4- 1967. مریم / 60.
5- 1968. بقره / 160.
6- 1969. غافر / 7 ؛ المیزان / ج 7 / ص 106.
7- 1970. نساء / 17.

إذا حضر أحدهم الموت قال إنّى تبت الان و لا الّذين يموتون و هم كفّار»، (1)و قرآن کریم، فرعون را نمونه ی کسانی معرفی می کند که در حال احتضار توبه ی آن ها قبول نگشت؛ «حتّی إذا أدرکه الغرق قال ءامنتُ ...». (2)

ج - گروه سومی نیز هستند که نه توبه ی آن ها قطعاً پذیرفته می شود و نه قطعاً رد می شود، کسانی که از روی عمد و قصد گناه انجام می دهند. آمرزش و قبول توبه ی این افراد و عدم آن بستگی به مشیت و خواست خداوند دارد؛ «و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء».(3)

ص:509

1- 1971. نساء / 18.
2- 1972. یونس / 90.
3- 1973. نساء / 48 ؛ تفسیر کبیر / ج 10 / ص 8.

تشابه و تفاوت مهمانی خداوند با مهمانی مردم

ی مشابهت های دو مهمانی

ی امتیازهای دو مهمانی

* * *

انواع اشک

ی اشک شوق

ی اشک خون

ی اشک قلابی

ی اشک خوف

* * *

تواضع و تکبر

ی تواضع در برابر مؤمنان

ی تواضع مایه ی گزینش الهی

ی خودبینی رمز توقف و مایه ی هلاکت

ی متکبر محبوب خداوند نیست

* * *

نیکی به پدر و مادر

ی اهمیت احسان به والدین

ی نهایت احترام به والدین

ی لزوم تکریم والدین

ی عظمت حق مادر ....

ص:511

تشابه و تفاوت مهمانی خداوند با مهمانی مردم

اشاره

میان مهمانی خداوند و مهمانی مردم از جهاتی تشابه و از جهاتی تفاوت وجود دارد که به برخی از آن به طور اختصار اشاره می شود:

655 - مشابهت های دو مهمانی

الف - لزوم دریافت دعوت نامه؛ «شهر فیه دعیتم إلی ضیافه اللّه»(1) و «و لکن إذا دعیتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا و لا مستئنسین لحدیث إنّ ذلکم...».(2)

ب - استیذان و اخذ رخصت؛ «و من أعظم النّعم علینا و جریان ذکرک علی ألسنتنا و إذنک لنا بدعائک»(3) و «فلا تدخلوها حتّی یؤذن لکم».(4)

ج - در مهمانی مردمی، شایسته است هدیه ای برای میزبان برده شود، در مهمانی الهی، نیز باید چیزی به پیشگاه الهی هدیه کرد، و آن فقر و مسکنت و بندگی است؛ «الهی ضیفک ببابک مسکینک ببابک».

ص:513

1- 1974. بحار / ج / ص .
2- 1975. احزاب / 53.
3- 1976. -
4- 1977. نور / 28.

656 - امتیازهای دو مهمانی

1 - در مهمانی مردمی، مهمان به میزبان سلام می کند؛ «و تسلّموا علی أهلها»(1)، ولی در مهمانی خداوند، میزبان به مهمان سلام می کند؛ «إذا جاءک الّذین یؤمنون بایاتنا فقل سلام علیکم».(2)

2 - در مهمانی مردمی، گاهی میزبان از پذیرفتن مهمان معذور است؛ «إن قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو أزکی لکم»(3)، لیکن در مهمانی الهی، میزبان هیچ زمانی از پذیرفتن مهمان معذور نیست و همیشه باب رحمت و عفو او به روی مهمانان باز است؛ «الهی أنت الّذی فتحت لعبادک باباً إلی عفوک فسمّیته التّوبه».(4)

3 - در مهمانی مردمی، امکانات پذیرایی محدود است، لیکن در مهمانی الهی که ضیافت، به رحمت و لطف اوست، هیچ محدودیتی وجود ندارد؛ «و رحمتی وسعت کلّ شی ء».(5)

4 - در مهمانی مردمی، انسان می تواند در آینده تشکر و جبران کند، ولی در مهمانی الهی، انسان قادر بر تشکر از نعمت های فراوان میزبان نیست؛ «فکیف لی بتحصیل الشّکر و شکری ایّاک یفتقر إلی شکر».(6)

5 - در مهمانی مردمی، جسم انسان آرامش پیدا می کند، در مهمانی الهی، روح انسان آرامش می یابد؛ «و فی مناجاتک روحی و راحتی».(7)

ص:514

1- 1978. نور / 27.
2- 1979. انعام / 54.
3- 1980. نور / 28.
4- 1981. مناجات تائبین.
5- 1982. اعراف / 156.
6- 1983. مناجات شاکرین.
7- 1984. مناجات مریدین.

6 - در مهمانی مردمی میزبان بر تأمین همه ی نیازهای مهمان قادر نیست، لیکن در مهمانی الهی، میزبان توان تأمین تمامی نیازمندی های مهمان را دارد؛ «أدعونی أستجب لکم»(1)و «یا من إذا سئله عبد أعطاه و إذا أحلّ ما عمده بلّغه مناه، اذا سئلک عبادی منی فانی قریب أجیب دعوه الدعاء».

7 - در مهمانی مردمی، دعوت و پذیرایی همگانی و پیوسته نیست، ولی در مهمانی الهی، خدای سبحان همیشه و در هر زمان انسان را دعوت می کند و به گونه ی شایسته پذیرایی می کند؛ «الهی من الّذی نزل بک ملتمساً قراک فما قریته».(2)

8 - در مهمانی مردمی، باید با ظاهر پاکیزه و آراسته رفت، ولی در مهمانی الهی، افزون بر پاکیزگی ظاهری، باید با باطن و نیت پاکیزه حضور یافت؛ «فاسئلوا اللّه ربّکم بنیّات صادقه و قلوب طاهره أن یوفقکم لصیامه».(3)

انوع اشک

657 - اشک شوق

قرآن کریم در توصیف بعضی از نصاری می فرماید: آن ها را هنگام شنیدن آیاتی که به پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شده می بینی که (از شوق) اشک می ریزند، به دلیل حقیقتی که دریافته اند؛ «و إذا سمعوا ما أنزل إلی الرّسول تری أعینهم تفیض من الدمع ممّا

1- 1985. غافر / 60.
2- 1986. مناجات أربعین.
3- 1987. خطبه ی شعبانیه.

عرفوا من الحقّ ...».(1)

658 - اشک حزن

قرآن کریم می فرماید: گروهی نزد پیامبرصلی الله علیه وآله آمدند تا در جهاد شرکت کنند، ولی به دلیل نبود امکانات از رفتن به جبهه محروم شدند، آنان در این هنگام از روی حزن اشک ریختند؛ «... قلت لا أجد ما أحملکم علیه تولّوا و أعینهم تفیض من الدّمع حزناً ألاّ یجدوا ما ینفقون».(2)

659 - اشک قلاّبی

قرآن می فرماید: برادران یوسف علیه السلام وقتی که یوسف را در چاه انداختند، شب که به منزل برگشتند، گریه کنان به سراغ پدر رفتند و گفتند: گرگ یوسف را خورد؛ «و جاؤا أباهم عشاء یبکون * ... و ترکنا یوسف عند متاعنا فأکله الذّئب».(3)

660 - اشک خوف

حضرت علی علیه السلام در وصف گروهی از انسان ها که رغبت به خداوند دارند، می فرماید: کسانی هستند که از ترس محشر اشک آنان ریزان است؛ «و أراق دموعهم خوف

1- 1988. مائده / 83.
2- 1989. توبه / 92.
3- 1990. یوسف / 16 - 17.

المحشر».(1)

تواضع و تکبر

661 - تواضع در برابر مؤمنان

یکی از دستورهای خداوند به پیامبرش، فروتنی در برابر مؤمنان و حق گرایان است؛ «و اخفض جناحک للمؤمنین».(2) خفض جناح، کنایه از تواضع است. زیرا هنگامی که مرغ جوجه هایش را در آغوش می گیرد و به آن ها ابراز محبت می کند، پر و بالش را می گشاید و بر سر آن ها می گسترد و آن ها را در پوشش حمایت و محبت خویش قرار می دهد.

گفتنی است که از دیدگاه اسلام، یکی از ویژگی های مدیر و رهبر شایسته، فروتنی و خاکساری اوست و اختصاص به پیامبرصلی الله علیه وآله ندارد. همان گونه که امام علی علیه السلام به محمد بن ابی بکر نوشت: «فاخفض لهم جناحک و الن لهم جانبک و ابسط لهم وجهک و آس بینهم فی اللحظه و النظر»؛(3) بال های خود را برای آن ها فرود آر، در برابر آن ها نرم و ملایم باش، چهره ات را گشاده دار و نگاهت را میان آن ها تقسیم کن.(4)

ص:517

1- 1991. نهج البلاغه / خطبه ی 32.
2- 1992. حجر / 88.
3- 1993. نهج البلاغه / نامه ی 27.
4- 1994. المیزان / ج 12 / ص 193 ؛ نمونه / ج 11 / ص 136.

662 - تواضع در جمیع شئون زندگی

قرآن کریم گاهی از مشی و مرام متکبرانه نهی می کند؛ «لا تمش فی الأرض مرحاً».(1)گاهی بندگان رحمان را به مشی و مرام متواضعانه توصیف می کند؛ «و عباد الرّحمن الّذین یمشون علی الأرض هوناً».(2) مقصود از مشی تنها مشی ظاهری نیست، بلکه منظور تواضع در جمیع شئون زندگی است. از این رو، امیر المؤمنین هنگام توصیف متقین می فرماید: سیره و روش زندگی آن ها تواضع و فروتنی است؛ «مشیهم التواضع».

663 - تواضع مایه ی گزینش الهی

«یا موسی إنّی اصطفیتک علی النّاس برسالاتی و بکلامی»(3)

خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد: آیا می دانی چرا تو را برای وحی و کلام خود برگزیدم؟ موسی علیه السلام عرض کرد: نه. خداوند فرمود: زیرا در میان انسان ها فردی را متواضع تر از تو نیافتم؛ «فأوحی اللّه عزّوجلّ إلیه: یا موسی بن عمران أتدری لمااصطفیتک لوحیی و کلامی دون خلقی؟ فقال: لا علم لی یا ربّ. فقال: یا موسی ! إنّی اطلعت إلی خلقی اطاعه فلم اجد فی خلقی أشدّ تواضعاً لی منک».(4)

664 - ابعاد مختلف تواضع

از نظر قرآن کریم تواضع جنبه های مختلفی دارد که به قسمتی از آن اشاره می شود:

1- 1995. اسراء / 37.
2- 1996. فرقان / 23.
3- 1997. اعراف / 144.
4- 1998. نور الثقلین / ج 2 / ص 67.

1 - تواضع در برابر خداوند سبحان؛ «انّ الّذين ءامنوا و عملوا الصّالحات و أخبتوا إلى ربّهم أولئک أصحاب الجنّه».(1)

2 - توضع در برابر مؤمنان؛ «و اخفض جناحک للمؤمنين»(2)و «أذلّه على المؤمنين».(3)

3 - تواضع در برابر مستمندان؛ «و لا تطرد الّذين يدعون ربّهم بالغداه و العشىّ».(4)

4 - تواضع در برابر والدين؛ «واخفض لهما جناح الذّل من الرحمه».(5)

5 - تواضع در برابر استاد؛ «قال له موسى هل أتبعک على أن تعلّمن ممّا علّمت رشداً».(6)

6 - تواضع مسئولين نسبت به مردم؛ «فبما رحمه من اللّه لنت لهم».(7)

7 - تواضع در راه رفتن؛ «و لا تمش فى الأرض مرحاً».(8)

8 - تواضع در سخن گفتن؛ «فقولا قولاً ليّناً».(9)

9 - تواضع در نشستن؛ قال الصادق عليه السلام: «انّ من التواضع أن يجلس الرّجل دون شرفه».(10)

10 - تواضع در شيوه ى زندگى؛ «عباد الرّحمن الّذين يمشون فى الأرض هوناً».(11)

1- 1999. هود / 23.
2- 2000. حجر / 88.
3- 2001. مائده / 54.
4- 2002. انعام / 52.
5- 2003. اسراء / 4.
6- 2004. كهف / 66.
7- 2005. آل عمران / 159.
8- 2006. اسراء / 37.

9- 2007. طه / 44.
10- 2008. اصول کافی / ج 2 / ص 100.
11- 2009. فرقان / 63.

665 - علل لزوم رویکرد به تواضع

به دلایل زیر انسان باید متواضع باشد:

1 - انسان از خاک خلق شده است؛ «و اللّه خلقکم من تراب».(1)

2 - انسان از آب پست خلق شده است؛ «ثم جعل نسله من ماء مهین».(2)

3 - انسان ضعیف است؛ «خلق الأنسان ضعیفاً».(3)

4 - انسان محتاج و نیازمند است؛ «یا أیّها النّاس أنتم الفقراء إلی اللّه و اللّه هو الغنیّ الحمید».(4)

5 - علم و دانش انسان محدود است؛ «و ما أوتیتم من العلم الاّ قلیلاً».(5)

6 - قدرت انسان در معرض زوال است؛ «هلک عنّی سلطانیه».(6)

7 - ثروت انسان کارساز نیست؛ «ما أغنی عنّی مالیهْ»(7)و «ما أغنی عنه ماله و ما کسب».(8)

8 - عدم توانایی انسان به جلب منفعت و دفع ضرر؛ «قل لا أملک لنفسی ضراً و لا نفعاً الاّ ماشاء اللّه».(9)

666 - خودبینی رمز توقف و مایه ی هلاکت

از نظر قرآن کریم، مخالفان و دشمنان انبیا چون خود را برتر و بالاتر از رهبران الهی

1- 2010. فاطر / 11.
2- 2011. سجده / 8.
3- 2012. نساء / 28.
4- 2013. فاطر / 15.
5- 2014. اسراء / 85.
6- 2015. حاقه / 29.

7- 2016. حاقّه / 30.
8- 2017. مسد / 2.
9- 2018. اعراف / 188.

می دانستند، هرگز حاضر نبودند از دستورات انبیا پیروی کنند و این خودبینی و خودخواهی سرانجام آن ها را هلاک ساخت و به دست نابودی سپرد. مثلاً قارون مغرور به مال و ثروت است و آن را مرهون تخصص و علم و دانش خود می داند.

قرآن کریم می فرماید: هنگامی که قومش به او گفتند: این همه خوشحالی آمیخته با غرور و تکبر نداشته باش، زیرا خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد؛ «إذ قال له قومه لا تفرح إنّ اللّه لا یحبّ الفرحین»، (1)قارون با همان حالت غرور و خودبینی گفت: این ثروتم را به وسیله ی علم و دانش خودم به دست آورده ام؛ «قال إنّما أوتیته علی علم عندی». (2)

اینجا قرآن کریم پاسخ کوبنده ای به قارون و قارون صفت ها می دهد که آیا او نمی دانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد که از او نیرومندتر و آگاه تر و ثروتمندتر بودند؛ «أولم یعلم أنّ اللّه قد أهلک من قبله من القرون من هو أشدّ منه قوّه و أکثر جمعاً».(3)نه تنها انسان که حیوان نیز اگر خودبین باشد، در راه متوقف خواهد شد.

می گویند یک نفر اسب سوار به نهر آبی رسید ولی با تعجب ملاحظه کرد که اسب حاضر نیست قدم از قدم بردارد. مرد حکیمی از راه رسید و گفت: آب نهر را به هم بزن تا گل آلود شود، اسب حرکت می کند. آن مرد این کار را انجام داد، اسب به آرامی حرکت کرد، آنگاه صاحب اسب از او نکته ی این مشکل را سؤال کرد. مرد حکیم گفت: هنگامی که آب صاف بود، اسب عکس خود را در آب می دید و از قیافه ی خودش خوشش می آمد و حاضر نبود پا به روی خویشتن بگذارد، همین که آب گل آلود شد، خویش را فراموش کرد و به

1- 2019. قصص / 76.
2- 2020. قصص / 78.
3- 2021. قصص / 78.

آسانی از آب گذشت.

667 - متکبر محبوب خداوند نیست

«إنّ اللّه لا یحبّ کلّ مختال فخور»(1)

«خیلاء» به معنای تکبر از روی خیال و فرض است و «مختال» به معنای متکبر از همین ماده است. «فخور» کسی است که مناقب خود را می شمارد و به رخ مردم می کشد، ولی «تکبر»، خودپسندی در نفس است.

کلمه ی «مختال» در قرآن کریم سه مرتبه ذکر شده و در هر سه مرتبه با لفظ «فخور» همراه است. گویا تکبر از فخور بودن جداشدنی نیست و معنای آیه ی شریفه ی فوق آن است که متکبر خیال باف که به خود فخر می کند، محبوب خداوند نیست. به عقیده ی راغب در مفردات، اسبان را از آن جهت «خیل» گفته اند که هر کس سوار آن ها شود، در خود احساس تکبر می کند و به عقیده ی مرحوم طبرسی در مجمع البیان، علت این تسمیه آن است که اسب در راه رفتن متکبر است.(2)

668 - تفاخر و قیاس و استکبار شیطان

شیطان بر اثر جهل گرفتار سه گناه شد: تفاخر و قیاس و استکبار. فخرفروشی او نسبت به آدم علیه السلام بود که گفت: من از او بالاترم؛ «أنا خیر منه»،(3) بعد از آن مرتکب قیاس شد و گفت: مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک؛ «خلقتنی من نار و خلقته من طین».(4)

1- 2022. لقمان / 18.
2- 2023. قاموس / ج 2 / ص 320.
3- 2024. اعراف / 12.
4- 2025. اعراف / 12.

آنگاه در برابر خداوند استکبار ورزید. زیرا در برابر فرمان سجده به آدم علیه السلام سرپیچی کرد؛ «أبی و استکبر و کان من الکافرین».(1)

669 - نهی از خودستایی

قرآن کریم از این که مردم خودستایی کنند و از خودشان تعریف و تمجید کنند، نهی می کند؛ «فلا تزکّوا أنفسکم هو أعلم بمن اتّقی».(2)در برابر این دستور الهی مردم دو دسته اند:

گروهی اهل تقوایند که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: آنان نه تنها از خود ستایش نمی کنند، بلکه هر گاه از آن ها ستایش شود، می ترسند؛ «فهم لأنفسهم متّهمون إذا زکّی أحد منهم خاف ممّا یقال له».

گروهی غیر متقی هستند که قرآن کریم بعضی از بنی اسرائیل را برای نمونه ذکر می کند که آن ها از خود تعریف می کردند؛ «ألم تر إلی الّذین یزکّون أنفسهم»،(3) مثل این که می گفتند: ما دوستان خدا هستیم؛ «نحن أبناء اللّه و أحبّاؤه»،(4)یا این که می گفتند: کسی جز یهود یا نصاری داخل بهشت نمی شود؛ «و قالوا لن یدخل الجنّه إلاّ کان هوداً أو نصاری».(5)

خیال پردازی، بلندپروازی، از خود راضی بودن و ... از صفات بارز بنی اسرائیل است.

1- 2026. بقره / 34 ؛ تفسیر موضوعی / ج 6 / ص 193.
2- 2027. نجم / 32.
3- 2028. نساء / 49.
4- 2029. مائده / 18.
5- 2030. بقره / 111.

در معنای آیه ی پیش گفته حضرت صادق علیه السلام فرمود: در باره ی افرادی است که عبادات خود را مانند نماز و روزه بیان می کنند. بعد فرمود: افرادی بودند که وقتی به یکدیگر می رسیدند، از نماز و روزه ی خود تعریف می کردند. علی علیه السلام به آن ها فرمودند: اتفاقاً من در شب می خوابم و روز هم افطار می کنم.(1)

670 - جواز ستایش از خویش به هنگام ضرورت

«فلا تزكّوا أنفسكم هو أعلم بمن اتّقى»(2)

چنان که آیه ی شریفه دلالت دارد، تردیدی نیست که ستایش از خویشتن کار صحیحی نیست، لیکن با این حال قاعده ی کلی نیست، بلکه در صورتی که ضرورت ایجاب کند، مانعی ندارد انسان از خودش تعریف و تمجید کند تا جامعه ی انسانی او را بشناسد و از او بهره مند شوند.

از این رو در حدیث آمده است که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیه جایز است انسان از خودش مدح و ستایش کند؟ فرمود: آری. هنگامی که ناچار شود، مانعی ندارد. آیا نشنیده ای گفتار یوسف را که فرمود: مرا مسئول امور مالی قرار بده که من امین و آگاهم؟ و همچنین گفتار بنده ی صالح خدا (هود) را که گفت: من برای شما خیرخواه و امینم؛ «نعم إذا اضطرّ إليه اما سمعت قول يوسف اجعلني على خزائن الأرض إنّى حفيظ عليهم. و قول العبد الصّالح و أنا لكم ناصح أمين».(3)

1- 2031. نور الثقلین / ج 5 / ص 165.
2- 2032. نجم / 32.
3- 2033. نور الثقلین / ج 2 / ص 44.

671 - رعایت اعتدال

از نظر اسلام کسی دارای علم و معرفت است که اعتدال در زندگی او حاکم باشد. زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «لا تری الجاهل الاّ مفرط أو مفرّطاً»؛(1) شیوه ی زندگی جاهل بر اساس افراط و تفریط است.به نمونه هایی از اعتدال اشاره می شود:

* - اعتدال در غذا خوردن؛ «کلوا و اشربوا و لا تسرفوا».(2)

* - اعتدال در لباس پوشیدن؛ قال علی علیه السلام: «و ملبسهم الإقتصاد».(3)

* - اعتدال در عقیده؛ «لا جبر و لا تفویض بل أمر بین الامرین».(4)

* - اعتدال در راه رفتن؛ «و اقصد فی مشیک».(5)

* - اعتدال در تن صدا؛ «و اغضض من صوتک».(6)

* - اعتدال در صوت نماز؛ «و لا تجهر بصلوتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلاً».(7)

* - اعتدال در خوف و رجا؛ «تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربّهم خوفاً و طمعاً».(8)

* - اعتدال در حب و بغض؛ قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: «لووزن خوف المؤمن و رجاؤه لاعتدلا»(9) امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می فرماید: «هلک فیّ رجلان محبّ غال و مبغض قال».

1- 2034. نهج البلاغه.
2- 2035. اعراف / 31.
3- 2036. نهج البلاغه.
4- 2037. نهج البلاغه.
5- 2038. لقمان / 3.
6- 2039. لقمان / 4.

7- 2040. اسراء / 110.
8- 2041. سجده / 16.
9- 2042. روح البيان / ج 1 / ص 24.

* - اعتدال در مدح و انتقاد؛ قال علی علیه السلام: «الثّناء بأكثر من الاستحقاق ملق و التقصير عن الاستحقاق عیّ أو حسد».(1)

* - اعتدال در انفاق؛ «و الّذين إذا أنفقوا لم يسرفوا و لم يقتروا و كان بين ذلک قواماً»،(2)«و لا تجعل يدک مغلوله إلی عنقک و لا تبسطها كلّ البسط فتقعد ملوماً محسوراً».(3)

* - اعتدال در عبادات؛ قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: «انّ هذا الدّين متين فادخلوا فيه برفق و لا تكرهوا عباده اللّه إلی عباد اللّه فتكونوا كالراكب المنبت الّذی لا سفراً قطع و لا ظهراً أبقی»؛ بی ترديد اين دين محكم و متين است. پس با ملايمت در آن درآييد و عبادات خدا را به بندگان خدا با كراهت تحميل نكنيد تا مانند سوار درمانده ای باشيد كه نه مسافتی را پيموده، نه مركبی به جا گذاشته است.

* - اعتدال در جمع بين دنيا و آخرت؛ «ليس منا من ترک دنياه لآخرته أو ترک دينه لدنياه».

672 - اعتدال در انفاق

«و لا تجعل يدک مغلوله إلی عنقک و لا تبسطها كلّ البسط فتقعد ملوماً محسوراً»(4)

پيامبر اكرم صلی الله علیه وآله در منزل بود، سائلی آمد. چون چيزی برای بخشش آماده نبود، او تقاضای پيراهن كرد. پيامبر اكرم صلی الله علیه وآله پيراهن خود را به او داد و همين امر سبب شد كه پيامبر نتواند آن روز به مسجد برود. اين پيشامد زبان كفار را باز كرد. گفتند: محمد خواب

1- 2043. نهج البلاغه.
2- 2044. فرقان / 67.
3- 2045. اسراء / 29.
4- 2046. اسراء / 29.

مانده است و این کار ملامت و شماتت دشمن را در بر داشت. در این زمینه آیه ی فوق نازل گردید و به پیامبر دستور داد که این گونه رفتار نکند. (1)

نیکی به پدر و مادر

673 - اهمیت احسان به والدین

موضوع احسان و نیکی به والدین از اهمیت خاصی برخوردار است. از این رو در چهار مورد در ردیف توحید قرار داده شده است، و هم ردیف بودن این دو مسئله، بیانگر عظمتی است که اسلام در باره ی نیکی به پدر و مادر مطرح کرده است؛ «لا تعبدون الاّ اللّه و بالوالدین إحساناً»(2)و «و اعبدوا اللّه و لا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین إحساناً»(3)و «و قضی ربّک الاّ تعبدوا الاّ إیّاه و بالوالدین إحساناً»(4)و «ألاّ تشرکوا به شیئاً و بالوالدین إحساناً».(5)

از آیات شریفه ی فوق استفاده می شود که تعظیم و احترام والدین لازم است، گرچه کافر باشند. زیرا کلمه ی «إحساناً» مطلق است و مقید به مؤمن بودن، نشده است.(6)

ص:527

1- 2047. نمونه / ج 12 / ص 91.
2- 2048. بقره / 83.
3- 2049. نساء / 36.
4- 2050. اسراء / 23.
5- 2051. انعام / 151.
6- 2052. تفسیر کبیر / ج 3 / ص 165 ؛ و نیز ج 10 / ص 95.

674 - احسان به والدین بدون واسطه

«و بالوالدین إحساناً»(1)

کلمه ی «إحسان» هر گاه با کلمه ی «إلی» ذکر شود، مفهوم آن نیکی کردن است، هر چند به طور غیر مستقیم و بالواسطه باشد؛ اما زمانی که با کلمه ی «باء» ذکر شود، معنای آن نیکی کردن به طور مستقیم و بی واسطه است. بنا بر این، آیه ی شریفه تأکید می کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید به گونه ای اهمیت داد که شخصاً و بدون واسطه انجام گیرد.(2)

675 - نهایت احترام به والدین

«و قضی ربّک ألاّ تعبدوا إلاّ إیّاه و بالوالدین إحساناً إمّا یبلغنّ عندک الکبر أحدهما أو کلاهما فلا تقل لهما أفّ و لا تنهرهما و قل لهما قولاً کریماً * و اخفض لهما جناح الذّل من الرّحمه و قل ربّ ارحمهما کما ربّیانی صغیراً»(3)

در این دو آیه خداوند متعال لزوم نهایت احترام و تکریم از والدین را در قالب چهار امر و دو نهی یادآور شده است:

1 - لزوم احسان به والدین؛ «و بالوالدین إحساناً».

2 - نگفتن کمترین سخن اهانت آمیز به آن ها (أفّ) به هنگام دوران پیری؛ «اما یبلغنّ عندک الکبر أحدهما أو کلاهما فلا تقل لهما أفّ».

1- 2053. انعام / 151.
2- 2054. المنار / ج 8 / ص 185 ؛ نمونه / ج 6 / ص 33.
3- 2055. اسراء / 23 - 24.

3 - بر سر آن ها فریاد نزدن؛ «و لا تنهرهما».

4 - با آن ها کریمانه و بزرگوارانه سخن گفتن؛ «و قل لهما قولاً کریماً».

5 - نهایت فروتنی در برابر آن ها؛ «و اخفض لهما جناح الذّل من الرّحمه».

6 - طلب رحمت برای آن ها؛ «و قل ربّ ارحمهما کما ربّیانی صغیراً».

7 - جالب این که قرآن کریم به هنگام لزوم تواضع برای مؤمنین به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «و اخفض جناحک للمؤمنین»، اما به هنگام تواضع برای والدین خفض جناح و تواضع را مقید به کلمه ی «ذلّ» می کند و می فرماید: برای والدین ذلیلانه خفض جناح کنید.

676 - لزوم شکر منعم و نیکی به والدین

یکی از وظایف انسان، شکر منعم است و منعم حقیقی خداوند متعال است که باید او را عبادت کرد؛ «ألاّ تعبدوا إلاّ أیّاه». سرّ این که احسان به والدین را بعد از عبادت خداوند ذکر کرده، آن است که بفهماند پدر و مادر نیز به انسان احسان کرده اند، و شکر آن ها نیز لازم است؛ «و بالوالدین إحساناً». زیرا در حدیث است که اگر انسان شکر مخلوق را نکند، شکر خدا را نیز انجام نداده است؛ «من لم یشکر النّاس لم یشکر اللّه»، و هیچ کس بعد از خداوند متعال که همه ی نعمت ها از اوست، برای انسان مانند والدین خدمت نکرده است. از این رو شکر آن ها، و نیز احسان به آن ها لازم است؛ «و بالوالدین إحساناً».(1)

1- 2056. تفسیر کبیر / ج 20 / ص 185.

«امّا یبلغنّ عندک الکبر أحدهما أو کلاهما فلا تقل لهما أفّ ...»(1)

این آیه ی شریفه در باره ی لزوم احترام و تکریم و عدم اهانت نسبت به والدین است و علت اختصاص این حکم به دوران پیری آن ها، بدین جهت است که پدر و مادر در آن دوران، سخت ترین حالات را دارند و به کمک فرزندان خود نیازمندترند. زیرا از بسیاری از واجبات خود ناتوانند و همین معنا یکی از آرزوهای والدین است که سال ها از فرزندان خود آن را انتظار می کشند.

آری! زمانی که پرستاری فرزند را می کردند و مشقات آن ها را تحمل می کردند و تربیت آن ها را به دوش می کشیدند، در همه ی این زمان ها، فرزند از تأمین واجبات خود عاجز بود. آن ها با این آرزو تأمین می کردند که در روزگار پیری از دستگیری فرزند خود بهره مند شوند. بنا بر این، آیه ی شریفه نمی خواهد حکم را مخصوص دوران پیری والدین کند، بلکه می خواهد وجوب احترام را بیان کند، حال چه در هنگام احتیاجشان به فرزند و چه در هر حال دیگر.(2)

فخر رازی می گوید: پدر و مادر در دوران پیری یا در منزل فرزند به سر می برند یا در منزل خودشان یا در منزل دیگری. از کلمه ی «عندک» استفاده می شود که انسان در صورتی احترام آن ها را رعایت کرده که پدر و مادر در نزد فرزند به سر ببرند، نه این که در منزل خودشان یا در منزل دیگری. خلاصه این که اگر والدین نزد فرزند نباشند و آنگاه انسان احترام آن ها را حفظ کند، که خیلی اهمیت ندارد.(3)

1- 2057. اسراء / 23.
2- 2058. المیزان / ج 13 / ص 84.
3- 2059. تفسیر کبیر / ج 20 / ص 188.

678 - عظمت حق مادر

«و وصّینا الإنسان بوالدیه إحساناً حملته أمّه کرهاً و وضعته کرهاً»(1)

این آیه دلالت دارد بر این که حق مادر بزرگتر از حق پدر بر انسان است. زیرا در آغاز مسئله ی احسان به پدر و مادر را بیان کرد، سپس مادر را جداگانه ذکر کرد که فرزند را با مشقت و رنج حمل و وضع می کند؛ «حملته أمّه کرهاً و وضعته کرهاً»، و این دلالت بر عظمت حق مادر می کند.(2)

679 - نهی از بی احترامی به والدین

قرآن کریم کمترین بی احترامی را در باره ی والدین اجازه نداده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر چیزی کمتر از «أف» وجود داشت، خدا از آن نهی می کرد. (أف کمترین اظهار ناراحتی است) و این حدّاقل مخالفت و بی احترامی به پدر و مادر است و منظور از این جمله، نظر تند و غضب آلود به پدر و مادر کردن است؛ «لو علم اللّه شیئاً هو أدنی من أفّ لَنهی عنه و هو من أدنی العقوق و من العقوق أن ینظر الرّجل إلی والدیه فیحّد النظر إلیهما».(3)

680 - رفتار پسندیده با والدین مشرک در دنیا

«و إن جاهداک علی أن تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما و صاحبهما فی الدّنیا معروفاً و اتّبع سبیل من أناب إلیّ»(4)

هر گاه پدر و مادر تلاش کردند که موجودی را برای من شریک قرار دهی که از آن علم و

1- 2060. احقاف / 15.
2- 2061. تفسیر کبیر / ج 28 / ص 14.
3- 2062. نور الثقلین / ج 3 / ص 149.
4- 2063. لقمان / 15.

آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از آن ها اطاعت نکن؛ یعنی هرگز نباید رابطه ی انسان و پدر و مادرش مقدم بر رابطه ی او با خدا باشد و هرگز نباید عواطف فرزندی حاکم بر عقیده و دین گردد.

«و صاحبهما فی الدّنیا معروفاً»؛ یعنی بر انسان لازم است که در امور دنیوی، نه در احکام شرعی که راه خدا است، با پدر و مادر خود به طور پسندیده و متعارف مصاحبت کند و زحمت و رنج چند روزه ی دنیا را تحمل کند؛ به خلاف مسئله ی دین و مکتب که نباید برای خوش آیند پدر و مادر از آن چشم پوشید. چون دین با سعادت ابدی انسان سر و کار دارد.(1)

681 - أقلّ مدت حمل شش ماه

«و الوالدات یرضعن أولادهنّ حولین کاملین»(2)

«و فصاله ثلثون شهراً»(3)

در آیه ی اول دوران حمل و شیرخوارگی سی ماه ذکر شده، در حالی که در آیه ی دوم دوران شیرخوارگی بیست و چهار ماه که دو سال کامل است، ذکر شده است. آیا ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟

فقها و مفسران با الهام از روایات در پاسخ گفته اند: آری، حدّاقل دوران حمل شش ماه و حدّاکثر دوران رضاع، بیست و چهار ماه است. ضمناً از این تعبیر قرآنی می توان استفاده کرد که هر اندازه از مقدار حمل کاسته شود، باید بر تعداد دوران شیرخوارگی افزود،

1- 2064. المیزان / ج 16 / ص 217.
2- 2065. بقره / 233.
3- 2066. احقاف / 15.

به گونه ای که مجموعاً سی ماه تمام را شامل گردد.

از ابن عباس نیز نقل شده که هر گاه دوران بارداری زن نه ماه باشد، باید بیست و یک ماه فرزند را شیر دهد و اگر حمل، شش ماه باشد، باید بیست و چهار ماه شیر دهد. قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می کند. زیرا کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران شود.(1)

در روایت آمده است: زنی را نزد عمر آوردند که در شش ماهگی بچه به دنیا آورده بود. عمر تصمیم گرفت که زن را به اتّهام زنا سنگسار کند. امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر فرمود: اگر این زن با استدلال به کتاب خدا به مخاصمه با تو برخیزد، تو را مغلوب می سازد. زیرا خداوند می فرماید: «و حمله و فصاله ثلثون شهراً»؛ دوران حمل و از شیر گرفتن کودک سی ماه است و نیز فرموده است: «و الوالدات یرضعن أولادهنّ حولین کاملین لمن أراد أن یتمّ الرّضاعه»؛(2)مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر می دهند، این برای کسی است که می خواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند. پس، هرگاه دوران شیردهی کامل دو سال، و مدت دوره ی بارداری و شیردهی سی ماه باشد، پس از کسر کردن بیست و چهار ماه از سی ماه، آنچه از این مدت باقی می ماند، شش ماه است. در این هنگام عمر زن را رها کرد و بدین وسیله چنین حکمی ثابت گردید.(3)

1- 2067. نمونه / ج 21 / ص 327 ؛ تفسیر کبیر / ج 28 / ص 15.
2- 2068. بقره / 233.
3- 2069. ارشاد شیخ مفید / ج 1 / ص 197 ؛ الدرّ المنثور / ج 1 / ص 88.

احکام خانواده در قرآن

ی جایگاه زن و شوهر در آخرت

ی معنای قیومیت مردان بر زنان

ی رابطه ی زن و شوهر

ی دختر بهتر است یا پسر؟

ی محکمه ی صلح خانوادگی .....

* * *

یاد نعمت های الهی و شکر گزاری از خدا

ی فضیلت نعمت دینی بر نعمت مادی

ی اقرارگیری بر نعمت ها

ی نعمت یافتگان الهی

ی عدم تسلّط شیطان بر شکرگزاران

ی اقسام سه گانه ی شکر

ی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بنده ی شاکر الهی .....

* * *

اوصاف دنیا

ی زینت بخش امور مادی

ی تعلّق انسان به امور دنیوی

ی انسان و حرص بر خیر

ی آثار و فوائد شکر خداوند .....

ص:535

682 - جایگاه زن و شوهر در آخرت

گاهی زن و شوهر هر دو اهل بهشت هستند. مانند حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام ؛ «إنّ الأبرار یشربون من کأس کان مزاجها کافوراً * .... * و جزاهم بما صبروا جنّه و حریراً».(1)

گاهی زن و شوهر هر دو اهل جهنّم هستند. مانند أبی لهب و همسر او؛ «تبّت یدا أبی لهب و تب *..... * سیصلی نار ذات لهب * وامراته حمّاله الحطب».(2)

گاهی زن اهل بهشت و شوهر اهل جهنم است. مانند فرعون و همسر او؛ «ربّ ابن لی عندک بیتاً فی الجنّه»(3)و گاهی شوهر اهل بهشت و زن اهل جهنم است. مانند حضرت لوط و همسرش؛ «فأنجیناه و أهله إلاّ امرأته کانت من الغابرین».(4) این آیه ناظر به عذاب دنیوی است.

683 - معنای قیومیت مردان بر زنان

«الرّجال قوّامون علی النّساء بما فضّل اللّه ....»(5)

«قیّم» کسی را گویند که کارهای مهم کس دیگر را انجام دهد، و قوام و قیام، صیغه ی

1- 2070. انسان / 5 - 12.
2- 2071. مسد / 1 - 4.
3- 2072. تحریم / 11 ؛ حجه الاسلام قرائتی.
4- 2073. اعراف / 83.
5- 2074. نساء / 34.

مبالغه است. منظور از «ما فضّل اللّه»، آن امتیازی است که به طور طبیعی مردان بر زنان دارند؛ یعنی افزونی قوّه تعقّل و فروع آن، مانند تحمل شداید و کارهای سخت و سنگین.

ترجیح و تقویت جانب سلیم عقل انسانی بر عواطف و احساسات تند، از دیدگاه قرآن کریم، قطعی و روشن است، گرچه قرآن عواطف و احساسات پاک و آثار مثبت آن را که سبب شکوفایی استعدادهای انسانی می گردد، از نظر دور نداشته است و آیاتی مانند: «أشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم» و «و لتسکنوا إلیها و جعل بینکم مودّه و رحمه»، بیانگر این حقیقت است.

بنا بر این روشن است که در تمامی شئون، چون زمامداری، قضاوت و فرماندهی جنگ و ... که باید آن را با درایت و عقل و قدرتمندی اداره کرد و در آن از فرمانروایی عواطف جلوگیری کرد، مهار آن را باید به دست کسانی داد که عقل آنان ممتاز و عواطفشان ضعیف باشد، که آن ها مردان هستند، نه زنان.

سیره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هم این را نشان می دهد. زیرا هرگز زنی را بر قومی والی و قاضی نکرد و زنی را به جنگ نفرستاد، اما پیرامون سایر مشاغل اجتماعی مانند آموزش و پرورش، پرستاری و مانند آن را که نمود عواطف در آن بدون اشکال است، برای زنان آزاد است و از نظر شرعی هیچ منعی ندارد. اصولاً کارهایی که دخالت عواطف در آن منافاتی با انجام تکلیف شرعی ندارد، برای زنان بلامانع است.(1)

ص:538

1- 2075. المیزان / ج 4 / ص 346.

«هنّ لباس لکم و أنتم لباس لهنّ».(1)

این آیه ی شریفه زن و شوهر را به منزله ی لباس برای یکدیگر دانسته است و روشن است که لباس دارای ویژگی هایی است که باید در زندگی و رابطه ی زن و شوهر متبلور باشد که به قسمتی از آن اشاره می شود:

الف - همان طوری که لباس آبروی انسان را حفظ می کند، زن و شوهر که به منزله ی لباس هستند باید آبروی یکدیگر را حفظ کنند.

ب - همان طوری که رابطه ی انسان با لباس تنگاتنگ است و بیگانه به آن راه ندارد، رابطه ی زن و شوهر باید به نحوی باشد که بیگانه بر آن ها اطلاع پیدا نکند.

ج - لباس مناسب با فصل و زمان تغییر پیدا می کند. در هوای سرد لباس ضخیم و در هوای گرم از لباس نازک استفاده می شود. هر یک از دو همسر باید اخلاق و رفتار خود را نسبت به نیاز روحی یکدیگر تنظیم کنند. اگر مرد عصبانی بود، زن با ملاطفت برخورد کند و اگر زن خسته بود، مرد با او مدارا کند.

د - لباس انسان را از گرما و سرما حفظ می کند. در مقابل، انسان نیز باید لباس خود را از آلودگی، پارگی و ... نگهداری کند. زن و شوهر نیز باید یکدیگر را حفظ کنند.

ه - چنان که لباس تن آدمی را گرم می کند، وجود همسر نیز کانون خانواده را گرم و زندگی را از سردی می رهاند.

و - همان گونه که لباس برای انسان زینت محسوب می شود، زن و شوهر باید زینت یکدیگر باشند.

ز - لباس بودن دو طرفه است؛ «هنّ لباس لکم و أنتم لباس لهنّ».(2)بنا بر این، تساوی زن و مرد از این تشبیه، حداقل در بعضی از امور، استفاده می شود.

ح - همان طوری که انسان لباس را انتخاب می کند، در ازدواج نیز باید زن و شوهر خودشان یکدیگر را انتخاب کنند و تحمیلی نباشد.

ط - انسان در انتخاب لباس سعی می کند لباسی را که اندازه و مناسب با خود اوست، انتخاب کند، زن و شوهر نیز باید متناسب و اندازه ی یکدیگر باشند.

1- 2076. بقره / 187.
2- 2077. بقره / 187.

685 - جلوه ی مودت و رحمت در نظام خانواده

«و من ءَایاته أن خلق لکم من أنفسکم أزواجاً لتسکنوا إلیها و جعل

بینکم مودّه و رحمه»(1)

خداوند یکی از آثار و برکات نظام خانواده را وجود رحمت و مودّت بیان می کند. کلمه ی «مودّت» تقریباً به معنای محبّتی است که اثرش در مقام عمل ظاهر باشد، در نتیجه نسبت مودت به رحمت، نسبت خضوع است به خشوع. چون خضوع نیز آن خشوعی را گویند که در مقام عمل هم اثرش آشکار است، به خلاف خشوع که به معنای نوعی تأثّر نفسانی است که از مشاهده ی عظمت و کبریایی، در دل پدید می آید.

یکی از روشن ترین جلوه گاه و موارد خودنمایی مودّت و رحمت جامعه ی کوچک منزل است. چون زن و شوهر در محبّت و مودّت ملازم یکدیگرند و این دو باهم و مخصوصاً زن و فرزندان کوچک تر را رحم می کنند، چون در آن ها ضعف و عجز مشاهده می کنند و می بینند که طفل صغیرشان نمی تواند حوائج ضروری زندگی خود را تأمین کند.

ص:540

1- 2078. روم / 21.

از این رو، آن محبت و مودّت وادارشان می کند که در حفظ و حراست و تغذیه و لباس و منزل و تربیت او بکوشند و اگر این رحمت نبود، نسل انسان به کلّی منقطع می شد.(1)

686 - در قرآن کریم در باره ی شب دو تعبیر ذکر شده است:

1 - شب مایه ی آرامش است؛ «و جعل اللّیل سکناً».(2)

2 - شب به عنوان لباس ذکر شده است؛ «و جعلنا اللّیل لباساً».(3)

همین دو تعبیر نیز برای همسر ذکر شده است:

1 - همسر مایه ی آرامش است؛ «و من ءایاته أن خلق لکم من أنفسکم أزواجاً لتسکنوا إلیها».(4)

2 - همسر به منزله ی لباس برای شماست؛ «هنّ لباس لکم».(5)

687 - دختر بهتر است یا پسر؟

شخصی از این که دختردار شده بود، احساس نگرانی می کرد. امام صادق علیه السلام برای کاهش اضطراب وی، این آیه را تلاوت کرد؛ «لا تدرون أیّهم أقرب لکم نفعاً»؛(6)یعنی شما نمی دانید کدام یک از دختر یا پسر برای شما سودمند خواهد بود.(7)

1- 2079. المیزان / ج 16 / ص 166.
2- 2080. انعام / 96.
3- 2081. نبأ / 10.
4- 2082. روم / 21.
5- 2083. بقره / 187 ؛ محاضرات.
6- 2084. نساء / 11.
7- 2085. نور الثقلین/ ج 1 / ص 376.

688 - محکمه ی صلح خانوادگی

«و إن خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكماً من أهلهِ و حكماً من أهلها إن يريدا إصلاحاً يوفّق اللّه بينهما إنّ اللّه كان عليماً خبيراً»(1)

خداوند در این آیه ی شریفه می فرماید: اگر نشانه های جدایی در میان دو همسر پیدا شد، برای بررسی علل و جهات ناسازگاری و فراهم کردن صلح و سازش، حَکَمی از فامیل مرد و داوری از خانواده ی زن انتخاب کنید، و این دو داور با حسن نیت و دلسوزی به حل اختلاف بپردازند. به تعبیر دیگر، این آیه ی شریفه اشاره به «محکمه ی صلح خانودگی» با امتیازات ذیل می کند:

1 - در این محکمه کسانی هستند که پیوند خویشاوندی با دو همسر دارند و می توانند عواطف آن ها را در مسیر اصلاح تحریک کنند، بر خلاف محاکم قضایی که در آن ها با ضوابط خشک و مقررات بی روح، گام برداشته می شود.

2 - اسرار این محکمه به بیگانگان نمی رسد و مسائل اختلافی در میان خودشان باقی می ماند.

3 - در محاکم معمولی، داوران در جریان اختلافات غالباً بی تفاوت هستند و قضیّه به هر شکل خاتمه یابد، برای آن ها تأثیری ندارد، اما در این محکمه نهایت تلاش آن ها بر این است که صفا و صمیمیت میان زن و شوهر برقرار شود و به اصطلاح آبِ رفته، به جوی بازگردد.

4 - این دادگاه بودجه و هیچ گونه تشریفات لازم ندارد.

5 - رسیدگی به اختلاف در این دادگاه سریع و بدون تراکم پرونده و مشکلات کار اداری

ص:542

1- 2086. نساء / 35.

است.

6 - در انتخاب داور میان زن و شوهر مساوات است؛ «حکماً من أهله و حکماً من أهلها».

7 - خویشاوندان در برابر پیشامدهای تلخ و اختلافات خانوادگی مسئولیت دارند؛ «و ان خفتم».(1)

8 - علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد. نگرانی از شقاق و اختلاف کافی است تا اقدام به گزینش داوران شود و نباید گذاشت تا دشمنی و شقاق پیش آید، تا اقدام شود.

689 - امکان رعایت عدالت میان همسران

«و إن خفتم الاّ تعدلوا فواحده»(2)

«و لن تستطیعوا أن تعدلوا بین النّساء و لو حرصتم»(3)

اگر می ترسید در باره ی همسران متعدد عدالت را رعایت نکنید، تنها به یک همسر بسنده کنید، و هرگز نمی توانید در میان زنان عدالت کنید، هر چند کوشش کنید.

سؤال: ظاهر آیه ی اول دال بر این است که رعایت عدالت میان همسران امکان دارد. چون می فرماید: اگر ترسیدید رعایت عدالت نکنید، یک همسر بگیرید؛ مفهومش این است که اگر نترسیدید و توانستید عدالت را رعایت کنید، تعدد همسران مانعی ندارد. و ظاهر آیه ی دوم دال بر این که رعایت عدالت بین همسران محال است. جمع میان این دو آیه چگونه است؟

1- 2087. نمونه / ج 3 / ص 35 ؛ نور / ج 2 / ص 327.
2- 2088. نساء / 3.
3- 2089. نساء / 129.

پاسخ: منظور از رعایت عدالت در آیه ی اول عدالت در نفقه و رعایت حقوق همسری و طرز رفتار و کردار است که امری ممکن است و مقصود از آیه ی دوم رعایت عدالت در محبت قلبی است که امری محال شمرده شده است.(1)

690 - مضاعف بودن ارث مرد

«یوصیکم اللّه فی إولادکم للذّکر مثل حظّ الأنثیین»(2)

از امام سجّادعلیه السلام سؤال شد: چرا با این که زن ضعیف است، یک سهم و مرد دو سهم می برد؟ امام علیه السلام فرمود: چون بر زن جهاد و نفقه واجب نیست؛ یعنی مرد هم که دو سهم می برد، قسمتی از آن بهره ی زن می شود.

یاد نعمت های الهی و شکرگزاری از خدا

691 - فضیلت نعمت دینی بر نعمت مادی

«و لقد ءاتینا بنی اسرائیل الکتاب و الحکم و النّبوّه و رزقناهم من الطّیّبات»(3)

نعمت های الهی بر دو قسم است:

1 - نعمت دینی و معنوی

1- 2090. نور الثقلین / ج 1 / ص 558 ؛ برهان / ج 1 / ص 420.
2- 2091. نساء / 11.
3- 2092. جاثیه / 16.

2 - نعم دنیوی و مادی.

نعمت دینی بر نعمت دنیوی فضیلت دارد. زیرا خداوند در این آیه نعمت کتاب و حکمت و نبوت را برای بنی اسرائیل بر نعمت مادی مقدم داشته است و این تقدّم نشانه ی فضیلت و اهمیت نعمت معنوی است.(1)

692 - مصرف کردن نعمت های الهی

«و أمّا بنعمه ربّک فحدّث»(2)

امام صادق علیه السلام به شخصی که نعمت های الهی را در باره ی خانواده ی خود مصرف نمی کرد، فرمود: چرا به فرزندان خود رحم نمی کنی و از نعمت های طیب الهی بهره نمی بری؟ سپس افزود: به خدا سوگند، به کار گرفتن نعمت های الهی را در مسیر طبیعی اش بهتر از بذل کردن آن به وسیله ی سخن است؛ «... أما رحمت ولدک؟ أتری اللّه أحلّ لک الطیّبات و هو یکره أخذک منها ... فباللّه لابتذال نعم اللّه بالفعال أحبّ إلیه من ابتذاله لها بالمقال؛ فقد قال اللّه عزّوجلّ: «و أمّا بنعمه ربّک فحدّث»».(3)

693 - نعمت آب

یکی از نعمت های بزرگ الهی، آب است که اکثر مردم به آن بی توجه هستند. با این که منشأ حیات بشری است و بسیاری از برکات در پرتو این نعمت تأمین می شود. به قسمتی

ص:545

1- 2093. تفسیر کبیر / ج 27 / ص 264.
2- 2094. ضحی / 11.
3- 2095. نور الثقلین / ج 5 / ص 601.

از آیات قرآن در این زمینه توجه کنید:

* - خداوند نازل کننده ی آب؛ «هو الّذی أنزل من السّماء ماء لکم».(1)

* - آب آشامیدنی رزق الهی است؛ «و إذاستسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشره عیناً قد علم کلّ أناس مشربهم کلوا و اشربوا من رزق اللّه».(2)

* - خداوند سیراب کننده ی انسان ها و حیوانات است؛ «فأنزلنا من السّماء ماء فأسقینکموه».(3)

* - نقش آب در تغذیه ی انسان؛ «و أنزل من السّماء ماء فأخرج به من الّثمرات رزقاً لکم».(4)

* - نقش آب در آبادانی شهرها؛ «و نزّلنا من السّماء ماء مبارکاً فأنبتنا به جنّات و حبّ الحصید * و النّخل باسقات لها طلع نضید * رزقاً للعباد و أحیینا به بلده میتاً».(5)

* - نقش آب در آبادانی و حیات زمین؛ «و ما أنزل اللّه من السّماء من ماء فأحیا به الأرض بعد موتها».(6)

* - نقش آب در تأمین علوفه ی حیوانات؛ «کماء أنزلناه من السّماء فاختلط به نبات الأرض ممّا یأکل النّاس و الأنعام».(7)

ص:546

1- 2096. نحل / 10.
2- 2097. بقره / 60.
3- 2098. حجر / 22.
4- 2099. بقره / 22.
5- 2100. ق / 9 - 11.
6- 2101. بقره / 164.
7- 2102. یونس 24.

* - سهمیه بندی در آب؛ «و نبّئهم أنّ الماء قسمه بینهم کلّ شرب محتضر»(1) و «و أوحینا إلی موسی اذ استسقیه قومه أن اضرب بعصاک الحجر فانبجست منه اثنتا عشره عیناً قد علم کلّ أناس مشربهم».(2)

* - تبدیل شدن آب آشامیدنی به آب تلخ در قلمرو مشیت الهی؛ «أفرأیتم الماء الّذی تشربون لو نشاء لجعلناه أجاجاً».(3)

* - لزوم شکرگزاری در برابر نعمت آب؛ «لو نشاء لجعلناه أجاجاً أفلا تشکرون».(4)

* - ایمان و تقوا عامل بارش آب بابرکت؛ «و لو أنّ أهل القری ءامنوا و اتّقوا لفتحنا علیهم برکات من السّماء و الأرض».(5)

* - حرکت کشتی بر روی آب؛ «و قال ارکبوا فیها بسم اللّه مجریها و مرسیها».(6)

* - نقش آب در خلقت موجودات؛ «و اللّه خلق کلّ دابّه من ماء»(7) و «و جعلنا من الماء کلّ شی ء حیّ».(8)

* - نقش آب در پیدایش باغ ها؛ «و أنزلنا من السّماء ماء بقدر فأسکنَّه فی الأرض و إنّا علی ذهاب به لقادرون * فأنشأنا لکم به جنّات من نخیل و أعناب لکم فیها فواکه کثیره».(9)

* - نقش آب در زیبا شدن طبیعت؛ «کماء أنزلناه من السّماء فاختلط به نبات الأرض ممّا یأکل النّاس و الأنعام حتّی إذا أخذت الأرض زخرفها و ازّیّنت».(10)

1- 2103. قمر / 28.
2- 2104. اعراف / 160.
3- 2105. واقعه / 70.
4- 2106. واقعه / 70.
5- 2107. اعراف / 96.
6- 2108. هود / 41.
7- 2109. نور / 45.

8- 2110. انبیاء / 30.
9- 2111. مؤمنون / 18 - 19.
10- 2112. یونس / 24.

* - آب وسیله ی طهارت؛ «و أنزلنا من السّماء ماء طهوراً».(1)

* - تقدیر الهی در نزول آب از آسمان؛ «و أنزلنا من السّماء ماء بقدر».(2)

* - تفاخر فرعون به داشتن نهرهای آب جاری؛ «یا قوم ألیس لی ملک مصر و هذه الأنهار تجری من تحتی ».(3)

* - هلاکت فرعون به وسیله ی آب؛ «فأخذناه و جنوده فنبذناهم فی الیمّ».(4)

* - هلاکت قوم نوح علیه السلام به وسیله ی آب؛ «ممّا خطیئاتکم أغرقوا».(5)

* - آزمایش الهی به وسیله ی آب؛ «إنّ اللّه مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منّی».(6)

694 - نعمت زمین

«ألّذی جعل لکم الأرض فراشاً»(7)

خداوند زمین را مناسب طبع شما قرار داد و موافق جسم شما آن را گرم و سوزان قرار نداد تا از حرارت آن بسوزید و زیاد سرد قرار نداد تا منجمد شوید و آن قدر معطرش نساخت تا بوی تند آن به مغز شما ضرر برساند و آن را بدبو نیافرید تا سبب هلاکت شما گردد. آن را چون آب قرار نداد که در آن غرق شوید و نیز چنان سخت و محکم قرار نداد تا بتوانید در آن خانه بسازید و مردگان را در آن دفن کنید. آری ! این گونه خداوند زمین را بستر استراحت قرار داده است؛

1- 2113. مائده / 6.
2- 2114. مؤمنون / 18.
3- 2115. زخرف / 51.
4- 2116. قصص / 40.
5- 2117. نوح / 25.
6- 2118. بقره / 249.

7- 2119. بقره / 22.

قال زین العابدین علیه السلام: «جعلها ملائمه لطباعکم موافقه لأجسامکم و لم یجعلها شدیده الحمی و الحراره لتحرقکم و لا شدیده البرد فتجمدکم و لا شدیده الطیب الرّیح فتصدع هاماتکم و لا شدیده العفن فتعطبکم و لا شدیده اللیّن کالماء فتخرقکم و لا شدیده الصلبه فتمتنع علیکم فی دورکم و ابنیتکم و قبور موتاکم فلذلک جعل الأرض فراشاً لکم».(1)

695 - نعمت دریا

یکی از نعمت های الهی برای انسان نعمت دریاست. «بحر» به معنای دریا و آب وسیع است. راغب می گوید: در اصل هر محل وسیعی است که شامل آب زیاد باشد و به اعتبار وسعت و گسترش آن، در معنای دیگر نیز به کار رفته است. مثلاً به اسب تندرو به اعتبار وسعت سیرش فرس بحر گویند. به کسی که علم و دانش او بسیار وسیع است، بحر و متبحّر گویند.

1 - حرکت کشتی در دریا از نعمت ها و نشانه های الهی است؛ «ألم تر الی الفلک تجری فی البحر بنعمه اللّه لیریکم من ءایاته».(2)

2 - کشتی ها در دریا به فرمان خداوند متحرکند؛ «و الفلک تجری فی البحر بأمره».(3)

3 - حلال بودن صید و شکار در دریا در حال احرام مناسک حج؛ «أحلّ لکم صید البحر و طعامه متاعاً لکم».(4)

4 - مسخر بودن دریا برای بهره برداری انسان؛ «و هو الّذی سخّر البحر لتأکلوا منه

1- 2120. نور الثقلین / ج 1 / ص 41.
2- 2121. لقمان / 31.
3- 2122. حج / 65.
4- 2123. مائده / 96.

لحماً طریّاً».(1)

5 - ستارگان به هنگام مسافرت در دریا راهنمای بشرند؛ «و هو الّذی جعل لکم النّجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البرّ و البحر».(2)

6 - نجات بنی اسرائیل از دریا و غرق شدن فرعونیان در آن؛ «و جاوزنا ببنی اسرائیل البحر فأتبعهم فرعون و جنوده».(3)

696 - نعمت وسایل نقلیه

«... و الخیل و البغال و الحمیر لترکبوها و زینه و یخلق ما لاتعلمون»(4)

در این آیه ی شریفه خداوند به نعمت وسایل نقلیه اشاره می کند که انسان ها از آن ها بهره می برند و می فرماید: خداوند چیزهایی (وسایل نقلیه ی دیگری)، در آینده می آفرینند که شما نمی دانید؛ «و یخلق ما لاتعلمون». گر چه بعضی از مفسران پیشین این جمله را اشاره به حیواناتی دانسته اند که در آینده آفریده می شود و رام بشر می گردد.

ولی همان گونه که در تفسیر «فی ظلال القرآن» آمده است، درک مفهوم این جمله برای ما که در عصر ماشین و وسایل نقلیه ی سریع السیر زندگی می کنیم، ساده و آسان است و دلیل تعبیر به «یخلق» واضح است. زیرا کار انسان در این اختراعات در حقیقت چیزی جز جفت و جور کردن و به هم پیوستن نیست. اساس آن ها که مواد اصلی را تشکیل می دهد، تنها با آفرینش خداوندی است، از این گذشته، آن ابتکاری هم که بشر

1- 2124. نحل / 14.
2- 2125. انعام / 97.
3- 2126. یونس / 90.
4- 2127. نحل / 8.

در طریق اختراع این وسایل به کار می برد، مواد استعدادی است که خدا به او داده است.(1)

697 - اقرارگیری بر نعمت ها

«فبأیّ ءالاء ربّکما تکذّبان»(2)

خداوند متعال در سوره ی مبارکه الرحمن، سی و یک مرتبه بعد از بیان نعمت های مختلف، جمله ی فوق را تکرار می کند و نسبت به یکایک نعمت ها اقرار می گیرد که کدامیک از این ها را می توانید انکار کنید. این تکرار، نه تنها منافاتی با فصاحت ندارد، بلکه یکی از فنون فصاحت است. مانند پدری که فرزندِ فراموش کارش را مخاطب ساخته می گوید: آیا فراموش کردی کودکی خرد و ناتوان بودی؟ چه خون جگرها برای پرورش تو خوردم؟ آیا فراموش کردی بیمار شدی و بهترین طبیبان را برای تو حاضر ساخته و برای دارو و درمانت چه زحمت ها که کشیدم؟

آیا فراموش کردی هنگامی که به مرحله ی جوانی رسیدی و نیاز به همسر داشتی، پاک ترین همسران را برای تو انتخاب کردم؟ آیا فراموش کردی آن زمان که نیاز به خانه و وسایل زندگی داشتی، همه چیز را برای تو فراهم ساختم؟ پس این همه سرکشی و طغیان و بی مهری و بی وفایی چرا؟

همچنین خداوند نعمت های خویش را به بشر متذکر می شود و به دنبال هر بخش از نعمت ها سؤال می کند که کدام یک از این ها را انکار می کنی؟(3)

1- 2128. نمونه / ج 11 / ص 161.
2- 2129. الرحمن / 16.
3- 2130. نمونه / ج 23 / ص 114.

698 - شدائد و عقوبت ها، نعمت الهی

«فبأیّ ألاء ربّکما تکذّبان»

کلمه ی «ألاء» به معنای نعمت است و خطاب در آیه ی شریفه، متوجه عموم جن و انس است. زیرا خطاب را متوجه کل جن و انس فرمود و در خلال برشمردن نعمت ها و آلای رحمان، از شدائد روز قیامت و عقوبت های مجرمین و اهل آتش خبر داد و آن ها را هم جزو نعمت ها برشمرد.

آری! همین شدائد و عقوبت ها وقتی به کل انسان ها و اجنّه مقایسه شود، نعمت می گردد. چون سوق دادن بدکاران و اهل شقاوت را به سرنوشتی که مقتضای عمل و اثر کردار خود آنان باشد، از لوازم صلاح نظام هستی است و نوعی نعمت در باره ی کل انس و جن است، هر چند که نسبت به مجرمین نقمت است.(1)

699 - نعمت یافتگان الهی

خداوند در قرآن نعمت یافتگان را چهار گروه معرفی می کند: انبیا، صدیقین، شهدا و صالحین؛ «و من یطع اللّه و الرّسول فاولئک مع الّذین أنعم اللّه علیهم من النّبییّن و الصّدّیقین و الشّهداء و الصّالحین و حسن أولئک رفیقاً».(2)

این مراحل چهارگانه، شاید اشاره به این باشد که برای ساختن یک جامعه ی انسانی سالم، نخست باید رهبران حق و انبیا وارد میدان شوند، و به دنبال آن ها مبلّغان راستگویی بیایند که گفتار و کردارشان با یکدیگر هماهنگ است تا اهداف انبیا را از این طریق در همه جا گسترش دهند.

ص:552

1- 2131. المیزان / ج 19 / ص 98.
2- 2132. نساء / 69.

به دنبال این دوران سازندگی فکری، طبیعتاً عناصر آلوده مزاحم می شوند؛ جمعی باید در برابر آن ها قیام کنند و عدّه ای شهید شوند و با خون پاکشان درخت توحید آبیاری گردد. در مرحله چهارم، محصول این تلاش ها، به وجود آمدن «صالحان» است.(1)

700 - علوّ همّت

«و من یطع اللّه و الرّسول فأولئک مع الّذین أنعم اللّه علیهم من النّبییّن و الصّدّیقین و الشّهداء و الصّالحین و حسن أولئک رفیقاً»(2)

یکی از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به نام ثوبان که علاقه ی فراوانی به حضرت داشت، روزی به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسید و گفت: یا رسول اللّه ! طاقت فراق شما را ندارم. هر گاه به یاد شما می افتم، به خدمت شما می رسم و شما را می بینم. امروز به این فکر افتادم که اگر در قیامت من اهل بهشت باشم، مسلماً در و جایگاه بلند مرتبه ی شما نخواهم بود. بنا بر این آنجا چه کار کنم؟

در همین هنگام این آیه نازل شد و بشارت داد که فرمانبرداران پروردگار در بهشت نیز همنشین پیامبران و اولیای خدا خواهند بود. گفتنی است منظور از معیت با پیامبرصلی الله علیه وآله این نیست که این گونه افراد در یک درجه باشند. زیرا لازمه اش تساوی درجه ی فاضل و مفضول است که هرگز چنین نیست، بلکه مراد آن است که این گونه افراد هر گاه بخواهند انبیا و اولیای الهی را زیارت کنند، ممکن خواهد بود.(3)

1- 2133. نمونه / ج 1 / ص 53.
2- 2134. نساء / 63.
3- 2135. نور الثقلین / ج 1 / ص ؛ تفسیر کبیر / ج 10 / ص 170 - 171.

701 - شکر خداوند به سود انسان

«و من یشکر فإنّما یشکر لنفسه و من کفر فإنّ اللّه غنی حمید»(1)

آیه ی فوق بی نیازی خداوند را بیان می کند و می فرماید: فایده ی شکر به خود

شکرگزار عاید می شود، چنان که ضرر کفران چنین است. زیرا خداوند غنی مطلق است و نیازی به شکر کسی ندارد، چون حمید و محمود است چه شکرگزارش باشند و چه نباشند، و اگر مسئله ی «شکر» را به صورت فعل مضارع و کفر را به صورت فعل ماضی تعبیر کرد، برای آن است که شکر وقتی سودمند است که استمرار داشته باشد، لیکن کم ترین مرتبه ی کفر نیز به انسان ضرر و آسیب می رساند.(2)

702 - عدم تسلّط شیطان بر شکرگزاران

شکر تمام نمی شود مگر با خلوص علمی و عملی. شاکران همان مخلَصین هستند که شیطان در آن ها طمعی نمی کند. این معنا از انضمام دو آیه استفاده می شود.

در جایی قرآن از قول شیطان حکایت می کند که من همه ی انسان ها، جز مخلَصین را، اغوا می کنم؛ «فبعزّتک لأغوینّهم أجمعین إلاّ عبادک منهم المخلصین»(3)و در بخش دیگری باز از زبان شیطان حکایت می کند که من از چهار طرف، پیش رو، پشت سر، راست و چپ، به سراغ انسان ها می روم و اکثر آن ها را شکرگزار نخواهی یافت؛ «ثمّ لاتینّهم من بین أیدیهم و من خلفهم و عن أیمانهم و عن شمائلهم و لا تجد أکثرهم شاکرین».(4)

1- 2136. لقمان / 12.
2- 2137. المیزان / ج 16 / ص 215.
3- 2138. ص / 83.
4- 2139. اعراف / 17.

جمله ی «لا تجد أکثرهم شاکرین» به منزله ی استثناست و علت جایگزینی و تبدیل کلمه ی «مخلصین» به «شاکرین»، این است که شاکران همان مخلصانی هستند که شیطان را در آن ها طمعی نیست و از وسوسه ی آن ها ناتوان است.(1)

703 - اقسام سه گانه ی شکر

1 - شکر اعتقادی؛ اعتقاد به این که نعمت ها و توفیق شکر نماز آنِ خداوند متعال است. امام سجادعلیه السلام می فرماید: خداوندا! چگونه تو را شکر کنم با این که شکر تو، خود نیز نعمتی است که نیاز به حمد و شکر دارد؛ «فکیف لی بتحصیل الشّکر و شکری إیّاک یفتقر إلی شکر فکلّما قلت لک الحمد وجب علیّ لذلک أن أقول لک الحمد».(2)

2 - شکر عملی؛ صرف نعمت الهی در مسیر اطاعت اوست؛ «اعملوا ءال داود شکراً».(3)

3 - شکر زبانی؛ بیان کردن نعمت های اوست؛ «و أمّا بنعمه ربّک فحدّث». (4) پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «التحدّث بالنعم شکر». (5)

704 - اندک بودن بندگان شکور

خداوند در باره ی شکرگزاری در برابر عطایا و نعم الهی به آل داود می فرماید: در برابر نعمت های الهی شاکرانه کار کنید و بندگان شکور من اندکند؛ «اعملوا ءَال داود شکراً و

1- 2140. المیزان / ج 4 / ص 32.
2- 2141. مناجات الشّاکرین.
3- 2142. سبأ / 13.
4- 2143. ضحی / 11.
5- 2144. روح البیان / ج 1 / ص 136.

قلیل من عبادی الشّکور».(1)

ممکن است افراد شاکر کم نباشند، اما انسان های شکور که مبالغه ی آن است، اندکند. خدای سبحان در بعضی موارد می فرماید: اگر بخواهید نظام الهی تأسیس کنید، چاره ای جز صبّار و شکور بودن نیست. زیرا با صبر و شکر چنین کاری مقدور نیست. از این رو، زمانی که به موسای کلیم دستور می دهد که نظام الهی تأسیس کن و بساط طغیانگران را برانداز، سخن از صبّار و شکور است؛ «و لقد أرسلنا موسی بایاتنا أن أخرج قومک من الظّلمات إلی النّور و ذکّرهم بأیّام اللّه إنّ فی ذلک لأیات لکلّ صبّار شکور».(2)

705 - پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بنده ی شاکر الهی

«طه * ما أنزلنا علیک القران لتشقی»(3)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شبی نزد عایشه بود. عایشه پرسید: یا رسول اللّه ! چرا خودت را (در عبادت) به زحمت و تعب می اندازی، با این که خداوند تو را آمرزیده است؟ فرمود: ای عایشه ! آیا من بنده ی شاکر خدا نباشم؟ از آنجا که پیامبرصلی الله علیه وآله برای آن که بتواند به عبادت خود ادامه دهد، سنگینی خود را بر یک پا قرار می داد و گاه بر پای دیگر، آیات فوق نازل شد و به پیامبر دستور داد که این همه رنج و زحمت بر خود تحمیل نکند؛

عن أبی جعفرعلیه السلام قال: کان رسول اللّه عند عایشه لیلتها، فقالت: یا رسول

1- 2145. سبأ / 13.
2- 2146. ابراهیم / 5 ؛ تفسیر موضوعی / ج 7 / ص 288.
3- 2147. طه / 1 - 2.

اللّه ! لم تتعب نفسک و قد غفر لک ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر؟ فقال یا عایشه ! ألا أکون عبداً شکوراً؟ قال و کان رسول اللّه صلی الله علیه وآله یقوم علی أطراف أصابع رجلیه، فأنزل اللّه سبحانه: «طه * ما أنزلنا علیک القران لتشقی»».(1)

706 - آثار و فوائد شکر خداوند

از نظر قرآن کریم شکر خداوند آثار و برکاتی دارد که به نمونه هایی از آن اشاره می گردد:

الف - افزون شدن نعمت؛ «لئن شکرتم لأزیدنّکم».(2)

ب - نشانه ی موفقیت در آزمون الهی؛ «قال هذا من فضل ربّی لیبلونی ءأشکر أم أکفر».(3)

ج - رضایت الهی؛ «ان تشکروا یرضه لکم».(4)

د - فایده ی شکر به سود خود انسان است؛ «و من یشکر فإنّما یشکر لنفسه».(5)

اوصاف دنیا

707 - زینت بخش امور مادی

«زیّن للنّاس حبّ الشّهوات من النّساء و البنین و القناطیر المقنطره

1- 2148. نور الثقلین / ج 3 / ص 137.
2- 2149. ابراهیم / 7.
3- 2150. نمل / 40.
4- 2151. زمر / 7.
5- 2152. لقمان / 12.

من الذّهب و الفضّه و الخیل المسوّمه و الأنعام و

الحرث ذلک متاع الحیوه الدّنیا»(1)

محبتِ امور مادی از زنان و فرزندان و اموال هنگفت، از طلا و نقره و اسب های ممتاز و چهار پایان و زراعت در نظر مردم زینت داده شده است. جمله ی «زین للنّاس» که به صورت فعل مجهول ذکر شده، نشانه ی تزیین علاقه ی به زن و فرزند و ... در نظر مردم است. اکنون، این سؤال پیش می آید که زینت دهنده کیست؟

بعضی از مفسران معتقدند زینت دهنده شیطان است. به دلیل آیه ی «و زیّن لهم الشّیطان أعمالهم»(2). لیکن این استدلال صحیح نیست، بلکه زینت دهنده از طریق دستگاه آفرینش و خلقت آدمی، خود خداوند است. زیرا خداوند است که علاقه به فرزندان و مال و ثروت را در نهاد آدمی ایجاد کرده تا او را آزمایش کند و در مسیر تکامل و تربیت پیش ببرد. همان گونه که قرآن کریم می فرماید: «إنّا جعلنا ما علی الأرض زینه لها لنبلوهم أیّهم أحسن عملاً»(3). زیرا آیه ی شریفه در باره ی اعمال سخن نمی گوید، بلکه در باره ی اموال و زنان و فرزندان سخن می گوید.(4)

708 - تعلّق انسان به امور دنیوی

اگر انسان از نظر روحی و معنوی سنگین باشد، طبعاً از لحاظ تعلق به امور مادی سبک خواهد بود و چنین انسانی اهل نجات و سعادت است؛ اما اگر انسان از نظر روحی و معنوی

1- 2153. آل عمران / 14.
2- 2154. نمل / 24.
3- 2155. کهف / 7.
4- 2156. مجمع البیان / ج 2 / ص ؛ نمونه / ج 2 / ص 338.

سبک باشد، طبعاً از لحاظ تعلق به امور مادی سنگین خواهد بود و قهراً اهل عذاب خواهد بود.

قرآن کریم نسبت به کسانی که از لحاظ معنوی سنگین هستند می فرماید: «فأمّا من ثقلت موازینه فهو فی عیشه راضیه»(1)و این گروه همان کسانی هستند که از لحاظ تعلق به امور مادی سبک هستند. از این رو حضرت سلمان گفت: سبک باران اهل نجاتند؛ «نجی المخفّون». زیرا متقابلاً کسانی که از نظر روحی سبک هستند، در جهنم خواهند بود؛ «فأمّا من خفّت موازینه فأمّه هاویه»(2)و این گروه همان کسانی هستند که از نظر تعلق به امور مادی سنگین هستند؛ «مالکم إذا قیل لکم انفروا فی سبیل اللّه اثّاقلتم إلی الأرض».(3)

مردم در رابطه با دنیا و آخرت

اشاره

مردم نسبت به داشتن دنیا و آخرت و عدم آن چهار گروهند:

709 - گروهی هم دنیا دارند و هم آخرت؛ «و منهم من یقول ربّنا ءاتنا فی الدّنیا حسنه و فی الاخره حسنه و قنا عذاب النّار».(4)

710 - گروهی نه دنیا دارند و نه آخرت: «و من النّاس من یعبد اللّه علی حرف فإن أصابه خیر اطمأنّ و إن أصابته فتنه انقلب علی وجهه خسر الدّنیا و الاخره ذلک هو الخسران المبین».(5)

1- 2157. قارعه / 6.
2- 2158. قارعه / 8.
3- 2159. توبه / 38.
4- 2160. بقره / 201.
5- 2161. حج / 11.

قال الامام علیه السلام: فان فی النّاس من خسر الدّنیا و الاخره یترک الدّنیا للدّنیا و یری انّ لذّه الرّیاسه الباطله و أفضل من لذّه الأموال و النعم المباحه المحلّله فیترک ذلک أجمع طلباً للرّیاسه الباطله».(1)

711 - گروهی فقط آخرت دارند؛ «و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصه».(2)

712 - گروهی فقط دنیا دارند و در آخرت هیچ نصیب و بهره ای ندارند؛ «فمن النّاس من یقول ربّنا ءاتنا فی الدّنیا و ما له فی الاخره من خلاق».(3)

713 - تشبیه دنیا به آب

«مثل الحیوه الدّنیا کماء أنزلناه من السّماء»(4)

در این آیه ی شریفه زندگی دنیا، و ثروت و مال دنیا به آب تشبیه شده است. وجوه تشبیه از این قرار است:

1 - همان طوری که آب قرار و ثباتی ندارد، ثروت دنیا نیز چنین است.

2 - همان گونه که آب راکد متعفن می گردد، ثروت دنیا نیز چنین است.

3 - آب، قطره قطره جمع می شود و یک دفعه می رود، ثروت دنیا نیز چنین است.

4 - آب صفحه ی زمین را می پوشاند، ثروت در صورت انفاق عیوب انسان را می پوشاند.

5 - آب در بعضی از محل ها اندک و در بعضی از محل ها فراوان است، ثروت دنیا نیز نزد اشخاص چنین است.

1- 2162. نور الثقلین / ج 3 / ص 474.
2- 2163. حشر / 9.
3- 2164. بقره / 200 ؛ همراه با نماز / ص 164.

4- 2165. يونس / 24.

6 - آبِ کم، تشنگی را برطرف می کند و زیاد آن کشنده است، علاقه به ثروت دنیا نیز چنین است.

7 - مزرعه ی طبیعت با آب زیاد فاسد می شود، مزرعه ی روح انسان نیز با ثروت زیاد فاسد می شود.

8 - آب زیاد خالص نیست، ثروت فراوان در نزد نوع مردم نیز از حلال خالص نیست، بلکه مجموعه ای از حلال و حرام است.

9 - به وسیله ی بذل آب نجاسات تطهیر می شود، همین طور که به وسیله ی بذل زکات و خمس رذایل روحی از میان می رود و روح انسان پاک می شود؛ «خذ من أموالهم صدقه تطهّرهم و تزكّيهم بها».(1)

10 - در طبیعت، آب رو به نقصان و کاهش است، دنیا نیز چنین است.

714 - انسان و حرص بر خیر

«إنّ الإنسان خلق هلوعاً * إذا مسّه الشّرّ جزوعاً * و إذا مسّه الخير منوعاً»(2)

یکی از اوصاف انسان هلوع بودن است. کلمه ی «هلوع» در دو آیه ی بعد به کسی تفسیر شده است که هنگام برخورد با ناملایمات بسیار جزع می کند و چون به خیری می رسد، از انفاق به دیگران خودداری می کند. از نظر عقلی هم «هلوع» چنین کسی است. چون آن حرصی که جبلّی انسان است، حرص بر هر چیزی نیست، اعم از خیر و شر، بلکه تنها حرص بر خیر و امر نافع است، آن هم نه هر خیری، بلکه خیری که برای خودش خیر باشد، و این نوع «هلوع» بودن انسان از فروع حبّ ذات است که به خودی خود از رذایل

ص:561

1- 2166. توبه / 103.
2- 2167. معراج / 19 - 21.

اخلاقی نیست و چگونه می تواند صفت مذموم باشد، با این که تنها فراخوان انسان است که خود را به سعادت و کمال وجودش برساند.(1)

715 - حبّ دنیا، منشأ همه ی گناهان

از نظر قرآن کریم حبّ دنیا علّت اصلی همه ی گناهان و منشأ تمام انحرافات است، به گونه ای که حتی انسان را به سوی کفر و ارتداد می کشاند؛ در این زمینه به موارد زیر توجه فرمایید:

الف - حب دنیا عامل انکار آیات الهی می گردد؛ «الّذین اتّخذوا دینهم لهواً و لعباً و غرّتهم الحیوه الدّنیا ... و ما کانوا بایاتنا یجحدون».(2)

ب - حب دنیا سبب کفر و معصیت می شود؛ قرآن کریم وقتی به پیامبرصلی الله علیه وآله دستور می دهد از گنهکار و کافر پیروی نکن، علت آن را محبت به دنیا معرفی می کند؛ «و لا تطع منهم ءاثماً و کفوراً * ... * إنّ هولاء یحبّون العاجله».(3)

ج - حب دنیا عامل پیمان شکنی و فساد در زمین می گردد؛ قرآن کریم وقتی سخن پیمان شکنی و فساد بعضی از افراد را مطرح می کند، می فرماید: آن ها به زندگی دنیا علاقه داشتند و با آن خوشحال بودند؛ «و الّذین ینقضون عهد اللّه من بعد میثاقه و یقطعون ما أمر اللّه به أن یوصل و یفسدون فی الأرض ... * ... و فرحوا بالحیوه الدّنیا».(4)

د - علت عدم تهذیب و تزکیه ی نفس حب دنیاست؛ «قد أفلح من تزکّی * .... بل

1- 2168. المیزان / ج 20 ، ذیل آیه.
2- 2169. اعراف / 51.
3- 2170. غافر / 27.
4- 2171. رعد / 25 - 26.

تؤثرون الحیوه الدّنیا».(1)

ه - علت مسخره کردن اهل ایمان حب دنیاست؛ «زیّن للّذین کفروا الحیوه الدّنیا و یسخرون من الّذین ءامنوا».(2)

و - علت نرفتن به جنگ و جهاد حبّ دنیاست؛ «إذا قیل لکم انفروا فی سبیل اللّه اثّاقلتم إلی الأرض أرضیتم بالحیوه الدّنیا».(3)

از این تعبیرات روشن می شود که علاقه به زندگی دنیوی، عامل همه ی مفاسد فردی و اجتماعی است. چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تمام این موارد را در یک جمله بیان کرده است؛ «حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئه».

716 - بی وفایی دنیا در یک مثال

خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: صحنه ی زندگی دنیا را برای مردم دنیا پرست به آبی مثال بزن. آنگاه که از آسمان آن را فرو می فرستیم، به وسیله ی آن گیاهان زمین سرسبز و درهم مخلوط می شوند، ولی بعد از مدّتی (فصل پاییز و زمستان) می خشکند و بادها آن ها را به هر سو پراکنده می کنند و خداوند بر هر چیز تواناست؛ «واضرب لهم مثل الحیوه الدّنیا کماء أنزلناه من السّماء فاختلط به نبات الأرض فأصبح هشیماً تذروه الرّیاح و کان اللّه علی کلّ شی ء مقتدراً».(4)

علی علیه السلام در مورد نکوهش دنیا این آیه ی شریفه را تلاوت می کند و می فرماید: شما را از (پرستش و علاقه به) دنیا برحذر می دارم. دنیا ظاهرش شیرین و باطراوت است و

1- 2172. اعلی / 14 - 16.
2- 2173. بقره / 212.
3- 2174. توبه / 38.
4- 2175. کهف / 45.

در میان شهوات غوطه ور است و به دلیل نقد بودنش جلب توجه می کند، ولی مواهب آن اندک است؛ در عین حال، دل ها را به خود می کشاند، اما سخت ناپایدار و بی وفا و در حال تغییر و زوال است ... هیچ کس از این دنیا شادمانی ندیده، جز این که در پایانش با اشک و آه روبرو شده و هنوز که به خوشی هایش تماس نگرفته، به ناراحتی های قهر آن مبتلا می گردد. (1)

ص:564

1- 2176. نهج البلاغه / خطبه ی 111.

سقوط مادی گرایان

ی اهل دنیا و تفکر قارونی

ی کیفر محتکران و زراندوزان

ی دنیا پرستی کفار

ی اندک بودن متاع دنیا

ی ثروت و فرزندان زینت زندگی دنیا

ی پرهیز از تحصیل ثروت زیاد

ی بازیچه بودن دنیا

ی اراده و خواست انسان ها .....

* * *

آسیب پذیری دنیا طلبان

ی دنیا طلبی و شکست در جنگ احد

ی بلای تکاثر و تفاخر

ی رسیدن دنیا طلبان به نتایج کار خود

ی برتری طلب آخرت بر دنیا

ی نرسیدن به تمام آرزوهای دنیوی

ی زندگی دنیا و دوران پنج گانه ی عمر

ی دنیا، راه یا مقصد

ی ستایش و نکوهش از دنیا

ی سیمای اهل دنیا و اهل آخرت در قرآن کریم

ص:565

717 - چشم به امکانات دیگران ندوختن

«لا تمدّنّ عینیک إلی ما متّعنا به»(1).

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: کسی که چشم خود را به آنچه در دست دیگران است بدوزد، همیشه اندوهگین و غمناک خواهد بود و هرگز آتش خشم در دل او فرو نمی نشیند؛ «... من رمی ببصره الی ما فی یدی غیره، کثر همّه و لم یشف غیضه ...».(2)

718 - ثروت و فقر برای مؤمن و کافر

مردم از نظر ثروت و فقر بر چند گروه هستند:

الف - ثروت و مال برای مؤمن یک نوع پاداش الهی است؛ «و لو أنّ أهل القری ءامنوا واتّقوا لفتحنا علیهم برکات من السّماء و الأرض».(3)

ب - فقر و تنگدستی برای مؤمن سبب رشد روحی و آزمایش اوست؛ «للفقراء الّذین أحصروا فی سبیل اللّه و لا یستطیعون ضرباً فی الأرض یحسبهم الجاهل أغنیاء من التّعفّف»،(4)و نیز برای کافر بعضی از مجازات های دنیوی کفر اوست.

ص:567

1- 2177. حجر / 88.
2- 2178. نور الثقلین / ج 3 / ص 30.
3- 2179. اعراف / 96.
4- 2180. بقره / 273.

ج - ثروت و مال برای کافر گاهی امهال و استدراج اوست؛ «و أملی لهم إنّ کیدی متین»،(1) و «أیحسبون انّما نمدّهم به من مال و بنین * نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون».(2)

د - گاهی مال و ثروت برای کافر عقوبت و عذاب دنیوی است؛ «فلا تعجبک أموالهم و لا أولادهم إنّما یرید اللّه لیعذّبهم بها».(3)

719 - قارون دنیاخواه متکبر

زندگی حضرت موسی علیه السلام زندگی عجیبی است. اگر پیامبران گذشته با یکی از مظاهر زر و زور و تزویر مبارزه می کردند، حضرت موسی علیه السلام در طول زندگی خود با هر سه موضوع دست و پنجه نرم کرد. او فرعون و وزیر او هامان را که مظهر زور و قدرت شیطانی بودند، به قعر دریا فرستاد و ریشه ی فراعنه را سوزاند و در مبارزه با تزویر (سامری) کاملاً پیروز شد. زیرا با قارون نیز که مظهر زر و زیور بود، مبارزه کرد.

قرآن کریم می فرماید: قوم قارون پنج نصیحت به او کردند، اما او دو واکنش نشان داد و سرانجام هلاک شد. نصایح قوم قارون به وی:

الف - مغرورانه شادمانی نکن که سبب فراموشی خداست؛ «لا تفرح إنّ اللّه لا یحبّ الفرحین».

ب - مال دنیا چیز خوبی است، مشروط بر این که وسیله ای برای کسب آخرت باشد، نه هدف؛ «و ابتغ فیما ءاتاک اللّه الدّار الاخره».

1- 2181. اعراف / 183.
2- 2182. مؤمنون / 55 - 56.
3- 2183. توبه / 55.

ج - بهره ی انسان از این جهان بسیار محدود است؛ «و لا تنس نصیبک من الدّنیا».

د - این ثروت را که خدا در اختیار تو نهاده، باید سپاس آن را که خدمت به مردم است، به جای آوری؛ «و أحسن کما أحسن اللّه إلیک».

ه - فتنه و فساد از گناهان بزرگ است، مبادا ثروت را وسیله ی فساد در زمین قرار دهی؛ «و لا تبغ فی الأرض فساداً إنّ اللّه لا یحبّ المفسدین».

لیکن قارون که می توانست از این تذکرات سودمند بهره بگیرد، دو واکنش نشان داد:

الف - این ثروت من به کسی ربطی ندارد و من آن را با فکر و اندیشه ی خود به دست آورده ام؛ «إنّما أوتیته علی علم عندی».

ب - روزی ثروت و قدرت مالی خود را همراه با کارکنان و کارگران که به خدمت گرفته بود، به نمایش گذارد؛ «فخرج علی قومه فی زینته».

آنگاه خداوند متعال به زمین فرمان داد که او و خانه اش را ببلعد و چنین شد و هر چه او فریاد زد، کسی به داد او نرسید؛ «فخسفنا به و بداره الأرض فما کان له من فئه ینصرونه من دون اللّه و ما کان من المنتصرین».

شاید علت خسف خزاین این بود که هلاکت قارون و حفظ خزاین مایه ی تهمت می گردید. افراد نادان تصور می کردند که نفرین موسی علیه السلام به جهت تملک ثروت هنگفت او بود. از این رو، با تمام متعلّقات به درون زمین فرو رفت و سبب عبرت دنیاخواهان دیروز گردید که آرزو می کردند که ای کاش مانند قارون صاحب ثروتی بودند. در این هنگام فهمیدند که ثروتِ بدون ایمان، نه تنها سعادت آفرین نیست، بلکه مایه ی

هلاکت است.(1)

720 - اهل دنیا و تفکر قارونی

«قال إنّما أوتیته علی علم عندی»(2)

شکی در این نیست که جمله ی فوق پاسخی است که قارون به گفتار مؤمنینِ قومش داده است. چون اساس سخن مردم این بود که آنچه تو از مال و ثروت داری، از خداست؛ «و أحسن کما أحسن اللّه إلیک».(3) از این رو قارون در پاسخ مؤمنان، این اساس را تخطئه کرده و گفته است که آنچه من دارم احسان خدا نیست و بدون استحقاق به دستم نیامده و ادعا کرده که بر اثر علم و کاردانی خودم جمع شده است.

این پندار غلطی که در مغز قارون جای گرفته، منحصر به او نیست، بلکه همه ی اهل دنیا این طرز تفکر را دارند و آنچه از امکانات مالی را در اختیار دارند، محصول علم و کاردانی و لیاقت خود می دانند. آیه ی زیر شاهد عمومیت این تفکر است؛ «فإذا مسّ الأنسان ضرّ دعانا ثمّ إذا خوّلناه نعمه منّا قال إنّما اوتیته علی علم»(4) پاسخ قرآن کریم به این طرز تفکر این است که نعمت های دنیوی مایه ی آزمایش شماست؛ «بل هی فتنه ولکنّ أکثرهم لا یعلمون».(5)

721 - کیفر محتکران و زراندوزان

یکی از صفات نکوهیده، احتکار و زراندوزی است و قرآن کریم محتکران را نکوهش

1- 2184. منشور جاوید / ج 12 / ص 202.
2- 2185. قصص / 78.
3- 2186. قصص / 77.
4- 2187. زمر / 49.
5- 2188. زمر / 49 ؛ المیزان / ج 16 / ص 78.

کرده، و عذاب دردناکی را برای آن ها بشارت می دهد؛ «و الّذین یکنزون الذّهب و الفضّه و لا ینفقونها فی سبیل اللّه فبشّرهم بعذاب ألیم».(1)

برپایی دین و استمرار حیات اجتماعی آن در گرو شرایطی است که انفاق یکی از آن هاست، به گونه ای که بر اثر ترک انفاق، فاصله ی طبقاتی پدید می آید و رکن اساسی دین؛ یعنی عدالت اجتماعی به خطر می افتد. از این رو، خداوند متعال با لحن بسیار تندی مال اندوزان و تارکان انفاق را سرزنش کرده و برای استهزای آنان، بشارت به عذاب را مطرح می کند.

گفتنی است که مورد آیه زکات اصطلاحی نیست، بلکه همه گونه انفاق واجب و مستحب را دربر می گیرد؛ همان گونه که ابوذر غفار، صحابی راستین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این آیه را در برابر معاویه عثمان می خواند و سیاست های مالی او را محکوم می کرد.(2)

722 - دنیا پرستی کفار

کفار دنیا را که بازیچه است، جدی می گیرند؛ «إنّما الحیوه الدّنیا لعب و لهو»،(3)اما دین الهی را که جدّی است، به بازی می گیرند؛ «إنّ اللّه حرّمهما علی الکافرین * الّذین اتّخذوا دینهم لهواً و لعباً و غرّتهم الحیوه الدّنیا».(4)

723 - اندک بودن متاع دنیا

بعضی گفته اند: دنیا را به قلّت و اندک بودن یاد کرد تا محبت آن را از دل مردم قطع کند و

1- 2189. توبه / 34.
2- 2190. المیزان / ج 9 / ص 251.
3- 2191. محمد / 36.
4- 2192. اعراف / 50 - 51 ؛ نور / ج 4 / ص 76.

ترک کردن دنیا برای مردم آسان باشد؛ «متاع الدّنیا قلیل».(1) از این رو در بعضی از آیات، آخرت را توصیف به خیر و بقا کرده تا مهر و محبت آن را در دل مردم جای دهد؛ «و الاخره خیر لمن اتّقی»،(2) «و الأخره خیر و أبقی».(3)

بعد از آن که خداوند مردم را از دنیا جدا کرد و به طرف آخرت کشانید، آنگاه مردم را از آخرت به طرف خود جذب کرد و فرمود: «و اللّه خیر و أبقی»(4)

724 - اشخاص با ظرفیت و بی ظرفیت در برابر امکانات مادی

از نظر قرآن کریم گروهی از انسان ها اشخاص باظرفیت هستند، به حدّی که فراهم بودن امکانات مادی و دنیوی، آن ها را خوشحال و فقدان آن، آنان را محزون و غمگین نمی سازد؛ «لکیلا تأسوا علی مافاتکم و لا تفرحوا بما ءَاتیکم».(5)

تذکّر: گرچه این آیه ی شریفه انسان ها را به این مقام دعوت می کند، اما مسلّماً گروهی هر چند اندک به این مرحله رسیده اند، اما گروهی از انسان ها چنان کم ظرفیت هستند که به هنگام رسیدن به مسایل مادی، به گونه ای شادمان می شوند که آن ها را غرور فرا می گیرد و هنگام از دست دادن امکانات مادی یا ابتلا به مصایب و مشکلات، چنان ناراحت و غمناک می شوند که از همه چیز مأیوس و ناامید می گردند؛ «و لئن أذقنا الإنسان منّا رحمه ثمّ نزعناها منه إنّه لیؤوس کفور * و لئن أذقناه نعماء بعد ضرّاء مسّته لیقولنّ ذهب السّیّئات عنّی إنّه لفرح فخور»(6)و «و إذا أذقنا النّاس رحمه

1- 2193. نساء / 77.
2- 2194. نساء / 77.
3- 2195. اعلی / 17.
4- 2196. طه / 73 ؛ کشف الاسرار / ج 2 / ص 598.
5- 2197. حدید / 23.
6- 2198. هود / 9 - 10.

فرحوا بها و إن تصبهم سيّئه بما قدّمت أيديهم إذا هم يقنطون»(1) و «و إنّا إذا أذقنا الإنسان منّا رحمه فرح بها و إن تصبهم سيّئه بما قدّمت أيديهم فإنّ الإنسان كفور».(2)

725 - ثروت و فرزندان زینت زندگی دنیا

«و اضرب لهم مثل الحیوه الدّنیا كماء أنزلناه من السّماء فاختلط به نبات الأرض فأصبح هشیماً تذروه الرّیاح ... * المال و البنون زینه الحیوه الدّنیا»(3)

قرآن کریم در آیه ی اول به طور کلی می فرماید: نعمت های دنیوی در معرض زوال و نابودی است و در آیه ی دوم جزئی از این مسئله ی کلی را بیان می کند و می فرماید: ثروت و فرزندان زینت زندگی دنیا هستند. بنا بر این از مجموع دو آیه، چنین نتیجه می گیریم که ثروت و فرزندان در معرض زوال هستند.

در این صورت انسان عاقل نباید به ثروت و فرزندان خوشحال و مسرور گردد یا به آن ها افتخار کند، چنان که مشرکان به وسیله ی مال و فرزندان بر مؤمنان فقیر افتخار می کردند؛ «نحن أكثر أموالاً و أولاداً و ما نحن بمعذّبین».(4)

726 - پرهیز از تحصیل ثروت زیاد

«و الّذین یكنزون الذّهب و الفضّه و لا ینفقونها فی سبیل اللّه»(5)

بر هر انسان عاقلی لازم است که از تحصیل ثروت زیاد احتراز کند. زیرا:

1- 2199. روم / 36.
2- 2200. شوری / 48.
3- 2201. کهف / 45 - 46.
4- 2202. سبأ / 35 ؛ تفسیر کبیر / ج 21 / ص 130.
5- 2203. توبه / 34.

اوّلاً: هر گاه انسان فقیر باشد، لذت بهره جویی از مال و فرزندان را نمی برد. هر گاه مقدار کمی از مال را تحصیل کرد، به همان مقدار لذت می برد و هرچه بیشتر پیدا کند، لذت آن بیشتر و حرص انسان در طلب مال افزون تر می گردد و حرص، مایه ی سلب آرامش روح انسانی است.

ثانیاً: تحصیل ثروت مشقّت دارد و نگهداری آن مشقّت بیشتر.

بنا بر این، عمر با ارزش انسان در دو چیز خلاصه می شود: 1 - تحصیل مال 2 - نگهداری آن، و انسان مقدار اندکی از ثروت و اموال خود را می تواند استفاده کند و مقدار بیشتر آن را با حسرت و اندوه ترک می کند.(1)

727 - بازیچه بودن دنیا

«و ما هذه الحیوه الدّنیا إلاّ لهو و لعب و إنّ الدّار الاخره لهی الحیوان»(2)

کلمه ی «لهو» به معنای هر چیز و هر کار بیهوده ای است که انسان را از کار مهم و مفید باز دارد و به خود مشغول سازد. بنا بر این، یکی از مصادیق «لهو»، زندگی مادی دنیاست. زیرا با زرق و برق خود، انسان را مشغول و از زندگی آخرت باز می دارد و کلمه ی «لعب» به معنای بازی است. همان گونه که بچه ها بر سر بازی داد و فریاد راه می اندازند و پنجه به روی هم می کشند، با آن که مورد نزاع آنان خیالات موهومی بیش نیست.

مردم مادی نگر نیز بر سر بازیچه ی دنیا با یکدیگر می جنگند و حالت چند سگ را که بر سر جیفه ای به یکدیگر می غرند، مجسم می سازند. با این که آنچه ستمگران بر سر آن نزاع می کنند، از قبیل اموال و مقام ها و ریاست ها و ... چیزی جز اوهام نیستند. زیرا

1- 2204. تفسیر کبیر / ج 16 / ص 45.
2- 2205. عنکبوت / 64.

منافع آن ها را انسان مالک نمی شود مگر در ظرف وهم و خیال.(1)

«لعب» در اصل از «لُعاب» به معنای آب دهان است و از آنجا که بازی مانند ریزش لعاب از دهان است که بدون هدف و مقصد انجام می گیرد، آن را «لعب» می نامند.

728 - ممنوعیت شیفتگی به مال و فرزند

«فلا تعجبک أموالهم و لا أولادهم إنّما یرید اللّه لیعذّبهم بها فی الحیوه الدّنیا

و تزهق أنفسهم و هم کافرون»(2)

خداوند متعال در این آیه، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را نهی می کند از این که شیفته ی اموال و اولاد منافقین گردد که مقصود کثرت اموال و اولاد ایشان است. آنگاه این معنا را تحلیل می کند که اموال و اولاد قهراً دل انسان را به خود مشغول می سازد.

زندگی برای انسان وقتی مایه ی سعادت و سرور است که انسان به آثار واقعی آن که علم مفید و عمل صالح است، دست یابد، اما کسی که به دنیا مشغول شده و زینت های دنیوی او را جذب کرده و شیطان او را از خود بی خبرش کرده، در تزاحم هایی که بر سر لذایذ مادی درگیر می شود، قرار می گیرد و با همان چیزهایی که مایه ی سعادت خویش می دانست، به شدیدترین عذاب ها دچار می شود.

آری ! این خود حقیقتی است که همه به چشم خود می بینیم که هر چه دنیا بیشتر به کسی روی بیاورد و از فراوانی مال و اولاد بیشتر برخوردار گردد، به همان اندازه از مرحله عبودیت دورتر و به هلاکت و عذاب های روحی نزدیکتر می شود و آنچه را این گروه خوشی می پندارند، در حقیقت تنگی و ناگواری است. چنان که خداوند می فرماید: «من أعرض

1- 2206. المیزان / ج 16 / ص 149.
2- 2207. توبه / 55.

عن ذکری فإنّ له معیشه ضنکاً».(1)

729 - اراده و خواست انسان ها

اراده و خواست انسان ها بر سه قسم است: بعضی از انسان ها فقط دنیا را می خواهند و فقط آن را اراده می کنند؛ «تریدون عرض الدّنیا».(2)بعضی از انسان ها فقط آخرت را می خواهند و فقط آن را اراده می کنند؛ «من کان یرید حرث الأخره نزدله فی حرثه»(3)و بعضی از انسان ها فقط خداوند را می خواهند؛ «یریدون وجهه».(4)

آسیب پذیری دنیاطلبان

730 - دنیا طلبی و شکست در جنگ احد

«أولمّا أصابتکم مصیبه قد أصبتم مثلیها قلتم أنّی هذا قل

هو من عند أنفسکم»(5)

در جنگ احد مسلمانان شکست خوردند و برای آن ها دور از انتظار بود. چون فکر می کردند حال که ما مسلمان هستیم و با پیامبر و وحی سر و کار داریم و از طرفی دشمنان ما همگی کافرند، پس چرا آن ها غالب و ما شکست بخوریم؟

1- 2208. طه / 126 ؛ المیزان / ج 9 / ص 309.
2- 2209. انفال / 67.
3- 2210. شوری / 20.
4- 2211. کهف / 28 ؛ کشف الاسرار / ج 3 / ص 373.
5- 2212. آل عمران / 165.

قرآن کریم به آن ها پاسخ می دهد که از شماست که بر شماست؛ «من عند أنفسکم». وقتی گروهی دنیا طلب به فکر غنایم جنگی باشند و سخن پیامبرصلی الله علیه وآله را نادیده بگیرند، باید به چنین محنتی دچار شوند. (1)

731 - بلای تکاثر و تفاخر

«الهیکم التّکاثر * حتّی زرتم المقابر» (2)

مفسران معتقدند که این سوره در باره ی قبایلی نازل شد که بر یکدیگر تفاخر می کردند و با کثرت نفرات و جمعیت یا اموال و ثروت خود بر آن ها مباهات می کردند تا آنجا که برای بالا بردن آمار نفرات خود به گورستان می رفتند و قبرهای مردگان هر قبیله را می شمردند. از این رو خداوند در دو آیه ی فوق آن ها را سرزنش می کند.

علی علیه السلام بعد از تلاوت این سوره، در این زمینه چنین می فرماید: شگفتا! چه هدف بسیار دوری! و چه زیارت کنندگان غافلی! و چه افتخار موهوم و رسوایی! به یاد استخوان پوسیده ی کسانی افتاده اند که سال هاست خاک شده اند، آن هم چه یادآوری! با این فاصله ی دور به یاد کسانی افتاده اند که سودی به حالشان ندارند. آیا به محل نابودی پدران خویش افتخار می کنند یا با شمردن تعداد مردگان و معدومین، خود را بسیار می شمرند؟ آن ها خواهان بازگشت اجسادی هستند که تار و پودشان از هم گسیخته و حرکاتشان به سکون مبدل شده است. این اجساد پوسیده اگر مایه ی عبرت باشند، سزاوارتر است تا موجب افتخار گردند؛

«یا له مراماً ما أبعده و زوراً ما أغفله و خطراً ما أفظعه لقد استخلوا منهم

1- 2213. ابو الفتح رازی / ج 1 / ص 680.
2- 2214. تکاثر / 1 - 2.

أی مدکر و تناوشوهم من مکان بعید، أفبمصارع آبائهم یفخرون أم بعدید الهلکی یتکاثرون، یرتجعون منهم أجساداً خوت و حرکات سکنت و لأن یکونوا عبراً أحقّ من أن یکونوا مفتخراً».(1)

ابن ابی الحدید در باره ی این خطبه ی حضرت چنین می گوید: من به کسی که همه ی امت ها به او سوگند یاد می کنند، قسم می خورم که از پنجاه سال پیش تاکنون بیش از هزار بار این خطبه را خوانده ام و در هر بار در درون قلبم لرزش و ترس و پند و موعظه ی تازه ای پدید آمده و در روحم به سختی اثر گذارده است. اعضا و جوارحم به لرزه افتاده و هرگز نشده که در آن تأمل کنم، جز این که در آن حال به یاد مرگ خانواده و بستگان و دوستانم افتاده ام و درست برایم مجسم شده که من همانم که امام علیه السلام توصیف فرموده است. چقدر واعظان و خطبا و گویندگان و افراد فصیح در این باره سخن گفته اند و من گوش فراداده ام و در سخنان آن ها دقت کرده ام، ولی هیچ یک تأثیر سخن امام علیه السلام را نیافته ام.

این تأثیری که در سخن او در قلب من می گذارد یا از ایمانی سرچشمه می گیرد که به گوینده ی آن تعلّق دارد یا نیّت و اخلاص او سبب شده است که این گونه در ارواح نفوذ کند و در قلوب جایگزین شود.

در قسمت دیگری از سخنانش می گوید: «ینبغی لو اجتمع فصحاء العرب قاطبه فی مجلس و تلی علیهم أن یسجدوا له»؛ سزاوار است اگر فصحای عرب همگی در مجلسی اجتماع کنند و این خطبه برای آن ها خوانده شود، در برابر آن سجده

1- 2215. نهج البلاغه / خطبه ی 221.

کنند.(1)

732 - رسیدن دنیا طلبان به نتایج کار خود

«من کان یرید الحیوه الدّنیا و زینتها نوفّ إلیهم أعمالهم فیها

و هم فیها لا یبخسون»(2)

کسانی که زندگی دنیا و زیبایی های آن را بخواهند، ما در همین دنیا نتیجه ی اعمالشان را به طور کامل می دهیم و در آن هیچ کم و کاستی نخواهد بود.

سؤال: این آیه می فرماید: ما به دنیا طلبان بدون کم و کاست و به طور کامل نتیجه ی اعمالشان را در دنیا خواهیم داد، اما در موارد دیگری می فرماید: «من کان یرید العاجله عجّلنا له فیها ما نشاء لمن نرید»؛(3) به هر کسی و به هر مقدار که بخواهیم عطا می کنیم، جمع میان این آیات چگونه است؟

پاسخ: مراد از این آیه، رسیدن کامل به آثار وضعی و طبیعی است، نه آنچه انسان اراده کند؛ یعنی دنیا طلبان به نتایج طبیعی کارشان خواهند رسید، اما به آرزوهایشان نمی رسند مگر به مقداری که ما بخواهیم.

شایان توجه است که غیر معتقدان به معاد یا کسانی که برای خداوند کار نمی کنند، طلبی از پروردگار ندارند و در برابر خدمات و اختراعات و اکتشافات خود در همین دنیا به نام و نانی می رسند؛ «أولئک الّذین لیس لهم فی الأخره إلاّ النّار و حبط ما صنعوا فیها و باطل ما کانوا یعملون». (4)کسی می تواند پاداش اخروی را انتظار داشته باشد

ص:579

1- 2216. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید / ج 11 / ص 153 ؛ نمونه / ج 27 / ص 277.
2- 2217. هود / 15.
3- 2218. اسراء / 18.
4- 2219. هود / 16 ؛ نور / ج 5 / ص 283.

که به آن ایمان داشته باشد، اما کسی که نه خدا را قبول دارد و نه معاد را، چه توقعی از خداوند دارد؟

733 - برتری طلب آخرت بر دنیا

«من کان یرید حرث الاخره نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدّنیا نؤته منها و ما له فی الاخره من نصیب»(1)

هر کس طالب آخرت باشد، بدان می رسد، اما هر کس که طالب دنیا باشد، به همه ی آنچه که می خواهد نمی رسد، بلکه به بخشی از آن می رسد. زیرا از سویی کلمه ی «من» دلالت بر تبعیض دارد، از سوی دیگر در باره ی طالب آخرت، از این که خداوند به او دنیا را نیز می دهد، آیه ی شریفه ی نفیاً و اثباتاً ساکت است، اما هر آن که طالب دنیا باشد، قرآن کریم تصریح می کند به این که ثوابی در آخرت برای او نخواهد بود.(2)

734 - نرسیدن به تمام آرزوهای دنیوی

این گونه نیست که هر کس در دنیا هرچه از مواهب مادی طلب کند، به آن برسد، بلکه انسان به بعضی از خواسته هایش دست می یابد؛ «و من کان یرید حرث الدّنیا نؤته منها و ماله فی الاخره من نصیب»،(3)کسی که فقط کشت دنیا را بطلبد، کمی از آن را به او می دهیم، اما در آخرت هیچ بهره ای ندارد. قابل توجه این که می فرماید: «نؤته منها»، کلمه ی «من» مفید تبعیض است و نمی فرماید: «نؤته ایّاها».

1- 2220. شوری / 20.
2- 2221. تفسیر کبیر / ج 27 / ص 162.
3- 2222. شوری / 20.

در جای دیگری می فرماید: «من کان یرید العاجله عجّلنا له فیها ما نشاء لمن نرید»؛(1) یعنی هر کس این جهان زود گذر را بخواهد، آنچه می خواهیم و برای هر آن که خواهیم، برایش فراهم می کنیم. این آیه ی شریفه هم آنچه را انسان می خواهد بیان کرده و هم آنچه بدان می رسد. آنگاه اضافه کرده که این طور نیست که هر کس هر چه بخواهد بدان می رسد و نه هر خواسته ای رسیدنی است، بلکه به دست خداست.

بنا بر این آیه ی شریفه دو قید دارد:

1 - هر چه را ما بخواهیم؛ «ما نشاء» نه هر چه انسان بخواهد.

2 - برای هر که ما بخواهیم؛ «لمن نرید» هر طالب دنیایی.(2)

735 - عدم کامیابی مطلق در دنیا

«فاتیهم اللّه ثواب الدّنیا و حسن ثواب الأخره»(3)

چون نعمت های عالم قیامت به چیز دیگری آمیخته نیست، مقید به «حسن» شده است، ولی در جمله ی اول «ثواب الدّنیا»قید ندارد. چون ثواب های دنیا به زوال آمیخته است و در آیه ی قبل «من کان یرید ثواب الدّنیا نؤته منها»، کلمه ی «منها» دلالت بر تبعیض دارد، اما در آیه ی «ثواب الدّنیا و حسن ثواب الأخره»بدون کلمه ی «من» گفته شده است.

این تعبیر اشاره دارد که قسمتی از آنچه را مردم در دنیا می خواهند، به آن ها می دهیم، نه هر چه آن ها بخواهند، ولی در این آیه چون آن ها نظر به دنیا ندارند و آخرت را

1- 2223. اسراء / 18.
2- 2224. المیزان / ج 10 / ص 181.
3- 2225. آل عمران / 148.

می طلبند، در پاداش آن ها وعده ی کلی داده شده است.(1)

736 - زندگی دنیا و دوران پنج گانه ی عمر

«اعملوا أنّما الحیوه الدّنیا لعب و لهو و زینه و تفاخر بینکم و

تکاثر فی الأموال و الأولاد»(2)

از نظر قرآن کریم زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و تفاخر در میان مردم و افزون طلبی در اموال و فرزندان است. شیخ بهایی قدس سره می گوید: پنج خصلت یاد شده در آیه ی شریفه، از نظر سنین عمر آدمی و مراحل حیات مترتّب بر یکدیگرند.

چون تا کودک است، حریص در بازی است. زمانی که به حدّ بلوغ رسید، به سرگرمی روی می آورد و پس از آن که بلوغش کامل شد، به آرایش خود و زندگی اش می پردازد و همواره به فکر این است که لباس فاخری تهیه کند و مرکب نیکویی سوار شود و منزل زیبایی بسازد. سرانجام که میان سال شد، بیشتر به فکر تفاخر به حسب و نسب می افتد و چون سالخورده شد، همه ی تلاش و کوشش او در افزودن مال و اولاد قرار می گیرد.(3)

737 - دنیا، راه یا مقصد

خداوند متعال محبت لذت های دنیوی را در نوع انسان قرار داده تا نظام زندگی دنیا باقی بماند و نظم این جهان به هم نخورد؛ «زیّن للنّاس حبّ الشّهوات».(4)روشن است که اگر علاقه ی دنیوی در دل انسان ها نبود، آدمی برای حفظ و نگهداری آن نمی کوشید. در

1- 2226. تفسیر کبیر / ج 9 / ص 29.
2- 2227. حدید / 20.
3- 2228. المیزان / ج 19 / ص 164.
4- 2229. آل عمران / 14.

این صورت بقای نوع او به خطر مرگ و نابودی مبتلا می شد؛ با این که خداوند زندگی و بقای حیات دنیوی را ازسرنوشت و مقدرات آدمی قرار داده است؛ «و لکم فی الأرض مستقرّ و متاع إلی حین»،(1) ناگفته پیداست که این تقدیر الهی پیرامون زندگی انسان در دنیا، تنها برای آن است که انسان دنیا را وسیله ی سعادت آخرت خود قرار دهد، نه این که زندگی دنیا را با دیده ی استقلال بنگرد؛ ولی گروهی از نادانان، مقصود اصلی را فراموش کرده و «راه» را به جای «مقصد» گرفته اند.(2)

738 - ستایش و نکوهش از دنیا

در اکثر آیات قرآن از دنیا نکوهش و در برخی، از آن ستایش شده است. جمع میان این دو دسته از آیات چگونه است؟

پاسخ آن را می توان از خود قرآن کریم دریافت کرد. اگر دنیا ابزار و وسیله ی رسیدن به آخرت باشد، از آن ستایش و اگر هدف و مطلوب حقیقی باشد، از آن نکوهش شده است؛ «و ابتغ فیما ءاتاک اللّه الدّار الاخره و لا تنس نصیبک من الدّنیا».(3)

علی علیه السلام نیز در این زمینه می فرماید: «من أبصر بها بصّرته و من أبصر إلیها أعمته»؛(4) آن کس که دنیا را با دیده ی وسیله بنگرد، به او درس آگاهی و بینایی و آن کس که دنیا را با چشم هدف بنگرد، چشم و دل او را نابینا می سازد. به تعبیر دیگر استفاده از دنیا ذاتاً نکوهش نشده، بلکه آن قسمت از دنیا مذموم است که انسان را از آخرت بازدارد.

قرآن کریم در توصیف مردانی که دنیا آنان را از توجه به آخرت بازنمی دارد، چنین

1- 2230. بقره / 36.
2- 2231. المیزان / ج 3 / ص 95.
3- 2232. قصص / 77.
4- 2233. نهج البلاغه / خطبه ی 82.

می فرماید: «رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر اللّه و إقام الصّلوه»، (1) و اصولاً نکوهش قرآن نسبت به کسانی است که جز به زندگی دنیا نمی اندیشند؛ «و لم یرد إلاّ الحیوه الدّنیا».(2)

739 - سیمای اهل دنیا و آهل آخرت در قرآن کریم

از نظر قرآن کریم تفاوت های اساسی و بنیادی میان اهل دنیا و اهل آخرت وجود دارد که به برخی از آن به طور اختصار اشاره می شود. لازم به تذکر است که قسمتی از این اوصاف که برای اهل دنیا بیان شده، اوصاف کافران یا منافقان است لیکن چون هر دو گروه تمام توجه خود را به دنیا قرار داده اند، از این رو به عنوان اوصاف اهل دنیا از آن ها تعبیر کردیم. زیرا اوصاف اهل آخرت گرچه برای مؤمنان و پرهیزکاران بیان شده، لیکن چون هر دو گروه توجه به آخرت دارند به عنوان اوصاف اهل آخرت ذکر کردیم.

* - اهل دنیا دل بسته ی امور مادی اند؛ «اثّاقلتم إلی الأرض»(3)و «أخلد إلی الأرض»(4)ولی اهل آخرت از مسائل مادی وارسته هستند؛ «الّذین یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصه».(5)

* - دنیاجویان انفاق را غرامت می دانند؛ «و من الأعراب من یتّخذ ما ینفق مغرماً»(6)، لیکن آخرت جویان انفاق را غنیمت و سبب قرب به خدا می دانند؛ «و من

1- 2234. نور / 37.
2- 2235. نجم / 29.
3- 2236. توبه / 38.
4- 2237. اعراف / 176.
5- 2238. حشر 9.
6- 2239. توبه / 98.

الأعراب من يؤمن باللّه و اليوم الاخر و يتّخذ ما ينفق قربات عند اللّه».(1)

* - دنیاگرایان از نرفتن به جبهه و جهاد خوشحالند؛ «فرح المخلّفون بمقعدهم خلاف رسول اللّه»(2)، ولی آخرت گرایان از نرفتن به جبهه محزون و ناراحتند؛ «تولّوا و أعینهم تفیض من الدّمع حزناً ألاّ یجدوا ما ینفقون».(3)

* - دنیادوستان نماز را مسخره می کنند؛ «و إذا نادیتم إلی الصّلوه اتّخذوها هزواً»(4)، و آخرت دوستان نسبت به نماز خشوع دارند؛ «قد أفلح المؤمنون * الّذینهم فی صلوتهم خاشعون».(5)

* - قلب مادی گرایان به زخارف طبیعت آرام می شود؛ «إنّ الّذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحیوه الدّنیا و اطمأنّوا بها»(6)، و دل آخرت گرایان با یاد خداوند متعال آرام می گیرد؛ «الّذین ءامنوا و تطمئنّ قلوبهم بذکر اللّه».(7)

* - اهل دنیا در گناه و ظلم شتاب می کنند؛ «و تری کثیراً منهم یسارعون فی الإثم و العدوان»(8)، و اهل آخرت در خوبی ها شتابان هستند؛ «یسارعون فی الخیرات و أولئک من الصّالحین».(9)

* - دنیا طلبان مردم را به فساد دعوت می کنند؛ «یأمرون بالمنکر و ینهون عن المعروف»(10)، و آخرت طلبان مردم را به صلاح و نیکی دعوت می کنند؛ «یأمرون

1- 2240. توبه / 99.
2- 2241. توبه / 81.
3- 2242. توبه / 92.
4- 2243. مائده / 58.
5- 2244. مؤمنون / 1 - 2.
6- 2245. یونس / 7.
7- 2246. رعد / 28.
8- 2247. مائده / 62.
9- 2248. ال عمران / 114.

10- 2249. آل عمران / 114.

بالمعروف و ينهون عن المنكر».(1)

* - دنیاخواهان به عهد و پیمان خویش وفادار نیستند؛ «و الّذین ینقضون عهد اللّه من بعد میثاقه أولئک لهم اللعنه و لهم سوء الدار»(2)، ولی آخرت خواهان عهد و پیمان خویش را محترم می شمارند؛ «ولکنّ البرّ من ءامن باللّه ... و الموفون بعهدهم إذا عاهدوا».(3)

* - اهل دنیا، خواهان ثروت زیاد هستند؛ «یا لیت لنا مثل ما أوتی قارون»(4)، و اهل آخرت خواهان پاداش اخروی هستند؛ «و قال الّذین أوتوا العلم ویلکم ثواب اللّه خیر لمن ءامن و عمل صالحاً»(5)و نیز خواهان علم و معرفت زیاد هستند؛ «قل ربّ زدنی علماً».(6)

* - دنیاگرایان به هنگام قدرت فساد به پا می کنند؛ «ان الملوک إذا دخلوا قریه أفسدواها»(7)، و آخرت گرایان به هنگام قدرت احکام الهی را اجرا می کنند؛ «الّذین إن مکّنّاهم فی الأرض أقاموا الصّلوه و ءاتوا الزّکوه».(8)

* - اهل دنیا فلاح و رستگاری را در زورگویی و قلدری می دانند؛ «قد أفلح الیوم من استعلی»(9)، و اهل آخرت آن را در تهذیب و تزکیه ی روح می دانند؛ «قد أفلح من زکّیها».(10)

* - دنیاجویان کار خیر انجام نمی دهند و دوست دارند از آن ها ستایش شود؛ «یحبّون أن

1- 2250. توبه / 67.
2- 2251. رعد / 25.
3- 2252. بقره / 177.
4- 2253. قصص / 79.
5- 2254. قصص / 80.
6- 2255. طه / 114.
7- 2256. نمل / 34.
8- 2257. حج / 41.
9- 2258. طه / 64.
10- 2259. شمس / 9.

یحمدوا بما لم یفعلوا»(1)، و آخرت جویان کار خیر انجام می دهند و انتظار پاداش و تشکر ندارند؛ «إنّما نطعمکم لوجه اللّه لا نرید منکم جزاء و لا شکوراً».(2)

* - مادی گرایان در امانت، گرچه اندک خیانت می کنند؛ «و منهم من إن تأمنه بدینار لا یؤدّه إلیک»(3)، و آخرت گرایان در امانت، گرچه فراوان باشد، خیانت نمی کنند؛ «و من أهل الکتاب من إن تأمنه بقنطار یؤدّه إلیک».(4)

* - اهل دنیا خداوند و قیامت را فراموش می کنند؛ «نسوا اللّه فأنسهم أنفسهم»(5)و «بما نسوا یوم الحساب»(6)، و اهل آخرت به یاد خداوند و قیامت هستند؛ «الّذین یذکرون اللّه قیاماً و قعوداً»(7) و «إنّا أخلصناهم بخالصه ذکری الدّار».(8)

* - دنیاطلبان به علوم مادی خود شادمان و مسرورند؛ «فرحوا بما عندهم من العلم»(9)، و آخرت طلبان به فضل و رحمت الهی شادمان و مسرورند؛ «قل بفضل اللّه و برحمته فبذلک فلیفرحوا».(10)

* - قلب اهل دنیا نسبت به یکدیگر انس و الفت ندارد؛ «تحسبهم جمیعاً و قلوبهم شتّی»(11)، ولی دل های اهل آخرت با یکدیگر انس و الفت دارند؛ «و اذکروا نعمت اللّه علیهم إذ کنتم أعداء فألّف بین قلوبکم».(12)

1- 2260. آل عمران / 188.
2- 2261. انسان / 9.
3- 2262. آل عمران / 75.
4- 2263. آل عمران / 75.
5- 2264. توبه / 67.
6- 2265. ص / 26.
7- 2266. آل عمران / 191.
8- 2267. ص / 46.
9- 2268. غافر / 83.
10- 2269. یونس / 58.
11- 2270. حشر / 14.

12- 2271. آل عمران / 103.

* - دنیاخواهان افرادی سنگ دل هستند؛ «فویل للقاسیه قلوبهم من ذکر اللّه»(1)، لیکن آخرت خواهان افرادی نرم دل هستند؛ «و جعلنا فی قلوب الّذین اتّبعوه رأفه و رحمه».(2)

* - چشم دل مادی گرایان نابیناست؛ «فإنّها لا تعمی الأبصار ولکن تعمی القلوب الّتی فی الصّدور»(3)، و چشم بصیرت آخرت گرایان بینا و بصیر است؛ «إنّ الّذین اتّقوا إذا مسّهم طائف من الشّیطان تذکّروا فإذا هم مبصرون».(4)

740 - رسیدن به سعادت در پرتو تحمل مشکلات

«أم حسبتم أن تدخلوا الجنّه و لمّا یعلم اللّه الّذین جاهدوا منکم و

یعلم الصابرین»(5)

مؤمنین در صدر اسلام چنین فکر می کردند که تنها بر دین حق بودن سبب غلبه و پیروزی آن ها در جنگ هاست و آنچه بیشتر این فکر را در مغز آن ها رسوخ داده بود، پیروزی در جنگ بدر بود. بدیهی است که این فکر فاسدی است و ایمان تنها نیمی از سعادت انسان را تأمین می کند. زیرا در این صورت، نظام آزمایش الهی باطل می شود و هرگز مؤمن از کافر شناخته نخواهد شد.

اگر مجرد ایمانِ به حق، عامل پیروزی گردد و انسان داخل بهشت شود، میان ایمان ظاهری و واقعی و درجات گوناگون آن تفاوتی نخواهد بود. پس، ناچار باید ایمان

1- 2272. زمر / 22.
2- 2273. حدید / 27.
3- 2274. حج / 46.
4- 2275. اعراف / 201.
5- 2276. آل عمران / 142.

مرد مجاهد با ایمان مجاهد صابر یکسان باشد، همچنین کسی که آرزوی انجام عمل نیکی را در سر پرورانده و در موقع خود نیز آن را انجام داده است، با کسی که این آرزو را داشته، ولی در مقام عمل از انجام آن خودداری کرده است، یکسان باشند و حال آن که هرگز چنین نخواهد بود. (1)

741 - تکامل در پرتو تحمل مشکلات

«نحن نقصّ علیک أحسن القصص» (2)

هدف کلی سوره ی یوسف بیان ولایتی است که خداوند نسبت به بنده اش دارد. آن بنده خود را خالص و دل را از محبت الهی سرشار کند و به دیگری توجه نداشته باشد. خداوند شخصاً تربیت چنین بنده ای را عهده دار شده و تمامی شئون او را به بهترین شکل ممکن اداره می کند. از این رو، تمامی مشکلاتی را که برای حضرت یوسف علیه السلام پیش آمد، از حسادت برادران به وی و انداختن او در چاه، فروخته شدنش به درهم های ناچیز، به زندان رفتن و ...، همه را وسیله ی رشد و تکامل و عامل موفقیت او قرار داد.

علت این که خداوند در آغاز تربیت، رؤیایی به او نشان داد، از این جهت بود که در همان ابتدا، دورنمای آینده ی درخشان او و ولایت خداوند را به او نشان دهد، تا برای او بشارتی باشد که همواره در طول زندگی و تحولات گوناگون آن، به یاد آینده ی روشن خویش باشد و در نتیجه در برابر حوادث و مشکلات، پایدار و مقاوم باشد و آن ها را وسیله ای برای رسیدن به کمال خویش بداند. (3)

ص:589

1- 2277. المیزان / ج 4 / ص 30.
2- 2278. یوسف / 3.
3- 2279. المیزان / ج 11 / ص 73.

742 - آسان شدن مشکلات

اگر انسان بداند کارهای او در منظر الهی است و خداوند اجر و مزد احسان کنندگان را ضایع نمی سازد، تمام مشکلات و حوادث سخت بر او آسان خواهد شد؛ «إنّ اللّه لا یضیع أجر المحسنین».(1) از این رو قوم نوح علیه السلام وقتی مشاهده کردند پیامبرشان کشتی می سازد، او را مسخره می کردند؛ «و یصنع الفلک و کلّما مرّ علیه ملأمن قومه سخروا منه»،(2) خداوند به او تسلی داد و فرمود: کشتی را بساز. زیرا در منظر ما هستی؛ «و اصنع الفلک بأعیننا».(3) همچنین خداوند هنگامی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دستور صبر و مقاومت در برابر مشکلات می دهد، خطاب به آن حضرت می فرماید: تو در منظر ماهستی؛ «و اصبر لحکم ربّک فإنّک بأعیننا».(4)

امام حسین علیه السلام وقتی فرزندش علی اصغرعلیه السلام به شهادت رسید، فرمود: شهادت او برای من آسان است. زیرا در منظر الهی است؛ «هونٌ علیّ أنّه بعین اللّه».

743 - افزون بودن آسانی ها بر سختی ها

«فإنّ مع العسر یسراً * إنّ مع العسر یسراً»(5)

از این آیه استفاده می شود که با هر سختی دو آسانی وجود دارد. زیرا کلمه ی «العسر» با «الف و لام» تعریف ذکر شده و منظور از «العسر» دوم، همان «العسر» اول است، اما کلمه ی «یسر» به صورت نکره آمده و «یسر» دوم غیر از «یسر» اول است. بنا بر این با هر

1- 2280. توبه / 120.
2- 2281. هود / 38.
3- 2282. هود / 37.
4- 2283. طور / 48.
5- 2284. شرح / 5 - 6.

سختی دو آسانی وجود دارد.(1)

قال الفراء: «ان العرب یقول إذا ذکرت نکره ثمّ أعدتها نکره مثلها، صارتا اثنین و إذا أعدتها معرفه فالثّانی هو الأوّل».

1- 2285. نور الثقلین / ج 5 / ص 604.

صبر و رابطه ی آن با مصیبت

ی صبر در برابر اذیت مردم

ی استعانت از صبر و نماز

ی صبر و بی تابی در برابر حوادث

ی انواع برخورد با مصایب

ی مصایب و ترفیع مقام

* * *

گناه و آثار آن

ی مصایب معلول گناهان

ی آثار و پیامدهای هواپرستی

ی گناه زنگار قلب

ی هشدار به گناهان

ی تأثیر اعمال در زندگی

ی تغییر سرنوشت به دلیل گناه

ی گناه علت محرومیت از نماز شب

ی رضایت به گناه و شرکت در جرم

ی گناه تهمت

ی ممنوعیت غیبت و تجسس

ص:593

صبر و رابطه ی آن با مصیبت

744 - صبر در برابر اذیت مردم

«و لقد کذّبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذّبوا و أوذوا

حتّی أتاهم نصرنا»(1)

امام صادق علیه السلام به شخصی به نام علقمه فرمودند: رضایت مردم را هیچ گاه نمی توان به دست آورد و از زبان آن ها نمی توان محفوظ بود. زیرا انبیای الهی از زبان مردم سالم نماندند و مردم به آن ها نسبت دروغگویی می دادند؛ «إنّ رضا النّاس لا یملک و ألسنتهم لا تضبط و کیف یسلمون ممّا لم یسلم منه أنبیاء اللّه و رسله و حجج اللّه: ... حتّی أنزل اللّه عزّوجلّ علیه «و لقد کذّبت رسل من قبلک»».(2)

745 - استعانت از صبر و نماز

«یا أیّها الّذین ءامنوا استعینوا بالصّبر و الصّلوه إنّ اللّه مع الصّابرین»(3)

در این آیه ی شریفه خداوند خطاب به اهل ایمان می کند و آن ها را امر به مقاومت در برابر حوادث کرده و می فرماید: از صبر و نماز کمک بگیرید و با این دو نیرو به جنگ مشکلات بروید که پیروزی از آن شماست و خداوند با صابران است.

1- 2286. انعام / 34.
2- 2287. نور الثقلین / ج 1 / ص 713.
3- 2288. بقره / 45.

سرّ این که قرآن کریم می فرماید: خداوند با صابران است و نفرمود: خداوند با مصلّین است، آن است که آیه ی شریفه در مقام بیان این حقیقت است که مسلمانان در زندگی دنیا با سختی های فراوانی مواجه هستند و باید تحمل بورزند. از طرفی وقتی خداوند با صابران بود، با مصلّین نیز خواهد بود. زیرا نماز خواندن نیز صبر بر طاعت لازم دارد، بنا بر این هز گاه خداوند با صابران باشد، با مصلّین نیز خواهد بود.(1)

746 - صبر و بی تابی در برابر حوادث

«إنّ اللّه مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منّی و من لم یطعمه فإنّه منّی»(2)

خداوند متعال افرادی را که با طالوت برای جنگ می رفتند، قبل از رسیدن به میدان جنگ به وسیله ی نوشیدن آب آزمایش کرد تا مقدار آمادگی آن ها روشن گردد. حضرت طالوت به آن ها گفت: خداوند شما را به وسیله ی نهر آب آزمایش می کند؛ آن ها که هنگام تشنگی از آن آب بنوشند، از من نیستند و آن ها که بیش از یک پیمانه با دست از آن نخورند، از من هستند. بنا بر این، مشخص کننده ی حقیقت آن ها همان نهر بود. آن ها سه گروه شدند:

الف - کسانی که از آب آشامیدند، از طالوت نبودند؛ «فمن شرب منه فلیس منّی».

ب - هر کس خودداری می کرد، معلوم می شد که منسوب به طالوت است؛ «و من لم یطعمه فإنّه منّی».

ج - کسانی که کفی از آب برداشتند و خوردند، از آب نوشیدگان نیستند، لیکن معنایش این نیست که از گروه دوم باشند، بلکه این گروه سوم با کسانی که به طور کامل از آب خودداری کردند، حالشان از نظر صبر و بردباری در برابر حوادث و مشکلات و اعتماد به خدا متفاوت

1- 2289. روح المعانی / ج 2 / ص 19.
2- 2290. بقره / 249.

بود.(1)

747 - فایده ی صبر

صبر، انسان را از جزوع بودن می رهاند و آنچه را که در فطرت الهی انسان است، شکوفا می سازد و آنچه را که در طبیعت مادی اوست، تعدیل می کند. طبیعت انسان این است که در حال رنج جزع کند؛ «إذا مسّه الشّرّ جزوعاً * و إذا مسّه الخیر منوعاً»،(2)لیکن فطرت او که به روح الهی باز می گردد، آن حالت بی صبری را تعدیل می کند.

انبیا چون بر همان فطرت پاک الهی رشد کرده و در پرتو عبادت خود را مهذّب کرده اند، از گزند طبیعت زدگی مصون مانده اند، در هیچ حالتی نه منوعند و نه جزوع. وقتی نعمتی به آن ها می رسد، می گویند: «هذا من فضل ربّی لیبلونی ءأشکر أم أکفر»(3)و وقتی آسیب می بینند، می گویند: «أنّی مسّنی الشّیطان بنصب و عذاب»،(4)و نیایش آنان با شکیبایی آمیخته است و هرگز جزع در آن ها وجود ندارد.(5)

748 - درس ایستادگی

سعی قرآن کریم بر این است که به مردم همواره درس مقاومت و ایستادگی بیاموزد. وقتی کلّ دین را مطرح می کند، سخن از قیام است. آری می گوید: دین برای این است که مردم در پیشگاه قسط و عدل با ایستادگی برخورد کنند؛ «لقد أرسلنا بالبیّنات و أنزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم النّاس بالقسط».(6)

597:

1- 2291. المیزان / ج 2 / ص 292.
2- 2292. معارج / 20 - 21.
3- 2293. نمل / 40.
4- 2294. ص / 41.
5- 2295. تفسیر موضوعی / ج 7 / ص 186.
6- 2296. حدید / 25.

آن گاه که از مهم ترین مظاهر دین یعنی خانه توحید یاد می کند، باز سخن از قیام است. ما کعبه را عامل قیام مردم قرار دادیم که مردم ایستادگی را در کعبه بیاموزند؛ یعنی کعبه عامل ایستادگی مردم باشد؛ «جعل اللّه الکعبه البیت الحرام قیاماً للنّاس»(1)، و وقتی هم از نماز که در تمام شبانه روز در حالات مختلف بر مردم واجب است، نام می برد، باز سخن از قیام است؛ «و یقیمون الصّلوه» و نمازی قائم است که بتواند بازدارنده ی از فحشا و منکر باشد.(2)

749 - فضیلت صبر در برابر مشکلات

خداوند بر مؤمنانی که در مشکلات صبر و مقاومت کرده اند، درود و صلوات می فرستد؛ «الّذین إذا أصابتهم مصیبه .... أولئک علیهم صلوات من ربّهم و رحمه»،(3) ولی در باره ی کسانی که زکات اموالشان را می پردازند، به پیامبر دستور می دهد درود بفرستد؛ «خذ من أموالهم صدقه ... و صلّ علیهم».(4)

750 - انواع برخورد در برابر مصائب

مردم در برابر مصایب و مشکلات چند دسته هستند:

الف - بی تابان و فریادگران؛ «إذا مسّه الشّر جزوعاً».(5)

ب - بردباران و صابران؛ «و بشّر الصّابرین الّذین إذا أصابتهم مصیبه».(6)

1- 2297. مائده / 97.
2- 2298. محاضرات.
3- 2299. بقره / 157.
4- 2300. توبه / 103 ؛ نور / ج 1 / ص 315.
5- 2301. معارج / 20.
6- 2302. بقره / 155 - 156.

ج - پایداران و شاکران؛ «اللّهم لک الحمد حمد الشّاکرین علی مصابهم».

د - گروهی نیز افزون بر صبر و شکر به استقبال بلا و مصیبت می روند.

قرآن مجید می فرماید: در زمان پیامبر گروهی عاشقانه برای رفتن به جبهه می آمدند و از این که امکانات مادی برای اعزام آن ها فراهم نبود، اشک می ریختند؛ «تولّوا و أعینهم تفیض من الدّمع حزناً ألاّ یجدوا ما ینفقون».(1) این برخوردها نشانه ی معرفت هر کدام نسبت به فلسفه ی مصایب و سختی هاست.(2)

751 - منطق صابران

«.... و بشّر الصّابرین * الّذین إذا أصابتهم مصیبه قالوا إنّا للّه

و إنّا إلیه راجعون».(3)

از نظر قرآن کریم منطق صابران این است که ما از خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم؛ «إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون». جمله ی «إنّا للّه» و یاد خدا به هنگام ناگواری ها، آثار فراوانی دارد، از جمله:

الف - انسان را از کلام فاسد و شکایت باز می دارد و مانع وسوسه های شیطانی است.

ب - موجب تسلیت و دلداری انسان است.

ج - اظهار عقاید حق است.

د - برای دیگران درس و الگوست.

مصیبت هایی که از طرف خداست، تصرف مالک حقیقی در مملوک خود است. اگر انسان

1- 2303. توبه / 92.
2- 2304. نور / ج 1 / ص 313.
3- 2305. بقره / 155 - 156.

بداند که خداوند حکیم و رحیم است و او نیز قبلاً هیچ نبوده است؛ «لم یک شیئاً»، حتی بعد از مراحلی هم چیز قابل ذکری نبوده؛ «و لم یکن شیئاً مذکوراً»، (1) انسان می پذیرد که من باید در اختیار او باشم.

او مرا از جماد به نبات و از نبات به حیوان و از مرتبه ی حیوانیت به انسانیت سوق داده است و اکنون نیز این حوادث مرا برای رشد و ارتقا متحوّل می سازد، همان گونه که ما دانه ی گندم را زیر فشار، آرد می کنیم و بعد نیز در آتش تنور تبدیل به نان می کنیم تا مراحل وجودی او را بالا ببریم. (2)

752 - مصایب و ترفیع مقام

«ما أصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم» (3)

آنچه به انسان از مصایب و رنج ها می رسد، به دلیل اعمال خود بشر است. گرچه ظاهر این آیه عمومیت دارد، لیکن استثناهایی در آن وجود دارد. مانند مصایب و مشکلاتی که دامنگیر انبیا و ائمه ی معصومین می شد که برای ترفیع مقام و منزلت یا آزمایش آن ها بود.

از این رو در حدیثی می خوانیم: هنگامی که امام سجادعلیه السلام بر یزید وارد شد، یزید نگاهی به او کرد و گفت: «یا علی! «ما أصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم»»؛ اشاره به این که حوادث کربلا نتیجه ی اعمال خود شما بود، ولی امام سجادعلیه السلام فوراً در پاسخ فرمود: چنین نیست. این آیه در مورد ما نازل نشده، آنچه در باره ی ما نازل شده

1- 2306. انسان / 1.
2- 2307. نور / ج 1 / ص 313.
3- 2308. شوری / 30.

آیه ی دیگری است که می گوید: هر مصیبتی در زمین یا در جسم و جان شما روی دهد، پیش از آفرینش، در کتاب (لوح محفوظ) بوده و آگاهی بر این امر برای خداوند آسان است. برای این که شما به جهت آنچه از دست می دهید، غمگین نشوید و برای آنچه در دست دارید، خوشحال نباشید.

سپس امام فرمود: ما کسانی هستیم که هرگز در باره ی آنچه از دست داده ایم، غمگین نخواهیم شد و برای آنچه در دست داریم، خوشحال نیستیم؛ «کلاّ، ما هذه فینا نزلت، انّما نزل فینا: «ما أصاب من مصیبه فی الأرض و لا فی أنفسکم إلاّ فی کتاب من قبل أن نبرأها إنّ ذلک علی اللّه یسیر * لکیلا تأسوا علی مافاتکم و لا تفرحوا بما أتاکم»(1) فنحن الّذین لا نأسی علی مافاتنا من أمر الدّنیا و لا نفرح بما أوتینا».(2)

گناه و آثار آن

753 - مصایب معلول گناهان

«و ما أصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم»(3)

مصیبتی که متوجه جامعه می شود، به دلیل ارتکاب گناهان است.

1- 2309. حدید / 22 - 23.
2- 2310. نور الثقلین / ج 4 / ص 581 ؛ نمونه / ج 20 / ص 441.
3- 2311. شوری / 30.

سؤال: چرا انبیای الهی و افراد غیر مکلّف که معصوم هستند، گرفتار بلا و مصیبت می شوند؟

پاسخ: لسان آیه ی شریفه که مصایب را معلول گناهان دانسته، دلیل بر این است که خطاب آن متوجه کسانی است که از آن ها گناه صادر شده است. و شامل انبیا و افراد غیر مکلّفِ معصوم از گناه نمی شود و نزول مصیبت بر آن ها به دلیل گناه نیست و شامل نشدن آن از باب تخصص است، نه تخصیص.(1)

754 - آثار و پیامدهای هواپرستی

«أرأیت من اتّخذ إلهه هویه»(2)

از نظر قرآن کریم هواپرستی آثار و پیامدهای بسیار خطرناکی دارد که به بعضی از آن ها اشاره می شود:

* - سرچشمه ی غفلت و بی خبری؛ «و لا تطع من أغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتّبع هویه».(3)

* - سرچشمه ی کفر و بی ایمانی؛ «فلا یصدّنّک عنها من لا یؤمن بها و اتّبع هویه».(4)

* - بدترین گمراهی؛ «و من أضلّ ممّن اتّبع هویه بغیر هدی من اللّه».(5)

* - نقطه ی مقابل حق طلبی و بیرون رفتن از راه خدا؛ «فاحکم بین النّاس بالحقّ و لا

1- 2312. المیزان / ج 18 / ص 60.
2- 2313. فرقان / 43.
3- 2314. کهف / 28.
4- 2315. طه / 16.
5- 2316. قصص / 50.

تتّبع الهوی فیضلّک عن سبیل اللّه».(1)

* - فساد و تباهی نظام هستی؛ «و لو اتّبع الحقّ أهوائهم لفسدت السّموات و الأرض و من فیهنّ».(2)

* - اعراض از معجزات و تکذیب انبیا؛ «و إن یروا ءایه یعرضوا و یقولوا سحر مستمرّ * و کذّبوا و اتّبعوا أهوائهم».(3)

* - عدم اجابت سخن پیامبرصلی الله علیه وآله؛ «فإن لم یستجیبوا لک فاعلم أنّما یتّبعون أهوائهم».(4)

* - هواپرستی مانع اجرای عدالت؛ «فلا تتّبعوا الهوی أن تعدلوا».(5)

* - هواپرستی مایه ی سقوط انسان از مقام والا؛ «و لو شئنا لرفعناه بها ولکنّه أخلد إلی الأرض و اتّبع هویه».(6)

* - هواپرستی و محرومیت از ولایت و نصرت حقّ؛ «و لئن اتّبعت أهوائهم بعد الّذی جاءک من العلم مالک من اللّه من ولیّ و لا نصیر».(7)

755 - آثار ربا

الف - ربا یک نوع جنون و دیوانگی به وجود می آورد که در قیامت ظاهر می شود؛ «الّذین یأکلون الرّبوا لایقومون إلاّ کما یقوم الّذی یتخبّطه الشّیطان من المّس».(8)

ص:603

1- 2317. ص / 26.
2- 2318. مؤمنون / 71.
3- 2319. قمر / 2 - 3 ؛ نمونه / ج 15 / ص 103.
4- 2320. قصص / 50.
5- 2321. نساء / 135.
6- 2322. اعراف / 176.
7- 2323. بقره / 120.
8- 2324. بقره / 275.

ب - ربا باعث می شود که خداوند اموال رباخوار را بی برکت کند و از میان ببرد؛ «یمحق اللّه الرّبوا و یربی الصّدقات».(1)

ج - ربا موجب می شود که رباخوار در جنگ با خدا و پیامبر واقع شود؛ «فأذنوا بحرب من اللّه و رسوله».(2)

د - ربا مایه ی ظلم و ستم به محرومین است؛ «لاتظلمون و لا تظلمون».(3)

756 - وضع رباخواران در دنیا و قیامت

«الّذین یأکلون الرّبوا لا یقومون ...»

در آیه ی شریفه شخص رباخوار تشبیه به انسان مصروع و دیوانه شده که هنگام راه رفتن، قادر نیست تعادل خود را حفظ کند و به طور صحیح گام بردارد. آیا منظور از این سخن، چگونگی مشی اجتماعی رباخواران در دنیاست؟ زیرا آن ها عملی چون دیوانگان دارند و مسائلی مانند تعاون و نوع دوستی برای آن ها مفهوم ندارد، یا این که منظور قیام در رستاخیز و ورود در صحنه ی قیامت است؛ یعنی در قیامت به صورت دیوانگان محشور می شوند؟

اکثر مفسران احتمال دوم را پذیرفته اند، ولی بعضی از مفسّران معاصر، احتمال اول را ترجیح داده اند، اما از آنجا که وضع انسان در جهان دیگر تجسّمی از اعمال او در این جهان است، ممکن است آیه ی شریفه اشاره به هر دو معنا داشته باشد. جالب این که در روایات به هر دو قسمت اشاره شده است.

1- 2325. بقره / 276.
2- 2326. بقره / 279.
3- 2327. بقره / 279.

امام صادق علیه السلام در این زمینه می فرماید: «آکل الرّبا لا یخرج من الدّنیا حتّی یتخبّطه الشّیطان»؛ یعنی رباخوار از دنیا بیرون نمی رود مگر این که به نوعی از جنون مبتلا خواهد شد. در روایت دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین نقل شده است: هنگامی که به معراج رفتم، گروهی را دیدم که به حدّی شکم آنان بزرگ بود که هر چه جدیّت می کردند برخیزند و راه بروند، برای آنان ممکن نبود و پی در پی زمین می خوردند. از جبرئیل سؤال کردم: این ها چه افرادی هستند و جرمشان چیست؟ او جواب داد: این ها رباخواران هستند.(1)

757 - رشوه خواری مردم و دانشمندان

«تری کثیراً منهم یسارعون فی الإثم و العدوان و أکلهم السّحت لبئس ما کانوا یعملون * لولا ینهیهم الرّبّانیّون و الأحبار عن قولهم الإثم و أکلهم السّحت لبئس ما کانوا یصنعون»(2)

نیمه ی دوم آیات فوق به جز کلمه ی آخر با هم مشابه هستند. آیه ی اول درباره ی توده ی منحرف اهل کتاب است که در کفر و عدوان پیش رفتند و رشوه خواری کردند. قضاوت درباره ی اعمال آن ها با جمله ی: «لبئس ما کانوا یعملون» است، اما در آیه ی دوم که ناظر به علمای اهل کتاب است، به جای «یعملون»، «یصنعون» آمده است؛ این فعل نشان می دهد که در عمل آن ها نوعی مهارت برای ریاکاری و صحنه سازی وجود دارد. آن ها با هنرمندی و مردم شناسی دقیق، به گونه ای عمل می کنند که مریدان خود را از دست ندهند. از این رو، عمل آن ها «صنعت» نامیده شده است.(3)

1- 2328. نمونه / ج 2 / ص 271 ؛ مجمع البیان / ج 2 / ص 669.
2- 2329. مائده / 62 - 63.
3- 2330. متدلوژی تدبر در قرآن / ص 115.

758 - گناه زنگار قلب

عن ابی جعفرعلیه السلام قال: «ما من عبد الاّ و فی قلبه نکته بیضاء، فإذا أذنب ذنباً خرج فی تلک النکته نکته سوداء فان تاب ذهب ذلک السّوداء و ان تمادی فی الذّنوب، زاد ذلک السواد حتّی یغطّی البیاض، فاذا غطّی البیاض لم یرجع صاحبه إلی خیر أبداً و هو قول اللّه عزّوجلّ: «کلاّ بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون»»؛ (1)

هنگامی که بنده گناه می کند، نکته ی سیاهی در قلب او پیدا می شود. اگر توبه کند و از گناه دست بردارد و استغفار کند، قلب او صیقل می یابد و اگر باز هم به گناه برگردد، سیاهی افزون می شود تا تمام قلبش را فراگیرد. این همان زنگاری است که در آیه ی «کلاّ بل ران ...»به آن اشاره شده است.

759 - هشدار به گناهان

«من جاء بالحسنه فله عشر أمثالها» (2)

ابوذر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند: «إنّ اللّه تعالی قال: الحسنه عشراً و أزید و السّیئه واحده أو أغفر، فالویل لمن غلبت آحاده علی عشراته»؛ خداوند می فرماید: کارهای نیک و حسنات را ده برابر پاداش می دهم یا بیشتر و سیّئات را تنها یک برابر کیفر می دهم یا می بخشم. وای به حال آن کس که آحادش بر عشراتش پیشی گیرد؛ یعنی گناهانش از طاعتش بیشتر باشد. (3)

ص:606

1- 2331. مطففین / 14 ؛ نور الثقلین / ج 5 / ص 531.
2- 2332. انعام / 160.
3- 2333. مجمع البیان / ج 4 / ص 390.

760 - نقش زن و مرد در گناه

«السارق و السّارقه فاقطعوا أيديهما»(1)

در این آیه ی شریفه اول نام مرد سپس نام زن آمده است، (سارق - سارقه) ولی در آیه ی: «الزانیه و الزّانی فاجلدوا کلّ واحد منهما مأه جلده»(2) برعکس است. شاید بدین جهت باشد که در دزدی نقش مرد و در زنا نقش زن بیشتر است.

از سید مرتضی علم الهدی قدس سره پرسیدند: چرا دستی را که پانصد مثقال طلا دیه دارد، به دلیل یک چهارم مثقال دزدی قطع می شود؟ وی پاسخ داد: امانت قیمت دست را بالا می برد و خیانت ارزش را می کاهد.(3)

761 - تأثیر اعمال در زندگی

از دیدگاه قرآن کریم ایمان و عمل صالح بشر، تأثیر بسزایی در زندگی انسان دارد؛ یعنی اگر انسان به صلاح و سداد گرایش پیدا کند، نظام دنیا هم از جهت تأمین سعادت و دفع بلا و فراوانی نعمت برای او صالح خواهد شد؛ «و لو أنّهم أقاموا التّوریه و الإنجیل و ما أنزل إلیهم من ربّهم لأکلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم»(4)و «و لو أنّ أهل القری ءامنوا و اتّقوا لفتحنا علیهم برکات من السّماء»(5)و همچنین کفر و اعمال زشت بشر نیز در نظام هستی بسیار مؤثر است؛ یعنی اگر انسان به طرف گناه و معصیت کشانده شود، ظلم و فساد و بدبختی و سلب امنیت در جامعه رواج پیدا می کند؛ «ظهر

1- 2334. مائده / 38.
2- 2335. نور / 2.
3- 2336. نور / ج 3 / ص 86.
4- 2337. مائده / 66.
5- 2338. اعراف / 96.

الفساد فی البرّ و البحر بما کسبت أیدی النّاس»(1)و «و ما أصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم»(2)و «و من أعرض عن ذکری فإنّ له معیشه ضنکاً».(3)

762 - تغییر سرنوشت به دلیل گناه

«ذلک بأنّ اللّه لم یک مغیّراً نعمه أنعمها علی قوم حتّی یغیّروا ما بأنفسهم»(4)

امام صادق علیه السلام: «ما أنعم اللّه علی عبد بنعمه فسبلها ایّاه حتّی یذنب ذنباً یستحقّ بذلک السلب».

آیه ی فوق دلالت 4دارد بر این که خداوند نعمتی را بر مردم تغییر نمی دهد، مگر آنکه خود مردم تغییر پیدا کنند. امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند هیچ نعمتی را از بنده اش سلب نمی کند، مگر آن که به واسطه ی گناه و معصیت مستحق سلب نعمت شده است.(5)

763 - گناه علت محرومیت از نماز شب

«و من اللّیل فتهجّد به نافله لک»(6)

شخصی به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: من از نماز شب محروم ماندم. حضرت فرمود: گناهان تو باعث شده است که از فیض نماز شب محروم شوی و گناهان قید و زنجیر برای تو واقع شده است؛ جاء رجل إلی أمیر المؤمنین علیه السلام فقال: «یا أمیر المؤمنین ! إنّی قد

1- 2339. روم / 41.
2- 2340. شوری / 30.
3- 2341. طه / 124.
4- 2342. انفال / 53.
5- 2343. نور الثقلین / ج 2 / ص 163.
6- 2344. اسراء / 79.

حرمت الصلوه باللّیل». فقال امیر المؤمنین علیه السلام: «أنت رجل قد قیدتک ذنوبک».(1)

764 - رضایت به گناه و شرکت در جرم

«فعقروا النّاقه و عتوا عن أمر ربّهم»(2)

قرآن کریم می فرماید: گروهی ناقه و شتر حضرت صالح علیه السلام را پی کردند و کشتند و کلمه ی «عقروا» به صورت جمع ذکر شده، اما در سوره ی قمر کلمه ی «عقر» به صورت مفرد ذکر شده. جمع میان این دو آیه چگونه است؟

الف - امیر المؤمنین علیه السلام در تبیین این موضوع می فرماید: قاتل حقیقی یک نفر بیشتر نبود، اما چون عده ای به این گناه راضی بودند، قرآن کریم نسبت قتل را به جمع آن ها داده است؛ «و انّما عقر ناقه ثمود رجل واحد فعمّهم اللّه بالعذاب لمّا عمّوه بالرّضا».(3)

ب - چنان که خداوند به یهود زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که به پیامبر کشی انبیا راضی بودند می فرماید: شما قاتل هستید چنان که این مطلب در جای دیگری از قرآن نیز بیان شده است.

ج - علی علیه السلام می فرماید: «الراضی بفعل قوم کالداخل معهم فیه»؛ آن کسی که در کار جمعیتی راضی باشد، چون کسی است که در کار آن قوم شرکت دارد.(4)

د - در زیارت اربعین امام حسین علیه السلام می خوانیم: «و لعن اللّه أمّه سمعت بذلک فرضیت به»؛ خداوند لعنت کند آن امتی را که قتل تو را شنیدند و به آن راضی و خشنود

1- 2345. نور الثقلین / ج 3 / ص 204.
2- 2346. اعراف / 77.
3- 2347. نهج البلاغه / خطبه 201.
4- 2348. وسائل / ج 11 / ص 411.

شدند.(1)

ه - خداوند متعال به شعیب علیه السلام فرمود: صد هزار نفر از قوم تو را عذاب می کنم که چهل هزار از اشرار و شصت هزار از اخیار هستند. شعیب گفت: اخیار چه تقصیری دارند؟ خطاب شد به دلیل این که اخیار و نیکان در برابر اهل معصیت به دلیل غضب من غضب نکردند.(2)

765 - تکبر، از لوازم علاقه به مال و جاه

«إنّ اللّه لا یحبّ من کان مختالاً فخوراً * الّذین یبخلون و یأمرون النّاس بالبخل ..... * و الّذین ینفقون أموالهم رئاء النّاس»(3)

مختال، متکبر و متبختر را گویند. به اسب از آن جهت «خیل» می گویند که در راه رفتن تبختر دارد. فخور کسی است که بسیار فخر کند. این دو صفت یعنی تکبر و خودپسندی از لوازم تعلق به مال و جاه و علاقه ی شدید نسبت به آن هاست. از این رو خداوند، مختال فخور را که قلبش به غیر خدا مایل است، دوست ندارد.

سرّ این که قرآن کریم این دو صفت را به «الّذین یبخلون» و «الّذین ینفقون أموالهم رئاء النّاس» تفسیر می کند، آن است که به هر دو طایفه تکبر و فخر عارض می شود. طایفه ی اول قلبشان به مال راغب است و طایفه ی دیگر به جاه؛ گرچه میان این دو کم و بیش ملازمه هم وجود دارد، طبعاً می بایست قبل از بیان اعمال این دو گروه که بخل و کتمان است، مقداری اوصاف آنان را بیان کند تا جهت محبوب نبودنشان روشن

1- 2349. نور / ج 4 / ص 108.
2- 2350. فروع کافی / ج 5 / ص 56.
3- 2351. نساء / 36 - 38.

شود.(1)

766 - گناه تهمت

«و من یکسب خطیئه أو إثماً ثمّ یرم به بریئاً فقد احتمل بهتاناً و إثماً مبیناً»(2)

در این آیه ی شریفه خداوند گناه را به منزله تیر قرار داده و انتساب آن را به دیگری به منزله ی پرتاب به سوی هدف. زیرا همان گونه که تیراندازی به سوی دیگری ممکن است باعث از میان رفتن او شود، پرتاب تیر گناه هم به کسی که مرتکب نشده ممکن است آبروی او را که به منزله ی خون اوست، از میان ببرد. بدیهی است وزر و وبال این کار برای همیشه بر دوش فردی که تهمت زده است، باقی خواهد ماند، و تعبیر کلمه ی «احتمل» (بر دوش می گیرد)، اشاره به سنگینی و دوام این مسئولیت است.(3)

767 - ممنوعیت غیبت و تجسّس

«و لا تجسّسوا و لا یغتب بعضکم بعضاً»(4)

قرآن کریم در آیه ی فوق با صراحت تمام تجسّس را منع می کند و از آنجا که هیچ گونه قید و شرطی ندارد، معلوم می شود که جستجوگری برای افشای اسرار مسلمانان گناه است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید و نه با قلب، غیبت مسلمانان نکنید و عیوب پنهانی آن ها را جستجو نکنید. زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند، خداوند اسرار او را فاش می سازد و در خانه اش

1- 2352. المیزان / ج 4 / ص 355.
2- 2353. نساء / 112.
3- 2354. المیزان / ج 5 / ص 77 ؛ نمونه / ج 4 / ص 119.
4- 2355. حجرات / 12.

رسوایش می کند.

عن أبی عبداللّه علیه السلام قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: «یا معشر من أسلم بلسانه و لم یخلص الایمان إلی قلبه لا تذمّوا المسلمین و لا تتّبعوا عوراتهم فإنّه من تتّبع عوراتهم تتّبع اللّه عورته و من تتّبع عورته یفضحه و لو فی بیته».(1)

ص:612

1- 2356. نور الثقلین / ج 5 / ص 93.

انفاق در قرآن

ی انفاق نیاز به سخاوت دارد نه ثروت

ی امتیازات انفاق

ی انفاق در راه خدا

ی انواع انفاق

ی انفاق، راه رهایی از حبّ مال

ی برترین انفاق

ی رابطه ی انفاق با مقام ابرار

ی قصد نکردن در انفاق اشیای بی ارزش

ی پر شدن جای انفاق

ی درجات انفاق کنندگان

ی عوامل ترک انفاق

ی انفاق یا گردنه ی صعب العبور

ی برخورد منافقان نسبت به انفاق

ی اطعام از عوامل آمرزش

ی خداوند، پذیرنده ی صدقات

ص:613

انفاق در قرآن

768 - انفاق نیاز به سخاوت دارد نه ثروت

«... أعدّت للمتّقین * الّذین ینفقون فی السرّاء و الضرّاء»(1)

قرآن کریم یکی از اوصاف پرهیزکاران را انفاق در حال توانگری و تنگدستی معرفی می کند. پس، انفاق نیاز به ثروت ندارد، بلکه نیازمند روح سخاوت است، گرچه انفاق کننده تنگدست باشد. از این رو پیامبرصلی الله علیه وآله می فرماید: بهشت خانه ی سخاوتمندان است؛ «الجنّه دار الأسخیاء».(2)

769 - امتیازات انفاق

«الشّیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء و اللّه یعدکم مغفره منه و فضلاً

و اللّه واسع علیم»(3)

به هنگام انفاق کردن، شیطان وعده ی فقر به انسان می دهد، اما خداوند وعده ی آمرزش می دهد و پذیرش وعده ی خداوند از چند جهت مزیت دارد و سزاوار قبول است.

1 - در این که من در آینده زنده باشم و بتوانم از مال بهره ببرم، مورد شک است، اما

1- 2357. آل عمران / 133 - 134.
2- 2358. نور / ج 2 / ص 180.
3- 2359. بقره / 268.

مسئله ی قیامت و نیاز من در آن روز قطعی است.

2 - ممکن است مالی که برای فردا نگه می دارم باقی نماند، اما انفاق امروز حتماً برای قیامت باقی است.

3 - بر فرض مال برای انسان باقی بماند، اما معلوم نیست که من بتوانم از این مال استفاده کنم. چه بسا مریض شوم و نتوانم از اموال بهره ببرم، اما بهره ی انفاقِ امروز در قیامت حتماً به انسان می رسد.

4 - بهره مندی انسان از مال اندوخته اش در دنیا، موقّت و مقطعی است، ولی بهره گیری انسان از انفاق خود، در قیامت ابدی است.

5 - استفاده کردن از اموال در دنیا و لذت بردن از آن ها با هزار رنج و درد آمیخته است، اما استفاده از انفاق در قیامت خالی از این ضررهاست.(1)

770 - انفاق در راه خدا

در این که ضمیر «علی حبّه» در آیه ی شریفه ی «و ءاتی المال علی حبّه»(2)به «مال» برمی گردد یا به «ایتاء» یا به «من ءامن باللّه» یا به «اللّه» چهار وجه است:

اگر ضمیر به «اللّه» برگردد، معنای آیه ی شریفه چنین می شود: مال را در راه محبت خدا و خالصاً لوجه اللّه انفاق می کنند. این وجه از سید مرتضی نقل شده است. وی می گوید: هیچ کس در این وجه بر من سبقت نگرفته است.

مرحوم طبرسی می فرماید: این احتمال بهترین وجهی است که در تفسیر این جمله گفته شده است. زیرا بدون قصد قربت هر چند شخص با این که به مال خود علاقه

1- 2360. تفسیر کبیر / ج 7 / ص 70.
2- 2361. بقره / 177.

دارد، آن را به فقرا بدهد، ثوابی به دست نمی آید و علاقه ی به مال، در صورتی در زیادتی ثواب تأثیر دارد که عمل برای خدا و در راه محبت او انجام بگیرد.(1)

771 - انواع انفاق

«الّذین ینفقون فی السّرّاء و الضّرّاء»(2)

مردم در مقام انفاق بر سه گروه هستند:

الف - گروهی نه در حال وفور نعمت و نه در حال تنگدستی انفاق نمی کنند، این ها «لئیم» نام دارند.

ب - گروهی در حال فراوانی نعمت انفاق می کنند و اما در حال عسر و تنگدستی انفاق نمی کنند، اکثریت مردم چنین هستند و آن ها بخیل هستند؛ «إن یسألکموها فیحفکم تبخلوا و یخرج أضغانکم».(3)

ج - گروهی که در حال کثرت نعمت و قلت نعمت انفاق می کنند، آیه ی فوق در باره ی این هاست.(4)

772 - آثار انفاق

از نظر قرآن کریم انفاق در راه خداوند آثار و برکاتی را به همراه دارد که به نمونه ای از آن اشاره می شود:

الف - انفاق مانع هلاکت جامعه است؛ «و أنفقوا فی سبیل اللّه و لا تلقوا بأیدیکم إلی

1- 2362. تبیان / ج 2 / ص 96 ؛ مجمع البیان / ج 1 / ص 476.
2- 2363. آل عمران / 134.
3- 2364. محمد / 37.
4- 2365. کشف الاسرار / ج 2 / ص 282.

التّهلکه».(1)

ب - انفاق مایه ی فزونی است؛ «ما أنفقتم من شی ء فهو یخلفه».(2)

ج - انفاق و تثبیت موقعیت خویش؛ «مثل الّذین ینفقون أموالهم ابتغاء مرضات اللّه تثبیتاً من أنفسهم».(3)

د - انفاق راه رسیدن به رستگاری است؛ «و من یوق شحّ نفسه فأولئک هم المفلحون».(4)

ه - انفاق به سود انسان است؛ «ما تنفقوا من خیر فلأنفسکم».(5)

773 - انفاق، راه رهایی از حبّ مال

پیراستگی از آلودگی های بخل و دنیا دوستی، فقط در سایه ی انفاق تحقق پذیر است؛ «خذ من أموالهم صدقه تطهّرهم و تزکّیهم بها».(6)تطهیر به معنای برطرف کردن چرک و کثافت و تزکیه به معنای رشد دادن است؛ یعنی انفاق (پرداخت مالیات های اسلامی، به ویژه زکات) مایه ی رستن از پلیدی های مال دوستی و سبب رشد و ترقی مال انسان می گردد. همان گونه که با هرس کردن شاخه های زیادی، رشد درخت بیشتر و بهتر شده و میوه هایش درشت تر می شود.

کوتاه سخن این که: زکات عامل پاکی روح آدمی از بخل و زراندوزی است؛ «تطهّرهم»، و وسیله ای است برای رشد فضایل اخلاقی در فرد و جامعه، «تزکیهم». بنا بر

1- 2366. بقره / 195.
2- 2367. سبأ / 39.
3- 2368. بقره / 265.
4- 2369. حشر / 9.
5- 2370. بقره / 272.
6- 2371. توبه / 103.

این، ذکر تزکیه پس از تطهیر تکرار نیست.(1)

774 - انفاق راه درمان بخل

از سویی قرآن کریم می فرماید: انسان طبعاً مال را دوست دارد و علاقه ی شدیدی نسبت به آن دارد، چه مال کم باشد، چه زیاد؛ «و تحبّون المال حبّاً جمّاً»،(2) «إنّه لحبّ الخير لشديد»(3)و نشانه ی علاقه ی شدید انسان به مال، امساک در انفاق است؛ «قل لو أنتم تملكون خزائن رحمه ربّى إذاً لأمسكتم خشيه الإنفاق و كان الإنسان قتوراً».(4)

از سوی دیگر قرآن مجید می فرماید: این بخل شدید و حالت شحّ در درون جان بشر استقرار دارد؛ «و أحضرت الأنفس الشّحّ»(5) و تنها راه درمان آن انفاق است؛ «و من يوق شحّ نفسه فأولئک هم المفلحون».(6) قرآن با تعبیرات مختلف مسئله ی انفاق را در جامعه ی بشری احیا می 4کند. گاهی می فرماید: آنچه در دست دارید، گرچه نسبت به یکدیگر مالک هستید، اما نسبت به خداوند مالک نخواهید بود. از مال خداوند که به شما عطا کرده، بدهید؛ «و ءَاتوهم من مال اللّه الّذى ءاتاكم»،(7) در بخش دیگری می فرماید: شما در دنیا امانت دار و خلیفه هستید؛ «أنفقوا ممّا جعلكم مستخلفين فيه».(8) گاهی نیز می فرماید: قبل از آن که از شما این امانت را بگیریم و

ص:619

1- 2372. الميزان / ج 9 / ص 377.
2- 2373. فجر / 20.
3- 2374. عاديات / 8.
4- 2375. اسراء / 100.
5- 2376. نساء / 128.
6- 2377. حشر / 9.
7- 2378. نور / 33.
8- 2379. حديد / 7.

مرگ به سراغ شما بیاید، در راه خدا انفاق کنید؛ «أنفقوا ممّا رزقناکم من قبل أن یأتی أحدکم الموت». (1) بنا بر این، انسان در برابر مال نسبت به خداوند متعال هیچ کاره است. از این رو قرآن می فرماید: پس چرا در راه خداوند انفاق نمی کنید؛ «مالکم لا تنفقون فی سبیل اللّه». (2)

775 - برترین انفاق

«لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون» (3)

بهترین چیز دوست داشتنی «جان» است. پس بهترین کسانی که به مقام «ابرار» می رسند، شهدای اسلام هستند و بعد از آن ها خانواده ی شهدا.

آنچه را که خود دوست داری، انفاق کن، نه آنچه را که بینوایان دوست دارند؛ «ممّا تحبّون» و نفرمود: «ممّا یحبّون». زیرا ممکن است فقرا به دلیل شدّت فقر به اشیای ناچیز نیز راضی باشند. وقتی حضرت فاطمه علیها السلام را در شب عروسی به خانه ی شوهر می بردند، سائل از حضرت پیراهن کهنه ای خواست، فاطمه زهراعلیها السلام با توجه به آیه ی «لن تنالوا البرّ» پیراهن نوی عروسی خود را انفاق کرد. (4)

776 - رابطه ی انفاق با مقام ابرار

یکی از مسائلی که در قرآن کریم مطرح شده، دعوت به «برّ» است. «بر» به معنای وسعت و توسعه دادن است. از این رو بیابان وسیع را «بَرّ» می نامند و نیز کارهای نیکو که نتیجه ی

1- 2380. منافقون / 10.
2- 2381. حدید / 10 ؛ محاضرات.
3- 2382. آل عمران / 92.
4- 2383. نور / ج 2 / ص 126.

گسترده ای دارد و دیگران نیز از آن بهره مند می شوند، «برّ» گفته می شود و «برّ به والدین» به معنای احسان فراگیر و همه جانبه در حق آن هاست.(1)

کوتاه سخن این که: معنای «برّ» توسعه دادن در فعل خیر است، اعم از فعل جوانحی مانند اعتقاد درست و نیت پاک و ... و فعل جوارحی مانند پرستش خدا و انفاق و ... .

شایان توجه است که قرآن مجید افزون بر آن که به «برّ» دعوت می کند، مفهوم و مصداق آن را نیز تشریح می کند؛ «لن تنالوا البرّ ممّا تنفقوا ممّا تحبّون»(2)و نیز «لیس البرّ أن تولّوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البرّ من ءَامن باللّه و الیوم الاخر و الملئکه ...».(3)پس انفاق کردن در راه خدا یکی از ارکان برّ است، نه تمامی آن. زیرا انسان به مالش علاقه دارد و آن را محصول دسترنج خود و تقریباً جزئی از ارکان وجودی خویش می پندارد و فقدان آن را فقدان بخشی از حیات خویش می داند، بدین جهت انفاق آن برای تحصیل رضایت پروردگار کار بسیار مشکلی است و سبب دستیابی به «مقام ابرار» می گردد.(4)

777 - قصد نکردن در انفاق اشیای بی ارزش

«یا أیّها الّذین ءَامنوا أنفقوا من طیّبات ما کسبتم و ممّا أخرجنا لکم من الأرض و لا تیمّموا الخبیث منه تنفقون و لستم باخذیه إلاّ أن تغمضوا فیه»(5)

قرآن کریم در باره ی چگونگی انفاق دو دستور می دهد:

1- 2384. مفردات راغب / ص 37.
2- 2385. آل عمران / 92.
3- 2386. بقره / 177.
4- 2387. المیزان / ج 3 / ص 344.
5- 2388. بقره / 267.

الف - پاکیزه و حلال باشد.

ب - بی ارزش و مستعمل نباشد.

جالب این که نمی فرماید: اموال بی ارزش را انفاق نکنید، بلکه می فرماید: قصد این کار را هم نکنید؛ «و لا تیمّموا». «تیمّم» به معنای قصد است. بعد در استدلال برای این معنا که این گونه انفاق فاقد ارزش است، می فرماید: اگر همین اموال بی ارزش را به خودتان بدهند، نمی گیرید مگر با اغماض و کراهت.

778 - پر شدن جای انفاق

«و ما أنفقتم من شی ء فهو یخلفه»(1)

شگفتا هنگامی که تاجر بداند یکی از اموالش در معرض تلف شدن است، حاضر است آن را حتّی به صورت نسیه بفروشد، هر چند طرف فقیر باشد، می گوید: این، بهتر از نابودی است و اگر تاجری در چنین شرایطی اقدام به فروش اموال نکند تا نابود شود، او را خطاکار می شمرند و اگر در چنین شرایطی خریدار سرمایه داری پیدا شود و به او نفروشد، او را بی عقل معرفی می کنند و اگر علاوه بر همه ی این ها، خریدار با داشتن تمکن مالی همه گونه وثیقه بسپارد و سند قابل اطمینانی نیز بنویسد، در عین حال به او نفروشد، او را دیوانه می خوانند، ولی تعجب این است که همه ی ما این کارها را انجام می دهیم و هیچ کس آن را جنون نمی شمرد. زیرا تمام اموال ما قطعاً در معرض زوال است و خواه ناخواه از دست ما بیرون خواهد رفت و انفاق کردن در راه خداوند نوعی وام دادن به اوست، و ضامنی بسیار معتبر، یعنی خداوند فرموده: «و ما أنفقتم من شی ء فهو یخلفه»؛ هر چه انفاق کنید،

1- 2389. سبأ / 39.

عوضش را می دهد.

و در عین حال املاک خود را نزد ما گروگان گذاشته است. زیرا هر چه در دست انسان است، امانتی از ناحیه ی اوست و محکمترین سندها از کتب آسمانی در این زمینه در اختیار ما نهاده، اما با همه ی این ها بسیاری از ما اموال خود را انفاق نمی کنیم و آن ها را در معرض تلف قرار می دهیم که در این صورت نه اجری داریم و نه شکری.(1)

779 - درجات انفاق کنندگان

از نظر قرآن کریم کسانی که انفاق می کنند، همگون و هم مرتبه نیستند؛ بعضی در حد ایثار، بعضی جان خود را، بعضی قسمتی از اموال خود را، بعضی بهترین قسمت مال را، بعضی در حال رفاه و تنگدستی انفاق می کنند و بعضی سبقت در انفاق دارند.

* - انفاق در حد ایثار؛ «و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصه».(2)

* - انفاق جان؛ «و أعینهم تفیض من الدّمع حزناً ألاّ یجدوا ما ینفقون».(3)

* - انفاق قسمتی از اموال؛ «ممّا رزقناهم ینفقون»،(4)کلمه ی «من» در «ممّا» مفید تبعیض است.

* - انفاق بهترین قسمت مال؛ «لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون».(5)

* - انفاق در رفاه و تنگدستی؛ «الّذین ینفقون فی السّرّاء و الضّرّاء».(6)

1- 2390. تفسیر کبیر / ج 25 / ص 263 ؛ نمونه / ج 18 / ص 125.
2- 2391. حشر / 9.
3- 2392. توبه / 92.
4- 2393. بقره / 3.
5- 2394. آل عمران / 92.
6- 2395. آل عمران / 134.

* - سبقت در انفاق؛ «انفاق قبل از فتح و پیروزی» «لا یستوی منکم من أنفق قبل الفتح و قاتل أولئک أعظم درجه من الّذین أنفقوا من بعد».(1)

گفتنی است که برخی از انسان ها مانند پیامبران و ائمه ی اطهارعلیهم السلام در تمام این موارد موفق هستند و در تمام این مراحل و درجات قدم برداشته اند.

780 - عوامل ترک انفاق

عوامل ترک انفاق را می توان چنین برشمرد:

الف - انحراف فکری؛ «أنطعم من لو یشاء اللّه أطعمه».(2)

ب - خود محوری؛ «إنّما أوتیته علی علم عندی».(3)

ج - علاقه ی فراوان به مال؛ «و تحبّون المال حبّاً جمّاً».(4)

د - ترس از آینده؛ «الشّیطان یعدکم الفقر».(5)

781 - انفاق از مال حلال و پاکیزه

«یا أیّها الّذین ءَامنوا أنفقوا من طیّبات ما کسبتم»(6)

از امام صادق علیه السلام روایت شده که این آیه در باره ی مردمی نازل شد که اموالی را از راه ربا در زمان جاهلیت به دست آورده بودند و با آن ها صدقه می دادند و خداوند آن ها را از این کار نهی کرد و دستور داد که از اموال پاک و حلال خود انفاق کنید. علی علیه السلام می فرماید:

1- 2396. حدید / 10.
2- 2397. یس / 47.
3- 2398. قصص / 78.
4- 2399. فجر / 20.
5- 2400. بقره / 268.
6- 2401. بقره / 267.

این آیه در باره ی مردمی نازل شد که خرماهای پست و بی ارزش را داخل خرماهای خوب صدقه می دادند.(1)

در این که منظور از «طیّبات» جنس پاکیزه است یا جنس حلالی که باید انفاق شود، دو وجه ذکر شده و برای هر یک دلیلی بیان شده است. بعضی گفته اند: منظور انفاق از مال حلال است. زیرا اگر انفاق از حرام باشد، در درگاه الهی پذیرفته نمی شود.

برخی دیگر گفته اند: منظور از «طیّبات» جنس پاکیزه است. زیرا کلمه ی «طیبات» در آیه ی دیگر آمده که هرگز نمی تواند به معنای حلال باشد، بلکه باید به معنای جنس پاکیزه باشد؛ «و یحلّ لهم الطّیّبات و یحرّم علیهم الخبائث». زیرا اگر طیبات به معنای جنس حلال باشد، در این صورت تحصیل حاصل می شود و معنای آیه ی شریفه چنین خواهد بود: خداوند برای شما حلال ها را حلال کرده و این درست نیست.

شاید منظور از طیبات هر دو معنا باشد و تفاوت در موارد آن باشد. زیرا شأن نزولی که برای آیه ی شریفه نقل شده، یکی با جنس پاکیزه سازگار است و دیگری با مال حلال تناسب دارد.

782 - اثر انفاق در زندگی انفاق کنندگان

«و ما تنفقوا من خیر فلأنفسکم»(2)

منافع انفاق به خود شما بازگشت می کند. به این وسیله انفاق کنندگان را تشویق به این عمل انسانی می کند. مسلماً انسان هنگامی که بداند نتیجه ی کار او به خود او باز می گردد،

1- 2402. مجمع البیان / ج 2 / ص 655.
2- 2403. بقره / 272.

بیشتر به آن کار علاقه مند خواهد شد. ممکن است در ابتدا چنین به نظر برسد که مقصود از سود انفاق سود معنوی است، البته این معنا صحیح است، ولی نباید تصور کرد که سود انفاق تنها جنبه ی معنوی و اخروی دارد، بلکه این دنیا نیز به سود آن هاست.

انفاق از نظر معنوی، روح گذشت و بخشش و نوع دوستی و برادری را در انفاق کننده پرورش می دهد و در حقیقت وسیله ی مؤثری برای تکامل اوست. از نظر مادی نیز وجود افراد محروم و بینوا در جامعه، موجب انفجارهای خطرناک می گردد. همان انفجارهایی که گاهی تمام اصل مالکیت را در خود فرو می برد و تمام ثروت ها را می بلعد و نابود می سازد. انفاق فاصله ی طبقاتی را کم می کند و خطراتی را که از این رهگذر متوجه افراد اجتماع می شود، از میان می برد.(1)

783 - صدقه، پنهانی یا آشکار

«إن تبدوا الصّدقات فنعمّا هی و إن تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم»(2)

از نظر قرآن کریم صدقه ی پنهانی و آشکارا هر دو فضیلت دارد، لکن تشخیص موارد آن مهم است. در فضیلت هر دو قسم وجوهی بیان شده که ذکر می کنیم.

1 - وجوه برتری صدقه ی پنهانی بر صدقه ی آشکار

الف - صدقه ی پنهانی دادن آن را از ریا و سمعه دور نگه می دارد. گروهی در صدقه دادن پنهانی تلاش فراوانی کردند، به گونه ای که گاهی آن را به انسان فقیر نابینا می دادند، گاهی آن را در مسیر فقیر و مستمند قرار می دادند، گاهی به دیگری می دادند که به فقیر

1- 2404. المنار / ج 3 / ص 83 ؛ نمونه / ج 2 / ص 262 ؛ کاشف / ج 1 / ص 426.
2- 2405. بقره / 271.

بدهد، گاهی به فقیری که در حال خواب بود می دادند و تمام این موارد نشانه ی آن است که حضرت، قصد پرهیز از ریا کردن را داشت.

ب - هر گاه صدقه به صورت پنهانی انجام شود، برای انسان مدح و ستایشی در میان مردم حاصل نمی شود و این برای نفس انسان مشقت دارد. در نتیجه کاری که برای نفس مشقت و رنج داشته باشد، ثواب آن بیشتر خواهد بود.

ج - در اظهار کردن صدقه گاهی موجب هتک حرمت و شخصیّت فقیر و مستمند می شود که در صدقه ی پنهانی این نقیصه وجود ندارد.

د - در روایات متعددی فضیلت صدقه ی پنهانی بیان شده است. از جمله: «أفضل الصّدقه جُهد المقلّ إلی الفقیر فی سرّ» و نیز «صدقه السرّ تطفی ء غضب الرّب» و «سبعه یظلّهم اللّه تعالی یوم القیمه فی ظلّه یوم لاضلّ الاّ ظلّه، أحدهم رجل تصدّق بصدقه فلم تعلم شماله بما أعطاه یمینه».

2 - وجوه برتری صدقه ی آشکار

الف - اگر انسان بداند در صورت اظهار صدقه، گروهی از مردم به این عمل خیر تشویق می شوند و به این عمل اقتدا می کنند، در این صورت صدقه ی علنی از فضیلت بیشتری برخوردار است. از این رو در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله چنین نقل شده است: «السّرّ أفضل من العلانیه و العلانیه أفضل لمن أراد الإقتداء به».(1)

ب - صدقه ی آشکار از اتهام به ندادن صدقه و زکات جلوگیری می کند.

1- 2406. کشف الاسرار / ج 1 / ص 734 ؛ روح البیان / ج 1 / ص 433 ؛ تفسیر کبیر / ج 7 / ص 77.

شیطان و ترساندن از فقر در انفاق

اشاره

«الشّیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء و اللّه یعدکم مغفره منه و فضلاً

و اللّه واسع علیم».(1)

784 - تفاوت وعد با وعید در این است که هر گاه به طور مطلق و بدون قید ذکر شوند، وعد همیشه در وعده ی به خیر به کار می رود و وعید در وعده ی به شر استعمال می گردد، لیکن در صورت وجود قرینه، وعد در وعده ی به شر نیز استعمال می شود، مانند: «الشّیطان یعدکم الفقر» و «وعد اللّه المنافقین و المنافقات و الکفّار نار جهنّم خالدین فیها».(2)

785 - شیطان اولاً وعده ی فقر می دهد، بعد امر به فحشا و بخل می کند. زیرا بخل یک صفت مذموم و زشتی است که هر انسان آن را قبیح می شمارد و شیطان نمی تواند این صفت زشت را در چشم انسان، خوب و زیبا جلوه دهد تا انسان انفاق نکند، بلکه هنگام انفاق، انسان را از فقر و بیچارگی می ترساند؛ «الشّیطان یعدکم الفقر» که نتیجه اش همان امر به بخل است؛ «و یأمرکم بالفحشاء».(3)

786 - آیه ی: «و اللّه یعدکم مغفره منه» از دو راه دلالت بر کمال این مغفرت می کند:

الف - نکره بودن لفظ «مغفره».

ب - لفظ «منه»؛ زیرا کمال کرم و بخشش الهی برای همه ی عقلا امر واضحی است، با این که

1- 2407. بقره / 268.
2- 2408. توبه / 68 ؛ مجمع البیان / ج 2 / ص 657 ؛ اطیب البیان / ج 3 / ص 50.
3- 2409. تفسیر کبیر / ج 7 / ص 69.

این امر برای همه بدیهی است، مع ذلک کلمه ی «منه» را آورد؛ برای این که بفهماند این مغفرت بسیار با عظمت است. چون عظمت معطی دلالت بر عظمت عطیّه می کند.(1)

منّت و آزار مایه ی نپذیرفته شدن انفاق

«یا أیّها الّذین ءَامنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الأذی»(2)

«الّذین ینفقون أموالهم فی سبیل اللّه ثمّ لا یتبعون ما أنفقوا منّاً و لا أذی لهم أجرهم عند ربّهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون»(3)

از دو آیه ی فوق نکاتی استفاده می شود.

787 - شخصی که انفاق می کند، لازم است معتقد به این حقیقت باشد که خداوند به او انعام زیادی کرده و او را به این عمل (انفاق) موفق ساخته است و ترس از این داشته باشد که عمل او پذیرفته نشود، و اگر انسان این معنا را درک کند که خداوند باید اسباب و شرایط انفاق کردن را فراهم کند و موانع آن را از میان ببرد تا توفیق انفاق حاصل شود، آن گاه متوجه می شود که انفاق کننده ی حقیقی خداوند است و انسان جز وسیله ای بیش نیست.(4)

788 - وعده دادن به صورت مشروط صحیح است. زیرا خداوند با شرط (عدم منت و اذیّت) برای انفاق ثواب و پاداش قرار داده است و در وعده ی مشروط، هرگاه شرط عملی نشود، استحقاق پاداش هم طبعاً نخواهد بود.(5)

1- 2410. تفسیر کبیر / ج 7 / ص 70.
2- 2411. بقره / 263.
3- 2412. بقره / 262.
4- 2413. تفسیر کبیر / ج 7 / ص 46.
5- 2414. مجمع البیان / ج 2 / ص 647.

789 - باید توجه داشت که منت و آزاری که موجب عدم قبول انفاق می شود، اختصاص به مستمندان ندارد، بلکه در کارهای عمومی و اجتماعی از قبیل جهاد در راه خدا و کارهای عام المنفعه که احتیاج به بذل مال دارد، رعایت این موضوع نیز لازم است.

790 - آنچه در این آیه جلب توجه می کند، این است که قرآن در واقع سرمایه ی زندگی انسان را منحصر به سرمایه های مادی نمی داند، بلکه سرمایه های روانی و اجتماعی را نیز به حساب آورده است.

791 - کسی که چیزی به دیگری می دهد و منّتی بر او می گذارد یا با آزار خود او را دل شکسته می سازد، در حقیقت چیزی به او نداده است. زیرا اگر سرمایه ای به او داده، سرمایه ای هم از او گرفته است و شاید تأثیر آن تحقیرها و شکست های روحی بیش از آن مالی باشد که به او بخشیده است. از این رو، اگر چنین افرادی اجر و پاداشی نداشته باشند، کاملاً طبیعی و عادلانه خواهد بود، بلکه می توان گفت: چنین افرادی در بسیاری از موارد بدهکارند، نه طلبکار. زیرا بی تردید آبروی انسان برتر و بالاتر از ثروت و مال است.(1)

792 - منّت گذاردن و اذیت کردن در آیه ی شریفه با کلمه ی «ثمّ» که معمولاً برای بیان فاصله میان دو حادثه (و به اصطلاح برای تراخی) است، ذکر شده است. پس، منظور قرآن تنها این نیست که اصل انفاق مؤدبانه و محترمانه و خالی از منت باشد، بلکه در زمان های بعدی نیز نباید با یادآوری آن بر گیرنده منّتی گذارده شود.(2)

1- 2415. نمونه / ج 2 / ص ؛ روح البیان / ج 1 / ص 420.
2- 2416. المنار / ج 3 / ص 61 ؛ نمونه / ج 2 / ص 237.

7932 - انفاق یا گردنه ی صعب العبور

«فلا اقتحم العقبه»(1)

حضرت رضاعلیه السلام هنگام غذا خوردن، دستور می داد سینی بزرگی کنار سفره بگذارند و از بهترین بخش غذاهایی که در سفره بود، برمی داشت و در آن سینی می گذاشت، سپس دستور می داد آن ها را برای نیازمندان ببرند. بعد این آیه را تلاوت می فرمود: «فلا اقتحم العقبه»، سپس می افزود: خداوند متعال می دانست که همه قادر بر آزاد کردن بردگان نیستند، راه دیگری به سوی بهشتش قرار داد.(2)

794 - برخورد منافقان نسبت به انفاق

برخوردهای سه گانه ی منافقان در باره ی انفاق بدین شرح است:

الف - انفاق خودشان از روی کراهت و بی میلی است؛ «لا ینفقون إلاّ و هم کارهون».(3)

ب - نسبت به انفاق دیگران گاهی کارشکنی می کنند و می گویند: به اطرافیان پیامبرصلی الله علیه وآله انفاق نکنید تا از نزد پیامبر متفرق شوند؛ «لا تنفقوا علی من عند رسول اللّه حتّی ینفضّوا».(4)

ج - نسبت به انفاق مؤمنان عیب می گیرند و مسخره می کنند؛ «الّذین یلمزون المطّوّعین من المؤمنین فی الصّدقات».(5)

1- 2417. بلد / 11.
2- 2418. نور الثقلین / ج 5 / ص 582.
3- 2419. توبه / 54.
4- 2420. منافقون / 7.
5- 2421. توبه / 79.

795 - اطعام در قرآن

الف - اطعام یکی از اوصاف خداوند سبحان است؛ «و هو یطعم و لا یطعم».(1)

ب - اطعام الهی دلیل بر لزوم پرستش و عبادت اوست؛ «فلیعبدوا ربّ هذا البیت * الّذی أطعمهم من جوع».(2)

ج - احتجاج ابراهیم علیه السلام به ربوبیّت خداوند به اطعام اوست؛ «فإنّهم عدوّ لی إلاّ ربّ العالمین * الّذی خلقنی فهو یهدین * و الّذی هو یطعمنی و یسقین».(3)

د - اطعام به قصد قربت سیره ی معصومین علیهم السلام است؛ «انّما نطعمکم لوجه اللّه».(4)

ه - انحراف فکری تبهکاران درباره ی عدم اطعام به مؤمنان؛ «اذا قیل لهم أنفقوا ممّا رزقکم اللّه قال الّذین کفروا للّذین ءامنوا أنطعم من لو یشاء اللّه أطعمه».(5)

و - اطعام مایه ی عبور از گردنه ی صعب العبور قیامت است؛ «فلا اقتحم العقبه * و ما أدریک ما العقبه * فکّ رقبه * أو إطعام فی یوم ذی مسغبه ».(6)

ز - اطعام نکردن به مستمندان یکی از عوامل رفتن به جهنّم است؛ «ما سلککم فی سقر * قالوا لم نک من المصلّین * و لم نک نطعم المسکین».(7)

796 - اطعام از عوامل آمرزش

«أو إطعام فی یوم ذی مسغبه»(8)

عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: «من أطعم مؤمناً حتّی یشبعه لم یدر أحد من خلق اللّه

1- 2422. انعام / 14.

2- 2423. قريش / 3 - 4.
3- 2424. شعراء / 77 - 79.
4- 2425. انسان / 9.
5- 2426. يس / 47.
6- 2427. بلد / 11 - 14.
7- 2428. مدّثر / 42 - 44.
8- 2429. بلد / 14.

ما له من الأجر فی الآخره، لا ملک مقرّب و لا نبیّ مرسل الاّ اللّه ربّ العالمین. ثمّ قال: من موجبات إطعام المسلم السغبان ثمّ تلا قول عزّوجلّ: «أو إطعام فی یوم ذی مسغبه»».(1)

امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس مؤمنی را به مقدار سیر شدن اطعام کند، هیچ فردی از مخلوقات الهی پاداش آخرتی او را نمی داند، حتی فرشته ی مقرّب و نبیّ مرسل، مگر پرودگار جهان. سپس افزود: اطعام مسلمان گرسنه از موجبات آمرزش است. بعد از آن امام علیه السلام آیه ی فوق را تلاوت کرد.

797 - خداوند، پذیرنده ی صدقات

«ألم یعلموا أنّ اللّه هو یقبل التّوبه عن عباده و یأخذ الصّدقات»(2)

قرآن کریم در این آیه ی شریفه می فرماید: خداوند توبه را از بندگان می پذیرد و صدقات را می گیرد، اما در آیه ی شریفه ی: «خذ من أموالهم صدقه»(3)گیرنده ی صدقات را پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می داند، جمع میان این دو آیه چگونه است؟

پاسخ: گیرنده ی واقعی صدقات خداوند است و خداوند از جهت تعظیم و تکریم پیامبر، او را گیرنده ی زکات معرفی می کند. زیرا آنجا هم که پیامبر صدقات را می گیرد، دستور خداوند است.

در این زمینه امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند هیچ چیزی را خلق نکرد، مگر آن که برای آن خازنی قرار داد که از آن نگهداری کند، جز صدقه. زیرا خداوند خودش آن را به

1- 2430. نور الثقلین / ج 5 / ص 584.
2- 2431. توبه / 103.
3- 2432. توبه / 103.

عهده گرفته است و پدر من هرگاه چیزی به سائل می داد، آن را پس می گرفت و می بوسید و می بویید، سپس به سائل می داد.

عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: «إنّ اللّه لا یخلق شیئاً و له خازن یخزنه الاّ الصدقه، فانّ الربّ یلیها و کان أبی إذا تصدّق بشی ء، وضعه فی ید السائل ثمّ ارتدّه منه فقلّبه و شمّه ثمّ ردّه فی ید السائل».(1)

نظیر این معنا در آیات دیگر هم دیده می شود که کسانی که با پیامبرصلی الله علیه وآله بیعت کنند، در حقیقت با خداوند بیعت کرده اند؛ «إنّ الّذین یبایعونک إنّما یبایعون اللّه».(2)

1- 2433. نور الثقلین / ج 2 / ص 261.
2- 2434. فتح / 10 ؛ تفسیر کبیر / ج 16 / ص 186.

فصل هشتم: معارف هستی شناسی

اشاره

ی عنوان بنی آدم در قرآن

ی آفرینش انسان از خاک

ی خلقت انسان از گل تیره و روح خدا

ی عظمت و ارزش انسان

ی معنای خلافت الهی

ی انسان خلیفه ی خدا

ی انسان کامل مظهر رضا و غضب الهی

ی ستایش خداوند از انسان کامل

ی انسان کامل، معلم اهل زمین و آسمان

ی تسخیر موجودات جهان برای انسان

ی جهان هستی در خدمت انسان

ی انسان و امانت الهی

ی انسان در میان دو قوس صعود و نزول

ی آثار پربرکت انسان موحد

ی سرّ تشبیه کفار به چهارپایان

ی چرا از چهارپایان گمراهترند؟

ی مراحل سقوط انسان

ی جهل انسان از وقایع

ی انواع جهالت و لجاجت

ی عاقبت انسان ها

ی اوصاف سه گانه ی مردم

ص:635

هستی شناسی

الف: انسان شناسی

798 - عنوان بنی آدم در قرآن

عنوان بنی آدم در قرآن کریم بر دو قسم است:

الف - شامل همه ی افراد بشر اعم از آدم علیه السلام و فرزندان او می شود، مانند «ألم أعهد إلیکم یا بنی ءَادم أن لا تعبدوا الشّیطان»(1) و «یا بنی ءَادم قد أنزلنا علیکم لباساً یواری سوءتکم».(2)

ب - شامل خصوص فرزندان آدم می شود و شامل خود آدم نخواهد شد، مانند «یا بنی ءَادم إمّا یأتینّکم رسل منکم یقصّون علیکم ءَایاتی».(3) زیرا آدم علیه السلام خود دارای مقام نبوت بوده، برای او رسولی اعزام نشد.(4)

799 - آفرینش انسان از خاک

«و من ءَایاته أن خلقکم من تراب»(5)

قرآن کریم ریشه ی آفرینش انسان را از خاک و گل می داند و از این طریق می خواهد او را

1- 2435. یس / 60.
2- 2436. اعراف / 26.
3- 2437. اعراف / 35.
4- 2438. تفسیر موضوعی / ج 6 / ص 216.
5- 2439. روم / 20.

به ریشه ی خود توجه داده و از تکبر و خودبینی برحذر دارد و در عین حال قدرت عظیم خداوند را بر او نشان دهد و حس شکرگزاری را در او شکوفا سازد.(1)

800 - انحصار فقر در انسان و غنا در خداوند

«یا أیّها النّاس أنتم الفقراء إلی اللّه و اللّه هو الغنیّ الحمید»(2)

سیاق آیه ی شریفه اشعار به این دارد که بت پرستان خیال می کردند با پرستش بت ها از خدا بی نیاز می شوند و در نتیجه، اگر خداوند آن ها را دعوت به عبادت می کند، به آن ها نیاز دارد. از این رو، خداوند در ردّ توهّم آنان فرمود: «یا أیّها النّاس أنتم الفقراء الی اللّٰه و اللّٰه هو الغنیّ»، در این جمله فقر را منحصر در ایشان و بی نیازی را منحصر در خود کرد. پس تمامی انحای فقر در مردم و همه ی انواع تمامی انحاء بی نیازی در خدای سبحان است.

از آنجا که فقر و غنا همان فقدان و وجدان است، آن ها دو وصف متقابلند و ممکن نیست موضوعی از هر دو خالی باشد. هر چیزی که تصور شود یا فقیر است یا غنی، و خداوند غنی بالذات است، او می تواند همه ی انسان ها را نابود کند. چون نیازی به آنان ندارد و انسان ها بالذات فقیرند. چون نمی توانند به غیر از خدا به چیزی غنی و بی نیاز شوند. اما چرا فقر را منحصر به انسان ها دانست، با این که سایر موجودات نیز فقیر هستند؟

پاسخ: منحصر کردن فقر در انسان ها مبالغه در فقر ایشان است؛ یعنی فقر انسان ها به گونه ای است که گویا غیر از فقر چیزی ندارند و فقر و احتیاج سایر موجودات

1- 2440. منشور جاوید / ج 11 / ص 100.
2- 2441. فاطر / 16.

نسبت به فقر انسان ها بسیار اندک است و به همین عنایت در جای دیگر فرمود: «خلق الإنسان ضعیفاً»(1) با این که سایر موجودات هم ضعیفند، لیکن غیر از انسان مثلاً جنّ مانند انسان محتاج به لباس و غذا نیستند.(2)

801 - خلقت انسان از گل تیره و روح خدا

«إنّی خالق بشراً من صلصال من حمإ مسنون * فإذا سوّیته و

نفخت فیه من روحی»(3)

از دو آیه ی فوق استفاده می شود که انسان از دو چیز مختلف آفریده شده است؛ یکی در حد اعلای عظمت و دیگری ظاهراً در پایین ترین درجه ی ارزشی. جنبه ی مادی انسان را گل بدبوی تیره رنگ (لجن) تشکیل می دهد و جنبه ی معنوی او نیز روح نامیده شده است.

اضافه ی روح به خدا اضافه ی تشریفی است و دلیل بر این است که روحی بسیار پر عظمت در کالبد انسان دمیده شده، همان گونه که خانه ی کعبه را به دلیل عظمتش «بیت اللّه» می خوانند و ماه رمضان را به دلیل برکتش «شهر اللّه»؛ یعنی ماه خدا می نامند.

امام صادق علیه السلام در این زمینه می فرماید: «... فاضافها إلی نفسه کما أضاف الکعبه إلی نفسه و الرّوح إلی نفسه فقال «بیتی» و نفخت فیه من روحی».(4)

1- 2442. نساء / 28.
2- 2443. المیزان / ج 17 / ص 33 ؛ روح المعانی / ج 22 / ص 183.
3- 2444. حجر / 28 - 29.
4- 2445. نمونه / ج 11 / ص 78 ؛ نور الثقلین / ج 3 / ص 11.

802 - دو گونه بودن روح

خداوند دو گونه روح به افراد افاضه می کند:

1 - روح عادی که در آیاتی مانند: «و نفخت فیه من روحی»(1) و «نفخ فیه من روحه»(2)، بیان شده است. همه ی انسان ها از این روح نفخی بهره مندند.

2 - روح خاص که از روح القدس نشأت می گیرد و این درباره ی مؤمنان خاص است؛ «و أیّدهم بروح منه»(3)که این روح تأییدی است، نه روح نفخی و چنین انسانی با قدرت الهی تأیید می شود. بنا بر این، چیزی او را از پا در نمی آورد، نه حوادث سخت روزگار او را از پا در می آورد و نه شیطان توان آن را دارد که او را بفریبد.(4)

803 - عظمت و ارزش انسان

«أنّه من قتل نفساً بغیر نفس أو فساد فی الأرض فکأنّما قتل النّاس جمیعاً و من أحیاها فکأنّما أحیا النّاس جمیعاً»(5)

سؤال: چگونه قتل یک انسان مساوی با قتل همه ی انسان ها و نجات یک نفر مساوی با نجات همه ی انسان هاست؟

در پاسخ می توان چنین گفت:

الف - حقیقت انسانیت یکی است و تمامی مردم دارای آن حقیقت واحدند، پس هر که به انسانی سوء قصد کند، در حقیقت به همه ی افراد بشر سوء قصد کرده است.

1- 2446. حجر / 29.
2- 2447. سجده / 9.
3- 2448. مجادله / 22.
4- 2449. تفسیر موضوعی / ج 11 / ص 165.
5- 2450. مائده / 32.

ب - از آنجا که جامعه نیز حقیقتی دارد و افراد آن چون اعضای یک پیکرند، چو عضوی به درد آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار؛ یعنی اثر آن در سایر اعضا نیز مشهود است، وجود افراد زیربنای تشکیل جامعه است و همان گونه که فقدان یک فرد، ضربه ای است به جامعه، احیای یک انسان نیز زنده کردن سایر اعضای این پیکر بزرگ است. زیرا هر کسی به اندازه ی ظرفیت و توانایی هایش در ساختن مجتمع بزرگ انسانی مؤثر است.

از اینجا بُعد دیگری از اعجاز قرآن کریم روشن می شود که در عصر جاهلیت و محیطی که انسان کم ارزش ترین موجود تلقی می شد، ارزش و عظمت انسان را به زیبایی تمام بیان کرده است.(1)

ج - از آنجا که مقصود از قتل همه ی انسان ها یا احیای همه ی آن ها، انسان های پاک و بی گناه است، نه انسان های شقی و رذل، تبهکاری که انسان بی گناهی را می کشد، برای او این یا آن انسان مطرح نیست. او در حریم حفظ منافع خود از کشتن هیچ بی گناهی پروا ندارد.

چیزی که هست قدرت کشتن آن ها یا انگیزه ی فعلی در او موجود نیست، ولی در صورت وجود انگیزه و داشتن توانایی، از کشتن آن ها ابایی نخواهد داشت، بنا بر این کشتن یک انسان بی گناه مساوی کشتن همه ی انسان هاست. به عبارت دیگر، زمینه ی چنین کاری در روح و روان قاتل موجود است، عین این بیان در مورد احیای انسانی نیز جاری است.(2)

1- 2451. نمونه / ج 4 / ص 355 ؛ المیزان / ج 5 / ص 316.
2- 2452. منشور جاوید / ج 11 / ص 108.

804 - معنای خلافت الهی

«یا داود إنّا جعلناک خلیفه فی الأرض فاحکم بین النّاس بالحقّ»(1)

ظاهر کلمه خلافت این است که مقصود از آن خلافت الهی است و در نتیجه با خلافتی که در آیه ی «و إذ قال ربّک للملئکه إنّی جاعل فی الأرض خلیفه»(2) آمده، منطبق است. یکی از شئون خلافت این است که صفات و اعمال مستخلف عنه را نشان دهد و آینه ی صفات او باشد و کار او را بکند. پس، خلیفه ی خدا در زمین باید متخلّق به اخلاق خدا باشد و آنچه خدا اراده می کند، او ارداه کند و آنچه خدا حکم می کند، او همان را حکم کند و چون خدا همیشه به حق حکم می کند؛ «و اللّه یقضی بالحقّ»،(3)او نیز جز به حق حکم نکند و جز راه خدا راهی نرود؛ «فاحکم بین النّاس بالحقّ».(4)

805 - انسان خلیفه ی خدا

«و هو الّذی جعلکم خلائف الأرض»(5)

قرآن کریم کراراً انسان را خلیفه و نماینده ی خدا در روی زمین معرفی کرده است. این تعبیر ضمن روشن ساختن مقام بشر، این حقیقت را نیز بیان می کند که اموال و ثروت ها و استعدادها و تمام مواهبی که خداوند به انسان داده، در حقیقت مالک اصلیش اوست و انسان، نماینده و مأذون از طرف اوست و بدیهی است که هر نماینده ای در تصرفات خود استقلال ندارد، بلکه باید تصرفاتش در حدود اجازه و اذن صاحب اصلی باشد.(6)

1- 2453. ص / 26.
2- 2454. بقره / 30.
3- 2455. غافر / 20.
4- 2456. ص / 26 ؛ المیزان / ج 17 / ص 195.
5- 2457. انعام / 165.
6- 2458. نمونه / ج 6 / ص 71.

«فلمّا ءَاسفونا انتقمنا»(1)

امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه می فرماید: «إنّ اللّه لا یأسف کأسفنا ولکنّه خلق أولیاء لنفسه یأسفون و یرضون ... فجعل رضاهم لنفسه رضی و سخطهم لنفسه سخطاً و ذلک جعلهم الدّعاه إلیه و الأدلّاء علیه فلذلک صاروا کذلک و لیس أنّ ذلک یصل إلی اللّه کما یصل إلی خلقه ولکن هذا معنی ما قال من ذلک و قد قال أیضاً: من أهان لی ولیّاً فقد بارزنی بالمحاربه و دعانی إلیها.

و قال أیضاً: «من یطع الرّسول فقد أطاع اللّه»، (2) و قال أیضاً: «إنّ الّذین یبایعونک إنّما یبایعون اللّه».(3)و کل هذا و شبهه علی ما ذکرت لک و هکذا الرّضا و الغضب و غیرهما من الأشیاء».

در مورد این سخن الهی: اما هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آن ها انتقام گرفتیم، امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند مانند ما متأسف نمی شود، ولی او برای خود دوستان و اولیایی دارد که حالت تأسف و رضا به آنان دست می دهد و خداوند رضای آنان را رضای خود و خشم آنان را خشم خود شمرده است.

به این دلیل که آنان را راهنما به سوی خدا قرار داده و فرموده است: هر کس به من اهانت کند، به جنگ با من برخاسته و مرا به نبرد فراخوانده است و نیز فرمود: کسی که از پیامبر پیروی کند، از خدا پیروی کرده است و نیز کسانی که با تو بیعت کنند، در حقیقت با خدا بیعت کرده اند.(4)

ص:643

1- 2459. زخرف / 55.
2- 2460. نساء / 80.
3- 2461. فتح / 10.
4- 2462. توحید صدوق / ص 168.

807 - ویژگی برجسته ی مردان الهی

«رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر اللّه و إقام الصّلوه»(1)

کلمه ی «تجاره» وقتی در مقابل کلمه ی «بیع» استعمال می شود، از نظر عرف استمرار در کسب از آن فهمیده می شود، ولی از «بیع» فروختن برای یک بار فهمیده می شود. تفاوت میان این دو کلمه، فرق میان دفعه و استمرار است. به تعبیر دیگر «تجاره»، داد و ستد مستمر و «بیع»، خرید و فروش موقت را گویند. همان گونه که ذکر خدا عبادت مستمر و بر پا داشتن نماز، عبادت موقت است.

بنا بر این، آیه ی شریفه یکی از بهترین ویژگی های مردان الهی را این حقیقت می داند که داد و ستد مستمر و خرید و فروش موقت، آنان را از عبادت مستمر و از عبادت موقّت باز نمی دارد.(2)

808 - ستایش خداوند از انسان کامل

«ألم تر إلی الّذین یزکّون أنفسهم بل اللّه یزکّی من یشاء»(3)

بشر نباید خودش را ستایش کند. چون او مالک فضایل و زیبایی های خودش نیست، بلکه چون مالک و بخشنده خداست، بر اوست که بندگانش را با اعطای فضیلت و دادن نعمت، تزکیه عملی کند یا با مدح خودش ایشان را تزکیه قولی کند و به صفات کمالیه مشرف سازد. نمونه های زیر گویای تزکیه ی خداوند از انسان های کامل است:

1 - حضرت آدم علیه السلام و حضرت نوح علیه السلام؛ «إنّ اللّه اصطفی ءَادم و نوحاً».(4)

1- 2463. نور / 37.
2- 2464. المیزان / ج 15 / ص 127 ؛ محاضرات.
3- 2465. نساء / 49.
4- 2466. آل عمران / 23.

2 - حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت ادریس علیه السلام؛«إنّه کان صدّیقاً نبیّاً».(1)

3 - حضرت یعقوب علیه السلام؛ «انّه لذو علم لما علّمنا».(2)

4 - حضرت یوسف علیه السلام؛«إنّه من عبادنا المخلصین».(3)

5 - حضرت موسی علیه السلام؛«إنّه کان مخلصاً و کان رسولاً نبیّاً».(4)

6 - حضرت عیسی علیه السلام؛«وجیهاً فی الدّنیا و الاخره و من المقرّبین».(5)

7 - سلیمان علیه السلام و ایوب علیه السلام؛«نعم العبد إنّه أوّاب».(6)

8 - حضرت محمدصلی الله علیه وآله؛«إنّک لعلّی خلق عظیم».(7)

809 - انسان کامل، معلم اهل زمین و آسمان

انسان کامل خلیفه اللّه و معلم همه ی اهل زمین و هم اهل آسمان است. معلم اهل زمین است، برای این که خدای سبحان به رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: ما قرآن را فرستادیم، تا تو مردم را با آن آشنا کنی؛ «و أنزلنا إلیک الذّکر لتبیّن للنّاس ما نزّل إلیهم»،(8)و معلم اهل آسمان است. زیرا خدای سبحان فرمود: «یا ءادم أنبئهم بأسمائهم».(9)

یکی از نشانه های تعلیم انسان کامل نسبت به ملئکه سخن خود آنان است که فرموده اند: «سبّحنا فسبحت الملئکه بتسبیحنا»؛ ما تسبیح و تقدیس را به فرشتگان آموختیم. فرشتگان که به خداوند می گویند: «نحن نسبّح بحمدک و نقدّس لک»؛(10)ما

1- 2467. مریم / 41 ، 56.
2- 2468. یوسف / 68.
3- 2469. یوسف / 24.
4- 2470. مریم / 51.
5- 2471. مریم / 51.

6- 2472. آل عمران / 45.
7- 2473. ص / 30 ، 44 ؛ الميزان / ج 4 / ص 373.
8- 2474. نحل / 44.
9- 2475. بقره / 33.
10- 2476. بقره / 30.

تو را از هر نوع عیب و نقص تنزیه می کنیم، برای آن است که انسان های کامل تسبیح و تقدیس را به آنان یاد داده اند. زیرا تسبیح و تقدیس از علومی است که خدای سبحان باید از راه انسان کامل به فرشته ها بیاموزد.(1)

810 - تسخیر موجودات جهان برای انسان

آیات فراوانی از قرآن کریم بیانگر این است که خداوند موجودات جهان را مسخّر انسان قرار داده است:

1 - خداوند نهر ها را مسخّر شما قرار داد؛ «و سخّر لکم الأنهار».(2)

2 - خداوند کشتی را مسخّر شما قرار داد؛«و سخّر لکم الفلک».(3)

3 - خداوند شب و روز را مسخّر شما قرار داد؛«و سخّر لکم اللّیل و النّهار».(4)

4 - خداوند خورشید و ماه را مسخّر شما قرار داد؛«و سخّر لکم الشّمس و القمر».(5)

5 - خداوند همه ی آنچه را در زمین است، مسخر شما قرار داد؛«ألم تر أنّ اللّه سخّر لکم ما فی الأرض».(6)

از مجموع این آیات استفاده می شود که اولاً: انسان تکامل یافته ترین موجودات این جهان است، و از نظر جهان بینی اسلام آن قدر به او ارزش و مقام داده است که همه ی موجودات دیگر را مسخر انسان ساخته است.

ثانیاً: روشن می شود که «تسخیر» در این آیات به این معنا نیست که انسان همگی

1- 2477. تفسیر موضوعی / ج 6 / ص 133.
2- 2478. ابراهیم / 32.
3- 2479. ابراهیم / 32.
4- 2480. نحل / 12.

5- 2481. ابراهيم / 33.
6- 2482. حج / 65.

موجودات را تحت فرمان خود درآورد، بلکه همین اندازه که در مسیر منافع و خدمات رسانی به او حرکت می کنند، فی المثل کرات آسمانی برای او نورافشانی می کنند یا فوائد دیگری دارند، در تسخیر او هستند.(1)

811 - نعمت های سنگین پروردگار

«و نرید أن نمنّ علی الّذین استضعفوا فی الأرض»(2)

راغب در مفردات گوید: کلمه ی «منّ» به معنای ثقل و سنگینی است و از همین جهت واحد وزن را هم در سابق «من» می گفتند و منّت به معنای نعمت سنگین است و فلانی بر فلانی منّت نهاد، معنایش این است که او را از نعمت گرانبار کرد.

این کلمه بر دو نحو استعمال می شود: یکی منّت عملی مانند آیه ی فوق؛ یعنی می خواهیم به آنان که در زندگی ضعیف شمرده شده اند، نعمتی بدهیم که از سنگینی آن گرانبار شوند. دوم منّت زبانی مانند آیه ی «یمنّون علیک أن أسلموا».

خداوند متعال در قرآن کریم بر سه امر منت نهاد:

1 - نبوّت؛ «لقد منّ اللّه علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من أنفسهم». (3)

2 - امامت؛ «و نرید أن نمنّ علی الّذین استضعفوا فی الأرض»، امام صادق علیه السلام می فرماید: «این آیه ی شریفه تا روز قیامت در باره ی ما جریان دارد و این پیشوایی تا روز قیامت در ما جاری است».(4)

ص:647

1- 2483. نمونه / ج 10 / ص 120.
2- 2484. قصص / 5.
3- 2485. آل عمران / 164.
4- 2486. معانی الرضا / ص 79.

3 - هدایت به ایمان؛ «لا تمنّوا علی اسلامکم ولکن اللّه یمنّ علیکم أن هدیکم للایمان».(1)

812 - جهان هستی در خدمت انسان

«هو الّذی خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً»(2)

در این آیه ی شریفه نفرمود: «خلقکم لما فی الأرض جمیعاً»، بلکه فرمود: «خلق لکم ما فی الأرض»؛ یعنی هر چه را در جهان هستی وجود دارد، برای تو آفریدم، نه این که تو را برای هستی آفریدم. در آیات دیگری نیز فرمود: تو را برای خودم آفریدم؛ این معنا را گاهی به طور خاص فرمود، مانند این که به موسی علیه السلام گفت: «و اصطنعتک لنفسی»،(3)گاهی به طور عام؛ «و ما خلقت الجنّ و الإنس إلاّ لیعبدون».(4)

813 - انسان و امانت الهی

«إنّا عرضنا الأمانه علی السّموات و الأرض و الجبال فأبین أن یحملنها و أشفقن منها و حملها الإنسان إنّه کان ظلوماً جهولاً»(5)

خداوند در آیه ی فوق می فرماید: ما امانت را که همان ولایت الهیه است و از طریق بندگی و ایمان و عمل صالح به دست می آید، بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم، آن ها از

1- 2487. حجرات / 17.
2- 2488. بقره / 29.
3- 2489. طه / 41.
4- 2490. ذاریات / 56 ؛ کشف الاسرار / ج 1 / ص 130.
5- 2491. احزاب / 72.

حمل آن امتناع ورزیدند و از آن هراس داشتند، اما انسان آن را به دوش کشید، او بسیار ظالم و جاهل بود.

در اینجا این سؤال مطرح است که چرا خداوند با این که حکیم و علیم است، چنین بار سنگینی را که از طاقت آسمان و زمین بیرون است بر انسان ظلوم و جهول حمل کرد؟ و قبول کردنش به دلیل ظلوم و جهول بودنش بوده است؟

در پاسخ می گوییی: ظلوم و جهول بودن انسان اگر چه به وجهی عیب و مایه ی ملامت و سرزنش است، لیکن عین همین ظلم و جهل انسان مصحح حمل امانت و ولایت الهی است. به دلیل این که کسی که متصف به ظلم و جهل می شود، حتماً شأن او این است که متصف به عدل و علم گردد و گرنه چرا به کوه ظالم و جاهل نمی گویند. چون متصف به عدالت و علم نمی شود و همچنین آسمان ها و زمین، جهل و ظلم را قبول و حمل نمی کنند. به دلیل این که متصف به عدل و علم نمی شوند، به خلاف انسان که به خاطر این که شأن و استعداد علم و عدالت را دارد ظلوم و جهول نیز هست.(1)

814 - انسان در میان دو قوس صعود و نزول

از نظر قرآن کریم انسان در میان دو قوس صعود و نزول قرار دارد؛ هم می تواند در خط پرواز قرار گیرد و بر اثر بندگی خداوند به آسمان عروج کند. قرآن کریم در باره ی معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «سبحان الّذی أسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام ...»(2)و هم می تواند در سراشیبی سقوط قرار گیرد و در نتیجه ی ترک بندگی در قعر زمین

1- 2492. المیزان / ج 16 / ص 349.
2- 2493. اسراء / 1.

فرو رود. قرآن کریم در باره ی قارون می فرماید: «فخسفنا به و بداره الأرض».(1)

815 - پیوند شکنی و جهنمی شدن

«خذوه فغلّوه * ثم الجحیم صلّوه * ثمّ فی سلسله ذرعها سبعون ذراعاً فاسلکوه * انّه کان لا یؤمن باللّه العظیم * و لا یحضّ علی طعام المسکین»(2)

قرآن کریم علت افکنده شدن مجرمان به جهنم را با غل و زنجیر، دو چیز می داند: قطع رابطه با خداوند و مردم. قابل توجه این که آیه ی شریفه نمی فرماید: اطعام نمی کرد، بلکه می فرماید: دیگران را وادار و تشویق به اطعام نمی کرد. شاید اشاره به موارد زیر باشد:

اولاً: تنها سیر کردن یک فرد، مشکل مستمندان را حل نمی کند، باید دیگران را نیز دعوت به این کار خیر کرد تا جنبه ی عمومی پیدا کند.

ثانیاً: ممکن است انسان شخصاً توانایی بر اطعام نداشته باشد، اما همه کس توانایی بر ترغیب دیگران دارد.

ثالثاً: افراد بخیل نه تنها بذل و بخششی ندارند، بلکه علاقه به بذل و بخشش دیگران نیز ندارند.(3)

از این که قرآن کریم عدم تشویق به اطعام مستمندان را در ردیف عدم ایمان به خداوند ذکر کرد، روشن می شود که گناهِ غفلت از محرومان نزد خداوند بسیار بزرگ است و به تعبیر دیگر، زشت ترین عقیده کفر و زشت ترین اخلاق بخل است.(4)

1- 2494. قصص / 81.
2- 2495. حاقه / 30 - 34.
3- 2496. نمونه / ج 24 / ص 470.
4- 2497. روح البیان / ج 10 / ص 147 ؛ روح المعانی / ج 29 / ص 51.

816 - در زیان بودن نوع انسان ها

«و العصر * انّ الإنسان لفی خسر * الاّ الّذین ءامنوا و عملوا الصّالحات»(1)

جمله ی «عملوا الصّالحات» جمع محلی به الف و لام و مفید عموم است. پس، رهایی از خسران و زیان، علاوه بر ایمان، در گرو انجام دادن همه ی اعمال صالح است. این جمله ی استثنائیه فاسقانی را که بعضی از کارهای شایسته را انجام می دهند و نسبت به بعض دیگر فسق می ورزند، در بر نمی گیرد و لازمه اش این است که خسران از بعض جهات نیز مشمول آیه می باشد.

بنا بر این، دو طایفه در خسرانند: آن هایی که از جمیع جهات خاسرند، نظیر کفار معاند، و کسانی که در جهتی خاسرند، مانند مؤمنان گناهکاری که مخلّد در آتش نیستند، فقط چند صباحی عذاب می بینند و مشمول شفاعت می شوند.(2)

817 - آثار پر برکت انسان موحد

«ألم ترکیف ضرب اللّه مثلاً کلمه طیّبه کشجره طیّبه أصلها ثابت و فرعها فی السّماء * تؤتی أکلها کلّ حین بإذن ربّها»(3)

منظور از کلمه ی طیبه که به درخت طیب تشبیه شده است، عقاید راستینی است که در اعماق قلب انسان ریشه دارد. زیرا در پایان آیه می فرماید: «یثبّت اللّه الّذین ءامنوا بالقول الثّابت»(4)و منظور از قول ثابت هم سخنی است که بر اساس عزم و اعتقاد راسخ

ص:651

1- 2498. عصر / 1 - 3.
2- 2499. المیزان / ج 20 / ص 357.
3- 2500. ابراهیم / 24 - 25.
4- 2501. ابراهیم / 26.

گفته شود.

خداوند متعال در آیه ی فوق، انسان موحد را به یک درخت پر برکت با ویژگی های زیر تشبیه کرده است:

* - موجودی است دارای رشد و نموّ، نه بی روح و جامد و بی حرکت، بلکه پویا و دارای حرکت، تعبیر به شجره بیانگر این حقیقت است.

* - این درخت پاک و طیب است، از آنجا که به طور مطلق بیان شده، مفهومش این است که از هر نظر منظره اش پاکیزه، میوه اش پاکیزه و سایه و نسیمی هم که از آن برمی خیزد، پاکیزه است.

* - این شجره دارای نظام حساب شده ای است؛ ریشه ای دارد و شاخه ها هر کدام وظیفه ای دارند. اصولاً وجود اصل و فرع در آن نشانه ی حاکمیت نظام حساب شده ای بر آن است.

* - اصل و ریشه ی آن ثابت و مستحکم است، به گونه ای که تندبادها نمی تواند آن را از جا برکند؛ «أصلها ثابت».

* - شاخه های این شجره ی طیبه در یک محیط پست و محدود نیست، بلکه بلند آسمان جایگاه اوست؛ «و فرعها فی السّماء».

* - این شجره ی طیبه پربار است که ثمرات خود را می دهد؛ «تؤتی أکلها»، اما نه در یک فصل یا دو فصل، بلکه در هر فصل؛ یعنی در هر زمان که دست به سوی شاخه هایش دراز کنی، محروم برنمی گردی؛ «کل حین».

* - میوه دادن او نیز بی حساب نیست، بلکه طبق یک سنت الهی و به اذن پروردگارش این میوه را به همگان ارزانی می دارد؛ «بإذن ربّها».

اکنون درست بیاندیشیم و ببینیم این ویژگی ها و برکات را در کجا پیدا می کنیم؟ مسلماً در کلمه ی توحید و محتوای آن و در یک انسان موحد و با معرفت آن را می یابیم. هر کس به کنار آن ها بیاید، در هر زمان که باشد، از میوه های لذیذ و معطر و نیرو بخششان بهره می گیرد. تندباد حوادث و توفان های سخت روزگار و مشکلات، آن ها را از جا حرکت نمی دهد. افق فکر آن ها محدود به دنیای کوچک نیست، حجاب های زمان و مکان را می درند و به سوی ابدیت و بی نهایت پیش می روند.

برنامه های آن ها از روی هوا و هوس نیست، بلکه همگی به اذن پرودگار و طبق فرمان اوست. مردان بزرگ و با ایمان، کلمات طیبه ی پروردگارند، و حیاتشان مایه ی برکت است و مرگشان موجب حرکت آثار، آن ها و کلمات و سخنانشان و شاگردان و کتاب هایشان و تاریخ پر افتخارشان، حتی قبرهای خاموششان نیز الهام بخش و سازنده و تربیت کننده است.(1)

818 - سرّ تشبیه کفار به چهار پایان

«أولئک کالأنعام بل هم أضلّ أولئک هم الغافلون»(2)

در این آیه ی شریفه، خداوند افراد منحرف و از خدا بی خبر را به حیوان تشبیه کرده است. سرّ تشبیه این است: آنان آنچه را که مایه ی امتیاز انسان از سایر حیوانات است، از دست داده اند و آن، تمییز میان خیر و شر، و نافع و مضر در زندگی سعید انسان به وسیله ی چشم و گوش و دل است؛ یعنی همان گونه که حیوانات تنها به خوردن و خوابیدن و شهوترانی

1- 2502. المیزان / ج 12 / ص 51 ؛ نمونه / ج 10 / ص 332.
2- 2503. اعراف / 179.

می پردازند، این گروه از انسان ها نیز چنین هستند.

بنا بر این مفاد آیه ی شریفه، مانند آیه ی «و الّذین کفروا یتمتّعون و یأکلون کما تأکل الأنعام و النّار مثوی لهم»(1)است.

819 - چرا از چهار پایان گمراهترند؟

«إن هم إلاّ کالأنعام بل هم أضل»(2)

قرآن کریم در این آیه هواپرستان را از چهارپایان بدتر و گمراهتر دانسته است. علت آن ممکن است یکی از امور زیر باشد:

الف - اگر چهار پایان چیزی نمی فهمند، دلیلش عدم استعداد آن هاست، اما از آن ها بیچاره تر انسانی است که استعداد رسیدن به کمالات را دارد، اما با سوء اختیار خود از هوا و هوس پیروی می کند.

ب - برای چهار پایان محاسبه ای در کار نیست و مشمول مجازات های الهی نیستند، اما آدمیان گمراه باید تمام اعمال خود را به دوش بکشند.

ج - چهار پایان برای انسان ها خدمات زیادی دارند، اما انسان های طاغی و یاغی نه تنها خدمتی نمی کنند، بلکه هزاران بلا و مصیبت نیز می آفرینند.

د - چهار پایان خطری برای کسی ندارند، اگر هم داشته باشند، خطر آن ها محدود است، اما گاهی انسان، آتش جنگی را روشن می کند که میلیون ها نفر در آن خاکستر می شوند.

ه - چهار پایان هرگز برای کارهای خود توجیه گری ندارند، اما انسان جنایتکار گاهی تمام جنایات خود را چنان توجیه می کند که گویا در حال انجام دادن وظایف الهی و انسانی

1- 2504. محمد / 12.
2- 2505. فرقان / 44.

خویش است.(1)

820 - مراحل سقوط انسان

از نظر قرآن کریم اگر انسان راه خدا را طی نکند و تمام مقصد او تأمین زندگی مادی اش باشد، از مرز انسانیت خارج و به مراحل حیوان و نبات و جماد تنزّل می کند. خداوند در قرآن مرحله ی جماد و حیوان را بیان کرده، لیکن از مرحله ی نبات سخن نگفته است. مثلاً نمی فرماید: انسانِ دنیازده از درخت فرومایه تر است. چون وقتی اول و آخر مسیری ممتد و متّصل مشخّص شد، حکم وسط هم معین می گردد.

در باره ی مرحله ی جماد می فرماید: «فهی کالحجاره أو أشدّ قسوه»(2)، بعضی از دل ها از سنگ سخت تر است. زیرا از درون سنگ گاهی چشمه ی زلال آب می جوشد، اما از دل های سخت هیچ اثر خیری نشأت نمی گیرد. درباره ی مرحله ی حیوان نیز می فرماید: عده ای از انسان ها مانند حیوانات، بلکه از آن ها گمراه ترند؛ «أولئک کالأنعام بل هم أضلّ».(3)

821 - استهزای الهی نسبت به منافقان

«اللّه یستهزی ء بهم و یمدّهم فی طغیانهم یعمهون»(4)

نسبت دادن استهزا به خداوند به نحو حقیقت صحیح نیست، بلکه معنای استهزای خداوند در رابطه با منافقان همان جزا و کیفر آن هاست. زیرا شی ء به اسم جزای خود

1- 2506. تفسیر کبیر / ج 24 / ص 87 ؛ نمونه / ج 15 / ص 108.
2- 2507. اعراف / 179.
3- 2508. تفسیر موضوعی / ج 11 / ص 128.
4- 2509. بقره / 15.

نامیده می شود. مانند: «جزاء سیّئه سیّئه مثلها»(1)و «و مکروا و مکر اللّه»(2)و «و إن عاقبتم فعاقبوا»(3)و «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه»(4)، که همه ی این 2موارد از این باب است؛ یعنی خداوند جزای استهزا و مکر آنان را می دهد. این نوع تعبیر در اصطلاح ادب در مشاکله نام دارد.(5)

822 - احکام فساد در زمین

1 - در زمین فساد نکنید؛ «و لا تفسدوا فی الأرض بعد اصلاحها».(6)

2 - منافقان مفسدند؛ «و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الأرض قالوا إنّما نحن مصلحون * ألا إنّهم هم المفسدون ولکن لا یشعرون».(7)

3 - عمل مفسدان اصلاح پذیر نیست؛ «انّ اللّه لا یصلح عمل المفسدین».(8)

4 - آخرت برای کسانی است که در زمین فساد نکنند؛ «تلک الدّار الاخره نجعلها للّذین لا یریدون علوّاً فی الأرض و لا فساداً و العاقبه للمتّقین».(9)

5 - عذاب مفسدان دو برابر است؛ «الّذین کفروا و صدّوا عن سبیل اللّه زدناهم عذاباً فوق العذاب بما کانوا یفسدون».(10)

6 - پادشاهان عامل ایجاد تباهی هستند؛ «قالت إنّ الملوک اذا دخلوا قریه

1- 2510. شوری / 40.
2- 2511. آل عمران / 54.
3- 2512. نحل / 126.
4- 2513. بقره / 194.
5- 2514. تبیان / ج 1 / ص 80.
6- 2515. اعراف / 56.
7- 2516. بقره / 11 - 12.
8- 2517. یونس / 81.
9- 2518. قصص / 83.

10- 2519. نحل / 88.

أفسدوها».(1)

7 - مفسدان از رحمت الهی دورند؛ «و الّذین ینقضون عهد اللّه من بعد میثاقه و یقطعون ما أمر اللّه به أن یوصل و یفسدون فی الأرض أولئک لهم اللّعنه و لهم سوء الدّار».(2)

8 - کیفر محاربان و مفسدان فی الارض اعدام یا بریدن دست و پا یا تبعید است؛ «إنّما جزاء الّذین یحاربون اللّه و رسوله و یسعون فی الأرض فساداً أن یقتّلوا أو یصلّبوا أو تقطّع أیدیهم و أرجلهم من خلاف أو ینفوا فی الأرض ذلک لهم خزی فی الدّنیا و لهم فی الاخره عذاب عظیم».(3)

9 - فرعون مجسّمه فساد است؛ «یذبّح أبناءهم و یستحیی نساءهم إنّه کان من المفسدین».(4)

10 - دفاع و جهاد مانع از فساد است؛ «و لولا دفع اللّه النّاس بعضهم ببعض لفسدت الأرض».(5)

11 - مصلح با مفسد در قیامت مساوی نیست؛ «أم نجعل الّذین ءامنوا و عملوا الصّالحات کالمفسدین فی الأرض».(6)

12 - فساد بنی اسرائیل؛ «و اذ استسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشره عیناً قد علم کلّ أناس مشربهم کلوا و اشربوا من رزق

1- 2520. نمل / 34.
2- 2521. رعد / 25.
3- 2522. مائده / 33.
4- 2523. قصص / 4.
5- 2524. بقره / 251.
6- 2525. ص / 28.

اللّه و لا تعثوا فی الأرض مفسدین». (1)

823 - جهل انسان از وقایع

«ماتدری نفس ماذا تکسب غداً» (2)

سؤال: چرا قرآن کریم نفرمود: «و ما تدری نفس ماذا یقع أو یحدث غداً»؟

ممکن است در پاسخ بگوییم: اگر می فرمود هیچ شخصی نمی داند که فردا چه حادثه ای در عالم روی می دهد یا چه واقعه ای پیش می آید، چندان اهمیت نداشت. مهم این است که نداند که خود او شخصاً چه کاری انجام خواهد داد. زیرا نوع مردم آنچه را می خواهند انجام دهند، پیش بینی و برنامه ریزی می کنند که مثلاً فردا کجا باید بروند و با چه کسی ملاقات کنند و شاید در دفتر یادداشت ثبت می کنند، ولی سحرگاهان یا بامدادان چنان می شود که همه ی نقشه ها نقش بر آب می شود! روشن است که هر گاه انسان کاری را که پیش بینی می کند، بدون انتظار، خلاف آن واقع شود، در سایر اموری که ارتباط به او ندارد، به طریق اولی باید اقرار به عجز از علم به آن کند. (3)

824 - انواع غرور و فریب

«و لا یغرنّکم باللّه الغرور» (4)

راغب در مفردات گوید: «غرور» هر چیزی است که انسان را مغرور سازد و فریب دهد، اعم از مال و مقام و شهوت و شیطان و دنیا، و تفسیر آن به شیطان بدین جهت است که

1- 2526. بقره / 60.
2- 2527. لقمان / 34.
3- 2528. نکته هایی از قرآن / ج 2 / ص 485.
4- 2529. لقمان / 34.

خبیث ترین فریبندگان است.

از نظر قرآن کریم عواملی برای فریب خوردن و مغرور شدن انسان وجود دارد که باید در تمام لحظات و حالات مراقب بود تا این که مبادا انسان مغرور شده و در نتیجه از سعادت ابدی محروم گردد. به برخی از آن ها توجه فرمایید:

الف - زندگی دنیا؛ «فلا تغرنّکم الحیاه الدّنیا».(1)

ب - آرزوها؛ «و غرّتکم الأمانیّ حتّی جاء أمر اللّه».(2)

ج - شیطان؛ «و ما یعدهم الشّیطان الاّ غروراً».(3)

825 - انواع جهالت و لجاجت

از نظر قرآن کریم سرّ عدم ایمان کفار فقدان دلیل و برهان یا عدم ارائه ی معجزه ای به آن ها نیست، بلکه مانع اصلی لجاجت و عناد آن هاست. در این زمینه به موارد زیر توجه کنید:

1 - خداوند به پیامبر خطاب می کند: حتی اگر نوشته ای در کاغذی بر تو نازل می کردیم که آن را با دست های خود لمس می کردند، باز کفار می گفتند این جز جادویی آشکار نیست؛ «و لو نزّلنا علیک کتاباً فی قرطاس فلمسوه بأیدیهم لقال الّذین کفروا إن هذا إلاّ سحر مبین».(4)

2 - اگر از آسمان دری باز شود و کفار از آن بالا روند، باز هم می گویند چشم ما را جادو کرده اند؛ «و لو فتحنا علیهم باباً من السّماء فظلّوا فیه یعرجون * لقالوا إنّما سکّرت

1- 2530. لقمان / 33.
2- 2531. حدید / 14.
3- 2532. نساء / 120.
4- 2533. انعام / 7.

أبصارنا بل نحن قوم مسحورون».(1)

3 - اگر فرشتگان را هم به سوی آنان نازل می کردیم و مردگان با آنان سخن می گفتند و همه چیز را (به گواهی صدق و اعجاز) دسته دسته در برابرشان گردهم می آوریم، باز هم ایمان نمی آورند، مگر آن که خدا بخواهد، ولی بیشترشان نادانی می کنند؛ «و لو أننّا نزّلنا إليهم الملئكه و كلّمهم الموتى و حشرنا عليهم كلّ شى ء قبلاً ما كانوا ليؤمنوا إلاّ أن يشاء اللّه ولكنّ أكثرهم يجهلون».(2)

826 - عاقبت انسان ها

از سویی قرآن کریم هدف از آفرینش انسان را عبادت و بندگی خدا معرفی می کند که نتیجه اش نیل به بهشت موعود است؛ «و ما خلقت الجنّ و الأنس إلاّ ليعبدون»(3)و از سوی دیگر غایت خلقت بسیاری از انسان ها را دخول در جهنّم می داند؛ «و لقد ذرأنا لجهنّم كثيراً من الجنّ و الإنس»(4)و این دو باهم ناسازگارند!

در پاسخ باید گفت: لام در «لجهنم» برای بیان عاقبت است، نه غایت؛ یعنی هدف اصلی از پیدایش انسان پرستش حق متعال است، لیکن عاقبت بسیاری از انسان ها در سایه ی ارتکاب گناه دوزخی شدن است، نه این که برای جهنمی شدن آفریده شده است. مثلاً نجاری که قصد ساختن در و پنجره را دارد، می داند که در پایان کار مقداری از چوب ها دور ریخته می شود و برای سوختن از آن ها استفاده می شود و مقداری نیز به شکل در و پنجره درمی آید.

1- 2534. حجر / 14 - 15.
2- 2535. انعام / 111.
3- 2536. ذاريات / 56.
4- 2537. اعراف / 179.

شاهد گویای مدعا ذیل آیه ی کریمه است که اوصاف جهنمی ها را برمی شمرد و آن ها را سوء استفاده کنندگان از نعمت های الهی معرفی می کند؛ «لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم أعین لا یبصرون بها و لهم ءَاذان لا یسمعون بها»(1)وگرنه خداوند متعال همگان را یکسان و با فطرت توحیدی آفریده و اسباب سعادت و تکامل را در اختیار آنان قرار داده است؛ «و نفس و ما سوّیها * فألهمها فجورها و تقویها».(2)

827 - اوصاف سه گانه ی مردم

«ثمّ أورثنا الکتاب الّذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات بإذن اللّه»(3)

امام باقرعلیه السلام می فرماید: منظور از «سابق بالخیرات» امام معصوم است و مقصود از «ظالم لنفسه» کسانی هستند که نسبت به امام معرفت و شناخت ندارند و منظور از «مقتصد» پیروان عارف امام هستند؛ «السابق بالخیرات الامام و المقتصد، العارف للامام و الظالم لنفسه الّذی لا یعرف الإمام».(4)

همچنین امام صادق علیه السلام می فرماید: ظالم کسی است که به خواسته های نفسانی و جسمانی متوجه است و مراد از «مقتصد» کسی است که به قلب و جان خویش توجه دارد و منظور از «سابق بالخیرات» کسی است که به خداوند توجه دارد؛ «الظالم یحوم حوم نفسه و المقتصد یحوم حوم قلبه و السابق بالخیرات یحوم حوم ربّه

1- 2538. اعراف / 179.
2- 2539. شمس / 7 - 8 ؛ المیزان / ج 8 / ص 334.
3- 2540. فاطر / 32.
4- 2541. نور الثقلین / ج 4 / ص 361.

عزّوجلّ».(1)

گفتنی است که بعضی از مفسران، آیه ی شریفه را اشاره به گروه های سه گانه ای دانسته اند که در آیه ی «و کنتم أزواجاً ثلاثه * فأصحاب المیمنه ما أصحاب المیمنه * و أصحاب المشئمه ما أصحاب المشئمه * و السّابقون السّابقون * أولئک المقرّبون»(2)آمده است.(3)

ص:662

1- 2542. نور الثقلین / ج 4 / ص 363.
2- 2543. واقعه / 7 - 11.
3- 2544. نمونه / ج 18 / ص 264.

ب: فرشته شناسی

ی عصمت فرشتگان

ی کرامت مطلق نصیب فرشتگان

ی پوشش حفاظتی انسان

ی معنای تمثّل ملائکه

ج: شیطان شناسی

ی وسوسه ی عمومی شیطان

ی شیطان، جن یا فرشته

ی شیطان و لعن الهی

ی فلسفه ی وجود شیطان

ی وظایف انسان در برابر شیطان

د: حیوان شناسی

ی تسبیح موجودات

ی شعور حیوانات

ص:663

ب: فرشته شناسی

828 - عصمت فرشتگان

قرآن کریم عصمت را در سه مورد اثبات کرده است:

1 - عصمت فرشتگان؛ «لا يعصون اللّه ما أمرهم و يفعلون ما يؤمرون»؛ (1)آنان به امر خدا عمل کرده و عصیان او را نمی کنند.

2 - عصمت قرآن کریم؛ امکان تحریف به افزایش یا کاهش در قرآن کریم وجود ندارد؛ «إنّا نحن نزّلنا الذّكر و إنّا له لحافظون»(2)و «لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه».(3)

3 - عصمت بندگان مخلص خدا: قرآن کریم بعضی از بندگان را مخلص معرفی می کند. مانند حضرت موسی علیه السلام؛ «إنّه كان مخلصاً»،(4) «فبعزّتک لأغوينّهم أجمعين * إلاّ عبادک منهم المخلصين».(5)

829 - کرامت مطلق نصیب فرشتگان

«بما غفرلی ربّی و جعلنی من المکرمين»(6)

تکریم و تعظیم الهی گرچه شامل بسیاری از بندگان می شود و اصولاً تقوا مایه ی کرامت بشر می گردد؛ «إنّ أكرمكم عند اللّه أتقيكم»،(7) لیکن اکرام به طور کامل و مطلق و

ص:665

1- 2545. تحریم / 6.
2- 2546. حجر / 9.
3- 2547. فصلت / 42.
4- 2548. مریم / 51.
5- 2549. ص / 82 - 83 ؛ تفسیر موضوعی / ج 9 / ص 43.
6- 2550. یس / 27.
7- 2551. حجرات / 13.

بدون هیچ گونه قید و شرط در قرآن کریم در باره ی دو گروه است:

1 - فرشتگان؛ «بل عباد مکرمون * لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون».(1)

2 - افرادی که ایمان آن ها کامل است و قرآن از آن ها به «مخلِصین» یاد کرده است و در باره ی آن ها می گوید: «أولئک فی جنّات مکرمون»،(2) یا این که از «مخلَصین» باشند که در آیه ی «إلاّ عباد اللّه المخلَصین * أولئک لهم رزق معلوم * فواکه و هم مکرمون»(3) از آنان یاد شده است.(4)

830 - فرشتگان واسطه ی میان خدا و خلق

«الحمد للّه الّذی فاطر السّموات و الأرض جاعل الملئکه رسلاً أولی أجنحه»(5)

از آیه ی فوق استفاده می شود که تمامی فرشتگان رسولان الهی و واسطه ی میان خدا و خلق هستند تا اوامر تکوینی و تشریعی او را انجام دهند. زیرا «الملئکه» جمع محلی با الف و لام است و دلالت بر عمومیت دارد و کلمه ی «أجنحه» جمع «جناح» که در پرندگان به منزله ی دست انسان است و پرندگان به وسیله ی آن پرواز می کنند، وجود فرشتگان نیز مجهّز به چیزی است که با آن کاری را می کنند که پرندگان آن را با بال خود انجام می دهند؛ یعنی ملائکه هم مجهّز به چیزی هستند که با آن از آسمان به زمین و از زمین به آسمان می روند و از جایی به جای دیگری می روند.

قرآن کریم نام آن چیز را جناح (بال) گذاشته است و این نام گذاری مستلزم آن

1- 2552. انبیاء / 26 - 27.
2- 2553. معارج / 35.
3- 2554. صافات / 40 - 42.
4- 2555. المیزان / ج 17 / ص 79.
5- 2556. فاطر / 1.

نیست که بگوییم، فرشتگان نظیر پرندگان دو بال دارند.(1)

831 - پوشش حفاظتی انسان

از دیدگاه قرآن کریم، انسان در پوشش حفاظتی ویژه ای قرار دارد؛ «و هو القاهر فوق عباده و یرسل علیکم حفظه حتّی إذا جاء أحدکم الموت توفّته رسلنا و هم لایفرّطون»(2)؛ فرشتگان الهی مأموریت حفاظت انسان، در برابر تمامی خطرها و بلایای زمینی و آسمانی را بر عهده دارند تا مرگ فرا رسد و اطلاق «ارسال حفظه» نشانه ی حفظ الهی است.

آری! از آنجا که دنیا جایگاه تزاحم و درگیری است و هر موجودی برای رشد و تکامل خویش تلاش می کند، هر کدام می کوشد تا سهم بیشتری از مواهب هستی داشته باشد و در نتیجه از سهم دیگری می کاهد؛ و چون انسان برترین موجود و گل سرسبد هستی است و از لطیف ترین اجزا ترکیب یافته است، رقبای بیشتری دارد و پر واضح است که خطر بیشتر مقتضی حفاظت افزون تر است.(3)

832 - مراد از عروج ملائکه در قیامت

«تعرج الملئکه و الرّوح إلیه»(4)

مراد از عروج ملائکه و روح به سوی خدا در روز قیامت، رجوع آن ها به سوی خداست، در آن هنگام که همه ی عالم به سوی او برمی گردند. چون روز قیامت روزی است که همه ی

1- 2557. المیزان / ج 17 / ص 6.
2- 2558. انعام / 61.
3- 2559. المیزان / ج 7 / ص 134.
4- 2560. معارج / 4.

اسباب و وسایط از میان می رود و روابط میان آن ها و مسبَّباتشان مرتفع می شود و فرشتگان نیز که موکل بر امور عالم و حوادث هستی اند، هنگامی که سببیت میان اسباب و مسببات قطع گردد و آن را خداوند زایل کند و همه به سوی او برگردند، آن ها نیز برمی گردند و به معارج خود عروج می کنند و همه ی ملائکه پیرامون عرش پروردگارشان را فرا می گیرند و صف می کشند؛ «و تری الملئکه حافّین حول العرش». (1)

833 - توضیحی در باره ی مکلّف بودن ملائکه

«لا یعصون اللّه ما أمرهم و یفعلون ما یؤمرون» (2)

از آیه ی شریفه استفاده می شود که ملائکه محض اطاعتند و در آن ها معصیت نیست و به اطلاقش شامل دنیا و آخرت نیز می شود. پس، آنان نه در دنیا عصیان دارند و نه در آخرت و تکلیف فرشتگان از سنخ تکلیف معهود در اجتماع بشری نیست. زیرا تکلیف آن است که تکلیف کننده، اراده ی خود را متعلق به فعل مکلَّف می کند و این تعلّق، امری است اعتباری که به دنبالش پای ثواب و عقاب به میان می آید که در صورت اطاعت، مستحق پاداش و در صورت عصیان سزاوار کیفر می گردد. زیرا انسان موجودی مختار در ظرف اجتماع آفریده شده است، اما در غیر ظرف اجتماع، مثلاً در میان ملائکه که زندگی آن ها اجتماعی نیست و اعتبار در آن راه ندارد تا فرض اطاعت و معصیت هر دو در آن راه داشته باشد، تکلیف هم معنای دیگری پیدا می کند.

آری ! فرشتگان نیز از آفریده های نورانی الهی هستند که اراده نمی کنند، مگر آنچه را که خدا اراده کرده باشد؛ «بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره

1- 2561. زمر / 75 ؛ المیزان / ج 20 / ص 8.
2- 2562. تحریم / 6.

یعملون»(1)، و به همین دلیل، در عالم فرشتگان جزا و پاداشی نیست و در حقیقت، مکلّف به تکالیف تکوینی اند که این نیز به دلیل اختلاف درجات آنان، گوناگون است، چنان که می فرماید: «و ما منّا الاّ له مقام معلوم». (2)

834 - معنای تمثّل ملائکه

«فأرسلنا إلیها روحنا فتمثّل لها بشراً سویّاً»(3)

در روایات کلمه ی تمثل فراوان دیده می شود، ولی در قرآن کریم فقط در باره ی حضرت مریم علیه السلام آمده است و آیاتی که در آن جبرئیل خود را برای مریم معرفی می کند، بهترین شاهد است بر این که وی در همان حال هم که به صورت بشر مجسّم شده بود، باز فرشته بود، نه این که تغییر ماهیت داده و بشر شده باشد، بلکه فرشته ای به صورت بشر بود و مریم او را به همین صورت دید.

بنا بر این، معنای تمثل بشرىِ جبرئیل برای مریم این است که در حاسّه و ادراک مریم به آن صورت محسوس شد، نه این که واقعاً هم به آن صورت در آمده باشد، بلکه در خارج از ادراک وی، صورتی غیر صورت بشر داشت. (4)

ج - شیطان شناسی

835 - وسوسه ی عمومی شیطان

از ظاهر آیات قرآن استفاده می شود که وسوسه ی شیطان جنبه ی عمومی دارد و همه ی

1- 2563. انبیا / 27.
2- 2564. صافات / 164 ؛ المیزان / ج 19 / ص 334.
3- 2565. مریم / 17.
4- 2566. المیزان / ج 14 / ص 36.

بندگان را دربر می گیرد. در بخشی می فرماید: «یوسوس فی صدور النّاس»،(1) و در آیه ی دیگری می فرماید: «لأغوینّهم أجمعین * إلاّ عبادک منهم المخلصین»،(2) اما اغوا برای کسانی است که از او پیروی کنند و دامن مخلصان را نمی گیرد.

بنا بر این، روشن می شود: با این که آدم علیه السلام از پیامبران و طبعاً از مخلصان بود، چگونه در دام شیطان افتاد و اغوا شد؛ «و عصی ءَادم ربّه فغوی»(3)؟ زیرا در آن زمان هنوز جزو بندگان مخلص نبود. چون بندگان مخلص افرادی هستند که در قلوب آنان غیر خدا راه ندارد و در آن لحظه که آدم اغوا شد، این مقام را نداشت و بعداً به آن واصل شد. شاهد این سخن آیات سوره ی طه است؛ «ثمّ اجتبیه ربّه فتاب علیه و هدی».(4)

836 - شیطان، جن یا فرشته

شواهد مختلفی در قرآن کریم وجود دارد که شیطان از طایفه ی جن است، نه از ملائکه. به چهار مورد زیر توجه کنید:

1 - تصریح خداوند به جن بودن شیطان؛ «إلاّ إبلیس کان من الجنّ».(5)

2 - تصریح قرآن کریم به معصوم بودن ملائکه؛ «لا یعصون اللّه ما أمرهم و یفعلون ما یؤمرون»؛(6) یعنی ملائکه معصیت نمی کنند، آنچه خدا به آنان فرمان دهد، انجام می دهند. بنا بر این ابلیس که نافرمانی کرد، ملک نبود.

3 - ابلیس دارای ذریه و نسل است. قرآن کریم می فرماید: «أفتتّخذونه و ذرّیّته أولیاء

1- 2567. ناس / 5.
2- 2568. ص / 82 - 83.
3- 2569. طه / 121.
4- 2570. طه / 122 ؛ منشور جاوید / ج 11 / ص 93.
5- 2571. کهف / 50.
6- 2572. تحریم / 6.

من دونی و هو لکم عدوّ»،(1)در حالی که ملائکه روحانی هستند و توالد و تناسل و خوردن و آشامیدن ندارند.

4 - ملائکه رسولان الهی هستند؛ «جاعل الملئکه رسلاً»،(2) بدیهی است که کفر و فسق از ساحت فرستاده ی خدا دور است و اگر بر آن ها فسق روا باشد، دروغ نیز رواست، در این صورت نمی توانند فرستاده ی الهی باشند. گفتنی است که روایات متواتری نیز دلالت دارد که شیطان از طایفه ی جن است.(3)

837 - شیطان و لعن الهی

«و إنّ علیک اللّعنه إلی یوم الدّین»(4)

خداوند در این آیه لعنت مطلق را بر ابلیس قرار داده و فرمود: «انّ علیک اللّعنه». زیرا لعنت فرع معصیت است و هیچ معصیتی از هیچ کس سر نمی زند، مگر آن که اغوای وسوسه ی شیطان در آن نقش دارد. پس، در حقیقت شیطان ریشه ی فسادی است که برگشت هر معصیتی به اوست و در نتیجه همه ی لعنت ها و وبال ها، حتی همان مقداری که به خود گنهکاران متوجه می شود، متوجه او نیز می گردد.(5)

از سویی دوری از رحمت الهی محصول گناه و سرپیچی از دستورهای خداوند است و از سوی دیگر، گناه نیز در سایه ی وسوسه های شیطانی پدیدی می آید، بدین جهت قرآن کریم ابلیس را ملعون مطلق معرفی می کند؛ «و إنّ علیک اللّعنه إلی یوم

1- 2573. کهف / 50.
2- 2574. فاطر / 1.
3- 2575. تبیان / ج 1 / ص 151.
4- 2576. حجر / 35.
5- 2577. المیزان / ج 12 / ص 159.

الدّین».(1)

838 - فلسفه ی وجود شیطان

«لیمیز اللّه الخبیث من الطّیّب»(2)

یکی از مسایلی که در جهان وجود دارد، آزمایش الهی است و اصولاً نظام سعادت و شقاوت و ثواب و عقاب بشر مبتنی بر اساس امتحان است، و چون خداوند انسان را به سوی خیر دعوت می کند و در این میان اگر کسی نباشد که او را به شر دعوت و تشویق کند، امتحانی وجود نخواهد داشت.

از این رو می بینیم که خداوند در امثال آیه ی «الشّیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء و اللّه یعدکم مغفره منه و فضلاً»،(3)به این دو سنخ دعوت، تصریح می کند. آری! اگر خداوند شیطان را آفریده که بشر را به سوی شر تشویق کند، در مقابل ملائکه را نیز آفریده که بشر را به سوی خیر فرا خواند.(4)

839 - وظایف انسان در برابر شیطان

از نظر قرآن کریم شیطان دشمن آشکار انسان است؛ «إنّ الشّیطان کان للإنسان عدوّاً مبیناً».(5)خداوند در برابر چنین دشمن گمراه کننده ای وظایفی را برای انسان مشخّص کرده است:

الف - عدم پیروی از گام های او؛ «و لا تتّبعوا خطوات الشّیطان».(6)

ص:672

1- 2578. حجر / 35 ؛ المیزان / ج 12 / ص 159.
2- 2579. انفال / 37.
3- 2580. بقره / 268.
4- 2581. المیزان / ج 12 / ص 163.
5- 2582. اعراف / 53.
6- 2583. بقره / 208.

ب - دشمنی و عداوت با او؛ «إنّ الشّیطان لکم عدوّ فاتّخذوه عدوّاً».(1)

ج - عدم پرستش او؛ «أن لا تعبدوا الشّیطان إنّه لکم عدوّ مبین».(2)

د - پناه بردن به خدا؛ «و إمّا ینزغنّک من الشّیطان نزغ فاستعذ باللّه».(3)

840 - تأثیر نفوذ شیطان در انسان

از نظر قرآن کریم شیطان بر همه ی انسان ها مسلّط نیست، بلکه نحوه ی اغوا و وسوسه و تسلّط او نسبت به افراد مختلف تفاوت دارد:

الف - اغوا و وسوسه نسبت به عموم مردم؛ «الّذی یوسوس فی صدور النّاس»(4)و «فبعزّتک لأغوینّهم أجمعین».(5)

ب - امر به فحشا نسبت به کسی که به وسوسه ی او ترتیب اثر دهد؛ «و من یتبع خطوات الشّیطان فانّه یأمر بالفحشاء و المنکر».(6)

ج - عدم تسلط شیطان نسبت به بندگان صالح؛ «انّ عبادی لیس لک علیهم سلطان»(7)و «فبعزّتک لأغوینّهم أجمعین الاّ عبادک منهم المخلَصین».(8)

د - ولایت شیطان نسبت به پیروانش؛ «انا جعلنا الشیاطین أولیاء للّذین لا یؤمنون»(9)و «انما سلطانه علی الّذین یتولّونه»(10)و «الاّ من اتّبعک من

1- 2584. فاطر / 6.
2- 2585. یس 60.
3- 2586. فصلت / 36.
4- 2587. ناس / 5.
5- 2588. ص / 82.
6- 2589. نور / 21.
7- 2590. حجر / 42.
8- 2591. ص / 82.
9- 2592. اعراف / 27.
10- 2593. نحل / 100.

الغاوين».(1)

841 - برنامه های شیطان

از نظر قرآن کریم شیطان برای اغوا و گمراه کردن بشر برنامه های مختلفی دارد که به برخی از آن اشاره می شود:

الف - زینت دادن کارهای زشت (تسویل)؛ «و زیّن لهم الشّیطان أعمالهم»(2)و «الشیطان سوّل لهم».(3)

ب - ایجاد ترس و وحشت؛ «انما الشیطان یخوّف أولیائه».(4)

ج - ایجاد کینه و دشمنی؛ «انما ذلکم الشّیطان أن یوقع بینکم العداوه و البغضاء فی الخمر و المیسر».(5)

د - وعده ی فقر و تهیدستی؛ «الشّیطان یعدکم الفقر».(6)

ه - خلف وعده؛ «وعدتکم فأخلفتکم».(7)

و - نجوا؛ «انّما النّجوی من الشّیطان».(8)

ز - تبذیر؛ «انّ المبذّرین کانوا اخوان الشّیاطین».(9)

ح - باز داشتن از یاد خداوند؛ «و امّا ینسینّک الشّیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظّالمین».(10)

وظیفه ی انسان در برابر شیطان:

ص:674

1- 2594. حجر / 42.
2- 2595. عنکبوت / 38.
3- 2596. محمد / 48.
4- 2597. آل عمران / 175.
5- 2598. مائده / 91.
6- 2599. بقره / 268.

7- 2600. ابراهیم / 22.
8- 2601. مجادله / 10.
9- 2602. اسراء / 27.
10- 2603. انعام / 68.

1 - عداوت و دشمنی با او؛ «انّ الشّیطان لکم عدوّ فاتّخذوه عدوّاً».(1)

2 - پناه بردن به خداوند؛ «و إمّا ینزغنّک من الشّیطان نزغٌ فاستعذْ باللّه». (2)

د - حیوان شناسی

842 - تسبیح موجودات

«و إن من شی ء إلاّ یسبّح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم»(3)

از آیه ی فوق استفاده می شود که تمامی موجودات دارای علم و شعورند و جمله ی «لکن لا تفقهون تسبیحهم»، بهترین دلیل است بر این که منظور از تسبیح موجودات، تسبیح ناشی از علم و به زبان قال است. چون اگر مراد، زبان حال موجودات و دلالت آن ها بر وجود صانع بود، معنا نداشت که بفرماید: شما تسبیح آن ها را نمی فهمید.

سؤال: اگر غیر از انسان و حیوان سایر موجودات، از نباتات و جمادات، هم شعور و اراده دارند، باید آثار این شعور از آن ها بروز کند؛ همان آثاری که انسان ها و حیوانات از خود نشان می دهند.

پاسخ: هیچ دلیلی نداریم بر این که علم دارای یک سنخ است، بلکه علم و شعور دارای مراتب مختلف است و به دلیل اختلاف مرتبه آثارش نیز متفاوت می شود.

افزون بر این که آثار و اعمال عجیب و متقنی که از نباتات و سایر انواع موجودات طبیعی در عالم مشهود است، دست کمی از اتقان و نظم و ترتیبی ندارد که در آثار موجودات زنده چون انسان و حیوان است.(4)

1- 2604. فاطر / 6.
2- 2605. فصلّت / 36.
3- 2606. اسراء / 44.
4- 2607. المیزان / ج 13 / ص 110.

843 - شعور حیوانات

از آیات قرآن استفاده می شود که شعور ویژه ی انسان نیست، بلکه حیوانات نیز دارای شعور و درک هستند. به نمونه های ذیل توجه کنید:

حضرت سلیمان با سپاهیانش از منطقه ای عبور می کردند. مورچه ای به سایر مورچگان گفت: فوراً به خانه هایتان بروید تا ارتش سلیمان علیه السلام شما را پایمال نکنند؛ «قالت نمله یا أیّتها النّمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنّکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون».(1)

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: علامت داغ در صورت حیوانات نگذارید و تازیانه به صورت آن ها نزنید. زیرا آن ها حمد و ثنای خدا می گویند و خداوند را تسبیح می کنند؛ «نهی رسول اللّه أن توسم البهائم فی وجوهها و أن تضرب وجوهها، لأنّها تسبّح بحمد ربّها»(2)و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید: هیچ پرنده ای در دریا و صحرا صید نمی شود و هیچ حیوانی وحشی به دام صیّاد نمی افتد، مگر این که تسبیح را ترک کرده است؛ «ما من طیر یصاد فی البرّ و البحر و لا شی ء یصاد من الوحش إلاّ بترکه التّسبیح».(3)

844 - هدهد در آسمان از شرک مردم مطلع شد و نزد حضرت سلیمان علیه السلام گزارش داد که مردم منطقه ی سبأ خداپرست نیستند؛ «فقال أحطت بما لم تحط به و جئتک من سبأ بنبأ یقین * ... * و قومها یسجدون للشّمس من دون اللّه».(4)

845 - قرآن کریم می فرماید: همه ی موجودات جهان هستی تسبیح گوی خداوند

ص:676

1- 2608. نمل / 18.
2- 2609. نور الثقلین / ج 3 / ص 168.
3- 2610. نور الثقلین / ج 3 / ص 168.
4- 2611. نمل / 22 - 24.

هستند، ولی شما نمی فهمید. تسبیح تکوینی را می فهمیم، ولی تسبیح دیگری را قرآن بیان می کند؛ «و إن من شی ء إلاّیسبّح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم».

846 - قرآن کریم می فرماید: همه موجودات برای خداوند سجده می کنند؛ «و للّه یسجد ما فی السّموات و الأرض». (1) سجده ی آن ها نشانه ی روشنی بر دارا بودن درک و شعور آنان است.

847 - پرندگان در مانور حضرت سلیمان علیه السلام شرکت داشتند؛ «و حشر لسلیمان جنوده من الجنّ و الأنس و الطّیر»(2) و نیز آیه ی شریفه ی «کلّ قد علم صلاته و تسبیحه»(3) که در مورد موجودات دیگری غیر از انسان است، نشانه ی عبادات آگاهانه ی آن هاست.

جمله ذرات زمین و آسمان

با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

نطق آب و نطق خاک و نطق گل

هست محسوس حواسّ اهل دل

ص:677

1- 2612. نحل / 49.
2- 2613. نمل / 17.
3- 2614. نور / 41.

ه - زمین و آسمان شناسی

848 - مفهوم جنود آسمان ها و زمین

«و للّه جنود السّموات و الأرض»(1)

کلمه ی «جند» به معنای جمع انبوهی از مردم است که بر پایه ی غرض واحدی دور هم جمع گردند. از این رو، به لشکری که مجموعاً یک مأموریت انجام دهد، «جند» گفته می شود.

سیاق آیه ی شریفه گواهی می دهد که منظور از جنود آسمان ها و زمین، اسبابی است که در عالم دست در کارند، اعم از آن هایی که رؤیت می شود یا رؤیت نمی شود. بنا بر این، اسباب همان واسطه هایی هستند که میان خداوند و خلق او و آنچه را که او اراده کند، اطاعت می کنند و مخالفت نمی ورزند.(2)

849 - مفهوم زمین های هفت گانه

«اللّه الّذی خلق سبع سموات و من الأرض مثلهنّ»(3)

از ظاهر جمله ی «و من الأرض مثلهنّ» استفاده می شود که مثلیّت عددی مراد است؛ یعنی همان گونه که آسمان هفت عدد است، زمین هم مثل آن هفت عدد است. منظور از هفت زمین چیست؟ در این جهت چند احتمال است:

الف - هفت عدد از کرات آسمانی است که ساختمانش از نوع ساختمان زمینی است که ما در آن زندگی می کنیم.

1- 2615. فتح / 4.
2- 2616. المیزان / ج 18 / ص 262.
3- 2617. طلاق / 12.

ب - تنها زمین خود ماست که دارای هفت طبقه است که (چون طبقات پیاز) روی هم قرار دارند و به تمام کرات احاطه دارند و ساده ترین طبقاتش همین طبقه ی اولی است که ما روی آن زندگی می کنیم.

ج - اقلیم ها و قسمت های هفت گانه روی زمین است که دانشمندان جغرافی قدیم زمین را به هفت قسمت (یا قاره) تقسیم کرده اند.(1)

850 - آیت بودن جهات گوناگون آسمان ها و زمین

تعبیر قرآن کریم درباره ی آیت بودن زمین و آسمان دوگونه است. گاهی می فرماید: در خلقت آسمان ها و زمین آیات و نشانه هایی برای خداوند است؛ «انّ فی خلق السّموات و الأرض و اختلاف اللّیل و النّهار لایات لأولی الألباب»(2) و گاهی می فرماید: خود آسمان ها و زمین، آیات و نشانه های حق هستند؛ «انّ فی السّموات و الأرض لایات للمؤمنین».(3)

سؤال: چرا آسمان ها و زمین را ظرف آیت دانسته است؛ «فی السّموات»، با این که خودش آیت است؟ در پاسخ می گوییم: زیرا جهات وجود آسمان ها و زمین مختلف است و هر جهت از جهات آن ها خود آیتی است از آیات، و اگر خود آسمان ها و زمین در نظر گرفته می شد، چاره ای جز این نبود که همه ی آن ها را یک آیت بدانیم، در حالی که زمین را به تنهایی از آیات شمرده و می فرماید: «و فی الأرض ءایات للموقنین»(4)، و اگر خود زمین در نظر گرفته می شد، باید می فرمود: «و الأرض ءایه للموقنین»؛ زمین

1- 2618. المیزان / ج 19 / ص 326.
2- 2619. آل عمران / 190.
3- 2620. جاثیه / 3.
4- 2621. ذاریات / 20.

آیتی است برای اهل یقین. آنگاه آن منظور فوت می شد و نمی فهماند که در هستی زمین، جهاتی است که هر یک از آن جهات به تنهایی آیتی مستقل است.

پس معنای «انّ فی السّموات و الأرض» این است که برای هر یک از آسمان ها و زمین جهاتی است که هر جهتش دلالت دارد بر این که آفریدگار و مدبّرش خداوند است.(1)

851 - معنای هفت آسمان و جایگاه آن در هستی

«فقضاهنّ سبع سموات فی یومین»(2)

از ظاهر آیات سوره ی (حم سجده) در مورد خلقت و تقدیر آسمان ها و زمین مطالبی به شرح زیر به دست می آید:

1 - آسمان دنیا از میان آسمان های هفت گانه آن فضایی است که این ستارگان بالای سر ما قرار دارند.

2 - این آسمان های هفت گانه ی نامبرده همه جزو خلقت جسمانی هستند و خلاصه همه در داخل طبیعت و ماده هستند و نه ماورای طبیعت. عالم طبیعت هفت طبقه است که هر یک روی دیگری قرار گرفته و نزدیکترین آن به زمین آسمانی است که ستارگان و کواکب در آن قرار دارند، اما قرآن کریم هیچ حرفی در باره ی آن شش آسمان دیگر نگفته است، جز این که فرموده روی هم قرار دارند.

3 - سیارات آسمان یا خصوص بعضی از آن ها از قبیل خورشید و ماه و غیر آن دو نیست.

4 - اگر در آیات و روایات آمده که آسمان ها منزلگاه ملائکه است یا ملائکه از آسمان نازل

1- 2622. المیزان / ج 18 / ص 155.
2- 2623. فصلت / 12.

می شوند و امر خداوند را با خود به زمین می آورند یا ملائکه با نامه ی اعمال بندگان به آسمان بالا می روند یا این که آسمان درهایی دارد که برای کفار باز نمی شود یا این که ارزاق از آسمان نازل می شود... ، بیش از این دلالت ندارند که امور نامبرده نوعی تعلّق و ارتباط با آسمان ها دارند، اما این که تعلّق و ارتباط آن ها نظیر ارتباطی است که میان هر جسمی با مکان آن جسم است، آیات و روایات هیچ دلالتی بر آن ندارد.(1)

852 - ستارگان مایه ی زینت آسمان دنیا

«و زیّنا السّماء الدّنیا بمصابیح»(2)

در این آیه ی شریفه کلمه ی «سماء» را مقید به دنیا کرد و فرمود: آسمان دنیا را با چراغ هایی زینت دادیم، تا دلالت کند بر این که آن آسمانی که قرارگاه ستارگان است، نزدیک ترین آسمان به کره ی زمین است. چون به حکم آیه ی «خلق سبع سموات طباقاً»(3)؛ آسمان ها طبقه طبقه و بعضی بالای دیگری قرار دارد.

از ظاهر این آیه که فرمود: آن را با چراغ هایی زینت دادیم و این که در آیه ی «انّا زیّنا السّماء الدّنیا بزینه الکواکب»(4)، صریحاً فرمود که آن چراغ ها ستارگانند، معلوم می شود که همه ی ستارگان در آسمان دنیا و پایین تر از آن قرار دارند.(5)

1- 2624. المیزان / ج 17 / ص 369.
2- 2625. ملک / 5.
3- 2626. ملک / 3.
4- 2627. صافات / 6.
5- 2628. المیزان / ج 19 / ص 351.

853 - سرّ تعبیر آوردن شمس به سراج

«و جعل القمر فیهن نوراً و جعل الشّمس سراجاً»(1)

معنای سراج بودن خورشید این است که عالم را روشن می کند و اگر این چراغ خدای تعالی نبود، ظلمت جهان را فرا می گرفت و معنای نور بودن ماه این است که ماه به وسیله ی نوری که از خورشید می گیرد، زمین را روشن می کند، پس ماه خودش روشنگر نیست تا سراج نامیده شود.

854 - معنای عرش در قرآن

«ثمّ استوی علی العرش»(2)

یکی از معانی عرش در لغت عرب، تخت و سریر که زمامداران بر آن می نشسته اند و از روی شور و مشورت یا استبداد به تدبیر امور مملکت می پرداختند و در قرآن، عرش در این معنا به کار رفته است. مانند «و رفع أبویه علی العرش»؛(3)یعنی یوسف، پدر و مادر خود را بر تخت نشانید، و مانند «أوتیت من کلّ شی ء و لها عرش عظیم»؛ از همه چیز برخوردار است و او (بلقیس) صاحب تخت بزرگی است.

در نظام هستی با همه ی اختلافاتی که در آن هست، مرحله ای وجود دارد که زمام جمیع حوادث و اسبابی که علّت وجود آن حوادثند، سلسله ی علل و اسباب منتهی به آنجا می شود و نام آن مرحله مقام عرش است و این که قرآن کریم می فرماید: «ثمّ استوی علی العرش»، کنایه است از استیلا و تسلّط الهی بر ملک خود و قیامش به تدبیر امور

ص:682

1- 2629. نوح / 16.
2- 2630. اعراف / 54.
3- 2631. یوسف / 100.

آن، به گونه ای که هیچ موجودی، چه کوچک و چه بزرگ، از قلم تدبیرش ساقط نمی شوند و با برنامه ریزی دقیق هر موجودی را به کمال واقعی اش می رساند و حاجت هر صاحب حاجتی را می دهد. نوع آیاتی که در قرآن کریم عرش خدا را ذکر می کند، مانند همین آیه، چیزی را هم که نشانه ی تدبیر خداوند است، ذکر می کند.(1)

855 - جهان هستی و اندازه گیری

در آیات مختلفی از قرآن کریم می خوانیم که هر چیزی محدود به حدی است که از آن حدّ تجاوز نمی کند؛ «قد جعل اللّه لکلّ شی ء قدراً»؛(2) خدا برای هر چیزی مقدار و اندازه ای قرار داده است، و در جای دیگری می فرماید: «و کلّ شی ء عنده بمقدار»(3)و هر چیزی نزد او مقدار معینی دارد.

این دو آیه، اشاره به آن است که هیچ چیز در عالم هستی بی حساب نیست، حتّی موجوداتی را که گاهی در جهان طبیعت ما بی برنامه فرض می کنیم، همه ی آن ها دقیقاً حساب و کتاب دارند، چه ما بدانیم و چه ندانیم. اصولاً حکیم بودن خداوند نیز مفهومی جز این ندارد که همه چیز در آفرینش او برنامه و حدّ و اندازه دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که جامعه ی انسانیت که جزئی از مجموعه ی نظام هستی است، اگر بخواهد سالم زندگی کند، باید اصل «کل شی ء عنده بمقدار»، بر سراسر آن حاکم باشد و از هر گونه افراط و تفریط و کارهای بی برنامه بپرهیزد و در تمام نهادهای اجتماعی، اصل برنامه ریزی را حاکم سازد.(4)

ص:683

1- 2632. المیزان / ج 8 / ص 153.
2- 2633. طلاق / 3.
3- 2634. رعد / 8.
4- 2635. نمونه / ج 10 / ص 138.

ز - دین شناسی

856 - عدم اکراه در دین

«لا إکراه فی الدّین»(1)

آیه ی شریفه ی فوق دین اجباری را نفی می کند. زیرا دین یک سلسله معارف علمی است که معارف عملی را به دنبال دارد که آن را اعتقادات می نامند و اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اجبار و اکراه در آن معنا ندارد. چون اکراه تنها در اعمال ظاهری و افعال و حرکات بدنی و مادی اثر می کند، اما اعتقاد قلبی علل و اسباب قلبی دارد که از سنخ اعتقاد و ادراک است و همان گونه که محال است که نتیجه ی جهل، علم باشد یا این که از مقدمات غیر علمی، تصدیق علمی حاصل گردد، محال است که اکراه به امور قلبی تعلّق بگیرد.(2)

857 - سرّ این که در دین و مسائل اعتقادی اکراه و اجبار معنا ندارد، آن است که دنیا محل آزمایش است و آزمایش در صورتی معنا و مفهوم دارد که انسان دارای اختیار و انتخاب باشد و اگر ایمان و اعتقاد امر اجباری باشد، آزمایش معنا ندارد و خداوند اراده نکرده است که مردم از روی جبر و قهر ایمان بیاورند.

قرآن کریم می فرماید: «و لو شاء ربّک لامن من فی الأرض کلّهم جمیعاً»،(3)بلکه خداوند اراده کرده است مردم از روی اختیار ایمان بیاورند؛ «فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر».(4)

1- 2636. بقره / 256.
2- 2637. المیزان / ج 2 / ص 342.
3- 2638. یونس / 99.
4- 2639. کهف / 29 ؛ تفسیر کبیر / ج 7 / ص 15.

858 - لزوم تفقه در دین

«و ما کان المؤمنون لینفروا کافّه فلولا نفر من کلّ فرقه منهم طائفه

لیتفقّهوا فی الدّین»(1)

از این آیه نکاتی استفاده می شود:

الف - جهاد واجب کفایی است.

ب - تفقه در دین و هجرت در طلب علم نیز واجب کفایی است.

ج - خبر واحد معتبر است. زیرا مراد از طایفه، گروه کم و حتی به قول مجاهد و عده ی دیگری، حداقل آن یک نفر است. باید توجه داشت که با توجه به عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رهسپاری طایفه ی دوم در طلب علم عمدتاً از شهرهای دیگر به مدینه و محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده است، ولی در اعصار دیگر هجرت علمی نیز لازم است، در صورتی که انسان در مراکز علمی به سر نبرد، باید کوچ کند؛ لیکن مقصود اصلی از کوچ کردن، تفقه در دین است. زیرا ممکن است بسیاری از طالبان علم در مراکز علمی ساکن باشند و نیازی به سفر نداشته باشند.(2)

859 - معنای فطری بودن دین

«فأقم وجهک للدّین حنیفاً فطره اللّه الّتی فطر النّاس علیها»(3)

کلمه ی «فطرت» به معنای نوعی از خلقت و منصوب به فعل مقدراست: «ألزم فطره اللّه»؛ یعنی ملازم فطرت باش و مقصود این است: دینی را که واجب است برای آن اقامه ی وجه

1- 2640. توبه / 122.
2- 2641. قرآن کریم ، ترجمه ی خرمشاهی / ص 206.
3- 2642. روم / 30.

کنی، همان دینی است که خلقت بدان دعوت می کند و فطرت الهی به سویش هدایت می کند، آن فطرتی که تبدیل پذیر نیست.

از آنجا که دین، چیزی به غیر از سنت حیات و راه و روش سعادتمند زندگی نیست، پس هیچ انسانی هیچ هدف و غایتی جز سعادت ندارد، چنان که همه ی موجودات به سوی سعادت خود در حرکت هستند و هدایت فطری شده اند. قرآن کریم می فرماید: «ربّنا الّذی أعطی کلّ شی ء خلقه ثم هدی»(1) و نیز فرمود: «الّذی خلق فسوّی * و الّذی قدّر فهدی».(2)

بنا بر این، انسان نیز مانند انواع مخلوقات، مفطور به فطرتی است که او را به سوی تکمیل نواقص و رفع حوایجش هدایت می کند و خداوند او را به خوبی ها و بدی هایش ملهم ساخته است؛ «و نفس و ما سوّیها * فألهمها فجورها و تقویها».

در این زمینه امام صادق علیه السلام فرمود: معنای «فطره اللّه» دین توحید است و در بعضی روایات آمده که منظور از فطرت «لا اله الاّ اللّه» «محمد رسول اللّه» « علی امیر المؤمنین ولی اللّه» است.(3)

860 - دین خالص

از نظر قرآن کریم کسی که کاری را هم برای خدا و هم برای غیر خدا انجام دهد، خداوند آن کار را نمی پذیرد. زیرا دین کمّاً و کیفاً مخصوص خداست. قرآن کریم در مورد کمیت می فرماید: «و له الدّین واصباً».(4) «واصب» به معنای پر، تام، جامع و کامل است و

ص:686

1- 2643. طه / 50.
2- 2644. اعلی / 2 - 3.
3- 2645. المیزان / ج 16 / ص 178.
4- 2646. نحل / 52.

آیه ی شریفه بدین معناست که مجموعه ی دین را خدا تنظیم می کند. بنا بر این، همه ی قوانین و مقررات باید از راه وحی الهی تدوین شود.

درباره ی کیفیت نیز می فرماید: «ألا للّه الدّین الخالص»(1)، فقط به نام خدا و یاد خدا باید این مجموعه را فهمید و به آن عمل کرد و آن را به دیگران آموخت.(2)

ص:687

1- 2647. زمر / 3.
2- 2648. تفسیر موضوعی / ج 11 / ص 253.

تعلیم و تربیت

ی راه به سوی علم

ی دو راه برای درک حقایق

ی توجه به غذای روحی

ی محور بودن علم

ی فضیلت علم

ی تقدم فضایل نفسانی بر فضایل جسمانی

ی تفاوت علم حصولی با علم لدنّی

ی دلیل پیروی از عالم

ی تقدم تربیت بر تعلیم

ی تقدم تشویق بر تنبیه

ی عوامل ترفیع درجه

ی نور علم و ایمان، عامل وحدت

ی ترفیع درجات عالم

ی اهل علم و عمل

ی لزوم تحصیل معارف دینی برای انذار مردم

ی هدف از آموزش معارف

ص:689

تعلیم و تربیت

اشاره

861 - راه به سوی علم

راه به سوی مطلق علم از سه زاویه حاصل می گردد. عقل، چشم و گوش، همان گونه که از آیه ی شریفه ی «و لا تقف ما لیس لک به علم إنّ السّمع و البصر و الفوأد کلّ أولئک کان عنه مسئولاً»(1)بر می آید.(2)

862 - نعمت قلم و بیان

«ن و القلم و ما یسطرون»

خدای سبحان در این آیه به قلم و آنچه با آن می نویسند سوگند یاد کرده است. زیرا قلم و نوشته از بزرگ ترین نعمت های الهی است که به وسیله ی آن خداوند بشر را هدایت کرده است.

قلم حافظ علوم و دانش ها، پاسدار افکار اندیشمندان، حلقه ی اتصال فکری علما و پل ارتباطی گذشته و آینده ی بشر است. قلم انسان هایی را که جدا از هم از نظر زمان و مکان زندگی می کنند، پیوند می دهد. گویا همه ی متفکران بشر را در تمام طول تاریخ و در تمام صفحه ی روی زمین در یک کتابخانه ی بزرگ جمع می بینی.

1- 2649. اسراء / 36.
2- 2650. المیزان . ج 14 / ص 349.

در عظمت نعمت قلم و کلام همین بس که خداوند بر انسان منت نهاده که وی را به سوی کلام و قلم هدایت کرده و طریق استفاده از این دو نعمت را به بشر یاد داده است. در باره ی کلام فرمود: «خلق الأنسان علّمه البیان»(1)، در باره ی قلم فرمود: «علمّ بالقلم * علّم الإنسان مالم یعلم». (2)

863 - نقش قلم در زندگی انسان ها

«ن و القلم و ما یسطرون»(3) «ما أنت بنعمه ربّک بمجنون»

الف - یکی از نعمت های بزرگ الهی، نعمت قلم است که نقش فوق العاده ای در زندگی بشر داشته است. در نقش قلم همین بس که دوران زندگی بشر را به دو بخش تقسیم می کنند: دوران تاریخ و قبل از تاریخ. بخش نخست از زمانی آغاز می شود که خطّ اختراع شد و انسان توانست ماجرای زندگی خود را بر صفحات نقش کند.

قلم، حافظ علوم و دانش ها، پاسدار افکار اندیشمندان، حلقه ی اتصال فکری علما و پل ارتباطی گذشته و آینده است، حتی ارتباط آسمان و زمین نیز از طریق لوح و قلم حاصل شده است. قلم، انسان هایی را که جدا از هم از نظر زمان و مکان زندگی می کنند، پیوند می دهد، گویا همه ی متفکرانِ بشری را در تمام طول تاریخ و در پهنه ی زمین در یک کتابخانه جمع می بینی.

قلم رازدار بشر و خزانه دار علوم و جمع آوری کننده ی تجربیات قرون و اعصار است

ص:692

1- 2651. الرحمن / 4.
2- 2652. علق / 4 - 5 ؛ المیزان / ج 20 / ص 368 ؛ نمونه / ج 24 / ص 374.
3- 2653. قلم / 2.

و به همین دلیل قرآن به آن سوگند یاد می کند. زیرا همیشه سوگند به امری عظیم و پرارزش یاد می شود، البته قلم وسیله ای است برای «ما یسطرون» و نوشته ها که قرآن به هر دو سوگند یاد کرده است، هم به ابزار و هم به محصول ابزار. جالب توجه این که در نخستین آیاتی که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل شد، نیز به مقام والای قلم اشاره شده است؛ «اقرأ باسم ربّک الّذی خلق ..... الّذی علّم بالقلم».(1)

2 - منظور از نعمت، نبوت است و «باء» به معنای سبب یا مصاحبت است؛ یعنی تو به دلیل نبوت پروردگارت دیوانه نیستی. تناسب قسم با مُقسمٌ به نشانه ی آن است که اگر مشرکان قلم به دست بگیرند، خواهند دید که از دیوانه این سخنان ساخته نیست. دیوانه کجا و این سخنان اعجاز آمیر کجا؟ اگر نویسنده ای بگوید: قسم به این کتاب که من نویسنده ام، پیداست که دلیل نویسنده بودن او همین کتاب است.

اگر بنّایی بگوید: قسم به این ساختمان که من بنّا هستم، ارتباط او با این بنا روشن است. چنان که قسم به قلم و آنچه که می نویسد، نشانه ی روشنی بر دیوانه نبودن پیامبر است. زیرا این کتاب الهی سند عقل اوست.(2)

864 - دو راه برای درک حقایق

«أفلم یسیروا فی الأرض فتکون لهم قلوب یعقلون بها أو ءاذان یسمعون بها»(3)

مجموعه ی ادراکات انسان در آیه ی شریفه به «قلب» (عقل) و «ءاذان» (گوش ها) نسبت داده شده است. بنا بر این، برای درک حقایق دو را بیشتر وجود ندارد؛ یا باید انسان از درون

1- 2654. نمونه / ج 24 / ص 368.
2- 2655. احسن الحدیث / ج 11 / ص 282.
3- 2656. حج / 46.

جانش جوشش داشته باشد و مسائل را شخصاً تحلیل کند و به نتیجه ی لازم برسد یا گوش به سخن ناصحان مشفق، هادیان راه و پیامبران خدا بدهد یا از هر دو راه به حقایق برسد.(1)

865 - توجه به غذای روحی

«فلینظر الإنسان إلی طعامه»(2)

در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم: چرا هنگامی که در شب طعامی نزد مردم حاضر کنند، حتماً چراغی می افروزند تا ببینند چه غذایی در شکم خود وارد می سازند، ولی به غذای روحشان اهمیت نمی دهند و چراغ عقل را به وسیله ی علم روشن نمی سازند تا از عوارض جهالت و گناهان در اعتقادات و اعمال سالم بمانند؛ «مالی أری النّاس إذا قرب إلیهم الطعام لیلاً، تکلّفوا إناره المصابیح لیبصروا ما یدخلون بطونهم و لا یهتّمون بغذاء النّفس بان ینیروا مصابیح ألبابهم بالعلم لیسلموا من لواقح الجهاله و الذّنوب فی اعتقاداتهم و أعمالهم».

نظیر همین معنا از فرزندش امام مجتبی علیه السلام نقل شده است: عجب دارم از آن ها که به غذای جسم خود می اندیشند، اما در غذای روح خود دقت نمی کنند؛ «عجبت لمن یتفکّر فی مأکوله کیف لا یتفکر فی معقوله ...».(3)

866 - طرح استدلال برای شکوفایی تفکر

در قرآن کریم برای شکوفایی اندیشه ی بشر راه های مختلفی بیان شده است. از جمله

1- 2657. المیزان / ج 14 / ص 426.
2- 2658. عبس / 24.
3- 2659. سفینه البحار / ج 2 / ماده ی طعم ؛ نمونه / ج 26 / ص 162.

استدلال و اقامه ی برهان بر موضوعات مختلف است که به نمونه ای از آن ها اشاره می شود:

1 - استدلال بر توحید در کلام حضرت ابراهیم علیه السلام؛ «فلمّا جنّ علیه اللّیل رءا کوکباً قال هذا ربّی فلما أفل قال لا أحب الافلین». (1)

2 - استدلال بر یگانگی خداوند؛ «لو کان فیهما ءالهه الاّ اللّه لفسدتا». (2)

3 - استدلال بر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از سه راه:

الف - قرآن کریم بینه و دلیل روشنی در دست اوست.

ب - کتب آسمانی پیشین نشانه های او را بیان کردند.

ج - پیروان فداکار و مؤمنان مخلص بیانگر صدق دعوای او هستند؛ «أفمن کان علی بیّنه من ربّه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمه أولئک یؤمنون به».

4 - استدلال بر اعجاز قرآن؛ «أفلا یتدبّرون القرءان و لو کان من عند غیر اللّه لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً». (3)

5 - استدلال بر ضرورت دفاع و جهاد؛ «و لولا دفع اللّه النّاس بعضهم ببعض لهدّمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم اللّه کثیراً». (4)

6 - استدلال بر عدم مجازات ستمگران در دنیا؛ «و لو یؤاخذ اللّه النّاس بظلمهم ما ترک علیها من دابّه». (5)

1- 2660. انعام / /76
2- 2661. انبیاء / 22.
3- 2662. نساء / 82.
4- 2663. حج / 41.
5- 2664. نحل / 61.

7 - استدلال بر وجود معاد و قیامت:

الف - از راه آفرینش نخستین؛ «و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم * قل یحییها الّذی أنشأها أوّل مرّه و هو بکلّ خلق علیم».(1)

ب - از راه قدرت پروردگار؛ «أولم یروا أنّ اللّه الّذی خلق السّموات و الأرض و لم یعیَ بخلقهنّ بقادر علی أن یحیی الموتی بلی إنّه علی کلّ شی ء قدیر».(2)

867 - طرح سؤال، روش مؤثرِ تربیتی

در قرآن کریم بسیاری از حقایق مربوط به امور دینی در قالب سؤال طرح می گردد و طرفین مسئله در اختیار شنونده قرار می گیرد تا او با فکر خود یکی را انتخاب کند و این روش تأثیر فراوانی در برنامه ها تربیتی دارد. زیرا هر گاه مسئله ای به صورت قطعی مطرح شود و پاسخ آن را از درون جان و وجدان خود بشنود، آن را فکر و تشخیص خود می داند و در برابر آن مقاومت به خرج می دهد.

این طرز تعلیم، مخصوصاً در برابر افراد لجوج مؤثر است. در قرآن کریم از این روش بسیار استفاده شده است؛ «هل یستوی الّذین یعلمون و الّذین لایعلمون»(3)و «قل هل یستوی الأعمی و البصیر أفلا تتفکّرون»(4)و «قل هل یستوی الأعمی و البصیر أم هل تستوی الظّلمات و النّور».(5)

1- 2665. یس / 78 - 79.
2- 2666. احقاف / 33.
3- 2667. زمر / 9.
4- 2668. انعام / 50.
5- 2669. رعد / 16.

868 - محور بودن علم

خداوند متعال در قرآن، بندگان خویش را متوجه دو امر کرده است:

الف - تا علم و آگاهی ندارد، سخنی نگوید؛ «ألم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب أن لا یقولوا علی اللّه إلاّ الحقّ».(1)

ب - تا علم و آگاهی ندارند، سخنی را ردّ نکنند؛ «بل کذّبوا بما لم یحیطوا بعلمه».(2)

869 - فضیلت علم

«ربّ قد ءَاتیتنی من الملک و علّمتنی من تأویل الأحادیث»(3)

حضرت یوسف علیه السلام دارای جمال ظاهر و کمال باطن بود. جمال ظاهری و زیبایی او باعث رسیدن بلا به او شد که مدتی در زندان به سر برد، اما کمال باطنی که علم و معرفت است، باعث نجات او و از این بلا شد.(4)

870 - علم مقدمه است و عقل هدف

«تلک الأمثال نضربها للنّاس و ما یعقلها الاّ العالمون»(5)

خدای سبحان در باب مثل می فرماید: مثل سر پلی است که شما را باید به ممثَّل برساند و نیز تذکر می دهد که تنها دانشمندان این راه را طی می کنند و از مثل پی به ممثّل می برند و نیز بیان می کند که علم نردبان است و اگر کسی به واسطه ی داشتن علم، از مثل پی به

1- 2670. اعراف / 169.
2- 2671. یونس / 40 ؛ نور الثقلین / ج 2 / ص 305.
3- 2672. یوسف / 101.
4- 2673. لطایفی از قرآن کریم / ص 278.
5- 2674. عنکبوت / 145.

ممثّل نبرد، عاقل نمی شود؛ علم مقدمه است و عقل هدف. اگر کسی عالم بود و عاقل نشد، این شخص نردبانی تهیه کرده، ولی به مقصد نرسیده است.

علم نردبان خوبی است، اگر کسی عمری را به تحصیل علم گذراند، مثل آن است که عمری را به نردبان سازی سپری کرده است. علم برای آن است که انسان را عاقل کند. برکت عقل، در بعد عمل، همان است که امام صادق علیه السلام فرمود: «ما یعبد به الرّحمن و یکتسب به الجنان». (1)

871 - تقدم فضایل نفسانی بر فضایل جسمانی

«و زاده بسطه فی العلم و الجسم»(2)

هنگامی که بنی اسرائیل از پیامبرشان تقاضای تعیین فرماندهی برای جنگ با دشمنان خود کردند، خداوند متعال طالوت را انتخاب و او را به نیرومندی در علم و جسم توصیف کرد. در آیه ی شریفه کلمه ی «العلم» بر «الجسم» مقدم شده است، شاید اشاره به این باشد که علم و فضایل نفسانی بر فضایل جسمانی تقدم دارد.(3)

872 - اکرام یتیم

«کلاّ بل لا تکرمون الیتیم»(4)

یتیم به معنای بی پدر است و به کسی که مادرش را از دست داده باشد، یتیم نمی گویند. راغب در مفردات می گوید: یتیم تا موقعی است که به سنّ بلوغ نرسیده باشد. در حیوانات، یتیم از طرف مادر است و به این ترتیب یتیم به فرد بی همتا اطلاق شده است و «درّ

1- 2675. اصول کافی / ج 1 / ص 11 ؛ محاضرات.
2- 2676. بقره / 247.
3- 2677. تفسیر کبیر /ج 6 / ص 186.
4- 2678. فجر / 17.

یتیم» مروارید یکتا و بی نظیری است که در صدف باشد.

خداوند در آیه ی شریفه ی فوق در مورد یتیمان، از اطعام سخن نمی گوید، بلکه از «اکرام» سخن می گوید. زیرا برای یتیم، تنها مسأله ی گرسنگی مطرح نیست، بلکه از آن مهم تر، جبران کمبودهای عاطفی اوست. از این رو، در روایات اسلامی به مسأله ی محبت و نوازش یتیمان اهمیت خاصّی داده شده است.(1)

873 - معنای انفال

«یسئلونک عن الأنفال قل الأنفال للّه و للرّسول»(2)

«نفل» در اصل به معنای زیادی است و از آن جا که نمازهای مستحبی اضافه بر واجبات است، نافله نامیده می شود. همچنین «نوه» را نافله می گویند. زیرا بر فرزندان انسان افزوده می شود؛ «و وهبنا له اسحق و یعقوب نافله»(3). غنایم جنگی که در آیه ی فوق سخن از آن به میان آمده است، انفال گفته می شود. چون یک سلسله اموال اضافی (بدون صاحب) است که به دست جنگجویان می افتد، در حالی که مالک خاصی برای آن وجود ندارد و ملک خدا و پیامبرصلی الله علیه وآله است.

874 - معنای اله گرفتن هوی

«أفرأیت من اتّخذ الهه هواه و أضلّه اللّه علی علم»(4)

با توجه به تقدم کلمه ی «الهه» بر کلمه ی «هواه» (با این که می توانست بگوید: کسی که

1- 2679. نمونه / ج 3 / ص 250.
2- 2680. انفال / 1.
3- 2681. انعام / 84.
4- 2682. جاثیه / 23.

هوای خود را خدای خود گرفته) معنای آیه این است: چنین کسی می داند که اله و خدایی دارد که باید او را بپرستد و او خدای سبحان است، لیکن به جای او، هوای خود را می پرستد و آن را در جای خدا قرار داده و اطاعتش می کند. پس چنین کسی آگاهانه به خدای سبحان کافر است. بدین جهت دنباله ی آیه ی شریفه می فرماید: «و أضله اللّه علی علم»؛ خدا او را در عین داشتن علم، گمراه کرد.(1)

875 - تفاوت میان اسراف و تبذیر

«و لا تبذّر تبذیراً * انّ المبذّرین کانوا اخوان الشّیاطین»(2)

با در نظر گرفتن ریشه ی این دو لغت، چنین به نظر می رسد که وقتی این دو در مقابل هم قرار می گیرند، اسراف به معنای خارج شدن از حدّ اعتدال است، بی آن که چیزی را ظاهراً ضایع کرده باشد، مثل پوشیدن لباس گران قیمتی که بهایش صد برابر لباس مورد نیاز باشد یا تهیه ی غذای گران قیمتی که با پول آن بتوان عدّه ی زیادی را آبرومندانه تغذیه کرد.

در این گونه از موارد خروج از اعتدال تحقق دارد، ولی ظاهراً چیزی نابود نشده است، اما «تبذیر» و ریخت و پاش آن است که مصرف، به اتلاف و تضییع بیانجامد. مانند تهیه کردن غذای ده برای دو نفر، که بعضی از جاهلان می کنند و آن را نوعی افتخار می دانند و باقیمانده را در زباله دان می ریزند؛ ولی ناگفته نماند که در موارد فراوانی، این دو کلمه دقیقاً در یک معنا به کار می رود، حتّی برای افاده تأکید، پشت سر یکدیگر قرار می گیرد، همان گونه که در این سخن نورانی علوی علیه السلام آمده است:

1- 2683. المیزان / ج 18 / ص 173.
2- 2684. اسراء / 26 - 27.

«الا و انّ اعطاء المال فی غیر حقّه تبذیر و اسراف و هو یرفع صاحبه فی الدّنیا و یضعه فی الاخره و یکرمه فی النّاس و یهینه عند اللّه»(1).

876 - تفاوت علم حصولی با علم لدنّی

علم حصولی را باید با سعی و تلاش به دست آورد و از اهل آن سؤال کرد و نیاز به تعلیم و تعلّم دارد؛ «فاسئلوا أهل الذّکر إن کنتم لا تعلمون».(2).

علم لدنّی در پرتو عمل به علم و تهذیب نفس به وجود می آید؛ «و علّمناه من لدنّا علماً».(3)پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «من عمل بما علم، ورّثه اللّه علم ما لم یعلم».(4).

877 - تفاوت اسلام با ایمان

«قالت الأعراب ءامنّا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا أسلمنا و لما

یدخل الایمان فی قلوبکم»(5).

تفاوت اسلام با ایمان در این است که اسلام شکل ظاهری قانونی دارد و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند، در زمره ی مسلمانان وارد و احکام اسلام بر او جاری می شود، ولی ایمان یک امر واقعی باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او. اسلام آوردن اشخاص ممکن است انگیزه های مختلفی داشته باشد، حتی

1- 2685. نمونه / ج 12 / ص 97.
2- 2686. نحل / 43 ؛ انبیاء / 7.
3- 2687. کهف / 65.
4- 2688. کشف الاسرار / ج 2 / ص 774.
5- 2689. حجرات / 14.

انگیزه های مادی و منافع شخصی، ولی ایمان آوردن حتماً از انگیزه های معنوی برخوردار است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در بیانی نورانی می فرماید: «الاسلام علانیه و الایمان فی القلب» و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید: «الاسلام یحقن به الدّم و تؤدّی به الأمانه و تستحلّ به الفروج و الثواب علی الایمان»؛ با اسلام خون انسان محفوظ و ادای امانت او لازم و ازدواج با او حلال می شود، ولی ثواب در برابر ایمان است و نیز به همین دلیل است که در بعضی روایات مفهوم اسلام منحصر به اقرار لفظی شمرده شده، در حالی که ایمان توأم با عمل معرّفی شده است؛ «الایمان اقرار و عمل و الاسلام اقرار بلا عمل».

بنا بر این، می توان گفت: نسبت میان ایمان و اسلام عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر مؤمنی مسلمان است، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست، اما این تفاوت مفهومی در صورتی است که این دو واژه در برابر هم ذکر شوند، اما اگر جداگانه ذکر شوند، ممکن است هر دو در یک معنا به کار رفته باشد.(1)

878 - دلیل پیروی از عالم

«یا أبت إنّی قد جاءنی من العلم مالم یأتک فاتّبعنی أهدک صراطاً سویّاً»(2)

در آیه ی فوق ابراهیم علیه السلام عمویش آزر را به پیروی از خود دعوت می کند. با این که قاعدتاً عمویش از او بسیار بزرگتر و در آن جامعه سرشناس تر بود و دلیل آن را این ذکر می کند که من علومی دارم که نزد تو نیست؛ «قد جاءنی من العلم ما لم یأتک». این یک قانون

1- 2690. نمونه / ج 22 / ص 210.
2- 2691. مریم / 43.

کلی در باره ی همه است که در آنچه آگاه نیستند، از آگاهان پیروی کنند و این در واقع برنامه ی رجوع به متخصّصان هر فن و از جمله مسأله ی تقلید از مجتهد را در فروع احکام اسلامی مشخّص می سازد. گفتنی است بحث ابراهیم علیه السلام در باره ی اصول دین بود.(1)

879 - تقدّم تربیت بر تعلیم

در چهار مورد از قرآن کریم، هدف انبیا را تعلیم و تربیت عنوان کرده است. در سه مورد، تربیت و تزکیه بر تعلیم مقدم شمرده شده(2)و تنها در یک مورد تعلیم بر تربیت و تزکیه مقدم شده است.(3)

سرّ تقدّم تزکیه آن است که تزکیه و تربیت علت نهایی برای رسالت است و علت نهایی در قصد و تصور مقدم است، لیکن چون در عمل و وجود خارجی مسئله ی تعلیم مقدم بر تربیت است، در این آیه تعلیم پیش تر ذکر شده است.(4)

880 - تقدم تشویق بر تنبیه

«رسلاً مبشّرین و منذرین»(5)

معمولاً مواردی که در قرآن کریم بشارت و انذار در کنار هم آمده، بشارت بر انذار مقدم شده است. از اینجا روشن می شود که انبیا اول به مردم مژده و بشارت به کار خیر می دهند، سپس آن ها را از عذاب الهی می ترسانند و این اصل تقدم تشویق بر تنبیه، باید در نظام

1- 2692. نمونه / ج 13 / ص 80.
2- 2693. بقره / 151 ؛ آل عمران / 164 ؛ جمعه / 2.
3- 2694. بقره / 129.
4- 2695. روح المعانی / ج 2 / ص 19.
5- 2696. نساء / 165.

تعلیم و تربیت مورد توجه قرار گیرد.(1)

881 - عوامل ترفیع درجه

چند چیز از نظر قرآن کریم مایه ی ترفیع درجه ی انسان است:

1 - ایمان و آگاهی؛ «یرفع اللّه الّذین ءامنوا منکم و الّذین أوتوا العلم درجات».(2)

2 - جهاد در راه خدا؛ «فضّل اللّه المجاهدین بأموالهم و أنفسهم علی القاعدین درجه».(3)

قرآن کریم حضرت ابراهیم علیه السلام را یکی از مصادیق و نمونه های کامل کسانی می داند که ترفیع درجه یافته اند؛ «و تلک حجّتنا ءاتیناها إبراهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء».(4)

882 - تأثیر متقابل علم و ایمان

از نظر قرآن کریم علم و ایمان تأثیر متقابلی در یکدیگر دارند و ارتباط تنگاتنگی میان آن دو برقرار است و طبیعی است که ایمان عالمان حقیقی و وارسته بیشتر است. چه این که خداوند علم و دانش مؤمنان واقعی را به دلیل ایمانشان افزون می کند.

الف - تأثیر ایمان و تقوا در افزونی علم؛ «و اتّقوا اللّه و یعلّمکم اللّه».(5)

ب - تأثیر علم در ایمان؛ «و الرّاسخون فی العلم یقولون ءامنّا به کلّ من عند ربّنا».(6)

1- 2697. تفسیر آسان / ج / ص 22.
2- 2698. مجادله / 11.
3- 2699. نساء / 95.
4- 2700. انعام / 83.
5- 2701. بقره / 282.
6- 2702. آل عمران / 7.

883 - نور علم و ایمان، عامل وحدت

«و جعل الظّلمات و النّور ...»(1)

در آیات قرآن «نور» به صورت مفرد و «ظلمت» به صورت جمع یعنی «ظلمات» آمده است. ممکن است این تعبیر اشاره به این حقیقت باشد که ظلمت (اعم از حسی و معنوی) همواره سرچشمه ی پراکندگی ها و جدایی هاست، در صورتی که نور، رمز وحدت و اجتماع است.

بسیار با چشم خود دیده ایم که در یک شب تابستانی چراغی در وسط حیاط یا بیابان روشن می کنیم، در مدت کوتاهی همه گونه حشرات گرد آن جمع می شوند، اما هنگامی که آن را خاموش می کنیم، هر کدام به طرفی می روند و پراکنده می گردند. در مسأله ی معنوی و اجتماعی نیز همین گونه است؛ نور علم و ایمان مایه ی وحدت، و ظلمت جهل و کفر و نفاق عامل پراکندگی است.(2)

884 - ترفیع درجات عالم

«یرفع اللّه الّذین ءامنوا و الّذین أوتوا العلم درجات»

آیه ی شریفه دلالت دارد بر این که مؤمنان دو طایفه هستند: کسانی که تنها مؤمن هستند و آن هایی که هم مؤمنند و هم عالم. طایفه ی دوم بر طایفه ی اول برتری دارند. همچنان که در جای دیگری می فرماید: «هل یستوی الّذین یعلمون و الّذین لا یعلمون»(3). بنا بر این، مسأله ی ترفیع درجات در آیه، مخصوص علمای از مؤمنین است، اما بقیه ی

1- 2703. انعام / 1.
2- 2704. نمونه / ج 5 / ص 147.
3- 2705. زمر / 9.

مؤمنین تنها یک درجه دارند و تقدیر آیه ی شریفه چنین است: «یرفع اللّه الّذین ءامنوا درجه و الّذین أوتوا العلم درجات».(1)

885 - اهل علم و عمل

مردم از نظر علم و عمل چهار گروه هستند:

1 - گروهی اهل علم و عمل هستند. قرآن کریم در وصف عالمان حقیقی می فرماید: آنان خشیت از خداوند دارند؛ «إنّما یخشی اللّه من عباده العلماء».(2)

2 - گروهی اهل علم هستند، ولی اهل عمل نیستند. قرآن کریم در باره ی اهل کتاب که به مقتضای علم خویش عمل نکردند، می فرماید: «مثل الّذین حمّلوا التّوریه ثمّ لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفاراً».(3)

3 - گروهی اهل عمل هستند، ولی اهل علم نیستند. امام صادق علیه السلام در باره ی چنین گروهی می فرماید: فساد آن ها بیشتر از اصلاح آن هاست. عن أبی عبداللّه علیه السلام: «من عمل علی غیر علم کان ما یفسد أکثر ممّا یصلح».(4)همچنین می فرماید: هر چه در

ص:706

1- 2706. المیزان / ج 19 / ص 216.
2- 2707. فاطر / 28.
3- 2708. جمعه / 5 ؛ در عظمت و اهمیت کسب علم و دانش همین بس که در اسلام از چهار جهت محدودیت در آن برداشته شده است: 1 - زمان؛ «أطلبوا العلم من المهد إلی اللحد». 2 - مکان؛ «أطلبوا العلم و لو بالصّین». 3 - طایفه و نژاد و جنسیت؛ «طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه». 4 - معلم و استاد؛ «أنظر إلی ما قال و لا تنظر إلی من قال» و «أطلبوا العلم و لو من أهل النفاق».
4- 2709. اصول کافی / ج 1 / ص 35.

عمل سرعت گیرد، از حقیقت بیشتر دور می شود؛ «العامل علی غیر بصیره کالسائر علی غیر الطریق لا یزیده سرعه السیر الاّ بعداً».(1)

4 - گروهی نه اهل علم هستند، نه اهل عمل؛ مانند جاهلانی که وظایف خویش را یاد نمی گیرند و طبعاً عمل هم نمی کنند.

886 - لزوم تحصیل معارف دینی برای انذار مردم

«و ما کان المؤمنون لینفروا کافّه فلولا نفر من کلّ فرقه منهم طائفه لیتفقّهوا فی الدّین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلّهم یحذرون»(2)

منظور از تفقّه در دین، فهمیدن همه ی معارف دینی از اصول و فروع آن است، نه خصوص احکام عملی که فعلاً در لسان علمای دین کلمه ی فقه، بدین اصطلاح به کار می رود. زیرا انذار فقط با بیان فقه اصطلاحی؛ یعنی با گفتن مسائل عملی صورت نمی گیرد، بلکه احتیاج به بیان اصول عقاید نیز دارد.(3)

887 - سیمایی از درس های تربیتی سوره ی حمد

1 - انسان در تلاوت سوره ی حمد با «بسم اللّه ...»، از غیر خدا قطع امید می کند.

2 - با «ربّ العالمین» و «مالک یوم الدّین»، احساس می کند که مربوب و مملوک است و خودخواهی و غرور را کنار می گذارد.

3 - با کلمه ی «عالمین»، میان خود و تمام هستی ارتباط بر قرار می کند.

1- 2710. اصول کافی / ج 1 / ص 34.
2- 2711. توبه / 122.
3- 2712. المیزان / ج 9 / ص 404.

4 - با جمله ی «الرّحمن الرّحیم»، خود را در سایه ی لطف او می داند.

5 - با جمله ی «مالک یوم الدّین»، غفلت او از آینده زدوده می شود.

6 - با گفتن «إیّاک نعبد»، ریا و شهرت طلبی را از خود دور می کند.

7 - با گفتن «إیّاک نعبد و إیّاک نستعین»، از ابرقدرت ها نمی ترسد.

8 - با جمله ی «إهدنا»رهسپاری در راه حق و طریق مستقیم را درخواست می کند.

9 - از کلمه ی «أنعمت»، معلوم می شود که تقسیم نعمت ها به دست اوست و باید حسادت را کنار گذاشت.

10 - «صراط الّذین»، نشانه ی ولایت و همبستگی با پیروان حق است.

11 - «غیر المغضوب علیهم و لا الضّالّین»، نشانه ی بیزاری و برائت از باطل و اهل آن است.(1)

888 - صفات رستگاران

در قرآن کریم جمله ی «أولئک هم المفلحون»، در باره ی افرادی به کار رفته که دارای ویژگی های زیر هستند:

الف - کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می کنند؛ «و لتکن منکم أمّه یدعون إلی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و أولئک هم المفلحون».(2)

ب - کسانی که در قیامت کفه ی اعمال آنان از حسنات سنگینی برخوردار است؛ «فمن ثقلت موازینه فأولئک هم المفلحون».(3)

ج - کسانی که افزون بر ایمان به رسول خداصلی الله علیه وآله او را حمایت می کنند؛ «فالّذین ءَامنوا

1- 2713. نور / ج 1 / ص 11.

2- 2714. آل عمران / 104.
3- 2715. اعراف / 8.

به و عزّروه و نصروه و اتّبعوا النور الّذی أنزل معه أولئک هم المفلحون». (1)

د - کسانی که از بخل دور هستند؛ «و من یوق شحّ نفسه فأولئک هم المفلحون». (2)

889 - شرایط دستیابی به رستگاری

رستگاری بدون تلاش به دست نمی آید و شرایط لازمی دارد. در قرآن کریم به موارد زیر اشاره شده است:

* - تزکیه؛ «قد أفلح من زکّیها». (3)

* - جهاد؛ «جاهدوا فی سبیله لعلّکم تفلحون». (4)

افزون بر آن دو، خشوع در نماز، اعراض از لغو، پرداخت زکات، پاک دامنی و عفت، امانت داری، وفای به عهد و دوام و پایداری در نماز لازم است؛ «قد أفلح المؤمنون * الّذین هم فی صلوتهم خاشعون * و الّذین هم عن اللّغو معرضون * و الّذین هم للزّکوه فاعلون * و الّذین هم لفروجهم حافظون * إلاّ علی أزواجهم أو ما ملکت أیمانهم فإنّهم غیر ملومین * فمن ابتغی وراء ذلک فأولئک هم العادون * و الّذین هم لأماناتهم و عهدهم راعون * و الّذین هم علی صلواتهم یحافظون». (5)

890 - هدف از آموزش معارف

«ولکن کونوا ربّانییّن بما کنتم تعلّمون الکتاب و بما کنتم تدرسون» (6)

کلمه ی «ربّانی» منسوب به «ربّ» است و الف و نون برای دلالت بر تعظیم و کثرت، به آن

1- 2716. اعراف / 157.
2- 2717. حشر / 9.
3- 2718. شمس / 9.
4- 2719. مائده / 35.

5- 2720. مؤمنون / 1 - 9 ؛ نور / ج 1 / ص 48.
6- 2721. آل عمران / 79.

افزوده شده است. بنا بر این، ربّانی کسی است که ارتباطش با خداوند زیاد و اشتغال او به بندگی خدا بسیار باشد.

در این آیه ی شریفه، خداوند هدف از آمدن حضرت عیسی علیه السلام را این می داند که قوم او در پرتو تعلیم و تدریس معارف الهی، عالم ربانی گردند. اگر انسان به تعلیم و تدریس بپردازد و این هدف را (عالم ربانی شدن) فراموش کند، تمام تلاش های او نابود می شود و مانند درخت بی میوه می گردد. بدین جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمود: «نعوذ باللّه من علم لا ینفع و قلب لا یخشع».(1)

891 - ضرورت مهربانی در تعلیم و تربیت

از نظر قرآن کریم تعلیم نیازمند به رحم و مهربانی است؛ «الرّحمن * علّم القرءان»(2) زیرا تربیت نیز باید بر اساس رحم و مهربانی باشد؛ «الحمد للّه ربّ العالمین * الرّحمن الرّحیم».(3)

892 - خداوند معلم حقیقی

«الرّحمن * علّم القرءان»

هر چند معلمان بکوشند و استادان تلقین کنند، همه ی این ها اسباب هستند و آموزنده ی حقیقی خداوند است. زیرا:

1- 2722. المیزان / ج 3 / ص 276 ؛ تفسیر کبیر / ج 8 / ص 120.
2- 2723. الرحمن / 1 - 2.
3- 2724. نور / ج 1 / ص 21.

الف - حضرت آدم علیه السلام را علم اسامی آموخت؛ «و علّم ءادم الأسماء کلّها».(1)

ب - داودعلیه السلام را زرگری یاد داد؛ «و علّمناه صنعه لبوس لکم».(2)

ج - عیسی علیه السلام را کتاب و حکمت تعلیم داد؛ «و یعلّمه الکتاب و الحکمه».(3)

د - خضرعلیه السلام را علم و معرفت آموخت؛ «و علّمناه من لدنّا علماً». (4)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را اسرار نظام جهان آموخت؛ «و علّمک مالم تکن تعلم».(5)

عالمیان را بیان آموخت؛ «خلق الإنسان * علّمه البیان».(6)

893 - دانشمند هم ردیف ملائکه

«شهد اللّه أنّه لا إله إلاّ هو و الملئکه و أولوا العلم قائماً بالقسط»(7)

در این آیه ی شریفه دانشمندان واقعی هم ردیف فرشتگان قرار گرفته اند و این خود امتیاز دانشمندان بر دیگران را روشن می کند و نیز از آیه استفاده می شود که امتیاز دانشمندان از این جهت است که در پرتو علم به حقایق، به یگانگی خدا که بزرگترین حقیقت است، معترفند.(8)

ص:711

1- 2725. بقره / 31.
2- 2726. انبیاء / 80.
3- 2727. آل عمران / 48.
4- 2728. کهف / 65.
5- 2729. نساء / 113.
6- 2730. الرحمن / 3 - 4 ؛ کشف الاسرار / ج 9 / ص 419.
7- 2731. آل عمران / 18.
8- 2732. نمونه / ج 2 / ص 348 ؛ مجمع البیان / ج 2 / ص 716.

894 - نام راسخان در علم کنار نام خدا

«و ما یعلم تأویله إلاّ اللّه و الرّاسخون فی العلم یقولون ءامنّا به»(1)

حقایق قرآن را جز خداوند و راسخان در علم نمی دانند. در عظمت علم واقعی و علمای راستین، همین بس که نام آنان در ردیف نام مقدس خداوند آمده و مقامشان بعد از مقام الهی است.(2)

895 - دانشمندان واقعی و خضوع در برابر آیات الهی

«قل ءامنوا به أو لا تؤمنوا إنّ الّذین أوتوا العلم من قبله إذا یتلی علیهم یخرّون فی الأذقان سجّداً»(3)

قرآن کریم در این آیه برای درهم شکستن غرور مخالفان نادان می گوید: چه ایمان بیاورید، چه ایمان نیاورید، آن ها که پیش از این علم و دانش به آن ها داده شده است، هنگام تلاوت قرآن بر آنان، با تمام صورت به خاک می افتند.

منظور از «الّذین أوتوا العلم من قبله»، جمعی از علمای یهود و نصاری است. چنانچه آیه ی: «لیسوا سواء من أهل الکتاب أمّه قائمه یتلون ءایات اللّه ءاناء اللّیل و هم یسجدون»(4)به این معنا اشاره دارد. «یخرّون» یعنی بی اختیار به زمین می افتند. به کار بردن این تعبیر به جای «یسجدون» اشاره به این معناست که آگاهان بیدار دل به هنگام شنیدن آیات الهی چنان مجذوب و شیفته ی سخنان الهی می شوند که بی اختیار به سجده می افتند.

1- 2733. آل عمران / 7.
2- 2734. نور / ج 2 / ص 20.
3- 2735. اسراء / 107.
4- 2736. آل عمران / 113.

«أذقان» جمع «ذقن» به معنای چانه است. هنگام سجده کردن کسی چانه بر زمین نمی گذارد، اما تعبیر آیه اشاره به این است که آن ها با تمام صورت در پیشگاه خدا بر زمین می افتند، حتی چانه ی آن ها که آخرین عضوی است که به هنگام سجده ممکن است به زمین برسد، در پیشگاه با عظمتش بر زمین قرار می گیرد.(1)

896 - خطر دانشمندان منحرف

«فويل للّذين يكتبون الكتاب بأيديهم ثمّ يقولون هذا من عند اللّه ليشتروا به ثمناً قليلاً فويل لهم ممّا كتبت أيديهم و ويل لهم ممّا يكسبون»(2)

تنها آیه ای که در آن سه بار کلمه ی «ویل» به کار رفته، همین آیه است و در آن خطر علما و دانشمندان دنیا پرست بیان شده است. بدعت، دین سازی و دین فروشی از جمله خطراتی است که از ناحیه ی دانشمندان فاسد متوجه مردم می شود و این عمل یک جریان خطرناک، در هر زمانی وجود داشته است. «یکتبون» فعل مضارع و نشانه ی استمرار است.(3)

897 - علمای راستین و رضایت الهی

گاهی قرآن کریم می فرماید: شرط رسیدن به مقام رضای حق آن است که انسان از خداوند هراسناک باشد؛ «رضی اللّه عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربّه»(4)و گاهی نیز می فرماید: علمای راستین از خداوند هراسناک هستند؛ «إنّما یخشی اللّهَ من

1- 2737. نمونه / ج 12 / ص 320.
2- 2738. بقره / 79.
3- 2739. نور / ج 1 / ص 177.
4- 2740. بینه / 8.

عباده العلماء»(1). جمع میان این دو آیه ی شریفه چنین است: علمای راستین به مقام ارجمند رضای حق نایل می گردند.(2)

898 - ادب شاگرد و استاد

«قال له موسی هل أتّبعک علی أن تعلّمن ممّا علّمت رشداً * قال إنّک لن تستطیع معی صبراً * ... * قال ستجدنی إن شاء اللّه صابراً»(3)

در گفتگوهایی که میان موسی علیه السلام و آن مرد عالم الهی (خضر) انجام شد، نکته های جالبی در «ادب شاگرد و استاد» به چشم می خورد. مانند:

* - موسی علیه السلام خود را تابع خضر معرفی می کند؛ «أتّبعک».

* - موسی علیه السلام بیان تابعیت را به صورت تقاضای اجازه از او ذکر می کند؛ «هل أتّبعک».

* - او خود را نیازمند تعلم، و استادش را دانا معرفی می کند؛ «علی أن تعلّمن».

* - در مقام تواضع، علم استاد را بسیار معرفی می کند و خود را طالب فرا گرفتن گوشه ای از علم او؛ «ممّا».

* - علم استاد را علم الهی یاد می کند؛ «علّمت».

* - از او طلب ارشاد و هدایت می کند؛ «رشداً».

* - به استاد می گوید: همان گونه که خدا به تو لطف کرده و تعلیم داده، تو نیز این لطف را در حق من بکن؛ «تعلّمن ممّا علّمت».

* - جمله ی «هل أتّبعک» این واقعیت را می رساند که شاگرد باید به دنبال استاد برود،

1- 2741. فاطر / 28.
2- 2742. تفسیر موضوعی / ج 9 / ص 245.

3- 2743. کهف / 66 - 69.

این وظیفه ی استاد نیست که به دنبال شاگرد برود (مگر در مورد خاص).

* - موسی علیه السلام با آن مقام بزرگی که داشت (پیامبر اولوالعزم و صاحب رسالت و کتاب بود) این همه تواضع می کند؛ یعنی هر که هستی و هر مقامی که داری، در مقام کسب دانش باید فروتن باشی.

* - او در مقام تعهّد خود در برابر استاد، تعبیر قاطعانه ای نکرد، بلکه گفت: «ستجدنی إن شاء اللّه صابراً»؛ ان شاء اللّه مرا شکیبا خواهی یافت که هم ادبی است در برابر پروردگار و هم در مقابل استاد که اگر تخلفی رخ دهد، هتک احترامی نسبت به استاد نشده باشد.

ذکر این نکته ضروری است که عالم ربانی در مقام تعلیم، بردباری و حلم را از خود نشان داد. زیرا هر گاه شاگرد اعتراض می کرد، او تنها با خونسردی به صورت استفهام می پرسید: «من نگفتم نمی توانی در برابر کارهای من شکیبا باشی»؟(1)

899 - فقیه کیست؟

«فمن یعمل مثقال ذرّه خیراً یره»(2)

مردی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: «علّمنی ممّا علّمک اللّه»؛ از آنچه خداوند به تو تعلیم داده، به من بیاموز. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله او را به مردی از یارانش سپرد تا قرآن به او تعلیم دهد و به او سوره زلزال را تعلیم داد. آن مرد از جا برخاست و گفت: همین مرا کافی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: او را به حال خود بگذار که مرد فقیهی شده و طبق روایتی فرمود: «رجع فقیهاً»؛ او فقیهانه بازگشت.(3)

1- 2744. نمونه / ج 12 / ص 521 ؛ تفسیر کبیر / ج 21 / ص 151.
2- 2745. زلزال / 7.
3- 2746. روح البیان / ج 10 / ص 495.

900 - اختلاف قبل از علم و بعد از آن

«کان النّاس أمّه واحده فبعث اللّه النّبییّن مبشّرین و منذرین و أنزل معهم الکتاب بالحقّ لیحکم بین النّاس فیما اختلفوا فیه»(1)

اختلاف بر دو قسم است:

1 - اختلاف در شئون مختلف زندگی است که معلول اختلاف سلیقه ها و اهداف مردم است و همین اختلاف باعث شد خداوند برای رفع آن، شریعت و دین را برای مردم تشریع کند و آیه ی فوق به این اختلاف اشاره دارد.

2 - اختلاف در خود دین و شریعت است که منشأ آن را خداوند حسادت دانشمندان دانسته است؛ «و ما تفرّقوا إلاّ من بعد ما جاءهم العلم بغیاً بینهم»(2). به تعبیر دیگر، اختلاف اول قبل از علم و روشن شدن حق است که آن ستوده و ممدوح است، اما اختلاف دوم چون بعد از علم و روشن شدن حقیقت است، نکوهیده و مذموم است.(3)

901 - بی ارزش بودن علم دنیوی

«فلمّا جاءتهم رسلهم بالبیّنات فرحوا بما عندهم من العلم»(4)

از نظر قرآن کریم، اگر علم در محدوده ی اطلاعات دنیوی خلاصه شود و در مسیر کمال انسان قرار نگیرد، آن علم فاقد ارزش است. از این رو در آیه ی فوق کسانی را که به سخن انبیا توجه نکردند و به دانش های طبیعی و مادی خود خرسند بودند، مذمت می کند. نظیر این معنا را در آیات دیگر نیز بیان کرده است؛ «یعلمون ظاهراً من الحیاه الدّنیا و هم

1- 2747. بقره / 213.
2- 2748. شوری / 14.
3- 2749. المیزان / ج 18 / ص 31.
4- 2750. غافر / 83.

من الأخره غافلون»(1)و «فأعرض عن من تولّی عن ذکرنا و لم یرد إلاّ الحیوه الدّنیا * ذلک مبلغهم من العلم».(2)

902 - توضیحی در باره ی حکمت و حکیم

امام کاظم علیه السلام در توضیح آیه ی: «و لقد ءاتینا لقمان الحکمه»(3) می فرماید: منظور از حکمت، فهم و عقل است.(4)

در قرآن کریم به کلیات دین و تکالیف فرعی، حکمت اطلاق شده است؛ «... ذلک ممّا أوحی إلیک ربّک من الحکمه»، شاید تعبیر به حکمت اشاره به آن دارد که گرچه احکام آسمانی از وحی الهی سرچشمه می گیرند، لیکن با ترازوی عقل قابل فهم و درک است.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: حکیم کسی است که در دنیا زهد بورزد و بر عبادت مواظبت کند؛ قال رسول اللّه: «من زهّد فی الدّنیا، أسکن اللّه الحکمه قلبه و أنطق بها لسانه».

903 - راه مناظره

«و إنّا أو ایّاکم لعلی هدی أو فی ضلال مبین»(5)

در این آیه ی شریفه خداوند متعال به پیامبرش راه مناظره با افراد غیر مؤمن را تعلیم می دهد. زیرا یکی از مناظره کنندگان وقتی به دیگری بگوید: سخنی را که تو می گویی

1- 2751. روم / 7.
2- 2752. نجم / 29 - 30.
3- 2753. لقمان / 12.
4- 2754. کافی / ج 1 / ص 13.
5- 2755. سبأ / 24.

خطا است و تو بر خطا هستی، آن شخص خشمناک می گردد و قدرت فکر کردن برای او باقی نمی ماند و در این صورت هیچ امیدی به فهم و درک او نخواهد بود و نقض غرض می شود؛ اما اگر انسان به او بگوید: شکی نیست که یکی از ما دو نفر بر خطا هستیم و باقی بودن در خطا هم امر قبیحی است، بنا بر این باید تلاش کنیم تا بفهمیم کدام یک از من و تو بر خطا هستیم. در این صورت خصم ما دقت می کند که درست فکر کند و تعصب را کنار بگذارد و این نوع سخن گفتن موجب نقصان منزلت انسان نمی گردد.

با توجه به این که شکی نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر طریق هدایت است، اما این نحوه سخن گفتن از لجاجت خصم می کاهد و امید بیشتری به هدایت او می رود.(1)

904 - حکمت نظری و عملی

«یؤتی الحکمه من یشاء»(2)

حکمت بر دو قسم است: نظری و عملی. زیرا کمال انسان در دو چیز است: شناخت حق و شناخت خیر و خوبی برای عمل به آن. بازگشت اولی به علم و ادراک مطابق با واقع است که آن را حکمت نظری گویند و مرجع دومی به کار عدل و صواب است که آن را حکمت عملی خوانند. انبیای الهی دارای هر دو حکمت هستند.

قرآن مجید این حقیقت را در بیان جامع خود چنین ترسیم می فرماید: «أن أنذروا أنه لا اله الا أنا فاتّقون». اکنون به پاره ای از موارد آن در آیات الهی اشاره می شود:

1 - حضرت ابراهیم علیه السلام؛ حکمت نظری: «ربّ هب لی حکماً»(3)و حکمت عملی:

1- 2756. تفسیر کبیر / ج 25 / ص 257.
2- 2757. بقره / 269.
3- 2758. شعراء / 83.

«و ألحقنی بالصّالحین».

2 - حضرت موسی علیه السلام؛ حکمت نظری: «إنّنی أنا اللّه لا إله إلاّ أنا» و حکمت عملی: «فاعبدنی».

3 - حضرت عیسی علیه السلام؛ حکمت نظری: «إنّی عبداللّه» و حکمت عملی:

«و أوصانی بالصّلوه و الزّکوه ما دمت حیّاً»(1).

4 - حضرت محمدصلی الله علیه وآله؛ حکمت نظری: «فاعلم أنّه لا إله إلاّ اللّه» و حکمت عملی: «و استغفر لذنبک».

905 - عدم تلازم علم با هدایت

«أفرأیت من اتّخذ إلهه هویه و أضلّه اللّه علی علم»(2)

سؤال: چگونه ممکن است کسی با داشتن علم به بیراهه برود یا چگونه تصور می شود که انسان با داشتن یقین به چیزی، آن را انکار کند که آیه ی «و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم»(3)بر این دلالت دارد؟

پاسخ: منافاتی ندارد که انسان راه را بداند و در عین حال به بیراهه برود و یا به چیزی یقین داشته باشد و آن را انکار کند. زیرا علم و دانش، ملازم هدایت نیست، چنان که ضلالت، ملازم با جهل نیست، بلکه آن علمی ملازم با هدایت است که عالم، التزام قلبی به علم خویش داشته باشد؛ اما اگر عالم ملتزم به لوازم علم خود نباشد و نتواند از هوای نفس خود صرف نظر کند، چنین علمی او را هدایت نمی کند.(4)

1- 2759. مریم / 31.
2- 2760. جاثیه / 23.
3- 2761. نمل / 14.
4- 2762. المیزان / ج 18 / ص 173.

906 - سقوط عالم بی عمل

«و لو شئنا لرفعناه بها ولكنّه أخلد إلى الأرض و اتّبع هويه فمثله

كمثل الكلب ...»(1)

این آیه ی شریفه از شدیدترین آیات بر اهل علم است. زیرا در باره ی بلعم با عوراست که بعد از رسیدن به مرتبه ی عالی علم و دارا شدن اسم اعظم و استجابت دعا، بر اثر پیروی از هوای نفس، سقوط کرد و در درجه ی حیوان قرار گرفت. پس، نعمت الهی در حق هر کس بیشتر باشد، هر گاه از هوای نفس پیروی کند، دوری از رحمت الهی او بیشتر می شود و به همین معنا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اشاره کرده و فرموده است: «من ازداد علماً و لم یزدد هدی، لم یزدد من اللّه إلاّ بعداً».(2)

907 - انتقاد از گفتار بدون عقیده و عمل

قرآن کریم از منافقان به دلیل گفتاری که بدون اعتقاد قلبی است، انتقاد می کند؛ «یقولون بأفواههم ما لیس فی قلوبهم».(3)همچنین از مؤمنان نیز به دلیل گفتاری که عمل دنباله ی آن نیست، انتقاد می کند؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا لم تقولون ما لا تفعلون»(4). جالب این که هر دو آیه در ارتباط با جنگ و جهاد است که منافقان به دلیل عدم اعتقاد قلبی و مؤمنان به دلیل ضعف ایمان و ترس از کشته شدن شرکت نمی کردند.

بنا بر این، ملاک ایمان واقعی و مجاهدت در راه خدا اعتقاد و عمل است، نه فقط گفتار و سخن. زیرا سخن گفتن و مردم را به جبهه دعوت کردن کار آسانی است، مهم

1- 2763. اعراف / 176.
2- 2764. تفسیر کبیر / ج 15 / ص 56.
3- 2765. آل عمران / 167.
4- 2766. صف / 2.

حضور در جبهه از روی ایمان و عقیده به خداوند متعال است.

908 - برخی از اوصاف بنی اسرائیل

1 - نقض عهد و پیمان؛ «و إذ أخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون إلاّ اللّه و بالوالدین إحساناً و ذی القربی و الیتمی و المساکین و قولوا للنّاس حسناً و أقیموا الصّلوه و أتوا الزّکوه ثمّ تولّیتم إلاّ قلیلاً منکم و أنتم معرضون»(1) و «فبما نقضهم میثاقهم و کفرهم بایات اللّه و قتلهم الأنبیاء بغیر حق و قولهم قلوبنا غلف بل طبع اللّه علیها بکفرهم فلا یؤمنون إلاّ قلیلاً».(2)

2 - عمل نکردن به تورات؛ «و لو أنّهم أقاموا التّوریه و الإنجیل و ما أنزل إلیهم من ربّهم لأکلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم منهم أمّه مقتصده و کثیر منهم ساء ما یعملون»(3) و «مثل الّذین حمّلوا التوریه ثمّ لم یحملوها». (4)

3 - تحریف تورات؛ «من الّذین هادوا یحرّفون الکلم عن مواضعه و یقولون سمعنا و عصینا».(5)

4 - ایستادن در برابر پیامبر و تقاضای رؤیت خدا کردن؛ «و إذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک حتّی نری اللّه جهره».(6)

5 - بی صبری در برابر مسائل مادی؛ «و إذ قلتم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربّک یخرج لنا ممّا تنبت الأرض من بقلها و قثّائها و فومها و عدسها و

1- 2767. بقره / 83.
2- 2768. نساء / 155.
3- 2769. مائده / 66.
4- 2770. جمعه / 5.
5- 2771. نساء / 46.
6- 2772. بقره / 55.

بصلها».(1)

6 - بهانه گیری و کشتن گاو و عدم تمایل به آن؛ «فذبحوها و ما کادوا یفعلون».(2)

7 - شرکت نکردن در جنگ و جهاد؛ «فاذهب أنت و ربّک فقاتلا إنّا هیهنا قاعدون».(3)

8 - استکبار و تکذیب انبیا و کشتن آنان؛ «أفکلّما جاءکم رسول بما لا تهوی أنفسکم استکبرتم ففریقاً کذّبتم و فریقاً تقتلون».(4)

9 - قساوت قلب؛ «ثمّ قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجاره أو أشدّ قسوه».(5)

10 - فساد در زمین؛ «و یسعون فی الأرض فساداً و اللّه لا یحبّ المفسدین».(6)

11 - گوساله پرستی؛ «إنّ الّذین اتّخذوا العجل سینالهم غضب من ربّهم و ذلّه فی الحیوه الدّنیا».(7)

12 - خود را فرزندان و دوستان خدا دانستن؛ «و قالت الیهود و النّصاری نحن أبناء اللّه و أحبّاؤه»(8)و «قل یا أیّها الّذین هادوا إن زعمتم أنّکم أولیاء للّه من دون النّاس فتمنّو الموت إن کنتم صادقین»(9).

13 - گمان باطل و آرزوی بیجا؛ «قالوا لن یدخل الجنّه إلاّ من کان هوداً أو نصاری تلک أمانیّهم قل هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین».(10)

1- 2773. بقره / 61.
2- 2774. بقره / 71.
3- 2775. مائده / 24.
4- 2776. بقره / 87.
5- 2777. بقره / 74.
6- 2778. مائده / 64.
7- 2779. اعراف / 152.

8- 2780. مائده / 18.
9- 2781. جمعه / 6.
10- 2782. بقره / 111.

به این ها خداوند فضیلت داد؛ «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی أنعمت علیکم و إنّی فضّلتکم علی العالمین»،(1) اما به دلیل کفر به خدا و قتل انبیا و گوساله پرستی مُهر ذلت بر آن ها زده شد؛ «و ضربت علیهم الذّلّه و المسکنه و باءوا بغضب من اللّه ذلک بأنّهم کانوا یکفرون بایات اللّه و یقتلون النّبییّن بغیر الحق»(2) و «فباءوا بغضب علی غضب».(3)

909 - حق و باطل در سیمای تمثیل

«أنزل من السّماء ماء فسالت أودیه بقدرها فاحتمل السّیل زبداً»(4)

یکی از لطافت های قرآن کریم تبیین حقایق جهان در قالب تمثیل است. در باره ی حق و باطل چنین مثل می زند: خداوند سبحان از آسمان که در جهت بالا قرار دارد، به وسیله ی باران ها آبی را فرو فرستاد و در مسیل هایی که در محل باران قرار دارند، در هر کدام به اندازه ی ظرفیتش آب جاری گشت و سیل به راه افتاد و در مسیر حرکت سیلاب، کفی بر روی آب پیدا شد. از این مثال دو نکته استفاده می شود:

الف - همان گونه که باران رحمت الهی محدودیتی ندارد و تمامی محدودیت ها از ناحیه ی زمین است، سایر فیوضات الهی نیز چنین است و هر موجودی به اندازه ی استعداد و ظرفیت خویش از آن ها بهره می برد.

ب - باران رحمت، پس از نزول در قالب های مختلفی چون نهر، رودخانه و دریا درمی آید و خواه ناخواه کف و فضولاتی بر روی آب پدید می آید که به زودی زایل می شود، ولی اصل

1- 2783. بقره / 47.
2- 2784. بقره / 61.
3- 2785. بقره / 90.
4- 2786. رعد / 17.

آب پایدار است، پس، رحمت خداوندی حق و ماندنی و باطل رفتنی است. از این رو، هر حقی از ناحیه ی خدا و پایدار است؛ «الحق من ربّک»(1) و هیچ باطلی به خدا مستند نیست و فانی است؛ «و ما خلقنا السّماء و الأرض و ما بینهما باطلاً».(2)

کوتاه سخن این که هر آن چه از خداست، حق و ثابت است؛ «و یحقّ اللّه الحقّ بکلماته»(3) و هر باطلی محکوم به نابودی است؛ «إنّ الباطل کان زهوقاً».(4)

910 - معنای ضرب حق و باطل

«کذلک یضرب اللّه الحقّ و الباطل»(5)

منظور از زدن حق و باطل به همدیگر نوعی تثبیت است و مانند این است که می گوییم: من خیمه زدم؛ یعنی خیمه را برافراشتم و «ضربت علیهم الذّلّه و المسکنه»؛ یعنی خداوند ذلت و مسکنت را بر ایشان واقع و ثابت کرد.

«و اضرب لهم طریقاً فی البحر»؛ بر ایشان راهی در دریا باز و اثبات کن. ضرب المثل را هم که ضرب المثل می گویند، از همین باب است زیرا در ضرب المثل نیز ممثّل به وسیله ی مثل تثبیت و وضعش روشن می گردد. در این موارد ملزوم گفته شده و لازم ارده شده است. چون «ضرب» به معنای زدن که همان گذاشتن چیزی روی چیز دیگری با فشار و قوت است، عاده خالی از تثبیت یکی بر دیگری نیست، مثلاً وقتی چکش را روی میخ می کوبیم، میخ را در محل ثابت و پابرجا می سازیم و وقتی حیوانی را

1- 2787. آل عمران / 60.
2- 2788. ص / 27.
3- 2789. یونس / 82.
4- 2790. اسراء / 81 ؛ المیزان / ج 11 / ص 338.
5- 2791. رعد / 17.

می زنیم، درد و ناراحتی را در جسم او وارد و ثابت می کنیم.(1)

911 - تفاوت میان مقبولان درگاه الهی و مطرودان

در قیامت به کسانی که در درگاه الهی پذیرفته شدند، خطاب می رسد: «أدخلوها بسلام»،(2)اما به کسانی که مطرود شدند، خطاب می شود:«اخسئوا فیها و لا تکلّمون».(3) زیرا در قیامت خداوند عدّه ای را ملامت می کند و می فرماید: «ألم یأتکم رسل منکم یقصّون علیکم ءَایاتی»،(4)اما به عده ای بشارت می دهد: «یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا أنتم تحزنون».(5)

912 - زینت دادن اعمال زشت

«إنّ الّذین لا یؤمنون بالاخره زیّنّا لهم أعمالهم»(6)

کسانی که به آخرت ایمان ندارند، اعمال زشتشان را برای آن ها زینت می دهیم. نمونه ی آشکار و عینی این معنا را در زندگی گروهی از دنیا پرستان زمان خود به روشنی می بینیم. آن ها به مسائلی افتخار می کنند و آن را جزو تمدن می شمارند که در واقع چیزی جز ننگ و آلودگی و رسوایی نیست.

لجام گسیختگی و بی بند و باری را نشانه ی «آزادی»، برهنگی و آلودگی زمان را

ص:725

1- 2792. المیزان / ج 11 / ص 336.
2- 2793. حجر / 46.
3- 2794. مؤمنون / 108؛ کشف الاسرار / ج 3 / 24.
4- 2795. انعام / 130.
5- 2796. زخرف / 68 ؛ کشف الاسرار / ج 3 / ص 503.
6- 2797. نمل / 4.

دلیل بر «تمدن»، مسابقه در تجمل پرستی را نشانه ی «شخصیت»، غرق شدن در انواع فساد را مظهر «حرّیت» و آدم کشی و جنایت و ویرانگری را دلیل بر «قدرت» می دانند.(1)

913 - ارزش شناخت

برادران یوسف چون او را نشناختند، وی را به بهای اندک فروختند؛ «و شروه بثمن بخس»،(2)اما زنان مصر چون عظمت و ارزش یوسف را شناختند، او را به عنوان «ملک کریم» یاد کردند؛ «إن هذا إلاّ ملک کریم». (3)

عجب آن نیست که برادران یوسف بر اثر عدم شناخت، او را به بهایی اندک فروختند، شگفت آور این است که انسان ها بهشت الهی را به دنیای فانی می فروشند.(4)

914 - درجات معرفت

قرآن کریم گاهی می فرماید: به حبل خدا اعتصام کنید؛ «و اعتصموا بحبل اللّه جمیعاً»(5)و گاهی می فرماید: به خداوند اعتصام کنید؛ «و اعتصموا باللّه».(6) چه این که گاهی می فرماید: آنچه نزد خداست بهتر است؛ «و ما عند اللّه خیر و أبقی»(7)و گاهی می فرماید: «و اللّه خیر و أبقی». (8)همان گونه که گاهی می فرماید: نعمت های مرا یاد کنید؛ «اذکروا نعمتی الّتی أنعمت علیکم» (9) و گاهی می فرماید: مرا یاد کنید؛

1- 2798. نمونه / ج 15 / ص 401.
2- 2799. یوسف / 20.
3- 2800. یوسف / 31 ؛ کشف الاسرار / ج 5 / ص 42.
4- 2801. کشف الاسرار / ج 5 / ص 42.
5- 2802. آل عمران / 103.
6- 2803. حج / 78.
7- 2804. قصص / 60.
8- 2805. طه / 73.
9- 2806. بقره / 40 - 42 - 122.

«اذکرونی اذکرکم».(1)

این تفاوت تعبیر در سه مورد مذکور، شاید به دلیل اختلاف مخاطبین باشد که خطاب اول مربوط به انسان هایی است که از نظر درک و معرفت در حد متوسط هستند و خطاب دوم در باره ی افرادی است که دارای معرفت و شناخت برترند. از این رو، گروه نخست در بهشت دارای درجه هستند؛ «لهم درجات»(2)، ولی گروه دوم خودشان درجه هستند؛ «هم درجات».(3)

915 - ملاک ارزش ها در قرآن

هر مکتبی برای خود اموری را دارای ارزش می داند. قرآن کریم که کتاب نجات بخش انسان است، ملاک ارزش ها را در موارد ذیل می داند و شخصیت مسلمان را می توان با این ارزش ها ارزیابی کرد:

1 - تقوا؛ «إنّ أکرمکم عند اللّه أتقیکم».(4)

2 - جهاد؛ «فضّل اللّه المجاهدین علی القاعدین أجراً عظیماً».(5)

3 - ایمان؛ «أفمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستوون».(6)

4 - علم و دانش؛ «هل یستوی الّذین یعلمون و الّذین لا یعلمون».(7)

5 - سبقت در ایمان؛ «السّابقون السّابقون * أولئک المقرّبون».(8)

1- 2807. بقره / 152.
2- 2808. انفال / 4.
3- 2809. آل عمران / 163.
4- 2810. حجرات / 13.
5- 2811. نساء / 95.
6- 2812. سجده / 18.
7- 2813. زمر / 9.
8- 2814. واقعه / 10 - 11.

6 - هجرت؛ «و الّذین ءامنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شی ء». (1)

7 - گذشت و ایثار؛ «و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصه». (2)

916 - ارزیابی ارزش ها

مسأله ی مهم در زندگانی فرد و جامعه، معیارهای سنجش و نظام ارزشی حاکم بر فرهنگ آن جامعه است. زیرا تمام حرکت ها در زندگی فرد و جمع، از همین ارزش سرچشمه می گیرد. اشتباه یک قوم و ملت در این مسأله و روی آوردن به ارزش های خیالی و بی اساس، کافی است که تاریخ آن ها را به تباهی بکشاند و درک ارزش های واقعی و معیارهای راستین، محکمترین زیربنای کاخ سعادت آن ها است.

دنیا پرستان مغرور، ارزش را منحصر در مال و ثروت های مادی و نفرات خود می دانند. در این زمینه به نمونه های زیر توجه کنید:

1 - فرعونِ جبّار و زرپرست و زورمدار، به اطرافیانش می گوید: من باور نمی کنم که موسی از طرف خدا باشد، اگر راست می گوید، پس چرا دست بند طلا به او داده نشده است؟؛ «فلولا ألقی علیه أسوره من ذهب». (3) او حتی نداشتن چنین زر و زیوری را دلیل بر پستی مقام موسی می شمرد و می گوید: «أم أنا خیر من هذا الّذی هو مهین». (4)

2 - مشرکان عصر پیامبرصلی الله علیه وآله از این که قرآن به مرد تهیدستی نازل شده، تعجب می کردند و می گفتند: «لولا نزّل هذا القرءان علی رجل من القریتین عظیم» (5)؛ چرا

1- 2815. انفال / 72.
2- 2816. حشر / 9 ؛ همراه با نماز / ص 33.
3- 2817. زخرف / 53.
4- 2818. زخرف / 52.
5- 2819. زخرف / 31.

این قرآن بر شخصیّت بزرگ و ثروتمندی از سرزمین مکه یا طائف نازل نشده است؟

3 - بنی اسرائیل به پیامبر زمانشان (اشموئیل) در مورد انتخاب «طالوت» به فرماندهی لشگر ایراد گرفتند و گفتند: «نحن أحقّ بالملک منه و لم یؤت سعه من المال»؛(1) ما از او به فرماندهی و حکومت سزاوارتریم. زیرا از دودمان معروفی هستیم و طالوت نیز ثروتی ندارد.

4 - مشرکان ثروتمند قوم نوح علیه السلام به او ایراد گرفتند که چرا این افراد اراذل و پست اطراف تو را گرفته اند؟ منظورشان از پستی، نداشتن مال و ثروت بود؛ «قالوا أنؤمن لک و اتّبعک الأرذلون»(2)؛ آیا ما به تو ایمان بیاوریم، در حالی که اراذل از تو پیروی می کنند؟ همین ایراد را ثروتمندان مکه به پیامبرصلی الله علیه وآله می گرفتند که از چه رو اطراف تو را پابرهنه ها گرفته اند؟ ما حتّی از بوی بدن این ها ناراحت می شویم. اگر آن ها را از خود برانی ما در کنار تو خواهیم بود.

قرآن کریم سخت به آن ها می تازد و با شدیدترین لحنی آن ها را تهدید می کند و به پیامبر چنین دستور می دهد: تو باید با مردانی همنشین باشی که هر چند تهیدستند، اما قلبشان مملوّ از عشق خداست و صبح و شام رو به درگاه خدا می آورند و جز او کسی را نمی خواهند. ای پیامبر! با این ها باش و هرگز روی از این ها برمگردان؛ «و اصبر نفسک مع الّذین یدعون ربّهم بالغدوه و العشیّ یریدون وجهه و لا تعد عیناک عنهم».(3)

روی این جهات، نخستین و مهمترین گام اصلاحی انبیا، درهم شکستن

ص:729

1- 2820. بقره / 247.
2- 2821. شعراء / 111.
3- 2822. کهف / 28.

چهارچوب های ارزشی دروغین بود. آن ها با تعلیماتشان معیارهای غلط را درهم ریختند و ارزش های اصیل الهی را جانشین آن ساختند و با یک انقلاب فرهنگی محور شخصیت را از اموال و اولاد و ثروت و جاه و شهرت و قبیله و فامیل، به تقوا و ایمان و عمل

صالح مبدل ساختند.(1)

917 - تقلید مذموم و ممدوح

از نظر تحلیل عقلی، تقلید چهار گونه است:

1 - تقلید جاهل از جاهل.

2 - تقلید عالم از عالم.

3 - تقلید عالم از جاهل.

4 - تقلید جاهل از عالم.

سه قسم اول باطل و تنها گونه ی چهارم صحیح است؛ هر چند این اقسام چهارگانه عقلی است، لیکن به دو قسم اخیر آن در قرآن اشاره شده است:

1 - تقلید جاهل از جاهل باطل است: «إذا قیل لهم تعالوا إلی ما أنزل اللّه و إلی الرّسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه ءَابائنا أو لو کان ءَابائهم لا یعلمون شیئاً و لا یهتدون»؛(2)وقتی به مشرکان گفته می شد که چرا از خدا و پیامبر پیروی نمی کنید، می گفتند: ما پدران خود را بر این روش یافته ایم. قرآن پاسخ می دهد: اگر پدرانشان از روی جهالت مسیر باطلی را طی کرده اند، آیا این ها نیز باید پیروی کنند؟

2 - تقلید جاهل از عالم صحیح و لازم است؛ «فاسئلوا أهل الذّکر إن کنتم لا

1- 2823. نمونه / ج 18 / ص 111.
2- 2824. مائده / 104.

تعلمون».(1)

918 - شب مایه ی آرامش

«و جعل اللّیل سکناً»(2)

امام باقرعلیه السلام می فرماید: مراسم ازدواج را در شب قرار بده، زیرا شب مایه ی آرامش است؛ «تزوّج باللّیل فإنّه جعل اللّیل سکناً». امام سجادعلیه السلام به غلامان خود دستور داد که به هنگام شب، حیوانات را ذبح نکنید. زیرا خداوند شب را برای همه چیز مایه ی آرامش قرار داده است؛ «کان علی ابن الحسین علیه السلام: یأمر غلمانه أن لایذبحوا حتی یطلع الفجر و یقول: إنّ اللّه تعالی جعل اللّیل سکناً لکلّ شی ء».(3)

919 - گذشته و آینده از نظر قرآن

خداوند قیامت را فردا می داند و تاریخ اقوام پیشین را دیروز. انسان وقتی با دید وسیع نگاه می کند، دیروز و فردا هر دو زیر پای اوست. از این رو قرآن کریم در باره ی بعضی از امت ها می فرماید: آن ها را چنان با خاک یکسان کردیم که گویا دیروز در این سرزمین نبودند؛ «کأن لم تغن بالأمس».(4)

تعبیر به کلمه ی دیروز یا شدت مبالغه است یا برای بیان زودگذر بودن زمان. امیرالمؤمنین علیه السلام در این زمینه می فرماید: «فان غداً من الیوم قریب ما أسرع الساعات فی الیوم و أسرع الأیّام فی الشّهر و أسرع الشهور فی السّنه»؛ ساعت ها چه زود می گذرد و روزهای ماه چه زود سپری می شود و ماه های عمر چه با شتاب می رود.

1- 2825. نحل / 43 ؛ المیزان / ج 6 / ص 170.
2- 2826. انعام / 96.
3- 2827. نور الثقلین / ج 1 / ص 749.
4- 2828. یونس / 24.

قرآن از قیامت به فردا یاد می کند. مانند: «و لتنظر نفس ما قدّمت لغد»؛ (1)هر کسی ببیند که برای فردای خود چه کرده است.(2)

920 - بشارت الهی

بشارت بر دو قسم است: یکی به واسطه ملک و در لحظه ی احتضار و رفتن به سرای آخرت است؛ «ألاّ تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنّه الّتی کنتم توعدون»، (3) دیگری بدون واسطه که خود خداوند بشارت می دهد؛ «یبشّرهم ربّهم برحمه منه و رضوان و جنّات لهم فیها نعیم».(4)

921 - سلام الهی

سلام خداوند دو گونه است: یکی به واسطه ی پیامبراکرم صلی الله علیه وآله در دنیا؛ «و إذا جاءک الّذین یؤمنون بایاتنا فقل سلام علیکم»،(5)یکی بی واسطه در بهشت؛ «سلام قولاً من ربّ رحیم».(6)

922 - نصرت الهی

قرآن کریم در برخی از آیات می فرماید: هر کس را خداوند بخواهد، به نصرت خویش تأیید می کند؛ «و اللّه یؤیّد بنصره من یشاء». در آیات دیگری «من یشاء» را معرفی

1- 2829. حشر / 18.
2- 2830. تفسیر موضوعی / ج 6 / ص 341.
3- 2831. فصلت / 30.
4- 2832. توبه / 21 ؛ کشف الاسرار / ج 4 / ص 108.
5- 2833. انعام / 54.
6- 2834. یس / 58 ؛ کشف الاسرار / ج 7 / ص 247.

می کند که آن ها مؤمنان واقعی هستند که از نصرت الهی برخوردار هستند؛ «و کان حقّاً علینا نصر المؤمنین». (1) زیرا در جای دیگری، نصرت الهی را مشروط به نصرت مردم در باره ی دین خدا می داند؛ «یا أیّها الّذین ءَامنوا إن تنصروا اللّه ینصرکم و یثبّت أقدامکم». (2)

923 - نعمت یافتگان، غضب شدگان و گمراهان

در سوره ی مبارکه ی حمد، سه عنوان کلی مطرح شده است: نعمت یافتگان، غضب شدگان و گمراهان، که هر کدام راه و روشی دارند و نمازگزار از خداوند می خواهد که راه مستقیم را که راه نعمت یافتگان است، به او بشناساند.

علی علیه السلام در تفسیر این سه عنوان به سه آیه ی قرآن کریم استناد می کند و آن ها را چنین معرفی می فرماید: مراد از اهل نعمت کسانی هستند که در این آیه ی شریفه مطرح هستند: «و من یطع اللّه و الرّسول فأولئک مع الّذین أنعم اللّه علیهم من النّبییّن و الصّدّیقین و الشّهداء و الصّالحین» (3) و منظور از غضب شدگان یهودی هایی هستند که خداوند در باره ی آنان می فرماید: «قل هل أنبّئکم بشرّ من ذلک مثوبه عند اللّه من لعنه اللّه و غضب علیه» (4) و مراد از گمراهان، مسیحی هایی هستند که خداوند در باره ی آنان می فرماید: «قل یا أهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحقّ و لا تتّبعوا أهواء قوم قد ضلّوا من قبل و أضلّوا کثیراً و ضلّوا عن سواء السّبیل». (5)

1- 2835. روم / 47.
2- 2836. محمد / 7 ؛ المنار / ج 3 / ص 236.
3- 2837. نساء / 69.
4- 2838. مائده / 60.
5- 2839. مائده / 77 ؛ تفسیر منسوب به امام حسن عسگری / ص 475.

924 - اقسام سوگند در قرآن

قسم در قرآن بر سه قسم است:

1 - گاهی خداوند به ذات خود قسم می خورد، مانند: «فو ربّک لنحشرنّهم». (1)

2 - گاهی خداوند به کلام و صفات خویش قسم سوگند یاد می کند؛ «ص و القرءَان ذی الذّکر»(2) و «ق و القرءَان المجید». (3)

3 - گاهی به مخلوقات خویش قسم می خورد؛ «و الشّمس و ضحیها * و القمر إذا تلیها»(4) و «و التّین و الزّیتون». (5)

فایده ی سوگند آن است که از سویی یقین مؤمن را در دین بیافزاید تا هیچ شکی باقی نماند و از سوی دیگر، بر انکار کافر بیافزاید تا حجت بر او تمام شود. (6)

رعایت آداب در مسائل مختلف از نظر قرآن

اشاره

925 - آداب خوردن و آشامیدن

الف - اجتناب از اسراف؛ «کلوا واشربوا و لاتسرفوا». (7)

1- 2840. مریم / 68.
2- 2841. ص / 1.
3- 2842. ق / 1.
4- 2843. شمس / 1 - 2.
5- 2844. تین / 1.
6- 2845. کشف الاسرار / ج 6 / ص 88.
7- 2846. اعراف / 31.

ب - شکر الهی؛ «کلوا ..... واشکروا»و «أفرأیتم الماء الّذی تشربون *.......*لو نشاء لجعلناه أجاجاً فلولا تشکرون».(1)

926 - آداب احسان

رعایت اولویت در نیکی به والدین، خویشاوندان، یتیمان، نیازمندان، همسایگان، غلامان و کنیزان؛ «و بالوالدین إحساناً و ذی القربی و الیتمی و المساکین»(2)و «و بالوالدین إحساناً و بذی القربی و الیتمی و المساکین و الجار ذی القربی و الجار الجنب و الصاحب بالجنب وابن السّبیل و ما ملکت ایمانکم».(3)

927 - آداب ازدواج

الف - آسان گیری؛ شعیب علیه السلام به موسی علیه السلام در پیشنهاد مراسم ازدواج با دخترش گفت: «و ما أرید أن أشقّ علیک».(4)

ب - توکل و امید به فضل الهی؛ «و أنکحوا الأیامی منکم و الصّالحین من عبادکم و إمائکم إن یکونوا فقراء یغنهم اللّه من فضله».(5)

928 - آداب استغفار

الف - اجتناب از اصرار به گناه؛ «فاستغفروا لذنوبهم ... و لم یصرّوا علی ما

1- 2847. واقعه / 68 - 70.
2- 2848. بقره / 83.
3- 2849. نساء / 36.
4- 2850. قصص / 27.
5- 2851. نور / 32.

فعلوا».(1)

ب - اعتراف به خطا؛ «قال ربّ إنّى ظلمت نفسى فاغفرلى».(2)

ج - اقرار به ایمان؛ «...و اللّه بصیر بالعباد * الّذین یقولون ربّنا إنّنا ءامنّا فاغفر لنا ذنوبنا و قنا عذاب النّار».(3)

د - توجه به ولایت خدا؛ «أنت ولینا فاغفر لنا وارحمنا».(4)

ه - توسل به انبیا و اولیای الهی؛ «و لو أنّهم اذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفروا اللّه و استغفر لهم الرّسول لوجدوا اللّه توّاباً رحیماً».(5)

و - استغفار در سحر؛ «و المستغفرین بالأسحار»(6)و «و بالأسحار هم یستغفرون».(7)

929 - آداب تبلیغ

الف - اتخاذ روش های مناسب (حکمت و موعظه و مناظره)؛ «أدع إلى سبیل ربّک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالّتی هی أحسن».(8)

ب - پرهیز از اجرت خواهی؛ «قل لا أسئلکم علیه أجراً».(9)

ج - تأکید بر مشترکات؛ «قل یا أهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم ألاّ نعبد إلاّ اللّه و لا نشرک به شیئاً».(10)

1- 2852. آل عمران / 135.
2- 2853. قصص / 16.
3- 2854. آل عمران / 16.
4- 2855. اعراف / 155.
5- 2856. نساء / 64.
6- 2857. آل عمران / 17.
7- 2858. ذاریات / 18.
8- 2859. نحل / 125.
9- 2860. انعام / 90.

10- 2861. آل عمران / 64.

د - روشنی بیان؛ «و قل لهم فی أنفسهم قولاً بلیغاً»(1)و «فهل علی الرّسل إلاّ البلاغ المبین».(2)

ه - مهربانی و مدارا با مردم؛ «فبما رحمه من اللّه لنت لهم و لو کنت فظّاً غلیظ القلب لانفضّوا من حولک».(3)

و - ناصحانه سخن گفتن؛ «أبلّغکم رسالات ربّی و أنصح لکم».(4)

930 - آداب تعلیم و تربیت

الف - اجازه گرفتن شاگرد از استاد برای استفاده علمی؛ «قال له موسی هل أتّبعک علی أن تعلّمن ممّا علّمت رشداً».(5)

ب - تعظیم و اقرار به جهل خود برای یادگیری حقایق؛ «و علّم ءادم الأسماء کلّها ثمّ عرضهم علی الملئکه فقال أنبئونی بأسماء هؤلاء إن کنتم صادقین * قالوا سبحانک لا علم لنا إلاّ ما علّمتنا».(6)

ج - سمت و سوی الهی داشتن؛ «ولکن کونوا ربانیّن فی العلم بما کنتم تعلّمون الکتاب و بما کنتم تدرسون».(7)

د - ذکر نام خدا؛ «اقرأ باسم ربّک الّذی خلق * خلق الإنسان من علق * اقرأ و ربّک الأکرم».(8)

1- 2862. نساء / 63.
2- 2863. نحل / 35.
3- 2864. آل عمران / 159.
4- 2865. اعراف / 63.
5- 2866. کهف / 66.
6- 2867. بقره / 31 - 32.
7- 2868. آل عمران / 79.
8- 2869. علق / 1 - 3.

ه - صبر و پایداری؛ «قال له موسی هل أتّبعک علی أن تعلّمن ممّا علّمت به رشداً * قال إنّک لن تستطیع معی صبراً * و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبراً * قال ستجدنی إن شاء اللّه صابراً».(1)

931 - آداب استماع قرآن

الف - خضوع؛ «إنّ الّذین أوتوا العلم من قبله إذا یتلی علیهم یخرّون للأذقان سجّداً».(2)

ب - سکوت؛ «و إذا قری ء القرءان فاستمعوا له و أنصتوا».(3)

932 - آداب انفاق

الف - اجتناب از ریا و منت؛ «لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الأذی».(4)

ب - اخلاص؛ «الّذی یؤتی ماله یتزکّی * و ما لأحد عنده من نعمه تجزی * إلاّ ابتغاء وجه ربّه الأعلی»(5) و «و أنفقوا فی سبیل اللّه».(6)

ج - اعتدال؛ «و لا تجعل یدک مغلوله إلی عنقک و لا تبسطها کل البسط». (7)

د - انفاق از مال مرغوب؛ «لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون».(8)

ه - حفظ شخصیت نیازمندان؛ «قول معروف و مغفره خیر من صدقه یتبعها

1- 2870. کهف / 66 - 69.
2- 2871. اسراء / 107.
3- 2872. اعراف / 204.
4- 2873. بقره / 264.
5- 2874. لیل / 18 - 20.
6- 2875. بقره / 195.
7- 2876. اسراء / 29.
8- 2877. آل عمران / 92.

أذی». (1)

و - رعایت اولویت؛ «و ءاتی المال علی حبّه ذوی القربی و الیتمی المساکین وابن السبیل و السّائلین و فی الرّقاب». (2)

933 - آداب پرسش

الف - اجتناب از سؤال بی مورد؛ «لا تسألوا عن أشیاء إن تبد لکم تسؤکم». (3)

ب - موقعیت شناسی؛ «فلا تسئلنی عن شی ء حتی أحدث لک منه ذکراً». (4)

934 - آداب معاشرت

الف - تواضع؛ «واقصد فی مشیک». (5)

ب - خوش خلقی؛ «فبما رحمه من اللّه لنت لهم». (6)

ج - دفع بدی به خوبی؛ «ادفع بالّتی هی أحسن السّیّئه». (7)

د - گذشت؛ «فاعف عنهم و استغفر لهم». (8)

ه - بردباری و استقامت؛ «واصبر علی ما یقولون». (9)

و - گفتار نیک با مردم؛ «و قولوا للنّاس حسناً». (10)

1- 2878. بقره / 263.
2- 2879. بقره / 177.
3- 2880. مائده / 101.
4- 2881. کهف / 70.
5- 2882. لقمان / 19.
6- 2883. آل عمران / 159.
7- 2884. مؤمنون / 96.
8- 2885. آل عمران / 159.

9- 2886. مزمل / 10.
10- 2887. بقره / 83.

ز - گفتار نیک با مستمندان؛ «قول معروف و مغفره خیر من صدقه یتبعها أذی».(1)

ی - معاشرت پسندیده با خانواده؛ «و عاشروهنّ بالمعروف».(2)

935 - آداب قرض دادن

الف - لزوم اعطای قرض با نیت خالصانه؛ «من ذا الّذی یقرض اللّه قرضاً حسناً».(3)

ب - تنظیم سند؛ «... إذا تداینتم بدین إلی أجل مسمّی فاکتبوه».(4)

ج - مرغوبیت کالا؛ «و أقرضتم اللّه قرضاً حسناً لأکّفرنّ عنکم سیّئاتکم».(5)

936 - آداب دعا کردن

الف - التجا به مقام ربوبی خداوند؛ تمام آیاتی را که اول آن «ربّنا» یا «ربّ» آمده، گویای این معناست. مانند: «ربّنا وابعث فیهم رسولاً منهم»(6)و «ربّ هب لی من الصّالحین»(7)و «ربّنا هب لنا من أزواجنا و ذریّاتنا قره أعین».(8)

ب - اخلاص؛ «وادعوه مخلصین له الدّین».(9)

ج - توجه به صفات کمال؛ «ربّنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمه إنّک أنت الوهّاب».(10)

1- 2888. بقره / 263.
2- 2889. نساء / 19.
3- 2890. بقره / 245.
4- 2891. بقره / 282.
5- 2892. مائده / 12.
6- 2893. بقره / 129.
7- 2894. صافات / 100.
8- 2895. فرقان / 74.

9- 2896. اعراف / 29.
10- 2897. آل عمران / 8.

د - دعا برای دیگران؛ «ربّ اجعل هذا بلداً ءامناً وارزق أهله من الّثمرات». (1)

ه - تضرع؛ «أدعوا ربّکم تضرّعاً و خفیه». (2)

و - خوف و رجا؛ «وادعوه خوفاً و طمعاً».

ز - وقت مناسب؛ «واذکروا اسم ربّک بکره و أصیلاً». (3)

937 - آداب عبادت کردن

الف - اخلاص؛ «فاعبداللّه مخلصاً له الدّین». (4)

ب - زبان جمعی؛ «إیّاک نعبد».

ج - شکر؛ «واشکروا اللّه إن کنتم إیّاه تعبدون». (5)

938 - آداب مسجد رفتن

الف - با زینت رفتن؛ «خذوا زینتکم عند کلّ مسجد». (6)

ب - دعا و ذکر خدا؛ «و أقیموا وجوهکم عند کلّ مسجد وادعوه مخلصین له الدّین». (7)

ج - رعایت تقوا؛ «لمسجد أسّس علی التّقوی من أوّل یوم أحقّ أن تقوم فیه». (8)

1- 2898. بقره / 126.
2- 2899. اعراف / 55.
3- 2900. انسان / 25.
4- 2901. زمر / 2.
5- 2902. بقره / 172.
6- 2903. اعراف / 31.
7- 2904. اعراف / 129.
8- 2905. توبه / 108.

939 - آداب ذکر و یاد خدا

الف - تداوم؛ «واذکروا ربّک کثیراً»(1)، «الّذین یذکرون اللّه قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم».(2)

ب - تضرع و ترس؛ «واذکر ربّک فی نفسک تضرّعاً و خفیه».(3)

ج - وقت مناسب؛ «واذکر اسم ربّک بکره و أصیلاً».(4)

940 - آداب سخن گفتن

الف - اجتناب از بدگویی؛ «لا یحبّ اللّه الجهر بالسّوء من القول».(5)

ب - اجتناب از صدای بلند؛ «واغضض من صوتک».(6)

ج - حسن گفتار؛ «قولوا للنّاس حسناً».(7)

د - گفتار نیک با نیازمندان؛ «قول معروف و مغفره خیر من صدقه یتبعها أذی».(8)

ه - حق گویی؛ «قولوا قولاً سدیداً».(9)

و - رعایت عدالت؛ «إذا قلتم فاعدلوا».(10)

ز - ملایمت؛ «فقولا له قولاً لیّناً».(11)

ص:742

1- 2906. آل عمران / 41.
2- 2907. آل عمران / 191.
3- 2908. اعراف / 205.
4- 2909. انسان / 25.
5- 2910. نساء / 148.
6- 2911. لقمان / 19.
7- 2912. -
8- 2913. بقره / 263.
9- 2914. احزاب / 70.

10- 2915. انعام / 152.
11- 2916. طه / 44.

941 - آداب جنگ و جهاد

الف - اجتناب از خوش گذرانی؛ «و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم واصبروا ... * و لا تکونوا کالّذین خرجوا من دیارهم بطراً و رئاء النّاس».(1)

ب - اخلاص؛ «و قاتلوا فی سبیل اللّه الّذین یقاتلونکم».(2)

ج - اعراض از دنیاطلبی؛ «إذا ضربتم فی سبیل اللّه فتبیّنوا و لا تقولوا لمن ألقی إلیکم السّلم لست مؤمناً تبتغون عرض الحیوه الدّنیا»(3)و «مالکم إذا قیل لکم انفروا فی سبیل اللّه اثّاقلتم إلی الأرض أرضیتم بالحیوه الدّنیا من الاخره».(4)

د - توکل به خدا؛ «الّذین قال لهم النّاس إنّ النّاس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایماناً و قالوا حسبنا اللّه و نعم الوکیل».(5)

ه - دعا؛ «و لمّا برزوا لجالوت و جنوده قالوا ربّنا أفرغ علینا صبراً و ثبّت أقدامنا».(6)

و - آماده باش همیشگی؛ «و أعدّوا لهم ما استطعتم من قوّه و من رباط الخیل».(7)

942 - آداب تلاوت قرآن

الف - استعاذه؛ «فإذا قرأت القرءان فاستعذ باللّه من الشّیطان الرّجیم».(8)

ب - تدبّر؛ «أفلا یتدبّرون القرءان».(9)

1- 2917. انفال / 46 - 47.
2- 2918. بقره / 190.
3- 2919. نساء / 94.
4- 2920. توبه / 38.
5- 2921. آل عمران / 173.
6- 2922. بقره / 250.

7- 2923. انفال / 60.
8- 2924. نحل / 98.
9- 2925. محمد / 24.

ج - توجه به معنا؛ «الّذين ءاتينهم الكتاب يتلونه حقّ تلاوته».(1)

د - خضوع؛ «إذا يتلى عليهم يخرّون للأذقان سجّداً * و يقولون سبحان ربّنا إن كان وعد ربّ 2نا لمفعولاً * و يخرّون للأذقان يبكون و يزيدهم خشوعاً». (2)

ه - گريستن؛ «يبكون و يزيدهم خشوعاً».(3)

و - سكوت؛ «و إذا قرى ء القرءان فاستمعوا له و أنصتوا».(4)

ز - طهارت؛ «لا يمسّه إلاّ المطهّرون».(5)

943 - آداب توبه

الف - اخلاص؛ «توبوا إلى اللّه توبه نصوحاً».(6)

ب - استغفار؛ «و أن استغفروا ربّكم ثمّ توبوا إليه».(7)

ج - اصلاح عمل؛ «ثمّ تابوا من بعد ذلک و أصلحوا».(8)

د - فوريت؛ «من عمل منكم سوء بجهاله ثمّ تاب من بعده».(9)

944 - آداب مهمانى

الف - اجتناب از مزاحمت؛ «فإذا طعمتم فانتشروا و لا مستأنسين لحديث». (10)

ص:744

1- 2926. بقره / 121.
2- 2927. اسراء / 107 - 109.
3- 2928. اسراء / 109.
4- 2929. اعراف / 204.
5- 2930. واقعه / 79.
6- 2931. تحريم / 8.
7- 2932. هود / 52.
8- 2933. نحل / 119.

9- 2934. انفال / 54.
10- 2935. احزاب / 53.

ب - تعجیل در تهیه ی غذا و پذیرایی مناسب؛ «فما لبث أن جاء بعجل حنیذ».(1)

ج - ترک نگاه به ظرف غذای دیگری؛ «لا تدخلوا بیوت النّبیّ إلاّ أن یؤذن لکم إلی طعام غیر ناظرین إنیه».(2)

د - سلام کردن؛ «و نبّئهم عن ضیف إبراهیم * إذ دخلوا علیه فقالوا سلاماً». (3)

945 - ادب گرفتن زکات

دعا برای زکات دهنده؛ «خذ من أموالهم صدقه.... و صلّ علیهم».(4)

946 - ادب اطعام

اخلاص؛ «إنّما نطعمکم لوجه اللّه لا نرید منکم جزاءً و لا شکوراً».(5)

947 - ادب برخورد با سختی ها

اظهار تسلیم و استرجاع؛ «الّذین إذا أصابتهم مصیبه قالوا إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون».(6)

948 - آداب کار

الف - ذکر نام خدا: فضیلت شروع کارها با نام خداست؛ «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم»و

1- 2936. هود / 69.
2- 2937. احزاب / 53.
3- 2938. حجر / 51 - 52.
4- 2939. توبه / 103.
5- 2940. انسان / 9.
6- 2941. بقره / 156.

«و قال اركبوا فيها بسم اللّه مجريها و مرسيها».(1)

ب - گفتن إن شاء اللّه؛ «و لا تقولوا لشى ء انّى فاعل ذلک غداً إلاّ أن يشاء اللّه».(2)

949 - ادب تجارت

ذكر الهى؛ «وابتغوا من فضل اللّه واذكروا اللّه كثيراً».(3)

950 - آداب راه رفتن

الف - اجتناب از تكبر؛ «و لا تمش فى الأرض مرحاً».(4)

ب - رعايت حيا براى زنان در راه رفتن؛ «فجاءته إحديهما تمشى على استحياء».(5)

951 - دستور طبّى در اسلام

«كلوا و اشربوا و لا تسرفوا»(6)

هارون الرّشيد طبيب مسيحى داشت كه بسيار معروف بود. روزى اين طبيب به يكى از دانشمندان اسلامى گفت: من در كتاب آسمانى شما چيزى از طب نمى يابم، در حالى كه دانش مفيد بر دو گونه است: علم اديان و ابدان. او در پاسخ گفت: خداوند همه ى دستورات طبّى را در نصف آيه اى از قرآن كريم بيان كرده است؛ «كلوا و اشربوا و لا تسرفوا»و پيامبر ما نيز طبّ را در اين دستور خويش خلاصه كرده است: «المعده بيت الأدواء و

1- 2942. هود / 41.
2- 2943. كهف / 24.
3- 2944. جمعه / 10.
4- 2945. اسراء / 37.
5- 2946. قصص / 25.
6- 2947. اعراف / 31.

الحمیه رأس کل دواء».

طبیب مسیحی که این سخن را شنید، گفت: قرآن شما و پیامبرتان برای جالینوس طبی باقی نگذاشته است؛ «ما ترک کتابکم و لا نبیّکم لجالینوس طبّاً».(1)

952 - سرّ افراد صراط و جمع بستن سبیل

در قرآن کریم صراط به صیغه مفرد و سبیل جمع آمده است؛ «و الّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا».(2)زیرا به اختلاف احوال و رهروان، راه عبادت مختلف می شود. صراط مستقیم چون بزرگراهی است که همه ی راه های فرعی بدان منتهی می شود، با این که صراط مستقیم به همه ی آن راه ها گفته می شود و مثل صراط مستقیم نسبت به سایر راه ها مثل روح نسبت به بدن است. یک انسان در زندگی اش احوال مختلفی دارد. مثل کودکی، جوانی و پیری، ولی در عین حال، روح همان روح است و در عین این که انسان در هر کدام از آن ها متفاوت است، ولی روح تغییری پیدا نمی کند.(3)

953 - سرّ تعبیر لفظ انجیل به صورت مفرد

هر گاه قرآن کریم از کتاب حضرت عیسی علیه السلام نام برده، با لفظ «انجیل» به صورت مفرد ذکر کرده است و نیز آن را نازل شده از طرف خدا معرفی می کند. پس با توجه به این دو وصف، انجیل های گوناگونی که در میان نصاری متداول بوده، حتی معروف ترین آن ها را که به لوقا، مرقس، متّی و یوحنّا نسبت می دهند، هیچ یک انجیل واقعی نیست.(4)

1- 2948. روح البیان / ج 3 / ص 155.
2- 2949. عنکبوت / 69.
3- 2950. المیزان / ج 1 / ص 29.
4- 2951. المیزان / ج 3 / ص 9.

954 - بطلان عقیده ی مسیحیت

حضرت عیسی علیه السلام در سن کودکی گفت: «إنّی عبد اللّه ءَاتانی الکتاب و جعلنی نبیّاً»،(1) این سخنان حضرت عیسی علیه السلام دلیل روشنی است بر بطلان عقیده ی مسیحیت که او را خدا می داند. چون کلام عیسی علیه السلام یا راست است یا دروغ. اگر راست گفت، بنا بر این او بنده ی خداست نه خدا و اگر دروغ است، آن کس که دروغ می گوید، خدا نیست، چون خداوند را قرآن کریم توصیف می کند؛ «و من أصدق من اللّه حدیثاً».(2)

955 - سر نام گذاری منافق

«إذا جاءک المنافقون»(3)

نفق بر وزن «فرس»، سوراخی است در زیر زمین که درب دیگری برای خروج دارد. یربوع خزنده ای است شبیه به موش (شاید موش صحرایی باشد)، این خزنده دو لانه می سازد. یکی به نام «نافقاء» که آن را مخفی می دارد و دیگری به نام «قاصعاء» که آشکار است. چون دشمن از قاصعا به آن حمله کند، وارد نافقا شده و از آن خارج می شود. منافق کسی است که به سوی مؤمن، با ایمان و به سوی کافر با کفر خارج می شود و در حقیقت راه گریز از ضرر را برای خویش، همواره باز نگه می دارد و شاید به جهت خروج حقیقی اش از ایمان به کفر، منافق نامیده شده است.(4)

1- 2952. مریم / 30.
2- 2953. نساء / 87 ؛ کشف الاسرار / ج 6 / ص 42.
3- 2954. منافقون / 1.
4- 2955. مفردات راغب ؛ المیزان / ج 7 / ص 62.

956 - وعده ی الهی و انجاز آن

خداوند گاهی در بعضی از آیات وعده می دهد، در بعضی از آیات دیگر وفای به وعده را بیان می کند. مثلاً در آیه ای از زبان حضرت موسی علیه السلام می فرماید: در صورتی که مردم صبر کنند، آن ها را وارثان زمین قرار می دهیم؛ «قال موسی لقومه استعینوا باللّه و اصبروا إنّ الأرض للّه یورثها من یشاء من عباده و العاقبه للمتّقین»(1) و در جای دیگری انجاز وعده را بیان می کند؛ «و أورثنا القوم الّذین کانوا یستضعفون مشارق الأرض و مغاربها الّتی بارکنا فیها و تمّت کلمت ربّک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا».(2)

این آیه ی شریفه تحقق وعده ی الهی را بیان می کند که استیلای آنان بر زمین مقدس و توطن شان در آن مشروط به صبر و اطاعت خداوند است.(3)

957 - سلسله ی مراتب

قرآن کریم در شهادت به یگانگی خداوند، اول خداوند را ذکر کرد، بعد فرشتگان، سپس مؤمنان و اهل دانش را؛ «شهد اللّه أنّه لا إله إلاّ هو و الملئکه و أولو العلم قائماً بالقسط».(4) همچنین در تحیّت و درود به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اول خداوند، بعد فرشتگان و بعد مؤمنان را ذکر کرد؛ «إنّ اللّه و ملئکته یصلّون علی النّبیّ یا أیّها الّذین ءامنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیماً».(5)

1- 2956. اعراف / 128.
2- 2957. اعراف / 137.
3- 2958. المیزان / ج 5 / ص 289.
4- 2959. آل عمران / 18.
5- 2960. نساء / 65 ؛ کشف الاسرار / ج 8 / ص 98.

958 - خسارت عمر

فخر رازی می گوید: یکی از بزرگان را دیدم که می گفت: شخصی را دیدم که یخ می فروخت و فریاد می زد: «ارحموا من یذوب رأس ماله»؛ به کسی که سرمایه اش ذوب می شود و از میان می رود، رحم کنید. پیش خود گفتم: این است معنای سخن خداوند که در این آیه می فرماید: «انّ الإنسان لفی خسر»(1)؛ سوگند به عصر که انسان در زیان به سر می برد.

آری! انسانی که عمرش می گذرد و در برابر آن کسب فضایل و مکارم نمی کند، مانند یخی است که آب می شود و از میان می رود.(2)

959 - عدم امکان فرار

سه چیز است که انسان در دنیا با آن ها برخورد می کند و امکان گریز از آن ها نیست:

1 - رزق؛ «لو انّ ابن ءادم فرّ من رزقه کما یفرّ من الموت لأدرکه رزقه».

2 - کیفر عمل؛ «من یعمل سوءاً یجز به».(3)

3 - مرگ؛ «قل إنّ الموت الّذی تفرّون منه فإنّه ملاقیکم».(4)

1- 2961. عصر / 2.
2- 2962. تفسیر کبیر / ج 32 / ص 85.
3- 2963. نساء / 123.
4- 2964. جمعه / 8.

فصل نهم: مسایل سیاسی و اجتماعی

اشاره

ی حکومت، موهبت الهی

ی حکومت از دیدگاه موحد و مشرک

ی تفاوت مسئولان نظام اسلامی با نظام طاغوتی

ی وظیفه ی کارگزاران حکومت اسلامی

ی شیوه ی برخورد با دشمنان

ی لزوم کسب قدرت در برابر یهود

ی عداوت و دشمنی یهود

ی راز سقوط بنی اسرائیل

ی سپردن ثروت به افراد ناتوان

ی ممنوعیت ضرر زدن

ی اهمیت مشاوره در اسلام

ی از ماست که بر ماست

ی آزمایش مردم

ی نعمت و نقمت، دو ابزار آزمایش

ی اوصاف مبلغان

ی شیوه ی تبلیغ

ی پیروزی مکتب

ص:751

960 - حکومت، موهبت الهی

اطلاق مُلک شامل هر مُلکی اعم از حق یا باطل می شود و تمام اقسام آن به خداوند مستند است؛ «قل اللّهمّ مالک الملک تعطی الملک من تشاء و تنزع الملک ممّن تشاء».(1) ملک فی حد نفسه، موهبتی از مواهب الهیه و نعمتی از نعم اوست که می توان به وسیله ی آن، آثار نیکویی در اجتماع انسانی پدید آورد و خداوند متعال گرایش به آن را در انسان ها قرار داده است. از طرفی هم می توان گفت: ملکی که نا اهلان دارند، ذاتاً مذموم نیست، بلکه خود آن ها مذموم هستند که حکومت را وسیله ی ستم قرار داده اند.

بدین جهت، حضرت یوسف علیه السلام در برابر نعمت ملک و سلطنت، از خداوند فرجام نیکو تقاضا می کند؛ «ربّ قد ءاتیتنی من الملک ... توفّنی مسلماً»(2)، اما هنگامی که خداوند به نمرود سلطنت عطا می کند، وی در برابر حضرت ابراهیم علیه السلام مي ایستد و مبارزه می کند؛ «ألم تر إلی الّذی حاجّ إبراهیم فی ربّه أن ءَاتیه اللّه الملک».(3)

961 - حکومت از دیدگاه موحّد و مشرک

خداوند حکومت مصر را به دو نفر عطا کرد: فرعون و یوسف. وقتی حکومت مصر را به فرعون دادند، به خود اضافه کرد و گفت: «أليس لی ملک مصر»(4)و در نتیجه خوار و ذلیل گشت، اما حضرت یوسف علیه السلام ملک مصر را به خداوند اضافه کرد و گفت: «ربّ قد ءاتیتنی من الملک»(5)و در نتیجه عزیز گشت.(6)

ص:753

1- 2965. آل عمران / 26.
2- 2966. یوسف / 101.
3- 2967. بقره / 258 ؛ المیزان / ج 3 / ص 131.
4- 2968. زخرف / 51.
5- 2969. یوسف / 101.
6- 2970. کشف الاسرار / ج 5 / ص 151.

962 - تفاوت مسئولان نظام اسلامی با نظام طاغوتی

از نظر قرآن کریم مسئولین نظام اسلامی هرگاه به قدرت و حکومت برسند، احکام اسلام (از قبیل برپا داشتن نماز، پرداخت زکات، امر به معروف و نهی از منکر و ...) را اجرا می کنند؛ «الّذین إن مکّنّاهم فی الأرض أقاموا الصلوه و ءَاتوا الزّکوه و أمروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و للّه عاقبه الأمور»(1)، اما نظام طاغوتی هرگاه قدرت و تسلّط بر مستضعفان پیدا کند، کاری جز فساد، تبهکاری و ظلم انجام نمی دهد؛ «إنّ الملوک إذا دخلوا قریه افسدوها»(2). زیربنای این دو روش دو طرز تفکر است. زیرا منطق افراد صالح و متّقی که در رأس آن انبیا و اولیای الهی هستند، این است که پیروزی و سعادت برای کسی است که تهذیب نفس و تزکیه ی روح کرده باشد؛ «قد أفلح من زکّیها»،(3)اما منطق افراد طغیانگر که در رأس آن فرعونیان هستند، این است که پیروزی و سعادت برای کسی است که زور بگوید و قلدری از خود نشان دهد؛ «قد أفلح الیوم من استعلی».(4)

963 - وظیفه ی کارگزاران حکومت اسلامی

«تلک الدّار الأخره نجعلها للّذین لا یریدون علواً فی الأرض و لا فساداً»(5)

علی علیه السلام هنگام دسیابی به خلافت ظاهری، شخصاً در بازارها قدم می زد، گمشده ها را راهنمایی می کرد، ضعیفان را کمک می کرد و از کنار فروشندگان و کسبه رد می شد و آیه ی

1- 2971. حج / 41.
2- 2972. نمل / 34.
3- 2973. شمس / 9.
4- 2974. طه / 64 ؛ محاضرات.
5- 2975. قصص / 83.

شریفه ی «تلک الدّار الأخره ....» را برای آن ها می خواند. سپس می فرمود: «أنزلت هذه الآیه فی أهل العدل و التّواضع من الولاه و أهل القدره من النّاس»؛ این آیه ی در باره ی زمامداران عادل و متواضع و همچنین سایر قدرتمندان از توده های مردم نازل شده است.(1)

964 - خداوند بهترین قانونگذار

«أفحکم الجاهلیّه یبغون و من أحسن من اللّه حکماً لقوم یوقنون»(2)

بهترین قانون آن است که مقنّنِ آن شرایط زیر را داشته باشد:

الف - از تمام اسرار هستی و انسان در حال و آینده آگاه باشد.

ب - هیچ هدف انتفاعی نداشته باشد.

ج - هیچ لغزش عمدی و سهوی نداشته باشد.

د - از هیچ قدرتی نترسد.

ه - خیرخواه همه باشد.

این شرایط همه در خداوند متعال وجود دارد. بنا بر این، بهترین قانونگذار خداوند است.(3)

965 - شیوه ی برخورد با دشمنان

شیوه ی برخورد با دشمنان در موارد مختلف تفاوت دارد:

1 - سلام کردن؛ «إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً».(4)

1- 2976. مجمع البیان / ج 7 / ص 269.
2- 2977. مائده / /50
3- 2978. نور / ج 3 / ص 110.
4- 2979. فرقان / 63.

2 - نرم سخن گفتن؛«فقولا قولاً ليّناً».(1)

3 - سكوت؛ «فذرهم يخوضوا و يلعبوا حتّى يلاقوا يومهم الّذى يوعدون». (2)

4 - صبر كردن؛ «فاصبر كما صبر أولوالعزم من الرّسل».(3)

5 - اعراض؛ «أعرض عنهم».(4)

6 - غلظت؛ «واغلظ عليهم».(5)

7 - مقابله به مثل؛ «فإذا اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم».(6)

966 - اقسام اتّحاد

در قرآن كريم از سه گونه اتحاد سخن رفته است: اتحاد در جوامع انسانى، اتحاد در ميان موحّدان و اتحاد در ميان مؤمنين. قرآن كريم نسبت به اتحاد در جوامع انسانى مى فرمايد: اگر گروهى كافرند، ليكن آسيبى به جامعه ى اسلامى نمى زنند، آن ها بايد در جامعه ى اسلامى از قسط و عدل اسلامى برخوردار باشند؛ «لا ينهيكم اللّه عن الّذين لم يقاتلوكم فى الدّين و لم يخرجوكم من دياركم أن تبرّوهم و تقسطوا إليهم»،(7) و در باره ى اتحاد ميان موحّدان مى فرمايد: «... تعالوا إلى كلمه سواء بيننا و بينكم ألاّ نعبد إلاّ اللّه و لا نشرك به شيئاً»،(8)و در باره ى اتحاد ميان مؤمنان مى فرمايد: «يا أيّها الّذين ءَامنوا ادخلوا فى السّلم كافّه».(9)

ص:756

1- 2980. طه / 44.
2- 2981. زخرف / 83.
3- 2982. احقاف / 35.
4- 2983. نساء / 63.
5- 2984. توبه / 73.
6- 2985. بقره / 194 ؛ نور / ج 3 / ص 360.
7- 2986. ممتحنه / 8.
8- 2987. آل عمران / 64.

9- 2988. بقره / 208 ؛ آیه اللّه جوادی.

967 - لزوم کسب قدرت در برابر یهود

«و من أهل الکتاب من إن تأمنه بقنطارٍ یؤدّه إلیک و منهم من إن تأمنه بدینار لا یؤدّه إلیک إلاّ ما دمت علیه قائماً»(1)

بعضی از اهل کتاب کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آن ها بسپاری، به تو باز می گردانند و برخی دیگر کسانی هستند که اگر یک دینار هم به آنان بسپاری، به تو باز نمی گردانند، مگر این که بالای سر آن ها ایستاده و بر آن ها مسلّط باشی.

از این آیه یک اصل کلی و اساسی در باره ی روحیه ی یهود استفاده می شود که بسیاری از آن ها چنان هستند که در پرداخت حقوق دیگران هیچ اصلی را جز قدرت به رسمیّت نمی شناسند، مسلمانان برای استیفای حقوق خود از آن ها هیچ راهی جز این ندارند که بکوشند و کسب قدرت کنند تا آن ها در برابر ادای حق، تسلیم گردند.(2)

968 - عداوت و دشمنی یهود

«لتجدنّ أشدّ النّاس عداوه للّذین ءَامنوا الیهود و الّذین أشرکوا»(3)

چرا خداوند صفت عداوت و دشمنی یهود و مشرکان را بر شخص آن ها مقدم داشت، با این که چنین تعبیری هم ممکن بود: «لتجدنّ الیهود و الّذین أشرکوا أشدّ النّاس عداوه للّذین ءامنوا».

در پاسخ می توان گفت: چون مقصود ذکر دشمنی آن ها است، نظر به شخص آن ها

1- 2989. آل عمران / 75.
2- 2990. نمونه ج 2 / ص 473.
3- 2991. مائده / 82.

نیست، در این صورت باید نخست از عداوت سخن بگوید. افزون بر آن از سبقت ذکر عداوت نیز می توان استفاده کرد که یهودیان چنان آماده و مهیا برای دشمنی و آزار رسانی و نابود کردن اهل ایمان هستند که گویا دشمنی آن ها پیشاپیش آن ها در حرکت است، می شتابند تا اهل ایمان را دریابند.(1)

969 - عوامل پیروزی بنی اسرائیل

قرآن کریم داستان تقاضای بنی اسرائیل از پیامبرشان را مبنی بر نصب فرماندهی برای جنگ با دشمنان خود، چنین بیان می کند: خداوند طالوت را به فرماندهی آنان انتخاب کرد و سرانجام طالوت و سپاهیانش بر جالوت پیروز شدند. از تحلیل داستان پیش گفته درمی یابیم که عوامل پیروزی آنان بدین شرح است:

1 - رهبر توانا و لایق؛ «زاده بسطه فی العلم و الجسم».(2)

2 - پیروان مؤمن؛ «قال الّذین یظنّون أنّهم ملاقوا اللّه».(3)

3 - توکل؛ «کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره بإذن اللّه».(4)

4 - صبر و استقامت؛ «ربّنا أفرغ علینا صبراً و ثبّت أقدامنا».(5)

5 - انگیزه ی الهی داشتن؛ «وانصرنا علی القوم الکافرین».(6)

1- 2992. نکته هایی از قرآن / ج 2 / ص 51.
2- 2993. بقره / 274.
3- 2994. بقره / 249.
4- 2995. بقره / 249.
5- 2996. بقره / 250.
6- 2997. بقره / 250 ؛ نور / ج 1 / ص 498.

970 - راضی نشدن دشمنان اسلام از مسلمانان

«لن ترضی عنک الیهود و لا النّصاری حتّی تتّبع ملّتهم قل إنّ

هدی اللّه هو الهدی»(1)

این آیه ی شریفه در عین این که خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است، خطاب به همه ی مسلمانان عالم در طول تاریخ نیز هست که هرگز یهود و نصاری از شما راضی نخواهند شد، مگر آن که تسلیم بی چون و چرای دین و مذهب آنان شوید و از اصل و ارزش های الهی کناره بگیرید. زیرا قرآن کریم می فرماید: دشمنان شما تا جایی جنگ و ستیز را ادامه می دهند که شما از دینتان برگردید؛ «لا یزالون یقاتلونکم حتّی یردّوکم عن دینکم»،(2)ولی شما مسلمانان باید با قاطعیت کامل دست رد به سینه ی نامحرم بزنید و بگویید که هدایت، فقط هدایت الهی است و تنها راه سعادت راه وحی است، نه پیروزی بر تمایلات این و آن.(3)

971 - راز سقوط بنی اسرائیل

حدود نهصد آیه ی قرآن کریم در باره ی حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل است؛ مردمانی که سالیان دراز زیر ستم فرعون سوختند و ساختند و با قیام حضرت موسی علیه السلام از شرّ فرعون نجات یافته، حکومتی مستقل به رهبری حضرت موسی علیه السلام تشکیل دادند، و خداوند در باره ی آن ها فرمود: «إنّی فضّلتکم علی العالمین»؛(4)ای بنی اسرائیل! من شما را بر مردم عصر خودتان برتری دادم، اما در جای دیگر قرآن می خوانیم:

1- 2998. بقره / 120.
2- 2999. بقره / 217.
3- 3000. نور / ج 1 / ص 246.
4- 3001. بقره / 47.

«و باؤوا بغضب من اللّه»(1)آنان گرفتار قهر و غضب الهی شدند.

چگونه یک ملت عزیز، ذلیل می شود؟ خود قرآن کریم راز این قصه را این گونه بیان می کند:

1 - علما و دانشمندان یهود قانون آسمانی را تغییر دادند؛ «یحرّفون الکلم عن مواضعه».(2)

2 - تجار و بازرگانان به سراغ ربا رفتند؛ «و أخذهم الرّبا و قد نهوا عنه».(3)

3 - گروهی جذب گوساله طلایی شده و به دنبال او رفتند و گوساله پرست شدند؛ «اتّکم ظلمتم أنفسکم باتّخاذکم العجل».(4)

4 - عموم مردم رفاه طلب شده و از جنگ و دفاع پرهیز داشتند. وقتی حضرت موسی علیه السلام به آن ها فرمود: در این شهر جبّار و ستمگری هست، برویم و با او بجنگیم، آن ها گفتند: «اذهب أنت و ربّک فقاتلا انّا هیهنا قاعدون»؛(5)تو با خدایت به جنگ برو، ما اینجا نشسته ایم.(6)

972 - تاریخ و فلسفه ی تاریخ

همیشه نجات افراد یا امت ها در پرتو صفات و افعال شایسته بوده و سقوط افراد یا امت ها نیز در پرتو صفات و افعال زشت صورت گرفته است. از این رو قرآن کریم، در کنار بیان تاریخ و سرگذشت اقوام یا افراد، فلسفه ی تاریخ را نیز بیان می کند تا مایه ی عبرت و درس زندگی برای همه باشد؛ «و لقد أهلکنا القرون من قبلکم لمّا ظلموا ... کذلک

1- 3002. آل عمران / 112.
2- 3003. مائده / 41.
3- 3004. نساء / 161.
4- 3005. بقره / 54.
5- 3006. مائده / 24.
6- 3007. همراه با نماز / ص 140.

نجزی القوم المجرمین».(1)«أهلکنا القرون» تاریخ است، «کذلک نجزی» فلسفه ی تاریخ است.

رفتن حضرت یونس علیه السلام با حالت غضب و این گمان که ما بر او سخت نمی گیریم و تسبیح خداوند و ذکر الهی به هنگام گرفتاری، تاریخ است؛ «و ذا النّون إذ ذهب مغاضباً».(2)«و کذلک ننجی المؤمنین»، فلسفه ی تاریخ است.(3)

973 - علل شکست ملت ها از نظر قرآن

1 - طغیان؛ «لا تطغوا فیه فیحلّ علیکم غضبی».(4)

2 - گناه؛ «فأهلکناهم بذنوبهم».(5)

3 - ترس و بی تفاوتی؛ «إنّا هیهنا قاعدون»(6)و «و إذا ذکّروا لا یذکرون».(7)

4 - التقاط؛ «أفتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم إلاّ خزی فی الحیوه الدّنیا».(8)

5 - بخل و دنیا پرستی؛ «أنفقوا فی سبیل اللّه و لا تلقوا بأیدیکم إلی التّهلکه».(9)

6 - تفرقه و اختلاف؛ «و لا تنازعوا و تفشلوا».(10)

7 - سستی؛ «حتّی إذا فشلتم و تنازعتم فی الأمر و عصیتم».(11)

1- 3008. یونس / 13.
2- 3009. انبیاء / 87.
3- 3010. نور / ج 5 / ص 76.
4- 3011. طه / 81.
5- 3012. انعام / 6.
6- 3013. مائده / 24.
7- 3014. صافات / 13.

8- 3015. بقره / 85.
9- 3016. بقره / 195.
10- 3017. انفال / 47.
11- 3018. آل عمران / 152.

در یک جمله امام سجادعلیه السلام می فرماید: «اللّهمّ إنّی أعوذبک من الکسل و الفشل و الهمّ و الغمّ و البخل و الجبن و الفقر و الغفله و العشوه و الشهوه»؛ امام سجادعلیه السلام عوامل بدبختی و سقوط ملت ها را در بی نشاطی، کم کاری، بی حالی، غم و غصه خوری، بخل و دنیا پرستی، ترس، فقر، غفلت، قساوت قلب و سرانجام در شهوت پرستی می داند.(1)

974 - سپردن ثروت به افراد ناتوان

«و لا تؤتوا السّفهاء أموالکم الّتی جعل اللّه لکم قیاماً»(2)

اموال خود را که خداوند وسیله ی قوام زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان ندهید. آیه ی فوق با این که در باره ی یتیمان بحث می کند، یک حکم کلی و عمومی برای همه ی موارد را دربر دارد که انسان نباید در هیچ حالی اموالی را که در اختیار اوست یا زندگی او به نوعی به آن بستگی دارد، به دست افراد کم عقل بسپارد. این آیه ی شریفه درس بزرگ اجتماعی به ما می دهد که افراد قاصر و ناتوان را به دلیل کمک شخصی به آن ها، به کارهایی نگمارید که قدرت انجام آن را ندارند. زیرا اگر این کار یک منفعت جزئی برای او داشته باشد، زیان های کلی برای اجتماع دارد.

بنا بر این، کسانی که افراد ضعیف و ناتوان را به پست های تبلیغی و مذهبی برای کمک و ارفاق به آن ها انتخاب می کنند، در اشتباه هستند.

گفتنی است: سرّ این که خداوند، مال را عامل قیام مردم دانسته است، آن است که مال سبب استقلال و قوام زندگی انسان است و این از باب اطلاق اسمِ مسبّب بر سبب

1- 3019. همراه با نماز / ص 104.
2- 3020. نساء / 5.

است.(1)

975 - ممنوعیت ضرر زدن

بر پایه ی «لا ضرر و لا ضرار فی الإسلام» هر گونه ضرر زدن در اسلام ممنوع است:

1 - آموزش های مضرّ؛ «یتعلّمون ما یضرّهم و لا ینفعهم».(2)

2 - ضرر زدن به مکتب و وحدت؛ «اتّخذوا مسجداً ضراراً».(3) قرآن کریم به پیامبرصلی الله علیه وآله می گوید: کسانی که مسجد می سازند و قصد آن ها ضرر زدن به وحدت و انسجام مسلمین است، تو در آن مکان نماز نخوان؛ «لا تقم فیه أبداً».(4)

3 - ضرر به همسر؛ «لا تضارّوهنّ لتضیّقوا علیهنّ».(5)

4 - ضرر به فرزند؛ «لا تضارّ والده بولدها».(6)

5 - ضرر در معاملات و بدهکاری ها؛ «و لا یضارّ کاتب و لا شهید».(7)

6 - ضرر به ورثه؛ «من بعد وصیه یوصی بها أو دین غیر مضارّ».(8)

976 - اهمیت مشاوره در اسلام

«و شاورهم فی الأمر»(9)

موضوع مشاوره در اسلام از اهمیت خاصی برخوردار است، از این رو با این پیامبر نیازی به

1- 3021. نمونه / ج 3 / ص 269 ؛ تفسیر کبیر / ج 9 / ص 186.
2- 3022. بقره / 102.
3- 3023. توبه / 107.
4- 3024. توبه / 108.
5- 3025. طلاق / 6.
6- 3026. بقره / 233.

7- 3027. بقره / 282.
8- 3028. نساء / 12 ؛ نور / ج 5 / ص 131.
9- 3029. آل عمران / 159.

مشورت ندارد، خداوند به او دستور می دهد که با مردم مشورت کند؛ «و شاورهم فی الأمر». نکته ی قابل توجه این که کلمه ی «الأمر» در آیه ی شریفه مفهوم وسیعی دارد و همه ی کارها را شامل می شود، ولی مسلم است که پیامبر هرگز در احکام الهی و قانون گذاری مشورت نمی کرد و تنها در چگونگی اجرای قانون، نظر مسلمان ها را جویا می شد.

مشورت فواید فراوانی دارد. از جمله:

الف - انسان کمتر گرفتار لغزش می شود.

ب - اگر انسان در کار خود مواجه با پیروزی شود، کمتر مورد حسد دیگران واقع می شود و اگر شکست بخورد زبان اعتراض مردم بر او بسته است.

ج - انسان، ارزش شخصیت افراد و میزان دوستی و دشمنی آن ها را با خود درک خواهد کرد.

د - مشورت کردن موجب شخصیّت دادن به دیگران و احترام به افکار و نظر آن هاست.(1)

977 - از ماست که بر ماست

«إنّ اللّه لا یغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بأنفسهم»(2)

جمله ی فوق که در دو مورد در قرآن کریم با تفاوت مختصری آمده، قانون کلی و عمومی را

1- 3030. نمونه / ج 3 / ص 144 ؛ تفسیر کبیر / ج 9 / ص 66.
2- 3031. رعد / 11.

بیان می کند؛ قانونی سرنوشت ساز و حرکت آفرین و هشدار دهنده. این قانون که یکی از پایه های اساسی جهان بینی و جامعه شناسی در اسلام است، به ما می گوید: مقدرات شما قبل از هر چیز و هر کس در دست خود شماست و هر گونه تغییر و دگرگونی در خوشبختی و بدبختی اقوام، در درجه ی اول به خود آن ها بازگشت می کند. شانس و اقبال و تصادف و تأثیر اوضاع فلکی و مانند این ها بی پایه است، بلکه هر گونه تغییرات برونی، متکی به تغییرات درونی ملت ها و اقوام است.

این اصل قرآنی می گوید: برای پایان دادن به بدبختی ها و ناکامی ها باید دست به انقلابی از درون بزنیم. برای رهایی از گرفتاری ها باید فوراً به جستجوی نقطه ضعف های خویش بپردازیم و با بازگشت به سوی خداوند، روح خود را پاک کنیم.

جالب توجه این که حاکمیت این اصل قرآنی را ما در انقلاب اسلامی ایران به خوبی مشاهده کردیم؛ یعنی بدون این که دولت های استعماری و ابرقدرت های حیله گر روش خود را تغییر دهند، هنگامی که ما از درون دگرگون شدیم، همه چیز دگرگون شد. به هر حال این درسی است برای امروز و فردا و فرداهای دیگر و برای همه ی مسلمانان و همه ی نسل های آینده.(1)

978 - آزمایش مردم

«أحسب النّاس أن یترکوا أن یقولوا ءَامنّا و هم لا یفتنون»(2)

امام معصوم علیه السلام می فرماید: مردم آزمایش می شوند همان گونه که طلا در کوره آزمایش

ص:765

1- 3032. نمونه / ج 10 / ص 145.
2- 3033. عنکبوت / 2.

می شود و خالص می شوند، همان گونه که فشار آتش ناخالصی های طلا را از میان می برد و آن را خالص می کند؛ «یفتنون کما یفتن الذّهب ثمّ قال یخلصون کما یخلص الذّهب».(1)

979 - نعمت و نقمت، دو ابزار آزمایش

خداوند متعال انسان ها را به نعمت و نقمت، نیکی و بدی، خیر و شر می آزماید؛ «و بلوناهم بالحسنات و السّیّئات»،(2) «و نبلوکم بالشرّ و الخیر فتنه».(3)

بنا بر این، کسانی که نعمت های الهی را نشانه ی تکریم، و نقمت های او را نشانه ی توهین به خود می دانند، در اشتباه هستند و قرآن کریم این تحلیل را مردود می داند؛ «فأمّا الإنسان إذا ما ابتلیه ربّه فأکرمه و نعّمه فیقول ربّی أکرمن * و أمّا إذا ما ابتلیه فقدر علیه رزقه فیقول ربّی أهانن».(4)

980 - آمادگی در برابر فشارها و سختی ها

استعداد و آمادگی در برابر سختی ها، کار را بر انسان آسان می کند و اگر این استعداد پیش از وقوع آن سختی حاصل نشود، انسان به هنگام برخورد با آن ها دچار مشکل می گردد که گاهی قابل تدارک نیست. موارد لزوم آمادگی در قرآن کریم بدین شرح است:

1 - آمادگی در امور نظامی؛ «و أعدّوا لهم ما استطعتم من قوّه».(5)

1- 3034. نور الثقلین / ج 4 / ص 148.
2- 3035. اعراف / 168.
3- 3036. انبیاء / 35.
4- 3037. فجر / 15 - 16 ؛ محاضرات.
5- 3038. انفال / 60.

2 - آمادگی در برابر فقر؛ «من أحبّنا أهل البیت فلیستعدّ للفقر جلباباً».(1)

3 - آمادگی در برابر بلا و مصیبت؛ «من أحبّنا أهل البیت فلیستعدّ عُدّه للبلاء».(2)

4 - آمادگی برای سفر آخرت؛ «استعدّ لسفرک و حصّل زادک قبل حلول أجلک».(3)

981 - شرایط عمران و تولیت مساجد

از نظر قرآن کریم تصدّی تولیت و پرداختن به تعمیر مساجد شرایطی دارد:

الف - اعتقادی؛ ایمان به مبدأ و معاد.

ب - عملی؛ برپا داشتن نماز و پرداخت زکات.

ج - روحی؛ شجاعت و نفوذ ناپذیری.

قرآن کریم می فرماید: «إنّما یعمر مساجد اللّه من ءَامن باللّه و الیوم الاخر و أقام الصّلوه و ءَاتی الزّکوه لم یخش إلاّ اللّه».(4)مسجد پایگاه مهم عبادی و اجتماعی مسلمانان است، بنا بر این هم متولّیان آن باید صالح و پاک باشند، هم برنامه هایش سازنده و تربیت کننده، هم بودجه اش مشروع و حلال، هم مسجدیان اهل تقوا؛ اگر سازندگان مساجد، جباران و سلاطین باشند و پیشنمازان آن افراد بی سواد و ترسو، و خادمان آن هم افراد بی حال، طبعاً مساجد از هدف اصلی خود که آبادی معنوی است، دور خواهند ماند.(5)

1- 3039. بحارالانوار / ج 34 / ص 284.
2- 3040. بحار النوار / ج 34 / ص 361.
3- 3041. بحار الانوار / ج 44 / ص 139.
4- 3042. توبه / 18.
5- 3043. نور / ج 5 / ص 24.

982 - با زینت به مسجد رفتن

«یا بنی ءَادم خذوا زینتکم عند کلّ مسجد»(1)

قرآن کریم دستور می دهد که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود داشته باشید. این جمله هم ممکن است اشاره به زینت های ظاهری و جسمانی باشد که شامل لباس های پاک و زیبا و تمیز و شانه زدن موها و به کار بردن عطر و مانند آن می شود.

هنگامی که امام مجتبی علیه السلام به مسجد می رفت، بهترین لباس های خود را می پوشید. از حضرت سؤال کردند: چرا بهترین لباس خود را می پوشید؟ فرمود: «إنّ اللّه جمیل یحبّ الجمال فأتجمّل لربّی و هو یقول: خذوا زینتکم عند کل مسجد»؛ خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، از این رو لباس زیبا را برای پروردگارم می پوشم و هم او دستور داده است که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد برگیرید.

قرآن کریم به مال و فرزند هم زینت گفته است؛ «المال و البنون زینه الحیوه الدّنیا»،(2)شاید نظر قرآن کریم به این باشد که مال و فرزندان خود را به هنگام رفتن به مسجد همراه داشته باشید، تا با مال خود به رفع مشکلات اقتصادی مردم بپردازید و با حضور فرزند در مساجد، مشکلات تربیتی نسل آینده را حل کنید، و هم ممکن است آیه ی شریفه شامل زینت های باطنی و معنوی مانند ایمان و اخلاق اسلامی نیز بشود. زیرا از نظر قرآن، زینت معنوی انسان، ایمان و اعتقاد به خداوند است؛ «ولکنّ اللّه حبّب إلیکم الایمان و زیّنه فی قلوبکم».(3)

1- 3044. اعراف / 31.
2- 3045. کهف / 46.
3- 3046. حجرات / 7 ؛ تفسیر صافی / ج 2 / ص 189 ؛ نمونه / ج 6 / ص 148 ؛ نور / ج 4 / ص 49.

983 - اعضای سجده برای خداست

«و أنّ المساجد للّه»(1)

معتصم از امام جوادعلیه السلام سؤال کرد: دست دزد از کدام قسمت قطع می گردد؟ حضرت فرمود: تنها باید چهار انگشت از مفصل انگشتان بریده شود و کف دست و انگشت شصت باقی بماند. معتصم دلیل آن را پرسید، حضرت به سخن پیامبر که سجده باید بر هفت عضو باشد؛ پیشانی و دو دست و دو سر زانوها و پاها استدلال کرد و سپس فرمود: اگر از مچ یا مرفق بریده شود، دیگر دستی برای او باقی نمی ماند که سجده کند، در حالی که خداوند می فرماید: «و أنّ المساجد للّه»؛ یعنی این اعضای هفت گانه مخصوص خداست و چنین چیزی نباید قطع شود؛

«عن أبی جعفرعلیه السلام إنّه سأله المعتصم عن السارق، من أیّ موضع یجب أن یقطع؟ فقال: إنّ القطع یجب أن یکون من مفصل أصول الأصابع فیترک الکفّ. فقال: و ما الحجّه فی ذلک؟ قال: قول رسول اللّه صلی الله علیه وآله السّجود علی سبعه أجزاء، الوجه و الیدین و الرکبتین و الرجلین و قال اللّه: «أنّ المساجد للّه»... و ما کان للّه فلا یقطع».(2)

984 - اوصاف مبلغان

مبلّغان از نظر اسلام باید دارای اوصاف زیر باشند:

1 - تحمل شنیدن سخنان زشت و نسبت های ناروا را داشته باشند؛ به حضرت نوح علیه السلام

1- 3047. جن / 18.
2- 3048. نور الثقلین / ج 5 / ص 439 ؛ بحار الانوار / ج 50 / ص 5.

نسبت گمراهی و به حضرت هودعلیه السلام نسبت سفاهت دادند، اما آن ها فقط آن نسبت را از خود نفی می کردند؛ «قال الملأ من قومه إنّا لنریک فی ضلال مبین * قال یا قوم لیس بی ضلاله»(1) و «قال الملأ الّذین کفروا من قومه إنّا لنریک فی سفاهه ....* قال یا قوم لیس بی سفاهه».(2)

2 - مبلغ هم باید خیر خواه و دلسوز باشد و هم از علوم کافی برخوردار باشد. حضرت نوح علیه السلام به قوم خود گفت: «أبلّغکم رسالات ربّی و أنصح لکم و أعلم من اللّه ما لا تعلمون».(3)

3 - مبلّغان باید نسبت به مردم چون برادر باشند و به آنان عشق بورزند؛ «و إلی عاد أخاهم هوداً قال یا قوم اعبدوا اللّه».(4)

4 - مبلّغان باید از تهدیدهای مخالفان خود نترسند، چون تهدید و تبعید در این راه همیشه بوده است. قرآن کریم سخن کفار خطاب به انبیا را چنین نقل می کند: به آیین ما درآیید، و گرنه بیرونتان می کنیم؛ «قال الّذین کفروا لرسلهم لنخرجنّکم من أرضنا أو لتعودنّ فی ملّتنا».(5)

985 - شیوه ی تبلیغ

شیوه ی تبلیغ (انذار) باید گام به گام باشد: اول فامیل و خویشاوندان؛ «و أنذر عشیرتک

ص:770

1- 3049. اعراف / 60 - 61.
2- 3050. اعراف / 66 - 67.
3- 3051. اعراف / 62.
4- 3052. اعراف / 65.
5- 3053. ابراهیم / 13؛ نور / ج 4 / ص 91، 94، 122.

الأقربین»،(1)بعد مردم منطقه؛ «و لتنذر أمّ القری»(2) سپس همه ی مردم؛ «لأنذرکم به و من بلغ».(3)

986 - پیروزی مکتب

«و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین * إنّهم لهم منصورون * و إنّ

جندنا لهم الغالبون»(4)

خداوند در آیات فوق وعده ی قطعی به نصرت و پیروزی پیامبران و مؤمنان راستین را داده است.

سؤال: اگر مشیت الهی به یاری انبیا و مؤمنان است، پس چرا در طول تاریخ انبیا به شهادت رسیدند یا گروه هایی از مؤمنان در جنگ شکست خوردند؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود که پیروزی تنها به معنای غلبه ی ظاهری نیست، بلکه برتری مکتب و الگو شدن یک مجاهد شهید در زندگی بشر و عزّت و سربلندی در نزد همه ی آزادگان جهان نیز به معنای پیروزی است و پیروزی واقعی همین است.

سید قطب در تفسیرش سخنی دارد که شاهد ارزنده ای بر این مقصود است. او می گوید: امام حسین علیه السلام در چنان صحنه ی بزرگ و دردناک و تاریخی شربت شهادت نوشید، آیا این پیروزی بود یا شکست؟

از نظر ظاهر شکست بود، از نظر واقع و حقیقت، پیروزی عظیمی به دست آورد. در

1- 3054. شعراء / 214.
2- 3055. انعام / 92.
3- 3056. انعام /19 ؛ نور / ج 3 / ص 339.
4- 3057. صافات / 171 - 173.

روی زمین برای هر شهیدی، قلوب پاک انسان ها می لرزد، عشق و عواطف را بر می انگیزد و غیرت و فداکاری را در نفوس به جنب و جوش در می آورد، همان گونه که امام حسین علیه السلام چنین کرد. این سخنی است که همه ی شیعیان و هم غیر شیعیان از سایر مسلمین و هم گروه عظیمی از غیر مسلمان ها در آن متفق و هم عقیده اند. چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می ماندند، نمی توانستند به مقدار شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند... .

افزون بر آن، نباید فراموش کرد که وعده ی خداوند مبنی بر غلبه ی مؤمنان، یک وعده ی مشروط است، نه مطلق. زیرا در آیات فوق کلمه ی «عبادنا» به معنای بندگان ما و «جندنا» به معنای لشکر ما، دلیل روشنی است برای شرایط پیروزی. ما می خواهیم نه بنده ی خدا باشیم و نه جزو لشکر الهی و با این حال پیروز گردیم! از این رو، در جنگ احد که مسلمانان در ظاهر شکست خوردند، قرآن کریم علت عدم پیروزی آن ها را سه امر دانسته است: 1 - سستی شدید؛ «فشلتم». 2 - اختلاف؛ «تنازعتم». 3 - تخلّف از فرمان پیامبر؛ «عصیتم». این تعبیرات نشان می دهد که چون آن ها شرایط پیروزی را رعایت نکردند، به مقصد نرسیدند. (1)

987 - عزّت در پرتو اعتقاد به حق و عمل صالح

«من كان يريد العزّه فللّه العزّه جميعاً إليه يصعد الكلم الطّيّب

ص:772

1- 3058. نمونه / ج 19 / ص 188 ؛ و ج 20 / ص 129 ؛ تفسیر فی ظلال / ج 7 / ص 189.

و العمل الصّالح یرفعه»(1)

وجه اتصال صدر آیه ی شریفه «من کان یرید العزّه»به ذیل آن «إلیه یصعد الکلم الطّیّب»، این است که مشرکان قریش آلهه ی خود را وسیله ی عزّت و شرافت و شوکت خود می دانستند، چنانچه قرآن کریم می فرماید: «و اتّخذوا من دون اللّه ءَالهه لیکونوا لهم عزّاً».(2)از این رو خداوند این طالبان عزّت را به سوی خودش دعوت کرد و به آن ها خاطرنشان ساخت که همه ی عزت از خداست و در توضیح آن چنین فرمود: توحید و یگانه پرستی به سوی او صعود می کند و عمل صالح هم آن را در صعودش کمک می کند، در نتیجه انسان به خدا نزدیک می شود و بر اثر نزدیک شدن، از منبع عزت کسب عزت می کند.(3)

988 - عزّت مؤمن در پرتو ایمان

«و للّه العزّه ولرسوله و للمؤمنین»(4)

امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند تمام امور مؤمن را به او واگذار کرده، اما به او اجازه ی ذلیل کردن خودش را نداده است. زیرا خداوند می فرماید: عزت برای خدا و پیامبر و مؤمنان است. بنا بر این، سزاوار است که مؤمن عزیز باشد و ذلت به خود راه ندهد و عزت مؤمن در پرتو ایمان و اسلام اوست؛

قال ابوعبداللّه،: «انّ اللّه عزّوجلّ فوضّ الی المؤمن أموره کلّها و لم یفوّض الیه أن یذلّ نفسه، أما تسمع لقول اللّه عزّوجلّ: «و للّه العزّه و لرسوله و للمؤمنین»

1- 3059. فاطر / 10.
2- 3060. مریم / 81.
3- 3061. المیزان / ج 7 / ص 22.
4- 3062. منافقون / 8.

فالمؤمن ینبغی أن یکون عزیزاً و لا یکون ذلیلاً یعزّه اللّه بالایمان و الاسلام»(1).

989 - خداوند، عزّت بخش مؤمنان

هر عزت و عظمتی در گرو امداد الهی است و بشر با صرف نظر از یاری خداوند، جز فقر و ذلت سرمایه ی دیگری ندارد. مؤمنان هم با قطع نظر از عنایات الهی، مردمی ضعیف و ذلیلند. بنا بر این میان نسبت دادن ذلت به مؤمنان در جنگ؛ «و لقد نصرکم اللّه ببدر و أنتم أذلّه»(2) و آیاتی چون: «و للّه العزّه و لرسوله و للمؤمنین»(3)منافاتی نیست. زیرا عزت مؤمنان هم وابسته به عزت پروردگار است و خداوند می فرماید: «فإنّ العزّه للّه جمیعاً».

افزون بر آن، برخورد مؤمنان با مشرکان در جنگ بدر، نشانه ی آن است که نسبت ذلت به اهل ایمان، نسبی است و با توجه به قدرت و عظمتی است که مشرکان از نظر تجهیزات جنگی داشته اند و اسناد دادن ذلت نسبی به کسانی که عزیز و محترمند، مانعی ندارد. چون خداوند در قرآن به کسانی نسبت ذلت داده است که خودش آن ها را می ستاید؛ «فسوف یأتی اللّه بقوم یحبّهم و یحبّونه أذلّه علی المؤمنین».(4)

990 - عزّت واقعی و خیالی

عزت بر دو قسم است: عزت خیالی که از غیر خداوند درخواست می شود؛ «أیبتغون

1- 3063. وسائل الشیعه / ج 6 / ص 424.
2- 3064. آل عمران / 123.
3- 3065. منافقون / 8.
4- 3066. مائده / 54 ؛ المیزان / ج 4 / ص 7.

عندهم العزّه»(1). و عزت واقعی که خود بر دو قسم است: عزت فردی و عزت اجتماعی.

عزّت فردی؛ عزّت فردی در پرتو ایمان و عمل صالح و بندگی خدا و ترک معصیت تحقق می یابد؛ «من کان یرید العزّه فللّه العزّه جمیعاً إلیه یصعد الکلم الطّیّب و العمل الصّالح یرفعه»(2). علی علیه السلام در این زمینه می فرماید: «الهی کفی بی عزّاً أن أکون لک عبداً»(3)، همچنین امام مجتبی علیه السلام می فرماید: «من أراد عزّاً بلا عشیره و غنی بلا مال و هیبه بلا سلطان فلینتقل عن ذلّ معصیه اللّه الی عزّ طاعته».(4)

عزّت اجتماعی؛ عزّت اجتماعی مردم در صورتی است که جامعه ی اسلامی در پرتو امامت معصوم زندگی کند؛ «إنّ الإمامه زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدّنیا و عزّ المؤمنین».(5)

991 - تعهّد در قرآن

در قرآن کریم از چند نوع تعهد سخن به میان آمده است:

الف - تعهد عمومی خداوند از مردم که همان عبودیت و بندگی است؛ «ألم أعهد إلیکم یا بنی ءادم».(6)

ب - تعهدگیری خداوند از انبیا؛ «و إذ أخذنا من النّبیّین میثاقهم و منک و من نوح و إبراهیم و موسی و عیسی ابن مریم و أخذنا منهم میثاقاً غلیظاً».(7)

ص:775

1- 3067. نساء / 139.
2- 3068. فاطر / 10.
3- 3069. بحار الانوار / ج 77 / ص 400.
4- 3070. بحار الانوار / ج 78 / ص 192.
5- 3071. بحار الانوار / ج 25 / ص 123.
6- 3072. یس / 60.
7- 3073. احزاب / 7.

ج - تعهدگیری از وارثان انبیا که عالمان راستین هستند؛ «رجال صدقوا ما عاهدوا اللّه علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدّلوا تبدیلاً»، (1)رجال علمی که وارثان راستین پیامبرانند، غیر از تعهد عمومی، تعهد خاص دیگری دارند که آنان را به انبیا نزدیک می کند و این عهدِ ویژه همان است که در خطبه ی شقشقیه چنین ترسیم شده است: «أما و الّذی فلق الحبّه و برأ نسمه لولا حضور الحاضر و قیام الحجّه بوجود النّاصر و ما أخذ اللّه علی العلماء أن لا یقارّوا علی کظّه ظالم و لا سغب مظلوم»؛ یعنی خداوند از عالمان دین و دانشوران آیین خود تعهد گرفته است که در برابر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان آرام نگیرند و آن بی عدالتی را با سکوت آرام نگذاشته و امضا نکنند.(2)

992 - عدم وفا به تعهّدات

بعضی از انسان ها هنگام گرفتاری با خداوند تعهد می بندند که اگر نجات پیدا کردند، عمل خیری انجام دهند، اما پس از نجات یافتن، به تعهد خود عمل نمی کنند؛ «و منهم من عاهد اللّه لئن ءَاتینا من فضله لنصّدّقنّ و لنکوننّ من الصّالحین * فلمّا ءَاتیهم من فضله بخلوا به و تولّوا و هم معرضون». (3) زن هنگامی که احساس سنگینی در حمل خود کرد، زن و شوهر دست به دعا برمی دارند و می گویند: خداوندا ! اگر به ما فرزند صالحی عطا کنی، از شکرگزاران خواهیم بود، ولی هنگامی که خداوند به آنان فرزند صالحی عطا کرد، آنان برای خداوند شریکانی قرار می دهند؛ «فلمّا أثقلت دعوا اللّه

ص:776

1- 3074. احزاب / 23.
2- 3075. بنیان مرصوص / ص 176.
3- 3076. توبه / 75 - 76.

ربّهما لئن ءَاتيتنا صالحاً لنكوننّ من الشّاكرين * فلمّا ءَاتيهما صالحاً جعلا له شركاء فيما ءَاتيهما...».(1)

993 - توضیحی در باره ی معنای مستضعف

«إلاّ المستضعفين من الرّجال و النّساء و الولدان لا يستطيعون حيله

و لا يهتدون سبيلاً»(2)

از بررسی آیات و روایات چنین بر می آید: افرادی که از نظر فکری یا بدنی یا اقتصادی به گونه ای ضعیف باشند که قادر به شناسایی حق از باطل نباشند یا با تشخیص عقیده ی صحیح، بر اثر ناتوانی جسمی یا ضعف مالی یا محدودیت هایی که محیط بر آن ها تحمیل کرده، قادر به انجام وظایف خود به طور کامل نباشند و نتوانند مهاجرت کنند، آن ها را «مستضعف» گویند.

از آیه ی شریفه ی «و إن من أمّه إلاّ خلا فيها نذير»(3)بر می آید که در هر امتی پیامبری وجود داشته است، اما این معنا را که دعوت هر پیامبری به تک تک افراد امت رسیده است، نمی توان از آیه ی شریفه استفاده کرد. زیرا نشئه ی دنیا، نشئه ی تزاحم علل و اسباب است که مانع حصول این غرض می شود. چنان که در سایر مقتضیات عمومی چنین است. مثلاً هر انسانی که به دنیا می آید، مجهز به جهاز تناسلی است تا بتواند با ازدواج نسلی از خود باقی بگذارد، لیکن بیشتر افراد قبل از فرزند دار شدن می میرند.

بنا بر این، نبوت و انذار عمومی در هر امتی لازم است، اما وصول پیام دین به تمام

1- 3077. اعراف / 189 - 190.
2- 3078. نساء / 98.
3- 3079. فاطر / 24.

افراد جامعه با موانعی مواجه است. در نتیجه، هر فردی که دعوت پیامبر به او نرسید، حجت بر او تمام نیست، و او جزو مستضعفین است که امرشان به دست خداست.

از علی علیه السلام نقل شده است: «و لا یقع اسم الاستضعاف علی من بلغته الحجّه فسمعتها أذنه و وعاها قلبه»؛ مستضعف به کسی گفته نمی شود که حجت بر او تمام شده و حق را شنیده و فکرش آن را درک کرده است. از امام کاظم علیه السلام نیز نقل شده است: «الضعیف من لم ترفع له حجّه و لم یعرف الإختلاف، فإذا عرف الإختلاف فلیس بضعیف»؛ مستضعف کسی است که حجت و دلیل به او نرسیده باشد و به وجود اختلاف (در مذاهب و عقاید که محرک به تحقیق است) پی نبرده باشد، اما هنگامی که به این مطلب پی برد، مستضعف نیست.(1)

994 - سرنوشت اهل طغیان

قرآن کریم سرنوشت اهل طغیان را آتش جهنم می داند؛ «فأمّا من طغی * و ءَاثر الحیوه الدّنیا * فإنّ الجحیم هی المأوی»،(2)و در جای دیگر می فرماید: «إنّ جهنّم کانت مرصاداً * للطّاغین مأباً».(3) آنگاه نمونه هایی از افراد طغیانگر را بیان می کند:

1 - فرعون؛ «إذهب إلی فرعون إنّه طغی».(4)

2 - مخالفان انبیا؛ «کذلک ما أتی الّذین من قبلهم من رسول إلاّ قالوا ساحر و مجنون * أتواصوا به هم قوم طاغون».(5)

ص:778

1- 3080. نمونه / ج 4 / ص 87 ؛ نور الثقلین / ج 1 / ص 536 - 539.
2- 3081. نازعات / 37 - 39.
3- 3082. نبأ / 21 - 22.
4- 3083. طه / 24.
5- 3084. ذاریات /52 - 53.

3 - منافقان؛ «... اللّه یستهری ء بهم و یمدّهم فی طغیانهم یعمهون».(1)

995 - آزادی اراده

«ألم نجعل له عینین * و لساناً و شفتین * و هدیناه النّجدین»(2)

آیات شریفه، بعد از بیان نعمت چشم و زبان و لب، اشاره به مسأله ی اختیار و آزادی اراده ی انسان می کند و می فرماید: ما او را از خیر و شرّ آگاه کردیم، اما در عین حال انتخاب راه با خود انسان است، اوست که می تواند چشم و زبان را در مسیر حلال و حرام به گردش درآورد و از دو جاده ی خیر و شرّ، هرکدام را بخواهد، برگزیند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: «خداوند متعال خطاب به فرزندان آدم می گوید: اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند، من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام، لب را فرو بند و اگر چشمت بخواهد تو را به سوی حرام ببرد، من پلک ها را در اختیار تو قرار داده ام، آن ها را فرو بند؛ «یابن آدم ان نازعک لسانک فیما حرّمت علیک، فقد أعنتک علیه بطبقتین فاطبق و ان نازعک بصرک إلی بعض ما حرّمت علیک، فقد أعنتک علیه بطبقتین فأطبق».(3)

996 - دلایل آزادی اراده

مسئله ی جبر و اختیار از قدیمی ترین مسائلی است که در میان دانشمندان مطرح بوده است. گروهی طرفدار آزادی اراده و دسته ای به جبر معتقد بوده اند و هر دو، دلایلی برای

1- 3085. بقره / 15.
2- 3086. بلد / 8 - 10.
3- 3087. نور الثقلین / ج 5 / ص 581.

اثبات مقصد خود ذکر کرده اند. جالب این که جبرییّن در دایره ی بحث های علمی معتقد به جبر هستند، لکن در عمل، اصل اختیار و آزادی اراده را پذیرفته اند. اکنون به دلایل آزادی اراده توجه فرمایید:

الف - تردید؛ این که ما در مورد چیزی شک می کنیم که انجام دهیم یا نه، دلیل آزادی اراده است.

ب - پشیمانی؛ این که ما در کاری که کرده ایم پشیمانیم، دلیل آزادی و اختیار است، وگرنه پشیمان نمی شدیم.

ج - تأدیب؛ ادب کردن دلیل آن است که شخص قابل ادب هست و قابلیت، دلیل آزادی است.

د - انتقاد؛ این که از کارهای همدیگر انتقاد می کنیم، دلیل آزادی است. چرا مثلاً از درخت گردو انتقاد نمی کنیم؛ چون او آزادی ندارد.

ه - توبه؛ این که انسان از خطاهای خود توبه می کند، دلیل آزادی اراده است. باقبول اصل جبر توبه معنا ندارد.

و - ثواب و پاداش برای نیکوکاران و مجازات برای بدکاران در دنیا و قیامت، دلیل بر آزادی اراده است.

همچنین آیاتی از قرآن کریم بر مشیّت و اراده ی انسان تکیه کرده است که دلالت بر آزادی اراده دارد، مانند: «فمن شاء اتّخذ إلی ربّه مئاباً»، (1) «إنّا هدیناه السّبیل إمّا شاکراً و إمّا کفوراً»، (2) «فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر»، (3) «انّ هذه

1- 3088. نبأ / 39.
2- 3089. دهر / 3.
3- 3090. کهف / 29.

تذکره فمن شاء اتّخذ إلی ربّه سبیلاً».(1)

997 - تعصب و حمیّت

«إذ جعل الّذین کفروا فی قلوبهم الحمیّه حمیّه الجاهلیّه»(2)

تنها مانع کفار از ایمان به خداوند، تعصب جاهلی است. از اینجا روشن می شود تعصب بر دو قسم است: تعصب جاهلی که مذموم است و تعصب بر اساس مسائل منطقی و اصولی که شایسته است.

«حمیّت» در اصل از ماده ی «حمی» بر وزن «حمد» به معنای حرارتی است که از آتش یا خورشید یا بدن انسان و مانند آن به وجود می آید و به همین دلیل به حالت تب، حُمّی (بر وزن کبری) گفته می شود و به حالت خشم و همچنین نخوت و تعصّب خشم آلود نیز «حمیّت» می گویند. این حالتی است که بر اثر جهل و انحطاط فرهنگی، مخصوصاً در میان اقوام جاهلی فراوان است و سرچشمه ی بسیاری از جنگ ها و خونریزی ها بوده است.(3)

998 - زمینه های تعصّب

زمینه هایی برای تعصب وجود دارد که به نمونه ای از آن ها اشاره می شود:

الف - نژادپرستی؛ «خلقتنی من نار و خلقته من طین».(4)

ب - آیین و مکتب؛ «قالت الیهود لیست النّصاری علی شی ء و قالت النّصاری

1- 3091. دهر / 29 ؛ نمونه / ج 26 / ص 64 ؛ گناه شناسی / 197.
2- 3092. فتح / 26.
3- 3093. نمونه / ج 22 / ص 96.
4- 3094. اعراف / 12 ؛ ص / 76.

لیست الیهود علی شی ء».(1)

ج - تعداد و جمعیت؛ «نحن أکثر أموالهم و أولاداً».(2)

د - قومیّت؛ «لو نزّلنا علی بعض الأعجمین فقرأه علیهم ما کانوا به مؤمنین».(3)

999 - سعادت و نحوست ایّام

«فأرسلنا علیهم ریحاً صرصراً فی أیّام نحسات»(4)

نحوست روز یا مقداری از زمان به این معناست که در آن زمان، به غیر از شر و بدی حادثه ای رخ ندهد و سعادت روز درست بر خلاف این است. بنا بر این، به هیچ وجه نمی توانیم بر سعادت روزی از روزها یا زمانی از زمان ها یا نحوست آن برهان اقامه کنیم. چون از نظر مقدار، طبیعی است که بعضی از زمان ها مثل هم هستند، پس از نظر خود زمان فرقی میان این روز و آن روز نیست تا یکی را سعد و دیگری را نحس بدانیم، اما علل و عواملی که در حدوث حوادث مؤثّرند، از حیطه ی علم ما بیرون است و ما نمی توانیم تکه تکه زمان را با عواملی که در آن زمان دست در کارند، بسنجیم تا بفهمیم آن عوامل در این بخش از زمان چه عملکردی دارند و آیا عملکرد آن ها به گونه ای است که این قسمت از زمان را نحس می کند. دقیقاً به همین دلیل است که از نظر عقلی، راهی به انکار سعادت و نحوست هم نداریم.

اما از نظر شرع، قرآن کریم بعضی از روزها را نحس دانسته است. چنان که در آیه ی فوق می فرماید: ما باد تند و سختی را در روزهای نحس بر قوم عاد فرستادیم. همان

1- 3095. بقره / 113.
2- 3096. سبأ / 35.
3- 3097. شعراء / 198 - 199.
4- 3098. فصلت / 16.

گونه که بعضی از شب ها را مبارک دانسته است، مانند شب قدر؛ «انّا أنزلناه فی لیله مبارکه»(1). روشن است که مبارک بودن آن شب و سعادتش به جهت تقارن آن به اموری بزرگ و تأثیرهای معنوی است، از قبیلِ حتمی کردن قضا و نزول ملائکه و روح و سلام بودن آن شب.

بیشتر روایاتی که ایام را نحس می شمارد، ضعیفند و سند درستی ندارند. برخی از روایاتی که ایام را نحس می شمارند، مانند: چهارشنبه ی هر هفته و چهارشنبه ی آخر ماه و مانند آن، علتش این است که در این روزها حوادث ناگواری به طور مکرر اتفاق افتاده است، آن هم ناگوار از نظر مذاق دینی مانند رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله و شهادت امام حسین علیه السلام و انداختن ابراهیم علیه السلام در آتش یا نزول عذاب بر بعضی از اقوام. بدیهی است که نحس شمردن چنین ایامی، استحکام بخشیدن به روحیه ی تقواست؛ یعنی وقتی افرادی به دلیل این که در این ایام بت شکنان تاریخ (ابراهیم علیه السلام و امام حسین علیه السلام) گرفتار دست بت های زمان خویش شده اند، دست به کاری نمی زنند و از لذّت های مادی خویش چشم می پوشند؛ روحیه ی تقوا در چنین افرادی تقویت می گردد.(2)

1000 - احکام کلّی صید در قرآن

در قرآن کریم چهار حکم کلی در مسأله ی صید حیوان بیان شده است:

الف - عدم جواز صید در حال احرام؛ «غیر محلّی الصّید و أنتم حرم»(3)و «لا تقتلوا الصّید و أنتم حرم».(4)

ص:783

1- 3099. دخان / 2.
2- 3100. المیزان / ج 19 / ص 71.
3- 3101. مائده / 1.
4- 3102. مائده / 95.

ب - جواز شکار به وسیله ی سگ شکاتری؛ «أحلّ لکم الطّیّبات و ما علّمتم من الجوارح مکلّبین تعلّمونهنّ».(1)

ج - وجوب گفتن «بسم اللّه» به هنگام فرستادن سگ شکاری؛ «و اذکروا اسم اللّه علیه».(2)

د - جواز صید از دریا؛ «أحلّ لکم صید البحر و طعامه».(3)

1001 - شرایط تجارت در قرآن

1 - معاملات بازرگانی باید با رضایت انجام گیرد؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل الاّ أن تکون تجاره عن تراض».(4)

2 - معامله ی نقدی نیازی به سند ندارد؛ «الاّ أن تکون تجاره حاضره تدیرونها بینکم فلیس علیکم جناح ألاّ تکتبوها».(5)

3 - هنگام نماز جمعه دست از تجارت بردارید؛ «و اذا رأوا تجاره أو لهواً انفضّوا إلیها و ترکوک قائماً قل ما عند اللّه خیر من اللّهو و من التّجاره و اللّه خیر الرّازقین»(6)و«و إذا نودی للصّلوه من یوم الجمعه فاسعوا إلی ذکر اللّه فذروا البیع».(7)

4 - تجارت، مردان خدا را از ذکر خدا باز نمی دارد؛ «رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن

ص:784

1- 3103. مائده / 4.
2- 3104. مائده / 4.
3- 3105. مائده / 96 ؛ دانش نامه ی قرآن / ج 2 / ص 1387.
4- 3106. نساء / 29.
5- 3107. بقره / 282.
6- 3108. جمعه / 11.
7- 3109. جمعه / 9.

ذکر اللّه و إقام الصّلوه».(1)

5 - تجارت معنوی (جهاد در راه خدا) مایه ی رهایی از آتش است؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا هل أدلّکم علی تجاره تنجیکم من عذاب ألیم * تؤمنون باللّه و رسوله و تجاهدون فی سبیل اللّه بأموالکم و أنفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون».(2)

6 - تجارت نابود نشدنی در پرتو تلاوت قرآن و بر پا داشتن نماز و انفاق است؛ «انّ الّذین یتلون کتاب اللّه و أقاموا الصّلوه و أنفقوا ممّا رزقناهم سرّاً و علانیه یرجون تجاره لن تبور».(3)

آمدن امام خمینی به ایران و رحلت او

«... و لا تیأسوا من روح اللّه إنّه لا یایئس من روح اللّه إلاّ القوم الکافرون»(4)

شبی که امام خمینی قدس سره از پاریس به تهران می آمدند، یکی از برادران روحانی بسیار ناراحت بود و نمی دانست که با آمدن امام چه وضعی در ایران به وجود می آید. قرآن را باز کرد، آیه ی شریفه ی فوق آمد که ناراحتی و اضطراب او از میان رفت.

حجّه الاسلام و المسلمین آقای قرائتی می نویسد: زمانی که به نوشتن تفسیر این آیه ی شریفه ی: «و ما محمّد إلاّ رسول قد خلت به من قبله الرّسل أفإن مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم ...»(5) رسیدم، بنیان گذار جمهوری اسلامی امام خمینی قدس سره به ملکوت اعلی پیوست و خبرگان مقام معظم رهبری را برای رهبری انتخاب کردند.(6)

ص:785

1- 3110. نور / 38.
2- 3111. صف / 10 - 11.
3- 3112. فاطر / 29.
4- 3113. یوسف / 87.
5- 3114. آل عمران / 144.
6- 3115. نور / ج 2 / ص 192.

توضیحی در باره ی قاعده ی لاحرج

«یرید اللّه بکم الیسر و لا یرید بکم العسر»(1)

آیه ی شریفه به این نکته اشاره داردِ که خداوند بر شما آسان می گیرد و نمی خواهد به زحمت بیافتید. مسلماً این اشاره ناظر به مسأله ی روزه و فواید آن و حکم مسافر و بیمار است، ولی با توجه به کلی بودن مفادش، از آن قاعده ای عمومی نسبت به تمام احکام اسلامی استفاده می شود و آن قاعده ی معروف «لا حرج» است.

بر پایه ی این قاعده، اساس قوانین اسلام برِ سخت گیری نیست و اگر در جایی حکمی تولید مشقّت شدید کند، موقّتاً برداشته می شود. چنان که فقها فرموده اند: هرِ گاه وضو گرفتن یا ایستادن به هنگام نماز و مانند این ها انسان را شدیداً به زحمت بیاندازد، مبدل به تیمّم و نماز نشسته می شود. قرآن کریم می فرماید: «... هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدّین من حرج»(2)؛ او شما را برگزید و در دین خود تکلیف مشقت باری برای شما قرار نداد.

حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز به همین معنا اشاره دارد؛ «بُعثتُ علی الشریعه المسحه السهله»؛ من برای دعوت به آیین سهل و آسانی مبعوث شده ام.(3)

مراد از ذبح عظیم

«و فدیناه بذبح عظیم»(4)

نوع مفسران درباره ی آیه ی شریفه گفته اند: منظور از ذبح عظیم کبش (قوچ) است. علامه

ص:786

1- 3116. بقره / 185.
2- 3117. حج / 78.
3- 3118. نمونه / ج 1 / ص 636.
4- 3119. صافات / 107.

طباطبایی قدس سره می گوید: چون این ذبح به امر الهی است و به خداوند نسبت داده می شود، از این رو عظیم است. بعضی دیگر از مفسران شیعه، از جمله ملا محسن فیض کاشانی در صافی(1)، سید هاشم بحرانی در برهان(2)، حویزی در نور الثقلین(3) و مرحوم مجلسی در بحارالانوار(4)، طبق حدیثی که از امام رضاعلیه السلام نقل شده، گفته اند: مراد از ذبح عظیم امام حسین علیه السلام است.(5)

توضیحی در باره ی یأجوج و مأجوج

«قالوا یا ذا القرنین إنّ یأجوج و مأجوج مفسدون فی الأرض»(6)

در قرآن کریم در دو سوره از یأجوج و مأجوج سخن به میان آمده است، یکی آیه ی فوق و دیگری در آیه ی 96 سوره ی انبیا. آیات قران به خوبی گواهی می دهد که این دو نام متعلّق به دو قبیله ی وحشی خونخوار بوده است که مزاحمت شدیدی برای ساکنان اطراف مرکز سکونت خود داشته اند.

علامه طباطبایی قدس سره می گوید: از مجموع گفته های تورات استفاده می شود که مأجوج یا یأجوج و مأجوج گروه یا گروه های بزرگی بوده اند که در دور دست ترین نقطه ی آسیایی زندگی می کردند و مردمی جنگجو و غارتگر بودند.(7)

1- 3120. ج 4 / ص 279.
2- 3121. ج 4 / ص 30.
3- 3122. ج 4 / ص 430.
4- 3123. ج 12 / ص 124.
5- 3124. ترجمه ی قرآن کریم خرمشاهی / ص 450.
6- 3125. کهف / 94.
7- 3126. المیزان / ج 13 / ص 413 ؛ نمونه / ج 12 / ص 551.

انواع سه گانه ی ظلم

از نظر قرآن کریم ظلم انواعی دارد که به سه نوع آن اشاره می شود: ظلم به خدا، ظلم به خویشتن و ظلم به دیگران. در حقیقت، ظلم به خداوند و دیگران نیز نوعی ظلم به خویشتن است. زیرا عمل از عامل خود جدا نخواهد شد.

الف - ظلم به خداوند مانند شرک و افترا بر خداوند؛ «یا بنیّ لا تشرک باللّه انّ الشّرک لظلم عظیم»(1)و «و من أظلم ممّن افتری علی اللّه کذباً».(2)

ب - ظلم به خویشتن مانند تعدّی به حق همسر؛ «و لا تمسکوهنّ ضراراً لتعتدوا و من یفعل ذلک فقد ظلم نفسه».(3)

ج - ظلم به دیگران مانند تصرف باطل در اموال آنان یا تصرف باطل در اموال یتیمان؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل إلاّ أن تکون تجاره عن تراض منکم و لا تقتلوا أنفسکم إنّ اللّه کان بکم رحیماً * و من یفعل ذلک عدواناً و ظلماً فسوف نصلیه ناراً»(4)و «انّ الّذین یأکلون أموال الیتامی ظلماً انّما یأکلون فی بطونهم ناراً».(5)

به انواع سه گانه ی پیش گفته در حدیثی از علی علیه السلام اشاره شده است؛ «ألا و انّ الظلم ثلاثه: فظلم لا یغفر و ظلم لا یترک و ظلم مغفور لا یطلب؛ فأمّا الظّلم الّذی لا یغفر فالشرک باللّه ... و أمّا الظّلم الّذی یغفر فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات و أمّا الظّلم الّذی لا یترک فظلم العباد بعضهم بعضاً».(6)

1- 3127. لقمان / 13.
2- 3128. انعام / 21.
3- 3129. بقره / 231.
4- 3130. نساء / 29 - 30.
5- 3131. نساء / 10.
6- 3132. نهج البلاغه / حکمت 176.

اوصاف کافران

قرآن کریم نشانه های فراوانی برای کافران می شمارد. به برخی از آن ها توجه فرمایید:

1 - اسراف؛ «و کذلک نجزی من أسرف و لم یؤمن بایات ربّه».(1)

2 - اعتراض؛ «أمّا الّذین کفروا فیقولون ماذا أراد اللّه بهذا مثلاً».(2)

3 - اعراض از آیات الهی؛ «و ما تأتیهم من ءایه من ءایات ربّهم الاّ کانوا عنها معرضین».(3)

4 - تبعیت از باطل؛ «ذلک بأنّ الّذین کفروا اتّبعوا الباطل».(4)

5 - بخل؛ «الّذین یبخلون و یأمرون النّاس بالبخل ... و أعتدنا للکافرین عذاباً مهیناً».(5)

6 - تفرقه؛ «فاختلف الأحزاب من بینهم فویل للّذین کفروا من مشهد یوم عظیم».(6)

7 - تکبر و استکبار؛ «و أمّا الّذین کفروا أفلم تکن ءایاتی تتلی علیکم فاستکبرتم».(7)

8 - جهل؛ «و لئن جئتهم بایه لیقولنّ الّذین کفروا إن أنتم إلاّ مبطلون * کذلک یطبع اللّه علی قلوب الّذین لایعلمون».(8)

9 - استهزا؛ «و لقد استهزی ء برسل من قبلک فحاق بالّذین سخروا منهم ما کانوا به

1- 3133. طه / 127.
2- 3134. بقره / 26.
3- 3135. انعام / 4.
4- 3136. محمد / 3.
5- 3137. لیل / 8.
6- 3138. مریم / 37.

7- 3139. جاثيه / 31.
8- 3140. روم / 58 - 59.

یستهزؤن». (1)

10 - گمراهی؛ «انّ الّذین کفروا و صدّوا عن سبیل اللّه قد ضلّوا ضلالاً بعیداً». (2)

خشونت با کافران و مشرکان

در قرآن کریم تعبیرهایی در باره ی کفار دیده می شود که برخورد شدید و خشونت آمیز با کفار را لازم می داند، مگر در صورتی که آن ها کاری به کار مسلمانان نداشته باشند و در صدد توطئه علیه نظام اسلامی نباشند. به برخی از آن ها توجه فرمایید:

1 - در کمین مشرکان باشید؛ «فاذا انسلخ الأشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم». (3)

2 - جها یا جزیه؛ «قاتلوا الّذین لا یؤمنون باللّه و لا بالیوم الاخر و لا یحرّمون ما حرّم اللّه و رسوله و لا یدینون دین الحق من الّذین أوتوا الکتاب حتّی یعطوا الجزیه عن یدٍ و هم صاغرون». (4)

3 - برای مشرکان طلب آمرزش نکنید؛ «ما کان للنبی و الّذین ءامنوا أن یستغفروا للمشرکین و لو کانوا أولی قربی». (5)

4 - هیچ گاه یار آن ها مباش؛ «فلا تکوننّ ظهیراً للکافرین». (6)

5 - در جنگ، کافران را گردن بزنید؛ «فاذا لقیتم الّذین کفروا فضرب الرّقاب». (7)

ص:790

1- 3141. انعام / 10.
2- 3142. نساء / 167.
3- 3143. توبه / 5.
4- 3144. توبه / 29.
5- 3145. توبه / 113.
6- 3146. قصص / 86.
7- 3147. محمد / 3.

6 - دوستی با کفار نکنید، گرچه پدران و برادران شما باشند؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا لا تتّخذوا ءابائکم و أخوانکم أولیاء ان استحبّوا الکفر علی الایمان و من یتولّهم منکم فأولئک هم الظالمون». (1)

معنای هدایت تبهکاران به جهنّم

«فاهدوهم إلی صراط الجحیم» (2)

کلمه ی «جحیم» یکی از اسامی جهنم است که از ماده ی «جحم» مشتق شده که به گفته ی راغب به معنای شدت سوزش آتش است. منظور از این جمله که «ایشان را به سوی صراط جحیم هدایت کنید»، افکندن در جهنم است. چون کلمه ی هدایت همه جا به معنای راهنمایی نیست، بلکه گاهی به معنای رساندن به هدف و مقصد است.

بعضی از مفسران گفته اند: از «بردن به سوی دوزخ» به «هدایت به سوی آن» تعبیر کردن، نوعی استهزاست. علامه طبرسی قدس سره می گوید: سرّش این است که کفار هم مانند دیگران لیاقت و استعداد آن را داشتند که به سوی بهشت هدایت شوند، و خدا هم جز هدایت کاری ندارد، ولی رفتار زشت آنان هدایت خدا را به هدایت به سوی دوزخ مبدل کرد. این تعبیر نظیر سخنی است که در آیه ی «فبشّرهم بعذاب ألیم»؛ (پس به عذاب دردناک بشارتشان بده) آمده، چون خود کفار بشارت خداوند را مبدل به بشارت به سوی عذاب کردند. (3)

1- 3148. توبه / 23.
2- 3149. صافات / 23.
3- 3150. المیزان / ج 17 / ص 132 ؛ مجمع البیان / ج 8 / ص 441.

حقیقت چشم زخم

«و ان یکاد الّذین کفروا لیزلقونک بأبصارهم لمّا سمعوا الذّکر و

یقولون انّه لمجنون»(1)

«ازلاق» به معنای ازلال کنایه از کشتن یا هلاک کردن است و معنای آیه ی شریفه است که محققاً کسانی که کافر شدند، وقتی قرآن را شنیدند، نزدیک بود با چشم های خود تو را به زمین بیاندازند؛ یعنی با چشم زخم خود تو را بکشند.

منظور از «ازلاق به ابصار» به طوری که همه ی مفسران گفته اند چشم زدن است که خود نوعی از تأثیرات نفسانی است و دلیل عقلی بر نفی آن نداریم و با این حال علت ندارد که ما آن را انکار نموده و بگوییم یک عقیده ی خرافی است و در روایات نیز تعبیراتی دیده می شود که اجمالاً این موضوع را تأیید می کند.(2)

علی علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای امام حسن و امام حسین علیهم السلام «رقیه» گرفت و این دعا را خواند: «اعیذ کما بکلمات التامّه و أسماء اللّه الحسنی کلها عامه من شرّ السامه و الهامّه و من شر کل عین لامه و من شر حاسد اذا حسد»؛ شما را به تمام کلمات و اسمای حسنای خداوند از شر مرگ و حیوانات موذی و هر چشم بد و حسود، آن گاه که حسد ورزد می سپارم.(3)

علی علیه السلام می فرماید: «العین حق و الرقی حق»؛ چشم زدن حق است و توسل و دعا برای رفع آن نیز حق است.(4)

1- 3151. قلم / 51.
2- 3152. المیزان / ج 19 / ص 388.
3- 3153. نور الثقلین / ج 5 / ص 400.
4- 3154. نهج البلاغه / حکمت 400 ؛ نمونه / ج 24 / ص 428.

جهالت سرچشمه ی بت پرستی

«قالوا یا موسی اجعل لنا إلهاً کما لهم ءَالهه قال إنّکم قوم تجهلون»(1)

از این آیه به خوبی استفاده می شود که سرچشمه ی بت پرستی جهل و نادانی بشر است. از طرفی جهل او نسبت به خداوند و عدم شناسایی ذات پاک او و این که او هیچ گونه نظیر و مانندی ندارد، از سوی دیگر، جهل انسان نسبت به علل اصلی حوادث جهان که گاهی سبب می شود حوادث را به یک سلسله علل خیالی و خرافی چون بت نسبت دهد.

از سوی سوم، جهل انسان نسبت به جهان ماورای طبیعت و کوتاهی فکر او تا آنجا که جز مسائل حسی را نمی بیند و باور نمی کند، و گرنه چگونه انسانِ آگاه و فهمیده، آگاه به خدا و صفات او، آگاه از علل حوادث، آگاه از جهان طبیعت و ماورای طبیعت، ممکن است قطعه سنگی را فی المثل از کوه جدا کند و قسمتی از آن را در ساختمان منزل یا پله های خانه اش مصرف کند و قسمت دیگری را معبودی بسازد و در برابر آن سر به سجده ساید و مقدرات خویش را به دست او بسپارد؟!

جالب این که: در آیه ی فوق وقتی بنی اسرائیل از حضرت موسی علیه السلام تقاضای معبود (بت) کردند، حضرت در پاسخ آن ها فرمود: شما جمعیتی هستید که در جهالتِ همیشگی غوطه ورید. چون «تجهلون» فعل مضارع است و غالباً دلالت بر استمرار دارد.(2)

ماجرای هاروت و ماروت

«و ما أنزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و ما یعلّمان من أحد حتّی

ص:793

1- 3155. اعراف / 138.
2- 3156. نمونه / ج 6 / ص 334.

يقولا إنّما نحن فتنه »(1)

در سرزمين بابِل سحر و جادوگرى به اوج خود رسيد و سبب ناراحتى مردم گرديد. از اين رو، خداوند دو فرشته را به صورت انسان مأمور ساخت كه عوامل سحر و طريق ابطال آن را به مردم بياموزند تا بتوانند خود را از شرّ ساحران حفظ كنند؛ ولى اين تعليمات نيز قابل سوء استفاده بود. زيرا فرشتگان ناچار به پيشگيرى كردن بودند.

اين موضوع سبب شد كه گروهى پس از آگاهى از ابطال سحر، خود در رديف ساحران قرار گرفتند و موجب مزاحمت تازه اى براى مردم شدند، با اين كه آن دو فرشته به مردم هشدار دادند كه اين آموزش نوعى آزمايش الهى براى شماست و گفتند: سوء استفاده از اين تعليمات نوعى كفر است، اما آن ها به كارهايى پرداختند كه موجب ضرر و زيان مردم شد. روايات اهل بيت نيز اين معنا را تأييد مى كند.(2)

حدّ شستن در وضو

«فاغسلوا وجوهكم و أيديكم إلى المرافق»(3)

مرافق جمع «مرفق» به معناى آرنج است و هنگامى كه گفته مى شود دست را بشوييد، ممكن است چنين به ذهن برسد كه دست ها را تا مچ بشوييد. زيرا غالباً اين مقدار شسته مى شود، براى رفع اين توهم مى فرمايد: تا آرنج بشوييد؛ «الى المرافق».

با اين توضيح روشن مى شود كلمه ى «الى» در آيه ى فوق تنها براى بيان حدّ شستن است، نه كيفيت شستن كه بعضى توهم كرده اند و چنين پنداشته اند كه مفاد آيه ى

ص:794

1- 3157. بقره / 102.
2- 3158. نمونه / ج 1 / ص 374.
3- 3159. مائده / 6.

شریفه این است: باید دست ها را از سر انگشتان به طرف آرنج بشویید (آن چنان که در میان جمعی از اهل تسنن رایج است).

توضیح این که: درست به آن می ماند که انسان به کارگری سفارش می کند که دیوار اتاق را از کف تا یک متر رنگ کند، بدیهی است منظورش این نیست که او دیوار را از پایین به بالا رنگ کند، بلکه هدف آن است که این مقدار باید رنگ شود، نه بیشتر و نه کمتر. بنا بر این، فقط مقداری از دست که باید شسته شود، در آیه ذکر شده، اما کیفیت آن در سنّت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و به وسیله ی اهل بیت علیه السلام بیان شده است و آن شستن آرنج است به طرف سر انگشتان.

باید توجه داشت که مرفق هم باید در وضو شسته شود. زیرا در این گونه از موارد، غایت داخل در مغیاست؛ یعنی حدّ نیز داخل در حکم محدود است. (1)

تفاوت دنیا با آخرت

قرآن کریم تفاوت های فراوانی میان دنیا و آخرت را بیان می کند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف - در دنیا هر چه بخواهیم نصیب ما نخواهد شد؛ «لیس بأمانیّکم و لا أمانیّ أهل الکتاب»(2)، اما در آخرت انسان هر چه بخواهد به او می دهند؛ «لهم ما یشاءون فیها و لدینا مزید».(3)

ب - نعمت دنیا مقطعی و زودگذر است؛ «أکلها دائم»(4)، اما نعمت بهشت دائمی

1- 3160. نمونه / ج 4 / ص 386.
2- 3161. نساء / 123.
3- 3162. ق / 35.
4- 3163. رعد / 35.

است؛«الّذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون».(1)

ج - در دنیا می توان از خویش دفاع کرد، ولی در قیامت ممکن نیست؛ «هذا یوم لا ینطقون».(2)

د - در دنیا می توان کار خویش را به دوش دیگران انداخت، در قیامت مقدور نخواهد بود؛ «و لا تزر وازره وزر أخری».(3)

ه - در دنیا به هنگام مشکلات می توان به افرادی پناه برد، در آنجا میسّر نیست؛ «لا تجأروا الیوم إنّکم منّا لا تنصرون».(4)

و - دنیا جای ماندن و قرار نیست؛ قال علی علیه السلام: «أیّها النّاس! انّما الدّنیا دار مجاز»(5)، اما قیامت جای ثابت و ماندنی است؛ «و انّ الاخره هی دار القرار».(6)

عقوبت الهی در دنیا

از نظر قرآن کریم، خداوند بر چند طایفه به دلیل گناه و معصیت آنان، عذاب فرو فرستاده است:

1 - مردم بی ایمان و کافر؛ «الاّ أخذنا أهلها بالبأساء و الضرّاء».(7)

2 - اقوام نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و موسی و شعیب علیهم السلام؛ «و أصحاب مدین و کذّب موسی فأملیت للکافرین ثم أخذتهم».(8)

ص:796

1- 3164. انبیاء / 102.
2- 3165. مرسلات / 35.
3- 3166. اسراء / 15.
4- 3167. مؤمنون / 65.
5- 3168. نهج البلاغه / خ 203.
6- 3169. غافر / 39.
7- 3170. اعراف / 94.
8- 3171. حج / 44.

3 - فرعونیان؛ «کدأب ءال فرعون و الّذین من قبلهم کذّبوا بایاتنا فأخذهم اللّه بذنوبهم».(1)

4 - ستمکاران؛ «و أخذنا الّذین ظلموا بعذاب بئیس».(2)

5 - توانگران خوشگذران (مترفین)؛ «حتّی اذا أخذنا مترفیهم بالعذاب اذاهم یجئرون».(3)

6 - کافران معاصر پیامبرصلی الله علیه وآله؛ «و لقد أخذناهم بالعذاب».(4)

7 - کسانی که برای کردار زشت خود مکر و حیله ها می اندیشند؛ «أفأمن الّذین مکروا السّیئات أن یخسف اللّه بهم الأرض أو یأتیهم العذاب من حیث لا یشعرون * أو یأخذهم فی تقلّبهم».(5)

چگونگی حبط اعمال

«و من یرتدد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فأولئک حبطت أعمالهم

فی الدّنیا و الاخره»(6)

در این که کفر و ارتداد موجب «حبط» می شود، تردیدی نیست و آیاتی از قرآن و آیه ی فوق نیز بر آن دلالت دارد. زیرا گناه کفر به قدری زیاد است که بر ثواب های پیشین فایق می آید، ولی سخن در این است که آیا افراد با ایمان که هم گناه کرده اند و هم اطاعت

1- 3172. آل عمران / 11.
2- 3173. اعراف / 165.
3- 3174. مؤمنون / 64.
4- 3175. مؤمنون / 76.
5- 3176. نحل / 45 - 46 ؛ دایره الفراید / ج 1 / ص 203.
6- 3177. بقره / 217.

فرمان خدا و بدون توبه از دنیا می روند، اعمال بدشان پاداش اعمال نیک را از میان می برد یا نه؟

عده ای از جمله شیخ طوسی قدس سره با تمسک به دلیل عقلی و نقلی احباط را باطل می دانند؛ دلیل عقلی آن ها این است که احباط نوعی ظلم است. زیرا اگر کسی ثواب کمتر و گناه بیشتری داشته باشد، پس از احباط به منزله شخصی خواهد بود که اصلاً کار نیک نکرده است و این، در حق او ستم محسوب می شود.

اما دلیل نقلی آیات کریمه ی قرآن است که انسان نتیجه ی هر یک از اعمال نیک و بد خویش را می بیند و این، با مسأله ی احباط سازگار نیست؛ «فمن یعمل مثقال ذرّه خیراً یره و من یعمل مثقال ذرّه شرّاً یره»(1)و از این میان ابوهاشم، دانشمند معتزلی «احباط و تکفیر» را به هم آمیخته و عنوان «موازنه» را به وجود آورده است به این معنا که گناه و ثواب را با هم می سنجند و از یکدیگر کسر می کنند تا چه مقدار باقی بماند.

اقوال دیگری نیز در مسأله وجود دارد، ولی حق همان است که مرحوم مجلسی می گوید: سقوط ثواب به وسیله ی کفر مستمر و ایمان پایدار تا لحظه ی مرگ، قابل انکار نیست و اخبار فراوانی دلالت دارد که تعداد زیادی از گناهان، موجب سقوط مقدار زیادی از اطاعت ها می گردند و طاعات بسیاری نیز سبب سقوط کثیری از بدی ها می شوند، اخبار در این زمینه متواتر است.(2)

باید توجه داشت که آیه ی 114 سوره ی هود بر این مطلب دلالت دارد. زیرا در آنجا پس از دستور به نماز، به یک قانون کلی اشاره می کند که «انّ الحسنات یذهبن السّیّئات»؛ نیکی ها بدی ها را از بین می برد. در آیه ی دیگری آمده است: «و لا تجهروا

1- 3178. زلزال / 7 - 8.
2- 3179. بحار الانوار / ج 5 / ص 333.

له بالقول کجهر بعضکم لبعض أن تحبط أعمالکم»(1)؛ آن گونه که یکدیگر را صدا می زنید، پیامبر را صدا نکنید که اعمالتان حبط می شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به اباذر می فرماید: «اذا عملت سیّئه فاعمل حسنه تمحوها»؛ هر گاه عمل بدی انجام دادی، کار خوبی هم انجام بده که آن عمل زشت را محو کند.(2) در مورد از میان رفتن کارهای نیک بر اثر اعمال بد نیز روایاتی وارد شده است. از جمله: «ایاکم و الحسد فانّ الحسد یأکل الحسنات کما تأکل النّار الحطب»(3)؛ از حسد بپرهیز. زیرا همان گونه که آتش، هیزم را نابود می کند، حسد نیز کارهای خیر را از بین می برد. ولی قانونی کلی در باره ی همه ی گناهان و طاعات نیست و تنها اختصاص به بعضی از آن ها دارد و به این ترتیب می توان بین آیات و روایات جمع کرد.(4)

شفاعت

آیاتی که در قرآن در باره ی شفاعت بحث می کند در حقیقت به چند دسته تقسیم می شود: الف - آیاتی که به طور مطلق شفاعت را نفی می کند، مانند: «أنفقوا ممّا رزقناکم من قبل أن یأتی یوم لا بیع فیه و لا خلّه و لا شفاعه».(5)

ب - آیاتی که «شفیع» را منحصراً خدا معرفی می کند، مانند: «مالکم من دونه من ولیّ و لا شفیع قل للّه الشفاعه جمیعاً».(6)

ج - آیاتی که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می داند، مانند: «من ذا الّذی یشفع

ص:799

1- 3180. حجرات / 2.
2- 3181. بحار الانوار / ج 71 / ص 242.
3- 3182. بحار الانوار / ج 73 / ص 255.
4- 3183. نمونه / ج 2 / ص 70.
5- 3184. بقره / 254.
6- 3185. زمر / 44.

عنده الاّ باذنه و لا تنفع الشفاعه عنده إلاّ لمن اذن له».(1)

د - آیاتی که شرایطی برای شفاعت شونده بیان می کند؛ گاهی این شرط را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می کند، مانند: «لا یملکون الشفاعه الاّ لمن اتّخذ عند الرّحمن عهداً»(2)و گاهی شرط آن را رضایت و خشنودی خدا بیان می کند؛ «و لا یشفعون الاّ لمن ارتضی».(3)

ه - آیاتی که صلاحیت مشمول شفاعت شدن را از بعضی مجرمان سلب می کند، مانند سلب شفاعت از ظالمان که مفهومش این است که گروه های دیگر مشمول شفاعت می شوند، مانند: «ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع».(4)

به این ترتیب داشتن عهد و پیمان الهی یعنی ایمان و رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهانی چون ظلم و ستم جزو شرایط حتمی شفاعت است.

قیام به قسط یا قیام برای خدا

«یا أیّها الّذین ءامنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء للّه ... فانّ اللّه

کان بما تعملون خبیراً»(5)

«یا أیّها الّذین ءامنوا کونوا قوامین باللّه شهداء بالقسط ... انّ اللّه

خبیر بما تعملون»(6)

دو آیه ی فوق با یک تقدم و تأخر در ارتباط با قیام به قسط و شهادت برای خدا، شباهت

1- 3186. سبأ / 23.
2- 3187. مریم / 87.
3- 3188. انبیاء / 28.
4- 3189. غافر / 18.
5- 3190. نساء / 135.

6- 3191. مائده / 8.

زیادی با هم دارند. در آیه ی اول قیام به قسط و شاهد بودن برای خدا و در آیه ی دوم قیام برای خدا و شاهد بودن به قسط. در ضمن هر دو آیه با تأکید بر خبیر بودن خدا بر اعمال مؤمنان پایان یافته است.

علّت این تفاوت و جابه جایی را در زمینه ی سیاق آیات قبل و بعد هر کدام باید جستجو کرد. آیه ی نخست که به دنبال آیات مربوط به خانواده و رفتار با یتیمان و مستضعفان آمده است، از آنجا که موضوع این آیات، حقوق مادی و قسط و برابری است، «قیام به قسط» مورد تأکید قرار گرفته تا از این طریق الگو و نمونه ای برای راه خدا نمایش داده شود؛ «شهداء للّه»، اما در آیه ی بعد حقوق اجتماعی مطرح است و سیاق آیات در باره ی رعایت عدالت حتی در باره ی دشمنان است. در این حالت، قیام برای خدا با نفی گرایش گروهی و حزبی، مورد تأکید قرار گرفته تا اهمیت تقوا و تسلّط بر نفس بیشتر جلوه کند. اگر کسی برای خدا قیام کند، به طور طبیعی شاهد و نمونه ای برای رعایت قسط و عدالت اجتماعی در میان مخالفین خواهد گردید؛ «قوّامین للّه شهداء بالقسط».(1)

فهرست مطالب

1- 3192. متدولوژی تدبر در قرآن / ص 117.

19 - معنای لطیف بودن پروردگار 24

ص:802

اوصاف الهی

الف - اراده و مشیت الهی

ب - وجه الهی

ج - علم الهی

د - قدرت الهی

35 - قلمرو اذن تکوینی خدا 36

ص:803

74 - امتیاز پیامبران 67

ص:805

93 - کیفر افترا بر خداوند 85

ص:806

110 - حضرت ابراهیم علیه السلام و تقاضای امنیّت 103

ص:807

128 - نام مبارک پیامبرصلی الله علیه وآله 118

ص:808

167 - امامت در کودکی 151

ص:810

192 - اطعام به مسکین و یتیم و اسیر 170

ص:811

211 - على علیه السلام جان پیامبرصلی الله علیه وآله 184

ص:812

234 - بقای حضرت مهدی علیه السلام 199

ص:813

252 - سه روز مشکل در سرنوشت انسان 220

ص:814

271 - انذار در باره ی مبدأ و معاد 236

ص:815

اوصاف قیامت

290 - قیامت روز ظهور غبن 251

ص:816

315 - ائمه ی اطهار: فریادرس شیعیان 264

ص:817

335 - سلام، نعمت معنوی بهشت 280

ص:818

354 - حق تلاوت قرآن کریم 294

ص:819

قرض الحسنه در قرآن 312

ص:820

394 - معنای هدایت انسان به سبیل 329

ص:821

413 - تفاوت خضوع با خشوع 343

ص:822

430 - طهارت ظاهری و باطنی در حج 358

ص:823

تفاوت جهاد اصغر با جهاد اکبر 374

ص:824

490 - معنای خوف از مقام پروردگار 394

ص:825

513 - تمام کارها برای خداوند 407

ص:826

ایمان و عمل صالح

ص:827

558 - باطل نکردن اعمال 439

ص:828

583 - تقوای تن و تقوای دل 455

ص:829

602 - افزایش در کمیت و کیفیت یاد الهی 472

ص:830

622 - تقدّم رحمت الهى بر عقوبت 485

ص:831

640 - دعا و طلب مغفرت 500

ص:832

657 - اشک شوق 515

ص:833

675 - نهایت احترام به والدین 528

ص:834

693 - نعمت آب 545

ص:835

715 - حبّ دنیا، منشأ همه ی گناهان 562

ص:836

733 - برتری طلب آخرت بر دنیا 580

ص:837

752 - مصايب و ترفيع مقام 600

ص:838

770 - انفاق در راه خدا 616

ص:839

فصل هشتم: معارف

هستی شناسی

الف: انسان شناسی

814 - انسان در میان دو قوس صعود و نزول 649

ص:841

854 - معنای عرش در قرآن 682

ص:843

873 - معنای انفال 699

ص:844

893 - دانشمند هم ردیف ملائکه 711

ص:845

913 - ارزش شناخت 726

ص:846

932 - آداب انفاق 738

ص:847

952 - سرّ افراد صراط و جمع بستن سبیل 747

ص:848

971 - راز سقوط بنی اسرائیل 759

ص:849

991 - تعهّد در قرآن 775

ص:850

جهالت سرچشمه ی بت پرستی 793

ص:851

ص:852

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109